۶۲

ترجمہ

بحار الانوار

الجامعۃ لدرر اخبار الائمۃ الاطہار

از محدث کبیر شیخ علامہ محمد باقر مجلسی رحمۃ اللہ علیہ

ترجمه بحارالانوار جلد 67: ایمان و کفر - 4

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 978-600-7150-71-9 : ؛ ج.6 978-600-7150-72-6 : ؛ ج.7 978-600-7150-73-3 : ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 978-600-7150-76-4 : ؛ ج.11 978-600-7150-83-2 : ؛ ج.12 978-600-7150-66-5 : ؛ ج.13 978-600-7150-85-6 : ؛ ج.14 978-600-7150-86-3 : ؛ ج.15 978-600-7150-87-0 : ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ص: 2

ترجمه

بحار الانوار

جلد 67

کتاب ایمان و کفر - 4

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار،جلد 67 (کتاب ایمان و کفر)

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم:گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

تمام حقوق این اثر برای نهاد کتابخانه های عمومی کشور محفوظ است

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه باب ها از جلد پیشین }

باب سی و نهم: در بیان عدالت و صفاتی که اگر این اوصاف در هر کسی باشد، عادل بودنش روشن می شود و اخوت و برادری با او لازم و غیبت کردن او ممنوع است..... 9

باب چهلم: در بیان اینکه کمال انسان به چیست و معنای مردانگی و جوانمردی..... 14

باب چهل و یکم: در بیان اینکه چه چیزهایی نجات دهنده و چه چیزهایی نابودکننده انسان است..... 16

باب چهل و دوم: (در بیان طبقات و اصناف مردم و ستایش زیبارویان و افراد ساده و آزاد)..... 19

باب چهل و سوم: در بیان محبت و دوستی خدا..... 26

باب چهل و چهارم: بیاناتی درباره قلب و دل آدمی و شایستگی و تباهی آن و معنای واقعی و شنوایی و بینایی و سخن گفتن و حیات و زندگی..... 45

باب چهل و پنجم: این فصل درباره درجات و مراتب نفس و در اینکه نباید به او اعتماد کرد. و آراستگی او چیست و چه چیزهایی برای او جلوه و زیبایی دارد. و معنای جهاد اکبر و بزرگ ترین پیکار. و حساب کشیدن از خویش. و مبارزه با نفس و گرد لذت ها و کامجویی ها نگشتن و در فکر غذاها و خوراک های گوناگون نبودن است..... 105

باب چهل و ششم: در موضوع رها کردن و پشت پا زدن به شهوت ها و امیال نفسانی.....123

باب چهل و هفتم: درباره اهمیت و بیان اطاعت و فرمانبرداری از خداوند و از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السّلام و تسلیم بودن در برابر آنان و نهی (شدید) از

تخلف و نافرمانی آنان و روی گردانیدن از گفتار آنان و اذیت آنان علیهم السّلام..... 150

باب چهل و هشتم: در برگزیدن و مقدم داشتن حق بر باطل و امر به گفتن حق و حقیقت، گرچه تلخ و ناگوار باشد)..... 177

باب چهل و نهم: درباره کناره گیری از مردمان شرور و پلید و انس و الفت با خدا..... 180

باب پنجاهم: درباره اینکه آن رقم بیهوشی و از خود بی خودشدنی که بعضی از افراد به هنگام قرائت قرآن و یا ذکر از خود نشان می دهند این خود از اثر تسلط شیطان بر آنها است (که این عمل را در نظر آنان زینت می دهد).....186

باب پنجاه و یکم: درباره اینکه رهبانیت و ترک دنیا و دیرنشینی و صحرانشینی و بیابانگردی از نظر اسلام ممنوع و نهی شده و همچنین همکاری و اجرایدستورات و فرامین اهل بدعت و هواپرستان که مقرراتی بر خلاف شریعت معمول می دارند حرام و غیر مجاز است..... 187

باب پنجاه و دوم: در موضوع یقین و صبر و تحمل بر شداید و استقامت در راه دین..... 209

باب پنجاه و سوم: درباره نیت و شرایط آن و مراتب و درجات آن و ارزش و ثواب آن و اینکه عمل قبول شده، بسیار کم و نادر است.....289

باب پنجاه و چهارم: درباره اخلاص و معنای قرب و نزدیکی به خداوند متعال..... 333

باب پنجاه و پنجم: در موضوع مخفی داشتن عبادت و مذمومیت شهرت به عبادت..... 395

باب پنجاه و ششم: در طاعت و تقوا و ستایش متّقین و صفات و علائم آنان و اینکه میزان ارزش و شرط قبولی عمل تقوا است.....405

باب پنجاه و هفتم: در ورع و پرهیزکاری و اجتناب و دوری از امور مشکوک و شبهه ناک..... 469

ص: 6

باب پنجاه و هشتم: درباره زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن.....488

باب پنجاه و نهم: درباره بیم و امید و حسن ظن به خدا و گمان لطف و کرم از خداوند متعال داشتن..... 506

ص: 8

{ادامه باب ها از جلد پیشین }

باب سی و نهم : در بیان عدالت و صفاتی که اگر این اوصاف در هر کسی باشد، عادل بودنش روشن می شود و اخوت و برادری با او لازم و غیبت کردن او ممنوع است

1. خصال: حضرت رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام ، از پیامبر اکرم چنین نقل می فرماید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کسی که چون با مردم معامله کند ستم نکند و اخبار و مطالبی که بازگو می کند دروغ نگوید و وعده و قولی که می دهد خلاف نکند، چنین شخصی از کسانی است که مردانگی او کامل و عدالتش روشن و برادری اش لازم و غیبت کردنش حرام است.»(1)

در کتاب عیون اخبارالرضا هم چنین نقل شده و در صحیفه الرضا هم همین طور نقل شده است.

2. خصال: عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: «سه خصلت است که هر کس دارای آنها باشد، بر مردم چهار چیز در حق او لازم و واجب می شود: کسی که چون با مردم اخباری بازگو می کند، دروغ نگوید؛ چون با آنها آمیزش و معاشرت نماید، ستم نکند؛ چون به آنها وعده دهد، خلاف

1- . خصال 1 : 97

نکند. واجب است عدالتش را ظاهر کنند؛ مردانگی او روشن شود؛ غیبت از او ممنوع گردد - اخوت و برادری با او لازم شمرده شود.»(1)

3. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نمازهای پنجگانه شبانه روز را در جماعت بخواند، شما نسبت به او خوشبین باشید و گواهی و شهادت او را بپذیرید.»(2)

4. امالی صدوق: علقمه می گوید پس از آنکه به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: «یا ابن رسول اللّه! بفرمایید شهادت و گواهی چه کسی پذیرفته می شود و چه کسی شهادتش پذیرفته نمی شود؟» فرمود: «ای علقمه! هر کس که بر دین اسلام باشد، شهادتش قبول است.» عرض کردم: «آیا شهادت کسی که مرتکب گناهان می شود پذیرفته است؟» فرمود: «ای علقمه! اگرشهادت اهل معصیت و گنه کار قبول نشود، هیچ شهادتی قبول نمی شود، به جز شهادت و گواهی پیامبران و اوصیای آنان علیهم الصلاه و السلام، زیرا فقط آنان معصوم هستند نه بقیه مردم. پس کسی که با چشم خود نبینی که گناه می کند یا اینکه دو نفر شاهد بر گناه او گواهی ندهند، پوشیدن لغزش های چنین شخصی از سوی اهل عدالت لازم است و شهادت او پذیرفته است، گرچه در واقع و باطن و به نظر خودش گناهکار باشد. و هر کس غیبت او را به آن اوصافی که در او است بنماید، از ولایت و دستگیری خداوندی خارج و در ولایت و تحت سرپرستی شیطان داخل می شود. و تحقیقا خبر داد مرا پدرم، از پدران بزرگوار خود علیهم السلام که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کسی که مؤمن را به همان صفاتی که در او است غیبت کند، خداوند این دو نفر را با هم در بهشت جمع نمی کند و کسی که مؤمنی را به صفتی که در او نباشد غیبت کند، ارتباط دینی میان آنها به کلی قطع می شود و غیبت کننده، در دوزخ مخلد است و البته بد جایگاهی است دوزخ.»

1- . خصال 1 : 97
2- . امالی صدوق: 204

علقمه گوید به حضرت صادق عرضه داشتم: «یا ابن رسول اللَّه! مردم ما را به کارهای زشت نسبت می دهند،به طوری که سینه ما تنگ شده و شدیدا ناراحت می شویم.» فرمود: «ای علقمه! انسان نمی تواند خشنودی مردم را جلب کند و جلوی زبان آنها را بگیرد. چگونه سالم می مانید از چیزی که انبیا و پیامبران و اوصیا علیهم السلام از او سالم نماندند؟ آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که او در اثر گناهانش مبتلا به آن مصائب گشت؟ آیا در حق داود پیغمبر نگفتند که او پرنده را دنبال کرد تا اینکه چشمش به زن «اوریا» افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود، شوهر آن زن را در جلوی جبهه جنگ پیشاپیش تابوت قرار داد تا اینکه کشته شد، سپس با آن زن ازدواج کرد؟ آیا به موسی نسبت ندادند که او عنین است و قدرت زناشویی ندارد و اذیت و آزار کردند او را تا اینکه خداوند برائت و کمال او را روشن نمود و از آن نسبت ها تبرئه کرد؟ آیا در حق مریم بنت عمران نگفتند که او از مرد نجاری به نام یوسف باردار شده؟

آیا نسبت ندادند به پیامبر ما که او شاعر است، دیوانه است؟ آیا نگفتند که وی دلباخته همسر زید بن حارثه شده و همیشه در فکر او بوده تا او را به همسری خود درآورده است؟ آیا در واقعه جنگ بدر رسول خدا را متهم نکردند که او یک قطعه پارچه سرخ را از غنائم جنگی برای خود برداشته تا بالاخره خداوند پیامبرش را از جایگاه آن پارچه مطلع ساخت و دامن پاک پیامبر را از نسبت سرقت تبرئه کرد و این مطلب را در قرآن نازل فرمود: «وَ ما کانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَغُلَّ وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ»، {ساحت قدس پیامبر از سرقت به دور است و هر که سرقتی کند روز قیامت با همان وارد محشر می شود}؟(1) آیا درباره حضرتش نگفتند که او درباره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن می گوید، تا اینکه خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ

1- . آل عمران / 161

هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید.}؟(1) آیا رسالت پیامبر را تکذیب نکردند و نسبت ندادند که به دروغ ادعای رسالت می کند، تا اینکه خداوند برای تسلیت خاطر مبارکش این آیه را نازل فرمود: «وَ لَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّی أَتاهُمْ نَصْرُنا»، {ای رسول گرامی پیامبران پیش از تو هم تکذیب شدند و مردم زمان آنها نسبت دروغ به آنان دادند پس صبر و استقامت ورزیدند در مقابل مکذبین تا اینکه نصرت و یاری ما فرا رسید}؟(2) و باز روزی پیامبر فرمود که شب گذشته مرا به آسمان بردند و به معراج رفتم، گفته شد که دروغ می گوید و دیشب تا به صبح از بسترش جدا نشده؟

و درباره اوصیا بیش از اینها گفتند. آیا به سید اوصیا علیهم السلام نسبت ندادند که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت است و اینکه او همیشه در صدد فتنه و آشوب است و سکون و آرامش اجتماع را دوست ندارد؟ و اینکه او خون مسلمانان را بدون جهت می ریزد و اینکه اگر او مرد خوبی بود، خالد بن ولید را مأمور به کشتن او نمی کردند ؟ آیا نسبت ندادند که او می خواهد با دختر ابی جهل، با داشتن فاطمه زهرا علیهاالسّلام ازدواج کند و اینکه پیامبر در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود «مردم! علی تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر سر دختر پیامبر خدا بیاورد. آگاه باشید فاطمه که پاره تن من است؛ هر که او را آزار دهد، مرا آزاد داده و هر که او را خوشحال کند، مرا خوشحال کرده و هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است»؟

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ای علقمه! چه شگفت انگیز است گفتارهای متناقض مردم درباره علی علیه السلام ؟ چقدر فاصله است میان گفتار کسی که می گوید علی خدا و معبود است و گفتار کسی که می گوید او بنده نافرمان است و دستور معبود را تمرد می کند؟ و از این دو رقم نسبت ناروا، گفتار کسی که او را نافرمان

1- . نجم / 3 - 4
2- . انعام / 34

و متمرد می داند، در نظر علی علیه السلام آسان تر است از نسبت خدایی دادن به او. ای علقمه! آیا درباره خدا نگفتند که او سومی از خداوندان سه گانه است؟ آیا او را در صفاتش مانند مخلوقات ندانستند؟ آیا نگفتند که خدا همان روزگار است یا طبیعت است؟ آیا نگفتند که خدا یعنی فلک؟ آیا نگفتند که او جسم است؟ آیا نگفتند که او صورت است؟ منزه و بسیار بلند مقام است ذات باری از این اوهام و خیالات.

ای علقمه! زبان هایی که ذات مقدس خداوندی را به چیزهایی که هیچ شایستگی و تناسبی با خداوند ندارد نسبت می دهد، چگونه ممکن است از نسبت های ناراحت کننده به شما خودداری کند؟ پس شما باید «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِين»، {از پروردگار یاری بطلبید و صبر و استقامت داشته باشید که زمین ملک خدا است و آن را بهر کس که خواهد می دهد و البته پایان امر و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است. }

بنی اسرائیل به موسی گفتند: «أُوذِينا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنا وَ مِنْ بَعْدِ ما جِئْتَنا»، {پیش از آمدن تو، ما تحت فشار و اذیت بودیم و بعد از آمدن تو هم مورد آزار هستیم. } خداوند به موسی خطاب کرد: «عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُون»، {به اینها بگو امید است پروردگار توانا، دشمن شما را نابود سازد و شما را به جای آنان قرار دهد تا شما چگونه رفتار داشته باشید. }(1)

1- . اعراف / 128 - 129

باب چهلم : در بیان اینکه کمال انسان به چیست و معنای مردانگی و جوانمردی

1. خصال صدوق: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «کمال انسان به شش خصلت است: با دو عضو کوچک بدن و با دو قسمت بزرگ از انسان و با دو چیزی که مربوط به هیئت و ظاهر انسان است. اما آن دو عضو کوچک عبارت از قلب و زبان او است که اگر به جنگ می رود، با دلی قوی و پاک بجنگد و اگر سخن می گوید، با زبانی بلیغ و رسا سخن گوید. و اما آن دو چیز بزرگ عبارت است از اندیشه و فکر صحیح و روشن و دیگر همت بلند. و اما آن دو چیز که مربوط به شکل و ظاهر انسان است، عبارت از مال و چهره زیبا است.»(1)

2. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ارزش انسان به همت او بستگی دارد و راستگویی او، بسته به مردانگی او؛ شجاعت او، بسته به عظمت شخصیت او؛ و پاکدامنی او، بسته به غیرت و ناموس خواهی اوست.»(2)

3. معانی الاخبار: ابی قتاده قمی می گوید: حضور امام ششم درباره فتوت و جوانمردی مذاکره می کردیم. حضرت فرمود: «آیا گمان می کنید که جوانمردی با عربده کشیدن و کارهای زشت انجام دادن است؟ که جوانمردی یعنی سفره گسترده،

1- .خصال صدوق 1 : 164
2- . نهج البلاغه، حکمت 47

بخشش بی دریغ، چهره باز و گشاده و خودداری از آزار مردم، اما این نحو سبکبازی ها پلیدی و نابکاری است.» سپس فرمود: «مردانگی چیست؟» عرضه داشتیم که نمی دانیم. فرمود: «به خدا قسم مردانگی این است که سفره گسترده انسان دَرِ خانه اش باشد.»(1)

1- . معانی الاخبار : 19

باب چهل و یکم : در بیان اینکه چه چیزهایی نجات دهنده و چه چیزهایی نابودکننده انسان است

1. خصال: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز درجات انسانی را بالا می برد؛ سه چیز گناهان را می پوشاند؛ سه چیز باعث هلاکت انسان است؛ سه چیز نجات دهنده است. اما بالا برنده درجات: سلام آشکار و گرم نمودن؛ گرسنه ها را سیر کردن؛ در دل شب که مردم در خوابند، نماز شب خواندن. اما پوشاننده گناه: وضوی کامل گرفتن در هوای سرد؛ شب و روز برای نماز رفتن؛ مرتب در جماعت شرکت کردن. اما آن سه چیز که هلاکت و بدبختی انسان در آنها است: بخیل بودن و خودداری از انفاق و حریص بودن؛ دنبال هوای نفس رفتن؛ خودبینی و خودپسندی. اما چیزهای نجات دهنده انسان:ترس از خدا در نهان و آشکار؛ میانه روی در زندگی، در حال ثروت و تهیدستی؛ عدل و دادگری هنگام خوشنودی و هنگام خشم.»(1)

در کتاب محاسن هم چنین نقل شده.

در کتاب معانی الاخبار هم چنین نقل شده، به جز اندک تفاوتی که در این نقل هست: «کفارات ...؛ شب و روز شرکت در جماعت کردن؛ مراقبت بر نمازها.»

2. خصال: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «سه چیز هلاک کننده و سه چیز نجات دهنده است.اما چیزهای نجات دهنده: ترس از خدا در نهان و آشکار؛

1- .خصال 1 : 41

میانه روی در حال تهیدستی و ثروت؛ عدل و دادگری در حال خوشنودی و خشم. و آن سه چیز که هلاک کننده است:حرص و یا بخل پیگیر؛ هوای نفس که اطاعت شود؛ خودبینی و خودپسندی.»(1)

و در حدیث دیگری از آن حضرت در توضیح «شح مطاع» فرمود: «شح مطاع یعنی بدگمانی نسبت به خدا. در معانی الاخبار آمده: «سبرات» جمع «سبره» به معنای شدت سرماست و بر همین پایه مرد «سبره» نامیده شده است.

3. خصال: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله در وصیت و سفارش هایش به علی علیه السلام

فرمود: «ای علی! سه چیز درجات است، و سه چیز کفارات و باعث پوشش گناهان است، و سه چیز هلاک کننده، و سه چیز موجب نجات است. اما درجات: پس وضوی کامل گرفتن در هوای سرد؛ منتظر بودن برای نماز، بعد از نماز؛ شب و روز شرکت در جماعات. و اما کفارات: سلام گرم و آشکار کردن؛ غذا و سفره دادن؛ نماز شب خواندن هنگامی که مردم در خوابند. اما هلاک کننده ها:بخل و حرص زیاد؛ دنبال هوای نفس را گرفتن؛ خودبینی و خودپسندی. و اما نجات دهنده ها:ترس از خدا در نهان و آشکار؛ میانه روی در ثروت و تهیدستی؛ مراعات عدل و داد هنگام خوشنودی و خشم.»

و در روایت دیگری از پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله هنگامی که شب معراج از حضرتش سؤال شد که گفتگوی ملائکه عالم بالا در چه موضوعی بود، حضرت پاسخ داد: «درباره درجات و کفارات بود.» فرمود: «ندایی فرا رسید که درجات چیست؟» پاسخ دادم: «وضوی کامل در سرما؛ رفتن به جماعت؛ انتظار و آمادگی برای نماز، بعد از نماز، و ولایت و دوستی من و اهل بیت تا دم مرگ و آخرین نفس.»(2)

1- .خصال 1 : 41
2- .خصال 1 : 42

4. خصال: حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: «سه چیز هلاک کننده است: پیمان شکنی؛ سنت و روش پیامبر را کنار گذاشتن؛ از اجتماع مسلمین جدا شدن. و سه چیز نجات دهنده است: باز داشتن زبان؛ گریه بر گناهان؛ ملازم خانه خود بودن.»(1)

5. محاسن: حضرت صادق یا حضرت سجاد علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود سه چیز نجات دهنده و سه چیز هلاک کننده است. عرضه داشتند: «یا رسول الله! نجات دهنده ها چیست؟» فرمود: «ترس از خدا در نهان،به طوری که فرض کنی که خدا را داری می بینی، چون اگر تو او را نمی بینی قطعا او تو را می بیند؛ ملاحظه عدل و داد در حال خوشنودی؛خشم و میانه روی در حال ثروت و تهیدستی.» عرضه داشتند: «هلاک کننده ها چیستند؟» فرمود: «خواهش های نفسانی که دنبال شود؛ حرص و بخل ورزیدن؛ خودبینی و خودپسندی.»(2)

در کتاب نوادر هم از حضرت سجاد علیه السلام چنین نقل شده است.

6. محاسن: حضرت صادق از پدرانش، از امام علی علیهم السلام نقل کرد که فرمود: «سه چیز نجات دهنده است:مراقب زبان خود باشی؛ بر گناهانت گریه نمایی؛ و خانه مسکونی به اندازه زندگی خود داشته باشی. و در خانه اش راحت باشد.»

و فرمود: «خوشا به حال کسی که در خانه خود بنشیند، به مقدار رفع گرسنگی بخورد، به فرمانبری و اطاعت پروردگارش اشتغال داشته باشد و بر گناهانش بگرید.»(3)

7. محاسن: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «غذا دادن؛ سلام آشکار کردن؛ نماز شب خواندن، موجبات نجات هستند.»(4)

1- .خصال 1 : 42
2- .محاسن: 3
3- .محاسن: 4
4- .محاسن: 378

1. توحید و امالی صدوق: اصبغ بن نباته گوید: هنگامی که علی علیه السلام زمام امر خلافت را به دست گرفت و مردم با او بیعت کردند، بر فراز منبر قرار گرفت و فرمود: «مردم! پیش از آنکه من از میان شما بروم، هر چه می خواهید پرسش کنید.» از آخرین نقطه مسجد، مردی برخاست و عصا زنان از میان مردم عبور کرد تا نزدیک آن حضرت رسید. پس سؤال کرد: «ای امیر مؤمنان! مرا به عملی راهنمایی نما که چون آن را انجام دهم، خدا مرا از دوزخ نجات دهد.» حضرت فرمود: «گوش کن ای شخص، سپس مطلب را بفهم و یقین کن که دنیا و زندگی آسایش بخش آن، بر سه پایه استوار است: دانشمندی که گویا باشد و به علم خود هم عمل کند؛ ثروتمندی که از صرف اموالش در مورد دینداران خودداری نکند؛ مستمندی که مشکلات زندگی را با صبر و بردباری تحمل کند. و اگر طبقه علما و دانشمندان مطالب را کتمان کرده و حقایق را نگویند و طبقه ثروتمند از بذل اموال در مواقع لزوم خودداری کنند و طبقه کم دست و مستمند صبر و خویشتنداری را از دست بدهند، در این هنگام است که عذاب و بدبختی فرا رسد و چنین اجتماعی محکوم به فنا و نابودی خواهد بود. در همچو دورانی، افراد واقع بین می فهمند که دنیا در حرکت ارتجاعی و برگشت به کفر است بعد از داشتن ایمان. ای سئوال کننده! زیادی مسجدها و گرد آمدن مردمی که تن و بدن آنان در کنار هم، ولی دل ها و افکار آنها پراکنده است، تو را گول نزند و فریب ندهد.

هان ای مردم! طبقات و اصناف اجتماع از سه قسم بیرون نیست: زاهد و بی اعتنای به دنیا؛ راغب و متمایل به آن؛ شکیبا و خویشتندار. اما زاهد اگر به حالی یا مقامی برسد، از این نظر هیچ گونه سرور و خوشحالی ندارد و اگر از اینها چیزی از دستش برود، حزن و اندوهی ندارد.

اما صابر و خویشتندار، البته در اعماق دلش خواستار دنیا هست، ولی اگر به چیزی دست یافت، خویشتنداری می کند، چون عاقبت و پایان نافرجام آن را خوب می داند. اما راغب که دل به دنیا داده، اصلا باکی ندارد و از هر راهی که بتواند، دنیا را به دست می آورد، از طریق مشروع یا غیر مشروع.» سئوال کننده پرسید: «ای امیر مؤمنان! علامت و نشانه مؤمن در چنین زمانی چیست؟» فرمود: «این است که نظرش فقط به وظیفه و حقی است که خدا واجب ساخته و آن را دنبال می کند و بس، و به آن چیزی که بر خلاف دستور اوست و از آن دوری می جوید، هر چه و هر که خواهد باشد، گرچه دوست نزدیک باشد.» سائل گفت: «راست گفتی ای امیر مؤمنان!» سپس آن مرد رفت و غایب شد و ما ندیدیم او را. مردم در جستجوی او برآمدند، ولی او را نیافتند. علی علیه السلام لبخندی زد و گفت: «چه خبر است مردم! این مرد برادر من خضر علیه السلام بود.»(1)

2. معانی الاخبار: حضرت صادق از اجداد گرامی اش علیهم السلام نقل می کند که پیغمبر فرمود: «وارد بهشت شدم، دیدم اکثر بهشتیان مردمان ساده و ابله هستند.» عرض کردم: «ابله کیست؟» فرمود: «کسی که فقط در چیزهای خوب و مفید می اندیشد و از بدی ها اصلا غافل است و در هر ماهی، سه روز روزه دار است.»(2)

3. قرب الاسناد: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «وارد بهشت شدم. دیدم بیشتر مردمان بهشت ابلهانند. و منظور از ابله کسی است که هیچ در فکر بدی و عمل زشت نیست و در امور خیر می اندیشد، آنان در هر ماه سه روز روزه می گیرند.»(3)

1- . امالی صدوق : 206
2- . معانی الاخبار: 203
3- . قرب الاسناد: 50

4.امالی طوسی: ابی سعید می گوید: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «کارهای خوب را از زیبارویان انتظار داشته باشید.»(1)

5. خصال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مردان سه دسته اند: مردی که شخصیتش به مال اوست؛ مردی که ارزش او به واسطه مقام و رتبه اوست؛ و مردی که ارزش او به زبان اوست و این بهترین این سه دسته است.»(2)

6. خصال: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «مردم سه گروه اند: عاقل، احمق، فاجر و نابکار. عاقل راه و مسیر زندگی اش برنامه های دینی است؛ خوی و خصلتش بردباری است؛ تامل و تفکر عادت و طبع او است؛ اگر از او پرسشی شود پاسخ می دهد و اگر سخن گوید، صحیح و منطقی صحبت می کند؛ اگر مطلبی را شنید، خوب در ذهن جا می دهد و می سپارد و اگر خبری دهد، راست می گوید؛ اگر به او اعتماد شود، خیانت نمی کند و وفا می کند .

اما احمق؛ اگر او را به کار خوبی توجه دهند، مسامحه و غفلت می کند؛ اگر از عمل خوبی منصرفش کنند، آن را رها می نماید؛ اگر به عمل جاهلانه ای وادارش کنند، انجامش دهد؛ اگر خبری دهد، دروغ می گوید و نمی فهمد؛ و اگر بخواهند تفهیمش کنند، آماده درک و فهم نمی شود.

و اما فاجر و نابکار؛ اگر امانتی نزد او بگذاری، خیانت می کند؛ اگر با او رفاقت کنی، بی ارزش می شوی و لطمه آبرویی به تو می زند؛ و اگر به او اعتماد کنی، خیر تو را نمی خواهد.»(3)

7. خصال: موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش علیهماالسّلام نقل می کند که فرمود: «مردم چهار دسته اند: نادانی که در وادی جهالت سقوط کرده و با امیال و هواهای خود هم آغوش است؛ عبادت کننده گمراه که هر چه عبادتش بیشتر می شود، تکبرش بیشتر می گردد؛ دانشمندی که دوست دارد مریدها دنبالش راه بیفتند و مردم

1- . امالی طوسی 2 : 8
2- .خصال 1 : 57

3- .خصال 1 : 57

مدح و ثنایش کنند؛ خداشناس و اهل معرفت که راه حق را پیش گرفته و وظیفه خود را انجام می دهد. چنین شخصی یا ناتوان و عاجز است یا مغلوب و محدود و این بهترین مردم زمان و خردمندترین آنان است.»(1)

8. خصال: حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: «مردم چهار دسته اند: کسی که دارای اخلاق نیک هست، ولی بهره دنیایی ندارد؛ کسی که دارای بهره دنیایی هست، ولی خوی نیک ندارد؛ کسی که اصلا هیچ ارزشی ندارد و آن کسی است که نه اخلاق دارد و نه دنیا و نه مال و این بدبخت ترین مردم است؛ کسی که هم دارای اخلاق نیک و هم از دنیا بهره مند است و این بهترین مردم است.»(2)

9. خصال: زراره فرزند اوفی می گوید: بر حضرت سجاد علیه السلام وارد شدم. پس فرمود: «ای زراره! مردم در زمان ما شش طبقه اند: شیر، گرگ، روباه، سگ، خوک و میش. اما شیرخویان؛ آنان سلاطین و پادشاهانند که همیشه دوست دارند بکوبند و غالب شوند و مغلوب نشوند و شکست نخورند. اما گرگ صفتان؛ بازرگانانی که وقت خریدن مذمت جنس را می کنند و آن را بی ارزش جلوه می دهند، ولی هنگام فروختن مدح و تعریف می کنند. اما روباه صفتان؛ اشخاصی هستند که دین را وسیله ارتزاق و معاش خود قرار داده و با زبان مطالبی می گویند که در قلب خود آنها اثری نیست. اما سگ ها؛ افرادی هستند که با زبان مردم را آزار می دهند و مردم از شر زبان آنها، از آنان متنفرند. اما خوک صفتان؛ آنانند که طبع و خوی زنان را دارند و به هر رقم هرزگی و ننگی تن می دهند و می پذیرند. اما گوسفندان؛ مؤمنینی هستند که موی آنها را می کنند و گوشتشان را می خورند و استخوانشان را خرد می کنند. چه کند گوسفندی که میان چنگال شیر و گرگ و روباه و سگ و خوک باشد؟»(3)

10- خصال: به حضرت صادق علیه السلام عرض شد: «شما همه این مردم را انسان می دانید؟» فرمود: «رها کن و دور بیفکن از آنها چند گروه را:کسی که مسواک

1- .خصال 1 : 125
2- .خصال 1 : 112
3- .خصال 1 : 165

نکند؛ کسی که در جای تنگ چهار زانو بنشیند؛ کسی که در کارهای بیهوده وارد شود؛ کسی که بدون داشتن علم و دانش بحث کند؛ کسی که بیمار نیست، ولی تظاهر به بیماری کند؛ کسی که بدون وقوع حادثه ناگوار پریشان حال شود؛ کسی که با رفقای خود که در مطلب صحیح و درستی اتفاق دارند، مخالفت کند؛ کسی که به پدران و نیاکان خود افتخارکند و از کارهای نیک آنان بی بهره باشد، مانند گیاه خلنج (درختی است بدون پوست) که پوست هایش یکی پس از دیگری کنده می شود تا به مغزش برسد. او چنان است که خدای متعال در حق آنها فرموده: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»(1)، {آنان مانند چهار پا و حیواناتند بلکه در راه خود گمراه تر از آنانند. }(2)

11. کتاب حسین بن سعید اهوازی: زراره گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «شخصی که دارای چهره زیبا باشد و جایگاهی داشته باشد که او را زشت نسازد و آنگاه برای خدا فروتنی کند، وی از بندگان خالص خداست.» زراره گوید: پرسیدم: «اینکه جایگاهی داشته باشد که او را زشت نسازد چیست؟» حضرت فرمود: «دامنش به گناه بی عفتی آلوده نشود.»

12. امالی طوسی: عبداللَّه بن محمد گوید در سامرا از حضرت هادی علیه السلام شنیدم که فرمود: «کشندگان پیامبران و قاتل انبیا، همین مردمان پست و رذل هستند. عامه و عوام از ریشه «عمی» به معنای کوری می آید. خداوند به اینکه آنها را تشبیه به چهار پایان و حیوانات نموده اکتفا نکرده، بلکه فرمود: «بَلْ هُمْ أَضَلُ»(3)، {از چهار پایان هم بدترند. }(4)

13. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام در مقام معرفی «غوغاء» فرمود: «آنان (غوغاء) افرادی هستند که وقتی اجتماع کنند، غالب می شوند و وقتی هم پراکنده می شوند شناخته نمی شوند.» بعضی نقل کرده اند که حضرت در توضیح و تفسیر غوغاء

1- . فرقان / 44
2- . خصال 2 : 39
3- . اعراف / 179
4- . امالی طوسی 2 : 226

فرموده است: «آنهایی هستند که وقتی اجتماع کنند، زیان وارد می کنند، ولی وقتی متفرق شوند، سودمند هستند.» به حضرت گفته شد: «ضرر و زیان تجمع آنان معلوم، اما تفرق آنها چطور سودمند است؟» فرمود: «هر کسی دنبال کار خود می رود. بنامی رود دنبال بنایی خود و بافنده به طرف کارگاهش و نانوا به مغازه خود (مشغول خدمات خودش می شوند).»(1)

نهج البلاغه: جنایت پیشه ای را خدمت حضرت علی علیه السلام آوردند و در اطرافش گروه زیادی از مردم بی تربیت بودند. حضرت فرمود: «آفرین مباد چهره هایی را که دیده نمی شوند،به جز در مواقع بد و زشتی.»(2)

14. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که در پیشاپیش او آتش دوزخ و بهشت هست، مشغول انجام وظیفه است؛ مردم از این نظر بر سه گروهند: گروهی با کمال جدیت و با شتاب و سرعت وظایف خود را انجام می دهد که قطعا نجات می یابند؛ گروهی که تا حدودی کندروهستند، ولی بالاخره دنبال کارهای نیک هستند، این گروه هم امید نجات دارند؛ گروهی که در اطاعت پروردگار کوتاهی دارد و مقصر است که در آتش سقوط می کند. انحراف به چپ و راست، باعث گمراهی است. راه وسط و متن طریق جاده مستقیم است. قرآن مقدس و آثار رسالت بر همین روال است و سنت پیغمبر، از این منبع است و بازگشت و پایان کار بر همین است. هر کس ادعای باطل کند هلاک می شود وهر کس بر خدا و رسول افترا و دروغ بندد ، ناامید است. کسی که بخواهد حق خالص را اجراکند، مورد حمله جهال و مردم نادان می شود. نادان و جاهل است کسی که قدر و رتبه خود را نشناسد. بنایی که بر پایه تقوا پی ریزی شده، زوال و فنا ندارد. مزرعه و کشتگاهی که با آب پرهیزکاری آبیاری شود، تشنه نمی ماند. در خانه خود مستور باشید و رابطه میان مردم را خوب کنید. توبه و پشیمانی

1- . نهج البلاغه، خطبه 16
2- . نهج البلاغه، حکمت 200

در اختیار شما است. انسان نباید ستایش کند،به جز پروردگارش را؛ ملامت و سرزنش نکند، مگر خود را و نفس اماره خویشتن را.»(1)

15.امامت و تبصره: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود، از پدرانش نقل کرده که رسول خدا فرمود: «خوشا به حال کسی که مرا ببیند! خوشا به حال کسی که ببیند کسی را که مرا دیده است! خوشا به حال کسی که ببیند کسی را که او دیده است کسی را که مرا دیده تا واسطه هفتم.» آنگاه ساکت شدند.

1- . نهج البلاغه، خطبه 16

باب چهل و سوم : در بیان محبت و دوستی خدا

آیات:

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.(1)

{و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی گزینند، و آنها را چون دوستی خدا، دوست می دارند، ولی کسانی که ایمان آورده اند، به خدا محبت بیشتری دارند. }

- قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.(2)

{بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید، و خداوند آمرزنده مهربان است.» }

- وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بِذُنُوبِکُمْ...(3)

1- . بقره / 165
2- .[2] آل عمران / 31
3- . مائده /18

{و یهودان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را به [کیفر] گناهانتان عذاب می کند؟ نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است. هر که را بخواهد می آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو می باشد از آن خداست، و بازگشت [همه] به سوی اوست.» }

- فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ.(1)

{به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. }

- قُلْ إِنْ کانَ آباؤُکُمْ وَ أَبْناؤُکُمْ وَ إِخْوانُکُمْ وَ أَزْواجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسادَها وَ مَساکِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ.(2)

{بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد.» و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند. }

- فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعالَمِینَ الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ.(3)

{قطعاً همه آنها - جز پروردگار جهانیان - دشمن منند. آن کس که مرا آفریده و همو راهنمایی ام می کند، و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد، و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند، }

1- . مائده /54
2- .توبه /24

3- . شعراء / 77 -82

- قُلْ يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِالنَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.(1)

{بگو: «ای کسانی که یهودی شده اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید.» }

روایات:

1. امالی صدوق: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «دوست بدارید خدا را، چون اوست که نعمت را در اختیار شما نهاده است، و مرا هم از جهت دوست خدا دوست بدارید و اهل بیت مرا از لحاظ محبت من دوست بدارید.»(2)

در علل الشرائع(3)نیز چنین نقل شده. در امالی شیخ طوسی(4) هم از پیغمبر همین طور نقل شده. در بشاره المصطفی(5) باز همین طور نقل شده است.

2. امالی صدوق: مفضل گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «در مناجات و سخنانی که مابین موسی بن عمران و پروردگار بوده، چنین است که خداوند به موسی بن عمران گفت: «دروغ می گوید کسی که خیال می کند مرا دوست دارد، ولی هنگامی که شب فرا می رسد در بستر خود می خوابد و با من راز و نیاز ندارد. آیا دوست خلوت با دوستش را طالب نیست؟آگاه باش این من هستم ای پسر عمران! که به دوستان خود اطلاع کامل دارم؛ هنگام فرا رسیدن شب، چشم دل آنان باز می شود و عذاب و عقاب مرا در برابر چشم خود می بینند و در حال شهود قلبی با من سخن می گویند و صحبت حضوری با من می نمایند. ای پسر عمران! با حالت ذلت و انکسار قلب و بدن آرام و

1- . جمعه / 6
2- . امالی صدوق: 219
3- . علل الشرائع 1 : 113
4- . امالی طوسی 1 : 285
5- . بشاره المصطفی: 161

خاضع و چشم گریان، در تاریکی شب به طرف من بیا و مرا بخوان. مسلما در این صورت می یابی مرا که خیلی نزدیک و پاسخ گو و اجابت کننده هستم.»(1)

3. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «کسی که معصیت و نافرمانی خدا را کند، محبت و دوستی خدا را ندارد.» سپس این دو بیت را خواند:

معصیت و نافرمانی می کنی خدا را و تو اظهار محبت او می نمایی / این ممکن نیست و عمل عجیب و بی سابقه ای است

اگر محبت و دوستی تو را از سر راستی و صدق باشد، قطعا اطاعتش را می کنی/ زیرا دوست مطیع دوست خود می باشد.(2)

4.ثواب الاعمال و خصال: مردی به رسول خدا عرضه داشت: «یا رسول اللّه ! به من عملی تعلیم فرما که وقتی او را انجام دادم، خداوند آسمان مرا دوست بدارد و مردم روی زمین هم به من محبت ورزند.» فرمود: «میل و رغبت داشته باش به آنچه که نزدخداست، و از آنچه که در دست مردم و نزد آنها است دل بر کن تا هم خدا و هم مردم تو را دوست داشته باشند.»(3)

5. خصال: امام ششم علیه السلام فرمود: «پنج گروه خواب ندارند: کسی که در فکر ریختن خونی باشد؛ کسی که مال و ثروت فراوانی دارد، ولی امنیتی ندارد؛ کسی که به دروغ و بهتان می خواهد به مال دنیا برسد؛ کسی که بدهی زیادی دارد و در مقابلش چیزی ندارد؛ کسی که دوستی دارد و در معرض فراق و جدایی از اوست.»(4)

6.امالی طوسی:وهب فرزند «منبه» گوید: «در زبور داود خواندم که خدا می فرماید: «ای داود ! بشنو آنچه می گویم (و البته حق می گویم) کسی که بیاید به سوی من و مرا دوست بدارد، او را وارد بهشت خواهم کرد.»(5)

1- . امالی صدوق: 215

2- .امالی صدوق: 293
3- .خصال 1 : 32
4- .خصال 1 : 142
5- . امالی طوسی 1 : 105

7.علل الشرایع:حضرت باقر علیه السلام گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله که در اجتماعی از مردم بود، فرمود: «مردم! دوست داشته باشید خدا را برای آن نعمت ها که به شما عنایت فرموده، و دوست بدارید مرا به خاطر خدای عزوجل،و دوست بدارید خویشان مرا به خاطر من.»(1)

8. علل الشرائع: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «جبرئیل گفت که خداوند متعال می فرماید کسی که به یکی از دوستان و اولیای من اهانت کند، با من مبارزه و جنگ کرده و چیزی مانند قبض روح و گرفتن جان مؤمن، بر من گران و دشوار نیست. چون مرگ و شدایدش برای مؤمن ناراحت کننده است و من هم ناراحتی او را نمی خواهم، و ضمنا چاره ای از مرگ نیست. و بنده من به من تقرب و نزدیکی پیدا نمی کند به چیزی که مانند انجام فرائض و واجبات باشد. و همیشه بنده من در حال تضرع و دعا است، تا اینکه محبت من شامل حال او شود و کسی که من او را دوست بدارم، گوش و چشم و دست او و معتمد و تکیه گاه او هستم. اگر بخواند مرا، اجابت نمایم او را و اگر درخواستی کند،به او عطا کنم. و بعضی از بندگان مؤمن می خواهند عبادت زیاد بنمایند، ولی من آنها را بازمی دارم از آن که مبادا به مرض عجب و خودپسندی گرفتار شوند و او را تباه کنند. و بعضی از بندگان هستند که به جز فقر و تهیدستی، چیزی به مصلحت آنان نیست که اگر مال دارش گردانم، همین ثروت موجب فساد و تباهی او می شود. و بعضی از بندگان مؤمن هستند که ثروت موجب خوشبختی آنهاست و اگر تهیدستشانگردانم، فقر و تهیدستی باعث فساد و تباهی آنها می گردد. و بعضی از بندگان مؤمن هستند که بیماری تن،آنها را اصلاح می کند که اگر صحت یابند، فاسد می شوند . و بعضی از بندگان مؤمن صحت و سلامتی به صلاح آنهاست که اگر بیمارشان کنم، فاسد می شوند. تدبیر امور بندگانم را من به دانش و احاطه علمی که به حالات روحی آنها دارم می نمایم، و من دانا و آگاهم.»(2)

1- . علل الشرایع 2 : 287
2- . علل الشرائع 1 : 12

توضیح: مرحوم شهید در کتاب قواعدش راجع به آن جمله که در حدیث قدسی آمده که خداوند فرموده: «ما ترددت فی شی ء انا فاعله ما ترددت فی قبض نفس المؤمن»،(یعنی در کارهای من شک و تردیدی پیدا نمی شود مانند آن شک و تردیدی که هنگام قبض روح مؤمن برای من رخ می دهد)، در توضیح این جمله فرموده است که البته شک و تردید برای خدا محال است، ولی چون عادت ما افراد بشر چنین است که انسان در مورد افرادی که آنها را معظم و مکرم می داند، مثل پدر و مادر و دوستان، در انجام عملی که موجب ناراحتی آنها می شود تردید می کند، ولی در مورد دیگران که احترام و عظمتی برای آنها قائل نیست، به ناراحتی آنان اعتنایی

ندارد، مانند دشمن خویش یا مار و عقرب، بلکه اگر تصمیمی گرفت که موجب ناراحتی آنها بگردد، بدون تردید انجام می دهد. بنابراین تردید در عمل (بکنم یا نکنم) در مورد تعظیم و تکریم است و تردید نداشتن در مورد تحقیر و اعتنا نکردن، به شخصیت طرف است. پس این حدیث به بیان عظمت و کرامت مؤمن در نزد خدا و شرافت رتبه و مقام او نظر دارد، گرچه تصریح لفظی به آن نشده، ولی تعبیر به الفاظی شده که لازمه آن تکریم و تعظیم است و معنای حدیث نظیر این می شود که گفته شود مقام و منزلت بنده مؤمن، بزرگ و با عظمت است و مرتبه او بلند است.

و بعضی از افرادی که هم زمان ما هستند توجیه دیگری برای این جمله از حدیث دارند که تردد و ابهام و اجمال از نظر اسباب و علل است به این که خداوند علل و اسبابی برای مؤمن پیش می آورد که از نظر آنها خیال می کند مرگش نزدیک شده تا آمادگی کامل برای آخرت پیدا کند. سپس علل و اسباب دیگری پیش می آورد که میدان آمال و آرزو برایش باز می شود و به تعمیر و آباد کردن دنیا می پردازد کهباید هم به آن بپردازد و چون این صحنه های مختلف به صورت تردد و ابهام است (آیا رفتنی هستم یا نه)، به صورت کنایه و استعاره لفظ تردید استعمال شده، گرچه در این فرض، برای مؤمن که با این علل و اسباب مواجه است حالت تردد و ابهام پیدا می شود نه برای خدا، ولی از این نظر که این صحنه ها و علل مختلف را که منشأ تردد است از ناحیه خدا است و او فاعل و آفریننده اینها است، مجازا نسبت تردید به خدا داده شده.

توجه دیگری که در اینجا وجود دارد این است که خداوند تدریجا علل و موجبات مرگ را یکی پس از دیگری برای بنده اش پیش می آورد تا در نتیجه مؤمن از دنیا دل برکند و خودش طالب و مایل مرگ شود. و فراهم کردن تدریجی این علل و اسباب - که البته هدف عالیه ونتیجه نهایی آنهاست - از طرف خداوندی که می تواند یک دفعه و در یک لحظه آن را انجام دهد،صورت تردد بخود می گیرد، گرچه در ذات خدا تردد راه ندارد که مؤید این توجیه سوم خبری است که نقل شده است: ملک الموت علیه السلام به منظور قبض روح نزد ابراهیم خلیل علیه السلام آمد، ولی حضرت ابراهیم کراهت داشت و خداوند هم قبض روحش را به تاخیر انداخت تا هنگامی که حضرت ابراهیم پیرمرد فرتوتی را دید که دارد غذا می خورد و آب دهانش بر صورتش و محاسنش جاری است و این منظره ابراهیم را ناراحت کرد و از زندگی که آخرش چنین باشد، مشمئز و متنفر شد و محبت و علاقه به مرگ پیدا کرد و همچنین موسی بن عمران علیه السلام .

9.علل الشرایع: حضرت صادق علیه السلام فرمود. «مردم خدای متعال را سه گونه عبادت می کنند:گروهی به منظور رسیدن به ثواب و نعمت های اخروی عبادت می کنند و این عبادت حریصان است که ریشه این گونه عبادت، غریزه طمع است؛ گروه دیگری خدا را به دلیل ترس از عذاب و آتش دوزخ عبادت می کنند. این هم عبادت بردگان است که فرمانبری آنها از ترس تازیانه است. ریشه و منشأ این گونه اطاعت احساس ترس است نه صفت عبودیت و بندگی؛ ولی من خدا را از نظر محبت و عشق به او عبادت می کنمو این گونه عبادت، عبادت بلندهمتان و بزرگان و عبادتی ایمنی بخش است، چون خدا می فرماید: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»، {آنان در روز قیامت از وحشت و دهشت در امانند.}(1) و «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ»، {بگو اگر شما محبت به خدا دارید، از من متابعت نمایید تا

1- . نمل / 89

خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد. }(1)پس کسی که خدا را دوست بدارد، خدا هم او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست بدارد، از زمره ایمنان است.»(2)

10.معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که می خواهد بداند چقدر در نزد خدا ارزش دارد، میزانش این است که ببیند خدا نزد او چقدر ارزش دارد.»(3)

11.خصال: در حدیث چهار صدگانه، امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «کسی که می خواهد بداند منزلت و مقام او در نظر خدا چگونه است، پس ببیند که منزلت و مقام الهی به هنگام گناه در نظر او چگونه است؛ رتبه و مقام او هم نزد خدا همان طور است.»(4)

12.امالی طوسی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «خدای متعال به همراز خود موسی بن عمران وحی کرد که: «ای موسی! دوست بدار مرا و محبوب شمار مرا در نظر بندگانم.» موسی عرضه داشت: «این روشن است که ترا دوست می دارم، ولی از چه راهی محبت و دوستی تو را در دل مردم قرار دهم؟» فرمود: «آنان را به الطاف و نعمت های من متوجه نما و امتحان و آزمایش های مرا تذکر بده، چون آنها به یاد ندارند و یا نمی شناسند از من، مگر انواع نعمت و خیرات و نیکی ها را.»(5)

13. خصال: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می فرماید: «ای فرزند آدم! سه نعمت بزرگ و منت بر تو نهادم: زشتی ها و عیوبی را مستور کرده و پوشانیدم که اگر خانواده خودت آنها را می دانستند، پرده پوشی نمی کردند (یا ترا به خاک نمی سپردند)؛ گشایش و توسعه در زندگی به تو دادم، سپس از تو قرض خواستم - که چند برابر عوض دهم - ولی تو قدم خیری بر نداشتی و چیزی را از پیش

1- . آل عمران / 31
2- . علل الشرائع 1 : 12
3- . معانی الاخبار : 236
4- . خصال 2 : 159
5- . امالی طوسی2 : 98

نفرستادی؛ نزدیک مرگت ثلث مال را در اختیار تو نهادم، باز هم قدمی برنداشتی و چیزی از پیش نفرستادی.»(1)

14.امالی طوسی: ابن عباس در تفسیر این آیه که فرموده: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً»، {نعمت های ظاهری و باطنی را به شما ارزانی فرمود}(2) گوید: «منظور از نعمت ظاهری، اسلام و از باطنی، پوشیدن گناهان است.»(3)

15.امالی طوسی: ابن مزاحم از حضرت علی علیه السلام و ضحاک از ابن عباس نقل می کنند که در تفسیر آیه«وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» گفته اند: «اما نعمت ظاهری اسلام است و آنچه که از رزق و روزی کهبر شما تفضل فرموده و اما نعمت باطنی، آن پوشش هایی است که بر اعمال زشت تو دارد.»(4)

16.امالی طوسی: عایشه از پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «کسی که از نعمت های بزرگ خداوند جز خوردنی و آشامیدنی چیزی را نفهمد، چنین شخصی سطح علم و درکش بسیار کوتاه و عذاب و عقابش نزدیک است.»(5)

17.امالی طوسی: حضرت باقر علیه السلام فرمود. عبداللّه ابن عباس و جابر بن عبداللّه انصاری که از افرادی بوده که در جنگ بدر و احد و در بیعت، در سایه درخت در حدیبیه حضور داشته و از آن صحابه ای بوده اند که از محبت و دوستی امیر مؤمنان علی علیه السلام بهره مند بوده اند، برای من حدیث کردند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله روزی در مسجدش حاضر بود و در اطراف وجود مبارکش گروهی از اصحاب بودند و ابوبکر، ابو عبیده، عمر، عثمان، عبدالرحمن و دو نفر از قاریان صحابه که از مهاجرین عبداللّه بن ام عبد و از انصار بن کعب که هر دو از بدریین (حاضرین در

1- . خصال 1 : 67
2- . لقمان / 20
3- . امالی طوسی 2 : 6
4- . امالی طوسی 2 : 104

5- . امالی طوسی 2 : 105

جنگ بدر) بودندهمگی در آن جمع حضور داشتند پس عبداللَّه بن ام عبد شروع کردند به خواندن سوره لقمان تا رسید به این آیه: «وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً» و ابی بن کعب هم سوره ابراهیم راقرائت کرد تا رسید به این آیه: «وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»، {آنان را به ایام خداوندی متذکر کن که در این نشانه هایی است برای افراد شکیبا و سپاس گذار. }(1)آنها نقل می کنند که پیغمبر فرمود: «ایام و روزهای خداوندی به معنی نعمت ها و آزمایش ها و عقوبت های او است.» سپس حضرت رو به حاضرین از اصحاب کرد و فرمود: «من مرتب با اندرزهای خود مراقبت شما را می نمایم که مبادا ملالت و خستگی در شما راه یابد و پروردگار من دستور داده که شما را به نعمت های فراوانش متذکر کنم و با داستان های قرآنی به شما هشدار دهم و یا به وسیله کتاب آسمانی که افاضه فرموده شما را بترسانم.»سپس آن حضرت آیه«وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً» را قرائت کرد و سپس به آنها فرمود: «اکنون بگویید ببینم، اول نعمتی که خدا به شما عنایت فرمود و شما را با آن اختیار و آزمایش کرده چیست؟» پس گروه صحابه در گفتگو فرو رفتند و نام بردند نعمت هایی را که خداوند به آنان ارزانی فرموده و احسان کرده، از امر معیشت و زندگی و لباس و فرزندان و همسران تا سایر چیزهایی که خداونداز نعمت های ظاهری به آنان عنایت فرموده، و چون حرف های آنان تمام شد، حضرت رو کرد به علی علیه السلام و فرمود: «ای ابا حسن! تو هم بگو، البته رفقا و اصحاب مطالبی گفتند.» حضرت عرضه داشت: «چگونه من در حضور شما توضیحاتی در این جهت بدهم؟ پدر و مادرم فدای شما باد! خداوند ما را به وسیله شما هدایت کرده!» رسول اکرم فرمود: «در عین حال بگو اولین نعمتی که خداوند عنایت فرموده چیست؟»

حضرت عرضه داشت: «اینکه آفریده است مرا، با اینکه نام و نشانی از من نبود.» فرمود: «راست گفتی! دومی چیست؟» عرضه داشت: «اینکه احسان بیشتری کرده و مرا دارای حیات و زندگی گردانده و در طبقه جمادات بی روح قرار نداده

1- . ابراهیم / 5

است.» فرمود: «راست گفتی! سومی را بگو.» عرض کرد: «اینکه بحمد اللّه زیباترین شکل و صورت ایجاد کرده و در ترکیبی بسیار معتدل آفریده.» فرمود: «راست گفتی! چهارمی چیست؟» عرض کرد: «اینکه دارای فکر و اندیشه و فراگیرنده مطالب آفرید، نه کودن و غافل.» فرمود: «راست گفتی! پنجمی چیست؟» عرض کرد: «اینکه مشاعر و قوایی در اختیار من قرار داده که آنچه را بخواهم، با آنها درک می کنم و چراغ فروزانی (عقل) در من قرار داده است.» فرمود: «راست گفتی! ششمی چیست؟» عرضه داشت: «اینکه هدایت و راهنمایی فرمود مرا به دین مقدس اسلام و مرا از راه سعادت گمراه نساخت.» فرمود: «راست گفتی! هفتمی چیست؟» عرضه داشت: «اینکه قرار داد برای من بازگشت به زندگی جاویدان و حیات ابدی.» فرمود: «راست گفتی! هشتمی کدام است؟» عرضه داشت: «اینکه مرا مالک و آزاد قرار داد، نه اینکه برده و بنده دیگران.» فرمود: «راست گفتی! نعمت نهم چیست؟»

عرضه داشت: «اینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها و مابین آنها است را در تحت اراده و فرمان قرار داده.» فرمود: «راستگفتی! دهمین نعمت چیست؟» عرض کرد: «اینکه ما را از گروه مردان قرار دادهکه تدبیر امور زندگی و نظارت در کارهای همسران را برعهده ما نهاده، نه از طایفه زنان.» فرمود: «راست گفتی! بعد از اینها چیست؟» عرضه داشت: «نعمت های خدا فراوان و گوارا است ای پیامبر خدا! و اگر بخواهید تعداد نعمت های او را بشمارید، قدرت احصا و شمارش آنها ندارید.»

پس رسول خدا تبسمی کرد و فرمود: «گوارا باد بر تو بینش و حکمت! گوارا باد بر تو علم و دانش! ای ابا الحسن! تو وارث علم و دانش من هستی؛ تو بیان کننده آنچه را که در آن اختلاف نظر داشته باشند، برای امت اسلامی هستی. هر کس از نظر امور دینی تو را دوست بدارد و راه و مسیر تو را در پیش بگیرد، پس به راه راست و مستقیم هدایت شده. و هر کس از طریق هدایت تو منحرف شود و تو را دشمن داشته باشد و تو را رها کند، در روز قیامت که خدا را ملاقات می کند،به طور کلی بی بهره است.»(1)

1- . امالی طوسی 2 : 105- 106

18. قصص الانبیاء: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند به موسی بن عمران وحی کرد که: «دوست داشته باش مرا و دوستی مرا در دل مردم ایجاد کن!» موسی عرضه داشت: «پروردگارا!می دانی که هیچ کس در نظر من محبوب تر از تو نیست، ولی دل های مردم را چگونه به دوستی تو متوجه گردانم؟» خطاب رسید که آنها را به یاد نعمت های من بیاور، چون آنان از طرف من،جز نعمت و لطف چیزی به یاد ندارند.»

19. قصص الانبیاء:پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «خداوند متعال به داود علیه السلام وحی کرد: «دوست بدار مرا و مرا در نظر مخلوق محبوب شمار!» عرضه داشت: «پروردگارا! البته من تو را دوست دارم، ولی چگونه و از چه راهی تو را در نزد خلقت محبوب گردانم؟» خطاب رسید کهنعمت های مرا بازگو کن نزد آنها که هنگامی که چنین کنی، دوست می دارند مرا.»

20. محاسن برقی:حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که می خواهد بداند چه منزلت و رتبه ای نزد خدا دارد، پس ببیند که منزلت و مقامی خدا نزد او چگونه است.»(1)

این روایت در محاسن برقی از پیامبر گرامی صلّی اللَّه علیه و آله نیز نقل شده است.

21. حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:خداوند متعال فرمود: بنده من با عملی که بهتر و محبوب تر باشد در نظر من از انجام دادن آنچه بر او واجب گردانده ام، راه دوستی مرا نمی پیماید. و اینکه بعدا از طریق انجام اعمال مستحب، راه دوستی را پیش می گیرد، تا به مرحله ای که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست داشتم، گوش او می باشم که با آن می شنود؛ چشم او که به وسیله آن می بیند؛ زبان او که با آن سخن می گوید؛ دست او که با آن حمله می کند؛ پای او که با آن راه می رود. وقتی بخواند مرا، اجابت کنم؛ وقتی

1- . محاسن : 252

درخواستی کند، عطا نمایم او را و در چیزی که بخواهم انجام دهم تردید نمی کنم، آن گونه تردیدی که در مرگ مؤمن دارم (با آن بیانی که در این مطلب قبلا گفته شد) چون از مرگ و شدایدش ناراحت است، من هم ناراحتی او را نمی خواهم.»(1)

22. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مناجات و رازگویی اهل معرفت بر سه پایه استوار است:ترس، امید و محبت. پس خوف و ترس، نتیجه علم و دانستن است؛ امید داشتن، نتیجه پیدایش حالت یقین است؛ محبت و دوستی، نتیجه معرفت و شناسایی است. علامت خوف، گریختن؛ علامت امید، طلب و دنبال کردن؛ و نشانه دوستی و محبت، برگزیدن و مقدم داشتن محبوب بر هر چه که غیر او باشد است. وقتی که علم و دانش در سینه انسان جا گرفت و محقق شد (در نسخه دیگر، وقتی که انسان مراحل زیادی از معرفت را پیمود) حالت خوف پیدا می شود و هنگامی که این حالت خوف راسخ شد و دوام داشت، از هر چیز می گریزد؛ وقتی هم که گریخت، نجات می یابد. و هنگامی که نور و روشنایی یقین در دل تابش یافت، عنایات بیشتری را مشاهده می کند؛ وقتی توانست فضل و عنایات را مشاهده کند، حالت امید یافت می شود؛ وقتی لذت و شیرینی رجا و امید را احساس کرد، دنبال می کند؛ وقتی به سعی و کوشش موفق شد، بالاخره می یابد؛ هنگامی که نور و شعاع معرفت و شناخت در اعماق دل جلوه کرد و راه یافت، نسیم محبت و دوستی می وزد؛ وقتی که نسیم محبت وزش کرد، همیشه انس و الفت به محبوب پیدا می کند و محبوب خود را بر هر چه جز او باشد مقدم می دارد؛ دستور و خواسته او را انجام می دهد؛ از نواهی و چیزهای ناپسند در نظر او اجتناب و دوری می کند؛ و خواست و نخواست او را بر هر چیز دیگر انتخاب می نماید. و وقتی بر بساط الفت و حالت انس مستقر و جایگزین شد و اوامر و دستورهای او را کاملا انجام داد و از نواهی او جدا اجتناب کرد، به آن حالت رازگویی واقعی و به مقام قرب و نزدیکی حقیقی واصل می شود. و مَثل این پایه های سه گانه (خوف، رجا و محبت) مَثل حرم و مسجدالحرام و خانه کعبه است؛ کسی که وارد حرم

1- . محاسن: 291

مکه شد، از آسیب و ضرر در امان است؛ کسی که وارد مسجد شد (مقداری نزدیک تر شد)، اعضا و جوارحش در امان است از اینکه در معصیت به کار افتد؛ و کسی که داخل کعبه شد، قلب او در امان است از اینکه به یاد غیر خدا باشد.

پس درست دقت کن! اگر حالتت طوری است که فرا رسیدن مرگ را دوست داری، سپاس و شکر خدا کن که تو را موفق داشته و تو را از توجه به غیر خودش باز داشته. و اگر حالت دیگری داری، با تصمیم جدی و محکم از این حالت حرکت کن و پشیمانی و تاسف داشته باش بر اینکه عمرت در غفلت صرف شده، و یاری بطلب از خدا برای پاک کردن ظاهرت از گناهان و پاکیزه نمودن باطنت از نواقص و عیوب، و دنباله مسامحه و ادامه غفلت را قطع کن و آتش و شعله شهوات را در درون خود خاموش نما.»(1)

23. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «وقتی محبت الهی بر باطن بنده ای تابش کرد، او را از هر شغل و قیدی می رهاند و هر چه جز با او باشد، ظلمت و تاریکی آور است. و محب و دوست واقعی خدا، سر و باطنش از همه خالص تر است؛ در گفتار از همه راستگوتر؛ در عهد و پیمان از همه باوفاتر؛ در کردار و عمل از همه پاک تر؛ در ذکر و دعا از همه بی ریا و صاف تر؛ و در باطن و درون از همه بنده تر است. هنگام راز و نیاز و مناجاتش، ملائکه آسمان می بالند و به دیدن و ملاقات او افتخار می کنند و از برکت وجودش، خداوند متعال شهرها را آباد می فرماید و به احترام او، لطفش را شامل حال بندگان می دارد. هنگامی که به حق او از خدا چیزی درخواست کنند، عنایت می کند و بلاها را با رحمتش بر طرف می سازد. اگر مردم رتبه و منزلت او را در نزد خدا بدانند، به خدا جز به واسطه خاک قدم او تقرب نمی جویند.»

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «شعله عشق و محبت خدا به چیزی نمی رسد، مگر اینکه آن را می سوزاند؛ نور معرفت الهی بر چیزی نمی تابد، مگر اینکه آن را روشن می سازد. ابر رحمت و لطف او بر هر چه قرار گیرد، می پوشاند؛ نسیم محبت بر چیزی

1- . مصباح الشریعه : 2 - 3

نمی وزد، مگر اینکه به او تحرک می بخشد، آب فیوضاتش همه چیز را حیات می دهد و سرزمین معرفت خدایی، همه چیز در او می روید. پس کسی که خدا را دوست بدارد، از ثروت و قدرت همه چیز به او می دهد.»

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «هنگامی که خدا بنده ای را از امت من دوست بدارد، محبت او را در دل برگزیدگان خود و در ارواح ملائکه و ساکنین عرشش می افکند که او را دوست داشته باشند. این چنین است دوست حقیقی. خوشا به حال او! خوشا به حال او! و روز قیامت شفاعت مهمی دارد نزد خدا.»(1)

24. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که شوق الهی در دل دارد، اشتها و میلی به خوراک ندارد، لذتی از آشامیدنی نمی برد، خواب راحتی نمی کند، انسی با بستگان و دوستان نمی گیرد، جایگاه معینی برای خود اتخاذ نمی کند، به دنبال مسکن و عمران نیست، لباس های نرم و ظریف نمی پوشد، آرامش و قراری ندارد و شب و روز به عبادت پروردگار و انجام وظیفه خود اشتغال دارد، به امید اینکه به آنچه اشتیاق دارد برسد. و با زبان شوق مناجات خدا را می کند و از باطن و حالت درونی خود، تعبیرات لطیفی دارد. همچنان که خداوند از حالت اشتیاق موسی بن عمران علیه السلام در آن میعادگاه و میقات خبر می دهد: «وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضی»، {با کمال عجله و شتاب آمدم پروردگارا به میقات گاه برای جلب رضا و خوشنودی تو}(2) و تفسیر و بیان پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آلهدرباره حال موسی علیه السلام این است که او در این مدت چهل روز، به دلیل اشتیاق به خدای متعال، نه چیزی خورد، نه چیزی آشامید، نه خوابی کرد و نه میل به چیزی نمود در رفتن و برگشتش. و هنگامی که قدم نهادی در میدان شوق و محبت، پس تکبیره الاحرام ببند بر نفس خود و خواسته های دنیوی خود، و تودیع و خداحافظی کن از آنچه که با آن انس و الفت داشتی؛ محروم شو (بر خود حرام کن) از آنچه به جز معشوق است و در

1- . مصباح الشریعه : 64
2- . طه / 84

این فرصت مابین حیات و مرگت، شتابان باش و طواف کن و آرام مباش و با زبان دل لبیک بگو که خدا پاداش بزرگیبه تو دهد. و مَثل مشتاق، مَثل کسی است که در حال غرق شدن است که هیچ فکر و اندیشه و همت و هدفی ندارد جز به خلاصی و نجات خود و همه چیز را فراموش می کند.»(1)

25. فلاح السائل: حسین بن سیف از اصحاب امام ششم علیه السلام در کتاب خود که از او نقل می نماید، روایت کرده است که شنیدم از حضرت که می فرمود: «کسی ایمانش خالص نمی شود تا اینکه در نظر او، خداوند متعال از همه چیز محبوب تر باشد؛ از خودش، از پدر و مادرش، فرزندش، خاندانش، از مالش و از تمام مردم.»

26. کفایه الاثر: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «صاحبان عقل و خردمند، آنانی هستند که اعمال و کردار آنها بر پایه فکر و اندیشه است تا در نتیجه تفکر، به محبت و دوستی خدا می رسند و وقتی دل از محبت الهی بهره مند شد و با نور محبت روشن گشت،به زودی صفا و لطفی در او یافت می شود؛ وقتی دل لطیف شد و آمادگی پیدا کرد، فواید و بهره هایی نصیبش خواهد شد؛ هنگامی که از بهره مندان شد، سخنان حکیمانه بر زبانش جاری می شود؛ و وقتی سخنان حکمت آمیز گفت، دارای فطانت و فراست خواهد شد. و چون به این مرتبه رسید، در اعمال و کارهایش از قدرت و نیروی الهی امداد می گیرد و چون بهره مند از قدرت شد، احاطه علمی به آسمان ها پیدا می کند؛ هنگامی که به چنین منزلت و مقامی نائل شد، مرتب در افکار خویش غوطه ور است، با لطف مخصوص و حکمت و بینش و روشنی؛ و چون به این مقام رسید، تمام خواست و میل باطنی و محبت و دوستی خود را فقط در راه خالق و آفریدگار خود قرار می دهد؛ و چون چنین کرد، به مقام بسیار بزرگی نائل شده است و در درون دلش خدا را می بیند و حکمت و دانش را به دست می آورد، نه از آن راهی که حکما و فلاسفه به دست می آورند، بلکه حکمت و فهم به باطنش افاضه می شود؛ و علوم و اطلاعات را کسب می کند، نه از طریق تعلیم و تعلّم ظاهری که علما و دانشمندان کسب

1- . مصباح الشریعه : 65

علوم می نمایند؛ و دارای حالت صدق و اخلاص می شود، نه از آن راهی که صدیقین و عبادت کنندگان می روند، چون حکما و فلاسفه، از طریق سکوت و گوش دادن فراوان و پر حرفی نکردن است که حکمت را به دست می آورند و دانشمندان و علما، با تحصیل و کوشش و جدیت دارای علم و دانش می شوند و صدیقین و راستان، از راه خشوع و خضوع و عبادت های طولانی، در پی رسیدن به مرتبه صدق و راستی هستند. و کسی که از این راه ها طی مسیر کرده و راه خود را بپیماید، به مقصد رسیدنش قطعی و صد در صد نیست، بلکه دو احتمال دارد: یا اینکه انحطاط و تنزل روحی پیدا می کند و به طرف سقوط می رود، یا اینکه قوس صعودی را گرفته و مقام و مراتب بلند انسانیت را طی می کند. البته اکثرا از ارتقا و بالا رفتن باز می مانند و قوس نزولی را در پیش می گیرند. چون حق الهی و وظیفه خود را مراعات نکرده و فرمان خدا را آن طوری که باید، انجام نمی دهند.و این چنین است حالت کسی که خدا را آن طوری که لازم است نشناسد و محبت واقعی و دوستی کامل با خدا ندارد. این عبادت ها و نمازها و روزه های آنها و نقل حدیث و روایات و علم و دانش آنها تو را فریب ندهد که آنان خران رمنده و گریزانند.»

مؤلف: تتمه و دنباله این حدیث در ابوابی است که مربوط به بیان و تصریح اسامی ائمه اطهار علیهم السلام است.

27. جامع الاخبار: امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که دوست دارد مقام و ارزش خود را در درگاه الهی بفهمد، میزانش این است که ببیند منزلت و مقام خدا در نزد او چگونه است. چون کسی که دو چیز در اختیار او باشد - هم دنیا و هم آخرت - اگر آخرت را انتخاب کرد و در مقام تضاد و تزاحم دنیا را رها کرد، البته این شخص کسی است که خدا را دوست دارد، و کسی که دنیا را انتخاب نمود و آخرت را رها کرد، چنین شخصی ارزش و منزلتی نزد خدا ندارد.»

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قلب آدمی حرم و قرق گاه الهی است. در حرم خدا غیر خدا را منزل مده.»(1)

28. مسکن الفؤاد شهید ثانی (رفع اللَّه مقامه): در اخبار داود چنین آمده است که خداوند به داود علیه السلام وحی کرد: «ای داود! به مردم روی زمین ابلاغ نما که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد؛ با کسی همنشینم که با من همنشینی کند؛ با کسی انس دارم که با من مأنوس است؛ با کسی همراهی و مصاحبت دارم که با من مصاحبت دارد؛ کسی را انتخاب می کنم که مرا انتخاب نماید؛ و مطیع کسی هستم که مرا اطاعت نماید. هر کس مرا از روی حقیقت و واقع دوست بدارد، او را می پذیرم وبرای خود انتخاب می کنم، و او را به حدی دوست می دارم که هیچ کس را بر او مقدم نخواهم داشت.

هر کسی واقعا و حقیقتا مرا بجوید، مرا می یابد، و کسی که دنبال غیر من باشد، مرا نخواهد یافت. پس ای مردم! رها کنید آنچه را که موجب فریب شما شده و به طرف لطف من و همراهی و همنشینی و الفت با من بیایید و مأنوس و آشنای من باشید تا من هم آشنایی و انس با شما داشته باشم و به محبت و دوستی با شما شتابان شوم.»

و خداوند به یکی از صدیقین وحی فرمود: «من بندگانی دارم که دوست می دارند مرا و من هم دوست دارم آنان را؛ آنان مشتاق من و من هم مشتاق آنانم؛ همیشه در یاد منند و من هم در یاد آنان هستم. اگر راه و روش آنان را بگیری، دوست دارم تو را و اگر عدول کنی و از راه آنان منحرف شوی، دشمن می دارم تو را.» عرض کرد: «پروردگارا! علامت و اوصاف آنان چیست؟» خطاب رسید: «آنها در طول روز (که با مردم معاشر هستند و کارهایی دارند) مراقب و نگهبان خود هستند (و یا منتظر به پایان رسیدن روز می باشند) همان طوری که شبان مراقب گوسفندان است، و میل و علاقه ای به غروب آفتاب دارند، همچنان که پرندگان به آشیانه خود علاقه دارند. و چون شب آنان را گرفت، تاریکی فرارسید، بسترها گسترده شد، پرده ها کشیده شد و

1- . جامع الاخبار : 28

هر دوستی با محبوب خود خلوت کرد، آنان قدم در محراب نهاده و به عبادت می ایستند و در برابر من صورت ها را به خاک می سایند؛ با من مناجات و رازگویی دارند؛ در مقابل انعام و احسان من، کرنش و تواضع و فروتنی دارند؛ گروهی ناله و فریادکنان و گریان و گروهی با اشک و آه شکوه به درگاه حق دارند؛ گروهی مشغول عبادت و عده ای را در حال رکوع و سجود می بینم؛ زحمات و مشقت هایی را به منظور جلب لطف من تحمل می کنند و می شنوم شکوه هایی را که برای محبت و دوستی من می کنند. (و من پاداش هایی به آنان خواهم داد). اول پاداشی که به آنان می بخشم سه چیز است: دل های آنان را به نور خود روشن سازم که حقایق و مطالبی را از من بازگو کنند، همچنان که من اوصاف و حالاتی از آنها را بیان می کنم؛ اگر تمام آسمان ها و زمین ها و آنچه که در آنها است برای آنان باشد، باز هم آن را برای آنان ناچیز می دانم؛ با کمال لطف و وجهه خدایی به آنان اقبال کرده و روی می آورم. آیا هیچ می دانی کسی که من اقبال کامل و توجه تام به او بنمایم، من به چنین انسانی چه خواهم داد؟»

29. اعلام الدین دیلمی: در حدیث آمده است که موسی بن عمران علیه السلام عرضه داشت: «پروردگارا! مرا از علامت و نشانه رضا و خشنودی ات آگاه بنما!» خداوند وحی فرمود: «وقتی دیدی که آمادگی کامل برای عبادت در بنده من مشاهده می شود و از معصیت روگردان است، این علامت خشنودی من است.»

در روایت دیگری چنین بیان شده است: «هنگامی که محبت و دوستی فقرا و مساکین و بغض و دشمنی جباران و ستمکاران را در خود احساس کردی، این نشانه خشنودی من است.»

باب چهل و چهارم : بیاناتی درباره قلب و دل آدمی و شایستگی و تباهی آن و معنای واقعی شنوایی و بینایی و سخن گفتن و حیات و زندگی

آیات:

- خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ.(1)

{خداوند بر دل های آنان، و بر شنوایی ایشان مُهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است.}

- فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ.(2)

{در دل هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.}

- صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.(3)

{کرند، لالند، کورند بنابراین به راه نمی آیند.}

- صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ.(4)

1- . بقره /7
2- . بقره / 10
3- . بقره / 18
4- . بقره / 171

{[آری،] کرند، لالند، کورند. [و] درنمی یابند.}

- ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ كَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.(1)

{سپس دل های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت تر از آن، چرا که از برخی سنگ ها، جوی هایی بیرون می زند، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن خارج می شود، و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد، و خدا از آنچه می کنید غافل نیست.}

- وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ.(2)

{و بر اثر کفرشان، [مِهر] گوساله در دلشان سرشته شد.}

- تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ.(3)

{دل ها [و افکار] شان به هم می ماند.}

-فَأَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ.(4)

{اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود،] از متشابه آن پیروی می کنند.}

- رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا.(5)

{[می گویند:] پروردگارا، پس از آنکه ما را هدایت کردی، دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان.}

- وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَهٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ.(6)

1- . بقره / 74
2- . بقره / 93

3- . بقره / 118
4- . آل عمران / 7
5- . آل عمران / 8
6- . مائده / 71

{و پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کَر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند، و خدا به آنچه انجام می دهند بیناست. }

- وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً.(1)

{و دل هایشان را سخت گردانیدیم. }

- أُولئِکَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ.(2)

{اینانند که خدا نخواسته دل هایشان را پاک گرداند. }

- إِنَّما يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.(3)

{تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می کنند که گوش شنوا دارند، و [امّا] مردگان را خداوند [در قیامت] بر خواهد انگیخت سپس به سوی او بازگردانیده می شوند. }

- وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِی الظُّلُماتِ.(4)

{و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، در تاریکی ها [یِ کفر] کر و لالند. }

- وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً.(5)

{و [لی] ما بر دل هایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی [قرار داده ایم]. }

- وَ لكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ.(6)

{ولی [حقیقت این است که] دل هایشان سخت شده. }

- قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ.(7)

1- . مائده / 13
2- . مائده / 41
3- .انعام / 36
4- . انعام: 39
5- .انعام / 25
6- .انعام / 43
7- .انعام / 46

{بگو: «به نظر شما، اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دل هایتان مُهر نَهَد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما بازپس دهد؟» بنگر چگونه آیات [خود] را [گوناگون] بیان می کنیم، سپس آنان روی برمی تابند؟ }

- فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِي السَّماءِ كَذلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ.(1)

{پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد. }

- وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ.(2)

{و بر دل هایشان مُهر می نهادیم تا دیگر نشنوند. }

- كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الْكافِرِينَ.(3)

{این گونه خدا بر دل های کافران مُهر می نهد. }

- لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ.(4)

{[چرا که] دل هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند. }

- وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ.(5)

{و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد. }

1- .انعام / 125
2- .اعراف /100
3- .اعراف / 101
4- .اعراف /179
5- .انفال / 24

- إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دِينُهُمْ.(1)

{آن گاه که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گفتند: «اینان [مؤمنان] را دینشان فریفته است.» }

- وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ.(2)

{و بر دل هایشان مُهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند. }

- وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ.(3)

{و خدا بر دل هایشان مُهر نهاد، در نتیجه آنان نمی فهمند.

- وَ أَمَّا الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ.(4)

{امّا کسانی که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درمی گذرند. }

- ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ.(5)

{سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] بازمی گردند. خدا دل هایشان را [از حقّ] برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند. }

- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ.(6)

{و برخی از آنان کسانی اند که به تو گوش فرا می دهند. آیا تو کران را- هر چند در نیابند- شنوا خواهی کرد؟ و از آنان کسی است که به سوی تو می نگرد. آیا تو نابینایان را- هر چند نبینند- هدایت توانی کرد؟ }

1- .انفال /49
2- .توبه / 87
3- . توبه /93

4- .توبه / 125
5- . توبه /127
6- . یونس / 42

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ.(1)

{بی گمان، در این [امر] برای مردمی که می شنوند نشانه هایی است.}

- کَذلِکَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ.(2)

{این گونه ما بر دل های تجاوزکاران مُهر می نهیم.}

- ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ.(3)

{آنان توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند.}

- مَثَلُ الْفَرِیقَیْنِ کَالْأَعْمی وَ الْأَصَمِّ وَ الْبَصِیرِ وَ السَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا أَ فَلا تَذَکَّرُونَ.(4)

{مَثَل این دو گروه، چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنواست. آیا در مَثَل یکسانند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟}

- قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِیرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ... أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رابِیاً وَ مِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغاءَ حِلْیَةٍ أَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ أَمَّا ما یَنْفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْأَرْضِ کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ... أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ.(5)

{بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ یا تاریکی ها و روشنایی برابرند؟یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او آفریده اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟» بگو: «خدا آفریننده هر چیزی است، و اوست یگانه قهار.» [همو که] از آسمان، آبی فرو فرستاد. پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند، و سیل، کفی بلند روی خود برداشت، و از آنچه برای به دست آوردن زینتی

1- . یونس / 67
2- . یونس / 74

3- .هود / 20
4- . هود / 24
5- . رعد / 16 - 19

یا کالایی، در آتش می گدازند هم نظیر آن کفی برمی آید. خداوند، حق و باطل را چنین مَثَل می زند. اما کف، بیرون افتاده از میان می رود، ولی آنچه به مردم سود می رساند در زمین [باقی] می ماند. خداوند مَثَل ها را چنین می زند. برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده اند پاداش بس نیکوست. و کسانی که وی را اجابت نکرده اند، اگر سراسر آنچه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند، قطعاً آن را برای بازخرید خود خواهند داد. آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان در دوزخ است و چه بد جایگاهی است. پس، آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می گیرند. }

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.(1)

{همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد. }

- أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ وَ ما یَشْعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ.(2)

{مردگانند نه زندگان، و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد. }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ.(3)

{قطعاً در این [امر] برای مردمی که شنوایی دارند نشانه ای است. }

- مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً.(4)

{هر کس- از مرد یا زن- کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای، حیاتِ [حقیقی] بخشیم. }

- وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلاً.(5)

1- . رعد / 28
2- . نحل / 21
3- . نحل / 65

4- . نحل / 97
5- .اسری / 72

{و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه تر خواهد بود.}

- وَ رَبَطْنا عَلی قُلُوبِهِمْ.(1)

{و دل هایشان را استوار گردانیدیم.}

- وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً.(2)

{و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.}

- لاهِیَةً قُلُوبُهُمْ.(3)

{در حالی که دل هایشان مشغول است.}

- قُلْ إِنَّما أُنْذِرُکُمْ بِالْوَحْیِ وَ لا یَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعاءَ إِذا ما یُنْذَرُونَ.(4)

{بگو: «من شما را فقط به وسیله وحی هشدار می دهم.» و [لی] چون کران بیم داده شوند، دعوت را نمی شنوند.}

- وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.(5)

{و فروتنان را بشارت ده.همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد.}

- أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ.(6)

1- . کهف / 14
2- . کهف / 28
3- .انبیاء / 3
4- .انبیاء / 45
5- . حجّ / 34 - 35

{آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دل هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش هایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت، چشم ها کور نیست لیکن دل هایی که در سینه هاست کور است. }

- لِيَجْعَلَ ما يُلْقِى الشَّيْطانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ. (1)

{تا آنچه را که شیطان القا می کند، برای کسانی که در دل هایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند }

- أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.(2)

{یا گمان داری که بیشترشان می شنوند یا می اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه ترند. }

- وَ الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً.(3)

{و کسانی اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند. }

- يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.(4)

{روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد. }

- قالُوا سَواءٌ عَلَيْنا أَ وَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْواعِظِينَ.(5)

{گفتند: «خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است. }

- نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ.(6)

1- . حجّ / 53

2- . فرقان / 44
3- . فرقان / 73
4- . شعراء /88 - 89
5- . شعراء / 136
6- .شعراء /193 - 194

{«روح الامین» آن را بر دلت نازل کرد.}

- كَذلِکَ سَلَکْناهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ. (1)

{این گونه در دل های گناهکاران، [انکار را] راه می دهیم:که به آن نگروند تا عذاب پردرد را ببینند.}

- إِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ وَ ما أَنْتَ بِهادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.(2)

{البتّه تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این ندا را به کران- چون پشت بگردانند- نمی توانی بشنوانی. و راهبر کوران [و بازگرداننده] از گمراهی شان نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه های ما ایمان آورده اند و مسلمانند، نمی توانی بشنوانی.}

- فَإِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ وَ ما أَنْتَ بِهادِ الْعُمْیِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ.... کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.(3)

{و در حقیقت، تو مردگان را شنوا نمی گردانی، و این دعوت را به کران- آن گاه که به ادبار پشت می گردانند- نمی توانی بشنوانی. و تو کوران را از گمراهی شان به راه نمی آوری. تو تنها کسانی را می شنوانی که به آیات ما ایمان می آورند و خود تسلیمند. خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوّت بخشید، سپس بعد از قوّت، ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد می آفریند و هموست دانای توانا. و روزی که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده اند [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می شدند. و [لی] کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: «قطعاً شما [به موجب آنچه] در کتاب خدا [ست] تا روز رستاخیز مانده اید، و این، روزِ رستاخیز است ولی شما خودتان نمی دانستید.» و در چنین روزی، [دیگر] پوزشِ آنان که ستم کرده اند سود نمی بخشد، و بازگشت به سوی

1- . شعراء /200 - 201
2- نمل: 80 - 81
3- . روم / 52 - 59

حق از آنان خواسته نمی شود. و به راستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مَثَلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید.» این گونه، خدا بر دل های کسانی که نمی دانند مُهر می نهد. }

- وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِ آياتُنا وَلَّی مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْها كَأَنَّ فِی أُذُنَيْهِ وَقْراً. (1)

{و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نِخوت روی برمی گرداند، چنان که گویی آن را نشنیده [یا] گویی در گوش هایش سنگینی است. }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ.(2)

{قطعاً در این [امر] عبرت هاست، مگر نمی شنوند؟ }

- ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ.(3)

{خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است. }

- وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ.(4)

{و جا ن ها به گلوگاه ها رسید. }

- وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً.(5)

{و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری است می گفتند: «خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند.» }

- وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ.(6)

{و در دل هایشان هراس افکند. }

- وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما فِی قُلُوبِكُمْ.(7)

1- . لقمان / 7
2- .سجده / 26
3- .احزاب / 4
4- .احزاب / 10
5- .احزاب / 12
6- .احزاب / 26
7- .احزاب / 51

{و آنچه در دل های شماست خدا می داند. }

- ذلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَ.(1)

{این برای دل های شما و دل های آنان پاکیزه تر است. }

- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ.(2)

{اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند. }

- وَ ما يَسْتَوِی الْأَعْمی وَ الْبَصِيرُ وَ لَا الظُّلُماتُ وَ لَا النُّورُ وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ وَ ما يَسْتَوِی الْأَحْياءُ وَ لَا الْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِی الْقُبُورِ.(3)

{و نابینا و بینا یکسان نیستند، و نه تیرگی ها و روشنایی، و نه سایه و گرمای آفتاب. و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می گرداند و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی. }

- وَ جَعَلْنا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْناهُمْ فَهُمْ لا يُبْصِرُونَ.(4)

{و [ما] فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر [چشمان] آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند. }

لِيُنْذِرَ مَنْ كانَ حَيًّا.(5)

{تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد. }

- وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.(6)

{و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست.آن گاه که با دلی پاک به [پیشگاهِ] پروردگارش آمد. }

1- . احزاب / 53
2- .احزاب / 60
3- . فاطر / 19 - 22
4- . يس / 9
5- . يس /70
6- . صافّات / 83 - 84

- أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ.(1)

{پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد [همانند فرد تاریک دل است]؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند اینانند که در گمراهی آشکارند. خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد.}

- كَذلِکَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.(2)

{این گونه، خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می نهد.}

- وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ لَا الْمُسِی ءُ قَلِيلًا ما تَتَذَكَّرُونَ.(3)

{و نابینا و بینا یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [نیز] با [مردم] بدکار [یکسان] نیستند چه اندک پند می پذیرید.}

- فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ وَ قالُوا قُلُوبُنا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَيْهِ وَ فِي آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِکَ حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ.(4)

{و [لی] بیشتر آنان رویگردان شدند، در نتیجه [چیزی را] نمی شنوند. و گفتند: «دل های ما از آنچه ما را به سوی آن می خوانی سخت محجوب و مهجور است. و در گوش های ما سنگینی و میان ما و تو پرده ای است پس تو کار خود را بکن ما [هم] کار خود را می کنیم.»}

1- . زمر /22 - 23
2- .غافر / 35
3- .غافر / 58

4- . فصلت / 4 - 5

- وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی أُولئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ.(1)

{و کسانی که ایمان نمی آورند در گوش هایشان سنگینی است و قرآن بر ایشان نامفهوم است، و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می دهند!}

- أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَنْ کانَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ.(2)

{پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی، یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟}

- أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ.(3)

{پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مُهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟}

- وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ.(4)

{و از میان [منافقان] کسانی اند که [در ظاهر] به [سخنان] تو گوش می دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می روند، به دانش یافتگان می گویند: «هم اکنون چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل هایشان مُهر نهاده است و از هوس های خود پیروی کرده اند.}

- أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها.(5)

1- .فصلت/ 44
2- . زخرف / 40
3- . جاثیه / 23
4- .محمد/ 16

5- .محمد / 23 - 24

{اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است.آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا [مگر] بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟ }

- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ.(1)

{اوست آن کس که در دل های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند. }

- أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی.(2)

{کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده است. }

- وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ.(3)

{و با دلی توبه کار [باز] آید. }

- إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ.(4)

{قطعاً در این [عقوبت ها] برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است. }

- أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.(5)

{آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و [عمر و] انتظار بر آنان به درازا کشید، و دل هایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؟ }

1- . فتح / 4
2- . حجرات / 3

3- . ق /33
4- . ق / 37
5- . حديد / 16

- أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.(1)

{در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است. }

- فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ.(2)

{پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل هایشان را برگردانید. }

- فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ... کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَهٌ.(3)

{و در نتیجه بر دل هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند.و چون آنان را ببینی، هیکل هایشان تو را به تعجّب وامی دارد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می دهی گویی آنان شمعک هایی پشت بر دیوارند. }

- وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ.(4)

{و کسی که به خدا بگرود، دلش را به راه آورَد. }

- وَ قالُوا لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما کُنَّا فِی أَصْحابِ السَّعِیرِ.(5)

{و گویند: «اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقّل کرده بودیم در [میان] دوزخیان نبودیم.» }

- أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.(6)

{پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟ }

- أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک.(7)

{آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم؟ }

1- . مجادله / 22

2- .صف / 5
3- . منافقون / 3 - 4
4- . تغابن / 11
5- . ملک /10
6- . ملک / 22
7- . شرح / 1

روایات:

1. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ قلبی نیست مگر اینکه دارای دو گوش است؛ در کنار یکی از آنها فرشته ای است که ارشاد و راهنمایی به سعادت و کمال می کند و در کنار گوش دیگر، شیطانی است گمراه کننده. این یک او را وادار می کند و دیگری بازمی دارد. شیطان او را به معصیت و نافرمانی دستور می دهد و فرشته او را از مخالفت و تمرد فرمان الهی می ترساند، و این است معنای گفتار پروردگار که می فرماید: «عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِیدٌ ما یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِید»(1)، {از طرف راست و چپ انسان نیرویی مستقر است. هیچ گفتاری از دهانش خارج نمی شود مگر اینکه در کنار آن گفتار نگهبانی آماده و مهیا هست. }(2)

توضیح: بدان که شناختن ماهیّت و حقیقت قلب، از مطالبی است که برای بیشتر علما کاملا روشن نشده است و امامان ما هم در این قسمت بیاناتی نفرموده اند، مگر با کنایه و اشاره.

پس بهتر و موافق با احتیاط این است که ما هم اکتفا کنیم به همان بیاناتی که درباره حالات قلب فرموده اند که صلاح و سلامت قلب و فساد و تباهی آن چیست، چه چیز برای آن آفت و زیانبار است و مراتب و درجات او در چیست، و در تکمیل این موجود شگفت انگیز و روح ربانی و آسمانی تلاش کنیم، آن را از صفات پست شیطانی پاکیزه کرده و با اخلاق و خوی فرشتگان و صفات روحانی آراسته اش کنیم تا با این روش، استعداد و آمادگی پیمودن مراتب کمالات انسانی و رفتن به اعلی درجات را به دست آورده و لیاقت و شایستگی گرفتن معارف و حقایق را از جانب پروردگار پیدا کنیم. این حرکت و سیر معنوی به شناختن ماهیت و حقیقت قلب بستگی ندارد، زیرا اگر توقف بر این شناخت داشت، قطعا ائمه اطهارعلیهم السلام برای ما در این قسمت توضیح کامل و روشن می فرمودند و چون تفصیلی در این جهت نداده اند، برای

1- .ق / 18
2- . کافی2 : 266

ما هم بهتر است که سکوت کنیم در آن مطالبی که آنها سکوت کرده اند. ولی ما در این مقام، مختصری و قسمتی از بیاناتی را که گفته شده بازگو می کنیم و به همین مقدار اکتفا کرده و از خدا یاری می خواهیم.

آنچه که در نزد حکما و فلاسفه و هم مسلکان آنان معروف و مشهور است، این است که منظور از قلب، همان نفس ناطقه و فصل ممیز انسان است و آنچه که انسانیت انسان به آن است. و اینکه قلب یک موجود روحانی است که حد وسط بین جهان روحانی محض و خالص و از جهان مادی و جسمانی محض است، در موجودات پایین تر از خود اثر می گذارد و همه را تحت تاثیر خود قرار می دهد و از موجودات مافوق و بالاتر از خود متاثر و اثر پذیر می باشد. و اینکه گفته می شود قلب و دل دارای گوش است، استعاره و تشبیه است و منظور همان حالت اثرپذیری است. بعضی از اهل تحقیق چنین گفته اند که شرافت و ارزش انسان و کمال و برتری او به قلب است، از جهت قلب است که بر مخلوقات و موجودات دیگر تفوق و برتری یافته که استعداد و نیروی شناخت خدا را دارد؛ همان معرفت و شناختی که در این جهان جمال و زینت و کمال و افتخار او است و در آن جهان توشه و ذخیره او. و این استعداد معرفت و شناخت به وسیله قلب است، نه سایر اعضا و جوارح. قلب است که علم و معرفت به خدا پیدا می کند قلب است که برای خدا عمل می کند قلب است که به طرف خدا حرکت می کند

قلب است که به خدا نزدیک می شود، اما اعضاو جوارح بدن تابع و خدمتگزارند و ابزاری هستند که قلب آنها را در خدمت خود می گیرد، مانند سلطان که آنها را بنده وار به کار می گمارد و مانند والی و سرپرستی که رعیّت خود را به خدمت وامی دارد و صنعتگری که ابزار و آلات را به کار می برد.

و قلب است که چون از توجه به غیر از خدا سالم شد و منصرف گشت، در مقام قرب الهی بار می یابد و پذیرفته می شود و اگر در غیر خدا غوطه ور گشت، طرد و رانده می شود. او است مورد مطالبه دستورات و تکالیف و توجه خطابات؛ او است که پاداش و کیفر می بیند؛ او است که سعادت تقرب و نزدیکی به خدا رابه دست می آورد. پس

در صورت تزکیه و پاکی، رستگار و کامیاب می گردد. او است که اگر آلوده و تباه شود، شقاوت و نومیدی نصیبش گردد.

در حقیقت و واقع مطیع و فرمانبردار است و انوار و روشنی او است که در اعضا و جوارح نمایان و پخش می گردد و به صورت عبادت و بندگی جلوه گر می شود.

و او است که تمرّد و سرکشی و نافرمانی خدا رامی کند و اثر و نشانه اش به صورت گناه و کارهای زشت در اعضا و جوارح نمایان می شود، و با ظلمت و تاریکی او و با روشنایی و نورانیّت او است که ظاهر و برون انسان آلوده به زشتی ها و یا آراسته به نیکی ها می گردد. چون هر ظرفی از آنچه که در درون دارد رطوبت می دهد. و او است که انسان چون او را شناخت، خود را شناخته و چون خود را شناخت، خدایش را می شناسد. همچنین قلب است که چون انسان در حق او جاهل شد، نسبت به شناخت خود جاهل و نادان می شود و چون خود را نشناخت، خدایش را نتوان شناخت. و کسی که درباره شناخت خود جاهل و نادان باشد، نسبت به شناخت غیر خود نادان تر و جاهل تر است. و اکثریت این مردم در حق خود و درباره قلب خود جاهل و نادانند و پرده هواهای نفسانی بین آنها و خودشان و قلبشان حائل شده، «أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه»، {و خدا پرده ای آویزد و میان انسان و قلبش}(1) و حائل بودن خدا به این معنا است که توفیق دید و شناخت خودش به او نمی دهد، و توفیق مراقبت و نگهبانی دل و شناخت صفات قلب و اینکه چگونه در قبضه قدرت حق در دست و میان انگشتان خدای رحمان در تقلب و تحول است. و اینکه چگونه می شود که گاهی تا پست ترین منازل پایین آمده و در عمق دره هلاکت و شقاوت هم سطح شیاطین می گردد و گاهی به طوری بلندپرواز شده و تا بالاترین درجات علیین می رود و تا عالم فرشتگان مقرب الهی اوج می گیرد، توفیق توجه و شناخت این مطالب از او سلب می شود؛ این است معنای حائل شدن خدا میان انسان و قلب انسان.

1- . انفال / 24

و کسی که قلب و نفس خودش را نشناسد که مراقب و نگهبان او باشد و آمادگی پیدا کند برای آنچه از عالم ملکوت در او و بر او تابش می کند، این شخص از آن افرادی است که خدا درباره آنان فرموده است: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون»، {شما مؤمنان مانند آنان نباشید که به کلی خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنها را از یادشان برد و آنان در واقع بدکارانند.}(1) بنابراین شناخت قلب و حالات و اوصافش، اصل و پایه دین و اساس راه رهروان به سوی حق است.

پس از این مقدمه بدان که کلمه و واژه نفس، روح، قلب، عقل (این چهار کلمه) الفاظی هستند که معانی آنها نزدیک و شبیه یکدیگر است. اما لفظ قلب در دو مورد استعمال می شود:

1)گاهی قلب گفته می شود و منظور همان قطعه گوشت صنوبری شکل است که در قسمت چپ سینه انسان قرار دارد و آن گوشت مخصوصی است که درون آن خالی و تهی است و در همان قسمت خون سیاه رنگی است که منبع و سرچشمه روح حیوانی است. این چنین قلبی در تمام حیوانات هم هست، بلکه در بدن شخص مرده هم هست.

2)گاهی هم قلب گفته می شود و مقصود از آن، موجود لطیف و روح ربانی و آسمانی است که با این قلب گوشتی ارتباط خاصی دارد و افکار دانشمندان در نحوه ارتباط و علت تعلق این موجود لطیف با این قطعه گوشت متحیر و سرگردان است. چون کیفیت این ارتباط و تعلق نظیر تعلق اعراض و رنگ ها به اجسام است و نظیر ارتباط وصف با دارنده وصف و یا نظیر ارتباط صنعت گر با ابزار و آلات صنعت و ارتباط جایگزین با آن جایگاه و مکان است. تحقیق این مطلب به پی بردن و روشن شدن اسرار و ماهیت وجودی روح انسان بستگی دارد و چون در این قسمت رسول اکرمصلّی اللّه علیه و آله سخنی و بیانی ندارد، دیگران هم مناسب نیست که در این قسمت (کشف حقیقت روح) وارد شوند.

1- . حشر / 19

و اما لفظ روح که آن هم به دو معنا اطلاق و در دو مورد استعمال می شود.

1)روح حیوانی و جسم لطیف که از آن فضای پر از خون قلب سرچشمه گرفته و به واسطه عروق و شریان و رگ ها در تمام قسمت بدن ساری و جاری است.و جریان این روح در بدن و رسیدن نور حیات و زندگی، حس و ادراک، نیروی شنوایی و بینایی و بویایی و پیدایش اینها در اجزای مناسب بدن، همانند پیدایش نور و روشنایی است در اطراف و زوایای خانه در اثر گردش دادن چراغی روشن در آن خانه که این چراغ به هر نقطه برسد، آنجا را روشن می کند. در خانه بدن هم روح حیوانی هم به جای چراغ ظاهری (جریان و حرکت روح در تمام اعضا و جوارح، نظیر حرکت چراغ در اطراف خانه به وسیله محرک و عامل گردش) است. ضمنا در اصطلاح اطبا و پزشکان، لفظ روح در این معنایی که گفته شد به کار برده و استعمال می شود و این عبارت است از بخار رقیقی که در اثر گرمی قلب و گردش خون تولید می شود.

2) معنای دوم روح عبارت است از همان موجود ارزشمند آسمانی که حقایق و مطالب علمی را درک می کند که شرح و تفصیلش را در معنای دوم قلب بیان کردیم. و این معنا را پروردگار در این آیه اراده فرموده که می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»، {ای رسول گرامی! مردم راجع به روح و حقیقت آن پرسش هایی از تو دارند و در پاسخ آنان بگو که روح یک امر الهی و حقیقت ربانی است.}(1) و این حقیقت یک نحوه وجود عجیب الهی است که عقول و افکار اکثر مردم از درک واقعیت آن عاجز و درمانده است.

و اما نفس، این لفظ هم در موارد زیادی استعمال می شود و آنچه با مقصود ما ارتباط دارد دو معنا است:

1) اینکه منظور از نفس، آن غریزه و جهتی که مرکز و مصدر خشم و غضب و شهوت انسان است و این اصطلاح شایع است در میان اهل تصوف و عرفان، چون در نظر آنها نفس یعنی آن حالت و خصوصیتی که ریشه و مرکز صفات ناپسندیده است. و

1- . اسراء / 85

در لسان آنها متداول است که می گویند مبارزه و جهاد با نفس و کشتن و شکستن آن لازم است، منظور همین معنا است و به این معنا اشاره دارد که پیغمبر اکرمصلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سرسخت ترین دشمن تو همان نفس تو است که میان دو پهلوی توست.»

2) معنای دوم نفس همان موجود لطیف و نفیس است که بیان شد که در واقع انسان، او است و حقیقت و ذاتش همان است. نفس به این معنا به لحاظ حالات و مراتب مختلفی که دارد، نام های گوناگونی دارد و در هر مقامی تعبیر مناسب با آن مقام از او می شود. اگر دارای حالت سکون و آرامش و در برابر دستورهای خداوند اضطراب و تشویشی نداشته باشد و در مقابل حملات خواسته ها و شهوات و صحنه های هیجان انگیز محکم و استوار باشد،آن را در این مقام «نفس مطمئنه» گویند که خدای می فرماید: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً»، {ای نفس مطمئن و آرام و ای انسان محکم و استوار! با کمال خشنودی به طرف ما بیا.}(1) که منظور از نفس در این آیه، معنای دوم است. چون نفس به معنای اول، نه تنها به طرف خدا حرکت نمی کند ، بلکه انسان را از خدا دور می کند و از نفرات سپاه ابلیس و حزب شیطان است.

اگر آن حالت سکون و ثبات و طمانینه را نداشته باشد، ولی در مقام دفاع و طرد خواسته ها و شهوات و در رتبه اعتراض و انتقاد باشد، در این مقام «نفس لوامه» و سرزنش گر خوانده می شود. چون اگر انسان در عبادت مولا و معبود خود کوتاهی کند، مورد ملامت و سرزنش او واقع می شود و خدا می فرماید: «أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَه»، {قسم به نفس ملامت گر انسان }(2).

اگر حالت انتقاد و اعتراض را از دست داده و در برابر خواسته ها و شهوات ودعوت های شیطانی تسلیم و مطیع باشد،«نفس اماره» به سوء گویند که انسان را به

1- . فجر / 28
2- .قیامت / 2

بدی و اعمال زشت فرمان می دهد. و خداوند از زبان یوسف خبر می دهد که گفته است: «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ»، {و من هرگز خود را تبرئه نمی کنم و مستقلا مدعی پاکی و طهارت نیستم، چون نفس انسان شدیدا به زشتی ها فرمان می دهد }(1) مگر اینکه خدا حفظ فرماید و می توانیم بگوییم نفس اماره همان نفس به معنای اول است. بنابراین نفس به معنای اول، مطلقا و به طور کلی مذموم است و به معنای دوم نیک و پسندیده است. چون به این معنا نفس همان ذات و حقیقت انسانی است که علم و معرفت به خدا و معلومات دیگر دارد.

و اما عقل او هم معانی زیاد و مختلفی دارد و مناسب با این بحث دو معنا است.

1) مراد از عقل، علم و دانش و پی بردن به حقایق باشد، یعنی همان حالت فهم و درک مطالب (معنای مصدری) که محلش قلب است.

2) گاهی منظور از عقل، آن ذات و حقیقتی است که صفت درک و فهم قائم به آن است، یعنی قلب انسان و ذات و انسانیت او، یعنی همان لطیفه ربانی و موجود عجیب مجهول الهویه که افکار از درک حقیقت آن عاجز و درمانده است.

پس بنابراین مقدمات، معانی این الفاظ چهارگانه روشن شد: قلب جسمانی و مرکز خون؛ روح حیوانی و بخاری؛ نفس شهوانی مرکز و مصدر خشم و شهوت؛ عقل علمی و حالت پی بردن به اشیا. و این معانی چهارگانه است که آن الفاظ چهارگانه در مورد آنها استعمال می شود. و یک معنای پنجمی هم هست که همان لطیفه ربانی و موجودی دانا و بینا و مُدرک است که این الفاظ چهارگانه، همگی از لحاظی بر آن اطلاق و در آن معنا استعمال می شود. پس معناها پنج قسم است، ولی الفاظ چهار لفظ است و هر لفظی هم دارای دو معنا شد.

و این اختلاف معانی از جهتی و اتحاد آنها از جهت دیگر برای خیلی از علما و دانشمندان روشن و واضح نشده است و تصور (شده که اینها در تمام موارد هر یک دارای معنای جداگانه ای است، با اینکه موردی هم هست که همه این الفاظ در یک معنا

1- . يوسف / 52

استعمال می شود). مثلا درباره خاطرات و افکاری که برای انسان پیدا می شود،می گویند این از خاطرات عقل است و فلان خاطره از خاطرات روح است و دیگری از خاطرات نفس است و آن یک از خاطرات قلب است. بالنتیجه بیننده این مطالب، متوجه اختلاف معانی نمی شود. البته هر در موردی از قرآن و اخبار که لفظ قلب در آن به کار برده شده، منظور همان معنایی است که فهم و درک انسان و شناختن حقایق اشیا بستگی به آندارد (همان حقیقت انسانیت که گفته شد). گاهی هم به همان معنای قلب گوشتی که در سینه است استعمال می شود، از نظر اینکه مابین قلب به معنای حقیقی و این قلبی که در سینه است ارتباط خاصی وجود دارد. چون قلب حقیقی گرچه با تمام بدن ارتباط دارد و تمام اعضا را در خدمت خود قرار می دهد، ولی تعلّق و ارتباطش با قلب ظاهری، مستقیم و بلا واسطه است، اما ارتباطش با سایر اعضا با واسطه قلب است. بنابراین رابطه اولیه اش با آن است، مثل اینکه آن محل و منطقه حکمفرمایی و مرکب قلب حقیقی است، از این نظر است که قلب به عرش و تخت حکومت و سینه به کرسی تشبیه شده. سپس محقق مذکور (که این مطالب گذشته از او نقل شد) در بیان تسلط شیطان بر قلب، چنین گفته است که قلب نظیر قبه و بنایی است که درهای متعددی دارد که این حالات گوناگون، از آن درها وارد می شود. و یا نظیر هدفی است که برای تیراندازی نصب شده و تیرهای مختلفی از هر طرف به سویآنمی رود. یا نظیر آینه ای است که در محلی نصب شده و اشکال گوناگونی در آن منعکس می شود که مرتب و در هر لحظه، شکلی در آن دیده می شود و هیچ وقت خالی از آنها نیست. یا نظیر حوض و استخری که آب از جوی های مختلف در آن وارد می شود و مدخل و راه ورود این حالات، نوبه نو در هر حالی به قلب است، اما از طرف ظاهر انسان، این راه ها همان حواس پنجگانه است، و اما از ناحیه باطن، از راه تصور مطالبی در ذهن و از راه شهوت و خشم و اخلاق ترکیب یافته در مزاج وجود انسان است. چون انسان وقتی که به وسیله یکی از حواس چیزی را درک کرد، اثر و حالتی در قلب پیدا می شود. اگر از این احساس و افکاری که در قلب پیدا شده منصرف گشت و این فکر را تعقیب نکرد، این حالت و این احساس در ضمیر دل به حال خود می ماند و مجددا فکر و خیال به دنبال

مطالب دیگری می رود و طبق انتقال افکار و خیالات، دل هم از حالتی به حالت دیگر منتقل می شود.

منظور اینکه قلب همیشه در حال تحول و تقلب است و دائما از آثار و دیدنی و شنیدنی و چیزهای دیگر اثرپذیر می باشد. نزدیک ترین چیزهایی که با قلب سروکار دارد، همان خاطرات قلبی است و منظور از خاطرات، آن افکار تازه ای است که بدون سابقه قبلی پیدا شده یا افکاری که به عنوان تذکر و یادآوری از یک دسته از دانستنی های پیشین رخ می دهد که این گونه توجهات قلبی را خاطرات می گویند، از نظر اینکه قلب از اینها غفلت داشته و ناگهان در قلب خطور کرده و راه می یابند. همین خاطرات است که تحریک اراده می کند، چون توجه قلبی و تصمیم و اراده نسبت به کاری، قطعا پس از راه یافتن اندیشه آن عمل حاصل می شود.بنابراین سرچشمه و ریشه کارها و اعمال انسان، همان خاطرات است و همین هاست که میل و رغبت انسان را بیدار می کنند و تمایل و رغبت هم عزم و تصمیم را دنبال خود دارد؛ تصمیم هم اراده را تحریک و تقویت می کند؛ اراده قوی هم به اعضا و جوارح فرمان می دهد و آنها هم به طرف عمل حرکت کرده و انجامش می دهند.

خاطرات و افکاری که موجب رغبت و تمایل می شود بر دو گونه اند: افکاری که انسان را به اعمال زشت متمایل می کند، یعنی کارهایی که عاقبت و نتیجه زیانباری دارد؛ خاطرات و افکاری که انسان را به کارهای خوب و اعمال پسندیده که در آخرت و عاقبت نافع و سودمند است، ترغیب و تحریک می نمایند. بنابراین، دو رقم افکار و تصورات برای انسان هست و هر یک بر حسب اصطلاح، نامی و اسمی دارد. خاطرات خوب را الهام و خاطرات بد را که انسان را به اعمال زشت سوق می دهند، وسواس می گویند. البته این مطلب هم روشن است که این دو رقم خاطرات حادث و نوظهورند و هر پدیده هم نیاز به پدید آورنده دارد و اگر پدیده ها مختلف و گوناگون باشند، این خود دلیل بر اختلاف و گوناگون بودن علل و اسباب پدید آورنده است. و این اختلاف علل و اسباب، در صورت اختلاف پدیده ها چیزی است که از سنت خلقت و روش آفرینش در دایره اسباب و مسببات استفاده می شود. واضح است وقتی که فضای خانه

از اثر روشنی آتش مثلا روشن گشت و یا مثلا سقف آندر اثر پخش دود سیاه شد، انسان می فهمد که آنچه علت و سبب روشنایی شده، غیر از آن چیزی است که سبب تاریکی و سیاهی شده است. همچنین روشنی قلب انسان علتی دارد و تاریکی و ظلمت آن، علت و سبب دیگری دارد. علت و سبب خاطرات نیک که انسان را به خیر و خوبی ترغیب می نمایند، ملک و فرشته است و علت پیدایش خاطرات بد که به زشتی سوق می دهند، شیطان نامیده می شود. و به آن رقت و لطافتی که قلب آدمی را آماده پذیرش الهامات می نماید، توفیق گفته می شود و آن حالتی را که آمادگی پذیرش وسوسه شیطانی در قلب به وجود می آورد، اغواء و خذلان می گویند. چون وقتی معانی مختلف و مفاهیم چند گونه باشد، هر یک از آنها باید لفظی و نامی جداگانه داشته باشد. و ملک و فرشته هم موجودی است که خدا آفریده و شان و شغل او،رسانیدن خیر و خوبی ها و دانا ساختن انسان و نمایاندن حق و حقیقت و بشارت به خوبی و آسایش است و خداوند او را آفریده و برای همین کارها مطیع و مسخرش ساخته است.

و شیطان هم موجودی است درست در مقابل فرشته که مرتب از شر و بدی صحبت دارد و دستور به زشتی و فحشامی دهد و هنگام تصمیم بر عمل نیک و خیر، انسان را از فقر و تهیدستی می ترساند. بنابراین وسوسه در مقابل الهام(شیطان در مقابل فرشته، توفیق در مقابل خذلان) قرار دارد. و در آن آیه به این مطالب اشاره شده که فرمود: «وَ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُون»، {ما از هر چیزی جفت آفریده ایم باشد شما پند گیرید.}(1) چون تمام موجودات ومخلوقات (خارجی و حالات و افکار درونی) متقابل و جفت هستند و ترکیب یافته از دو چیزند،به جز ذات بسیط باری تعالی که هیچ مقابل و ضدی ندارد، بلکه او ذات واحد یگانه حق است که آفریننده جفت ها است.

و قلب انسان مابین دو نیروی متخالف شیطان و ملک در کشش و جذب است.

1- .ذاریات / 49

پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است: «برای قلب ارتباطی با ملائکه و فرشتگان است که به خوبی ها و پایان نیک وعده می دهد و حالت تصدیق و تسلیم به حق در آن یافت می شود. هر کس چنین حالتی را در خود احساس نماید، بداند که این از عنایات الهی است و سپاس خداوند را کرده و شکرگزاری کند و ارتباط دیگری هم با شیطان و دشمن حق دارد که نشانه اش وعده و ترغیب به بدی ها و تکذیب و باور نکردن حق و نهی و خودداری از کارهای خوب و خیراست. کسی که خود را این گونه ببیند، از شر شیطان به خدا پناه برد.» سپس رسول اکرمصلّی اللَّه علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْر»، {شیطان شما را از فقر و تهیدستی می ترساند.)(1)

و از نظر اینکه قلب بین این دو کشش قرار گرفته و دارای دو گونه ارتباط است، پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «قلب مؤمن میان دو انگشت از انگشتان خداوند مهربان است.»

البته واضح است که ذات منزه خداوندی، انگشتی که از گوشت و خون و استخوان ترکیب یافته و دارای بندهایی است ندارد، ولی چون حرکت دادن اشیا و برگرداندن و تغییر شکل آنها به نیروی دست و انگشتان است، تعبیر به انگشت شده است. چون داشتن انگشت در انسان به خودی خود و قطع نظر از کارهایی که انجام می دهد، ارزشی ندارد و هدف نیست، بلکه انگشت وسیله است برای تحریک و تغییر و کارهایی از این قبیل. ذات باری تعالی هم به وسیله مسخر کردن فرشته و شیطان، وسوسه و الهام در دل ها ایجاد می کند و آن دو تحت قدرت و فرمان خدا، دل را از حالی به حالی و شکلی به شکل دیگر برمی گرداند.

و قلب آدمی از نظر اصل خلقت و آفرینش، شایستگی متساوی برای پذیرش آثار ملکی و شیطانی دارد و به حسب آفرینش، هیچ یک از دو طرف ترجیح بر کفه دیگر ندارد. فقط از جهت پیروی و متابعت از خواسته های نفسانی و توجه بیشتر به شهوات و یا از جهت مخالفت هواهای نفسانی و پشت پا زدنبه آنهاست این کفه بر آن

1- .بقره / 268

کفه می چربد. اگر انسان دنبال خواست شهوت و غضب را گرفت، در این صورت خود را تحت سلطه و حکومت شیطان قرار داده و قلبش آشیانه و جایگاه شیطان خواهد شد. چون منطقه حکمرانی و چراگاه او همان هواها و تمایلات نفسانی است. و اگر با خواسته های شهوانی جنگ و جهاد کرد و خود را از سلطه و نفوذ آنها آزاد نمود و خلق و خوی خود را همانند خوی فرشتگان ساخت، قلبش را جایگاه و قرارگاه فرشتگان کرده و دل خویش را محل نزول و فرودگاه آنان ساخته است.

و چون هر دلی بالاخره از شهوت و غضب و حرص و از و آرزو و غیر اینها از صفات بشری که از هوای نفس سرچشمه می گیرد خالی نخواهد بود، به طور مسلم شیطان با وساوس خود جولانگاهی در آن قلب دارد. لذا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کسی نیست که شیطانی نداشته باشد.»

عرضه داشتند: «یا رسول اللّه! آیا شما هم؟» فرمود: «آری، من هم، ولی من به یاری و عنایت خداوندی بر او چیره هستم؛ او در برابر من تسلیم است و مسلمان گشته است و به جز در موارد نیک من فرمان نمی دهد.» (شهوت و غضب به کار برده می شود، ولی در مورد خود) و این مطلب که (شیطان به چیز خوب و کار خیر فرمان می دهد، با اینکه قاعدتا باید بر خلاف این باشد) از این نظر است که تصرفات شیطان در انسان، از راه شهوت است و کسی که با توفیق و نصرت حق بر شهواتش تسلط یافت،به طوری که در مورد مناسب و در حد و مرزی که سزاوار و عقلایی است به کار برده شود، این چنین شهوتی زیان بار نخواهد بود. بنابراین شیطانی هم که جز اسلحه شهوت (به معنای وسیع آن) سلاحی ندارد، به ناچار در این موارد می تواند فرمان دهد. ولی اگر دنیا و لذایذش و خواسته های نفسانی بر دل چیره و غالب گشت، شیطان فرصت وسوسه کردن رابه دست می آورد و اگر دل آدمی از این حالت منصرف شود، شیطان رخت بسته و می رود و جولانگاهش تنگ می شود. آن وقت فرشته و الهامش می آید. پس جنگ و مبارزه میان سپاه شیطان و سپاه فرشتگان در میدان و صحنه قلب، همیشه برقرار است و ادامه دارد، تا وقتی که دروازه دل به روی یکی از آنها گشوده گردد و این کشور نفیس و پر سرمایه، وطن او شود. در این صورت سپاهِ دیگر نمی تواند داخل شود، مگر

به طور پنهانی و قاچاق و به عنوان موقت و عبور. و اکثر این دل ها و کشورها را سپاه شیطان فتح کرده و در قلمرو سلطه خود قرار داده و از وسوسه ها و افکار شیطانی پر شده اند که این جهان زودگذر را بر جهان آخرت انتخاب می کنند. سرچشمه استیلا و حکومت این سپاه نیز پیروی از هوا و شهوات است و گشودن و فتح کردن این کشور قلب امکان ندارد، مگر از طریق بیرون کردن نیروهای شیطانی از سرزمین دل و عمران و آباد ساختن آن به یاد خداوند، و با این طرح ریزی، جای ورود فرشته و سپاهش باز می شود. لذا خداوند فرموده: «إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطان»، {تو بر بندگان من سلطه نخواهی داشت، شیطان را بر بندگان من قطعا راهی نیست.}(1)و کسی که از هواهای نفسانی متابعت کند، بنده هوا است نه بنده خدا و در این صورت شیطان بر او تسلط می یابد و در این آیه می فرماید: «أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواه»، { می بینی وضع آن کسی را که هوای خود را معبود خود قرار داده.}(2) یعنی هوا، خدای او و معبود او است، پس بنده هواست نه بنده خدا. و وسوسه شیطانی از صفحه دل نمی رود، مگر اینکه به فکر دیگری که از افکار و وساوس شیطانی نباشد متوجه و مشغول گردد، زیرا وقتی خاطرات و افکار تازه ای در دل پیدا شد، خاطرات پیشین و قلبی از بین رفته و معدوم می گردد. ولی هر چه که غیر ذکر و یاد خدا و آنچه مربوط به خدا است باشد، احتمال دارد آن هم از افکار شیطانی باشد و فقط یاد خداست که اطمینان داریم از ناحیه شیطان نیست.

و درمان بیماری وسوسه شیطانی، از طریق توجه داشتن به ضد آن است. ذکر خدا و بودن در یاد او است که با هر گونه فکر ابلیسی و دسائس شیطانی ضدیت و تناقض دارد و پناه بردن به او و بریدن از تمام نیروها و قدرت ها، انسان را در این راه موفق می گرداند. و همین است معنای «اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم. و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم.» و این توفیق فقط از طریق تقوابه دست می آید. اهل تقوا که

1- .حجر / 42
2- .جاثیه / 23

اکثرا در یاد خدا هستند، این نیرو را دارند و شیطان درباره آنها بیش از این راه ندارد که به طور پنهانی در موارد لغزش، گردشی در کنار دل آنان بنماید (و آنها هم در اثر روشنی که دارند، متوجه می شوند و او را از خود طرد می نمایند). «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»، {در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.}(1)«مجاهد» در تفسیر آیه«مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ»، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید}(2) چنین گفته است که «خناس»، دل انسان قرارگاه خود کرده و در آنجا هست. وقتی یاد خدا در دل راه یابد، فورا پنهان شده و دست و پای خود را جمع می کند، ولی چون آدمی از یاد خدا غافل گشت، اطراف و جوانب قلب را فرا می گیرد.

بنابراین تنافی و ضدیت مابین ذکر خدا و یاد او و بین وسوسه شیطانی، نظیر ضدیت و تناقض بین روشنی و تاریکی و شب و روز است. و از جهت همین ضدیت است که خدا فرموده: «اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُم ذِکْرَ اللَّه»، {شیطان بر دل آنها احاطه و تسلط یافته و در نتیجه فکر و ذکر خدا را از یادشان برده است.}(3)

و در حدیث است که: «شیطان پوزه اش را بر دل آدمی می گذارد، اگر در یاد خدا بود، واپس رفته و پنهان می شود و اگر خدا را فراموش کرده باشد، این دل را همانند لقمه ای فرا می گیرد.» و همان طوری که شهوات تمام وجود انسانی را فراگرفته و با گوشت و خون انسان آمیخته است، سلطه و نفوذ شیطان در گوشت و خون ساری و جاری است و در اطراف و جوانب قلب راه دارد. لذا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود است: «شیطان مانند خون در رگ ها و عروق بشر راه نفوذ دارد و شما با گرسنگی راهش را گرفته و تنگ کنید»، از جهت اینکه گرسنگی شهوات را در هم می شکند و راه نفوذ شیطان هم از طریق شهوات است.

1- . اعراف / 201
2- . ناس / 4
3- . مجادله /19

و از جهت اینکه شهوات گوناگون از هر طرف احاطه به قلب دارند، خداوند متعال از زبان ابلیس چنین بازگو می کند: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقِیمَ ثُمَّ لَآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمِ»، {قسم به عزت تو که من بر سر راه مؤمنین و صراط مستقیم درکمین آنها هستم و از اطراف و جوانب آنان از روبرو و پشت سر از طرف راست از طرف چپ برای اغوا و گمراهی می آیم.}(1) و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «شیطان در تمام راه ها و طرق سعادت انسانی نشسته و کمین کرده و در طریق اصل انتخاب دین اسلام وسوسه می کند و می گوید: « آیا اسلام را اختیار می کنی و دین و سنت نیاکان خود را رها می کنی؟» انسان مؤمن دست رد به او می زند و با او مخالفت می کند. سپس از راه هجرت می آید و می گوید: «آیا مهاجرت می کنی و خانه و زمین و کسب و زندگی و همسر خود را رها می کنی؟» باز هم به او بی اعتنایی کرده و مخالفت می نماید. آنگاه موقع جنگ، از راه جهاد وارد می شود و می گوید: «آیا می خواهی به صحنه جنگ بروی و جان شیرین و اموال خود را از دست بدهی؟ می روی برای جنگ و کشته می شوی، همسرت در اختیار دیگران قرار می گیرد و ثروتتبه دست دیگران می افتد.» باز هم مؤمن او را طرد کرده و برای جهاد حرکت می کند.»

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کسی که چنین کند و در تمام این مراحل ثبات و استقامت ورزد، حق بزرگی بر خدا پیدا می کند که او را داخل بهشت نماید.»

در این حدیث پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله معنای وسوسه را بیان کرده است. بنابراین توضیح وساوس شیطانی برای انسان کاملا روشن و محسوس است و هر خاطره ای که در قلب پیدا می شود، مسلما سبب و علتی می خواهد و نامی دارد که معرف آن است. نام علت آن خاطره بد، شیطان است و ممکن نیست انفکاک و جدایی کسی از شیطان و فقط از جهت تمرد و متابعت با هم اختلاف دارند (گروهی تابع شیطان

1- .اعراف / 16 - 17

و گروهی متمردند). لذا پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «هیچ کس نیست مگر اینکه برای او شیطانی است.»

با این بیان روشنگر معنای وسوسه و الهام- ملک و شیطان؛ توفیق و خذلان - کاملا واضح و روشن گردید. و بعد از این توضیحات، دیگر بحث و نظر در اینکه ذات و ماهیت شیطان چیست؛ آیا جسم لطیف است یا اساسا جسم نیست و اگر جسم است، چگونه می تواند در بدن انسان داخل شود، بی مورد است و در علم اخلاق و رفتار و اعمال انسانیت، نیازی به این گونه بحث ها نیست، بلکه کسی که در این بحث ها وقت خود را صرف می کند، نظیر کسی است که مار گزنده ای داخل لباس هایش رفته و او فورا باید در صدد رفع و جلوگیری از نیش زهرآگین او باشد. اما به جای این کار، مشغول بحث از رنگ مار و طول و عرض او بشود. این گونه بحث ها عین جهل و نادانی است، چون هر چه هست در حال حاضر انسان با خاطرات خطرناک زیانبار مواجه و دست به گریبان است، و معلوم شد که بالاخره شیطان علت و سبب پیدایش وسوسه ها است. همچنین معلوم شد چیزی که انسان را به ضرر و زیان مهم و قابل احتراز سوق می دهد (هر چه هست و هر که هست) به هر جهت دشمن است. بنابراین دشمن بودنش روشن است.پس سزاوار است که به جنگ و مبارزه با او بپردازد.

و خداوند متعال هم در موارد زیادی از قرآن، دشمنی او را اخطار کرده تا انسان وسایل ایمنی و دوری از او را به دست آورد. همچنان که فرموده است: «إِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما یَدْعُوا حِزْبَهُ لِیَکُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعِیرِ»، {شیطان دشمن شما است، شما هم با او دشمن باشید. او حزب و سپاهش را برای اغوای شما مهیا ساخته تا همه را اهل دوزخ گرداند.}(1) و باز فرموده است: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»، {ای آدمزادگان! آیا با شما عهد نه بستیم که شیطان را نپرستید، زیرا روشن است که او دشمن بزرگ شما است.}(2) پس سزاوار است

1- .فاطر / 6
2- .یس / 60

که بنده خدا به دفع و طرد این دشمن بپردازد، نه اینکه خود را به پرسش و بحث از ریشه و ماهیت او واصل و نسب و محل او مشغول نماید. آری، از اسلحه اش باید تحقیق کند تا اینکه سپر مناسب را در برابرش تهیه کنید. اسلحه شیطان هم هواهای نفسانی است و این مقدار از معرفت و شناسایی برای تمام مردم کافی است. اما شناختن ذات و حقیقت شیطان و حقیقت ملائکه این صحنه و میدان اهل عرفان است که در علوم مکاشفه از اسرار جهان غوطه ورند و در علم اخلاق و حکمت عملی نیازی به آن نیست ... تا آخر تحقیقاتی که آن محقق کرده است در این مقام و من می گویم.

مؤلف: آنچه که ایشان گفته که دفع و طرد شیطان توقف بر شناختن حقیقت و ماهیت شیطان ندارد، البته این مطلبی است درست و صحیح، ولی توجیهی که در اینجا به طور اشاره راجع به فرشته و شیطان داشت و در جای دیگر صریح تر و روشن تر گفته - با اینکه در قرآن بر خلاف نظریه او این مطالب صریحا گفته شده -این توجیه و تاویل جرأت و بیباکی است در مقابل بیانات الهی و گفتار پیغمبر. همان طوری که تحقیق این مطالب را از نظر قرآن، در جلد 14 بحار (جلد 59 از طبع جدید از صفحه 202 به بعد) کرده ایم و اعتماد و توکل بر خداوند دانا و آگاه است. ما در این بحث، سخن را طول دادیم و بسط و تفصیل بیشتری در اینجا کردیم،از این جهت که فهم اخبار و احادیث گذشته و آینده سهل و آسان شود.

«مفتن» به کسر تاء تشدید دار و یا بدون تشدید، یعنی گمراه کننده. در قاموس اللغه(1)می گوید: فتنه به کسر اول، یعنی آزمایش و پسند کردن چیزی (فتنه یفتنه فتنا و فتونا و افتنه) و به معنای گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب و شکنجه، آب کردن و ذوب نمودن طلا و نقره، گمراه کردن، دیوانگی، اختلاف در رای و نظر، می آید. فتنه یا فتنه و یا «افتنه» یعنی کسی را در فتنه افکند. خداوند فرموده«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ»، {ترجمه آیه داخل این کروشه بیاید. }(2) بیضاوی از جهت ادبی و قاعده نحوی این

1- . قاموس 4 : 254
2- . ق / 17

آیهگفته است که در این آیه، لفظ «اذکر» در تقدیر است، یعنی به یاد بیاور آن زمانی را، یا اینکه کلمه «اذ» مربوط است به لفظ «اقرب» که در جمله قبلی است.

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، {همانا به انسان از شاهرگ گردنش نزدیک تر هستیم}(1) یعنی خداوند از هر نزدیکی داناتر است به حال انسان، آن هنگامی که آن دو نگهبان کلمات و حرف های انسان را می خواهند ضبط کنند.

«عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ»، {از طرف راست نشسته است و از طرف چپ هم نشسته.}(2) لفظ «قعید» بعد از کلمه «عن الیمین» هم هست، ولی چون در مورد دوم ذکر شده است، احتیاج به آوردن این کلمه در محل اول نیست، نظیر آن شعر که گفته «من و قیار در آنجا غریب هستم» که اینجا هم کلمه «غریب» بعد از لفظ «من» ذکر نشده، چون نیازی نیست. و بعضی گفته اند لفظی که بر وزن فعیل باشد، هم به معنای مفرد می آید هم به معنای جمع. بنابراین لفظ قعید در اینجا به معنای جمع است، مانند این آیه که می فرماید: «وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ»، {فرشتگان پشتیبانند}(3) که لفظ «ظهیر» به معنای جمع آمده است.

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ» یعنی هیچ گفتاری از دهان انسان بیرون نمی آید.«إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، مگر اینکه در کنار او فرشته ای مراقب و نگهبان است. و شاید آن نگهبان حاضر و مهیا، تمام اعمالی که دارای ثواب و یا عقاب است ضبط می کند.(پایان کلام بیضاوی)

مؤلف: بیشتر اخباری که از طریق فریقتن وارد شده، ظاهرشان این است که ضبطکنندگان اعمال و نگهبان حاضر و آماده عبارت است از آن دو فرشته ای که اعمال انسان را ضبط می کنند، فرشته طرف راست اعمال نیک را می نویسد و فرشته طرف چپ کارهای زشت را می نویسد و در این قسمت شیطان دخالتی ندارد. ولی ظاهر این حدیثی که در اول بحث نقل شد، این است که مراقب و نگهبان آماده یکی از آنها فرشته

1- . ق / 16
2- . ق / 17

3- . تحريم / 4

و دیگری شیطان است، بلکه ظاهرش این است که ضبطکنندگان هم از طرفی فرشته و از طرفی شیطان است. و احتمال دارد این هم یکی از معانی آیه باشد (هر دو گروه با اعمال انسان سر و کار دارد). یا اینکه مقصود از «رقیب عتید» فرشته راست باشد و زاجر و کاتب (بازدارنده انسان و نویسنده عمل) هر دو یکی یعنی فرشته چپ باشد.

2. کافی: ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «برای هر قلبی دو گوش هست. چون تصمیم می گیرد کار زشتی را انجام دهد، روح ایمان به او می گوید که نکن و خودداری کن! شیطان می گوید که بکن و انجام ده! و چون به طرف گناه حرکت کرد و مشغول زنا (مثلا) شد، روح ایمان از او جدا می شود.»(1)

توضیح: نفس انسانی راه خیر و راه شر و بدی را در پیش دارد (قدرت هر دو را دارد)، البته عمل خیر زحمت و مشقت فعلی و موقت زودگذری دارد، ولی در نتیجه لذت و آسایش دائمی به دنبال دارد. و کار زشت برعکس دارای لذت آنی و کنونی، ولی فانی و ناپایدار و بعدا رنج و عذاب باقی و دائم خواهد بود. نفس آدمی هم خواهان لذت و از زحمت و مشقت گریزان است.

بنابراین انسان همیشه بین خوبی و بدی در تردید است. روح ایمان به او فرمان به انجام اعمال خیرمی دهد و از زشتی بازمی دارد، ولی شیطان برعکس عمل می کند. و مراد از روح چیست؟ شش احتمال دارد:

1) منظور ملک و فرشته باشد، کما اینکه در بعض اخبار به این مطلب تصریح شده و چون بقا و دوام ایمان بستگی به الهامات و یاری فرشته دارد و اگر تأیید و الهام او نباشد ایمان انسان از بین می رود، بنابراین مثل اینکه فرشته، روح ایمان است و حیات و زنده ماندن ایمان به وسیله اوست.

2) مراد از روح ایمان، عقل انسان است که آن هم چنین است، چون تا وقتی که خواسته ها و شهوات نفسانی بر عقل چیره نشده باشد، انسان مرتکب گناه نمی شود.

1- . کافی 2 : 267

بنابراین در حین عمل زشت،به نظر می رسد که عقل و نیروی تفکر رفته و از او جدا شده است.

3) مقصود روح انسان و انسانیت او از لحاظ اتصافش به ایمان که از این نظر روح انسان همان روح ایمان است و هنگامی که هواهای نفسانی غالب و چیره گشت و اعمال انسان با ایمان منطبق نشد، مثل اینکه انسانیت و روح انسانی اش از وی گرفته شده.

4) منظور از روح ایمان، درجه بالاتر و ایمان قوی و کامل که روشنی مخصوص به انسان می دهداست، چون کمال ایمان در اثر یقین است و یقین داشتن به خدا و معاد، با ارتکاب گناهان کبیره و اعمال زشت خطرناک منافات دارد و با هم جمع نمی شوند.بنابراین جدا شدن روح ایمان به این معنا است که قوه و کمالش را از دست داده و ضعیف می شود و اگر پشیمان شد و پس از انجام شهوت و سستی آن در امر آخرت و معاد و دوام آن جهان و عذاب های دردناکش و لذت های ارزنده و بدون رنج آن،اندیشه و تفکر کرد و ندامت قاطع و پشیمانی جدی برایش رخ می دهد و مجددا ایمانش قوی گشته و یقینش بازمی گردد.

5) منظور خود ایمان و اصل باور باشد و اضافه کلمه روح به ایمان، اضافه بیانیه باشد (روح الایمان یعنی روحی که عبارت از ایمان است). چون ایمان راستین و باور داشتن واقعی، با انجام گناهان بزرگ منافات دارد. همان طور که در کلمات امامان علیهم السلام اشاره به این مطلب شده که فرموده اند: «شخص زناکار در حین انجام عمل ایمان ندارد»، زیرا کسی که راستی ایمان دارد و به آتش دوزخ و کیفر خداوند متعال زناکار را به بدترین کیفر یقین دارد، چگونه جرات بر زنا و امثال زنا پیدا می کند؟ چون اگر فرضا یکی از سلاطین دنیا کسی را در مورد کاری تهدید به زدن سخت یا کشته شدن و یا حتی کتک و اهانت کند و بداند که آن سلطان اطلاع خواهد یافت، مسلما این عمل را انجام نخواهد داد. و همچنین اگر یکی از فرزندان انسان یا یکی از خدمتگزارها حضور داشته باشد، انسان کارهای زشت و قبیح را انجام نمی دهد.بنابراین چگونه ممکن است که انسان به خداوند، سلطان توانای نیرومند و غالب که امر و نهی از

او است و بر تمام اسرار و نهانی ها آگاه است و حتی رازها و خاطرات قلبی از او پوشیده نیست، به چنین خداوندی ایمان داشته باشد و در عین حال در حضور او کار زشت و گناهان بزرگ را انجام دهد؟ آیا واقعا به جز ضعف ایمان سرچشمه دیگری می شود داشته باشد؟از این روست که گفته شده شخص فاسق و گناهکار، یا کافر است یا دیوانه.

6) اینکه مراد همان روح ایمان باشد، چون روح ایمان راسا خود روحی است در مقابل ارواح دیگر. به این بیان که در کافر سه رقم روح هست، همان سه قسم روحی که در حیوانات هست: روح حیوانی، نیروی بدنی و نیروی شهوترانی. زیرا کفار آن خصوصیت و روحی را که امتیاز انسان از سایر حیوانات بسته به آناست ضایع و تباه کرده و از دست داده اند و آن را تابع شهوات نفسانی و قوای حیوانی گردانده اند. بنابراین آن جهت و خصوصیت یا به طور کلی از آنها جدا شده و دیگر دارای آن نیستند و یا از این نظر که چون عاطل و باطل شده و در چنین آدمی هیچ نقش مؤثری ندارد، نظیر نداشتن و از دست دادن آن است. لذا خدا فرموده: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»، {کفار مانند بهائم و حیواناتند، بلکه از جهتی از آنها هم گمراه ترند.}

و اما اهل ایمان دارای چهار قسم روح هستند، چون آنان روح دیگری دارند که به وسیله آن دارای زندگی و حیات معنوی ابدی شده اند که با ارواح قبلی می شود چهار روح. و انبیا و اوصیا روح پنجمی هم دارند که عبارت است از روح القدس. البته این وجه ششم از یک نظر مانند وجه سوم است که بیان شد. خلاصه مطلب اینکه انسان در ابتدا وجودش که نطفه ای بیش نبود، جزو جمادات و فقط دارای روح جمادی است. سپس تکامل پیدا می کند و در عالم نباتات قدم نهاده و دارای روح نباتی می شود. آنگاه باز هم در جهت کمال حرکت می کند تا دارای روح حیوانی که منشأ و مبدا احساس و شعور و تحرک است می شود. سپس باز هم در حرکت و تکامل قرار می گیرد تا روح دیگری را که سرچشمه ایمان و منشأ جمیع کمالات و صفات انسانی است، به دست می آورد. باز هم ممکن است سیر و حرکت تکاملی را ادامه دهد تا دارای روح پنجم و

روح القدس شود که احاطه علمی به عوالم خلقت و آفرینش را پیدا کند و روح وسیع و قلب نورانی اش، محل الهامات ربانی و شایسته فیوضات الهی گردد.

و بعضی از حکما و فلاسفه روی مبنای حرکت جوهری و پایه تکامل اصل وجود، چنین گفته اند که صورت نوعیه و وجود جمادی که حالت منی و نطفه را دارد، در اصل وجود و هستی سیر و حرکت تکاملی می نماید تا یک وجود و هستی کامل تری که نبات است می شود. بعدا ترقی و تکامل بیشتری پیدا می کند و نفس حیوانی می شود. سپس حرکت کمالی بیشتری کرده و آن جسم جمادی اولی و نفس حیوانی دومی، روح و نفس مجردی می شود که بر اساس پایه علمی این فیلسوف، مجرد و غیر مادی شده و درک کلیات و حقایق را می نماید. باز هم از این مرتبه هم برتر و بالاتر می رود تا اینکه نفس قدسی و روح به تمام معنا پاک و پاکیزه گشته و طبق نظر آنها، با عقل متحد می شود. این بود خلاصه آنچه به نظر من رسیده، از مطالبی که ممکن بود در حل و شرح این اخبار و روایات گفته شود، با اختلاف مسلک و مشربی که دانشمندان در این گونه مطالب داشته و دارند و احتمال اولی با قواعد و مبانی اهل کلام و با ظواهر احادیث بهتر تطبیق دارد. در تمام اعصار و گذشت زمان ها، خداوند است که بر اسرار و رموز پیچیده اطلاع کامل دارد و همین طور انبیا و اوصیا. توضیح کوتاه درباره این حدیث این چنین بود.

«اذا کان علی بطنها»: یعنی هنگامی که روی شکم او قرار گرفته باشد ایمان ندارد که در این جمله ضمیری که در آخر «بطنها» آمده، مرجعی در ظاهر ندارد، ولی روشن است که این ضمیر به زن زناکار برمی گردد که در این جمله به عنوان مثال برای عمل زشت نام برده شده.

3. کافی: ابان بن تغلب از امام ششم علیه السلام نقل می کند

که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در داخل قلب او دو گوش هست؛ در یکی از آنها وسواس

خناس می دمد و در گوش دیگر فرشته می دمد و خداوند مؤمن را به وسیله فرشته، تایید و نصرت می کند و این مطلب در آیه«وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» آمده است.»(1)

توضیح: کلمه «فی جوفه»در این حدیث، یعنی این دو گوش در باطن قلب است. این کلمه به منظور تاکید است برای اینکه تصور نشود که منظور از این دو گوش، این گوش ظاهری است که در سر واقع شده، چون این گوش های ظاهری هم با قلب راه دارند (حس سامعه یکی از حواس است). و بیضاوی گفته «وسواس» یعنی وسوسه و افکار زیانبار و خاطرات بد، مانند «زلزال» که بمعنی زلزله است (البته به معنای فاعلی)، ولی مصدر این باب وسواس به کسر اول است، مانند زلزال. و مراد از وسواس «موسوس» (وسوسه گر) است و لفظ مصدر به منظور مبالغه استعمال شده. خناس هم که به معنی پنهان شونده است، منظور شیطان است که عادتش پنهان شدن و عقب رفتن است. وقتی که انسان دریاد خدا باشد، شیطان خناسی که در سینه ها وسوسه می کند، وقتی که از یاد خدا غفلت داشته باشند، مانند قوه واهمه که در انسان هست که وقتی عقل درباره کاری مشغول مقدمات است با قوه عاقله هماهنگ است، ولی همین که به نتیجه نزدیک شد، مشغول وسوسه و تشکیک می شود و حالت تردید در انسان ایجاد می کند؛ آیا این کار را بکنم یا نکنم؟ خطراتی دارد یا ندارد؟

مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ: که در سوره قرآن است، این جمله توضیحی است برای وسواس یا برای کلمه «الذی» یا متعلق به «یوسوس» است، یعنی این عامل وسوسه که افکار و خاطرات بد را در سینه مردم القامی کند، از ناحیه توجه فکر به طرف جن و به طرف صدماتی که از مردم به او می رسد است. و بعضی هم گفته اند که بیان است برای کلمه «الناس».بنابراین منظور از کلمه الناس می تواند معنای وسیعی باشد که شامل جن و انس هم بشود، البته این توجیه مشکل است (چون کلمه الناس فقط به آدم ها گفته می شود و شامل گروه جنیان نمی شود)، مگر اینکه کلمه الناس به معنی مردم نباشد و از ریشه «نسیان» (فراموشی) آمده باشد. الناس «ناسی» (فراموش کننده) بوده که یایش

1- . کافی 2 : 267

افتاده است، نظیر «یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ»، {روزی که دعوت کننده دعوت می کند.}(1)که در این آیه «الداع»،«داعی» بوده و از آخرش یاء افتاده. در اینجا هم الناس یعنی ناسی و فراموش گر که البته شامل جن و انس هم می شود.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان فرموده: در این موضوع چند قول است: اول اینکه معنای جمله «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ» این باشد که پناه می برم به خدا از زیان وسوسه ای که از طرف طایفه جن در ذهن می آید. وسواس به معنی حدیث نفس است، یعنی گفتگوی درونی نظیر صدای پنهان و در اصل هم به همین معنا است. وسوسه مانند همهمه و لذا درباره کسی که حالت صفراء در او شدت یافته و تحت تاثیر مزاج صفرایی قرار گرفته است،می گویند فلانی موسوس است. وسوس، یوسوس، وسواسا و وسوسه. و معنای «خنوس» (ریشه خناس) پنهان شدن پس از آشکار بودن است؛ خنس، یخنس.

قول دوم اینکه معنا این باشد که «پناه می برم به خدا» از شر و زیان کسی که وسوسه گر است که شیطان باشد. و در روایات هم وارد شده که شیطان وسوسه می کند،ولی وقتی که انسان در یاد خدا شد،می رود و پنهان می شود. و خدا او رادر این آیه چنین توصیف می کند: « الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ»، با گفتار پنهان که بدون شنیدن صدا، مطالب و مفاهیم در دل ها القا می شود. و بعد فرموده: «مِنَ الْجِنَّهِ» که همان شیاطین جنی باشند، و کلمه الناس عطف بر وسواس است، نه اینکه عطف بر الجنه باشد، یعنی از شر مردم همبه تو پناه می برم.

سوم اینکه معنا این باشد که «پناه می برم به خدا» از شر وسوسه گر خناس که بعدا تفسیر شده وسواس خناس به آیه بعدی«مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ».بنابراین وسوسه جنی همان وسوسه شیطانی است و در وسوسه انسانی دو وجه است: یکی اینکه خود انسان خودش را وسوسه کند؛ دوم اینکه دیگران او را وسوسه نمایند و گمراه کنند. و دلیل بر

1- . قمر / 6

این، آیه«شَیاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِ»، {معنای آیه داخل این کروشه بیاید.} (1)است و شیطان جنی پنهانی و از درون وسوسه می نماید و شیطان انسانی آشکارا می آید و به صورت نصیحت و خیرخواهی مطالب گمراه کننده به انسان می گوید .

«مجاهد» گفته است که خناس، شیطان است. چون هنگامی که انسان در یاد خدا باشد، شیطان پنهان می شود و دست و پای خود را جمع می کند، ولی در صورتی که از یاد خدا غافل شد، قلب انسان را تحت سیطره خود قرار می دهد. و مؤید این معنی همان حدیثی است که از پیغمبر نقل شده است که فرمود: «شیطان پوزه خودش را روی قلب آدمی می گذارد، اگر انسان در یاد خدا باشد پنهان می شود و اگر خدا را فراموش کند، قلب را در اختیار خود می گیرد. وسواس خناس این است.» و گفته شد که خناس به معنای خیلی پنهان است، در عین حالی که آشکار است و از دیدگان مردم پوشیده و مستور است. چون وسوسه خود را انجام می دهد و دیده نمی شود. و گفته شده که او (خناس) از راه مشغول کردن دل به مطالب دنیوی، وسوسه را انجاممی دهد. منظور اینکه با کمال ملایمت و نرمش وساوس را در سینه می افکند و این روش مؤثرتر است از اینکه خود راسا پیشنهادهای گمراه کننده بنماید.

عیاشی از امام ششم علیه السلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در قلبی که در سینه دارد، دو گوش هست: گوشی که ملک و فرشته در او می دمد و گوشی که شیطان در آن می دمد و خداوند مؤمن را به وسیله آن فرشته یاری می فرماید و این است معنای آیه«وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». (پایان سخن طبرسی)

و باز مرحوم طبرسی در آیه «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ»، {در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته }(2) گفته: یعنی خداوند ایمان را در دل های آنان ثابت و محکم و مستقر فرموده به وسیله الطاف و عنایات خاصی که درباره آنها فرموده،

1- . انعام / 112
2- . مجادله / 22

مانند چیزی که نوشته شده است و گفته شده، علامت و نشانه ایمان را در دل آنان قرار داده که این خود نشان و علامتی است برای ملائکه که ناظر آنان هستند و با این سمت و علامت می دانند که اینان اهل ایمانند.«وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» (که جمله بعدی است) یعنی آنان را به نور و روشنی ایمان تقویت نموده است (که مراد از روح، نور ایمان است). دلیل بر این تفسیر، آیه«وَ کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِیمانُ»، {و این چنین القاء کردیم بر تو روحی از طرف خود و تو نمی دانستی کتاب و قرآن و ایمان را}(1) (که اینجا منظور از روح، ایمان است) و گفته شده معنای تاییدبه وسیله روح، این است که خداوند به وسیله دلیل های عقلی و برهان منطقی، فکر آنان را تقویت کرده که به آنچه حق و حقیقت است، پی برده اند و عمل کرده اند. و معنای دیگری برای تایید به وسیله روح گفته شده که آن این است که خدا فکر و قلب آنان را به وسیله قرآن که زنده کننده دل هاست در برابر مرض مرگبار جهل و نادانی است،تقویت کرده. و گفته شده که خداوند مؤمنین را

به وسیله جبرئیل در مواطن و موارد زیادی تایید و یاری کرده و نصرت می نماید، و جبرئیل دشمنان را دفع می کند. (پایان کلام طبرسی)

و بیضاوی در تفسیر «بروح منه» گفته است که یعنی روحیه و حالتی که از طرف خدا عنایت می شود و آن عبارت از نورانیت و روشنی قلب است، یا منظور از روح، قرآن شریف یا مقصود نصرت و پیروزی بر دشمن است. و گفته شده ضمیر در کلمه «منه» مربوط به ایمان است، چون ایمان است که سبب زنده بودن دل و روح قلب است.

همچنین از طریق اهل سنت نقل شده است که شیطان در تمام اعضای آدمی نظیر جریان خون در بدن احاطه و نفوذ دارد، (ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم). ازهری گفته معنای این جمله این است که شیطان تا آخرین نفس از انسان جدا

1- .شوری / 52

نمی شود و تا وقتی که زنده است از او دست برنمی دارد، همچنان که تا وقتی که انسان زنده است،در بدن او جریان دارد، و این جمله به عنوان ضرب المثل و تشبیه است.

ولی اکثر اهل سنت درباره این جمله، همان معنای ظاهری اش را گرفته اند و چنین گفته اند که شیطان چون جسم لطیفی است (تقریبا نظیر هوا) و این اندازه می تواند در داخل بدن انسان راه پیدا کند که از راه عروق و مجاری خون، خود را به قلب می رساند و مشغول وسوسه می شود در جهت ضعف ایمان بنده و کمی یاد خدا و زیادی غفلت او. و در مقابل اگر ایمان انسان قوی شد و در حال بیداری و یقظه شد و همیشه در یاد خدا گشت و در مقام توحید اخلاص داشت (غیر خدا را رها کرد)، شیطان از او دور می شود و احاطه و نفوذش بر باطن کمتر می گردد.

از ابن عباس نقل شده است که خداوند شیطان را طوری قرار داده که مانند خون، در تمام اعضای آدمی نفوذ و تسلط دارد و سینه های آدمیزاده، مسکن و منزل او است. همان طوری که فرموده: «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ» و منظور از گروه جنیان، همان شیاطین است، همچنان که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: «شیطان گرد قلب آدمی در گردش است و پوزی همانند پوز سگ دارد. هنگامی که بنده در یاد خدا شد، به عقب برمی گردد و چون از یاد خدا غفلت نمود، مشغول وسوسه می شود.»بنابراین به تناسب دو نوع عمل شیطان دو اسم روی آن نهاده شده: یکی «الْوَسْواسِ» که با عملش به هنگام غفلت بنده تناسب دارد و دیگری «الْخَنَّاسِ» به تناسب پنهان شدن و دوری او هنگام یاد خدا. و گفته شده که کلمه «وَ النَّاسِ» عطف است بر کلمه «الْجِنَّهِ» و چون شیطان انسی هنگام وسوسه اش در باطن و جوف انسان راه ندارد، شیطان جنی هم در موقع وسوسه به داخل و باطن انسان وارد نمی شود. ولی از این قیاس و تشبیه پاسخ داده شده که چون انسان وسوسه گر مانند جن نیست و آن جسم لطیفی که شیطان جنی دارد انسان ندارد،بنابراین اگر انسان وسوسه گر نتواند در باطن و داخل آدم نفوذ کند، لازمه اش این نیست که شیطان جنی هم نتواند نفوذ کند (اینها مطالبی است که بعضا گفته اند).

پس ذات مقدس باری تعالی (در مقابل این تسلط و احاطه که برای شیطان قرار داده)، عنایتی هم دارد که برای انسان نگهبانانی از جنس ملائکه مقرر فرموده و در مقابل خاطرات بد شیطانی، نیروی الهام و القای خاطرات نیک را در اندیشه انسان به او داده است. کما اینکه روایت شده که آدمی ارتباط و تماسی با فرشته و تماسی هم با شیطان دارد. ارتباط با فرشته عبارت از وعده خیر و ترغیب به نیکی و تصدیق به حق است. و هر کس چنین حالتی را در خود احساس کرد، شکر و سپاس خدا را بجا آورد. و تماس شیطانی، وعده شر و ترغیب به بدی و تکذیب کردن حق است. و هر کس متوجه این مرض درونی شد، از شر شیطان به خدا پناه برد.

در کتاب نهایه، ابن اثیر درباره روایت ابن مسعود که گفته است: «برای هر انسانی دو نحوه ارتباط هست: یکی با ملک و فرشته و دیگری با شیطان»، در توضیح کلمه «لَمَه» که در روایت هست، چنین گفته که لَمَه یعنی خاطراتی که در قلب پیدا می شود و منظور نزدیک شدن فرشته و شیطان به انسان است؛ آنچه از خاطرات نیک باشد، از ناحیه ملک است و هر چه از قبیل خاطرات و افکار پلید باشد، از شیطان است.

4. خصال: امام ششم علیه السلام از رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «در انسان قطعه گوشت و عضوی هست که صحت و سلامت سایر اجزا و اعضا و بیماری آنها بستگی به صحت و بیماری آن دارد و آن قلب و دل آدمی است.»(1)

5. تفسیر عیاشی: اسحاق بن عمار می گوید: از امام علیه السلام در تفسیر آیه «خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ»، {برنامه های ما را با نیروی هر چه تمام تر محکم بگیرید}(2)سؤال کردم که منظور نیروی بدنی و جسمی است یا نیرو و قوه قلب؟ فرمود: «هر دو.»(3)

1- . خصال1 : 18
2- . اعراف / 171
3- . تفسیر عیاشی 2 : 37

6. خصال: عبداللَّه فرزند عمر و ابو هریره از پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «اگر دل انسان پاک شد، تمام بدن پاک خواهد بود و اگر دل ناپاک و پلید باشد، بدن و اعضا هم ناپاک خواهد بود.»(1)

7. امالی صدوق: امام ششم علیه السلام فرمود: «پیغمبر فرموده است که بدترین کوری ها و نابینایی ها، کوردلی است.»(2)

8. امالی طوسی: در ضمن سفارش ها و تذکراتی که علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی دارد، آمده است: «فرزندم ! از جمله گرفتاری ها، بی چیزی و تهیدستی است؛ وسخت تر از آن بیماری تن است؛ و سخت تر از آن بیماری دل است. و از جمله نعمت های (با ارزش)، داشتن ثروت است؛ و بهتر از دارایی، تندرستی است؛ و با ارزش تر از آن، پرهیزکاری قلب و دل هاست.»(3)

9. معانی الاخبار: ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «دل ها بر سه گونه اند: قلب وارونه و واژگون که هیچ گونه ظرفیتی برای فراگرفتن خوبی ندارد و آن دل کافر است؛ قلبی که در آن نقاط تاریک و سیاه وجود دارد و خوبی و بدی هر دو در آن راه دارد و با هم در کشمکش هستند، و هر یک از این دو که قوی تر شد، بر دل حکمفرما می شود؛ قلبی که کاملا باز است و در او چراغ درخشانی است که تا قیامت خاموش نمی شود و آن دل مؤمن است.»(4)

10. معانی الاخبار: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «دل ها چهار دسته اند: دلی که در او هم نفاق هست هم ایمان؛ قلبی که وارونه است؛ قلبی که مُهر بر او زده شده؛ قلبی که درخشان و نورانی است.» سعد خفاف (راوی روایت) گوید: عرضه داشتم: «چگونه درخشان است؟» فرمود: «در آن حالت و هیئتی است مانند چراغ روشن. قلب مُهرزده و بسته، قلب منافق است و قلب وارونه، دل مشرک و بت پرست.»

1- .خصال 1 : 18
2- . امالی صدوق : 292
3- . امالی طوسی 1 : 146

4- . معانى الاخبار : 395

سپس حضرت این آیه را خواند: «أَ فَمَنْ یَمْشِی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشِی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، {آیا آن کس که برو در افتاده [در حالی که جایی را نمی بیند] راه را بهتر یافته یا کسی که در حال اعتدال بر متن راه راست می رود}(1)اما قلبی که در آن نفاق و ایمان هست؛ آنان گروهی هستند در طائف که اگر اجلش در حال نفاق فرا رسد، در هلاکت و شقاوت است و اگر در حال ایمان بمیرد، نجات می یابد.»(2)

11. خصال: امام پنجم علیه السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «از نشانه های شقاوت و تیره روزی، خشکی چشم، سختی دل، حرص زیاد برای زندگی و دنبال گناه کردن است.»(3)

12. خصال: پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله در بخشی از سفارش ها و بیانات خودبه علی علیه السلام فرمود: «یا علی! چهار خصلت از اثرات شقاوت است: خشکی چشم؛ سختی دل؛ آرزوی دور و دراز؛ دوست داشتن عمر زیاد.»(4)

13. علل الشرائع: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «شگفت انگیزترین اعضای انسان، قلب اوست که سرمایه ها و منابع دانش و حکمت در آن است و حالات ضد آن را نیز دارد. اگر در موردی امیدوار شود، طمع، خوارش خواهد کرد؛ اگر صفت طمع آن را به جنبشدر آورد، حرص هلاکش می کند؛ اگر دچار ناامیدی شود، غم و غصه آن را می کشد؛ اگر خشم آن فرا رسد، غضبش اوج می گیرد؛ اگر به سعادت و خوشبختی برسد، حفظ و نگهداری این نعمت را فراموش می کند؛ اگر دچار خوف و هراس شود، از ترس حیرت زده می شود؛ اگر در امنیت و آسایش همه جانبه قرار گیرد، دستخوش غفلت و خودفراموشی می گردد؛ اگر نعمت تازه ای به آنبرسد، سرکشی می کند؛ اگر دچار مصیبتی شود، بیتابی او را رسوا می کند؛ اگر ثروتی به دست آورد،

1- .ملک / 23
2- . معانی الاخبار : 395
3- .خصال 1 : 115
4- . خصال 1 : 115 - 116

طغیان و گردنکشی می کند؛ اگر فقر و تهیدستی گریبان گیرش شد، غرق اندوه می شود؛ اگر گرفتار رنج گرسنگی شد، از ضعف و ناتوانی زمینگیر می شود؛ اگر در خوردن افراط و زیاده روی کند، از فشار شکم ناراحت می شود. بنابراین هر گونه کوتاهی و کندروی زیانبار و هر گونه افراط و تندروی، موجب فساد و تباهی است»(1)

این روایت در ارشاد نیز نقل شده است.

14. علل الشرائع: امام ششم علیه السلام به مردی فرمود: «ای فلانی! بدان که قلب در کشور تن آدمی، نظیر رهبر مقتدری است در میان مردم که فرمانش لازم الاجرا باشد. آیا نمی نگری که تمام اجزای بدن سرباز قلب و زبان و بازگوکننده از دل هستند؟ دو چشم، دو گوش، بینی، دهان، دست ها، پاها، آلت تناسل . چون وقتی دل آدمی تصمیم به نگاه کردن گرفت، (به فرمان او) انسان دیده ها را باز می کند؛ وقتی اراده شنیدن کرد، گوش آمادگی خود را اعلام می نماید؛ وقتی دل اراده بوياييكرد، منافذ بینی باز می شود و آن بو را به قلب که مرکز احساس است می رساند؛ چون تصمیم به سخن گفتن گرفت، زبان به حرکت می آید؛ چون اراده رفتن کرد، پاها فعالیت می کند ؛ و چون خواست اعمال غریزه جنسی کند، آلت تناسلی به حرکت می افتد. پس تمام این اعضا و جوارح به فرمان قلب کارگزاران اویند و سزاوار است که افراد امت اسلامی، نسبت به امام بر حق چنین باشند و تمام کارهای آنان به فرمان او باشد.»(2)

مؤلف: در فصلی که مربوط به چشم پوشی از عیوب مردم است، حدیثی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «دل ها میان دو انگشت از انگشتان خدا است (با توضیحی که سابقا گفته شد) دل ها را هر طوری که بخواهد تغییر می دهد، گاهی چنین، گاهی چنان.»

1- . علل الشرایع 1 : 103
2- . علل الشرایع 1 : 103

15.خصال: حضرت صادق علیه السلام از حکیمی(که هفتصد فرسخ برای فهمیدن هفت چیز که یکی از آنها این جمله است، دنبال حکیمی رفت) نقل کرده است که: «دل کافر از سنگ سخت تر است.»(1)

16. خصال: زهری از حضرت سجاد علیه السلام در ضمن حدیث طولانی نقل کرده است که حضرتش فرموده است: «بدان که بنده دارای چهار چشم است: دو چشم ظاهر که به وسیله آنها امور دینی ودنیوی را می بیند و دو چشم دیگر که امر آخرت خود را به وسیله آنها درک می کند. چون بنده ای در اثر سعی و کوشش شایسته فیض بیشتر الهی شد و خدا خیری را در حق او اراده کرد، چشم های دل او را باز می کند. در نتیجه امور غیبی و اخروی را درک می کند، ولی اگر چنین لیاقتی پیدا نکرد و خداوند در حق او اراده دیگری کرد، قلب او را به همان حالت خودش رها می کند.»(2)

17. قرب الاسناد: امام ششم علیه السلام فرمود: «قلب آدمی دارای دو گوش است؛ در یکی روح ایمان به خیر و خوبی رازگویی می کند و شیطان هم درباره شرور و بدی ها رازگویی می کند. هر یک از این دو عامل بر دیگری چیره شد، دل را تصاحب می کند.»(3)

18.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ابن عباس در تفسیر آیه«مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ» از سوره الناس گفته است: «منظور شیطان است که با قلب سر و کار دارد؛ پوزی مانند پوز خوک دارد (شاید منظور تشبیه باشد از نظر پلیدی) و آدمی را هنگامی که توجه زیاد به دنیا و چیزهایی که خدا نمی پسندد نماید وسوسه می کند، ولی هنگامی که به یاد خدا باشد، برگشته و پنهان می شود.»(4)

19.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام علیه السلام در ذیل آیه«إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، { در آن روز هیچ چیز سودی ندارد به جز کسی که با دل سالم و پاکی در

1- . خصال 2 : 5
2- .خصال 2 : 114
3- . قرب الاسناد: 24

4- . تفسیر قمی: 744

محضر الهی حاضر شود} گفته است: «قلب سالم قلبی است که خدا را ملاقات کند، در حالی که در آن جز خدا نباشد.»(1)

20.عیون اخبار الرضا و امالی صدوق: ابن جهم گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: «فدایت شوم! دوست دارم بفهمم که من از نظر شما چگونه ام.» فرمود: «ببین که من در نظر تو و در دل تو چگونه هستم.»(2)

21. قرب الاسناد: حضرت صادق از امیر مؤمنان علیهماالسّلامنقل کرده است که فرمود: «شک و تردید (در اصول اعتقادی) و گناه و معصیت از ما نیست و با ما ارتباط ندارد، چون دل های مؤمنین با ایمان محکم آمیخته است. و چون خداوند بخواهد دل را روشن کند، آن را با برنامه های آسمانی باز می کند و صاحبش در سرزمین دل، بذر حکمت و دانش را می افشاند و حاصلش را برمی گیرد.»(3)

22. امالی صدوق: امام ششم علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: «هیچ چیزی مانند گناه ویران کننده دل نیست. قلب آدمی که مشغول انجام گناه شد، پیگیری می کند تا به جایی می رسد که دل واژگون می شود و بالای آن پایین می آید و پایین آن بالا می شود.»(4)

این روایت در امالی شیخ طوسی(5)نیز آمده است.

23. علل الشرائع: علی بن جعفر از برادر بزرگوارش (موسی بن جعفر) از پدرش حضرت صادق علیهم السلام نقل می کند که فرمود: «خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: «ای موسی! به ثروت زیاد خوشحال مباش و در هیچ حالتی ذکر

1- . تفسیر قمی: 473
2- . عیون الاخبار الرضا 1 : 145 و امالی صدوق : 145
3- . قرب الاسناد : 25
4- . امالی صدوق: 239
5- .امالی صدوق 2 : 53

و یاد مرا ترک نکن، زیرا ثروت زیاد گناهان را از یاد انسان می برد و در یاد من نبودن، موجب قساوت و سختی دل می شود.»(1)

24. علل الشرائع: اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چشم ها خشک نمی شوند، مگر در اثر قساوت و سخت دلی و دل ها هم سخت نمی شود، مگر در اثر گناهان زیاد.»(2)

25. مصباح الشریعه: امام ششم علیه السلام فرمود: «اعراب و حرکات دل ها بر چهار قسم رفع، فتحه، جر و سکون است. پس حالت رفعی دل در سایه ذکر و یاد خدا است؛ فتحه دل در اثر خوشنودی از خدا است؛ جر و حرکت پایین دل در مشغول بودن به غیر خداست؛ وقف و سکون و حرکت نداشتن دل نیز در اثر غفلت از خدا است.

آیا احساس نمی کنی که چون بنده با خلوص، خداوند را به عظمت یاد کرد، همه گونه حجاب و موانعی که قبلا بین او و خدایش بود برطرف می شود و وقتی در برابر قضا و تقدیر الهی قلبا تسلیم شد و حالت رضا و خوشنودی از خدا داشت، دل باز می شود و یک حالت سرور و خوشحالی و آسایش سراسر قلب را فرا می گیرد، ولی اگر توجه دل به طرف امور دنیوی منعطف شد و به اسباب مادی مشغول شد، به هنگام نام خدا نه تنها انبساط و سرور ندارد، بلکه تیره و تار و ناراحت می شود، مانند خانه خالی و ویران که هیچ گونه آبادی و عمران و مونس و همنشینی در آن نیست. و هنگامی که از یاد خدا غفلت کرد، می بینی چگونه وقفه و سکونی در آن دل یافت می شود و از نورانیت و روشنایی محجوب و محروم است و در اثر عدم توجه به عظمت پروردگار، قساوت و تاریکی بر دل حکمفرما است.

بنابراین علامت و نشانه رفع (حرکت وسط) سه چیز است: موافق بودن و متابعت از اوامر الهی؛ از بین رفتن مخالفت و تمرد؛ شوق و علاقه دائمی در دل داشتن. علامت و نشانه فتحه (اوج گرفتن دل) هم سه چیز است: توکل و اعتماد بر خدا و از

1- . علل الشرائع 1 : 77
2- . علل الشرائع 1 : 77

غیر او بریدن؛ صدق (راستی همه جانبه در اعتقاد و عمل)؛ حالت یقین و کامل شدن اعتقاد. علامت وقف (توقف و بی حرکت بودن قلب) هم سه چیز است: احساس نکردن شیرینی و حلاوت اطاعت و عبادت؛ توجه نداشتن به عواقب تلخ گناه؛ نفهمیدن حرام و حلال.»(1)

26. فقه الرضا: روایت شده که در وجود بندگان خدا، ظرف های الهی هست و آن دل است. بهترین دل ها، پاک ترین، روشن ترین و محکم ترین آنها و پذیراتر و مهربان ترین آنهاست؛ محکم تردر امور دینی؛ پاکیزه تر از گناهان؛ مهربان تر نسبت به برادران.

27. تفسیر عیاشی: هارون بن خارجه گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: «من گاهی خوشحال می شوم، بدون اینکه علت آن را بفهمم و منشأ و ریشه آن را نه درباره خودم و نه مربوط به مالم و نه درباره دوستانم می بینم. همین طور گاهی ناراحت و اندوهناک می شوم، نه از جهت خود و نه از جهت مالم و نه از جهت دوستانم.» فرمود: «آری، چنین است. شیطان در دل انسان مشغول وسوسه می شود و خاطرات بدی ایجاد می کند. مثلا می گوید اگر تو در نزد خداوند ارزشی داشتی، دشمنت را بر تو چیره و غالب نمی کرد و تو رامحتاج و نیازمند به او نمی گرداند.

آیا تو انتظار و توقعی غیر از وضع گذشتگان داری؟ آیا چیزی گفتند؟ این وساوس و خاطرات است که بدون جهت و سبب، باعث اندوه می شود. و اما آن گونه خوشحال شدن ها، آنهم از جهت الهامات فرشته است در دل انسان. فرشته در باطن آدمی می گوید اگر فرضا خداوند دشمن تو را بر تو پیروز کرده و تو را نیازمند او نموده، این امری است زودگذر و کوتاه مدت. بشارت باد تو را به نعمت ها و بخشش و عنایت ابدی خداوند، و این است معنای آیه«الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ

1- . مصباح الشریعه : 3

يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً»(1)، {شیطان شما را از فقر و تهیدستی می ترساند و با ترغیب به کارهای زشت وسوسه می کند، ولی خدا عنایات و بخشش را به شما وعده می دهد. }(2)

28. تفسیر عیاشی: سلام می گوید: «در محضر امام پنجم علیه السلام بودم که حمران بن اعین (یکی از شاگردان حضرت) وارد شد و از مسائلی پرسش کرد. چون خواست برخیزد و برود، عرضه داشت: «خداوند بر عمر شما بیفزاید و به ما توفیق بهره مندی از وجود شما عنایت فرماید !مطلبی هم دارم و آن این است که ما وقتی در حضور شما هستیم و از بیانات شما استفاده می کنیم، از این محضر بیرون نمی شوم مگر با یک دل مهربان و حالت خوش؛ نسبت به دنیا بی اعتنا می شویم و این زخارف و ثروت هایی که در دست مردم است، در نظر ما بی ارزش جلوه، ولی وقتی در اجتماع قدم می گذاریم و با بازار و بازرگانان مربوط می شویم، محبت و علاقه به دنیا در دل ما جا باز می کند.» حضرت فرمود: «البته اینها حالات قلب است؛ گاهی سخت می شود و گاهی نرم.»

سپس حضرت باقر علیه السلام فرمود: «توجه داشته باش که اصحاب و یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که به حضرتش عرضه داشتند: «ما می ترسیم که منافق باشیم»،حضرت به آنان فرمود: «به چه مناسبت احتمال منافق شدن و دو رو و دو چهره بودن را در خود می دهید؟» معروض داشتند: «چون وقتی در محضر شما هستیم و تذکرات ناصحانه شما را می شنویم، حالت ترس و خوف از خدا داریم و دنیا را فراموش نموده و علاقه و دلبستگی به دنیا را از دل خود بیرون می کنیم، مثل اینکه عالم آخرت و بهشت و دوزخ را مشاهده می نماییم. چنین حالتی را تا وقتی در حضور شما هستیم داریم، ولی هنگامی که داخل منازل و خانه های خود می شویم و بوی فرزندانمان به مشام ما می رسد و اموال و اهل و عیالمان را می بینیم، حالت سابق را از

1- .بقره / 268
2- . تفسیر عیاشی 1 : 150

دست داده و دل های ما دگرگون می شود، مثل اینکه اصلا خوف از خدا و زهد در دنیا در ما وجود نداشته است. آیا شما درباره ما احتمال نفاق نمی دهید؟»

حضرت فرمود: «هرگز! این وضع و حال شما از اثر وسوسه شیطان است به منظور اینکه شما را به دنیا متمایل گرداند. به خدا سوگند اگر آن حالتی را که در حضور من داشتید و خود را بدان توصیف نمودید ادامه دهید، به مقامی خواهید رسید که ملائکه با شما مصافحه می کنند و قدرت راه رفتن بر روی آب را به دست می آورید! و اگر شما به هیچ نحوی گرد گناه نگردید، تا از خداوند درخواست مغفرت و بخشش نمایید، خداوند مردمان دیگری خلقت می فرماید که با گناه ارتباط داشته باشند و پس از انجام گناه، درخواست بخشش از او بنمایند تا او هم آنان را بیامرزد. البته مؤمن (با اینکه ایمان دارد) لغزش پیدا می کند و توبه می کند. آیا نشنیده ای گفتار خداوند راکه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»، {خداوند افراد پر توبه را دوست دارد.}(1)«وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ»(2)، {درخواست بخشش از خدا بنمایید، سپس توبه کنید و به سوی او رجوع نمایید.}(3)

29. تفسیر عیاشی:عبداللَّه بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «قلب آدمی تا حقیقت را نیافته است تشویش و اضطراب دارد، ولی چون به حق دست یافت، سکون و آرامش می یابد.» و این آیه را قرائت فرمود: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّما يَصَّعَّدُ فِى السَّماءِ»(4)، {کسی که خداوند هدایت و راهنمایی او را خواسته است، سینه او را برای پذیرش اسلام و حقایقش باز و آماده مینماید، ولی کسی که

1- . بقره / 222
2- . هود / 90
3- . تفسیر عیاشی 1 : 109
4- .انعام / 125

استحقاق کیفر دارد و خدا او را بخودش واگذار کرده، سینه او را سخت در فشار و ناراحتی قرار می دهد، مثل اینکه با شدت به طرف بالا صعود می کند. }(1)

30. تفسیر عیاشی: سلیمان بن خالد گوید: از امام ششم علیه السلام شنیدم که فرمود: «وقتی که خدا خیر و سعادت بنده را بخواهد، نقطه روشنی در دلش قرار می دهد و تمام روزنه های دل را باز می کند و فرشته ای که او را یاری کند، بر او می گمارد. و هنگامی که (در اثر عدم لیاقت) بدی و شقاوت کسی را بخواهد، نقطه تاریک و سیاهی در دلش قرار داده و گوش دل او را می بندد و شیطان گمراه کننده ای را قرین و مونس او می گرداند.» سپس این آیه را تلاوت کرد: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ ...»(2)

سلیمان بن خالد هم این روایت را از حضرت نقل کرده، با تفاوت اینکه به جای «نکته بیضاء»،(نقطه سفید)،«نکته من نور»،(نقطه روشن) گفته است.

31. تفسیر عیاشی: ابی بصیر از خیثمه نقل کرد که گفت: از امام پنجم علیه السلام شنیدم که می فرمود: «قلب آدمی تا وقتی که به حق و حقیقت دست نیافته باشد، در تشویش و اضطراب است و تا حنجره و گلوگاه می آید و برمی گردد، ولی هنگامی که به حقیقت رسید، قرار و آرامش می یابد.»آنگاه حضرت انگشتانش را (به علامت قرار و آرامش) به هم پیوست و سپس آیه«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ ...» را تا آخر قرائت فرمود.

خیثمه گوید: حضرت صادق علیه السلام به شخصی به نام موسی بن اشیم فرمود: «آیا می دانی «حرج» (که در این آیه آمده است) یعنی چه؟» گفتنه. حضرت انگشتانش را به کف دست چسبانید (به صورت مشت دست را محکم به هم آورد) و فرمود: «این چنین، مانند چیزی سخت و محکم به هم آمده که در آن چیزی وارد و داخل نمی شود و چیزی هم بیرون نمی آید.»(3)

1- . تفسیر عیاشی 1 : 376

2- . تفسیر عیاشی 1 : 376 - 377
3- . تفسیر عیاشی 1 : 377

32. تفسیر عیاشی: امام علیه السلام در توضیح و تفسیر گفتار الهی که فرموده: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ»، {خداوند میان انسان و دلش حائل و مانع می شود} فرمود: «معنای مانع شدن خدا این است که انسان از راه گوش و چشم و زبان و دست، تمایل به چیزی پیدا کند و حتی ممکن است آن چیز را انجام دهد، ولی در اعماق دلش از آن کار متنفر است و دلش او را نمی پذیرد ومی داند که بر خلاف حق است.»

در روایت هشام از حضرت صادق علیه السلام چنین است که حضرت (در معنای این آیه) فرمود: «خداوند مانع می شود از اینکه باطل در نظر او به صورت حق جلوه کند.»(1)

33. تفسیر عیاشی: حمزه بن طیار از امام ششم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «تفسیر آیه«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» این است که انسان از راه گوش و چشم و زبان و دست تمایل به چیزی پیدا کند، ولی از آن عمل خودداری می نماید و انجامش نمی دهد و اگر فرضا از جهت شهوت و تمایل انجام دهد، قلبش زشتی آن کار را می بیند و پذیرای آن عمل نیست و می فهمد که این کار بر خلاف حق است.».

34. تفسیر عیاشی: جابر از امام پنجم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «انسان به وسیله قلب و گوش و چشم خود کمال اشتها را به چیزی احساس می کند،به طوری که اشتیاقی به غیر آن چیز ندارد. در نتیجه حائل و مانعی میان او و قلبش پیدا شده که به غیر آن چیز توجهی نماید.»

و در خبر یونس بن عماد از حضرت صادق علیه السلام چنین آمده است که فرمود: «ممکن است قلب انسان باور کند و یقین نماید که حق همیشه باطل است، ولی ممکن نیست اعتقاد به حقانیت و صحیح بودن باطل پیدا کند.»(2)

1- . تفسیر عیاشی 2 : 52
2- . تفسیر عیاشی2 : 53

35. تفسیر عیاشی: عمرو بن ابی مقدام از امام ششم علیه السلام نقل می کند که فرمود: «فقط شیعیان ما هستند که دارای چهار چشم می باشند؛ چشمی در سر و چشمی هم در دل دارند. البته تمام مردم چنین هستند، ولی خداوند چشم دل شما را باز گردانده، ولی «وَ أَعْمی أَبْصارَهُم»، {چشم دل آنان کور است. }

36. مجالس مفید: از امام ششم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «دل های خود را مانند دریا وسیع و پاکیزه نمایید که پاکیزه ترین دل ها، دلی است که در آن افکار وحشت زا که موجب نارضایتی انسان از تقدیرات الهی باشد. راه نیابد. و هنگامی که قلب شما چنین حالتی را پیدا کرد، هر خواسته ای که دارید از خدا بخواهید.»(1)

37. غوالی اللئالی: انس بن مالک از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «داود پیغمبر در مناجاتش با خدا عرض کرد: «خداوندا! هر سلطانی خزانه ای دارد، خزائن سلطنتی تو کجاست؟» خدای بزرگ فرمود: «من خزانه ای دارم که از عرش بزرگ تر، از کرسی وسیع تر، از بهشت خوش بوتر و از ملکوت بالا آراسته تر است. زمین آماده آن، معرفت و بینش است؛ آسمانش ایمان؛ آفتابش شوق و علاقه ماه تابانش محبت و دوستی. ستارگانش افکار و خاطرات نیک؛ ابر پرمایه اش عقل و تفکر؛ باران سودمندش رحمت و فیوضات الهی؛ ثمرهای نفیسش اطاعت و بندگی و میوه بندگی حکمت و روشنی است. این خزانه دارای چهار در است: علم و دانش؛ حلم و بردباری؛ صبر و پایداری؛ رضا و خشنودی.این خزانه قلب است.

38. کافی: صباح حذاء از ابا اسامه نقل می کند که گفت: همسفر و هم کجاوه حضرت صادق علیه السلام بودم. آن حضرت فرمود: «ای ابا اسامه، قرآن بخوان!» شروع کردم به قرائت سوره ای از قرآن و دیدم که حضرت منقلب شد و گریست. سپس فرمود: «ای ابا اسامه! دل های خود را با ذکر خدا سیراب و شاداب کنید و بترسید از نقطه های (ظلمت) که گاهی حالتی در دل پیدا می شود که دفعاتی یا ساعاتی نه ایمان

1- . امالی مفید: 42

در آن دل هست نه کفری، مانند پارچه کهنه و یا استخوان پوسیده. ای ابا اسامه! آیا چنین نیست که گاهی متوجه می شوی که در دلت نه خیری هست و نه شری؟ و نمی دانی که دل کجا است؟» عرض کردم: «آری، چنین است و می بینم دیگران هم چنین حالتی پیدا می کنند.» فرمود: «هنگامی که به این عارضه مبتلا شدید، خدای متعال را یاد کنید و بترسید از نقاط و عوارض بد دل. چون وقتی خداوند اراده خیری درباره بنده اش نماید، در دلش ایمان را تثبیت می کند و وقتی غیر این را بخواهد، غیر ایمان را در دلش قرار می دهد.» عرض کردم: «فدایت شوم! غیر ایمان یعنی چه، چیست آن؟» فرمود: «در صورتی که کفر را اراده نماید، کفر را قرار می دهد.»(1)

39. اسرار الصلاه: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده که فرمود: «قلب شخص با ایمان صاف و در آن چراغ روشنی است. و قلب کافر تاریک و سیاه و وارونه است.»

و از سفیان بن عیینه نقل شده که گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه«إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» پرسیدم. فرمود: «قلب سالم قلبی است که به هنگام ملاقات خدا چیزی و کسی به جز خدا در آن نباشد.» و فرمود: «هر دلی که در آن شک و تردیدی و یا شرکی باشد، آن دل از ارزش ساقط است و غرض از زهد و بی اعتنایی به دنیا که زاهدان دارند، این است که دل هاشان فقط توجه به وظایف دینی و امر اخروی داشته باشد.»

و پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «اگر شیاطین در اطراف دل آدمی در گردش و تماس نبودند، انسان حقایق ملکوت و عالم بالا را مشاهده می کرد.»

40. نوادر راوندی: موسی بن جعفر از پدران بزرگوار خود علیهم السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «دل ها بر چهارگونه اند: دلی که در آن ایمان هست، ولی قرآن نیست؛ دلی که در آن هم قرآن هست و هم ایمان؛ دلی که در آن قرآن هست، ولی ایمان نیست؛ دلی که در آن نه قرآن هست و نه ایمان. اما اولی

1- . کافی8 : 167

مانند خرمای نارسی است که خوشمزه هست، ولی عطر و بو و خاصیت ندارد. دومی مانند ظرف عطر است که اگر باز شود خوشبو است و اگر پر گردد، باز هم خوشبو است. سومی مانند میوه آس است (یکنوع درختی که میوه اش بوی خوشی دارد، ولی بدطعم است). چهارمی مانند حنظل است که هم بدبو و هم بدمزه است.»

و به همین سند از رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «خداوند ظرف هایی در زمین دارد. پس بهترین آنها، پاکیزه ترین، لطیف ترین و محکم ترین آنهاست. و این ظرف ها عبارت از دل ها و قلوب است. اما موردی که این دل ها باید رقیق و مهربان باشد، در مورد برادران ایمانی است. موردی که باید محکم و سخت باشد، در مورد طرفداری از حق است که از هیچ ملامت و سرزنشی در راه خدا باک ندارد. اما پاکیزه بودن یعنی از گناهان پاکیزه باشد. توجه قلبی به خدا و دل را به سوی او فرستادن، مفیدتر از این است که با اعمال بی روح اعضا و جوارح را به رنج و زحمت بیفکنی.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «هنگامی که دل ها آمادگی و نشاط دارند، حقایق و مطالب حکمت آمیز را هر چه می توانید در آن بسپارید و در مواقعی که آمادگی ندارد، از آنها تودیع کرده و رهاشان کنید.»(1)

41. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قطعه گوشتی به رگ های بدن انسان آویخته که آن شگفت انگیزترین چیزی است که در انسان هست و آن قلب است که برای آن، استعداد فراگیری حکمت و کمال هست و استعداد گرفتن خلاف آنها را هم دارد.

اگر حالت امید پیدا کند، طمع خوارش می کند؛ اگر موجبات رضایت و خرسندی برایش فراهم شود، خویشتنداری را فراموش می کند؛ اگر ترس او را فراگیرد، احتیاط و مراقبت مشغولش می سازد؛ اگر ایمنی و آسایش او توسعه یابد، غفلت او را می رباید؛ اگر نعمت تازه ای را به دست آورد، تکبر و خودبینی او را فرا گیرد؛ اگر دچار

1- . نوادر راوندی: 4

مصیبتی شود، بی تابی او را رسوا می کند؛ اگر مالی به دست آورد، طغیان و سرکشی می کند؛ اگر تهیدستی او را بیازارد، بلا و سختی گرفتارش کند؛ اگر گرسنگی زیاد ببیند، ضعف و ناتوانی زمینگیرش کند؛ اگر پرخوری نماید، شکمبارگی ناراحتش کند. پس هر کوتاهی از حد برای او زیانبار است و هر رقم زیاده روی، موجب فساد و تباهی است.»(1)

همچنین فرموده است: «قطعا دل ها را خواهشی است و حالت روی آوردن و رویگردانی دارند. پس شما از طریق خواسته دل ها به آنها روی آورید و از راه روی آوردن به آنها وارد شوید. چون در صورت اجبار، دل ها کور می شوند.»(2)

و نیز فرموده است: «دل ها خسته می شوند، همان طوری که بدن ها خسته می شوند. پس شما برای دل ها مطالب نو و تازه به دست آورید (تا نشاط یابند).(3)

همچنین فرمود: «آگاه باشید که از جمله گرفتاری ها، فقر و تهیدستی است. سخت تر از تنگدستی، بیماری بدن است؛ بدتر از بیماری تن، بیماری دل است. آگاه باشید که ثروت و توانگری، از نعمت های الهی است؛ بهتر از ثروت، سلامت بدن است؛ و بهتر از صحت و سلامتی بدن،تقوا و پرهیزکاری قلب است.»(4)

42. عده الداعی: از رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: «در کنار هر دلی، شیطانی کمین کرده. هنگامی که نام خدا برده شود، پنهان شده و ناپدید می گردد، ولی اگر یاد خدا را ترک کرد، آن دل را می گیرد و به خود می کشد، گمراهشمی کند، آن را می لغزاند و به طغیان و سرکشی وامی دارد.».

1- . نهج البلاغه، حکمت 108
2- . نهج البلاغه ، حکمت 193
3- . نهج البلاغه، حکمت 91
4- . نهج البلاغه ، حکمت 388

باب چهل و پنجم : درباره درجات و مراتب نفس و در اینکه نباید به آن اعتماد کرد و نیز اینکه آراستگی او چیست و چه چیزهایی برای او جلوه و زیبایی دارد. و معنای جهاد اکبر و بزرگ ترین پیکار؛ و حساب کشیدن از خویش؛ و مبارزه با نفس و گرد لذت ها و کامجویی ها نگشتن و در فکر غذاها و خوراک های گوناگون نبودن است

آیات:

- زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَياةُ الدُّنْيا.(1)

{زندگی دنیا در چشم کافران آراسته شده است.}

- زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَناطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.(2)

1- . بقره / 212
2- . آل عمران / 14

{دوستيِ خواستنى ها [ى گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سيم و اسب هاى نشاندار و دام ها و كشتزار [ها] براى مردم آراسته شده، [ليكن] اين جمله، مايه تمتّع زندگى دنياست، و [حال آنكه] فرجام نيكو نزد خداست. }

- كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.(1)

{اين گونه براى كافران آنچه انجام مى دادند زينت داده شده است. }

- زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ.(2)

{زشتيِ اعمالشان برايشان آراسته شده است. }

- كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.(3)

{اين گونه براى اسرافكاران آنچه انجام مى دادند زينت داده شده است. }

- وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِى إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّى إِنَّ رَبِّى غَفُورٌ رَحِيمٌ.(4)

{و من نفس خود را تبرئه نمى كنم، چرا كه نفس قطعاً به بدى امر مى كند، مگر كسى را كه خدا رحم كند، زيرا پروردگار من آمرزنده مهربان است.» }

- بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ.(5)

{بلكه براى كسانى كه كافر شده اند نيرنگشان آراسته شده و از راه [حق] بازداشته شده اند و هر كه را خدا بى راه گذارد رهبرى نخواهد داشت. }

- وَ قالَ الشَّيْطانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ ما كانَ لِى عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِى فَلا تَلُومُونِى وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ ما أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ ما أَنْتُمْ بِمُصْرِخِىَّ إِنِّى كَفَرْتُ بِما أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ.(6)

1- .انعام / 122
2- .توبه /37
3- . يونس / 12
4- . يوسف / 53
5- . رعد /33
6- .ابراهيم /22

{و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می گوید: «در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می دانستید کافرم». }

- وَ کَذلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی.(1)

{و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد. }

- وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ.(2)

{و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید، اوست که شما را [برای خود] برگزیده. }

- وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ.(3)

{و هر که بکوشد، تنها برای خود می کوشد، زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است. }

- وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ.(4)

{و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است. }

- أَ فَمَنْ زُیِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً.(5)

1- . طه / 96
2- . حجّ / 78
3- . عنکبوت / 6
4- . عنکبوت / 69
5- . فاطر / 8

{آیا آن کس که زشتیِ کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ }

- وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ ما كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِی تَبابٍ.(1)

{و این گونه برای فرعون، زشتی کارش آراسته شد و از راه [راست] بازماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نیانجامید. }

- أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ.(2)

{آیا کسی که بر حجّتی از جانب پروردگار خویش است، چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوس های خود را پیروی کرده اند؟ }

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید. در حقیقت، خدا به آنچه می کنید آگاه است. }

- وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ.(4)

{نه! سوگند به روز رستاخیز. }

- يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی.(5)

{ای نفس مطمئنّه،خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی،و در بهشت من داخل شو. }

1- .غافر / 37
2- .محمد / 14

3- . حشر / 18
4- . قیامت / 2
5- . فجر / 27 - 30

- وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها.(1)

{سوگند به نَفْس و آن کس که آن را درست کرد، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد، که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً درباخت. }

روایات:

1. عده الداعی: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «سرسخت ترین دشمن تو همان نفس تو است که در میان دو پهلویت قرار گرفته است.»

2. معانی الاخبار و خصال: در ضمن سفارش هایی که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به ابوذر دارد فرمود: «بر خردمند لازم است که اوقات خود را به سه قسمت تقسیم نماید. یک قسمت به مناجات با پروردگار بپردازد؛ یک قسمت به حساب خود و بررسی اعمالی که انجام داده بپردازد؛ یک قسمت هم درباره نعمت هایی که خداوندش به او ارزانی داشته و در آثار حکمت او اندیشه نماید.»(2)

3. امالی صدوق و معانی الاخبار: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «هر کس از نقص خویش خبر نگیرد، هوای نفسش بر او چیره خواهد شد. و کسی که به جای تکامل و ترقی در تنزل و عقب رفتن باشد، مرگ برای او بهتر است.»(3)

4.مجالس مفید و امالی طوسی:حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بیدار باشید! خود حساب کارهای خود را بنمایید، پیش از آنکه به پای حساب کشیده شوید که در قیامت پنجاه بازداشتگاه هست و هر یک هزار سال به طول می انجامد.» سپس

1- . شمس / 7 - 10
2- . معانی الاخبار : 334
3- . امالی صدوق: 237 و معانی الاخبار: 198

این آیه را قرائت فرمود: «فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ»(1)، {در روزی که مقدار طول زمانش هزار سال است. }(2)

5. امالی طوسی: ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت مکرر می فرمود: «ای فرزندآدم! همیشه در خیر و خوبی هستی، تا وقتی که واعظ و نصیحت گری در درون نفس خود داشته باشی؛ یکی از کارهای مهمت حساب از خویشتن باشد و خوف و ترس از خدا، روش تو باشد و حزن و اندوه (راجع به عاقبت) از تو جدا نشود. ای فرزندآدم! قطعا خواهی مرد و برانگیخته شده و در برابر خدای متعال بازپرسی می شوی، پس جواب را آماده کن.»(3)

سرائر و مجالس مفید(4) هم مانند این روایت را نقل کرده اند.

6. امالی طوسی: در ضمن توصیه و سفارش هایی که امیرالمؤمنین به فرزندش حسن مجتبی علیهماالسّلامنموده، چنین فرموده است: «ای فرزندم! مؤمن باید اوقاتش سه قسمت باشد: قسمتی را در مناجات پروردگار صرف نماید؛ قسمتی را در حساب اعمال انجام شده خود بگذراند؛ قسمتی را هم به امور دنیوی و بهره بردن از لذت های جسمی با مراعات حدود شرعی و عرفی بپردازد. و برای شخص با ایمان چاره ای نیست به جز اینکه حرکتش به طرف این سه چیز باشد: برای تامین لوازم معاش و زندگی؛ برای انجام دادن وظایف مربوط به معاد و قیامت؛ برای بهره مندی از لذت های جسمی در موارد غیر حرام.»(5)

7. معانی الاخبار و امالی صدوق: امام هفتم از پدرانش، از امیر مؤمنان علیهم السلام نقل می کند که فرمود: «رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله گروهی را برای جنگ بسیج فرمود. وقتی که برگشتند فرمود: «آفرین به سربازانی که جهاد و جنگ کوچک را

1- . سجده / 5
2- . امالی مفید: 169 و امالی طوسی 1 : 34
3- . امالی طوسی 1 : 114
4- . مجالس مفید: 207
5- . امالی طوسی 1 : 146

به پایان رسانیدند و جهاد بزرگ تر برای آنان مانده است!» عرض شد: «جهاد اکبر کدام جهاد است؟» فرمود: «جهاد و مبارزه با نفس سرکش.» سپس فرمود: «بهترین جهادها، جهاد کسی است که با همان نفسی که همراه اوست جهاد نماید.»(1)

در اختصاص(2) هم چنین آمده است.

8. نوادر راوندی: هم این طور نقل کرده، فقط جمله آخری را (از سپس به بعد) نقل نکرده است.(3)

9. تفسیر قمی: در ذیل آیه «وَ مَنْ جاهَدَ» یعنی کسی که در مواقع شهوت و لذت و گناهان با نفسش جهاد و مبارزه نماید. «فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ انّ الله لغنّی عن العالمین»، {همانا سود ونتیجه این جهاد برای خود اوست و خدا از همگان بی نیاز است.}(4)

10.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام پنجم علیه السلام در تفسیر آیه «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَةٌ»، {برای نیکوکاران پاداش نیک هست با اضافه و زیادی}(5) فرمود: «اما پاداش نیک همان بهشت است و اما اضافه و زیادی، به این معناست که آنچه در دنیا به آنان نعمت ارزانی داشته، حساب آن نعمت ها را در جهان آخرت از آنها نمی کشد، و بهره این جهانی و آن جهانی را برای آنها جمع می کند و پاداش کارهای نیک و بهترآنها را در دنیا و در آخرت به آنان عنایت می فرماید که در آن آیه فرموده «و لا یرهق وجوههم قتر و لاذلّه اولئک اصحاب الجنّه هم فیها خالدون»، {چهره آنان را غبار اندوه و ذلت و خواری نخواهد گرفت آنان همان بهشتیانند که همیشه در آنجا هستند.}(6)

1- . معانی الاخبار: 160 و امالی صدوق : 279
2- . اختصاص: 240
3- . نوادر راوندی : 21
4- . تفسیر قمی : 495
5- . یونس / 26
6- . تفسیر قمی : 287

11. امالی طوسی: در ضمن نامه ای که امیر مؤمنان علیه السلام برای مردم مصر نوشت و همراه محمد بن ابی بکر (که برای استانداری مصر اعزام شده) بود، چنین آمده است که فرمود: «بر شما باد به تقوا و پرهیزکاری که تقوا تمام خوبی ها را به دنبال دارد و از طریق غیر آن خیر و نفع واقعی نیست و به وسیله آن، خیر دنیا و آخرت را می توان به دست آورد. خداوند در قرآن می فرماید: «وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِین»، {به اشخاص با تقوا گفته می شود پروردگار شما چه چیز نازل فرموده [و چه چیز داده است] گویند خیر و خوبی برای افراد نیکوکار پاداش نیکی در این جهان هست ولی خانه آخرت بهتر است و سر منزل پرهیزکاران بسیار خوب است.}(1) بدانید ای بندگان خدا که مؤمن سه گونه پاداش عمل دارد [توضیح کاملی در بیان این سه چیز در این روایت داده نشده شاید منظور پاداش دنیوی، ثواب های اخروی و لذت از رضوان اللّه و احساس خشنودی خداوند باشد که بزرگ ترین پاداش است. مترجم] یا به منظور تحصیل خیر و خوبی که قطعا خداوند پاداش عملش را در این جهان هم به او خواهد داد. خداوند درباره ابراهیم علیه السلام فرموده است: «وَ آتَیْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِین»، {ما پاداش ابراهیم را در دنیا عنایت نموده ایم و در آخرت هم مسلما از شایستگان است.}(2)بنابراین کسی که اعمال و کارهایش را برای خدا و در راه خدا قرار دهد، خدا هم پاداش هر دو جهان را به او عطا می فرماید و کارهای مهم او را کفایت کرده و عهده دار است. و باز هم فرموده است: «یا عِبادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَه»، {ای بندگان با ایمان من، تقوای الهی داشته باشید برای نیکوکاران پاداش نیک هست با اضافه.}(3) پاداش نیک همان بهشت است و زیادی و اضافه نعمت های این جهان. و خداوند با لطف خود با هر عمل نیکی که از انسان صادر می شود سیئه و گناه او را می آمرزد که او فرموده است: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ

1- . نحل / 30
2- . عنکبوت / 27
3- .زمر / 10

السَّيِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِین»، {اعمال نیک اعمال بد را از بین می برد (موجب آمرزش گناهان می شود} و این بشارت پندی است برای آنانی که در یاد او هستند.}(1) همین طور لطف الهی شامل حال آنان هست تا اینکه روز قیامت فرا رسد و کارهای نیک آنان که محاسبه می شود. خداوند در مقابل هر یک کار خوب ده برابرتا هفتصد برابر به آنان پاداش خواهد داد که فرمود: «جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاء حِسابا»، {این عنایت پاداشی است از پروردگار تو بخششی که روی حساب است.}(2) و فرموده است: «فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُون»، {برای آنان پاداش مضاعف و چند برابر در مقابل عملشان هست و آنان در غرفه های بهشتی در امن و امانند.}(3)بنابراین در این گونه پاداش های جاودانه تمایل داشته باشید. خدا شما را رحمت نماید و برای او عمل کنید و یکدیگر را وادار کنید و بدانید ای بندگان خدا که افراد با تقوا هم خیر و سود این جهان و هم سود جهان دیگر را به دست آورده اند. با دنیاداران و اهل دنیا در استفاده از لذایذ این جهان شریک و هم بهره اند، ولی اهل دنیا در لذایذ اخروی با آنها شرکت ندارند. خداوند مقداری که کفایت زندگی آنان را بنماید برای آنها مباح و مجاز دانسته و فرموده«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا خالِصَةً یَوْمَ الْقِیامَهِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُون».، {بگو ای پیغمبر چه کسی زینت های خدادادی را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از صرف رزق و روزی حلال و پاکیزه منع کرده بگو این نعمت ها در دنیا برای اهل ایمان است و در آن جهان خالص [دربست و منحصرا برای مؤمنین و یا از کدورات این جهانی خالص شده و برای آنان خواهد شد] ما آیات خود را برای اهل دانش چنین روشن بیان می کنیم}(4) آنان (اهل تقوا) از منازل و خانه های خوب و همچنین از خوردنی های خوب بهره مند هستند و با اهل دنیا در دنیای آنها

1- . هود / 114
2- . نبأ / 36
3- . سباء / 37
4- . اعراف / 32

شریک و برابرند، از پاک ترین غذاهایی که آنها می خورند اینان هم می خورند و آشامیدنی های پاک را می آشامند؛ بهترین لباس ها را می پوشند؛ در بهترین خانه ها سکونت می نمایند؛ با بهترین همسرها ازدواج می کنند و از بهترین وسیله سواری استفاده می نمایند. خلاصه در استفاده از لذایذ دنیوی با اهل دنیا همراه و همگام هستند و در عین حال در فردای قیامت آنان در جوار رحمت و همسایه خدا هستند؛ تمنای آنان را خداوند عنایت می فرماید؛ خواسته و دعای آنان رد نمی شود و از نصیب و بهره لذایذ آنها چیزی کم نمی گردد. ای بندگان خدا! کسی که عقل و خردی داشته باشد به این گونه چیزها اشتیاق و علاقه دارد و تقوا و پرهیزکاری انسان را به این عمل وادار می کند و البته انسان هیچ قدرت و نیرویی ندارد، مگر به عنایت الهی.»(1)

12. امالی طوسی: امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «خداوند متعال حدودی را برای شما مقرر فرموده است. از آن حدود و مقررات تجاوز ننمایید. و دستورهایی بر شما فرض و واجب نموده، آن فرائض را انجام دهید و نادیده نگیرید. و سنت و راه و روشی را در پیش پای شما نهاده، آن سنت را متابعت و پیروی نمایید. و از اموری شما را بازداشته و مابین شما و آن گونه چیزها حریم و پرده و مانعی قرار داده،آن پرده ها را برندارید و به آن حریم ها تجاوز نکنید و از یک دسته کارها صرف نظر و سکوت کنید،از جهت رحمت و لطفی که نسبت به شما دارد، نه از جهت فراموشی و توجه نداشتن خدا. پس شما خود را در آن گونه چیزها تکلیف نکنید و به زحمت نیفکنید.»(2)

در مجالس امالی مفید(3) هم شبیه این روایت نقل شده است.

13. فقه الرضا: حضرت رضا علیه السلام فرمود: این روایت برای ما نقل شده است که سید و بزرگ ما رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله یکی از یاران خود را که برای جنگی اعزام فرموده بود. بعد از مراجعت آن شخص از آن جنگ، مشاهده فرمود در

1- . امالی طوسی 2 : 25
2- . امالی طوسی 2 : 124
3- . امالی مفید : 102

حالی که گرد و غبار سفر در او دیده می شد، اسلحه جنگ را برداشت و به طرف منزل خود می رفت. پیغمبر فرمود: «از جنگ کوچک (پیروزمندانه) برگشته و به سوی جنگ بزرگ تر می روی!» به حضرت عرض شد: «آیا جهاد و جنگی مهم تر از جنگ با شمشیر هست؟» فرمود: «آری، جنگ انسان با نفس سرکش خود.»

و برای ما در تفسیر این آیه چنین روایت شده: «فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ»، {پند و عبرت بگیرید ای صاحبان بینش}(1)، پیش از اینکه شما خود مایه عبرت دیگران شوید.

و باز این روایت را دارم که ناراحتی در امور دین، گناهان انسان را از بین می برد.

و باز روایت شده است که زمان گرفتاری ها، وقت بخشش و آمرزش گناهان است. و مردی از من سؤال کرد: «چه چیز خیر و خوبی دنیا و آخرت را برای انسان تامین می کند؟» به او گفتم: «با نفس سرکش خود مبارزه کن!»

14. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «کسی که دل خود را از فراموشی و غفلت از یاد حق باز دارد و نفسش را از شهوت و خواسته های بیجا و عقل و فکرش را از بلای جهل و نادانی باز دارد، چنین شخصی از گروه بیداران و آگاهان است. و کسی که مراقب باشد که هوای نفس در اعمالش و کردارش دخالت نکند، در دین از بدعت و خود رای بودن اجتناب نماید و اموال خود را از حرام نگه دارد، چنین شخصی از صلحا و شایستگان است. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «تحصیل علم و دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب و لازم است.» و این علم و معرفتی که بر هر کس واجب است، عبارت است از علم نفس و شناخت خویشتن.بنابراین انسان باید همیشه در حال شکر و سپاسگزاری باشد یا حالت عذر خواستن و معذرت خواهی داشته باشد، به این معنی که اگر کارها و اعمالش مورد قبول حق قرار گرفت، این خود فضل و کرمی است و اگر مردود شد و پذیرفته نشد، عدالت

1- . حشر / 2

محض است، نه اینکه در حق او ستم شده باشد. و حرکت در مسیر اطاعت و فرمانبری را با توفیق الهی بداند. همچنین خودداری از گناه و معصیت را به حفظ و نگهداری خدا ببیند و البته اساس و پایه اینها همه به این است که انسان در خود احساس فقر و نیاز به خداکرده؛خود را محتاج به او بداند و خود را در برابر او ترسان و فروتن ببیند. رمز و کلید این حالت، بازگشت به خدا و توبه و انابه است، با کوتاه کردن آرزوهای دور و دراز به وسیله یاد مرگ، همیشه در نظر گرفتن آن و ایستادن و بازداشت در آن جهان برای حساب. چون در این گونه شناخت و معرفت، آسایش و آزادی از هر گونه قیود بی جا و رهایی از چنگال دشمن و سلامت نفس و روح از پلیدی ها و خالص نمودن عبادت و طاعت به توفیق خدا هست. و ریشه اینها این است که فرض شود عمر و مدت زندگانی یک روز است.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «دنیا یک ساعت است و آن یک ساعت را برای اطاعت صرف کن.» و راه شروع و ابتدای این سیر و سلوک معنوی، خلوت با خویش و همیشه در فکر و اندیشه بودن است؛ خلوت با خویشتن نیز به قناعت و رها کردن آنچه که در زندگی انسان زیادی است بستگی دارد؛ موفقیت در فکر و اندیشه، با فراغت و خود را به دنیا مشغول نکردن به دست می آید؛ پایه و اساس فراغت و آسودگی فکر، زهد و دل نبستن به دنیا است؛ نتیجه و کمال زهد،تقوا و پرهیزکاری است؛ راه تقوا هم خوف و خشیت است و نشانه ترس بزرگ دانستن خدا است و از طریق پاک و خالص کردن اعمال و ترس از خدا. مراعات احتیاط و خودداری از حرام ها و خوف و ترس هم بستگی به علم و معرفت دارد که خداوند متعال فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِن عِبادِهِ الْعُلَماء»(1)، {فقط علما و دانشمندان و اهل معرفت از خدا می ترسند.}(2)

1- . فاطر / 28
2- . مصباح الشریعه: 4

15. مصباح الشریعه: امام ششم علیه السلام فرمود: «خوشا به حال آن بنده ای که برای رضای خدا، با خواسته های نفس خود بجنگد. کسی که با حمله پیگیر سپاه نفس سرکش را از پای درآورد، به رضایت و خشنودی خدا نائل می شود. کسی که از حکم عقل و خرد سرپیچی نکرده و نفس سرکش و خواسته های آن را در برابر عقل تسلیم نماید و با کوشش هر چه بیشتر و تواضع و فروتنی در میدان عبادت پروردگار و خضوع در برابر خدا کند، چنین شخصی به رستگاری کامل و بزرگی دست یافته است. و هیچ پرده و حجابی میان بنده و خدا، تاریک تر و وحشتناک تر و خطرناک تر از نفس سرکش و خواسته های آن نیست، و برای نابود کردن آن هیچ اسلحه ای بُرنده تر از نیاز و احساس احتیاج به آنو ابراز انکسار و گرسنگی و تشنگی در طول روز (روزه داشتن) و شب زنده داری نیست، که اگر کسی در چنین حالی بمیرد، شهید مرده است و اگر زنده بماند و در این روش استقامت و پایداری کند، پایان کارش به رضوان اکبر و خشنودی خدا منتهی خواهد شد. خدای متعال فرمود: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِین»، {آنان که در طریق جلب رضای ما جدیت و کوشش نمایند، ما هم دست آنان را گرفته و آنها را به راه خود راهنمایی

می کنیم و قطعا خداوند با نیکوکاران است. }(1)

و چون دیدی کسی را که سعی و کوشش او از تو بیشتر است، خود را توبیخ و ملامت نما و با دیده سرزنش به خود بنگر، خویشتن را به کوشش بیشتر از آن وادار کن، افسار کشنده ای از دستورات و اوامر الهی و دهنه بازدارنده از نواهی او برای نفس خویش قرار بده و با کمال مراقبت سوق و حرکتش را کنترل و تنظیمکن، مانند کسی که مرکب تندرو را به گونه ای تربیت کرده که هیچ گامی برنمی دارد، مگر ابتدا و انتهایش را حساب کرده و سیر و حرکتش را در نظر دارد. رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به حدی در عبادت کوشا بود و به قدری نماز می خواند که پاهای مبارکش ورم کرده و آماس می نمود و در پاسخ اصحاب می فرمود: «آیا نباید بنده سپاسگزاری باشم؟» البته

1- . عنکبوت / 69

منظور حضرت، توجه دادن امت بود به وظایف خود.بنابراین هیچ گاه از جدیت و کوشش غفلت و مسامحه ننمایید و در هیچ حال از عبادت و بندگی و زحمت و سعی کوتاهی نکنید. آگاه باش اگر لذت و شیرینی عبادت خدا را درک کنی و خیر و برکات آن را ببینی و نورانیت و روشنایی او را در خود جلوه گر بدانی، لحظه ای از آن خودداری نمی کنی، اگرچه بدنت قطعه قطعه شود. و هیچ کس از عبادت رویگردان نمی شود، مگر اینکه از فواید و جایزه های آن که توفیق و عصمت الهی باشد، محروم و بی بهره مانده است. به ربیع بن خثیم گفته شد: «شما چرا شب ها نمی خوابی؟» پاسخ داد: «از شبیخون ها و ناراحتی های آینده می ترسم.کسی که از شبیخون و حمله های غافلگیرکننده بترسد، نباید بخوابد.»(1)

16. تفسیر امام حسن عسکری: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «آیا خبر ندهم شما را از کسی که از تمام زیرکان زیرک تر است و کسی که از همه احمق ها، احمق تر است؟» عرضه داشتند: «بفرمایید.» فرمود: «زیرک ترین زیرکان کسی است که از خود حساب بکشد و برای جهان دیگر کار کند، و احمق ترین احمق ها کسی است که دنبال هوا و خواسته های نفسانی را بگیرد و از خدا توقع های بی جا و آرزوهای پوچ داشته باشد.»

مردی در آنجا به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد: «چگونه انسان از خودش حساب بکشد؟» فرمود: «به این ترتیب که وقتی صبح مشغول کارها شد و روزش را به پایان رساند، نفس خویشتن را مورد خطاب و بازپرسی قرار دهد و به او بگوید: «ای نفس! این روز گذشته فرصتی بود که از کف تو رفت و هرگز برنمی گردد و خداوند هم از تو می پرسد که این وقت گرانبها را در چه چیز صرف نمودی؟بنابراین (ببینم) چه عملی در این روز گذشته انجام داده ای؟ آیا در یاد خدا بوده ای و حمد و سپاس نعمت های او را بجا آورده ای؟ آیا حق برادر دینی خود را ایفا نموده ای؟آیا گرفتاری او را برطرف کرده ای؟ در نبودن او مراقب و سرپرست خانواده و فرزندان او

1- . مصباح الشریعه : 55

بوده ای؟ آیا بعد از مرگ او در فکر بازماندگان او بوده ای؟ آیا با استفاده از موقعیت و قدرت خود، از غیبت و بدگویی پشت سر او جلوگیری کرده ای؟ آیا برای کمک و یاری مسلمانی قدمی برداشته ای؟ خلاصه چه عملی در این روز انجام داده ای؟»

در انبار مغز و ذهن خود،اعمال و کارهای خود را بررسی می کند. پس اگر عمل خیری را انجام داده، سپاس و شکر خدا را بجا می آورد و در مقابل این موفقیت، خدا را به عظمت و بزرگی یاد کرده و تشکر می نماید. و اگر به گناه و تقصیری متوجه و متذکر شد، طلب بخشش و مغفرت می نماید و تصمیم جدی می گیرد که آن را تکرار نکند و با تجدید صلوات و درود بر پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و خاندان پاکش و تحکیم ارتباط با امیر مؤمنان و پیمان متابعت از حضرتش و بیزاری از کینه توزان و دشمنان و غاصبین حقوقش، آثار و نتایج شوم آن گناه را محو و نابود می کند. و چون چنین کرد، پروردگار مهربان فرماید که دیگر گناهان تو را مورد مناقشه و محاسبه قرار نمی دهم، در صورتی که ارتباط تو با اولیا و دوستان من محکم شد و با دشمنان من دشمنی نمودی).»(1)

17. مجالس مفید: عمران بجلی گوید: از امام ششم علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسی که در درون نفس خود واعظ و هشداردهنده ای نداشته باشد، مواعظ مردم و اندرزگویان سودی به حال او ندارد.»(2)

18. امالی مفید: عبداللّه بن میمون گوید: حضرت صادق از پدر بزرگوارش علیهماالسّلام نقل می فرماید: «روزی حلوای شیرین و مطبوعی هدیه خدمت علی علیه السلام آوردند. حضرت از خوردنش امتناع ورزید. پرسیدند: «آیا خوردن این حرام است؟» فرمود: «نه، حرام نیست، ولی می ترسم پس از خوردن آن، نفس من به آن علاقه و کشش پیدا کند و در نتیجه به فکر به دست آوردن آن باشم.» سپس این آیه را

1- .تفسیر امام حسن عسکری: 13
2- . مجالس مفید: 25

تلاوت فرمود: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِی حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها»(1)، {چیزهای پاک و پاکیزه و لذت بخش را در دنیا از بین بردید و از آنها بهره مند شدید. }(2)

19. مجالس مفید: امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ بنده ای خود را وقف بر خدا نمی کند، مگر اینکه خدا او را داخل بهشت می نماید.»(3)

20. کافی: عیص بن قاسم گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «حدیثی از پدر بزرگوار شما نقل شده که ایشان فرموده است: «رسول خدا نان گندم را به مقداری که سیر شود، هرگز نخورده است.» آیا این روایت صحیح است؟» فرمود: «نه، بلکه رسول خدا اصلا نان گندم نخورد و از نان جو هم به مقداری که سیر شود هرگز نخورد. عایشه گفت: «رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا وقتی که رحلت فرمود، از نان جو شکمی سیر نکرد.» پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در دعایش می گفت: «بار الها! رزق و روزی محمد صلّی اللّه علیه و آله را قوت و به اندازه حداقل نیاز قرار بده.» و عایشه گوید: « تا وقتی که پیغمبر از دنیا رحلت فرمود، زندگی همیشه بر ما دشوار و سخت بود، و چون حضرتش دنیا را وداع نمود، از هر طرف دنیا به ما رو آورد.» و گفته شده که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در کنار سفره، غذای کاملی تناول نفرمود تا از دنیا رحلت کرد و تا زنده بود نان گندم سبوس گرفته میل نفرمود.

و علی بن ابی طالب علیه السلام از ابی جحیفه (یکی از اصحاب) نقل فرماید که او گفت: «خدمت رسول خدا شرفیاب شدم، در حالی که داشتم آروغ می زدم. فرمود: «ای ابا جحیفه! این حالت را به خود راه نده، چون کسانی که در این جهان پرخور باشند، در روز قیامت رنج گرسنگی شان بیش از دیگران است.»

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «گرسنگی موجب تابش انوار حکمت است و پرخوری باعث دوری از خدا می گردد، و نزدیک شدن به خدا در اثر دوستی با فقرا و مساکین و نزدیکی با آنان است. پرخوری نکنید که در نتیجه آن، نور معرفت و

1- . احقاف / 20

2- . امالی مفید: 87
3- . امالی مفید: 215

حالت شناخت در دل های شما از بین می رود ،و کسی که شبانگاه نمازی در حال سبکی از غذا بخواند، شب را در حالتی به سر می برد که حورالعین در اطراف او باشند.» و باز فرمود: «دل های خود را با پرخوری و نوشیدنی نمی رانید و دل ها می میرند و فاسد می شوند، هم چنان که زراعت ها وقتی که آب زیاد به آنها برسد فاسد می شود.»

21. جامع الاخبار: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «ما از جهاد کوچک مراجعت کرده و به سوی جهاد بزرگ تر رهسپاریم.» و باز فرمود: «کسی که دانش و بینش او بر هواهای نفسانی اش غالب گردد، چنین علمی سودمند است، و هر کس شهوات و خواسته های نفس را زیر پای خود نهاده و بر آنها مسلط شود، شیطان از سایه چنین شخصی می گریزد.»همچنین فرمود: «خداوند متعال می فرمایدآن بنده ای را که مطیع من باشد، واگذار به غیر خودم نمی کنم و آن بنده ای را که نافرمانی مرا نماید، به خودش رها می نمایم و هیچ باکی ندارم و اهمیتی نمی دهم که در چه بیابانی گرفتار شود و بمیرد.»(1)

در فلاح السائل و محاسبه النفس نیز چنین روایت شده است.

22. فلاح السائل: حضرت مجتبی علیه السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «بنده به درجه کامل ایمان نمی رسد، تا وقتی که اعمال خویش را مورد محاسبه و بررسی قرار دهد؛ دقیق تر از محاسبه و بررسی شریک از شریک خود و مالک از کارهای بنده خود.»

23. غوالی اللئالی: در پاره ای از اخبار روایت شده است که شخصی به نام مجاشع خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله مشرّفگشت و عرضه داشت: «یا رسول اللَّه! راه شناخت حق چیست؟» فرمود: «خودشناسی و معرفت نفس.» عرض کرد: «راه متابعت و پیروی از حق چگونه است؟» فرمود: «مخالفت کردن با خواسته های نفس.» عرضه داشت: «راه به دست آوردن رضایت و خوشنودی حق چیست؟» فرمود: «دشمن داشتن و بدبینی به نفس.» پرسید: «راه رسیدن به حق چیست؟» فرمود:

1- . جامع الاخبار : 118

«دوری کردن از نفس.» عرضه داشت: «راه اطاعت و فرمانبری از حق چیست؟» فرمود: «عصیان ونافرمانی نفس.»پرسید: «راه در یاد حق بودن چیست؟» فرمود: «فراموش کردن نفس.»

عرضه داشت: «راه نزدیک شدن به حق چیست؟» فرمود: «فاصله گرفتن و دور شدن از نفس.» پرسید: «راه آشنایی و مانوس بودن با حق چیست؟» فرمود: «وحشت داشتن از نفس و بیگانه شدن با آن.» عرضه داشت: «راه بیگانه شدن از نفس چگونه است؟» فرمود: «استمداد و یاری خواستن از حق برای سرکوبی نفس.»

24. اختصاص: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «از ما نیست کسی که هر روز کارهای روزانه اش را محاسبه و بررسی نکند که اگر عمل خوبی انجام داده، درخواست توفیق بیشتری از خدا نماید و سپاسگزاری از لطف الهی کند و اگر کار بدی نموده، از خدا درخواست بخشش و مغفرت کرده و توبه و بازگشت به او کند.»(1)

در کتاب حسین بن سعید اهوازی ابراهیم بن عمر از آن حضرت چنین نقل کرده است.نیز در کتاب کافی(2) هم از حماد بن عیسی این روایت نقل شده است.

25. کتاب حسین بن سعید: نقل شده که عبید بن زراره گوید:از امام ششم علیه السلام شنیدم که فرمود: «من دوست ندارم شخصی را که به واسطه عملی که در اعمالش بالاتر از آن نباشد، احساس رضایت و خوشنودی از حق کند. اگر ببینی رکوع طولانی هست، باز هم خطاب توبیخ آمیز با نفس داشته باش و اگر سجده طولانی باشد، باز بگوید ای نفس سرکش!»

26. محاسبه النفس:پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «بررسی اعمال و کارهای خود را بنمایید، پیش از آنکه شما را بازپرسی و محاسبه نمایند، و وزن و ارزش خود را به دست آورید، قبل از آنکه شما را ارزیابی نمایند، و خود را برای عرضه شدن بر حق آن عرضه بزرگ و احضار وحشت زا آماده سازید.»

1- . اختصاص : 243

2- . کافی 2 : 453

27. نهج البلاغه: امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که حساب خود را داشته باشد سود می برد و کسی که از محاسبه غفلت کند، زیانکار است؛ کسی که در این جهان دارای حالت خوف و ترس باشد، ایمنی یابد؛ کسی که در صدد پند و عبرت گرفتن باشد، بینایی و بصیرت یابد؛ کسی که بصیر شد، فهم و درک یابد؛ و کسی که فهم و درک داشته باشد، علم و دانش به دست آورد.»(1)

و باز در نهج البلاغهفرمود: «ای گرفتاران خواهش های نفسانی ! باز بایستید که دلبند به دنیا را نمی ترساند، مگر صدای دندان های مصیبت ها و اندوهان. ای مردم ! خودتان به تادیب و تربیت خویشتن بپردازید و نفوس خویش را از جرات و دلیری بر عادات زشت و خوی بد باز دارید.»(2)

همچنین فرمود: «بس است از لحاظ ادب و آراستگی که اجتناب و دوری کنی از کاری که برای دیگران زشت می دانی.»(3)

1- . نهج البلاغه، حکمت 208
2- . نهج البلاغه، حکمت 359
3- . نهج البلاغه، حکمت 412

باب چهل و ششم : در موضوع رها کردن و پشت پا زدن به شهوت ها و امیال نفسانی

آیات:

- وَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ یُرِیدُ الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَنْ تَمِیلُوا مَیْلًا عَظِیماً.(1)

{خدا می خواهد تا بر شما ببخشاید و کسانی که از خواسته ها [ی نفسانی] پیروی می کنند می خواهند شما دستخوش انحرافی بزرگ شوید.}

- وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً.(2)

{و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.}

- فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصَّلاهَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا.(3)

{آن گاه، پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس ها پیروی کردند، و به زودی [سزای] گمراهیِ [خود] را خواهند دید.}

- فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنْها مَنْ لا یُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدی.(4)

1- . نساء / 77
2- . کهف / 28
3- . مریم / 59
4- . طه / 16

{پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از [ایمان به] آن باز دارد، که هلاک خواهی شد.}

- أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلًا.(1)

{آیا آن کس که هوایِ [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا [می توانی] ضامنِ او باشی؟}

- فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ.(2)

{پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند.}

- بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ.(3)

{[نه، این چنین نیست] بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوس های خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود.}

- وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ.(4)

{و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکند.}

- أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ.(5)

{پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده.}

- أُولئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ.(6)

1- . فرقان / 43
2- . قصص /50

3- . روم / 29
4- . ص / 26
5- . جاثيه / 23
6- .محمد / 16

{اینان همانانند که خدا بر دل هایشان مُهر نهاده است و از هوس های خود پیروی کرده اند. }

- وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ وَ کُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ.(1)

{و به تکذیب دست زدند و هوس های خویش را دنبال کردند، و [لی] هر کاری را [آخر] قراری است. }

- وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی. (2)

{و امّا کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است. }

روایات:

1. خصال صدوق: سکونی از امام ششم، از پدران و اجدادش علیهم السلام از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که آن حضرت فرمود: «خوشا به حال آن کس که شهوت و لذت زودگذر کنونی و آنی را به منظور ثواب های موعود که ندیده است، رها کند.»(3)

در کتاب الامامه و التبصره و در ثواب الاعمال(4) هم به واسطه سکونی از امام ششم علیه السلام چنین نقل شده است و در مجالس مفید هم از جمیل بن دراج، از امام ششم علیه السلام چنین نقل شده است.

2. خصال: ابی عبیده حذاء از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «خداوند متعال می فرماید قسم به جلال، جمال، روشنایی، بلندی و ارتفاع مقام خودم که هیچ بنده ای اراده و خواست مرا بر خواسته و هوای نفس خود مقدم نمی کند،

1- . قمر / 3
2- . نازعات / 40 - 41
3- . خصال 1 : 5
4- . ثواب الاعمال: 161

مگر اینکه به پاداش این تسلیم، غنا و بی نیازی را در باطن و درون او قرار می دهم، فکر و اندیشه اش را بهآخرت متوجه می سازم، معیشت و زندگی او را خود تأمین می نمایم، آسمان و زمین را ضامن و مامور رزق او سازم و در برابر تجارت هر تاجری، به سود وی می پردازم.»(1)

در کتاب محاسن، ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام چنین نقل کرده و در کتاب حسین بن سعید، ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر نقل کرده که: «خداوند متعال فرمود قسم به عزّت، جلال، عظمت، قدرت، روشنایی و بلندی مقام خودم که هیچ بنده ای مقدم ندارد ...» و آن طور که نقل شد را نقل کرده است.(2)

3 . خصال: از جابر بن عبداللَّه نقل شده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «بیشترین چیزی که بر امت خویش از آن هراس دارم، خواسته های نفسانی و آرزوی دراز است. اما خواهش نفس، انسان را از تسلیم به حق و متابعت آن بازمی دارد. و اما آرزوی دور و دراز، موجب فراموشی انسان از فکر آخرت می شود.»(3)

باز هم در خصال(4) از سلیم بن قیس، از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام چنین نقل شده است.همچنین در جای دیگر در خصال،(5) از علی بن ابی علی لهبی تا آخر روایت نقل شده است.

مؤلف: تمام این گونه اخبار و احادیث را در کتاب روضه بحار (جلدهفتاد و هفت) در باب «مواعظ پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله » نقل نموده ایم و بعضی اخبار را در باب «منجیات و مهلکات» و پاره ای از آنها را در باب «عفاف و پاکدامنی» در جلد پانزده نقل کرده ایم.

1- . خصال 1 : 5
2- . محاسن: 28
3- . خصال 1 : 27
4- . خصال 1 : 27
5- . خصال 1 : 27

4. خصال: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «من برای این امت، آنان که در حق ما معرفت داشته باشند، امید نجات و خلاصی دارم، مگر برای یکی از این سه گروه: همکار و همراه سلطان ستمگر؛ کسی که دنبال هوا و هوس رود؛ کسی که گناه و فسق را علنا و آشکارا انجام دهد. (برای این سه گروه امید نجات ندارم.)(1)

5. معانی الاخبار: امام ششم از امیر مؤمنان علیهماالسّلامنقل کرده است که فرمود: «قهرمان ترین مردم کسی است که بر هوای نفس خود پیروز گردد.»(2)

در امالی صدوق(3) هم این روایت به نقل از امام ششم، از امیر مؤمنان علیهماالسّلام نقل شده است.

6. امالی صدوق و معانی الاخبار: زید بن صوحان سؤال کرد: «یا امیرالمؤمنین! کدامین سلطان و نیرومندی از همه چیره تر و نیرومندتر است؟» فرمود: «هوای نفس.»(4)

7. امالی طوسی: عامر بن واثله کنانی رحمه اللَّه علیه گوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بیشترین چیزی که بر شما می ترسم،آرزوی دراز و پیروی از هوای نفس است. اما آرزوی دراز، آخرت را فراموش می سازد. و اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز می دارد. هان که دنیا پشت کرده و دارد می رود و آخرت رو کرده و می آید، و برای هر یک فرزندان و داوطلبانی هست. پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید که امروز فقط عمل است و کارکرد، نه حساب، و در آن جهان نیز حساب و بررسی کارها است و وقت عمل نیست.»(5)

مجالس مفید(6)از حبه عرنی، از امیر مؤمنان علیه السلام نیز چنین نقل کرده است.

1- .خصال 1 : 59
2- . معانی الاخبار: 195
3- . امالی صدوق: 14

4- . امالی صدوق: 237 و معانی الاخبار: 198
5- . امالی طوسی 1 : 117
6- . امالی مفید: 63

8. ثواب الاعمال:حضرت سجاد علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می فرماید به عزت، عظمت، جلال، روشنایی، بلندی و ارتفاع مقام خود سوگند که هیچ بنده ای خواست و اراده مرا بر هوای نفس خود مقدم نمی دارد، مگر اینکه به پاداش این ایثار، فکرش را متوجه آخرت می نمایم، بی نیازی درونی در دلش قرار می دهم، زندگی او را تامین می کنم، آسمان و زمین را ضامن روزی او می نمایم و دنیا با کمال ذلت و تسلیم، به او رو می کند.»(1)

این روایت در مشکاه الانوار(2)نیز نقل شده است.

9. محاسن: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من از دو چیز بر شما می ترسم: پیروی از هوا و آرزوی دراز. اما پیروی و متابعت از هوا، قطعا انسان را از حق و حقیقت برمی گرداند و آرزوی دراز هم موجب فراموشی آخرت می شود.»(3)

10. تمحیص: حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «کسی که در خوراکش تابع اشتها و خواست هوای خود باشد، خداوند نظر لطفی به او نخواهد داشت تا بمیرد،یا اینکه این روش را رها کند.»

11. الدره الباهره: حضرت جواد علیه السلام فرمود: «آن کس که مطیع هوای نفس خود باشد، دشمن خود را به هدف می رساند.» و باز فرمود: «کسی که سوار بر اسب چموش و سرکش شهوات و هواهای نفسانی شود، از لغزش و سقوط مصون نیست.»

12. نهج البلاغه:امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که برای خود ارزش و عظمت قائل باشد، شهوات و خواسته های نفس در نظرش پست است.»(4)

و باز فرمود که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرمود: اطراف و جوانب بهشت را ناراحتی ها فرا گرفته است و شهوات و هواهای نفسانی، اطراف و جوانب

1- . ثواب الاعمال: 152
2- . مشكاه الانوار: 16
3- . محاسن: 211
4- . نهج البلاغه، حكمت 449

دوزخ را فرا گرفته اند. و بدانید که هیچ چیز از طاعت خدا نیست، مگر آنچه که انجام آن گران می آید. و هیچ معصیتی و گناهی نیست، مگر آنکه موافق میل و خواهش می باشد . پس خدا بیامرزد مردی را که شهوت را از خود دور کند و از پیروی هوای نفس باز ایستد، چون این نفس سرکش مشکل ترین چیزهاست از لحاظ بازداشتن و همیشه بر اثر خواهش و آرزو، شوق به گناه دارد. ای بندگان خدا ! ای بندگان خدا ! بدانید که مؤمن شب را صبح نمی کند و صبح را به شب نمی برد، مگر آنکه به نفس خود بدگمان است و پیوسته از او عیب جویی می نماید و بیشتر از آنچه عبادت و اطاعت کرده از او می طلبد (لذا همیشه بر نفس خود مسلط است). پس مانند کسانی باشید که پیش از شما برای جلب رضای خدا سبقت گرفتند و قبل از شما و پیش چشم شما درگذشتند وچون کوچ کنندگان خیمه و خرگاه خود را از دنیا کندندو آن را بسان مسافران، منازل سفر خود کرده و از آن درگذشتند.» تا آخر خطبه(1).

13. کنز کراجکی: لقمان حکیم به فرزندش گفت: «ای پسرک من ! کسی که خوشنودی خدا را بخواهد، باید نسبت به نفس خود بدبین باشد، و کسی که نفس سرکش خود را دشمن نداند، به رضا و خوشنودی حق نمی رسد، و آن کس که خشم خود را فرونبرد، مورد نکوهش دشمن قرار می گیرد.»

14. عده الداعی: حضرت باقر علیه السلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: «خداوند متعال می فرماید به عزت، جلال، عظمت، بزرگی، روشنی، بلندی و ارتفاع مقام خود سوگند که هیچ بنده ای هوای نفس و خواسته خود را بر خواسته من بر نمی گزیند و مقدم نمی دارد، مگر اینکه من به کیفر این عمل، کار او را پریشان می کنم و وضع دنیوی او را در هم می گردانم و دل او را به دنیا مشغول می دارم و بیش از مقدار مقرر و مقدر، از دنیا به او نخواهم داد. به عزت، جلال، عظمت، بزرگی، روشنایی، بلندی و ارتفاع مقام خود سوگند که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس و خواست خود مقدم ندارد، مگر اینکه من ملائکه خود را حافظ و نگهبان او نموده،

1- . نهج البلاغه، خطبه 174

آسمان ها و زمین را کفیل رزق و روزی او می نمایم، من خود در کنار تجارت هر تاجری به سود او می پردازم و دنیا با کمال ذلت و تسلیم، به او رو می آورد.»

در مشکاه الانوار(1)نیز به نقل از کتاب محاسن چنین نقل شده است.

15. کافی:حضرت باقر علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می فرماید قسم به عزت،جلال، عظمت، بلندی و ارتفاع مقام خود که هیچ بنده ای خواست مرا بر خواسته های خود مقدم ندارد، مگر اینکه من زندگی او را تامین و مرتب می کنم، آسمان ها و زمین را ضامن روزی او می نمایم و در دنبال تجارت هر تاجری، به سود او می پردازم.»(2)

توضیح: این گفتار خدا که فرموده «قسم به عزت خود» لفظ «عزت» به معنی قوت و نیرومندی و شدت و استحکام و غلبه و پیروزی آمده است، و به قولی عزت خداوند به معنای پیراسته و منزه بودن او است از نشانه های ممکن بودن و ذلت و پستی نقص و کمبودی و برگشت هر چیزی به سوی او و خاضع و خاشع بودن و تسلیم شدن برای او و در خواست کردن از اوست. و اما لفظ «عظمت» (که در اخبار گذشته وجود داشت)، در چیزهایی که جسم است، به این معنا است که جسمی در ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق بزرگ باشد.

ولی در مورد توصیف خداوند به صفت عظمت، البته این معنا را نمی توان منظور داشت. چون آن ذات بی چون جسم نیست، بلکه مقصود از عظمت این است که آن ذات مقدس، از حد و اندازه گیری و دستیابی عقول و اوهام و افکار خردمندان بیرون و برتر است،به طوری که فکر و اندیشه احاطه کردن و راه یافتن به کنه وجودش و ذات مقدسش، در نظر ارباب فهم و دانش راه پیدا نمی کند. و اما لفظ «علو» که باز در این اخبار هست، منظور علو و بلندی حسی نیست، بلکه علو عقلی و برتری مطلق و کامل حقیقی است. به این معنا که هیچ رتبه و مقامی بالاتر و برتر از رتبه او نیست، از این نظر

1- . مشکاه الانوار: 17
2- . کافی 2 : 137

که در سلسله مراتب کمالات عقلی، مرتبه علیت و سرچشمه بودن، بالاترین مراتب است و چون ذات مقدس او مبدأ و سرچشمه تمام موجودات عقلی و حسی است و جمیع موجودات عالم، خلقت و آفرینش در هستی و صفات و لواحق هستی به او منتهی می شود و اوست علت العلل، قطعا رتبه و مقام او از همه بالاتر است و برتری علی الاطلاق در وجود و هستی (که به هیچ موجودی نیاز و بستگی ندارد) از آن او است و امکان ندارد که فوق مقام و رتبه او مقامی باشد، وگرنه سرچشمه هستی نمی شود و همین است معنای آن کلام ارزنده امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «سبق فی العلو فلا اعلی منه»، «علوّ و برتری او سبقت گرفته بر همه و در رتبه و مقام از همه برتر است و بالاتر و برتر از او چیزی نیست.»

و اما ارتفاع مکان که باز در این اخبار آمده است، کنایه از این معنا است که اشاره حسی و یا قولی به آن ذات مقدس امکان ندارد. (و باز توضیح جمله ای که در این اخبار گذشته بود) که فرمود هیچ بنده ای خواست مرا بر هوای نفس خود مقدم ندارد، منظور از هوای نفس، تمایل نفس انسانی است به چیزی که مطابق طبیعت او باشد از لذت های نقدی و فعلی دنیوی و تجاوز از حدود و مقررات دینی و شرعی. و منظور از مقدم داشتن خواست حق و اراده خداوند، صرف نظر و چشم پوشی کردن انسان از این تمایل نفس و بازگشت نمودن و توجه به کارهایی است که موجب نزدیکی به او شود و در نتیجه جلب رضای حق را بنماید. و لذا خدای متعال به حضرت داود چنین خطاب می فرماید: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ»، {ای داود! ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین نمودیم،بنابراین تو باید اساس حکومت و قضاوتت در بین مردم بر محور حق باشد و از هوای نفس پیروی مکن که در این صورت تو را از راه خدا گمراه می سازد. آنانی که از طریق حق گمراه شوند قطعا عذاب سختی در انتظار آنها است از جهت اینکه روز

قیامت را و کیفر و پاداش را فراموش کرده اند.}(1) که در این آیه، خداوند گوشزد فرموده که پیروی از هوای نفس، یعنی از تمایلات نابجای آن درست در نقطه مقابل پیروی و متابعت راه خداوندی و پیمودن طریق حق است، و ذیل آیه روشنگر این است که دنبال هوای نفس را گرفتن،نتیجه فراموش کردن روز حساب و جزا است.

چون کسی که واقعا در یاد آخرت و متوجه نعمت ها و عذاب های آن جهان باشد، قطعا تابع خواهش های نفسانی نگشته و تسلیم تحریکات و دواعی شهوت نخواهد شد.همچنین فرمود: «فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی»، {به طور کلی کسی که طغیان و سرکشی نماید و لذایذ و بهره های دنیوی را برگزینند، قطعا جایگاهش دوزخ است،ولی آن کس که از مقام حساب و جزا بهراسد و خویشتن را از تسلیم شدن در برابر هواهای نفسانی باز دارد، منزلگاهش مسلما بهشت است.}(2) که اینجا هم اشاره فرموده که مقدم داشتن زندگی دنیوی، نقطه مقابل بازداشتن خویش است از تسلیم به نفس سرکش و متابعت و پیروی از هوای نفس، همان انتخاب زندگی این جهان و برگزیدن لذت های دنیوی است بر امر آخرت. و باز فرموده: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ أَ فَأَنْتَ تَکُونُ عَلَیْهِ وَکِیلا»، {(ای رسول ما) آیا می بینی شقاوت آن کس را که هوای نفس خود را خدای خویش قرار داده (تسلیم کامل است در برابر آن) آیا تو می شود مدافع و وکیل او شوی.}(3) و باز خداوند متعال فرموده: «فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّه»، {اگر این مردم دعوت ترا اجابت نکرده و نپذیرفتند، پس بدان که فقط از هواهای نفسانی خود پیروی می کنند و کیست گمراه تر از کسی که از هدایت خداوندی بی نصیب و از هوای نفس خود پیروی می کند.}(4) و مانند این آیات در قرآن عزیز فراوان است.

1- . ص / 26
2- . نازعات / 38 - 41
3- . جاثیه / 23
4- . قصص / 50

در توضیح عبارت «الّا کففت علیه ضیعته» که در این اخبار گذشته بود، ابن اثیر در نهایه راجع به لفظ «کفف» گفته ممکن است که این لفظ، به معنای منع باشد که در روایت هست: «امرت ان لا اکفّ شعرا و لا ثوبا»، «من دستور دارم که از رها شدن و رسیدن جامه و یا موی به زمین جلوگیری نکنم.» یعنی در وقت سجده نماز همچنین احتمال دارد به معنی جمع کردن باشد، یعنی دستور دارم که لباس های خود را هنگام سجده جمع نکنم و روی زمین برسد.و از این قرار است آن حدیثی که نقل شده (مؤمن برادر مؤمن است.)

یکف علیه ضیعته: یعنی زندگی برادر خود را جمع نموده و مرتب می نماید. و در حدیث سعد چنین آمده که فرموده است: «من می ترسم برای بازماندگان.»«ضیعه را»، یعنی تباهی و تلف شدن را.

و اما توضیح لفظ ضیعته. این لفظ و لفظ «ضیاع» هر دو مصدر است، با تفاوت اینکه ضیعته مصدر عددی است، یعنی یک بار. این اصل معنای لغوی است، ولی در غیر معنای مصدری هم به کار برده می شود.

ضیعه الرجل: یعنی زندگی و کسب و کار انسان مثل حرفه و صنعت و یا تجارت و زراعت و غیر اینها و از این نمونه است آن حدیث.

افشی اللَّه ضیعته: یعنی خداوند معیشت و کسب و کار او را فراوان نماید. پایان مطالب و توضیحات کتاب لغت نهایه درباره این دو لفظ کفف و ضیعته.

مؤلف: این جمله «الا کففت علیه ضیعته» احتمال دارد به چند وجه معنا شود:

1) همان معنایی که از نهایه نقل شد، یعنی من (خداوند) زندگی و معیشت او را جمع می کنم و مرتب و منظم می نمایم. و اینکه با لفظ «علی» متعدی شده، چون معنای برکت و یا معنای شفقت و مهربانی را در بر دارد. یا اینکه علی به معنای «الی» باشد، همان طوری که در نهایه ابن اثیر اشاره دارد، که در این صورت هم باز باید معنای جمع و انضمام را در بر داشته باشد.

2) اینکه «کف» به معنای منع و جلوگیری باشد و «علی» به معنای «عن» و «ضیعته» به معنای ضایع شدن و تباهی باشد. یعنی من (خداوند) جان و

مال و اولاد او

ص: 133

را و تمام چیزهایی را که متعلق به او است، از ضایع شدن و تباهیبازمی دارم و شاهد این وجه و معنا، روایتی است که خواهد آمد و صدوق رحمه اللّه علیه نقل کرده است و «کففت عنه ضیعته» که آن را با «عن» نقل کرده است.

3) آنچه که بعضی از اهل تحقیق گفته و دیگران هم پسندیده و تبعیت کرده اند این است که «کفاف» در اینجا به معنای مقدار نیاز و احتیاج است. یعنی از زندگی مبارک و سعادت بخش، به مقدار حداقل نیاز به او خواهم داد. البته این معنا بر حسب استعمال لغوی بعید است.

ضمّنت السّماوات: این لفظ صیغه فعل متکلم وحده از باب تفعیل است، یعنی آسمان و زمین را ضامن رزق و روزی او می گردانم. کنایه از این که اسباب و وسایل روزی او را چه آسمانی و چه زمینی مرتب و منظم می کنم. و بعضی این فعل را به صورت مفرد مؤنث غایب و ثلاثی مجرد «ضمنت» می خوانند و کلمه «السماوات» را مرفوع به عنوان فاعل فعل می نمایند، یعنی آسمان و زمین، خودشان ضامن روزی هستند این هم معنای بعیدی است. (گرچه بعید نیست مانند جمله بعدی(اتته الدّنیاراغمه)که فعل ماضی در این جمله قطعا مجرد و غایب است).

و کنت له من وراء تجاره کلّ تاجر: «وراء» بر وزن فعال که به نظر سیبویه ابی علی فارسی لام الفعلش همان همزه است، ولی در نظر دیگران از اهل ادب، لام الفعلش یاء است (وری). و این کلمه ظرف مکان است هم به معنای جلو و هم پشت سر و «تجاره» هم که مصدر است، به معنای خرید و فروش به منظور سود بردن است و در معنای این قسمت از حدیث هم چند احتمال هست:

1) اینکه به این معنا باشد که من در دنبال تجارت هر تاجری هستم که این تجارت را به سوی او می رانم و می برم (یعنی چون دل ها همه در قبضه قدرت و تحت اراده من است) من محبت و دوستی او را در دل تجار و خریداران قرار می دهم تا با آن کشش قلبی، به طرف او رفته و با او معامله کنند و خواسته های او را تامین نمایند.

2) به این معنا که من خودم (خداوند) برای او به جای تجارت تجار هستم، چون هر بازرگانی برای سود دنیوی و یا اخروی (ثواب های آن جهان) معامله و تجارت

ص: 134

می کند و چون این انسان کامل از همه این مطالب روی گردانده و فقط مرا و خواست مرا می خواهد، من خود کفیل و متصدی سود او هستم که البته این معنای دقیق و ارزنده ای است که به فکر راه یافت، ولی فقط افرادی که به اعلی مراتب کمالات انسانی نائل شده اند و در طریق محبت الهی به عالی ترین درجات رسیده اند، با این مطلب تناسب دارند

3) معنایی که جامع بین این دو معنا باشد، یعنی علاوه بر این که تجارت و خرید و فروش تجار را به سوی او متوجه می سازم، خود من هم (رضوان من) برای او هستم.

4) آنچه که گفته شده (بعضی گفته اند) که هر کسی که در این جهان برای هدف عالی اخروی تجارت و یا فعالیتی می کند، البته سود و بهره تجارتش را در آن جهان می یابد و حسنات و نعمت ها و ثواب های اخروی را به دست می آورد و در مورد چنین بنده ای، علاوه بر اینکه خداوند آن مزایا و پاداش های اخروی را به این بنده اش عنایت می فرماید، جلوه هایی از ذات مقدسش را که درخور لیاقت و شایستگی این شخص باشد، برای او دارد.بنابراین معنای این حدیث دلالت دارد بر این که افراد زاهد که دل به این جهان نه بسته اند، در بهشت از نعمت ها و لذات روحانی نیز برخوردارند و این معنا با معنای سوم نزدیک است

5) اینکه لفظ «وراء» به معنای پیش و جلو باشد (من در پیش و جلو روی (او هستم) یعنی من انیس او و یاور و دوستدار و محبوب او هستم، قبل از اینکه به نعمت های اخروی که هدف نهایی تجار آخرت است، برسد. یعنی من در این جهان هم با او هستم، پیش از اینکه به پاداش های اخروی برسد.

6) باز هم گفته شد به این معنا که من خود برای او تجارت می کنم و به سود او معامله انجام می دهم، مانند سود بردن و سود رساندن تمام تجار به او، اگر برای او تجارت و معامله کنند. البته این معنای ششم بعید است و قابل توجه نیست.

16. کافی: امام پنجم علیه السلام فرمود: «خداوند متعال می فرماید: قسم به عزت، جلال، عظمت، بلندی و ارتفاع مقام خود که هیچ بنده ای خواست مرا بر

خواسته های خود مقدم ندارد، مگر اینکه من زندگی او را تامین و مرتب می کنم، آسمان ها و زمین را ضامن روزی او می نمایم و در دنبال تجارت هر تاجری، به سود او می پردازم.»(1)

توضیح: معنای «بهاء» حسن و زیبایی است و منظور زیبایی و حسن معنوی است که عبارت است از داشتن صفات کمالیه.

جعلت غناه فی نفسه: به این معنا است که من در باطن او حالت قناعت و اکتفا کردننسبت به آنچه را که به او عطار می کنم قرار می دهم، نه اینکه مال و ثروتش را زیاد کنم. چون شخص ثروتمند، حریص و آزمند و از همه نیازمندتر است و بی نیازی واقعی، همان قناعت و بی نیازی درونی و باطنی است.بنابراین لفظ «فی» برای علت و به معنای «ل» به کار برده شده، زیرا آن حالت نفسانی و قناعت علت و جهت بی نیازی او شده است، گرچه احتمال بعیدی دارد که به معنای ظرفیت باشد.

همّته: به معنای عزم و تصمیم و توجه قلبی است، یعنی اراده و تصمیم او را در امور اخروی قرار می دهم که در این جمله هم «فی» برای افاده علیت است. یا اینکه (بنا بر ظرفیت) معنا این باشد که عزم و اراده او، در امور آن جهان منحصر است و همت و عزمش هیچ وقت متوجه به دست آوردن دنیا نمی شود.

17. کافی: محمد وابشی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بترسید از هواهای خود، همچنان که از دشمنان خود می هراسید. هیچ دشمنی برای مردان، سرسخت تر از پیروی هواهای نفسانی و از محصول زبان های آنها نیست.»(2)

توضیح: «احذروا اهوائکم»: «اهواء» جمع هوی است و این لفظ مصدر است برای هوی، مانند «رضی» یعنی دوست دارد و علاقه مند است. پس معنای مصدری یعنی دوست داشتن، ولی تدریجا این کلمه به معنای آن چیزی که مورد علاقه و دوستی

1- . کافی 2 : 137
2- . کافی 2 : 335

انسان قرار گرفته، چه نیک باشد یا بد، استعمال شده و بعدا در مورد چیزهای بد، کثرت استعمال پیدا کرده است.

جوهری(1)گفته: «هواء» به هر محل خالی و فضای تهی اطلاق می شود و در آیه قرآن که هست«وَ أَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ»، یعنی دل های آنها از عقل و فهم و خرد خالی و تهی است. و هوی با الف کوتاه در آخر، به معنای خواهش نفس است و در جمع بندی،«اهواء» و «هوییهوی» به کسر عین الفعل در ماضی، یعنی دوست داشت. اصمعی گوید هوی به فتح وسط،«یهوی هویّا» یعنی از بالا به پایین سقوط کرد. راغب اصفهانی گوید هوی تمایل نفس است به سوی شهوت و هوای به این معنا،درباره نفسی که به طرف شهوات تمایل دارد گفته می شود. و جهت اینکه این گونه تمایل نفسی را هوی گویند، از این نظر است که صاحبش را در این جهان به سقوط کشیده و در دره بدبختی می افکند و در آن جهان به وادی دوزخ پرتاب می کند. و خداوند متعال پیروی و متابعت از هوی را شدیدا نکوهش کرده، مانند این آیات: «أَ فَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ »، {آیا بدبختی آن کس را که هوای خود را خدای خود قرار داده است دیدی؟ }(2) و باز فرموده: «وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّه»، {از هوای خویش پیروی مکن که در این صورت تو را از راه خدا گمراه می سازد. }(3) و باز فرموده: «وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطا»، {متابعت مکن کسی را که غافل کرده ایم دل او را از یاد خود و دنبال هوای خود را گرفته و راه و روش او تعدی و تجاوز به حقوق و حدود الهی است. }(4) و باز فرموده: «وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِی جاءَکَ مِنَ الْعِلْم»، {ای رسول ما اگر از خواهش ها و هواهای آنان پیروی نمایی بعد از اینکه علم و دانشبه تو داده ایم. }(5) ... و اینکه در این

1- . صحاح 6 : 2537
2- . جاثیه / 23
3- . ص / 26
4- . کهف / 28
5- . بقره / 120

آیه اهواء به لفظ جمع به کار رفته، از این نظر است که مردم هواها و تمایلات گوناگون دارند و هر کسی هوی و تمایلی غیر تمایل شخص دیگر دارد.

علاوه بر این تمایلات شخصی یک انسان، نهایت و آخری ندارد و مرتب در تزاید است.بنابراین متابعت و پیروی از خواهش های آنان، نهایت گمراهی و کمال حیرت و سرگردانی است. و باز فرموده: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُون»، {از هواها و خواسته های جهال و نادانان پیروی مکن. }(1) و باز فرمود: «کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیاطِینُ فِی الْأَرْض»، {مانند کسی که از اثر متابعت هوی شیاطین او را ربوده اند. }(2) و باز فرمود: «وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْل»، { از خواهش ها و هوای نفس آنهایی که دیر زمانی است در گمراهی هستند پیروی و متابعت ننمایید. }(3) و باز فرموده: «قُلْ لا أَتَّبِعُ أَهْواءَکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً»، {بگو ای پیامبر که من از خواهش های شما هرگز پیروی نمی کنم که در این صورت گمراه خواهم شد. }(4) و باز فرموده: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّه مِنْ کِتاب»، {از خواسته های نفسانی و پیشنهادهای آنان پیروی مکن و بگو من بآنچه پروردگار نازل نموده ایمان دارم. }(5) و باز فرموده: «وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللَّه»، {کیست گمراه تر از آن کس که هدایت الهی را نادیده گرفته و از هوای نفس خود پیروی نموده. }(6)(پایان سخنان راغب)

مؤلف: البته روشن است که هواهای نفسانی، یعنی آنچه که انسان تمایل به آنهادارد را نمی توان همه را یکسره زشت و نکوهیده دانست. هم چنین نباید چیزهایی را که انسان تمایل به آنهاندارد، به طور کلی خوب و پسندیده شمرد، بلکه ملاک و میزان در بدی و خوبی خواسته ها، آن بیانی است که در فصل مذمت دنیا گفته شد و آن

1- . جاثیه / 18
2- . انعام / 71
3- . مائده / 77
4- . انعام / 56
5- . شوری / 15
6- . قصص / 50

این است که آنچه را که انسان با انگیزه شهوت و خواهش نفس و به منظور لذت جسمی انجام می دهد و هدف آن تامین و رسیدن به امور دنیوی باشد و هیچ گونه قصد خدایی و انگیزه الهی در آن نباشد، البته چنین عملی و تمایلاتی هوای مذموم و تمایل نکوهیده ای است.

و این شخص از نفس سرکش و اماره متابعت و پیروی می کند، اگرچه به صورت و بر حسب ظاهر، نفس خویشتن را از بعضی از خواسته ها بازداشته و جلوگیری کرده باشد، مانند کسی که به منظور شهرت یافتن در عبادت و زهد و جلب توجه مردم نادان و به دست آوردن دل مریدان، غذاهای لذیذ را نمی خورد و از خوراک و پوشاک و لباس معمول خودداری می کند و رنج و زحمت گرسنگی و روزه داشتن و شب زنده داری را تحمل می نماید.

و اگر به منظور امتثال فرمان خدا و به دست آوردن رضایت و خوشنودی او باشد، اگرچه آن عمل خود از مشتهیات و خواسته های نفسانی و طبیعی باشد، البته چنین عملی با این خصوصیات از نوع تمایلات و هوای نکوهیده نیست. مانند کسی که می خورد و می آشامد، از جهت اینکه پروردگار امر به خوردن و آشامیدن کرده و یا به منظور تجدید قوا و به دست آوردن نیروی بدن جهت عبادت و انجام وظیفه. و یا کسی که با همسر مشروع خود آمیزش می نماید از جهت اینکه خدا دستور داده و یا به منظور تولید نسل و پیدایش فرزندان صالح و شایسته و از نظر اینکه خود را از عمل حرام و نامشروع باز دارد. بنابراین گرچه این گونه افراد از این گونه کارها لذت برده و کامیاب می شوند، ولی هدف آنان از این کارها، فقط صرف کامجویی و لذت بردن نیست، بلکه در عین حال اهداف انسانی و مقاصد عالیه الهی دارند. اگر واقعا چنین باشد و از قبیل تسویلات نفسانی و خدعه و فریب شیطانی و گول زدن انسان خودش را نباشد، و اگر هم منظور آنان از انجام این کارها و از این لذت بردن ها مقاصد عالیه نباشد، بالاخره معذب و معاقب نیستند. در صورتی که حلال باشد، ولی باید متوجه شد که اطاعت و پیروی از هوای نفس و اجابت زیاد خواسته های آن، به انجام امور شبهه ناک می کشاند و کم کم به طرف مکروهات و بعد از آن در دایره محرمات قدم می نهد و کسی که به

مرز محرمات و قرق گاه الهی نزدیک شود، در معرض عبور از مرز و وارد شدن در قرق گاه قرار می گیرد.

از این بیانات روشن شد که این چنین نیست که هر چه که انسان به آن تمایلدارد و از آن لذت می برد، نکوهیده است و لازم است از آن اجتناب کند. چون می بینیم بسیاری از علما و دانشمندان، از علم و فهم و دانش خود لذتی می برند خیلی بیشتر از لذت بردن فساق و اهل گناه از فسق و گناه خودشان. و بسیاری از اهل عبادت انس و الفت مخصوصی با عبادت پیدا کرده اند،به طوری که اگر احیانا موفق به انجام آن نشوند، جدا ناراحت می شوند و رنج می برند. همچنین هر چیزی که نفس انسان به آنمیل ندارد و نمی خواهد،این طور نیست که آن چیز خوب و انجامش مطلوب باشد، مثل خوردن مدفوعات و یا زنا کردن با کنیز زشت رو و بد منظر. گاهی هم لفظ هوی در مورد انتخاب آیین و روش باطل و نظریه ای که بر پایه برهان و منطق و بر اساس قرآن و سنت نباشد به کار برده می شود، مانند مذهب های باطل مخالفین و آرا و نظریات و بدعت های آنان که آنها همه از جهت پیروی از هوای نفس و متابعت از افکار باطله بر خلاف حق پدید می آید، همان طور که آیات قرآنی که قبلا ذکر شد، شاهد و دلیل این مطلب است. بنابراین اگر از هوای نفس به طور کلی و مطلق مذمت و نکوهشی شده یا از این جهت است که اکثر خواسته های نفسانی بر خلاف دید و حکومت عقل و خرد است و چون غالبا هوای نفس بر خلاف عقل و شرع است، در لسان آیات و اخبار به طور اطلاق و عمومی و کلی مورد نکوهش قرار گرفته است. و یا اینکه منظور از «نفس»، آن نفسی است که عادت به زشتی دارد و انسان را به بدی و فساد دعوت می کند، که از چنین نفسی در قرآن به نفس اماره بسوء تعبیر شده، همچنان که فرموده: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی»، {مسلماً نفس سرکش به بدی ها فرمان می دهد، مگر اینکه لطف خداوند شامل حال شود و انسان را یاری نماید.}(1) نه اینکه منظور تمام اقسام و مراتب نفس باشد چون نفس لوامه و یا مطمئنه که قطعا نکوهیده

1- . یوسف/ 53

نیست بلکه با ارزش و مورد تجلیل و تکریم است. و یا اینکه لفظ هوی بر حسب استعمال شرعی، برای حالت بد و معصیت و گناه و امور زشت که مورد خواهش نفس است اسم شده و همین طور آراء و آیین ها و مذاهب باطل که بر پایه تمایلات ناروا و افکار فاسد است، نه بر اساس برهان و استدلال حق و صحیح.

توضیحجمله ای که در این روایت بود (هیچ دشمنی برای مردان سرسخت تر از نفس نیست) این است که هر دشمنی غیر از نفس تبه کار، اگر فرضا زیانی به انسان برساند، زیانش مربوط به دنیای انسان و منافع مادی فانی شونده است، ولی ضرر و زیان نفس، راجع به آخرت است که اصلا پایانی ندارد و باقی است. و باز جمله ای در روایت که محصول زبان را هم از دشمنان شمرده بود(حصائد السنتهم)

در کتاب نهایه روایتی در این باره نقل کرده است به این تعبیر که «و هل یکبّ النّاس علی مناخرهم فی النّار الّا حصائد السنتهم»، یعنی «آیا جز درو شده و محصول زبان ها، چیز دیگری مردم را با چهره و صورت در آتش به رو می افکند؟» یعنی همان سخنان بیهوده و زیانبار که آنها را بریده و جدا کرده مرتب می نمایند.«حصائد» جمع «حصیده» است و سخنان به زراعت درو شده تشبیه شده و زبان و مخارج و مقاطع حروف به داسی تشبیه شده که زراعت به وسیلهآن چیده و درو می شود.

طیبی گوید حصائد زبان ها یعنی سخنان قبیح و زشت آنان، مانند کفر و نسبت زنا دادن و غیبت.جوهری گوید حصدت الزّرع و غیره و «احصده حصدا» زراعت را چیدم (مجرد و مزید فیه) و زراعت را «محصود و حصید و حصیده» گویند. و «حصائد السنتهم» که در حدیث آمده، منظور سخنان یاوه و بیهوده ای است که درباره مردم گفته می شود و با زبان بر آنها قضاوت می کند.

18. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرمود: «خداوند متعال چنین اعلام فرموده که قسم به عزت، جلال، کبریا، نور، علو و ارتفاع مکان خودم که هیچ بنده ای هوا و خواست خودش را بر اراده و خواسته من مقدم ندارد، مگر اینکه من به کیفر این عمل، کارهای او را پریشان سازم.»

شتّت علیه امره: و زندگی دنیای او را بر او دشوار نمایم.

ص: 141

لبّست علیه دنیاه: و قلبش را به دنیا مشغول دارم.

شغلت قلبه بها: و از اموال دنیا به جز آن مقداری که مقدر نموده ام به او نخواهم داد. و به عزت، جلال، عظمت، نور، علو و ارتفاع مکان خود سوگند که هر بنده ای که خواست مرا بر خواسته خود مقدم دارد، من ملائکه خود را حافظ و نگهبان او می کنم، آسمان و زمین را کفیل روزی او قرار می دهم ، من خود دنبال معامله و تجارت تجار به سود او می پردازم و دنیا در نهایت ذلت و تسلیم، به او رو می آورد.»(1)

توضیح: ذات اقدس الهی به منظور تاکید مطلب و قطعیت مفاد و معنای روایت و تثبیت آن در دل شنوندگان، سوگندهایی یاد فرموده. اول سوگند به عزت است و عزت یعنی نیرو و قوت و غالب و قاهر بودن، در مقابل ذلت و زبونی و به معنای مثل و مانند نداشتن.

سوگند دوم به جلال خود است و آن به معنای منزه و پیراسته بودن از نواقص و کمبود هاست، یا به این معنا که عقول و افکار مخلوق، به ذات او راه ندارد، یا آن قدرت مطلقه که هر قدرتمندی در برابر او کوچک و ناچیز است. سوگند سوم به عظمت و بزرگی اوست و منظور، عظمت مقام و مرتبه است که هر صاحب مقامی در برابر او ذلیل و زبون است، یا مقصود این است که آن ذات مقدس، برتر از این است که احدی به حقیقت صفاتش پی برد. سوگند چهارم به کبریای اوست و مقصود از کبریا، این است که کلیه موجودات مقهور او هستند و او بر همه قاهر و غالب است و همه آنها در مقابل اراده و مشیت او تسلیم هستند. سوگند پنجم به نور و روشنایی است و آن عبارت از هدایت و راهنمایی اوست که تمام موجودات آسمانی و زمینی از هدایت تکوینی و تشریعی برخوردار هستند و در اثر آن، راه کمال و سعادت خود را به روشنی دیده و مسیر رشد و صلاح خود را دریافته اند. همان گونه که به وسیله نور ظاهری، راه را می بیند. سوگند ششم به علو و بلندی است و منظور این است که ذات اقدسش بلندتر از

1- . کافی 2 : 335

این است که عقول و افکار و افهام به آن برسد، یا مقصود این است که چون او علت العلل است، فوق جمیع ممکنات است، یا اینکه او متعالی و برتر از این است که متصف به صفات مخلوقات و ممکنات باشد. سوگند هفتم به ارتفاع مکان است و این به معنای برتر بودن از این است که توصیف و تعریف گویندگان بتواند او را توصیف کند، و شاید بعضی از این جمله ها تاکید و توضیح جمله دیگر باشد.

«لا یوثر عبد هواه علی هوای»: یعنی آنچه را که دوست می دارد، بر آنچه که من رضایت دارم و دستور و به او فرمان داده امانتخاب نمی کند و مقدم نمی دارد، مگر اینکه من به کیفر آن (شتت علیه امره)، وضع زندگی اش را پریشان می گردانم. لفظ «شتت» هم به صیغه ثلاثی مجرد خوانده می شود و هم مزید فیه از باب تفعیل. در قاموس است «شتّ یشتّ و شتّا و شتاتا و شتیتا» به معنای متفرق و پراکنده کرد و پراکنده شد است، مانند «انشتّ و تشتّت و شتّته اللّه و اشتّه.»(پایان عبارات قاموس)

مؤلف: «من تشتت امره» (کارش پریشان گشت) یا کنایه از سرگردانی شخص در امر دین خود است - چون افرادی که تابع هوا و هوس و پیرو افکار باطل باشند، در راه های ضلالت گمراه و در طرق گمراهی سرگردان هستند - یا کنایه و اشاره است به اینکه این چنین مردمی، کارهای دنیوی و زندگی شان منظم و روبه راه نیست. چون کسی که در صدد رسیدن به شهوات و هواهای نفسانی باشد، قدرت تفکر و دوراندیشی را ندارد. در نتیجه وضع زندگی و کسب و کارش مختل و در هم می شود و خداوند برکت را از آنچه که دارد، برمی دارد و یا منظور از تشتت امر، هر دو معنا باشد و بنا بر معنای دوم، جمله بعدی(لبّست علیه دنیاه)تأکید جمله اول می شود و بنا بر معنای سوم (اعم از امور معنوی و مادّی) تخصیص پس از تعمیم است. (اول به طور عموم فرموده تمام امورش را پریشان می نمایم و بعدا مخصوصا زندگی دنیوی را نام برده است.)

و لبّست علیه دنیاه: یعنی در هم و پریشان و دشوار می نمایم بر او دنیای او را، و راه رهایی از مشکلات را بر او تنگ می سازم. در مصباح گوید «لبست الأمر لبسا» از باب ضرب (ثلاثی مجرد) یعنی کار را در هم و مشتبه ساختم و در قرآن است«وَ

أَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ»،(1) (یعنی اگر ما پیامبری از جنس فرشته ها می فرستادیم، او را به صورت انسان قرار می دادیم و در نتیجه همین التباس و اشتباهاتی را که دارند و بهانه جویی درباره پیامبران که می نمایند برای آنها پیش می آوردیم) و در صورت تشدید باء (از باب تفعیل)،مبالغه و تاکید همین معنا می شود و گفته می شود «فی الأمر لبس و لبسه» به ضم اول، یعنی در فلان کار اشکال هست، و «التبس الأمر» یعنی کار مشکل شد، و «لابسته» یعنی با او مخالطه و آمیزش دارم.

راغب در مفردات گوید: اصل معنای «لبس» پوشیدن چیزی است و در امور معنوی به کار می رود و گفته می شود کار او را مشتبه و پنهان نمودم. و خداوند فرموده است: «وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ»، {حق و حقیقت را با پوشش باطل می پوشانید.}(2)«لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ» {چرا حق را با پوشش باطل می پوشانید.}(3)«الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ»، {آنانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم مستور و مخلوط نکردند.}(4) و گفته می شود «فی الأمر لبسه» یعنی در آن کار اشتباه هست و «لابست فلانا» یعنی یکدیگر را به اشتباه افکندیم.(پایان بیانات راغب)

و شغلت قلبه بها: یعنی این شخص همیشه در فکر دنیا و در یاد آن می شود و اصلا توجهی به آخرت و فکر آسایش آن جهان را ندارد، و در دنیا هم به آمال و آرزوی خود نمی رسد، در نتیجه در هر دو جهان زیانکار می گردد و این همان بدبختی و شقاوت آشکار و روشن است.

استحفظته ملائکتی: یعنی فرشتگان را دستور می دهیم که او را از تباهی و هلاکت و زیان در امور دینی و زندگی دنیوی نگهداری نمایند

و کفّلت السّماوات و الأرض رزقه: که معنای آن گذشت.

1- . انعام / 9
2- . بقره / 42
3- . آل عمران / 71
4- .انعام / 82

ضمّنت: یعنی آسمان و زمین را ضامن و کفیل روزی او می گردانم. کنایه از اینکه اسباب و وسایل روزی او را از آسمان و زمین فراهم می گردانم.

و کنت له من وراء تجاره کلّ تاجر قبلا: گفته شد که این جمله را می توان به چند وجه معنا کرد. اول این بود که من دنبال تجارت تجار هستم و این تجارت ها را به سوی او سوق می دهم، یعنی دل های تجار را به سوی او منعطف ساخته و در دل آنها این فکر را قرار می دهم که سهمی از سود خود را به او بپردازند. دوم اینکه من خود برای او تجارت می کنم به جای تجارت آنان، اگر قرار می شد آنها برای او تجارت کنند. سوم اینکه خود من، یعنی قرب و نزدیکی او به من و محبت و دوستی من به او،عوض منافع زوال و فناپذیر تجار است. به عبارت دیگر در تجارت معنوی و حقیقی، من مقصود و هدف او هستم، در مقابل مقاصد و اهداف دنیوی تجار که نه تجارتشان سودمند است و نه از هدایت الهی برخوردارند. چهارم اینکه من علاوه بر اینکه تجارت و معاملات مردم را به سوی او سوق می دهم، قرب و نزدیکی و رضوان خود را بهره او می سازم که در نتیجه سود و بهره هر دو جهان نصیب او خواهد گشت و این است تجارت پر سود.

و اتته الدّنیا و هی راغمه: یعنی ذلیلانه در مقابل او تسلیم است. منظور این است که دنیا به آسانی و بدون زحمت و تحمل ذلت و پستی به دست او می آید، یا به این معناست که دنیا و زندگی دنیا - با اینکه از نظر چنین شخصی پست و بی ارزش است - به او روی می آورد، یا به این معناست که دنیا و زندگی دنیا، با اینکه قاعدتا نباید به دست چنین شخصی باشد و چون به اسباب وسایل دستیابی به آن توجه نکرده و راه های تکثیر ثروت را نمی پیماید، در عین حال دنیا باور می کند. و این معنای سوم گرچه معنای لطیف و دقیقی است، ولی بعید است (البته این معانی سه گانه از جهت اختلاف معانی راغمه است). چون در قاموس گوید «الرّغم» که راء آن سه جور خوانده می شود، به معنای کراهت داشتن و بی میل بودن و «مرغمه» هم به این معنا است. رغمه بر وزن علمه و یا بر وزن منعه، یعنی کراهت پیدا کرد و او را نپسندید. و «رغم انفی للّه» با حرکات سه گانه راء، یعنی با کراهت و بی میلی بینی من

بر خاک مذلت آمد. «ارغمه اللَّه» یعنی خداوند غضب و سخطش را شامل حال او کرد.«رغمته» یعنی بر خلاف انتظار او و مخصوصا برای ناراحتی او کاری را انجام دادم. (پایان کلام قاموس)

و درکتاب نهایه گوید «ارغم اللَّه انفه» یعنی خداوند بینی او را به روی خاک آورده است، چون «رغام» به معنای خاک است. البته این معنای اصلی و لغوی این جمله است، اما در موارد ذلت و زبونی و ناتوان شدن از گرفتن حق و تسلیم شدن با کراهت و بی میلی به کار می رود.

19. کافی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «فقط دو چیز است که از خطر آنها بر شما می ترسم: پیروی از هوای نفس، آرزوی دور و دراز. اما متابعت از خواسته های نفسانی، انسان را از حق بازمی دارد، و اما آرزوی دراز، آخرت را فراموش می کند.»(1)

توضیح: اما بازداشتن هوای نفس انسان را از حق، از این نظر است که علاقه و محبت به دنیا و لذت های آن، چشم دل را از دیدن حق و درک حقیقت کور می کند و از تسلیم شدن به حق بازمی دارد. چون حق و باطل نقطه مقابل هم هستند و دنیا و آخرت، مانند دو هوو از یکدیگر گریزانند و مسلما دنیا (هدف اصلی بودن دنیا) با اهل باطل است.بنابراین رفتن دنبال دنیا و لذت های آن، باعث می شود که باطل در نظر وی به صورت حق و صحیح جلوه کند و در نتیجه واقع و حقیقت را نبیند و درک نکند، یا اینکه اساسا برای اینکه به لذت و هوس خود برسد، دانسته و فهمیده حق و حقیقت را انکار کرده و در مقابلش جبهه گیری می کند. صورت اول مانند توده عوام و مردم کوته فکر از اهل باطل، صورت دوم مانند علما و دانشمندان آنان هستند. و طول امل (آرزوی دراز) یعنی تصور و گمان باقی ماندن در دنیا و انتظار رسیدن به لذتها با آرزوهای ابلیسی و دروغین، باعث فراموشی آخرت و وقایع وحشتناک آن جهان می گردد. در نتیجه در فکر آخرت و اعمالی که در آنجا سودی داشته باشد و انسان را از گرفتاری ها و شداید اخروی نجات دهد نمی باشد. اما اینکه وجود پاک و مقدس امیر

1- . کافی 2 : 336

مؤمنان خوف و ترس از این دو عامل را به خود نسبت داده، از این نظر است که حضرتش بزرگ مؤمنین و متصدی اصلاح حال آنان و سرپرست آنها در امور زندگی و راهنما و دعوت کننده آنهاست به آنچه که در امر آخرت مفید و نافع است.

20. کافی: عبدالرحمن بن حجاج گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: «بترس از بالا رفتن سهل و آسان، در صورتی که پایین آمدن و سقوط از آن دشوار و ناراحت کننده باشد.»

و نیز گوید: حضرت صادق علیه السلام مکرر می فرمود: «هیچ گاه از نفس سرکش و خواسته های آن غافل مباش. یا به این معنا که هیچ گاه نفس خود را با هوا و خواسته آن دمساز مکن، چون هواهای نفسانی، همان نفس را به پستی سقوط و هلاکت می افکند و رها کردن نفس را با لذت ها و خواسته ها (که هر چه می خواهد انجام دهد) موجب اذیت و رنج نفس خواهد شد و بازداشتن نفس از آنچه می طلبد، درمان مرض و بیماری نفس است. »(1)

توضیح: در روایت اول لفظ چنین است: «اتّق المرقی السّهل»، «مرقی و مرتقی و مرقاه» محل ترقی و بالا رفتن است که همه از ریشه ترقی گرفته می شود. مثلا می گویند«رقیت السّلّم و الجبل و السّطح»، یعنی بالای نردبان یا بام یا کوه رفتم. و «منحدر» که در روایت است، محل پایین آمدن از «انحدار» که به معنی نزول و پایین آمدن است. و «وعر» که باز در روایت است، به معنای سخت و دشوار، در مقابل سهل و آسان است. جوهری گوید «جبل و عر و مطلب و عر» با سکون عین. اصمعی گوید «وعر» به کسر عین نخوان.

مژلف: شاید منظور حضرت از این فرمایش این باشد که انسان نباید در مقام به دست آوردن منصب و جاه و مقام و ریاست و همچنین شهوات دنیا و رسیدن به آخرین لذت ها باشد، زیرا این گونه چیزها گرچه ممکن است به آسانی به دست آید، ولی عاقبت و پایان بدی دارند و رهایی از گرفتاری و نتایج شوم آنها در نهایت سختی و

1- . کافی 2 : 336

دشواری است. خلاصه مطلب اینکه متابعت و پیروی از نفس در خواهش های آن و مرتب از این خواهش و خواسته، به خواسته بعدی گام نهادن، گرچه هر یک از آنها در نظر انسان کوچک و ناچیز است و به آسانی به دست می آید، ولی هنگام مرگ که همه آنها را یک جا می خواهد رها کند و از آنها بازجویی شود، بسیار دشوار و ناگوار است.بنابراین چنین شخصی مانند کسی است که با حیله و نقشه های مخصوصی کوه پیمایی می کند و بالاخره خود را به قله کوه می رساند، ولی پس از رسیدن به قله کوه، در راه پایین آمدن متحیر و سرگردان می ماند. بعلاوه این مقام ها و این درجات بی ارزش و پست را در این جهان تدریجا و با طول مدت به دست آورده، ولی هنگام مردن به ناچار تمام آنها را یک مرتبه از دست می دهد. لذا سکرات مرگ و بریدن از این همه بستگی ها، خیلی گران و دشوار است. این شخص نظیر کسی است که از نردبانی پله پله و یکی یکی بالا می رود و هنگامی که به آخرین پله می رسد، ناگهان سقوط نماید. و هر چه درجه و پله ها به هنگام بالا رفتن بیشتر باشد، ضرر و صدمه افتادن و خطر سقوط بیشتر است.بنابراین لازم است که شخص خردمند هنگامی که در قوس صعود قرار گرفته و درجات و مقامات دنیوی را بالا می رود، قوس نزولی را هم از نظر دور ندارد و در شداید و مشکلات سقوط و پایین آمدن نیز تامل کند و خیلی زیاد و بیشتر از مقدار نیاز و ضرورت بالا نرود. این تشبیهی که در بیان امام علیه السلام آمده، بر هر یک از دو احتمال و دو وجه که گفته شد، تنظیر و تمثیل زیبا و لطیفی است و از رساترین و بهترین کنایات و تشبیهات است.

و در بعضی از نسخه ها «اتّقی» با یا آمده و ظاهرا از اشتباه نویسندگان است. و از این نسخه است که بعضی از شارحین «اتّقی» به صیغه اسم تفضیل خوانده و «مرقی» به صیغه اسم مفعول و «السّهل» را مرفوع خوانده اند که خبر مبتداء که اتقی است بشود که معنای روایت چنین شود: «خطرناک ترین مواضع بالا، آسان آنها است.» و یا اینکه اتّقی به صیغه متکلم وحده باشد و کلمه السهل هم منصوب که صفت مترقی بشود، به این معنا که: «من می ترسم از بالا رفتنی که آسان است.» البته این دو معنای اخیر بعید است.

جمله «لا تدع النّفس و هواها» که در روایت است، یعنی نفس خود را به همراه هوا و خواسته اش و آنچه که عشق و علاقه به او دارد از شهوات و لذات نابودکننده و پست، رها مکن که همین خواهش ها عامل هلاکت اخروی و شقاوت او خواهد شد. در قاموس گوید «ردی فی البئر» یعنی سقوط کرد در چاه، مانند «تردّی و ارداه و ردّاه» (از باب تفعّل و افعال و تفعیل) و «ردی» مانند رضی به معنای هلک و «رجل رد» به معنای هالک و نابودشونده است. و کلمه «اذاها»، « اذی» به آنچه که موجب ناراحتی انسان شود، از بیماری و پیشامدهای بد و چیزی که کثیف و مورد نفرت باشد گویند. و در بعضی نسخه ها به جای «اذاها»،«داؤها» (یعنی بیماری و درد) آمده است و این نسخه از جهت تناسب لفظی و معنوی، با کلمه «دوائها» بهتر است. در قاموس گوید دواء با حرکات سه گانه دال، درمان یعنی دارویی است که وسیله معالجه می باشد و اگر بدون مدّ خوانده شود (دوی)، به معنای مرض و بیماری است.

باب چهل و هفتم : درباره اهمیت و بیان اطاعت و فرمانبری از خداوند و از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السّلام و تسلیم بودن در برابر آنان و نهی از تخلف و نافرمانی آنان و روی گردانیدن از گفتار آنان و اذیت آنان

آیات:

- قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا.(1)

{گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم. }

- قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ.(2)

{بگو: «خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید.» پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد. }

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(3)

{خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید. }

1- . بقره / 285
2- . آل عمران / 32
3- . آل عمران / 132

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِيها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِينٌ.(1)

{اینها احکام الهی است، و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغ هایی درآورد که از زیر [درختانِ] آن نهرها روان است. در آن جاودانه اند، و این همان کامیابی بزرگ است.و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفّت آور است. }

- وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَکانَ خَيْراً لَهُمْ.(2)

{و اگر آنان می گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود. }

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.(3)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است. }

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِيقاً.(4)

1- . نساء / 13 - 14
2- . نساء / 46
3- . نساء / 59
4- . نساء / 69

{و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.}

- إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا.(1)

{آن گاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.»}

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ.(2)

{و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و [از گناهان] بر حذر باشید، پس اگر روی گرداندید، بدانید که بر عهده پیامبر ما، فقط رساندن [پیامِ] آشکار است.}

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.(3)

{و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا يَسْمَعُونَ.(4)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می شنوید. و مانند کسانی مباشید که گفتند: «شنیدیم» در حالی که نمی شنیدند.}

- وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ.(5)

{و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد.}

1- . مائده / 7
2- . مائده/ 92
3- . أنفال / 1

4- .انفال / 20 - 21
5- .توبه / 71

- وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ إِنَّما كانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ إلى قوله تعالى وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(1)

{و می گویند: «به خدا و پیامبر [او] گرویدیم و اطاعت کردیم.» آن گاه دسته ای از ایشان پس از این [اقرار] روی برمی گردانند، و آنان مؤمن نیستند. و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند، تا میان آنان داوری کند، بناگاه دسته ای از آنها روی برمی تابند. و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می آیند. آیا در دل هایشان بیماری است، یا شک دارند، یا از آن می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزند؟ [نه،] بلکه خودشان ستمکارند. گفتار مؤمنان- وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند- تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» اینانند که رستگارند. و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان بَرَد، و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند. و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی، بی شک [برای جهاد] بیرون خواهند آمد. بگو: «سوگند مخورید. اطاعتی پسندیده [بهتر است] که خدا به آنچه می کنید داناست.» بگو: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، [بدانید که] بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظّف هستید. و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست. خدا به کسانی

1- . نور / 47 - 56

از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند. و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر [خدا] را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید. }

- وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(1)

{و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است، و از [حقیقت] آنچه انجام می دادید شما را با خبر خواهم کرد. }

- وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً.(2)

{و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهیِ آشکاری گردیده است. }

- وَ ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ إلی قوله تعالی إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً.(3)

{و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید، و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید، چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است. اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعاً خدا به هر چیزی داناست. بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسرانِ برادران و پسرانِ خواهران و زنان [همکیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند] و باید از خدا پروا بدارید که خدا

1- . لقمان / 15
2- .احزاب / 36

3- .احزاب / 53 - 57

همواره بر هر چیزی گواه است. خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید. بی گمان، کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفّت آور آماده ساخته است. }

- إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً خالِدِينَ فِيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يا لَيْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَا وَ قالُوا رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَ كُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قالُوا وَ كانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهاً إلى قوله سبحانه وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً.(1)

{خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است. جاودانه در آن می مانند، نه یاری می یابند و نه یاوری. روزی که چهره هایشان را در آتش زیر و رو می کنند، می گویند: «ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم.» و می گویند: «پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.» «پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.» ای کسانی که ایمان آورده اید، مانند کسانی مباشید که موسی را [با اتهام خود] آزار دادند، و خدا او را از آنچه گفتند مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید. تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان بَرَد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است. }

- وَ اتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ.(2)

{و از من پیروی کنید این است راه راست. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ.(3)

1- .احزاب / 64 - 71

2- . زخرف / 61
3- . زخرف / 63

{پس، از خدا بترسید و فرمانم ببرید.}

- فَأَوْلی لَهُمْ طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ أُولئِکَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ إِلی قوله تعالی ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ.(1)

{[ولی] فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است. و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خدا راست [دل] باشند. پس [ای منافقان،] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و [گوش دل] ایشان را ناشنوا و چشم هایشان را نابینا کرده است. آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا [مگر] بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟ بی گمان، کسانی که پس از آنکه [راهِ] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت. چرا که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند، گفتند: «ما در کار [مخالفت] تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد.» و خدا از همداستانی آنان آگاه است. پس چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟ زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندی اش را خوش نداشتند پس اعمالشان را باطل گردانید.}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ.(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید، و کرده های خود را تباه مکنید.}

1- . محمد صلی الله علیه و آله و سلم/ 21 - 28
2- .محمد صلی الله علیه و آله و سلم / 33

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذاباً أَلِيماً.(1)

{و هر کس خدا و پیامبر او را فرمان بَرَد، وی را در باغ هایی که از زیر [درختان] آن نهرهایی روان است درمی آورد، و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذّبش می دارد.}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.}

- وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.(3)

{و اگر خدا و پیامبرِ او را فرمان برید از [ارزشِ] کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است.}

- إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ بَيِّناتٍ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ.(4)

{بی گمان، کسانی که با خدا و فرستاده او مخالفت می کنند ذلیل خواهند شد، همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند ذلیل شدند، و به راستی آیات روشن [خود] را فرستاده ایم، و کافران را عذابی خفّت آور خواهد بود. روزی که خداوند همه آنان را بر می انگیزد و به آنچه کرده اند آگاهشان می گرداند. خدا [کارهایشان را] برشمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده اند، و خدا بر هر چیزی گواه است.}

1- . فتح / 17
2- . حجرات / 1
3- . حجرات / 14
4- . مجادله / 5 - 6

- وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إلى قوله تعالى إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ فِی الْأَذَلِّينَ کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ.(1)

{و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. آیا ندیده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته اند؟ آنها نه از شمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند یاد می کنند و خودشان [هم] می دانند. خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند و [در نتیجه] برای آنان عذابی خفّت آور است. در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست. آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند]. روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند. شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی خیزند، آنان در [زمره] زبونان خواهند بود. خدا مقرّر کرده است که: «حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید.» آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است.}

- ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ.(2)

{این [عقوبت] برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر کس با خدا درافتد [بداند که] خدا سخت کیفر است.}

- وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ.(3)

1- . مجادله / 13 - 21
2- . حشر / 4
3- . حشر / 7

{و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است.}

- وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِی وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ.(1)

{و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، چرا آزارم می دهید، با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟» پس چون [از حق] برگشتند، خدا دل هایشان را برگردانید، و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند.}

- وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّما عَلی رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِینُ.(2)

{و خدا را فرمان برید و پیامبر [او] را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام رسانیِ آشکار است.}

- وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا.(3)

{و بشنوید و فرمان ببرید.}

- وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.(4)

{این است احکام الهی. و هر کس از مقرّرات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است. نمی دانی، شاید خدا پس از این، پیشامدی پدید آورد.}

- قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً.(5)

{نوح گفت: «پروردگارا، آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود.}

1- . صف / 5
2- . تغابن / 12

3- . تغابن / 16
4- . طلاق / 1
5- . نوح / 21

روایات:

مؤلف:بسیاری از اخبار و روایاتی که مربوط به این باب است،جا به جا در فصول گذشته و آینده، مخصوصا در باب«تقوا و اطاعت» ذکر شده است (و باز هم مقداری دیگر گفته می شود).

1. نهج البلاغه: «بر شما باد به اطاعت کسی که هیچ عذری برای نشناختن او ندارید.»(1)

2. کافی: حضرت باقر علیه السلام به محمد بن مسلم فرمود: مذاهب و راه های باطل، شما را به گمراهی و ضلالت نیفکند. به خدا قسم شیعه ما نیست، مگر آن کس که خداوند متعال را اطاعت کند.»(2)

توضیح: «لا یذهب» به صیغه معلوم و باء «بکم» برای تعدیه است و نسبت گمراه ساختن که به مذاهب داده شده، مجازی و ظاهری است. چون در واقع گمراه کننده نفس سرکش یا شیطان است، یعنی مذاهب باطله شما را به ضلالت و بدبختی نکشاند. و ممکن است لا یذهب به صیغه مجهول خوانده شود و «مذاهب» منصوب خوانده شود و فاعل ذکر نشده و او شیطان است، یعنی شیطان شما را در راه ها و مذاهب باطل و فاسد نکشاند و دچار آرزوهای دروغین و اعتقادات فاسد نگردید که در نتیجه، در انجام و ارتکاب گناه و معصیت جری و بیباک شوید. و با دعای تشیع و دوستی و محبت و ولایت غیر حقیقی و بدون محتوا، اعتماد و دلگرمی داشته باشید. شیعه اهل بیت فقط کسی است که از آنان در گفتار و کردار پیروی کند، نه کسی که با تنها زبان ادعای تشیع نماید.»

3. کافی: ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر حجه الوداع خطبه ای ایراد فرمود. پس چنین گفت: «ای مردم! به خدا سوگند از آنچه که شما را به آسایش و بهشت نزدیک می کند و از رنج و

1- . نهج البلاغه، حکمت 156
2- . کافی 2 : 73

عذاب دوزخ دور می نماید، فروگذار نکرده و به آن فرمان دادم و آنچه که شما را به شقاوت و دوزخ می کشاند و از سعادت و بهشت دور می سازد باقی نماند، مگر اینکه دستور خودداری از آن دادم.»(1)

توضیح: منظور از «روح امین» جبرئیل است و چون توسط جبرئیل حیات و زندگی علمی و انسانی بشر تامین می شود، به او روح گفته می شود، و از طرفی هم او امین خداوند است بر وحی. در نهایه گوید «انّ روح القدس نفث فی روعی» یعنی جبرئیل به من وحی و القاء کرده از ماده «نفث» است که به معنای دمیدن باشد که مثل نفخ است و مقداری سبک تر از «تفل» است، چون تفل در جایی گفته می شود که همراه دمیدن، آب دهان هم باشد. «فی روعی»: یعنی در روح و قلبم (دمید). (پایان کلام نهایه)

حتّی تستکمل: تا وقتی که روزی خود را که مقدر شده، کاملا به دست آورد.

فاتقوا اللَّه: یعنی درباره به دست آوردن رزق از خدا بترسید و یا به طور کلی در همه جا و همه حال خدا ترس باشید.

اجملوا فی الطّلب: یعنی در تحصیل روزی و زندگی معتدل و عادی کار کنید و خیلی خود را به زحمت و رنج نیفکنید و حریص نباشید. در مصباح گوید «اجملت فی الطّلب» یعنی مدارا کرده و آسان گرفتم. شیخ بهاء قدّس سره گوید این جمله دو احتمال دارد؛ اول اینکه درباره این زحمت و فعالیت زیاد از خدا بترس، یعنی این گونه فعالیت نکن، مانند اینکه گفته شود بترس از خدا در فلان کار یعنی آن کار را انجام مده. دوم اینکه تقوا و پرهیزکار باش، یعنی اگر خدا ترس باشید و جانب تقوا را رعایت کنید، دیگر نیازی به فعالیت زیاد و تحمل رنج و مشقت نیست که اشاره ای است به آیه«وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِب»،

1- . کافی 2 : 74

{هر کس دارای تقوا و پرهیزکاری باشد، خداوند راه رهایی از مشکلات را برایش فراهم نموده و از جایی که هیچ گمانش را نمی دهد روزی او را می رساند. }(1)

و لا یحمل ... ان یطلبه: یعنی وادار نکند و باعث نشود دیر رسیدن روزی که از راه نامشروع آن را به دست آورید. جمله «ان یطلبه» در تأویل مصدری است که منصوب به نزع خافض است (آن مصدر در اثر برداشتن حرف جر منصوب شده است) و در خبری که بعدا خواهد آمد، چنین گفته شده: «وادار نسازد شما را دیر رسیدن روزی که آن را از راه گناه و معصیت به دست آورید، چون خداوند رزق و روزی مردم را از طرق حلال میان آنان تقسیم کرده و تقدیر و تقسیمش از راه حرام نیست و کسی که تقوا و پرهیزکاری داشته باشد، روزی او از راه حلال خواهد رسید و هر آن کس که پرده دری کند، از حد و مرز الهی تجاوز نماید و از راه نامشروع به دست آورد، روزی حلالش را بریده و از دست داده است و در روز قیامت هم مواخذه خواهد شد.»

مؤلف: مطالبی که در این روایت نقل شد، نظیر تفسیر و توضیح است برای جمله آخر روایت بالا. «فانّه لا یدرک ما عند اللّه الّا بطاعته» یعنی آنچه که نزد خداست از ثواب های ارزنده اخروی و رزق و روزی حلال این جهان، به دست نمی آید مگر از راه اطاعت و فرمانبری اوامر و نواهی حق. خلاصه اینکه کلمه «ما عند اللّه» ممکن است مقصود رزق حلال باشد و یا درجات و مراتب اخروی باشد و یا اعم (هر دو مقصود باشد). البته از نظر اینکه این جمله تا «بطاعته» علت و سبب است، معنای اول مناسب تر است. چون مطالب قبل از این جمله درباره روزی است. همچنین معنای سوم هم مناسب است، گرچه معنای دوم روشن تر و مانوس تر است. و بدان که لفظ رزق در نظر معتزله، هر چیزی است که استفاده و بهره بردن از آن مجاز باشد و هیچ کس مخالفت و جلوگیری از آن را نداشته باشد، چه در امور خوراکی و یا غیر آن (بنابراین معنای رزق منحصر می شود به حلال) و از نظر اینها چیزهای

1- . طلاق / 2 - 3

حرام اساسا رزق نیست و روایت گذشته هم این معنا را تاییدمی کند. ولی از نظر اشاعره هر چه که موجودات زنده آن را مورد استفاده خود قرار دهد، چه خوراکی و چه غیر خوراکی، رزق گفته می شود، گرچه آن چیز حرام باشد. البته بعضی از اشاعره فقط در خوراکی ها رزق را بکار می برند و بحث کامل در این موضوع، بعدا در «کتاب مکاسب» خواهد آمد.

4. کافی: جابر جعفی گوید: حضرت باقر علیه السلام به من فرمود: «ای جابر! کسی که خود را از شیعیان ما می داند، آیا برای او کافی است که فقط اظهار دوستی ما خاندان رسالت را بنماید؟ به خدا سوگند شیعه ما نیست، مگر آن کس که از خدا بترسد و دستور او را اطاعت کند، و شناخته نمی شوند مگر با صفات تواضع، فروتنی، عبادت، امانت، درستی، زیاد در یاد خدا بودن و ذکر او، مراقبت در امر روزه و نماز، نیکی به پدر و مادر، رسیدگی به همسایه های مستمند و تهیدست و بدهکاران و یتیمان، راستگویی، قرائت قرآن، بازداشتن زبان از مردم، مگر در کارهای خوب. و اینکه در میان بستگان و طایفه و فامیل امین مردم باشند بر همه چیز.»

جابر گوید: عرضه داشتم: «یا بن رسول اللَّه! من کسی را امروز با این صفات سراغ ندارم.» فرمود: «ای جابر! روش های غلط تو را به غرور و باطل نکشاند. آیا این بس است که انسان با زبان بگوید علی علیه السلام را دوست می دارم و اهل ولایت هستم و در عین حال فعالیت در انجام وظایف عملی نداشته باشد؟ اگر به جای این بگوید رسول خدا را دوست می دارم - البته معلوم است که رسول خدا مقام و مرتبه اش از علی علیه السلام برتر و بالاتر است - ولی از روش پیغمبر پیروی نکند و به سنت او عمل نکند، این چنین دوستی که اثر عملی نداشته باشد، سودی به حال او ندارد. پس از خدا بترسید و برای به دست آوردن ثواب های اخروی عمل نمایید. خداوند با احدی قرابت و خویشاوندی ندارد. محبوب ترین بندگان نزد خدا و گرامی تر آنان، پرهیزکارترین و مطیع ترین آنان است. ای جابر! به خدا سوگند نزدیکی و تقرب به خدا به دست نمی آید، مگر از راه بندگی و اطاعت، و برات آزادی از آتش با ما نیست و حجت و دلیل هم کسی بر خدا ندارد. به طور کلی هر کس مطیع خدا باشد و از فرمان

خدا اطاعت کند، او دوست ماست و هر که معصیت او را نماید، دشمن ماست، و نعمت ولایت و محبت ما به دست نمی آید، مگر از راه عمل و پرهیزکاری.»(1)

در امالی شیخ طوسی(2)از همان جابر جعفی و در امالی شیخ صدوق(3) از احمد بن نضر و در مشکاه الانوار(4)نظیر این روایت آمده است.

توضیح: «من ینتحل التّشیّع» یعنی ادعای تشیع کند بدون اینکه صفات شیعه را داشته باشد. و در غیر کافی به لفظ «انتحل» به صیغه ماضی است. در قاموس «انتحله و تنحّله» (از باب افتعال و تفعّل) یعنی ادعا کرد چیزی را برای خود، با اینکه آن چیز برای دیگری است.

و ما کانوا یعرفون: یعنی شناخته نمی شوند مگر... فعل را مجهول خوانده اند و ضمیر جمع مربوط به شیعه و یا مربوط به بندگان خوب یعنی در زمان پیغمبر و امیر مؤمنان و ائمه دیگر که قبلا بودند صلوات اللّه علیهم اجمعین، مردم شیعه را به این صفات و نشانه ها می شناختند و هر کس دارای این صفات نبود، او را از شیعیان نمی دانستند، و یا اینکه شیعیان خود دارای این صفات بودند و همه می دانستند که آنان مشهور به این اوصاف هستند.

الّا بالتّواضع: یعنی فروتنی و خاکساری در مقابل دستورهای الهی و فروتن و خاکسار در برابر امامان و پیشوایان دین، به تعظیم و بزرگ دانستن آنان و اطاعت از آنان و در برابر مؤمنین به احترام کردن و اظهار محبت و دوستی با آنان و تکبر نکردن با آنان و معاشرت نیک و شایسته با آنان است.

و التّخشّع: یعنی اظهار خشوع و ذلت همراه با ترس در برابر خدا و به کار بردن اعضا و جوارح در انجام فرمان خدا. و لفظ خشوع هم به قلب و دل (حالت درونی) و هم به اعضا و جوارح نسبت داده می شود.

1- . کافی 2 : 74
2- . امالی طوسی 2 : 365
3- . امالی صدوق: 371

4- . مشكاه الانوار: 59

و الأمانه: نقطه مقابل خیانت است، یعنی پرداخت حقوق خلق و خالق و مراعات عهد و پیمان ها و مکر و خیانت نکردن. در امالی طوسی لفظ «و الانابه» آمده، یعنی توبه و بازگشت به خدا.

و کثره ذکر اللَّه: در زبان و دل و «الصوم» عطف بر ذکر است و در امالی «و برّ الوالدین» نقل شده است.

و التعهد للجیران: یعنی رعایت جانب همسایگان و اذیت نرساندن به آنان و چشم پوشی و تحمل اذیت و زحمت از آنان و احوالپرسی از مریضان آنها، تشییع جنازه آنها و عاریه دادن اسباب و اثاثیه به آنان. و بحث و اختلافی که راجع به فقیر و مسکین هست که آیا کدام یک از این دو گروه مستمندتر است، بعدا خواهد آمد. و اینکه در میان همسایگان، به خصوص از فقیر و مسکین نام برده، از این نظر است که رعایت حال آنها مهم تر است، وگرنه همسایه داری به طور کلی لازم است. و در امالی «تعاهد الجیران» است

و الغارمین(قرض دارها): یا عطف به فقراست و یا عطف بر جیران.

و کانوا امناء عشائرهم: یعنی شیعیان را امین خود می دانستند و در تمام اشیا از مال و ناموس و نگهداری اسرار، به آنان اطمینان داشتند.«عشائر» جمع «عشیره» است به معنای قبیله و فامیل و در امالی صدوق و غیر آن، عبارت حدیث این طور است: «فقال جابر یا ابن رسول اللَّه لست اعرف احدا بهذه الصّفه»، (هیچ کس را به این صفت نمی شناسم).

لا تذهبن بک المذاهب: یعنی راه ها و روش های مختلف تو را مغرور نکند و به باطل و رها کردن عمل نیفکند.

حسب الرّجل ان یقول: این جمله از نظر ترکیب بندی مانند «حسبک درهم» است، یعنی یک درهم ترا کافی است. البته در این جمله از حدیث، استفهام و حرف سؤال در تقدیر هست و «احسب الرجل» حضرت از جابر به عنوان انکار و قبول نکردن مطلب سؤال می کندکه آیا همین مقدار کافی است که بگوید دوست دارم علی علیه السلام را، یعنی این حرف تنها ابدا کافی نیست.

فعّالا: یعنی بر طبق اعتقاد خود فعال و پرکار نباشد و این جمله در نسخه امالی صدوق نیست.

فرسول اللَّه ...: ظاهر این جمله معترضه بودن است، ولی در امالی شیخ صدوق «و رسول اللَّه» با واو به جای فاء آمده است. و این طور بهتر است که جمله و رسول اللَّه جمله حالیه باشد و طبق هر دو نسخه (با فاء یا واو) احتمال دارد این جمله عطف بر «احب» باشد و تتمه مضمون گفتار فاعل «قال» باشد و فاعل «قال»، مخالف و سنی باشد. خلاصه معنا چنین می شود که شما شیعیان ادعای دوستی علی را دارید، بدون عمل و محتوی. اگر مخالف شما بگوید من رسول اللَّه را دوست دارم و آن حضرت هم که از علی برتر است، همان طور که شما شیعیان دلخوش و دلگرم به محبت علی علیه السلام هستید، من اعتماد و دلگرمی به محبت رسول خدا دارم، شما نمی توانید او را مجاب و محکوم کنید. چون اگر شما به آن شخص بگویید که دوستی با رسول خدا - با اینکه در مسأله وصایت و خلافت مخالف رسول خدا باشید - اصلا سودی ندارد، ممکن است فورا در مقام پاسخ به شما اعتراض نموده و بگوید برای شما هم دوستی علی سودی ندارد، در صورتی که در افعال و اقوال در کردار و گفتاربا علی علیه السلام مخالفت می کنید. و در امالی چنین است که «لا یعمل بعمله و لا یتّبع سنّته ما نفعه».

لیس بین اللَّه و بین احد قرابه: یعنی خداوند با شیعه که خویشاوندی ندارد تا با آنها مسامحه کند و با مخالفین و سنیان مسامحه نکند، با اینکه در نافرمانی مانند هم هستند. یا اینکه منظور این باشد که میان خدا و علی علیه السلام خویشاوندی نیست تا اینکه با شیعیان علی مسامحه کند و با شیعه رسول خدا مسامحه نکند. حاصل مطلب اینکه راه قرب و نزدیکی به خدا، فقط اطاعت و پرهیز است و لذا امامان شما محبوب ترین خلق خداست در نزد او.بنابراین اگر جنبه اطاعت و پرهیز در شما نباشد، چیزی به حال شما سود ندارد. و در امالی چنین است: «احب العباد الی اللَّه و اکرمهم علیه اتقاهم له و اعملهم بطاعه و اللَّه ما یتقرب الی اللَّه جل ثناؤه الا بالطاعه ما معنا براءه ...»

و ما معنا براه من النّار: یعنی با ما حواله و حکم و سندی مبنی بر دور بودن ما و دور بودن شیعیان ما از آتش نیست، گرچه عمل نابکاران را داشته باشند.

و لا علی اللَّه لأحد من حجه: یعنی اگر خداوند کسی را نیامرزید، حجت و عذری ندارد که بگوید خدایا من از شیعیان علی بودم، چرا گناهان مرا نبخشیدی؟ چون خدا ملتزم نشده که هر کس را که ادعای تشیع کرد، گرچه عمل هم نداشته باشد، بیامرزد. یا منظور این است که برای ما سند و مستمسکی بر خدا نیست که ما حق داشته باشیم هر کس را که ادعای تشیع کرد، از عذاب و گرفتاری نجات دهیم. و مؤید و شاهد بر این معنا نسخه امالی است که در آنچنین نقل شده: «و ما لنا علی اللَّه حجّه»، (ما حجت و سندی بر خدا نداریم).

من کان للَّه مطیعا فهو لنا ولیّ: شاید این جمله برای دفع توهم و خیال باطلی است که در این موارد به ذهن می آید که خود آن بزرگان فرموده اند که شیعیان و دوستان ما به دوزخ نمی روند که حضرت پاسخ این توهم را داده است و فرموده که گناهکار ولی و دوست ما نیست و ولایت ما فقط از راه اطاعت و دوری از معصیت به دست می آید. ضمنا برای ورع و اجتناب و دوری از گناه، چهار رتبه و درجه گفته شده است:

1) ورع و پرهیزکاری توبه کنندگان که عبارت از این است که انسان گناهان و کارهای حرام را کنار بگذارد و از حالت فسق بیرون رود که میزان عدالت و پذیرفته شدن شهادت و گواهی می شود.

2) ورع و پرهیز صالحین و شایستگان که حد و میزان این رتبه، اجتناب و دوری کردن از امور و کارهای شبهه ناک است از ترس اینکه مبادا در دایره محرمات قدم نهد.

3) ورع و اجتناب متقین و اهل تقوا که میزان و حدش، ترک کردن بعضی از کارهای حلال است، از ترس اینکه مبادا به حرام منجر شود، نظیر اینکه انسان صحبت مردم را زیاد نکند که مبادا تدریجا به طرف غیبت کشیده شود.

4) ورع اهل سیر و سلوک و در این رتبه است که سالک و کسی که در سیر تکاملی و تزکیه باطن و صفاء درون است، از غیر خدا اعراض کرده و از ما سوی اللّه چشم پوشیده و دوری کرده و دل کنده که مبادا لحظه ای از عمر خود را در چیزی که باعث نزدیکی او به حق نمی شود صرف کند، گرچه می داند به طرف حرام کشیده نمی شود.

جمله ای که در این روایت «الّا بالعمل» در نسخه امالی و غیر او «الّا بالورع و العمل» نقل شده است.

5. کافی: هشام بن حکم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «هنگامی که رستاخیز و قیامت می شود، گروهی از مردم بپا می خیزند، پشت در بهشت می آیند، دق الباب می کنند و در بهشت را می زنند. از آنها پرسیده می شود: «شماچه کسانی هستید؟» در پاسخ می گویند: «ما اهل صبریم.» پس مجددا سؤال می شود: «بر چه چیز و چه حالت صبر داشتید؟» گویند: «در تحمل زحمت اطاعت و بندگی شکیبا بودیم و در مقابل گناه و معصیت خدا هم خودداری کرده و صبر می کردیم.» در این حال خداوند متعال فرماید: «راست می گویند، آنان را وارد بهشت کنید.» و این است معنای آیه: «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(1)، {همانا افراد صابر و شکیبا، پاداش خود را بدون حساب دریافت می کنند.} (2)

توضیح: در نهایه گوید «عنق» به معنی گروهی از مردم است و در قاموس «العنق» به ضم حرف اول و به ضم دو حرف، عده ای از مردم و رؤسا و بزرگان مردم را نیز گویند.«أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ» بعضی گویند یعنی اجر و پاداشی که حسابدارها قدرت حساب آنان را ندارند.ولی ظاهر روایت گذشته این است که آنان (شکیبایان) برای حساب اعمالشان بازداشت نمی شوند و بدون حساب و بازرسی اعمال وارد بهشت می شوند .

1- . زمر / 10
2- . کافی 2 : 75

مرحوم طبرسی(1) گوید: معنای این جمله این است که اجر و پاداش صابران از جهت اینکه بسیار زیاد است، از عهده حساب و شمار بیرون است. و عیاشی با سند خود از عبداللّه بن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هنگامی که دفترها و پرونده های عمل باز می شود و ترازوهای عمل سنج به کار می افتد، برای اهل مصیبت و بلا نه ترازویی نصب می شود و نه پرونده عملی گشوده می گردد.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ.»

6. کافی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ای گروه شیعه آل محمد! شما بالش متوسط باشیدکه غالی و افراطی ها که غلو و زیاده روی می کنند، به وضع و روش شما برگردند و تفریطی ها و عقب ماندگان، بیایند و به شما برسند و ملحق شوند.»

مردی از انصاربه نام سعد گفت: «فدایت شوم! غلوّکنندگان چه کسانی هستند؟» فرمود: «گروهی که درباره ما، مطالبی را که ما خود به آن معتقد نیستیم می گویند. این گروه از ما نیستند و ماهم از آنان نیستیم.»پرسید: «تالی و عقب مانده کیست؟» فرمود: «کسی که دنبال هدایت و در صدد راهیابی است ومی خواهد به خیر و کار نیکی دست یابد که پاداش اخروی نصیبش گردد.»

سپس حضرت رو به طرف ما کرد و فرمود: « به خدا سوگند در دست ما برات و سند آزادی از دوزخ نیست و میان ما و خدا، خویشاوندی نیست و عذر و حجتی هم بر خدا نداریم. تقرب و نزدیکی به خدا حاصل نمی شود، مگر با اطاعت و بندگی. پس هر کس از شما مطیع خدا باشد، ولایت و دوستی ما به حال او سود دارد و هر کس از شما که معصیت و نافرمانی خدا را کند، دوستی و ولایت ما برای او سودی ندارد. وای بر شما! خود را گول نزنید و مغرور نشوید. وای بر شما مغرور نشوید!»(2)

1- . مجمع البیان 8 : 492
2- . کافی 2 : 75

توضیح: جوهری(1) گوید «نمرقه» متّکای کوچک است و همین طور نمرقه به کسر نون و راء، لغتی است که یعقوب حکایت کرده. و گاهی به روپوشی که روی اثاثیه انداخته شود، نمرقه گویند که از ابی عبید نقل شده. و در قاموس(2) است که«نمرق و نمرقه» که نون و راء آن سه رقم خوانده می شود، متکای کوچک یا پشتی یا روپوش و پارچه را گویند که روی اثاث بکشند. و نمرقه با کسر، ابری را گویند که مابین قطعات آن فاصله باشد.(پایان کلام قاموس)

و تشبیه شیعه به نمرقه، از این نظر است که شیعیان مانند پشتی و متکا مورد اعتماد و تکیه گاه هستند. و توصیف به «وسطی» از جهت این است که آنان حد وسط میان افراط و تفریط هستند، و یا از این نظر است که معمولا پشتی و متکا در صدر مجلس و جای صدرنشین است و مردمی که در دو طرف مجلس نشسته اند، توجه به آن محل دارند. و گفته شده که منظور اهل غرقه وسطی باشند. و گفته شده که این تشبیه از جهت این است که متکا و پشتی در صورتی قابل استفاده و تکیه است که در حد و میزان معینی از بلندی و کوتاهی باشد که اگر خیلی بلند باشد، پشتی و تکیه گاه نمی شود و همچنین اگر خیلی کوتاه باشد، باز هم قابل تکیه نیست و باید متوسط باشد. شما شیعیان هم در دین خود و درباره امامان و پیشوایان باید متوسط باشید، نه غلو و زیاده روی کنیدبه طوری که از آن مرتبه و مقامی که خدا آنها را در آن مقام قرار داده و آنان را اهل آن مرتبه کرده تجاوز نکنید که همان مقام و مرتبه امامت و پیشوایی و وصایت است که از مقام خدایی و مقام نبوت و پیامبری نازل تر و پایین تر است. و مانند مسیحیان نباشید که در حق مسیح علیه السلام غلو کرده و مقام الوهیت و خدایی را برای او معتقد شدند و یا رتبه «بنّوت»(فرزندی) را برای خدا قائل شدند. و مانند اهل تقصیر هم نباشید که آنان را از مقام و مرتبه ای که دارند پایین تر قرار دادند و امامان را نظیر مردم دیگر، بلکه نازل تر و پایین تر دانستند، مثل قوم یهود که حضرت مسیح را از

1- . صحاح 4 : 1561
2- . قاموس 3 : 286

مقام و رتبه ای که دارد،پایین تر و کمتر دانستند، بلکه شما مانند وساده و پشتی متوسط و معتدل باشید که غلوی ها برگردند به شماو کوتاه نگران هم به شما بپیوندند و به شما برسند.

ما لا نقوله فی انفسنا: یعنی اینان مطالبی درباره ما می گویند

که ما خود آن را نمی گوییم و از آن اباطیل بیزاریم، مانند مقام الوهیت. و اینکه ما خالق و آفریدگار باشیم و یا دارای مقام نبوت باشیم .

المرتاد یرید الخیر یبلغه الخیر: شاید این جمله از قبیل آمدن اسم ظاهر به جای ضمیر است، به این معنی که این شخص می خواهد اعمال نیکی که به او می رسد و آنها را می فهمد انجام دهد، ولی انجام نمی دهد و البته به خاطر همین نیت خیر پاداش می بیند. و یا به این معناست که این شخص در مقام به دست آوردن دین حق و دین کامل است.

یبلغه الخیر: جمله دیگری است برای بیان اینکه هر کس دنبال خیری و حقی باشد، بالاخره به آنمی رسد و توفیق الهی شامل حالش خواهد شد. همان طوری که خداوند فرموده: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»، {کسانی که در طریق ما کوشش داشته باشند، ما هم آنان را دستگیری خواهیم کرد. }(1)

یوجر علیه: بیان این است که چنین شخصی برای همین نیت خیر، ماجور است و پاداش دارد.

و گفته شده منظور از «مرتاد» کسی است که دنبال هدایت و یافتن راه حق است، ولی هنوز معرفت و شناسایی در حق امام و مراسم و مقررات دینی پیدا نکرده و در مقام یاد گرفتن و رسیدن به حق است.

یبلّغه الخیر: بدل است از کلمه«الخیر»یعنی این شخص می خواهد کار خیر را انجام دهد تا پاداش بیابد. و گفته شده مرتاد یعنی کسی که در مقام به دست آوردن مطلوبی باشد، از «ارتاد الرجل الشی ء» یعنی طلب کرد و تعقیب نمود آن چیز را، چه

1- .عنکبوت / 69

مطلوب خیر و نیک باشد یا شر باشد.بنابراین جمله «یرید الخیر» تخصیص و توضیح مقصود است. یبلغه الخیراز باب افعال (ابلاغ) و یا از باب تفعیل (یبلّغه) است. بنابراین لفظ «خیر» مفعول است و فاعل فعل از قرائن معلوم است، یعنی «من» هر کس که این مرتاد و طالب را به خیر و حق ارشاد و راهنمایی کند، آن شخص به خاطر راهنمایی و ارشادش اجر و پاداش می بیند.

مؤلف: بنا بر اینکه «یبلغه» از باب افعال و یا تفعیل باشد، امکان دارد که فاعل یبلغه ضمیری باشد که راجع به «نمرقه» است (شیعه)، یعنی شیعیان این شخص مرتاد و تالی را به خیر می رسانند. و گفته شده که جمله «یرید الخیر» صفت باشد برای المرتاد و چون جمله وصفیه، موصوفش باید نکره باشد نه معرفه و در ظاهر المرتاد الف و لام دارد و معرفه است و با قواعد ادبی تطبیق نمی کند، لذا باید گفت الف و لام المرتاد برای عهد ذهنی است که مانند نکره است در ابهام و اجمال. و جمله یبلغه یا ثلاثی مجرد است از باب نصر ویا مزید است از باب افعال و یا تفعیل و بیانی و استیناف است. بنا بر حالت اول، لفظ «الخیر» مرفوع است که فاعل «یبلغ» باشد و می خواهد بگوید که دین حق چون خودش واضح و برهان و دلیلش روشن است، بالاخره این دین روشن به کسی که طالب آن باشدمی رسد. و بنا بر حالت دوم و سوم که مزید فیه باشد، ضمیر فاعل یبلغه راجع است به مصدر یرید و الخیر هم منصوب است بر مفعولیت، و جمله «و یوجر علیه» استیناف دیگری است. این جمله هم برای دفع توهم است که تصور نشود اجر و پاداشی در بین نیست که چون دین و حقیقت خیلی روشن و واضح است و قطعا به هر کس که بخواهد بفهمد می رسد و احتیاجی به تبلیغ و ارشاد ندارد. پس اگر کسی شخصی را به خیر و دین برساند، کار مهمی نکرده و اگر هم تبلیغ و ارشاد نمی کرد، این دین خود به خود به او می رسید و می فهمید و دیگر معنا ندارد که ابلاغ کننده اجر و پاداشی داشته باشد. به منظور دفع این توهمات به عنوان بیان واقع فرموده است «و یوجر علیه».البته تبلیغ کننده خود اجر و پاداش دارد و البته بیشتر این احتمالات و معانی که برای این جملات بیان شد ضعیف است و شاید در نقل الفاظ خبر اشتباهاتی واقع شده است.

و لا لنا علی اللَّه حجّه: یعنی این طور نیست که ما چون با رسول خدا قرابت و خویشی داریم، حقی و سندی بر خدا داشته باشیم که بدون عمل اهل، نجات باشیم یا بتوانیم شیعیان خود را نجات دهیم.

و لا یتقرب: ممکن است متکلم مع الغیر باشد، یعنی ما هم بدون تقوا و عمل به خدا نزدیک نمی شویم و یا به صیغه غایب مجهول، و لا یتقرب یعنی نزدیکی به خدا بدون تقوا و ورع حاصل نمی شود.

و یحکم: در قاموس(1) گوید «ویح لزید و ویحا له» جمله ای است که به عنوان ترحم و دلسوزی گفته می شود و اگر مرفوع بخوانیم، مبتداء است و منصوب خواندش به تقدیر فعل است و ویح زید و ویحه (اضافه شود) و منصوب خواندنش نیز به تقدیر فعلی است. و یا اینکه اصلش «وی» باشد که به آخرش گاهی حاء متصل می شود (ویح) و گاهی لام (ویل) و گاهی باء (ویب) و گاهی سین (ویس). و در نهایه گوید ویح کلمه ای است که در موارد ترحم و دلسوزی و توجه و همدردی گفته می شود و درباره کسی که بدون جرم و تقصیر در گرفتاری قرار گیرد به کار برده می شود و گاهی در مورد مدح و ستایش و در مورد تعجب استعمال می شود، و منصوب بودنش به عنوان مصدریت و مفعول مطلق بودن است و گاهی مرفوع خوانده می شود و اضافه به چیزی می شود، ولی مضاف الیه نمی شود و «ویح زید و ویحا له و ویح له» گفته می شود.

7. کافی: مفضل بن عمر گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که صحبت اعمال شد. من گفتم: «من که اعمالم خوب است و ضعیف و کم نیست.» حضرت فرمود: «ساکت باش و استغفار کن!» سپس فرمود: «برای من عمل اندکی که توام با تقوا و پرهیز باشد، بهتر از اعمال زیادی است که همراه با تقوا نباشد.» عرضه داشتم: «یعنی چه؟ چطور ممکن است عمل انسان زیاد باشد، ولی بدون تقوا؟» فرمود: «بلی ممکن است. مثلا شخصی سفره می دهد و از مستمندان دستگیری می کند، با

1- . قاموس 1 : 256

همسایگان کاملا مهربانی می ورزد و حاجت مندان به خانه اش رفت و آمد دارند، ولی در عین حال اگر هم احیانان با عمل حرام و نامشروعی مواجه شود، اقدام نموده و آن کار را هم انجام می دهد. این گونه اعمال خیر، عمل بدون تقوا است. و ممکن است شخص دیگری باشد که توفیق این گونه کارها را نداشته باشد، ولی به طوری در دینش محکم است که اگر طرق و راه های نامشروع در پیش پا و دسترسش باشد، کاملا امتناع و خودداری می کند.»(1)

توضیح: «فذکرنا الأعمال» یعنی درباره کم و زیادی اعمال و یا دخالت اعمال در ایمان انسان صحبت کردیم.

ما اضعف عملی: این ترکیب یا فعل تعجب است. به این معنا که «یا للاسف! اعمال من چقدر کم و بی ارزش است!» که ظاهر مطلب همین فعل تعجب بودن است. و یا اینکه ما نافیه است و «اضعف» متکلم از باب تفعیل است، یعنی من اعمال خود را کم و بی ارزش نمی دانم. بنا بر معنای اول (تاسف از کمی عمل) در اعتراض حضرت به مفضل و امر کردن او به استغفار، اشکال و ایرادی توهم می شود. چون در اخبار و احادیث دستور داده شده که انسان همیشه باید خود را مقصر بداند و هیچ وقت با نظر عجب و خوش بینی به خود و اعمال خود ننگرد. مفضل هم با تاسف و تحسر به خود و اعمال خود نگاه می کند، ولی در عین حال حضرت می فرماید.

مه استغفر اللَّه: مثل اینکه این دستور حضرت با مضامین اخبار منافات دارد.ولی ممکن است این ایراد و توهم را به چند وجه پاسخ داد:

1) اینکه نهی و بازداشتن از فتوا دادن بدون مدرک شرعی باشد، نه اینکه منظور این باشد که اعتراف به تقصیر و کوتاهی در عمل نکند.

2) اینکه مفضل چون محور سعادت را عمل قرار داد، چنین به دست می آید که نظر او فقط به عمل است و باید اتکا و اعتماد به عمل داشت، با اینکه چنین نیست و عمل در مقابل تقوا ارزشی ندارد، چون شرط قبولی عمل،تقوا است و لذا حضرت او

1- . کافی 2 : 76

رابه این قسمت هشدار می دهد خلاصه اینکه چون اساس حرف مفضل بر کمی و زیادی عمل بود، حضرت خاطرنشان کرد و او را از این نظر باز داشت.

3) آنچه که گفته شده به طور کلی گفتارها و کردارها جهات مختلفی دارد که از هر جهت حکم و دستور جداگانه ای دارد و مفضل مقصودش این نبوده که عمل من در برابرعظمت پروردگار اندک و ناچیز است و من آن گونه عبادت و بندگی که شایسته ذات اقدس حق باشد ندارم. حرف مفضل از این جهت است که می خواهد بگوید اعمال من فی حد نفسه اندک است و من توفیق عبادت زیاد را نداشته و ندارم و فرق است بین این دو جهت. جهت اولی اعتراف به تقصیر است در برابر عظمت خالق، ولی جهت دوم قطع نظر از عظمت خالق، تاسف از کم توفیقی است، نه اعتراف به تقصیر و کم ارزشی.

4) اینکه چون حضرت خود می دانست که مفضل عمل خود را قابل توجه و اعتماد می داند و عملش را زیاد می بیند و اینکه این جمله را (عمل من خیلی کم است) بر زبان آورده از لحاظ تواضع و پنهان داشتن عمل است، از این جهت حضرت او را نهی فرمود و امر به استغفار کرد.

و رفق جیرانه در قاموس(1) گوید: «رفق فلانا و ارفقه» ثلاثی مجرد و مزید هر دو یعنی سود رسانید و باز در همین روایت است که «یوطّی رحله» کنایه از مهمانی کردن زیاد است. در قاموس گوید: «رجل موطّأ الأکناف» بر وزن معظّم یعنی نرم و خوش خلق و بزرگوار و مهمان نواز و یا به این معنا که انسان در کنار شخص آسایش داشته و مورد اذیت و بی مهری قرار نگیرد. و در نهایه روایتی نبوی نقل کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «خوشخوترین شما افرادی است که برای پذیرش دیگران آماده تر باشد.» و گفته است که این جمله مثل است و حقیقت و ریشه اش از ماده توطئه است که به معنای آمادگی و نرمش است.

1- . قاموس 1 : 32

و فراش وطئ: بستر نرم که موجب ناراحتی کسی که می خوابد نشود.«اکناف» به معنای جوانب و اطراف است و مقصود این است که افراد خوش خلق آنانی هستند که هر کس در اطراف و جوانب آنها باشد، آسایش دارد و در اذیت نیست و گفته شده که «توطئه الرّحل» کنایه از تواضع و نرمش و فروتنی است.

فاذا ارتفع له الباب من الحرام: یعنی اگر برای او راه دخول در حرام پیش بیاید، وارد می شود. «لیس عنده» یعنی آن اعمال که نزد دیگری بود، نزد این نیست.

8. امامت و تبصره: سکونی از حضرت باقر از پدر بزرگوارش از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اطاعت و فرمانبری، نور و روشنایی

چشم است.»

باب چهل و هشتم : در برگزیدن و مقدم داشتن حق بر باطل و امر به گفتن حق و حقیقت، گرچه تلخ و ناگوار باشد

آیات:

- قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً.(1)

{و بگو: «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.» }

- قُلْ إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُیُوبِ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ ما یُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما یُعِیدُ.(2)

{بگو: «بی گمان، پروردگارم حقیقت را القا می کند [اوست] دانای نهان ها.» بگو: «حق آمد و [دیگر] باطل از سر نمی گیرد و برنمی گردد.» }

- وَ یَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.(3)

{و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می کند. اوست که به راز دل ها داناست. }

1- . اسراء / 81
2- . سبأ / 48 - 49
3- . شوری / 24

- لَقَدْ جِئْناكُمْ بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ.(1)

{قطعاً حقیقت را برایتان آوردیم، لیکن بیشتر شما حقیقت را خوش نداشتید. }

روایات:

1. امالی صدوق و معانی الاخبار: از امیر مؤمنان علیه السلام سؤال شد: «زیرک ترین و هوشیارترین مردم کیست؟» فرمود: «آن کس که راه خوشبختی را از راه گمراهی تشخیص دهد و بفهمد و به طرف حق و سعادت گرایش داشته باشد.»(2)

2. خصال: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از نشانه های ایمان و تحقق یافتن آن در انسان این است که حق را انتخاب کرده و ترجیح دهی، گرچه بر ضرر تو باشد، و باطل را محکوم بداری، گرچه به سود تو باشد، و اینکه سخن تو از مقدار علم و آگاه ایت تجاوز نکند.»(3)

3. خصال: عبداللَّه بن صامت از ابوذر غفاری رحمه اللَّه نقل کند که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله به من سفارش فرموده که حق را بگویم، هر چند تلخ و ناگوار باشد... و دنباله این روایت در باب های مواعظ و اندرزهاست.(4)

و در روایت دیگری است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به ابوذر فرمود: «حق را بگو، هر چند تلخ و ناگوار باشد.»(5)

4. تنبیه الخاطر: ابن ابی سمال گوید: شخصی از حضرت صادق علیه السلام مسأله ای پرسید. حضرت حکم مسأله را بیان فرمود، ولی بر خلاف میل و خواست آن شخص بود. حضرت که احساس می کرد طرف ناراحت شده، فرمود: «ای فلانی! در برابر حق تسلیم و شکیبا باش که هیچ کس در برابر حق تسلیم و شکیبا نمی شود، مگر اینکه خدا در عوضش آنچه که بهتر از آن است به او عطا خواهد فرمود.»

1- . زخرف / 78
2- . امالی صدوق : 237 و معانی الاخبار : 199

3- . خصال 1 : 28
4- . خصال 2 : 3
5- . معانی الاخبار: 332 و خصال 2 : 104 و امالی طوسی 2 : 138

5. نهج البلاغه: فرمود: «مردم چیزی از امور دینی را به منظور به دست آوردن دنیا ترک نمی کنند، مگر اینکه خداوند پیشامد زیانبارتر از آن مقدار که سود برده را برای آنان مقرر می دارد.»(1)و فرمود: «هر کس در برابر حق جبهه گیری کند، نابود می شود.»(2) و فرمود: «حق سنگین و گوارست، ولی باطل سبک و ناگوارا.»(3)

همچنین فرمود: «برترین مردم کسی است که در نظرش عمل بر طبق حق و حقیقت محبوب تر باشد از طرفداری باطل، گرچه برای او سودمند و باعث زیادی ثروت او شود.» و فرمود: «هان ای مردم! در راه پیمودن حق و هدایت و سعادت، از جهت کمی تعداد طرفداران آن هیچ وحشتی به خود راه ندهید که توده مردم بر سر سفره ای جمع شده اند که مدت سیری و لذتش بسیار کم، ولی گرسنگی و ناراحتی طولانی و ممتدی را دنبال دارد.» و حضرت سخنان خود را ادامه داد، تا آنجا که فرمود: «ای مردم! هر کس راه روشن حق و حقیقت را بپیماید، به سرچشمه زلال آب می رسد و هر کس با حق مخالفت کند، در بیابان حیرت و ضلالت سرگردان است.»(4)

1- . نهج البلاغه 2 : 166
2- . نهج البلاغه 2 : 187
3- . نهج البلاغه 2 : 235
4- . نهج البلاغه 1 : 258

باب چهل و نهم : درباره کناره گیری از مردمان شرور و پلید و انس و الفت با خدا

آیات:

- وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَی الْکَهْفِ یَنْشُرْ لَکُمْ رَبُّکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یُهَیِّئْ لَکُمْ مِنْ أَمْرِکُمْ مِرفَقاً.(1)

{و چون از آنها و از آنچه که جز خدا می پرستند کناره گرفتید، پس به غار پناه جویید، تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد. }

- وَ أَعْتَزِلُکُمْ وَ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّی عَسی أَلَّا أَکُونَ بِدُعاءِ رَبِّی شَقِیًّا فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَ ما یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ.(2)

{و از شما و [از] آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم.» و چون از آنها و [از] آنچه به جای خدا می پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم. }

- فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قالَ إِنِّی مُهاجِرٌ إِلی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.(3)

1- . کهف / 16
2- . مریم / 48 - 49
3- . عنکبوت / 26

{پس لوط به او ایمان آورد و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگار خود روی می آورم، که اوست ارجمند حکیم.» }

- قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ.(1)

{و [ابراهیم] گفت: «من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.» }

روایات:

1. امالی صدوق:یونس بن ظبیان گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند به یکی از انبیای بنی اسرائیل چنین وحی کرد: «اگر دوست داری مرا در بهشت ملاقات نمایی، پس باید در این دنیا زندگی کنی تک و تنها غریب وار، بدون انس با این مردم پست و با حزن و اندوه و ترسناک، و فراری از مردم مانندتک پرنده ای که در بیابان های قفر در پروازست؛ از بالای درختان می خورد؛ از آب چشمه سارها می آشامد و شب که فرا می رسد، تنها در جایی می ماند، با پرنده های دیگر هم آشیانه نمی شود و با خدای خویش مانوس است و از پرندگان گریزان و هراسان.»(2)

2. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «اگر می توانید طوری زندگی کنید که هیچ کس شما را نشناسد، پس چنین کنید. و چه اشکالی دارد اگر کسی از مردم تو را تمجید و ثناگویی نکند، و هیچ مانعی ندارد که حتی اگر مردم تو را نکوهش کنند، در صورتی که پیش خدا پسندیده باشی.»(3)

3. قرب الاسناد: امام ششم علیه السلام فرمود: «بهترین دوستان من نزد من که همه آرزوی مقام او را دارند، بنده مؤمنی است که بهره کاملی از شایستگی و لیاقت داشته باشد، عبادت و بندگی پروردگارش را به نحو احسن انجام دهد، عبادتش در خلوت و نهان باشد، در میان مردم فرو رفته و گم شده و مورد توجه و انگشت نما نباشد، رزق و روزی اش به اندازه کفایت باشد و به همان مقدار صبر کند، مرگش زود

1- . صافّات / 99
2- . امالی صدوق: 119

3- . امالی صدوق: 396

برسد و میراثش اندک،گریان در مرگش کم باشد.» (فقط سه نفر یا سه روز، یا این مطلب را حضرت سه بار فرمود.)(1)

4. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ای مردم! خوشا به حال کسی که در خانه خود باشد و پاره نان خود را بخورد؛ بر خطا و گناهانش بگرید؛ خود در رنج و زحمت عبادت باشد؛ و مردم از زیان او راحت باشند.»

5. خصال: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «سه چیز نجات دهنده انسان است: زبانت را حفظ نمایی؛ بر گناهان خود بگریی؛ در خانه خود باشی.»(2)

6. خصال: حضرت صادق از پدران بزرگوار خود از علی علیهم السلام فرمود: عیسی بن مریم فرموده است: «خوشا به حال کسی که سکوتش حالت فکر و اندیشه و نگاهش عبرت و اندرز گرفتن داشته باشد، بتواند در خانه اش باشد، بر خطا و گناه خود بگرید و مردم از دست و زبانش آسوده باشند.»(3)

7.خصال: علی بن مهزیار به طور مرفوع (نام شخص و امامی که این روایت از او نقل شده نبرده است) نقل کرده است که گفت: «زمانی خواهد آمد که اگر عافیت و سالم ماندن ده قسمت شود، نه قسمتش در کناره گیری از مردم و یک دهم آن هم در سکوت و خاموشی خواهد بود.»(4)

8. در ثواب الاعمال هم شبیه این روایت نقل شده است.(5)

9. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «شخص گوشه نشین و گمنام در قلعه محکم خدا متحصن و در پناه لطف او نگهبانی و نگهداری شده. خوشا به حال کسی که در نهان و آشکار فقط با خدا ارتباط دارد و این حالت ارزنده به ده

1- . قرب الاسناد: 28
2- . خصال 1 : 42

3- . خصال 1 : 142
4- . خصال 2 : 54
5- . ثواب الاعمال: 162

خصلت نیاز دارد: فهمیدن و شناختن حق و باطل؛ دوست داشتن فقر و کم چیزی؛ برگزیدن زحمت و زهد؛ غنیمت شمردن خلوت با او؛ تفکر و اندیشیدن به پایان؛ کم دانستن عبادات خویش در عین بذل توان؛ خودبین نبودن و بدون کوچک ترین غفلتی در یاد خدا بودن، زیرا غفلت از یاد خدا، دام و شکارگاه شیطان و سرچشمه هر رقم گرفتاری و باعث هر گونه حجاب و محرومیت از فیض است؛ و خالی کردن خانه از هر چه که فعلا احتیاجی به آنئیست.

عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «به منظور آباد ساختن دل، زبان را حفظ کن. تا می توانیدر خانه باشو از ریا و خودنمایی گریزان باش. همچنین زیادی های زندگی را کنار بگذار و بر خطا و گناه خود گریان باش. از این مردم فرار کن، مانند گریختن از شیر و افعی که قبلا مردم به منزله دارو و درمان بودند، ولی اکنون درد و بلا شده اند و هر وقت که خواستی، خدا را ملاقات نما.»

ربیع بن خیثم گوید: «اگر توانایی آن را داشتی که در جایی باشی که نه کسی را بشناسی و نه کسی تو را بشناسد، پس چنین کن. در گوشه نشینی و کناره گیری اعضا و جوارح از آلودگی گناه مصون می ماند، دل فارغ و از افکار گوناگون تهی می شود، زندگی توام با سلامت و آسایش می گردد و در هم شکستن اسلحه شیطان، دوری کردن از هر زشتی و بدی و راحت و آسودگی اوقات ممکن می شود. و هیچ پیامبر و وصی پیامبری نبوده، مگر اینکه در زمان خود - یا در اوایل زندگی و یا در اواخر عمر خود - عزلت و کناره گیری را اختیار کرده.»(1)

10. کتاب حسین بن سعید مفضل گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود خوشا بحال بنده گمنام که مردم را پیش از آنکه او را بشناسند شناخته است.

11.الدّرهالباهره و عده الداعی: حضرت ابی محمد (عسکری)علیه السلام فرمود: «کسی که با خدا انس گرفت، از مردم گریزان و هراسان است.»

1- . مصباح الشریعه: 18 - 19

12. دعوات راوندی: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «مردی نوشته ای را یافت و آن را خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تقدیم کرد. حضرت ندا در داد که همه مردم جمع شوند. پس هیچ مرد و زنی نماند که نیاید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روی منبر رفت و آن نوشته را خواند. معلوم شد که نوشته یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران علیه السلام است و در آن چنین بود: «به نام خدای مهربان و بخشنده. پروردگار شما نسبت به شما مهربان و بخشنده است. آگاه باشید که بهترین بندگان خدا، آن بنده پرهیزکار، پاکیزه پنهان و گمنام است و بدترین بندگان خدا، آن فرد انگشت نماست...» تا آخر خبر.

مهج الدعوات(1) هم با سند تا سعد بن عبداللّه و از کتاب وی به طور مرفوع نقل کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود... و روایت پیشین را آورده است.

13. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود باشد؛قوت خود را بخورد؛ به اطاعت پروردگار خویش اشتغال داشته باشد؛ بر خطا و گناه خود بگرید؛ سر در کار خویش داشته باشد؛ و مردم از دست او راحت باشند.»(2)

14. عده الداعی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه خداوند ایمانش را موجب انس و دلخوشی او قرار داده که در اثر ایمان، سکون دل و آرامش قلب دارد،به طوری که اگر در قله کوهی باشد، وحشت و اضطراب ندارد.»

حلبی از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرمود: «با مردم آمیزش داشته باش تا در نتیجه آنان را بشناسی و چون شناختی، از آنها بیزار می شوی.»

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وحشت و بیزاری از مردم، به مقدار معرفت و شناختن آنها است.»

1- . مهج الدعوات: 385
2- . نهج البلاغه 1 : 348

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «بنده حق عبادت و بندگی را در صورتی انجام داده که توجه و ارتباط خود را به کلی از تمام خلق قطع کند و فقط به خدا بپیوندد. در این حال است که خدا فرماید این شخص بنده خالص من است و او را به لطفش می پذیرد.»

موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام! صبر بر تنهایی نشانه عقل کامل و نیرومند است. آن کس که خداوند به او عقل قوی عنایت فرماید، از دنیاطلبان و اهل دنیا کناره می گیرد؛ به آنچه نزد خداست شوق دارد؛به هنگام وحشت با خداوند انس و الفت دارد و اوست رفیق و همراهش به هنگام تنهایی و ثروت و بی نیازی اش هنگام فقر و تهیدستی، و عزت بخش اوست بدون داشتن فامیل. ای هشام! عمل اندک که توام با علم و معرفت باشد پذیرفته و پاداش آن دو برابر است، ولی عمل و عبادت زیاد از جاهلان مردود است.»

امام دهم حضرت هادی علیه السلام فرمود: «اگر تمام مردم در مسیر و راهی باز و وسیع بروند، تو باید در راه آن مردی که خدا را با کمال اخلاص و پاکی نیت می پرستد قدم گذاری و در مسیر او حرکت کنی.»

باب پنجاهم : درباره اینکه آن رقم بیهوشی و از خود بی خودشدنی که بعضی از افراد به هنگام قرائت قرآن و یا ذکر از خود نشان می دهند،خود از اثر تسلط شیطان بر آنها است

1. امالی صدوق:(1) جابر بن جعفی گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرضه داشتم: «وضع گروهی از آنها چنین است که هنگام شنیدن مقداری از قرآن و یا هنگام خواندن و بازگو کردن آن، به ناگاه فریادی کشیده و می افتند و بیهوش و از خود بی خود می شوند، به طوری که اگر فرضا دست و پاهایش را قطع کنند، احساس نمی کند.» فرمود: «سبحان اللّه! عجیب است! این عمل از شیطان است. چنین دستوری به آنان داده نشده. دستوری که هست فقط عبارت از نرمی و آمادگی دل و رقت قلب و تاثر و گریه کردن و ترسیدن است.

مؤلف: قسمتی از این اخبار در باب «آداب قرائت قرآن و اوقات قرائت» و نکوهش کسانی که هنگام قرائت اظهار بیهوشی می کنند، در جلد مربوط به «قرآن و ذکر و دعا» خواهد آمد.

1- . امالی صدوق: 154

باب پنجاه و یکم: درباره اینکه رهبانیت و ترک دنیا و دیرنشینی و صحرانشینی و بیابانگردی از نظر اسلام ممنوع و نهی شده و همچنین همکاری و اجرای دستورها و فرامین اهل بدعت و هواپرستان که مقرراتی بر خلاف شریعت معمول می دارند، حرام و غیر مجاز است

آیات:

- التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنين. (1)

{[آن مؤمنان،] همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقرّرات خدایند. و مؤمنان را بشارت ده.}

- وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ.(2)

1- . توبه / 112
2- .احقاف / 20

{و آن روز که آنهایی را که کفر ورزیده اند، بر آتش عرضه می دارند [به آنان می گویند:] «نعمت های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان [خودخواهانه] صَرف کردید و از آنها برخوردار شدید پس امروز به [سزای] آنکه در زمین بناحق سرکشی می نمودید و به سبب آنکه نافرمانی می کردید، به عذاب خفّت [آور] کیفر می یابید.» }

- وَ جَعَلْنا فِی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها فَآتَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.(1)

{و در دل های کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت نهادیم و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند ما آن را بر ایشان مقرّر نکردیم مگر برای آنکه کسب خشنودی خدا کنند، با این حال آن را چنان که حقّ رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آورده بودند بدانها دادیم و [لی] بسیاری از آنان دستخوش انحرافند. }

- یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ.(2)

{ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟ }

روایات:

1.امالی صدوق: انس بن مالک گوید: پسر بچه ای از عثمان بن مظعون رضی اللّه عنه وفات کرد. حزن و اندوه بسیاری به عثمان دست داد،به طوری که قسمتی از خانه اش را به عنوان مسجد قرار داد و مرتب در آن نقطه مشغول عبادت بود. این ماجرا به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گزارش شد. حضرت به عثمان فرمود: «ای عثمان! خداوند متعال دستور رهبانیت به ما نداده است. همانا رهبانیت امت من، جهاد در راه

1- . حدید / 27
2- . تحریم / 1

خدا است. ای فرزند مظعون! بهشت دارای هشت در است و دوزخ را هفت در است. آیا دوست داری که هنگام دخول به بهشت، از هر یک درها که بخواهی وارد شوی و فرزندت را در کنار خود ببینی که دامن لباست را گرفته و برای تو در پیشگاه خدا شفاعت می کند؟» عرض کرد: «آری، دوست دارم.» مسلمانان گفتند: «یا رسول اللّه! آیا ما هم نسبت به فرزندان پیشرفته خود، از چنین ثوابیکه برای عثمان هست،برخورداریم؟» فرمود: «بلی، برای کسانی که صبر کنند و این مصائب را در حساب خدا قرار دهند.»

سپس فرمود: «ای عثمان! هر کس نماز صبح خود را در جماعت بجا آورد و در تعقیب نماز بنشیند و تا طلوع آفتاب مشغول ذکر خدا باشد، پاداش این شخص در فردوس هفتاد درجه است که فاصله و مسافت مابین هر درجه ای، به مقدار دویدن اسب تربیت شده است در مدت هفتاد سال.و هر کس نماز ظهر خود را با جماعت بجا آورد، پاداشش در بهشت عدن پنجاه درجه است که مابین هر درجه ای، به مقدار دویدن اسب نیکوست در مدت پنجاه سال. و هر کس نماز عصر را با جماعت بخواند، پاداشش مانند پاداش هشت تن از فرزندان اسماعیل است که هر یک دارای خانه ای پر از برده و بنده باشد و تمام آنها را در راه خدا آزاد گرداند. و هر کس نماز مغرب را در جماعت بخواند، ثواب یک حج بسیار نیکو و عمره پذیرفته شده را دارد. و هر کس نماز عشاء را با جماعت بجا، آورد پاداش عبادت شب قدر را دارد.»(1)

2. خصال: زید بن علی از پدران بزرگوارش از حضرت علی علیهم السلام نقل کرده است که فرمود: «پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «در امت من رهبانیت و سیاحت و سکوت و خاموشی ممنوع است.»(2)

این روایت در معانی الاخبار(3) هم آمده است.

1- . امالی صدوق: 40
2- . خصال 1 : 68
3- . معانی الاخبار: 174

3. امالی طوسی: یحیی الجلاء گوید: از بشرشنیدم که به دوستان و همنشینان خود می گفت: «سیاحت و گردش کنید که آب وقتی در جریان باشد پاکیزه می شود، ولی هنگامی که در یک جا بماند، متغیر شده و رنگش به زردی می رود.»(1)

4. تفسیرعلی بن ابراهیم قمی: در ذیل آیه«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ» {ای اهل ایمان! چیزهای پاکیزه ای که خدا آنها را برای شما حلال و مجاز دانسته بر خود حرام ننمایید.}(2)صاحب تفسیر نامبرده گوید: پدرم از ابن ابی عمیر از بعضی از وسائط او، از امام ششم علیه السلام نقل کرده که فرموده: «این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام ، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده. اما امیر مؤمنان علیه السلام سوگند یاد کرده بود که شب ها هرگز خواب نکند. بلال سوگند خورده بود که هیچ روزی افطار نکند و روزها را روزه دار باشد. عثمان بن مظعون هم سوگند خورده بود که با زن خود نیامیزد. روزی همسر عثمان بر عایشه وارد شد و اتفاقا زن زیبایی بود. عایشه نگاهی به آن زن کرد و دید به خود نپرداخته و خود را از جهت لباس و سر و صورت مرتب نکرده است. پرسید: «چرا چنین نامرتبی؟» همسر عثمان گفت: «من برای چه کسی خود را بیارایم؟ به خدا قسم شوهر من از مدت ها پیش نزدیک من نیامده، چون که شیوه رهبانیت را اتخاذ کرده و لباس های مخصوص و خشن بر تن نموده و به زندگی دنیا وا زده و بی علاقه شده است.» وقتی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به منزل آمد، عایشه قضیه را به حضرت گفت. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیرون رفت و اعلام کرد که مردم جمع شوند. پس از اجتماع مردم، حضرت روی منبر رفت، حمد و ثنای پروردگار را نمود و سپس فرمود: «این چه فکری است که گروهی حلال های پاک و پاکیزه را بر خود حرام کرده اند؟ بدانید که من که پیغمبرم، شب می خوابم و با همسر خود هم بستر می شوم و در روز افطار کرده و غذا می خورم. این روش و سنت من است و هر کس از روش و سنت من رویگردان باشد، از من نیست.»

1- . امالی طوسی 2 : 3
2- . مائده / 87

در این حال این چند نفر برخاستند و عرضه داشتند: «یا رسول اللَّه! ما به این کارها سوگند یاد کرده ایم، با سوگند خود چه کنیم؟ پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ ...(1)

خداوند شما را درباره سوگندهایی که بر پایه صحیح و دستور اسلام استوار نبوده مواخذه و کیفر نخواهد نمود البته سوگندهایی که بر میزان صحیح دینی استوار شده مواخذه می کند و کفاره مخالفت با سوگند چند چیز است: غذا دادن به ده نفر مستمند از همان غذای متوسط و معمول که به خاندان خود می دهد؛ یا به آن ده نفر لباسی بپوشانید؛ و یا بنده ای را آزاد کنید، و اگر کسی این کارها را نتوانست انجام دهد، به جای آنها سه روز روزه بدارد این اعمال نامبرده کفاره سوگندهای شما است وقتی سوگند خوردید (و بر خلاف او عمل کردید).»(2)

5. غیبت طوسی: محمد بن احمد انصاری گوید گروهی از «مفوّضه» و «مقصّره» شخصی به نام کامل بن ابراهیم مدنی را خدمت حضرت عسکری علیه السلام اعزام کردند تا درباره این مسائل از حضرتش سؤال کند. کامل گوید در ذهن خود فکری کردم و آن این بود که عرض کنم داخل بهشت نمی شود، مگر افرادی که معرفت و شناختش درباره امام مانند من باشد و با من هم عقیده باشد. چون بر مولا و آقای خود حضرت عسکری علیه السلام وارد شدم، دیدم جامه سفید و نرمی بر تن دارد. تعجب کردم و نزد خود گفتم: «ولی خدا و حجت او چنین لباس نرمی پوشیده و به ما دستور مساوات با برادران دینی می دهد و ما را از پوشیدن این گونه لباس ها منع می کند!» پس حضرت (بدون اینکه من اظهار مطلبی کنم) با یک حالت تبسم فرمود: «ای کامل!» و آستین خود را حضرت کنار زد و لباس سیاه و خشن و درشتی را که با بدنش تماس داشت مشاهده کردم. حضرت فرمود: «این لباس زیرین برای خدا است، ولی این لباس رو برای شما است...» تا پایان روایت.(3)

1- . مائده / 89
2- . تفسیر قمی: 166
3- . غیبت طوسی: 159

6. رجال کشّی: ابراهیم بن عبدالحمید گوید: من با سکین نخعی به سفر حج رفتم. او حالت عبادت و زهد و رهبانیت داشت و از زن، جامه، بوی خوش و غذای خوب دوری کرده و مرتب سر خود را پایین می انداخت و در داخل مسجد هیچ گاه سر خویش را به طرف آسمان بلند نمی کرد. چون وارد مدینه شد، نزدیک ابی اسحق (ظاهرا امام صادق علیه السلام مراد است. مترجم) رفت و در کنار او نماز خواند. سپس گفت: «قربانت گردم! می خواهم سؤالاتی از شما کنم.» فرمود: «برو آن مسائل را بنویس و برای من بفرست.» پس نامه ای به این مضمون نوشت: «فدایت شوم! مردی است که خوف و خشیت از خدای توانا او را فرا گرفته،به طوری که ارتباط با زن و خوراک های خوب را کنار گذاشته و نمی تواند سر خود را به طرف آسمان بلند کند، اما راجع به لباس و جامه خوب معلوم نشد که آنها را هم ترک کرده یا خیر.»

در پاسخ نوشت: «اما درباره ترک آمیزش با زنان؛ تو خود می دانی که روش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این مورد چگونه بوده است، و اما راجع به ترک غذاهای خوب، آن هم که معلوم است، روش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این بود که حضرتش گوشت تناول می فرمود و عسل می خورد، و اما آن قسمت که خوف و ترس از خدا به طوری او را گرفته که نمی تواند سر را به طرف آسمان بلند کند، پس به این آیه توجه نما و آن را زیاد تلاوت کن: «الصَّابِرِینَ وَ الصَّادِقِینَ وَ الْقانِتِینَ وَ الْمُنْفِقِینَ وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ.»(1)، {بندگان خدا دارای این صفاتند: صبر و استقامت دارند و صدق و راستی و عبادت خدا و انفاق از اموال خود را در راه خدا مقید و مراقب هستند و سحرگاهان از خدا طلب رحمت و مغفرت می کنند.}(2)

7. الدرّه الباهره: صوفی ها و اهل تصوف به حضرت رضا علیه السلام عرض کردند: «مامون امر خلافت را به شما واگذار کرد و البته شایسته ترین افراد برای خلافت شما هستید، ولی این امر نیازمند به این است که شما سابقه پشمینه پوشی و زی

1- . آل عمران / 17
2- . رجال کشی: 316

تصوف و لباس مناسب را داشته باشید.» حضرت فرمود: «وای بر شما! آنچه که وظیفه امام استو باید از او انتظار داشت، همانا عدل اجتماعی و دادگستری او است؛ حرفی که می گوید بر پایه صدق و راستی استوار باشد؛ حکومتش بر مبنای عدالت و وعده هایش قطعی باشد و به آنها عمل کند.«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»، {چه کسی لباس های خوب و غذاهای پاکیزه که خدای برای بندگان خود آفریده حرام و ممنوع کرده است؟ }(1) یوسف پیامبر لباس های حریر زربفت می پوشید و بر پشتی های خاندان فرعون می نشست و تکیه می داد.»

8. نهج البلاغه: از سخنان علی علیه السلام در بصره که به علاء بن زیاد حارثی که از اصحاب آن حضرت بود برای عیادت او وارد شد، چون منزل وسیع علاء را دید، فرمود: «این خانه به این وسعت برای چیست در این دنیا و تو به خانه وسیع در آخرت نیازمندتر هستی. بله، اگر بخواهی می توانی همین خانه را وسیله تامین آخرت قرار دهی و اینجا را محل پذیرایی مهمانان و واردین و ارحام و خویشان قرار دهی و به جایگاه بررسی به حقوق مسلمانان و رساندن حق به صاحبش تبدیل کنی که اگر این طور باشد، این خانه وسیله رسیدن به آخرت است.» علاء گفت: «ای امیر مؤمنان! از وضع برادرم عاصم باید به شما شکایت کنم.» حضرت فرمود: «چطور شده؟» عرضه داشت: «لباس خشن بر تن کرده و از دنیا و زندگی به کلی دست برداشته است.»

حضرت دستور احضارش را داد. وقتی که عاصم آمد، حضرت فرمود: «ای دشمنک خود! شیطان خبیث بر تو تسلط یافته. آیا به زن و فرزندت رحم نمی کنی؟ چنین تصور می کنی که خداوندچیزهای پاکیزه و لذاید مشروع را برای تو حلال کرده، ولی دوست ندارد که تو از آنها استفاده کنی؟ تو در نظر خدا کوچک تر از آن هستی که چنین باشی.» عاصم عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین! شما که مرا ملامت می کنی خود لباس خشن و غذای سفت و سخت داری.» فرمود: «وای بر تو! من مانند تو نیستم و خداوند متعال بر رهبران حقیقی و پیشوایان بر حق لازم دانسته که زندگی و لباس و

1- . اعراف / 32

غذای خود را با ضعیفان و مستمندان طبقات اجتماع تطبیق دهند تا تهیدستی مستمندان، آنان را در فشار روحی و ناراحتی قرار ندهد.»(1)

9. کتاب الغارات:حضرت صادق علیه السلام فرمود: «غذای لذیذ و مطبوعی خدمت علی علیه السلام آوردند. حضرت از خوردن آن امتناع ورزید.پرسیدند: «آیا شما این رقم غذا را حرام می دانید؟» فرمود: «نه، ولی می ترسم اگر بخورم، نفس من همیشه در هوا و آرزوی آن باشد.» سپس آیه «أَذْهَبْتُمْ طَیِّباتِکُمْ فِی حَیاتِکُمُ الدُّنْیا»، {غذاهای خوب و ثواب های ارزنده را شما در دنیا از دست دادید. }(2)

و از حضرت صادق علیه السلام نقل است که حضرت علی علیه السلام از دسترنج خود هزار برده را آزاد کرد و هنگامی که نزد شما بود، همانا حلوا و غذای خوب او خرما بود و شیر، و جامه هایش کرباس، و حضرتش هنگامی که با لیلی (یکی از همسرانش) ازدواج کرد، حجله عروسی برای او ترتیب دادند. حضرت حجله را کنار زد و فرمود: «دوست دارم همسرم آن طور که خودش هست باشد.»

10. مسائل: با اسناد خود از علی بن جعفر نقل کند که گفت از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: «آیا مسلمان مجاز است که بیابانگردی کند یا در خانه ای به عبادت بپردازد و از آن خارج نشود؟» فرمود نه.

کراجکی رحمه اللَّه علیه در کتاب «کنز الفوائد» خود گوید: روزی اتفاق افتاد و ناچار شدم که در جلسه گروهی از اهل تصوف شرکت کنم. هنگامی که جلسه برقرار شد و همه حاضر شدند، شروع کردند به اجرای برنامه و آواز و غنا و رقص که رسم و عادت آنان بود و من در گوشه ای رفته و کناره گیری کردم. مردی که فاضل و متدین بود او هم کناره گیری کرد و نزد من آمد و ما با هم در نکوهش صوفیان و اغراض فاسده آنان در این گونه کارها و حرکات زشت و نشست و برخاست آنان و آنچه زحمت و رنجی که به هنگام رقص به خود می دهند، گفتگو داشتیم.آن شخص محترم هم گفتار

1- . نهج البلاغه، خطبه 207

2- . احقاف / 20

مرا تصویب و تصدیق داشت و کارهای آنان را تخطئه و نکوهش می کرد. ما مرتب مشغول گفتگو بودیم تا اینکه خواننده مجلس اشعاری را با غنا و آواز خوش خواند.

چون رفیق من این اشعار را شنید، ناگهان از جای خود پرید و مشغول رقص و پرش و گریه و لطمه و سیلی زدن به خود شد، آن هم بسیار بیشتر از آن افرادی که ساعت پیش آنان را تخطئه می کرد و نادان می شمرد. در عین حال او بیتی از آن اشعار را مرتب تکرار می کرد، با اینکه از نظر وضع مجلس تکرار آن شعر تناسب نداشت و عادت و رسم آنها هم در موقع طرب و خوشحالی این نیست که این گونه شعرها را تکرار کنند و آن بیت آخر این اشعار بود که : «آن زن (ام مکحول) در بیابان دچار درندگان شد و درندگان هم او را پاره کرده و خوردند.» و این مرد آن کارها را به شدت انجام می داد و همین شعر را تکرار می کرد و غیر این بیت را اصلا تکرار نمی کرد. بالاخره رنج و ناراحتی شدیدی از خود نشان داد و در پایان به حالت بیهوشی مانند مرده نقش بر زمین شد. وضع این مرد مرا دچار حیرت و سرگردانی کرد و داشتم در کارهای متناقض او می اندیشیدم و چون به هوش آمد، دیگر نتوانستم صبر کنم و سؤال کردن درباره وضعش و از علت انجام این کارها - با این که او خود قبلا این کارها را جهل و نادانی می دانست - و اینکه به چه مناسبت همان یک شعر را تکرار می کرد که تکرار این گونه شعر از عادات و رسوم گروه صوفیه نیست، خودداری کنم.

در پاسخ من گفت: «مطالبی که در نظر شما هست را کاملا می دانم، ولی من در انجام این اعمال عذر موجهی دارم که به شما می گویم و آن اینکه پدر من یکی از نویسندگان دستگاه بود و نسبت به من خیلی مشفق و مهربان بود. اتفاقا او مورد خشم سلطان قرار گرفت و بالاخره او را کشت. من از شدت ناراحتی و اندوه سر در بیابان نهادم. ناگهان جسد بی روح پدرم را در بیابان مشاهده کردم که سگ ها و درندگان او را پاره پاره کرده بودند و چون این خواننده آن شعر را خواند، آن حادثه به یادم آمد، پدرم در نظرم مجسم شد و غم و اندوه من تازه شد و آن حالتی که مشاهده کردی به من دست داد و آن کارها را انجام دادم.» من پس از شنیدن این داستان، از سوء ظن و بدگمانی که

نسبت به این شخص کرده بودم پشیمان شدم و برای ناراحتی این مرد فاضل،اندوهگین شدم و از این داستان پند گرفتم.

11. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: چنین نقل شده که گروهی از متصوفه در خراسان خدمت حضرت علی بن موسی علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: «امیر مؤمنان (مامون عباسی) در موضوع این خلافت و حکومتی که خدا به او داده است، اندیشه و تامل کرده و شما خاندان پیغمبر را شایسته تر از همه مردم برای امامت و رهبری تشخیص داده و در میان اهل بیت هم شخص شما را سزاوارتر از همه دانسته و رأیش بر این شده که این مقام را به شما تفویض کند و تصدی مقام امام و رهبری، برای کسی مناسب است که غذا و خوراکش مطبوع و لذیذ نباشد، لباس خشن و درشت بر تن کند و برای تواضع و فروتنی، سوار بر حمار شود و عیادت مریضان کند.» حضرت فرمود: «یوسف صدیق پیغمبر بود، در عین حال قباهای حریر زربفت می پوشید و بر بالش های آل فرعون تکیه می داد و می نشست. وای بر شما! آنچه که وظیفه امام است و از او باید انتظار داشت، عدل و دادگری او است و چون مطلبی را گفت، با صدق و راستی باشد و چون وعده ای داد، وفا کند خداوند لباس و خوراک را که حرام نکرده است.» سپس این آیه را قرائت فرمود: «آیه قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ.»(1)

12. سپس ابن ابی الحدید گوید: از بزرگان نقل شده و خود با خط عبداللَّه بن احمد الخشّاب رحمه اللَّه این داستان را خواندم که ربیع بن زیاد حارثی مورد اصابت تیری قرار گرفت که بر پیشانیش نشست و موجب ناراحتی او شد که هر ساله رنج و دردش تجدید می شد. روزی علی بن ابی طالب علیه السلام از او عیادت کرد و فرمود: «ای ابا عبدالرحمن! حالت چطور است؟» عرضه داشت: «خود را در وضعی می بینم که اگر بهبودی از این درد به قیمت نابودی دیدگانم تمام شود، آرزومند نابینایی هستم.» حضرت فرمود: «برای چشم خود چقدر ارزش قائلی؟» عرضه کرد: «اگر تمام دنیا مال

1- . شرح نهج البلاغه 3 : 12 تا 17

من باشد، فدای چشم خود می کنم.» حضرت فرمود: «بنابراین خداوند به قدر دنیا در ازای این مصیبت به تو عطا خواهد کرد، زیرا خداوند پاداش رنج و ناراحتی ها را به تناسب مراتب و درجات آنها عنایت می فرماید و در کنار لطف او چند برابر شدن هم هست.» ربیع بن زیاد عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین! آیا شکایت برادر خود عاصم بن زیاد را به شما ننمایم؟» فرمود: «چه شده او را؟» عرض کرد: «لباس پشمینه و خشن بر تن کرده، از مردم کناره گیری نموده و در فکر زن و فرزند نیست و آنها را در غم و اندوه نشانده است.» حضرت فرمود: «عاصم را احضار کنید.»

چون عاصم وارد شد، حضرت باچهره عبوس و ناراحتی با او مواجه شد و فرمود: «وای بر تو ای عاصم! چنین تصور می کنی که خداوند تمتعات و لذت ها را بر تو مباح کرده، ولی دوست ندارد که تو از آنها بهره مند شوی؟ تو در نظر خدا کوچک تر از این هستی. آیا نشنیده ای که خدا می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیان»، {دو دریا را به هم آمیخته نمودی.} سپس فرموده: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجان»، {از این دو دریا، گوهر گرانبها و مرجان بیرون می آید.}(1) و باز فرموده: «وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَها»، {از اینها همه شما گوشت تازه تهیه کرده و می خورید و از این دریاها زیب و زیور را استخراج کرده و آنها را می پوشید.}(2)به خدا سوگند ابتذال و ناچیز دانستن نعمت های الهی در مرحله عمل،در نظر خدا محبوب تر است از این که با گفتار خود، آن نعمت ها را مبتذل و ناچیز بدانی. و شما شنیده اید که خدا می فرماید: «وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»، {نعمت های

پروردگار را که تو مشمول آنها شده ای بازگو کن}(3) و همچنین «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ.»

خداوند همان گونه که پیامبران خود را مورد خطاب قرار داده و فرموده: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً»، {ای رسولان و پیامبران! از غذاهای پاکیزه

1- . الرحمن / 19 - 22
2- . فاطر / 35
3- . ضحی / 11

بخورید و استفاده کنید و اعمال شایسته و برنامه نیک خود را هم انجام دهید }(1) مؤمنین را هم مورد خطاب قرار داده و فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ»، {ای اهل ایمان از غذاهای پاکیزه که روزی شما نموده ایم بخورید و بهره مند شوید. }(2) و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به یکی از همسران خود اعتراض کرد و فرمود: «چرا تو را چنین می بینم که موی سر خود را منظم نکرده و روغن به کار نبرده ای؟ چرا به چشم خود سرمه نکشیده ای و چرا خضاب نکرده ای؟»

عاصم گفت: «یا امیرالمؤمنین !پس چطور شما خود به لباس خشن و کم ارزش و به غذای اندک و ناگوار اکتفا نموده اید؟» فرمود: «خداوند متعال بر رهبران حق و پیشوایان عدل و داد لازم و فرض نموده که در زندگی خویش با طبقات ضعیف و کم درآمد هم سطح و هماهنگ باشند تا در نتیجه فقر و تهیدستی مستمندان، آنان را در فشار روحی قرار ندهد.» علی علیه السلام از آن مجلس برنخاست تا اینکه یکباره عاصم همه چیز را کنار گذاشت و آن لباس خشن را از تنش کند و لباس معمولی بر تن کرد.

13. تحف العقول: سفیان ثوری (از ارکان متصوفه) بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد. دید حضرت لباس سفید نرمی مانند پوسته نازک روی سفیده تخم مرغ بر تن دارد. معترضانه به حضرت گفت: «این لباس مناسب شما نیست !» حضرت فرمود: «گوش کن و کاملاضبط نما آنچه را می گویم که برای دنیا و آخرت تو مفید است؛ اگر بر سنّت پیامبر و بر حق بمیری و بر بدعت نمیری، به تو بگویم که زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و دوران آن حضرت، زمان دشواری و فقر و تهیدستی مسلمین بود. ولی هنگامی که دنیا روی آورد و درآمدها بهتر شد، سزاوارترین مردم به استفاده از نعمت های دنیا نیکانند، نه نابکاران و مؤمنانند، نه منافقان و مسلمانانند، نه کفار.بنابراین چه انکار و اعتراضی بر من داری؟ به خدا سوگند در عین حال که زندگی

1- . مؤمنون / 51
2- . مائده / 87

من این طور است که می بینی، از آن موقعی که به حد رشد و بلوغ رسیده ام، صبح و عصری بر من نگذشته که خداوند حقوق مالی بر من فرض کرده باشد، مگر اینکه من آن حق را به محل مقرر آن رسانیده ام.»

سپس سفیان رفت و بعدا همفکران او از همان گروهی که به زهد و پارسایی تظاهر داشتند و مردم را به همان روش خود که پوشیدن لباس های کثیف و نپرداختن به نظافت و پاکیزگی است دعوت می کردند، وارد شدند و به حضرت عرض کردندک«این رفیق ما (سفیان) از بحث و گفتگو با شما درمانده و احاطه کامل به ادله و منطق و برهان علمی ما نداشته.» حضرت فرمود: «شما دلیل و حجت خود را بیان کنید.» آنان گفتند: «تمام دلیل های ما بر پایه کتاب خدا استوار است.» فرمود: «بهترین دلیلی که در مقابل آن باید تسلیم شد و از او پیروی و متابعت کرد، همان قرآن است. بگویید و بیاورید آن دلیل ها را.» هم مسلکان گفتند: «ما دو آیه از قرآن برای صحت و درستی مسلک خود می آوریم.خداوند در قرآن کریم گروهی از صحابه را این طور ستایش می کند: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُون»، {در عین اینکه خودشان در تنگدستی و زحمتند، دیگران را بر خویش مقدم می دارند و کسانی که خود را از صفت بخل محفوظ دارند آنها رستگارانند}(1) و در جای دیگر می فرماید: «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیرا»، {در عین اینکه به غذا احتیاج و علاقه دارند، آن را به فقیر و یتیم و اسیر می خورانند. }(2) و ما را همین دو آیه کافی است.»

یک نفر که در آن مجلس حضور داشت گفت: «آنچه ما تاکنون از شما دیده ایم، این است که شما از خود زهد نشان می دهید و این را وسیله کرده تا مردم را به اموال خودشان بی علاقه کنید تا به شما بدهند و شما عوض آنها بهره مند شوید.» امام علیه السلام فرمود: «فعلا این حرف ها را رها کنید. اینها فایده ندارد.»آنگاه حضرت رو به

1- . حشر / 9
2- . دهر / 8

جمعیت کرد و فرمود: «آیا شما که به قرآن استدلال می کنید، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن را تمیز می دهید و هر کس از این امت اسلامی که گمراه شد، از همین راه گمراه شد و به هلاکت وشقاوت رسید.» گفتند: «فی الجمله اطلاعاتی در این زمینه داریم، امّا به طور کامل نه.» امام فرمود: «بدبختی شما از همین جا است. احادیث پیغمبر هم مثل آیات قرآن است و اطلاع و شناخت کامل لازم دارد. اما آیاتی که خواندید و خدا در آن آیات از آن گروه بعنوان مدح و ستایش خبر می دهد، این آیات دلالتی بر حرمت استفاده از نعمت های الهی ندارد و مربوط به گذشت و بخشش و ایثار است که اگر هم نمی دادند، گناهی نکرده بودند، ولی آنها به حکم عاطفه، دیگران را مقدم داشتند و خداوند هم به آنها پاداش خواهد داد. و در این مورد خداوند دستور مخصوصی نداده بود، ولی بعدا خدا دستور معینی داد و حدود این عمل را بیان کرد. البته این دستور کامل و جامع ناسخ عمل آنها است و خداوند از راه رحمت و اصلاح حال مؤمنین، از این که شخص خود و عائله خود را در مضیقه و ضرر بیفکند و آنچه را که دارد بدیگران بدهد نهی فرمود، زیرا در میان عائله انسان، ضعیفان و کودکان و پیران فرتوت پیدا می شود که طاقت تحمل گرسنگی را ندارند. اگر بنا شود من که قرص نانی دارم و جز آن چیزی ندارم انفاق کنم، عائله من تلف خواهند شد. لذا رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود کسی که پنج دانه خرما و یا قرص نان و یا پنج دینار دارد و قصد انفاق آنها را دارد، در درجه اول بر پدر و مادر خود باید انفاق کند و در درجه دوم خودش و زن و فرزندش و در درجه سوم خویشاوندان و برادران مؤمن و در درجه چهارم همسایگان فقیر و در درجه پنجم خیرات و مبرات در راه خدا. و این قسمت اخیر بعد از همه آنها و کم پاداش تر از آنها است. و رسول خدا علیه السلام در حق آن مرد انصاری که هنگام مرگش پنج یا شش بنده را آزاد کرده بود و غیر آنها دارایی دیگری نداشت و کودکان صغیری از او باقی مانده بود فرمود: «اگر قبلا به من اطلاع داده بودید، نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمین دفن کنید. او بچه های صغیری را باقی می گذارد که دستشان پیش مردم دراز باشد.» پدرم امام باقر برای من نقل کرد که

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «در انفاقات خود از عائله خود شروع کن؛ هر کس نزدیک تر است، مقدم تر است.»

علاوه بر اینها در صریح قرآن مجید از روش و مسلک شما نهی می کند و مخالفت عملی با این مسلک به عنوان فریضه از طرف خدا دستور داده شده، آنجا که می فرماید: «الَّذِینَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَیْنَ ذلِکَ قَواما»، {متقین کسانی هستند که در مقام انفاق و بخشش نه تندروی می کنند و نه کندروی و راه اعتدال و میانه را پیش می گیرند.}(1) آیا نمی بینید که خداوند متعال بر خلاف نظر شما رأی داده که می گویید مردم را بر خود و عائله خود باید مقدم داشت؟ و خداوند آن کس را که دعوت شما را اجابت کرده و طبق پیشنهاد شما عمل نموده اسراف کننده در انفاق نامیده است و در آیات زیادی از قرآن جمله«لا یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ»، {ترجمه داخل کروشه بیاید}(2) به چشم می خورد.بنابراین خدای حکیم از اسراف و تندروی در بذل و بخشش نهی می نماید، همان طوری که از بخل وخست و دنائت نهی می کند. قرآن حد وسطی برای این کار تعیین کرده، نه اینکه انسان هر چه دارد به دیگران بخشیده و خود تهیدست بماند. آنگاه دست به دعا بردارد که خدایا به من روزی ده!

خداوند این چنین دعایی را مستجاب نمی کند،زیرا رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «چند دسته از امت دعایشان هرگز مستجاب نمی شود: کسی که بر ضرر پدر و مادر خود دعا کند و برای آنها بدی بخواهد؛ کسی که مالش را به دیگری قرض داده و گواه و سندی از او نگرفته و طرف مال او را خورده، چون این شخص به دست خودش راه را بر خود بسته، با اینکه خداوند دستور داده هنگام قرض از طرف سند کتبی بگیرید؛ کسی که از خداوند دفع شر زن خویش را بخواهد، با اینکه چاره این کار در دست خود او است و او می تواند اگر واقعا ناراحت است، او را رها کند؛ شخصی که در خانه خود نشسته و دست روی دست گذاشته و برای تامین هزینه زندگی هیچ گونه

1- . فرقان / 67
2- . انعام / 141 و اعراف 31

فعالیت ندارد و می گوید: «خدایا روزی مرا برسان!» خداوند در جواب او می گوید: «بنده من! مگر نه این است که من راه حرکت و کوشش را برای تو باز کرده ام و اعضا و جوارح صحیح و سالم به تو داده ام و عذر تو را در انجام دستورهای خود قطع نموده و حجت را تمام کرده ام که در راه فعالیت گام برداری و بار دوش دیگران نباشی، البته اگر با مشیت کلی سازگار بود، به تو روزی فراوان خواهم داد و اگر هم با مصالح نظام کلی آفرینش منطبق نشد، البته تو سعی خود را انجام داده و معذور هستی و کمتر از انتظار و توقع تو به تو خواهد رسید.»؛ کسی که خداوند به او مال و ثروت فراوان داده و او با بذل و بخشش های زیاد، آنها را از بین برده و بعد دست خود را به دعا برداشته که «خدایا به من روزی بده!» خداوند در جواب او می گوید: «مگر من به تو روزی فراوان ندادم؟ چرا میانه روی نکردی؟ مگر من به تو دستور ندادم که در بذل و بخشش باید میانه روی کرد و از بخشش های زیاد نهی نکردم؟ کسی که در دعایش چیزی که موجب قطع رحم شود.»

خداوند در قرآن طرز انفاق و کیفیت و چگونگی بخشش را به پیغمبرش آموخته و قضیه از این قرار بود که مقداری طلا پیش پیغمبر بود و حضرت می خواست آنها را به مصرف برساند و میل نداشت حتی یک شب آن پول در خانه اش بماند.از این رو در یک روز تمام آن طلاها را انفاق کرد و چیزی باقی نماند. صبح روز بعد سائلی آمد و درخواست کرد، ولی پیغمبر چیزی نداشت که به او بدهد. آن شخص سائلپیغمبر را ملامت و سرزنش کرد. پیغمبر هم چون چیزی نداشت که به او بدهد، غمناک و ناراحت شد، با اینکه خیلی رئوف و مهربان هم بود. در اینجا بود که خداوند برای تعلیم پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله این آیه را نازل فرمود: «وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً»، {نه دست های خود را به گردن خود ببند که هیچ گونه بخشش و انفاقی نداشته باشی و نه تمام گشاده و به کلی باز کن که بعد تهیدست بمانی و مورد ملامت فقرا واقع شوی. }(1)

1- . اسراء / 29

اینها احادیثی است که از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله رسیده و آیات قرآن هم آنها را تاییدمی کند

و کسانی که اهل قرآن هستند، مضامین آیاتش را تصدیق داشته و به آنایمان دارند. ابوبکر هنگام مرگش به یک پنجم مالش وصیت کرد و گفت یک پنجم کم نیست، با اینکه شخص مریض تا یک سوم حق دارد وصیت کند، و اگر می دانست یک سوم صلاح است، به ثلث وصیت می کرد. سلمان و ابوذر هم که شما به فضل و زهد آنها معترفید، همین گونه بودند. اما سلمان وقتی که سهم خود را از بیت المال می گرفت، مقدار مخارج سالانه خود را ذخیره می کرد. به او گفتند تو با این همه زهد و تقوا در فکر ذخیره سالیانه خود هستی و تو از کجا می دانی، شاید همین امروز یا فردا مردی. در جواب آنها گفت: «شاید نمردم ! چرا شما احتمال زنده ماندن مرا نمی دهید، همان طوری که احتمال مردنم را می دهید؟ آیا نمی دانید ای نادانان که نفس انسان اگر به مقدار کافی وسیله زندگی نداشته باشد، اضطراب و تشویشی دارد و در اجرای فرمان خدا سستی می ورزد، ولی اگر از نظر تامین زندگی آسوده باشد، آرامش قلب و آمادگی برای اطاعت احساس می کند.» و اما ابوذر چند راس شتر و تعدادی کمی هم گوسفند داشت که از شیر آنها استفاده می کرد و در مواقع میل به گوشت و یا رسیدن مهمان و یا هنگام نیاز دیگران که با او ارتباط داشتند، شتری یا گوسفندی را ذبح می کرد و مقدار رفع احتیاج آنان بین آنها تقسیم می کرد و خود هم به اندازه قسمت آنها برمی داشت- این وضع اینها است- و چه کسی از اینها زاهدتر است؟ و پیغمبر درباره آنها گفت آنچه را گفت و هیچ وقت این اشخاص تمام دارایی خود را از دست ندادند و از روش شما که می گویید انسان باید از هر چه دارد صرف نظر کرده و دیگران را بر خود و عائله خود مقدم بدارد، بدانید و بشنوید این حدیث را که پدرم از پدرانش، از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل نموده که فرمود: «عجیب ترین چیزها حالت مؤمن است، که اگر بدنش با مقراض قطعه قطعه شود، خیر اوست و اگر شرق و غرب در دست او باشد، باز هم به نفع اوست و هر آنچه که خداوند برایش مقرر فرماید، خیر و نفع او در آن است.»

نمی دانم این مقدار که امروز برای شما شرح دادم کافی است یا بر آن بیفزایم. هیچ می دانید که در صدر اسلام قانون جهاد این بود که یکنفر مسلمان در مقابل ده نفر دشمن باید مقاومت کند و حق پشت کردن به جبهه را نداشت و اگر ایستادگی نمی کرد، جرم و گناه محسوب شده و وعده آتش به او داده می شد، ولی بعدا که حالت دیگری پیدا شد، خداوند به لطف و رحمتش این قانون را تغییر داد که به جای آن یکنفر باید فقط در مقابل دو نفر مقاومت کند.و از قانون قضاوت بگویید اگر یکی از شما در محکمه باشد و قضات شرع او را موظف کنند به دادن نفقه زنش و او عذر بیاورد که من زاهدم و از متاع دنیا اعراض کرده ام، در این صورت حکم قاضی به اینکه باید نفقه زنت را بدهی، مطابق حق و عدل است یا اینکه ظلم و جور است؟ اگر بگویید ظلم است، با این تهمت به همه اهل اسلام جور و ستم کرده اید و اگر بگویید این حکم عدل و داد است، با این گفتار قول خودتان را باطل کرده اید. همچنین حکم قضات در موردی که صدقات و مبرات کسی که درباره فقرا و مساکین بیشتر از ثلث وصیت کرده باشد و یا در مرض موت بیشتر از ثلث بخشش نموده باشد که در این مورد قضات شرع، این بخشش را تنفیذ نمی کند ... دیگر اینکه بگویید ببینم، اگر همگی مردم آنچنان که شما عقیده دارید زاهد باشند و از زندگی و مایحتاج در زندگی اعراض کردند، پس تکلیف کفارات قسم و نذر و صدقات واجبه چه می شود؟ زکات های واجب که به شتر و گوسفند و گاو و طلا و نقره و خرما و کشمش و غیره تعلق می گیرد به چه گونه اشخاصی باید پرداخته شود؟ اگر وظیفه مسلمان آن طور باشد که شما ادعا می کنید، شایسته نیست هیچ کس مالی را در دست خود نگهدارد و باید هر چه را که دارد به دیگران ببخشد، گرچه خود در رنج و زحمت باشد و دیگر موردی برای فریضه زکات نمی ماند. پس بنابراین طریقه و روش شما بسیار زشت و این مسلک و مرام ناپسندی که مردم را به سوی او دعوت می کنید، ناشی از جهل و نادانی شما و بی اطلاعی از قرآن و سنت و احادیث پیغمبر است که قرآن به صحت و درستی آنها گواه است و شما این گونه احادیث را از جهالت خود رد می کنید و نمی پذیرید. شما در معانی قرآن و

نکته های لطیف آن تدبر و تامل ندارید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را تمیز نداده و امر و نهی را تشخیص نمی دهید.

درباره سلیمان بن داود علیه السلام چه می گویید که از خداوند ملک و سلطنتی که برای کسی بالاتر از آن میسر نباشد درخواست کرد و خداوند هم چنان ملکی به او داد، و سلیمان جز حق و صواب نمی خواست و بر حق هم عمل می کرد و در عین حال نه خداوند و نه احدی از مؤمنین،این درخواست را بر او عیب نگرفت. همچنین پیش از سلیمان، داود در آن اوج قدرت و سلطنت و یوسف پیغمبر هم چنین بود که به پادشاه مصر می گوید «اجْعَلْنِی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیم»، {خزانه داری را به من بده که من هم امینم و هم دانای کار)(1) و بعدا کارش به جایی

رسید که امور کشورداری مصر تا حدود یمن به او سپرده شد و در اثر قحطی که پیش آمده بود، مردم می آمدند و از او آذوقه می خریدند و قطعا یوسف بر طبق حق می گفت و عمل می کرد و هیچ کس این روش یوسف را عیب ندانست.

همین طور قصه ذوالقرنین که بنده ای بود که خدا را دوست می داشت و خدا هم او را دوست می داشت و وسائل قدرت برایش فراهم گشت و سلطنت شرق و غرب را به کف گرفت ودر گفتار و کردار تابع و تسلیم حق بود و کسی هم از او عیب نگرفته. ای گروه ناصواب ! از این روش ناپسند دست بردارید و خود را با آداب الهی تطبیق دهید. از حدود امر و نهی خدا تجاوز نکنید و در مواردی که علم ندارید، مداخله نکنید و علم آن مسائل را به اهلش واگذار کنید تا در نزد خدا ماجور و معذور گردید و در صدد باشید که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه حلال و حرام را از راهش به دست آورید که برای شما بهتر و شما را به خدا نزدیک تر و از جهل و نادانی دورتر می گرداند. جهالت و لجاجت را برای اهلش رها کنید که طرفدارش زیاد و طرفداران

1- . یوسف / 55

علم و دانش اندک است و «فَوْقَ کُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیم»(1)، {بالاتر از هر دانشمندی دانایی هست. }(2)

14. تنبیه الخاطر: روزی سلمان برای دیدن ابوالدّرداء رفت. همسرش (ام الدّرداء) را با وضع ژولیده مشاهده کرد. به او گفت: «چرا این گونه پریشان و ژولیده ای؟» زن گفت: «برادر تو ابو الدرداء از دنیا و زندگی به کلی اعراض کرده.» طولی نکشید که ابوالدرداء وارد شد و به سلمان خوشامد گفت و برای پذیرایی از سلمان غذایی آماده کرد و به سلمان گفت: «شما بفرمایید بخورید! من روزه ام.» ابوالدّرداء سلمان را سوگند داد که بخورد، اما او گفت: «تا تو نخوری من نخواهم خورد!» بالاخره شب را در منزل ابوالدّرداء ماند. شب که فرا رسید، ابوالدرداء به منظور عبادت و شب زنده داری بپا خاست. سلمان مانع شد و گفت: «ای ابوالدرداء! بدان همان گونه که خدا بر تو حق دارد، بدن تو و عائله و فرزند تو بر تو حق دارند. هم روزه بگیر و هم افطار کن. مقداری نماز بخوان و مقداری هم بخواب. حق هر ذی حقی را اداء کن.» ابوالدرداء خدمت پیغمبر رسید و گفتار سلمان را معروض داشت. پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بیانات سلمان را تصدیق کرد.

15. نوادر راوندی: حضرت صادق از پدرانش علیهم السّلام نقل می کند که گروهی از اهل صفّه میهمان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بودند. آنها از اموال و بستگان خود صرف نظر کرده به مدینه آمده بودند. پیغمبر آنها را در ایوان مسجد جا داده بود و آنها چهارصد نفر بودند. پیغمبر هر روز صبح و شام می آمد و از آنها احوال پرسی می کرد. در یکی از روزها که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تشریف آورد، دید هر یک به چیزی مشغول است؛ یکی دارد کفش خود را اصلاح می کند، دیگری لباس خود را وصله می کند، دیگری مشغول نظافت بدن و لباس است. برنامه خوراکی آنها این بود که پیغمبر به هر یک از آنها روزی حدود ده سیر خرما می داد. یکی از آنها برخاست و

1- . یوسف / 76
2- . تحف العقول: 363 - 369

عرض کرد: «یا رسول الله! این خرمایی که هر روز می خوریم، حرارت و گرمی آن معده ما را به هم زده.» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اگر می توانستم، دنیا را در اختیار شما می گذاشتم، ولی پس از من روزگاری خواهد آمد که هر صبح و شام ظرف های پر ازغذا در دست شما خواهد بود. از نظر لباس هم صبحگاهان در لباسی و عصرش در جامه دیگری خواهید بود، و پرده های زیبا مانند پرده کعبه را در خانه های خود می بینید.» شخصی گفت: «چه وقت این چنین می شود که من آرزوی آن را دارم؟» فرمود: «این زمان کنونی از آن زمان بهتر است، چون شما اگر از غذاهای حلال کاملا اشباع شدید، بالاخره به غذاهای حرام تمایل خواهید شد.»

سعد بن اشبح گفت: «یا رسول اللّه! پس از مرگ وضع ما چگونه خواهد بود؟» فرمود: «حساب و قبر و ضیق فشار و یا وسعت قبر.» عرض کرد: «یا رسول اللّه! آیا شما هم خوف و وحشتی دارید؟» فرمود: «نه، ولی از اینکه نمی توانم شکر نعمت های الهی را بلکه یک هفتم آن را بجا آورم، شرمنده و منفعلم.» در این هنگام سعد بن اشبح گفت: «من خدا و رسول و تمام حضار را گواه می گیرم که دیگر خواب شب و خوردن در روز و بستر خواب و معاشرت با مردم و آمیزش با زنان را بر خود حرام کردم.» پیغمبر فرمود: «ای سعد! این کارها خوب نیست. تو اگر با مردم معاشرت نداشته باشی، فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را چگونه انجام می دهی؟ بادیه نشینی پس از توفیق شرکت در اجتماع، کفران نعمت است.هم خواب شب را داشته باش و هم در روز غذا بخور و هر گونه جامه و لباسی که طلا و یا حریر و سبک نباشد، بپوش و با زنان هم آمیزش داشته باش. ای سعد! برو به طرف طایفه بنی مصطلق که آنها پیک مرا باز گردانده اند.»

سعد حرکت کرد و بعدا با هدیه و صدقه ای مراجعت نمود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «این طایفه چگونه بودند؟» عرض کرد: «بهترین طایفه ای که من به سوی آنان اعزام شدم اینها بودند و خوش اخلاق تر از اینها ندیده ام!» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «دوستان خدا که هدفشان در سعی و کوشش هدف اخروی و آن

جهان است، شایسته نیست که با دوستان شیطان که جز هدف مادی ندارند و تمام سعی و کوشش آنها برای این جهان است، ارتباط و دوستی داشته باشند.»

سپس رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: «اجتماعی که امر به معروف و نهی از منکر ندارند، اجتماع بدو مرگباری است. گروهی که افراد حقگو و آمر به معروف و ناهی از منکر را هدف تیر تهمت های ناروا قرار می دهند، گروه بد و خطرناکی هستند. گروهی که برای اجرای برنامه عدالت گستر الهی قیام و تحرکی ندارند، گروه بدو زیانباری هستند. گروهی که این افراد پاک و با ارزش را که جامعه را به عدل اجتماعی و برنامه خدایی دعوت می کنند می کشند و نابود می سازند، گروه بسیار زشتی هستند. گروهی که قسم به طلاق زن پیش آنها از قسم های مشروع و پیمان های الهی مهم تر است، گروه بدی هستند. گروهی که فرمان و اطاعت از رهبران فاسد را بر اطاعت و اجرای فرمان خدا مقدم می دارند،گروه بد و اجتماع بدبختی هستند.گروهی که دنیا را بر دین مقدم می دارند و در مقام کشمکش و تزاحم میان دین و دنیا،دنیا را گرفته و دین را رها می کنند، گروه زشت و بدی هستند. گروهی که حرام های دینی را حلال دانسته و شهوات و هوس های خود را دنبال کرده و امور شبهه ناک را مرتکب می شوند، گروه بدی هستند. »

خدمت حضرت عرض شد: «کدام یک از مؤمنین زیرک تر از همه هستند؟» فرمود: «آن افرادی که بیش از همه در یاد مرگ بوده و آمادگی شان برای مرگ بیشتر باشد، این افراد هستند که زیرک ترند.»

باب پنجاه و دوم : در موضوع یقین و صبر و تحمل بر شداید و استقامت در راه دین

آیات:

- وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ.(1)

{و به آخرت یقین دارند. }

- قَدْ بَیَّنَّا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ.(2)

{ما نشانه ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده ایم. }

- أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی.(3)

{و [یاد کن] آن گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. }

- وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ.(4)

{تا از جمله یقین کنندگان باشد. }

1- . بقره / 4
2- . بقره / 118
3- . بقره / 260
4- . انعام / 75

- يُفَصِّلُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ.(1)

{و آيات [خود] را به روشنى بيان مى نمايد، اميد كه شما به لقاى پروردگارتان يقين حاصل كنيد.}

- فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسى: قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنا أَشَدُّ عَذاباً وَ أَبْقى. قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الَّذِي فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا: إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى.(2)

{پس ساحران به سجده درافتادند. گفتند: «به پروردگار موسى و هارون ايمان آورديم.» [فرعون] گفت: «آيا پيش از آنكه به شما اجازه دهم، به او ايمان آورديد؟ قطعاً او بزرگ شماست كه به شما سحر آموخته است، پس بى شك دست هاى شما و پاهايتان را يكى از راست و يكى از چپ قطع مى كنم و شما را بر تنه هاى درخت خرما به دار مى آويزم، تا خوب بدانيد عذاب كدام يک از ما سخت تر و پايدارتر است.» گفتند: «ما هرگز تو را بر معجزاتى كه به سوى ما آمده و [بر] آن كس كه ما را پديد آورده است، ترجيح نخواهيم داد پس هر حكمى مى خواهى بكن كه تنها در اين زندگى دنياست كه [تو] حكم مى رانى. ما به پروردگارمان ايمان آورديم، تا گناهان ما و آن سحرى كه ما را بدان واداشتى بر ما ببخشايد، و خدا بهتر و پايدارتر است.»}

- قالَ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ الى قوله تعالى قالُوا لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ. إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.(3)

{گفت: «پروردگار آسمان ها و زمين و آنچه ميان آن دو است- اگر اهل يقين باشيد.» [فرعون] به كسانى كه پيرامونش بودند گفت: «آيا نمى شنويد؟» [موسى دوباره] گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران پيشين شما.» [فرعون] گفت: «واقعاً

1- . رعد / 2
2- . طه / 70 - 73
3- . شعراء / 24 - 51

این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است.» [موسی] گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است- اگر تعقّل کنید.» [فرعون] گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعاً تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت.» گفت: «گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم؟» گفت: «اگر راست می گویی آن را بیاور.» پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدری نمایان شد. و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می نمود. [فرعون] به سرانی که پیرامونش بودند گفت: «واقعاً این ساحری بسیار داناست. می خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می دهید؟» گفتند: «او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست، تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.» پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند. و به توده مردم گفته شد: «آیا شما هم جمع خواهید شد؟ بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم؟» و چون ساحران پیش فرعون آمدند، گفتند: «آیا اگر ما غالب آییم واقعاً برای ما مزدی خواهد بود؟» گفت: «آری، و در آن صورت شما حتماً از [زمره] مقرّبان خواهید شد.» موسی به آنان گفت: «آنچه را شما می اندازید بیندازید.» پس ریسمان ها و چوبدستی هایشان را انداختند و گفتند: «به عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم.» پس موسی عصایش را انداخت و بناگاه هر چه را به دروغ برساخته بودند بلعید. در نتیجه، ساحران به حالت سجده درافتادند. گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم: پروردگار موسی و هارون.» گفت: « [آیا] پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است. به زودی خواهید دانست. حتماً دست ها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را به دار خواهم آویخت.» گفتند: «باکی نیست، ما روی به سوی پروردگار خود می آوریم. ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید، [چرا] که نخستین ایمان آورندگان بودیم.» }

- وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ.(1)

{و خود به آخرت يقين دارند. }

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِي صُدُورِ الْعالَمِينَ.(2)

{و از ميان مردم كسانى اند كه مى گويند: «به خدا ايمان آورده ايم» و چون در [راه] خدا آزار كشند، آزمايش مردم را مانند عذاب خدا قرار مى دهند و اگر از جانب پروردگارت يارى رسد حتماً خواهند گفت: «ما با شما بوديم.» آيا خدا به آنچه در دل هاى جهانيان است داناتر نيست؟ }

- وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ.(3)

{و [هم] ايشانند كه به آخرت يقين دارند. }

- وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ.(4)

{و چون شكيبايى كردند و به آيات ما يقين داشتند، برخى از آنان را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما [مردم را] هدايت مى كردند. }

- وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّهٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.(5)

{براى مردمى كه يقين دارند نشانه هايى است. }

- وَ هُدىً وَ رَحْمَهٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.(6)

{و براى قومى كه يقين دارند، رهنمود و رحمتى است. }

- وَ فِي الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ- وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ.(7)

1- . نمل / 3
2- . عنكبوت / 10

3- . لقمان / 4
4- . سجده / 24
5- . جاثیه /4
6- . جاثیه /20
7- . ذاریات / 20 - 21

{و روی زمین برای اهل یقین نشانه هایی [متقاعد کننده] است، و در خود شما پس مگر نمی بینید؟ }

- بَلْ لا یُوقِنُونَ.(1)

{[نه،] بلکه یقین ندارند. }

- إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ.(2)

{این است همان حقیقت راست [و] یقین. }

- إِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ.(3)

{و این [قرآن]، بی شبهه، حقیقتی یقینی است. }

- کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِلَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ.(4)

{هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید!به یقین دوزخ را می بینید. سپس آن را قطعاً به عین الیقین درمی یابید. }

تفسیر:

وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ: بیضاوی گوید یقین یعنی حالتی که انسان با نیروی استدلال و برهان، هر گونه شک و شبهه ای را از بین ببرد و پایه علم خود را محکم و متقن کند و چون یقین از راه استدلال و برهان ریشه می گیرد، ذات خدا متصف به صفت یقین نمی گردد، زیرا درباره علم خدا استدلال معنا ندارد. هر چه هست حضور و شهود است و همچنین به علوم ضروری و بدیهیات، یقین گفته نمی شود.

وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی: مرحوم طبرسی گوید: یعنی خداوندا! البته من به قدرت تو ایمان دارم، ولی این تقاضا برای ازدیاد و محکم شدن یقین است که حسن و قتاده و مجاهد و ابن جبیر چنین گفته اند. و گفته شده معنای این آیه این است این تقاضا به

1- . طور / 36

2- . واقعه / 95
3- . حاقّه / 51
4- . تكاثر / 5 - 7

منظور

این است که زنده شدن مردگان را با چشم ببینم که در اثر تقویت برهان با شهود و دیدن، سکون قلب و آرامش بیشتری در دل پیدا شود. و بعضی گفته اند معنا این است که من اطمینان قلب پیدا کنم که خدایا تو درخواست مرا اجابت کرده و مرا همان طوری که وعده داده ای، خلیل خود قرار داده ای.

وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ: یعنی تا ابراهیم یقین کند که خدای سبحان خالق و آفریدگار و مالک است.

يُفَصِّلُ الْآياتِ: یعنی آیه ای پس از آیه ای ممتاز و جدا جدا ذکر می کند تا برای تفکر و بینش مؤثرتر باشد. و گفته شده به این معنا که آیات و دلایل توحید را با حوادث و رویدادهای تازه به تازه که در آسمان و زمین رخ می دهد، بیان و روشن می کند .

لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ: یعنی تا اینکه شما یقین به بعث و حشر کرده و بدانید خدایی که قدرت بر این کارها دارد، مسلم قدرت زنده کردن پس از مرگ را هم دارد. و از این آیه به دست می آید که تقلید در امر دین غلط است و انسان خود باید با فکر و تامل، اصول پایه دین را پی ریزی نماید، وگرنه تفصیل آیات و توجه به دلایل معنا ندارد.

إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ: یعنی اگر باور و یقین دارید که خدا به این صفات (که در چند آیه بیان شده) باید باشد و یا اگر یقین دارید به اینکه این چیزها حادث و مخلوق است و شما هم که آنها را به وجود نیاورده اید و هر مخلوقی هم ناچار خالق و آفریدگاری دارد.

لا ضَيْرَ إِنَّا إِلى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ: یعنی در این آزار و شکنجه ها، ضرری به ما نمی رسد، چون بازگشت ما به عنایات و الطاف پروردگار است.

خطایانا: منظور از خطا، همین انجام عمل سحر است.

أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ: چون ما اول کسی هستیم که موسی را تصدیق کرده ایم.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ: یعنی فقط با زبان و چون در راه دین و اطاعت خدا آزاری بیند.

ص: 214

جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذابِ اللَّهِ: از ترس عذاب و شکنجه مردم، از دین خدا روی می گرداند و عذاب مخلوق را مانند عذاب خالق لازم الاجتناب می داند. این شخص عذاب و شکنجه موقت و زود گذر را مانند عذاب اخروی دائمی می داند، چون قوه تمیز و تشخیص ندارد. در این آیه از آزار مردم به لفظ فتنه تعبیر کرده، از جهت این که تحمل این شکنجه البته مشقت و زحمت دارد. علی بن ابراهیم(1) صاحب تفسیر گوید: یعنی هنگام آزار یا برخورد با زیان و ضرر و فقر و فاقه و یا خوف و تهدید از طرف ستمکاران، این شخص ضعیف الایمان به طرف آنها می رود و این عذاب و تهدید را مانند عذاب دائمی الهی می داند.

وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ: منظور از نصر، فتح و غنیمت است.علی بن ابراهیم قمی(2)گوید: منظور از نصر و یاری، ظهور حضرت قائم علیه السلام است. خلاصه در آن وقت گوید ما را هم سهیم و شریک کنید که ما با شما بودیم و در دین اسلام بودیم، ولی خدا به اخلاص و نفاق و خلوص نیت و دورویی که در سینه ها هست، داناتر است.

وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً: علی بن ابراهیم قمی گوید: چون خداوند می دانست که آنها صبر و استقامت کامل در تمام مصائب از خود نشان می دهند، مقام امامت و رهبری را به آنها عنایت فرمود و در دل آنها شک و تردید اصلا راه ندارد.

وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّهٍ: یعنی در آفرینش بدیع خودتان و آن حالات و اطوار عجیبی که در خلقت شما از آغاز پیدایش شما تا فرا رسیدن مرگ در زندگی شما هست، در تمام اینها دلایل و نشانه های توحید وجود دارد، همچنین در آفرینش حیوانات مختلف و گوناگون که در روی زمین پخشند،دلایل روشن است برای افرادی که با تفکر و تامل در صدد یقین هستند.

وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ: یعنی در این کره زمین دلایل و نشانه هایی است که دلالت بر عظمت و علم و قدرت و اراده و توحید او و رحمت واسعه او دارد.

1- . تفسیر قمی: 495

2- . تفسیر قمی: 513

وَ فِی أَنْفُسِکُمْ:در وجود خودتان هم دلایلی است. چون در عالم خلقت و آفرینش، هر چه هست نمونه ای از آن در انسان موجود است، مانند کیفیت و هیئت خلقتش که در تمام نیازمندی های او سودمند است و منظره و چهره زیبای او، ترکیب غرایز عجیب و شگفت انگیز، قدرت و توانایی بر کارهای غریب، اختراعات و صنعت های گوناگون، تحصیل درجات و کمالات فراوان در جهات مختلفه. و در مجمع البیان و تفسیر علی بن ابراهیم قمی(1) از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که یعنی خداوند تو را شنوا و بینا و دارای غضب و رضایت و خشنودی و احساس گرسنگی و سیری قرار داد و تمام اینها از دلایل توحید او است.

أَ فَلا تُبْصِرُونَ: آیا با نظر دقت و بصیرت به این امور نمی نگرید؟

إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ: در مجمع(2) گفته شده: اضافه حق به یقین با اینکه هر دو به یک معناست،به منظور تاکید است، یعنی این تقسیم بندی اصناف سه گانه که در آخر سوره واقعه است، مطلب حقی است که شکی در آن راه ندارد و یقینی است که هیچ گونه شبهه ای در آن نیست. و گفته شده این جمله تقدیرش چنین است «حقّ الأمر الیقین»، یعنی واقع امر و حقیقت مطلب یقین است.

کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ: مرحوم طبرسی(3) گوید: یعنی اگر واقع مطلب را به طور علم و یقین می دانستید، همین یقین شما، شما را از افتخارات و مباهات به عزت و قدرت و کثرت و زیادی فامیل و امور واهی و موهوم بازمی داشت. و علم الیقین آن مرتبه ای از یقین است که در اثر آن، سینه انسان پس از فشار و تشویش آرامش و آسایشی می یابد و لذا درباره خدا متیقّن اطلاق نمی شود.

لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ: یعنی مسلم می بینید دوزخ را هنگامی که در روز قیامت پیش از دخول شما در آن، نمایان و آشکار می شود.

1- . مجمع البیان 9 : 156 و تفسیر قمی: 448
2- . مجمع البیان 9 : 228
3- . مجمع البیان 10 : 534

ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ: یعنی پس از دخول به طور محسوس و ملموس و عین الیقین می بینید، کما اینکه حق الیقین و محض الیقین هم گفته می شود. یعنی بعد از چشیدن عذاب با مشاهده و حس می بینید.(پایان کلام طبرسی در مجمع البیان)

مؤلف: بعضی از اهل تحقیق برای یقین سه درجه قائل شده اند:

1) علم الیقین که در اثر دلیل و برهان، برای انسان یقین حاصل شود، مانند کسی که با دیدن دود یقین به وجود آتش نماید.

2) عین الیقین که اثر دیدن و مشاهده آن چیز است، مانند کسی که با چشم خود آتش را ببیند.

3) حق الیقین که اثر تماس با آن چیز و اثرپذیری از آن چیز است، مانند کسی که وارد آتش شده و خود حالت حرارت و سوزندگی را گرفته باشد. بعدا بحث مختصری در این موضوع خواهد شد.

روایات:

1. کافی: جابر بن یزید جعفی گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای برادر جعف ! ایمان از اسلام برتر و بالاتر است و یقین هم مهم تر از ایمان است و چیزی کمیاب تر و گرانبهاتر از یقین نیست.»(1)

توضیح: «یا اخا جعف» یعنی ای جعفی که قبیله ای در یمن است. و در مصباح گوید وقتی بگویند فلانی برادر تمیم است، یعنی او یکنفر از این قبیله است. و اما برتری ایمان بر اسلام یا از این جهت است که در ایمان، ولایت و قبول امامت و رهبری خاندان پیغمبر معتبر است، ولی اسلام اعم است یا از این جهت است که ایمان یک حالت درونی و قلبی است و از دل ریشه می گیرد با دنبال کردن عمل و اجرای دستورات دین، یا بدون عمل به شرحی که گفته شده، ولی اسلام همان اظهار و اعتراف زبانی به مبانی دین است و بهر تقدیر، بالاخره در ایمان چیزی معتبر است که در مفهوم

1- . کافی 2 : 51

و صدق اسلام معتبر نیست.بنابراین ایمان دایره اش تنگ تر و از اسلام برتر است. همچنین یقین که عبارت است از بالاترین درجات جزم و اطمینان قلبی،به طوری که آثار و نشانه هایش در مرحله عمل روشن باشد و موجب انجام اطاعت و واجبات و خودداری از محرمات و منهیات باشد. البته این حالت در حقیقت ایمان و در جمیع مراتب ایمان معتبر نیست.بنابراین یقین از ایمان برتر و بهتر و دایره اش تنگ تر است. یا گفته شود یقین به معنای این است که مطلب اعتقادی به قدری قطعی و مسلم باشد که اصلا احتمال خلاف آن در فکر راه نیابد، ولی در تحقیق ایمان این مقدار لازم و معتبر نیست - همان طوری که این هم بحث شده است - ولی حق مطلب این است که گفته شود تصدیق و اعتراف به امر دینی و احتمال خلاف ندادن، خود این دارای مراتب و درجاتی است، تا برسد به درجه و مرحله یقین که قبلا هم اشاره به این اختلاف درجات شد.

«و ما من شی ء اعز من الیقین»:یعنی چیزی کمیاب تر از یقین نیست و یا چیزی گرانبهاتر از یقین نیست و معنای اولی بهتر است، چون یقین با معصیت منافات دارد، مخصوصا در صورت اصرار و تکرار آن. از طرف دیگر افرادی که هیچ گونه آلوده به گناه نباشند، بسیار کم و نادر هستند، بلکه ممکن است گفته شود که ایمان اکثر مردم بر مبنای یقین و برهان نیست و از روی تقلید و ظن و گمان است که با کمترین شبهه و وسوسه درونی و یا برونی متزلزل می گردد. مثلا اگر طبیبی به کسی بگوید که فلان غذا برای تو مضر است یا باعث زیادی مرض یا طولانی شدنش می شود، از آن غذا خودداری می کند، برای اینکه خود را از آن ضرر ضعیف موهوم حفظ کند. ولی معصیت کبیره ای که خدا و رسول و ائمه دین علیه السلام به ضرر و زیان آن و به دنبال داشتن عذاب شدید برای آن خبر داده اند، ترک نمی کند و این هیچ علتی جز ضعف ایمان و نبودن یقین ندارد.

2. کافی:وشّاء گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ایمان یک درجه برتر از اسلام است؛تقوا نیز یک درجه برتر از ایمان است؛ یقین یک درجه بالاتر از تقواست و هیچ چیزی کمتر از یقین در میان مردم نیست.»(1)

توضیح: این حدیث دلالت دارد بر اینکه تقوا، افضل از ایمان است و تقوا از وقایه که در لغت به معنای نگهداری و حفظ شدید است و در نظر متدینین نگهداشتن انسان خویشتن را از آنچه که زیان اخروی دارد و مشغول ساختن خود صرفا به کارهایی که سود آن جهانی دارد است. و تقوا دارای سه مرحله و مرتبه است:

1) بازداشتن و حفظ نفس از عذاب دائمی، از طریق تحصیل عقاید حقه و ارکان ایمان.

2) خودداری از آنچه گناه است،چه انجام دادن فعل حرام یا ترک واجب که تقوای معروف در نظر اهل دیانت همین است.

3) بازداشتن و حفظ قلب از بستگی و علاقه به غیر خدا و بریدن از ما سوی اللّه، و این مرحله از تقواخاص درجه خاصان خدا بلکه اولیای مخصوص است و در اینجا مراد یکی از دو معنای اولی و دومی است. و برتر بودن تقوا به معنای سوم از ایمان، طبق معانی زیادی که از ایمان شده، روشن و واضح است. و اگر معنای دوم از تقوا مراد باشد، آنگاه فقط منظور از ایمان یا همان عقاید حقه است و یا مقصود از ایمان، اعتقادات صحیحه و ترک محرمات و فعل واجبات است، نه اعتقادات تنها، و در این صورت فرقی که با تقوا به معنای دوم پیدا می کند، در این جهت باشد که ترک گناهان صغیره در معنای دوم تقوا گرفته شود نه در معنای ایمان.

و گفته شده فرقی که هست از این جهت است که ملکه و حالت اجتناب از گناه، در معنای تقوا هست نه در معنای ایمان. و چون در این حدیث یقین بالاتر از تقوا فرض شده، پس باید تقوا به معنای دوم گرفته شود، وگرنه فرق مابین تقوا به معنای سوم با یقین مشکل است، ولی همین معنای سوم از تقوا، خودارای درجات و مراتبی

1- . کافی 2 : 51

است.بنابراین ممکن است که یقین عبارت از آن آخرین درجه و مرتبه نهایی تقوای سوم باشد، و آنچه که بعضی گفته اند که ممکن است گاهی تقوا باشد، ولی یقین نباشد، همچنان که بعضی از عوام ساده چنین هستند. البته این حرف درستی نیست، چون تقوا به معنای سوم که فرض مطلب است، درجه عالی از تقوا است و در اشخاصی که مبنای ایمان آنان بر پایه تقلید و ظن است یافت نمی شود.

و ما قسّم فی النّاس: در میان مردم هیچ چیز کمتر از یقین تقسیم نشده است، این جمله دلالت بر این دارد که نحوه خلقت و آفرینش مردم و استعدادهای ذاتی و عنایات الهی، در اختلاف مراتب و درجات ایمان و یقین دخالت دارد که سابقاهم گفته شد.

3. کافی: ابو بصیر گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابا محمد! اسلام خود درجه و مرتبه ای است از کمال.» عرض کردم بلی. فرمود: «ایمان درجه بالاتر و مرتبه کامل تر از اسلام است.» عرض کردم بلی. فرمود: «تقوا مرتبه فوق ایمان است.» گفتم بلی. فرمود: «یقین مرتبه بالاتر از تقوا است.» عرض کردم بلی. فرمود: «به این مردم هیچ چیز کمتر از یقین داده نشده و شما آن درجه پایین و نازل از اسلام را در دست دارید. مواظب باشید که همین مقدار کم از دست شما نرود.»(1)

توضیح: اینکه فرمود «اسلام درجه ای است»، یعنی یکی از درجات و مراتب و یا اول درجه است. و این جمله استفهام است به این معنی که آیا چنین نیست؟ و یا اخبار است و لفظ «نعم» هم در مقام پاسخ استفهام و هم در مورد تصدیق به کار می رود.

ما اوتی النّاس اقلّ من الیقین: یعنی از تمام چیزها و کمالاتی که به مردم داده شده، ایمان و نعمت یقین کمتر داده شده. و یا منظور این باشد که نعمت یقین در میان مردم خیلی کم و نادر است و کمتر افرادی دارای این کمال هستند. و گفته شده معنای این جمله چنین است که «به مردم از نعمت یقین، به مقدار کمی هم داده

1- . کافی 2 : 52

نشده» و البته این معنا بعید است، ولی ظاهرا مطلبی که بعدا خواهد آمد، این معنا را به ذهن این گوینده آورده است و اینکه فرمود: «بادنی الإسلام»، (شما درجه نازل اسلام را دارید) شاید منظور از اسلام در اینجا جمیع اعتقادات حقه، بلکه مقداری هم توام با عمل باشد که قبلا هم به اختلاف معانی اسلام اشاره شد. و ممکن است نظر حضرت آن مخاطب حاضر نبوده و مقصود عوام و مردم ساده از شیعیان باشد و گفته شده مقصود از «ادنی الإسلام»، نزدیک ترین درجات به اسلام است که آن ایمان باشد، مانند جمله «یوسف احسن اخوته»، (یوسف بهترین برادران خود است) و معنای حدیث این است شما شیعیان به حکم داشتن ایمان، از سایر مردم به اسلام نزدیک تر و حقیقت اسلام در شما بیش از دیگران است. یعنی مبادا ناگهان ایمان از قلب برود. از این جمله معلوم می شود کسی که در درجه کامله از ایمان نباشد، همیشه در معرض خطر سلب ایمان است.بنابراین کسی که اجتناب از گناه ندارد، نباید فقط به داشتن اعتقادات حقه و تشیع دل خوش کند، زیرا ارتکاب معصیت در زوال ایمان به طور ناخودآگاه اثر می کند، چون اعمال صالح و شایسته و اخلاق نیک، مانند قلعه محکمی است برای ایمان و نگهدارنده است از دستبرد شیاطین انسی و جنی.

فایّاکم ان ینفلت من ایدیکم: جوهری گوید: فلان کار «فلته» بود، یعنی ناگهانی و بدون تفکر و پیش بینی.«و أفلت الشی و تفلّت و انفلت» همه به یک معنی است و نیز «اقلّته غیره».

4. کافی: یونس گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام سؤال کردم.فرمود: «حضرت باقر علیه السلام فرموده است: «دین همان اسلام است و ایمان یک درجه فوق آن است؛ تقوا یک درجه فوق ایمان است؛ یقین یک درجه فوق تقوا است و در میان مردم هیچ چیز کمتر از یقین تقسیم نشده.»

یونس گوید: عرض کردم: «حقیقت یقین چیست؟» فرمود: «توکل و اعتماد به خدا(تسلیم در برابر فرمان او)،رضایت و خشنودی به قضا و حکم خدا(واگذار کردن

کار به خدا)» عرضه داشتم: «تفسیر و توضیح اینها چگونه است؟» فرمود: «این چنین گفته است حضرت باقر علیه السّلام.»(1)

توضیح: «انّما هو الاسلام»: ظاهراضمیر «هو» راجع به دین است که در قرآن هم فرموده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»، { در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است. }(2) و در تفسیر یقین که فرمود توکل و اعتماد بر حق، از قبیل تفسیر و تعریف به لوازم و آثار است، چون انسان وقتی حالت یقین به خدا و یگانگی و علم و قدرت و حکمت و تقدیر و اندازه گیری در خلقت و تدابیر امور آفرینش و رافت و مهربانی او برایش حاصل شد، البته لازمه این حالت این است که در کارها به او توکل و اعتمادداشته باشد، گرچه بر حسب وظیفه،باید به طرف اسباب و وسایل برود و باز لازمه اش تسلیم در برابر فرامین و دستورهای خدا و دستورهاییپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و خلفای اوست، هر چه فرمان دهند، و راضی و خشنود بودن به آنچه مصلحت می داند از فقر و ثروت آسایش و بلا و عزت و ذلت و غیره، و واگذار کردن کارهای خویش در دفع شر دشمنان برونی و درونیاز او و به طور کلی تمام کارها را به او تفویضکردن، به نحوی که در برابر قدرت و اراده او، برای خود قدرت و اراده و تدبیری قائل نباشد و خود را در این امور مستقل نداند. همچنان که خداوند فرموده: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ»، {اراده و مشیت خود را تابع مشیت خدا می دانند. }(3) و این مقام و مرتبه فنا فی اللّه است که خود و تمام وجود خود را فانی و مندکّ و مضمحل در خدا می بیند.

و در ذیل این حدیث که فرمود، حضرت باقر این چنین فرمود. چون طرف استعداد فهم حقایق این صفات و لوازم یقین را نداشت، حضرت رضا علیه السلام تفسیر و توضیح مفصل اینها را ندارد و فقط از لحاظ تاکید مطلب، از جد بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام نقل روایت کرد. و گفته شد که راوی مثل اینکه در نظرش بعید آمد که

1- . کافی 2 : 52
2- . آل عمران / 19
3- . انسان / 30

این مطالب مهم تفسیر و تعریف یقین باشد، لذا حضرت پاسخ داد که باقر العلوم چنین گفته.

5. کافی: بزنطی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «ایمان یک رتبه بالاتر از اسلام،تقوا یک درجه بالاتر از ایمان و یقین یکدرجه بالاتر از تقواست، و در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است.»(1)

توضیح: بعضی از اهل تحقیق گفته اند که علم و دانش و عبادت و پرستش دو گوهر گرانبهاییهستند که تمام دیدنی ها و شنیدنی ها از کتاب های تصنیف شده و تعلیم استادها و پند و اندرز گویندگان و افکار اندیشمندان، همه و همه به منظور تکمیل علوم و پیمودن مراحل عبادت است، بلکه تمام کتاب های آسمانی و اعزام انبیا، بلکه خلقت و آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه که در آنها هست، برای همین دو چیز است و برای اثبات عظمت و ارزش علم، همین یک آیه از قرآن کافی است: «اللَّهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْما»، {خدایی که آسمان های هفتگانه و نظیر آن از زمین آفریده و فرمان الهی در میان آنها ابلاغ و اجرامی شود [تمام این خلقت و آفرینش و برنامه آن] برای این منظور است که بفهمید و علم پیدا کنید که خدا بر هر چیز توانا است و به تمام اشیا احاطه علمی دارد. }(2) و برای اثبات عظمت و ارزش عبادت هم این آیه کفایت می کند: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»، {من جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت. }(3) بنابراین سزاوار و شایسته است که انسان در کارها و اشتغالاتش، هدف و مقصدی جز این دو چیز نداشته باشد وخود را جز برای این دو به رنج نیندازد. و از این دو گوهر گرانبها، علم و فهم و درک از گوهر عبادت با ارزش تر است، همچنان که در حدیث وارد شده: «فضیلت و برتری عالم بر عابد، مانند فضیلت و برتری من است بر فرد خیلی خیلی عادی و معمولی شما.» و منظور از علم دین است، یعنی

1- . کافی 2 : 52
2- . طلاق/ 12
3- . ذاریات / 56

شناخت خدا و ملائکه و کتاب های آسمانی و پیغمبران و معاد که خداوند متعال فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِه»، {رسول خدابه آنچه از طرف خدا نازل شده ایمان دارد و همچنین مؤمنان همگی ایمان دارند به خدا و ملائکه او و کتاب ها و پیامبران.}(1) و باز فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَکْفُر بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیدا»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید (ایمان حقیقی و واقعی داشته باشید و یا ایمان بهتر و بالاتر بیاورید.) به خدا و رسولش و به قرآنی که بر پیغمبرش فرو فرستاده و کتابی که قبلا (تورات و انجیل) فرستاده و هر آن کس که کافر شود به خدا و ملائکه او و کتاب و پیامبران او و به معاد و رستاخیز، قطعا در گمراهی دوری قرار گرفته است.}(2) و ایمان هم بستگی به علم دارد، چون معنای ایمان، تصدیق و قبول داشتن چیزی است، به آن نحوه ای که آن چیزی هست و واقعیت دارد.بنابراین قبلا باید آن چیز را تصور کرد و به قدر استعداد و ظرفیت خود، آن چیز را شناخته باشد. البته تصدیق و تصور معنای علم است و کفر هم نقطه مقابل آن است و معنای لغوی کفر، پرده و پوشش است، یعنی آن شبی روشن و واضح نیست و در پس پرده و زیر پوشش است که برگشت کفر به جهل و عدم شناخت است و در نظر شرع و قرآن، تصدیق و باور داشتن این پنج چیز (خدا، رسول، ملائکه، کتاب آسمانی و معاد) گرچه اجمالا باشد، ایمان محسوب می شود. با این همه علم به این پنج چیز، در حصول ایمان لازم است و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در آن گفتار معروف خود به همین علم لازم اشاره کرده، آنجا که فرمود: «طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم و مسلمه» ولی البته هر کس به میزان قدرت و استعدادش: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، {خداوند به هر کس به اندازه وسع و توانایی او تکلیف می کند.}(3) چون ایمان و شناخت و علم، از لحاظ استحکام و ضعف و سستی و زیادی و

1- . بقره / 285
2- . نساء / 136
3- . بقره / 286

کمی مراتب و درجات گوناگون دارد که هر یک بالاتر از درجه دیگر است که اخبار و احادیث زیادی بر این مطلب دلالت دارد. و این تفاوت مراتب از این نظر است که ایمان هر کس، به قدر علم او است که مایه حیات و زندگی قلب است و یک نحوه نور و روشنگری است که در اثر کنار رفتن حجاب هایی که میان او و خدا واقع شده، در دل پیدا می شود. «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّور»، {اللّه ولی و سرپرست اهل ایمان است آنان را از ظلمت و تاریکی ها و کور دلی نجات داده و به عالم نور و روشن بینی می رساند.}(1)«أَ وَ مَنْ کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها»، {آیا آن کس که مرده دل و بی درک و شعور بود و ما به او حیات و زندگی بخشیده و در او حالت روشن بینی و نورانیت قرار دادیم که با آن نور و روشنایی در اجتماع خود حرکت می کند، مانند کسی است که حجاب های مادی او را فرا گرفته و در تاریکی جهل و نادانی فرو رفته و بیرون نمی آید.}(2) و این علم و نور با زیاد خواندن و این در و آن در رفتن نیست، بلکه این یک حالت روشن بینی و نورانیتی است که خدا در دل های شایسته و لایق هدایت قرار می دهد و این نورانیت درونی، دارای شدت و ضعف است، مانند روشنایی های دیگر. آنچنان که فرموده است: «وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیمانا»، {مؤمنین هنگامی که آیات الهی بر آنها تلاوت می شود، ایمانشان بیشتر می گردد.}(3) و حتی قرآن مقدس به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می دهد که درخواست ازدیاد علم نماید: «وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْما»، {و بگو خدایا علم مرا بیشتر نما.}(4)

خلاصه هر مقدار حجاب و پرده مادیات کنار رود، نورانیت بیشتر و ایمان کامل تر می گردد، تا به مرحله ای که روشنی انبساط بیشتری پیدا کرده و شرح صدر و دل روشن تری می یابد؛ در حقایق و واقعیت اشیا واقف گشته؛ اسرار غیبی برایش

1- . بقره / 257
2- . انعام / 122
3- . انفال / 2
4- . طه / 114

جلوه گر و روشن می شود؛ هر چیزی را در جای خود و در رتبه اش می بیند؛ صدق و راستی انبیا را خوب می فهمد؛ به میزان روشنی و شرح صدرش، به طور اجمال و یا تفصیل صحت تمام مطالب آنها را درک می کند؛ از اعماق قلب کششی برای انجام واجبات و اوامر الهی و ترک منهیات و خودداری از محرمات دارد؛ و بر روشنایی علمی و شناخت روشنایی علمی و نورانیت اخلاقی اش اضافه شده و ملکات و حالات پسندیده اثر بیشتری می بخشد. «نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ»، {در روز قیامت نور و روشنایی

آنان در جلو سمت راستشان روشنی بخش است.}(1) «نُورٌ عَلی نُورٍ»، {روشنایی مرتب بیشتر است.}(2)

و هر وقت عبادت صحیح و کامل و جامعی انجام گردد، صفا و پاکی در دل پیدا می شود که برای کسب نور بیشتر و شرح صدر و شناخت و یقین قوی تری آمادگی پیدا می کند.و این نورانیت و حالت یقین، انسان را به عبادت و عمل بیشتری وامی دارد و خلوص نیت کامل تری را باعث می شود که این خود، نور و روشنی و شرح صدر تام و تمام تر و معرفت دیگر و یقین بالاتری را به دنبال دارد. همچنین مرتبا معرفت و نور در کمال عمل و عمل در ازدیاد یقین، تاثیر متقابل دارند، تا آن مراحلی که خدا بخواهد. البته بر این مطالب گواه و شواهد زیادی از آیات قرآن و احادیث هست.

و باید توجه داشت که مراحل اولیه ایمان عبارت است از تصدیقاتی که با شک و شبهه آمیخته است، با اختلاف مراتبی که دارند، که البته در این مراحل، شرک هم هنوز امکان دارد. آنچنان که فرمود: «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُون»، {ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است.}(3) و در این مراتب است که اسلام هست، ولی ایمان کامل نیست: «قالَتِ

الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم»، {اعراب گفتند ایمان آوردیم، به آنان بگو ایمان نیاورده اید ولی

1- . تحریم / 8
2- . نور / 35
3- . یوسف / 106

بگویید تسلیم شده و در اسلام آمده ایم و هنوز ایمان در دل شما راه نیافته. }(1) و حدود وسط مراحل ایمان، تصدیقاتی است که شک و شبهه دار نیست: «الَّذِینَ

آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا»، {آنانی که ایمان به خدا و رسولش دارند و شک و ریبی هم ندارند. }(2) و عمدتا ایمان مخصوصا به این مرحله اطلاق می گردد: «إِنَّمَا

الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیاتُهُ زادَتْهُمْ إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُون»، {همانا مؤمنان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دل آنها می ترسد و می لرزد و هنگامی که آیات الهی بر آنها تلاوت می گردد، ایمانشان زیادتر شده و توکل و اعتمادشان بر خدا است. }(3) و مراحل نهایی ایمان، همین تصدیقات بدون شک و ریب، به انضمام کشف و شهود و لذت و مشاهده حقایق و محبت حقیقی و دوستی کامل محبوب و اشتیاق تام و تمام به باریابی به حریم مقدس خداست: «یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِین یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاء»، {خدا آنان را دوست دارد، آنان هم خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان نرم و مهربان در برابر کافران شدید و بی انعطاف از هیچ گونه سرزنش و استهزاء باکی ندارند، این عنایتی است از خدا به آن کس که بخواهد می دهد. }(4) و از این مرتبه، گاهی به احسان و نیکی تعبیر شده که در روایت، از احسان چنین تفسیر و تعریف شده که فرمود: «احسان این است که خدا را طوری عبادت نمایی که گویی او را می بینی) و گاهی تعبیر به یقین شده است: «وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ»، {به امر معاد یقین دارند} و اشاره به این مراحل سه گانه است.خداوند می فرماید: «لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِین»، {بر مؤمنانی که دارای عمل صالحند باکی نیست در آنچه بخورند در صورتی که دارای تقوا و ایمان و عمل صالح باشند

1- . حجرات / 14
2- . حجرات / 15
3- . انفال / 2

4- . مائده / 54

(مرحله اول) سپس باز هم تقوا و ایمان داشته باشند (مرحله دوم) سپس باز هم دارای تقوا و احسان باشند و خدا اهل احسان را دوست دارد (مرحله سوم) }(1) و متقابلا کفر هم مراحلی دارد و در قرآن هم به آن مراحل اشاره شده که فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلا»، {آنان که ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند و ایمان آوردند باز هم راه کفر را گرفتندو در عناد به کفر خود افزودند، خدا آنان را هرگز نمی آمرزد و به هیچ راهی هدایت نمی کند. }(2)

بنابراین نسبت احسان و یقین به ایمان، مانند نسبت ایمان است به اسلام که درجه بالاتر است و یقین سه مرحله دارد: علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین، که در قرآن این تعبیرات سه گانه آمده است: «کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ. ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ»، {هرگز چنین نیست اگر علم الیقین داشتید. به یقین دوزخ را می بینید؛ سپس آن را قطعا به عین الیقین درمی یابید }«إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ»، {به راستی این همان حق الیقین است. } و فرق مابین این مراتب را با ذکر مثالی می توان توضیح داد. مثلا یقین به وجود آتش در مرحله علم الیقین به این است که انسان اشیا را به وسیله نور آتش ببیند. عین الیقین به آتش این است که جرم و جسم خود آتش را معاینه نماید، و حق الیقین به آتش این است که در آتش محترق گردیده و هویت و شخصیتش در آتش فانی و نابود شده و خود تبدیل به آتش شود. و بعد از مرحله حق الیقین مرحله ای نیست و این رتبه نهایی است و قابل زیادی و برتری نیست که فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»، «اگر حجاب و پرده کنار رود بر یقین من افزوده نمی شود.»

6. کافی: ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «هیچ چیز نیست مگر اینکه حد و حقیقتی دارد.» ابی بصیر گوید: عرضه داشتم: «فدایت

1- . مائده / 93
2- . نساء / 137

شوم! حد توکل چیست؟» فرمود: «رسیدن به مرحله یقین.»پرسیدم: «حد یقین کدام است؟» فرمود: «اینکه از غیر خدا خوف و ترسی نداشته باشی.»(1)

توضیح: مرحوم محقق طوسی در کتاب «اوصاف الاشراف» گفته: یقین، اعتقاد و باور محکم و استواری است که مطابق با واقع و حقیقت باشد و به هیچ وجه امکان زوال و احتمال خلاف در آن راه ندارد. در واقع یقین، مرکب از دو دانستن است: یک علم و دانستن آن شی ء معلوم، دوم علم به اینکه خلاف این علم محال و غیر ممکن است.و یقین مراتب و مراحلی دارد: علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین. و مقصود از حد که در این حدیث هست، یا علامت و نشانه آن چیز یا تعریف و بیان حقیقت یا آخرین درجه و نهایت آن چیز است. بنا بر فرض اول، معنا این می شود که علامت و نشانه توکل، یقین است. بنا بر فرض دوم بیان لوازم، توکل است. بنا فرض سوم معنا این است که توکل، آخرین درجه اش یقین است و به آنمنتهی می شود. چون وقتی تمرین بیشتری در توکل است و تقویت شد و آثار و نتایجش را فهمید، یقین می یابد که خداوند تدبیر امر او را داردو ضرر و نفع همه در دست اوست. همچنین است جمله دوم که سؤال کرد «فما حدّ الیقین» که او این معانی را احتمال دارد. ضمنا خوف و ترس از غیر خدا نداشتن، با تقیه و نیفکندن خود در خطر هلاکت منافات ندارد، چون همین تقیه و خودداری از مهلکه، از جهت اطاعت فرمان اوست که انسان با یقین، از لحاظ خوف خدا این دو رقم تکلیف را انجام می دهد همان طوری که توکل بر خدا، با دستیابی و توسل به اسباب و وسایل منافات ندارد، چون در عین حال که به طرف اسباب و وسایل می رود، در تمام کارها اعتماد و اتکایش به خداست،

7. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «از نشانه و علائم یقین صحیح این است که مسلمان مردم را به وسیله عملی که موجب خشم خدا است، از خود راضی و خشنود نسازد و آنان را از لحاظ محرومیت و نداشتن چیزی که خدا نداده، نکوهش نکند. چون توسعه رزق و روزی انسان، بستگی به پر حرصی و طمع زیاد ندارد و اراده

1- . کافی 2 : 57

دیگران نمی تواند جلوی او را بگیرد که اگر کسی بخواهد از رزق مقدار خود بگریزد، مانند فرار از مرگ، حتما آن روزی مقدر خواهد رسید، همان طور که مرگ انسان مسلما فرا خواهد رسید.» سپس فرمود: «خداوند با عدل و داد خود، راحت و آسایش را در حالت یقین و رضا قرار داده و غم و اندوه را در اضطراب و شک و در نارضایتی به تقدیرات قرار داده است.»(1)

توضیح: جمله «من صحّه یقین المرء المسلم» یعنی از نشانه ها و علائم اینکه مسلمان درباره خدا یقین صحیح دارد و یقین به اینکه اوست مالک نفع و ضرر و اوست حکیمی که طبق مصالح دنیوی و اخروی انسان، رزق مناسب را تقسیم بندی کرده و اوست گرداننده دل ها و دل ها در دست اوست و آنها را از حالتی به حالتی می گرداند، طوری که بخواهد. و اینکه آخرت و جهان باقی، بهتر از دنیای فانی و ناپایدار است و اینکه یقینش صحیح و استوار و سالم و بدون آمیختگی به شک و شبهه باشد و حالت یقین او، جدا حقیقت و واقعیت داشته باشد و صرف ادعا و گفتار نباشد علامت و نشانه چنین یقینی.

ان لا یرضی النّاس بسخط اللَّه: این است که به وسیله سخط و خشم خداوند، رضایت و خشنودی مردم را جلب نکند. و به منظور دستیابی به زخارف و منافع مادی و رسیدن به مقامات و منصب های باطل دنیوی، در انجام گناه و معصیت هماهنگی نکند. و بدون مجوز شرعی (ترس و تقیه) اظهار موافقت با آنان ننماید. و با وجود احتمال تاثیر و نبودن ضرر، از فریضه امر به معروف و نهی از منکر خودداری نکند، فقط به لحاظ مراعات رضایت و خشنودی آنان. و برای تقرب و نزدیکی به آنان، از زیر بار این مسئولیت شانه خالی کند و یا مثلا با ستمکاران و ظالمین در ارتباط باشد. و از روی ضعف ایمان و وسوسه درونی نسبت به خدا و رازقیت خدا، بدون وجود مجوز تقیه و بدون انگیزه خدمت به مسلمانان و تامین مصالح و منافع آنان و دفع شر و ضرر از مسلمانان، در برابر اهل جور و ستم تواضع

1- .کافی 2 : 57

و نرمی کند، با اینکه به آمال و آرزوی خود قطعا نخواهد رسید. همچنان که در حدیث است: «کسی که بخواهد مردم را به وسیله گناه و خشم خدا راضی و خشنود کند، خدا بر او خشم گرفته و مردم را هم بر او خشمگین می کند.»

و لا یلومهم علی ما لم یؤته اللَّه: یعنی اگر از طرف مردم صله و جایزه و مالی به او نرسید، مردم را ملامت و نکوهش نکند، چون کسی که دارای یقین شد،می داند که این مال و جایزه برای او مقدر نشده و خدا این رزق و روزی را چون صلاحش نبوده، به او نداده و یا در دست این شخص مورد توقع او قرار نداده و شاید از راه دیگری که اصلا در نظر او نیست، برساند.بنابراین هیچ کس را نباید ملامت و سرزنش کند، چون نظرش فقط به مسبب الاسباب و به خدای سبب ساز است، نه به اسباب و وسایل و مسلم هیچ اعتراض و ایرادی بر خدا ندارد و اگر نکوهش کند، همین نکوهش یک نحوه شرکی را دربردارد، از این جهت که مردم را رازق و بخشنده می داند و سخط و کراهتی را نسبت به تقدیرات الهی متضمن است و البته اهل یقین از این دو صفت منزه هستند.بنابراین ضمیر «یؤته» راجع به مسلمان اهل یقین و ضمیری که باید به «ماء» موصول رجوع شود، حذف شده که «ایّاه» باشد. و گفته شده احتمال دارد معنای این جمله این باشد که هیچ کس را به فقر و نداشتن چیزی که خدا به آنها نداده ملامت نکرده و زخم زبان نمی زند، چون خدای حکیم هر کس را به نحوی خلق کرده و هر فردی در راستای هدفی که برای آن آفریده شده است قرار می گیرد.بنابراین معنای این جمله از حدیث، مانند حدیث دیگر می شود که فرموده است: «اگر مردم کیفیت خلقت و اختلاف آفرینش افراد بشر را می دانستند، کسی دیگری را ملامت و سرزنش نمی کرد.» البته این معنا از نظر جمله بعدی که علت مطلب است، بعید بنظر می رسد که در مقام علت می فرماید.

فانّ الرّزق لا یسوقه حرص حریص: یعنی رزقی که برای انسان مقدر شده، رسیدنش احتیاج به حرص و ولع ندارد و همان کوشش مختصر و انجام وظیفه ای که خدا دستور داده کافی است. و اگر کسی هم از لحاظ کم بودن و ناچیز شمردن این مقدار و یا از لحاظ زهد و پشت پا زدن به دنیا احساس کراهت و بی میلی کند و یا

کسی از لحاظ حسد و رشک بخواهد مانع رسیدن آن شود،نمی تواند آن را باز گرداند و این معانی برای جمله «و لا یردّه کراهه کاره» گرچه احتمال دارد، ولی مؤیّد معنای اول جمله بعدی است که فرمود. و اگر بخواهد کسی از روزی خود فرار کند، بالاخره روزی او مانند مرگش حتما به او خواهد رسید. و این حدیث دلالت دارد بر اینکه رزق انسان از طرف خدا مقدر شده و قطعا خواهد رسید.

و در اینجا درباره دو مطلب بحث است: اول اینکه لفظ «رزق» آیا شامل حرام هم می شود یا نه؟ به این معنا که اگر انسان از طریق حرام و غیر مشروع تأمین هزینه و مایحتاج کند، آیا شرعا و از نظر قرآن رزق نامیده می شود؟ و یا اینکه رزق در اصطلاح شرع منحصر است به چیزهای حلال؟ آنچه که در میان طایفه امامیه و معتزله معروف است، دومی است (چیزهای حلال) و فرقه اشاعره می گویند هر چه به دست انسان بیاید، چه از راه حرام و یا حلال، رزق نامیده می شود. فخر رازی در تفسیر آیه«وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»، {معنای آیه داخل کروشه بیاید}(1) چنین گفته که رزق در زبان عرب، به معنای بهره و نصیب است و بعضی گفته اند به هر چه که خورده شود و یا به کار رود رزق گویند. دیگران گفته اند رزق آن چیزی است که ملک و مال باشد، ولی در اصطلاح شرع مورد گفتگو واقع شده باشد. ابوالحسین بصری گوید: رزق این است که چیزی را در مورد استفاده حیوان و انسان قرار دهند و بازداشتن دیگری که از آن بهره مند شود، مثلا وقتی می گوییم خدا به ما اموال روزی نماید، به این معناست که خدا قدرت استفاده از اموالمان را به ما عنایت فرماید. و گروه معتزله چون رزق را به این گونه معنا کرده اند، ناچار باید بگویند که مال حرام رزق محسوب نمی شود، چون خدا اجازه چنین بهره ای را نداده و نمی دهد.

ولی اصحاب ما نظرشان این است که ممکن است مال حرام هم رزق محسوب شود.دلیل آنان دو چیز است:

1- . بقره / 3

1) اینکه همان طور که گفتیم، رزق در لغت به معنای بهره و نصیب است و اگر از طریق حرام هم کسی به چیزی برسد، بالاخره بهره و نصیبی به دست آورده و به رزقی رسیده است.

2) خداوند در قرآن فرمود: «وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُها»، {هیچ جنبنده در روی زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی او بر خدا است. }(1) و معلوم است که پیدا می شوند افرادی که در تمام مدت عمر خود فقط از طریق سرقت و دزدی زندگی می کند. اگر حرام رزق محسوب نشود، باید گفت چنین شخصی در طول عمرش چیزی نخورده است.

اما طایفه معتزله از کتاب خداوند و احادیث و لغت دلایلی آورده اند. اما در قرآن به چند آیه می توان استدلال کرد:

1) همان آیه«وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» که انفاق از آنچه خدا روزی فرموده مورد مدح و ستایش شده. اگر حرام هم رزق محسوب شود، باید انفاق از حرام هم قابل مدح و ثنا باشد و قطعا چنین نیست.

2) اینکه حرام اگر رزق محسوب شود، باید شخص غاصب که مال دیگران را به ظلم و ستم گرفته، بتواند از مال غصبی انفاق کند که فرموده است: «و أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ»، {از آنچه که به شما روزی داده ایم انفاق کنید. }(2) با اینکه اجماع تمام مسلمین بر این است که چنین انفاقی جایز نیست، بلکه لازم و واجب است که غاصب، مال مردم را به صاحبش بازگرداند. پس معلوم می شود که حرام، رزق نیست.

3) این آیه«قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللَّهِ تَفْتَرُونَ.» {ای رسول ما بگو به این مشرکان می بینید این رزق و روزی فراوانی که خدا برای شما قرار داده و شما از پیش خود رای و نظر می دهید و یک دسته از آنها را تحریم کرده و دسته ای را حلال می دانید، بگو در این تقسیم بندی از

1- . هود / 6
2- .بقره / 254

طرف خدا مأذون و مجازید یا اینکه بر خدا افترا و دروغ می گویید.} (1)بنابراین معلوم می شود کسی که رزق خدایی را تحریم کند، بر خدا افترا بسته است. پس لابد چیز حرام، رزق محسوب نمی شود و قابل ارتزاق نیست.

و اما حدیث ابوالحسین در کتاب «غرر» به سند خود از صفوان بن امیه نقل کرده که گفت: ما خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بودیم که عمرو بن مره (خواننده و نوازنده) وارد شد و عرض کرد: «یا رسول اللّه! خدا مرا بدبخت کرده، چون هر چه فکر می کنم، می بینم رزق و روزی من از راه دف و نوازندگی تامین می شود. تقاضا دارم به من اجازه دهید این شغل را به مقدار تامین هزینه زندگی داشته باشم.»حضرت فرمود: «نه، من هرگز اجازه نمی دهم! احترام و ارزشی هم از نظر من نداری. دروغ می گویی ای دشمن! خدارزق پاک و پاکیزه ای را خدا برای تو مقرر ساخته. تو خود راه نامشروعی را انتخاب می کنی که خدا بر تو حرام کرده به جای رزق حلال. متوجه باش که اگر بار دیگر چنین حرفی بگویی، تو را به سختی می زنم!»

اما از لحاظ معنا و عرف به این بیان که خداوند متعال مکلفین را از انتفاع و بهره مندی از حرام منع کرده و دستور داده که مسلمین یکدیگر را از تصرفات غیر مجاز نهی کنند و این هم بدیهی است که اگر کسی دیگری را از انتفاع و تصرف مخصوصی ممنوع کند، ولی آن طرف و آن شخص مخالفت کرده و از همان طریق ممنوع استفاده ای کند، در چنین موردی گفته نمی شود که او رزقی به او داده است.

آیا روشن نیست این مطلب که اگر مثلا سلطانی سپاهش را از تصرف در مال مخصوصی ممنوع کند و آنها از همان مال استفاده کنند، گفته نمی شود که سلطان روزی و هزینه لشکرش را داد؟ و بحث دوم در این موضوع است که لازم است بر خدا که حتما رزق و روزی موجودات را برساند، گرچه سعی و کوششی هم در بین نباشد. یا اینکه رسیدن رزق مقدر، مشروط به سعی و کسب و کاراست. ظاهر این حدیث و احادیث دیگر فرض اول است و در نهج البلاغه هم هست که از علی علیه السلام سؤال

1- . یونس / 59

شد: «اگر شخصی در خانه اش را ببندند و در خانه حبس شود، رزق او از کجا خواهد آمد؟» فرمود: «از همان جا که مرگش می آید.» که ظاهر این بیان هم رسیدن روزی است بدون کار. ولی ظاهر اخبار زیاد و احادیث فراوان، فرض دوم است که بدون کسب و کار، روزی کسی نخواهد رسید و شرح و بسط در این باره، در کتاب «مکاسب» خواهد آمد.

در این حدیث این جمله آمده: «انّ اللَّه بعدله و قسطه جعل الرّوح و الرّاحه فی الیقین و الرّضا و جعل الهمّ و الحزن فی الشکّ.» کلمه «قسط» تفسیر و بیان و تاکید است برای عدل. همچنین «راحه» تاکید روح است و یا اینکه روح، راحتی و آرامش قلبی و سکون دل است. و راحه آسایش بدن اوست و افراط نکردن در کسب و کار که در اثر یقین به رازقیت خداوند متعال و لطف و کرم بی شمارش به دست می آید و در سایه اطمینان و علم به اینکه ذات مقدسش آنچه را که صلاح بندگان است انجام می دهد و به جز آنچه که مقدر فرمود، به آنها نمی رسد، و راضی و خشنود شدن به آنچه از جانب او می رسد که این حالت ثمره و نتیجه یقین است. و «الحزن» به ضم حاء و با حرکت دو حرف اول حزن هم خوانده می شود، بیان و تاکید هم است و یا لفظ «همّ» به معنای تشویش و اضطراب خاطر است در ابتدای کار و حزن بیتابی و اندوه خوردن در پی از دست رفتن چیزی.«فی الشّکّ»، شک داشتن و اطمینان نداشتن به آنچه گفته شد و راضی نبودن به تقدیرات الهی است که نتیجه شک و وسوسه است. و آن شاعر عرب نیکو گفته است:

زندگی توام با آسایش فقط در حالت رضا و صبر و شکیبایی در برابر قضا و تقدیر است

و هر کس دارای حالت رضا نباشد، مانند کسی که او را در آتش چوب غضا افکنده اند، زندگی بسیار دشوار و رنج زایی دارد

8. کافی:هشام بن سالم گوید: از امام ششم علیه السلام شنیدم که می فرمود: «عملی که پایدار و همیشه و توام با یقین باشد، گرچه از جهت کمیت و مقدار اندک باشد، بهتر است از اعمال زیاد و فراوانی که با حالت یقین نباشد.»(1)

توضیح: از این حدیث شریف به دست می آید که یقین صحیح و تام و تمام و اعتقادات قوی و محکم، در ارزش و قبولی اعمال دخالت دارد، بلکه حالت اخلاص و پاکی نیت که روح عبادت و اساس آن است، در اثر یقین و عقیده استوار می شود. و کلمه «دائم» که در ظاهرفقط در قسمت اول آمده و در قسمت دوم، یعنی حالت غیر یقین نیامده، در هر دو قسمت منظور فهماندن فضیلت و عظمت بیشتر برای یقین، یعنی عمل زیاد و فراوان و همیشگی است که اگر با حالت یقین همراه نباشد، چندان ارزشی ندارد و فقط یقین است که به عمل روح و ارزش می دهد، گرچه عمل اندک باشد. و احتمال دارد که ذکر نکردن قید دوام در قسمت دوم، روی عنایت و نظری باشد و آن اینکه بفهماند که یکی از نتایج یقین، دوام عمل است. و شخصی که اهل یقین است، هوسی نیست که عبادت و وظیفه اش را گاهی انجام دهد و گاهی ندهد، چون یقینی که ریشه عمل است، همیشه هست، پس نتیجه و ثمره آن هم همیشه هست.بنابراین دوام داشتن عمل برای اهل یقین مسلم است. ولی کسی که اهل یقین نیست، معمولا اعمالش از اغراض گوناگون سرچشمه می گیرد و آنها هم با سرعت تبدیل و عوض می شوند، پس دوام عمل معنا ندارد. و یا گفته شود که انگیزه عمل چنین شخصی، ایمان ناقص و ضعیف است که همیشه در معرض زوال و نابودی است، قهرا عمل هم در معرض زوال است،همچنان که علی علیه السلام فرمود: «عمل اندک دائمی بهتر است از عمل زیادی که خسته کننده باشد.»

9. کافی زراره از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که روزی امیر مؤمنان علیه السلام بر منبر فرمود: «لذت شیرینی ایمان را کسی احساس می کند

که یقینش به مرحله ای برسد که نقش قضا و تقدیرات را لازم الاجراء بداند،به طوری که آنچه به او

1- . کافی 2 : 57

می رسد، محال باشد که به او نرسد و آنچه از خوشی و غیر آن که به او نمی رسد، امکان نداشته باشد که به آنئائل گردد.»(1)

توضیح: درباره این گفتار حضرت که فرمود «طعم الایمان»، گفته شده که در این تعبیر، کنایه و استعاره خیالی اعمال شده که ایمان را به غذا تشبیه فرموده، چون ایمان غذای روح است و روح به وسیله ایمان پرورش یافته و به حد کمال می رسد، همچنان که خوردنی ها غذای بدن هستند.

«لم یکن لیخطئه»: این کلمه امکان دارد که معتلّ باشد «لیخطیه» و از ریشه «خطی» گرفته شود و به معنای عبور و تجاوز باشد، یعنی آنچه از نیک و بد که به او می رسد، امکان ندارد از این شخص بگذرد و عبور کند و به او نرسد. و ممکن است مهموز باشد و از «خطئ» گرفته شود و به معنای خطا رفتن و به هدف اصابت نکردن باشد، همچنان که تیر خطا می رود، در نتیجه مقصود همان می شود.

راغب(2) گوید خطاء انحراف از جهت است و این چند قسم است: خطا در اراده و در فعل، مانند اینکه به طور اشتباه و ناخودآگاه انسان قصد کند و در نظر بگیرد عمل زشتی را و آن را انجام هم بدهد؛ خطا در فعل نه در اراده و تصمیم، مثلا تصمیم بگیرد عمل نیکی را ولی اتفاقا خلاف مقصود در خارج واقع شود؛ خطا در اراده و تصمیم نه در فعل و عمل خارجی، مثلا تصمیم گرفته شراب بیاشامد و آن را به قصد شراب هم بخورد، ولی اتفاقا شراب نبوده و آب بوده. البته این شخص از لحاظ نیت و اراده قابل ملامت و نکوهش است و عمل صادر شده هم قابل تقدیر و ستایش نیست.

چون کار خوبی که با تصمیم و اراده باشد مورد تمجید است، نه هر عملی. خلاصه اینکه هر کس کاری و عملی را تصمیم بگیرد و اتفاقا غیر آن عمل مقصود و مورد نظر در خارج تحقق یابد، در این موارد لفظ خطا استعمال می شود و اگر اراده و عمل خارجی هر دو با هم تطبیق داشت، لفظ صواب و صحیح به کار می رود و

1- . کافی 2 : 57
2- . مفردات غریب القرآن: 151

می گویند اصابت کرد. گاهی هم خطا در مورد انجام عمل بد و کار خلاف استعمال می شود. خطا کردم یعنی گناه کردم و کاری که سزاوار نیست انجام دادم که خیلی این تعبیرات معمول است.

جوهری(1) گوید: درباره موضوع دعا که لفظ «خطی» به صورت معتل اللام استعمال می شود، مانند این تعبیرات که گفته می شود (هنگامی که برای شخصی دعا شود خطّی عنه السّوء) یعنی بدی و گرفتاری آن شخص بر طرف می شود، و «تخطّیته»یعنی از او گذشتم، و «تخطّیت رقاب النّاس» یعنی از روی گردن مردم گذشتم و عبور کردم، و «تخطّأت» با همزه گفته نمی شود. در مصباح گوید خطاء با همزه به معنای نقطه مقابل صواب به معنای صحیح و درست است که هم با الف کوتاه و هم با الف بلند (خطا و خطاء) خوانده می شود و این لفظ اسم مصدر است از «اخطاء». ابو عبیده گفته: «خطئ خطاء» از باب علم و اخطاء (از باب افعال) هر دو به یک معناست، یعنی بدون قصد جدی و بدون عمد، گناهی را انجام داد. و غیر ابو عبیده گفته «خطاء فی الدّین» و «اخطأ فی کل شی ء» در دین و یا در هر چیزی خطا رفت، هم در مورد عمد و با توجه و هم در مورد اشتباه و غیر عمد استعمال می شود. و «اخطأ الحقّ» یعنی از حقیقت دور شد و فاصله گرفت.«أخطأ السّهم» یعنی تیر خطا رفت و به هدف نرسید و زمخشری در کتاب اساس اللغه در فصل مهموز گفته است: یکی از مجازات و کنایه گویی های این جمله است: «لن یخطئک ما کتب لک»،(آنچه در حق نوشته و مقرر شده ممکن نیست خطا رود و به او نرسد). «و ما اخطأک لم یکن لیصیبک و ما اصابک لم یکن لیخطئک» و باز کنایه و مجاز در باب معتلّ این جمله است: «تخطّاه المکروه»، یعنی پیشامد ناگوار و ناراحت کننده از او گذشت.(پایان کلام زمخشری)

مؤلف: بنابراین توضیح و تفصیل، معلوم شد که لفظ حدیث «لم یکن لیخطئه» با همزه خواندنش بهتر است و خلاصه معنا این می شود که آنچه در این جهان به انسان برسد (از پیشامدها و رویدادها) رسیدنش واجب و حتمی است و این چنین

1- . صحاح 6 : 2329

نیست که اگر مثلا کوشش بیشتری نمی کرد نمی رسید. و آنچه هم نرسیده است، هرگز نمی رسید، گرچه کوشش بیشتری هم می کرد. و یا منظور این باشد که آنچه در تقدیرات ازلی الهی مقرر شده به او خواهد رسید، گرچه در سعی و کوشش کوتاهی کند و همین طور بر عکس. و البته ظاهر این حدیث اعتقاد به جبر را می رساند که سعی و کوشش و فعالیت انسان در زندگیش هیچ نقشی نداشته باشد. از این نظر گفته شده که مورد این قبیل احادیث، اموری است که انسان در آنها تکلیفی و مسئولیتی ندارد، چه در فعل چه در ترک آن. یا مقصود امور غیر اختیاری و نعمت ها و بلاهای ناگهانی اضطراری و صحت و مرض و نظایر اینهاست که در «کتاب عدل» این مطالب گفته شد.

10. کافی: زید الشحّام گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام کنار دیوار کجی نشسته بود و مشغول قضاوت در میان مردم بود. کسی گفت: «یا علی! برخیز و در کنار این دیوار منشین، زیرا این دیوار کج است و ممکن است خراب شود.» حضرت فرمود: «اجل و وقت مرگ انسان، خود نگهبان و نگهدارنده انسان است.» و چون علی علیه السلام از کنار دیوار حرکت کرد، دیوار خراب شد. امیر مؤمنان علیه السلام از این کارها داشت و این همان یقین است.»(1)

توضیح: «فانّه معور» اسم فاعل از باب افعال، یعنی دارای شکاف و شکست است که باید احتیاط کرد، یا اسم مفعول از باب تفعیل (معوّر) و یا از باب افعال یعنی معیوب. در نهایه گوید: «عوار» با فتحه عین و مضموم هم خوانده می شود و «عوره» چیزی که از پیدا شدن و معلوم شدن آن انسان شرمنده می شود. و باز در نهایه است که «رأیته و قد طلع فی طریق معوره» یعنی دیدم فلانی را در راه ناصواب و معیوب که احتمال گم شدن و در بیراهه افتادن در آن بود. و هر عیب و نقصی را عوره گویند. و در کتاب «اساس» به جای «معوره»،«ذو عوره» ضبط شده که در معنا فرقی ندارند.

1- . کافی 2 : 58

«حرس امرء اجله»: «امرء» مفعول «حرس» و «اجله» فاعل آن است و این جمله از مواردی است که لفظ نکره (امرء) با اینکه در کلام اثبات واقع شده، معنای عموم را می فهماند. یعنی اجل و مرگ هر انسانی، نگهبان و نگهدار اوست، مانند مثل رائج که می گویند«انجز حرّما وعد»، یعنی هر انسان آزاد و حرّی به وعده خود وفا می کند که اینجا هم نکره در کلام اثبات مفید معنای عموم است و شاهد این حرف که اجله فاعل و امرء مفعول حرس است، آن جمله ای است که حضرت در نهج البلاغه(1) فرموده: «کفی بالأجل حارسا»، «اجل انسان برای نگهبانی کافی است.» و با اینکه معنای حدیث آن طوری که گفتیم صحیح و درست می آید و شاهد هم داشت که نقل شد، تعجب از بعضی از شارحین می شود که تصور کرده «امرء» مرفوع و «اجله» منصوب است که اولی فاعل و دومی مفعول «حرس» باشد. و گفته عکس این هم (به همان نحوی که قبلا ما گفتیم) احتمال داده می شود و تصور کرده اند منظور از این جمله، انکار و نفی مطلب است.

حرس امرء اجله: یعنی کسی نمی تواند از اجل و مرگ خود نگهداری کند، چون اختیار مرگ در دست انسان نیست تا نگهداری خویش از او کند. البته روشن است که این معنای جمله نیست و مقصود همان است که گفته شد. ولی اشکالی که در اینجا به نظر می رسد، این است که بنابراین خود را در معرض هلاکت قرار دادن،نباید برای انسان اشکال داشته باشد و خویشتنداری در موارد خطر و حفظ نفس، نباید واجب باشد. چون اگر اجل انسان نرسیده باشد، مرگ و خطر در میان نیست، بلکه اجل نگهدارنده است، با اینکه چنین نیست و مشهور این است که حفظ نفس در این مواقع لازم، بلکه دفع ضرر محتمل واجب است. پس به چه مناسبت علی علیه السلام از دیواری که مشرف به خراب شدن است دور نشد و در پاسخ آن مرد چنین فرمود؟ در مقام پاسخ از این ایراد، ممکن است گفته شود اولا امکان دارد این مورد طوری بوده که احتمال و ظن قوی این چنین بوده که دیوار در این وقت

1- . نهج البلاغه، حکمت 306

خراب نمی شود، ولی مردم چون علاقه زیادی به زندگی دارند، در موارد احتمال ضعیف هم احتیاط می کنند که مباد یک وقت مثلا دیوار خراب شود، پس نباید کنار دیواری که مختصر تمایلی دارد نشست.از این رو حضرت پاسخ داد که اجل نگهبان انسان است و به این گونه احتمالات بعید و ضعیف نباید ترتیب اثر داد، فقط در موردی که احتمال قوی و عقلایی باشد و خطر مرگ نزدیک باشد، احتراز و خویشتنداری بجا و صحیح است و در اینجا آن طور نیست. ولی چون در ذیل قضیه و داستان چنین نقل شده که وقتی علی علیه السلام از کنار دیوار حرکت کرد دیوار خراب شد، این پاسخ بعید به نظر می رسد، گرچه باز هم ممکن است توجیهی شود (که میزان احتمال شخصی است نه نوعی و شخص حضرت احتمال قوی نمی داد). ثانیا می توان چنین گفت که احتیاط نکردن علی علیه السلام در چنین موردی، از خصوصیات و امتیازات حضرت بوده، چون از طریق بیان و پیشگویی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، علی علیه السلام وقت مرگ خود را کاملا می دانست و یقین داشت که این دیوار الان خراب نمی شود، گرچه خراب شدنش نزدیک است، زیرا در خبر پیغمبر احتمال خلاف وجود ندارد.بنابراین تکلیف الزامی به احتیاط ندارد، ولی دیگران چون از وقت مردنشان اطلاع ندارند، باید احتیاط کنند. البته یقین علی علیه السلام به زمان مرگ خود، نتیجه یقین به صدق رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در این پیشگویی است.

ثالثا باز ممکن است گفته شود که این نشستن در کنار دیوار و حرکت کردن پس از چند لحظه دیگر، از خصائص حضرت است. البته به بیان دیگر و آن اینکه حضرت می دانست که این دیوار در این آن خراب نمی شود و چون وقت خراب شدنش رسید، حرکت کرد و خراب هم شد. مؤید این توجیه، روایتی است که مرحوم صدوق در کتاب توحید(1) به سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام از کنار دیواری که نشسته بود حرکت کرد و دور شد. به حضرتش عرض شد: «یا

1- . توحید : 377

امیرالمؤمنین! آیا از قضا و حکم الهی فرار می کنید؟» فرمود: «آری، از قضا به سوی قدر می روم.» و شاید مقصود این باشد که چون من می دانم که این دیوار الان خراب می شود و از طرفی وقت دیگری برای مرگ من مقرر شده، لذا از این حادثه فرار می کنم تا آن تقدیر معین فرا رسد. یا مقصود از قدر خدا، امر و دستور خدا باشد، یعنی گریختن من از این قضا و حادثه، به فرمان خداست، یا خودِ گریختن، از تقدیرات الهی است. بنابراین گریختن از بلیات و حوادث و سعی و کوشش در موردی که لازم باشد، منافاتیبا قضایالهی و اینکه همه چیز بر طبق قضا و قدر است ندارد. چون تمام اینها مشمول قضا و قدر و متعلق به علم اوست، هیچ یک از اینها با مسأله اختیار منافات ندارد، زیرا قسمت عمده ای از تقدیرات، بسته به انتخاب خود شخص است که در محل خود این مطالب تحقیق شده است. مؤید تمام این پاسخ ها، حدیثی است که در خصال(1) از امام ششم علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «پنج گروه دعایشان مستجاب نمی شود: یکی از آنان کسی است که از کنار دیواری کج که نزدیک خراب شدن است عبور کند و سرعت در حرکت نداشته باشد تا دیوار بر او خراب شود.

رابعا آنچه که بعضی گفته اند که در مورد امثال این دیوار، گریختن و فرار وظیفه افرادی است که حالت یقین ندارند، ولی کسی که اهل یقین است چون توکل و اعتماد واقعی به خدا دارد و راستی کار خود را به خدا تفویض و واگذار می کند، خدا هم او را از خطر حفظ می نماید. آنچنان که خداوند متعال فرمود: «أَ لَیْسَ اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ» {آیا خدا نگهدارنده بنده خود نیست؟ }(2) همچنین مؤمن آل فرعون می گوید: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ. فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا»، {من کار خود را به خدا می سپارم که او است بینای به حال بندگان خود، خدا هم او را از شر آنان و از نقشه زشت مکر و کید آنها حفظ فرمود }(3)و سرّ و حقیقت این لطف این است که انسان کاملی

1- . خصال 1 : 144
2- . زمر / 36
3- . غافر / 44- 45

که یقین را در حد کمال داشته باشد، به هیچ وجه اسباب و وسابل و وسائط را میزان نفع و ضرر نمی داند که اینها استقلال در اثر ندارند، نظرش در همه جا به سبب و علت العلل است فقط با او سر و کار دارد، ولی کسی که به این حد از یقین نرسیده، وظیفه اش گریختن است، چون اسباب و وسائط را می بیند و آنها هم در این حال خطر را نشان می دهند، پس باید خود را از این خطر نزدیک رها کند.

و جمله «و هذا الیقین»، (این همان یقین است) که در این حدیث بود، به این معنا است که این آرامش خاطر علی علیه السلام ،از ثمرات و نتایج یقین به قضا و قدر الهی و یقین به قدرت و حکمت و لطف و محبت او و یقین به صدق و راستگویی پیغمبران است.

11. کافی: صفوان جمّال گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه سؤال کردم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما»، {و اما داستان دیوار (در موضوع قضیه خضر و موسی علیه السلام) مربوط است به دو جوانی که در شهر بودند و در زیر پایه آن دیوار گنج نهفته ای برای آنان بود} (1) فرمود: «آن گنج طلا و نقره نبود، نوشته ای بوده که در آن چهار جمله ثبت شده بود: نیست خدایی به جز من؛ کسی که به مردن یقین داردزیاد خنده نمی کند؛ کسی که به حساب و کیفر و پاداش یقین داشته باشد، سرور و خوشحالی برای او نیست و همیشه در فکر آن روز بزرگ است؛ کسی که به قضا و قدر یقین دارد، جز خدا از کسی نمی ترسد.» (2)

توضیح: «أَمَّا الْجِدارُ»: این آیه مربوط است به داستان خضر و موسی علیه السلام که تفسیرش گذشت و شرح آن در کتاب نبوت گفته شد.

وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما: مرحوم طبرسی در مجمع گوید: کنز و گنج به آن چیزی که نهفته باشد از طلا و نقره و غیر آنها گفته می شود و درباره این گنج زیر دیوار،نظرات

1- . کهف / 82
2- . کافی 2 : 58

مختلفی هست. ابن عباس و ابن جبیر و مجاهد گفته اند کتاب های علمی بوده که در آن محل دفن شده بود. ابن عباس تصریح کرده که جز مطالب علمی چیزی نبوده و گفته شده گنج طلا و نقره بوده که این حدیث را ابوالدرداء، از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده و گفته شد ورقه و لوحی از طلا بوده که در آن این مطالب نوشته شده بوده: «تعجب از کسی است که به قضا و قدر ایمان دارد و در عین حال اندوهناک می شود؛ کسی که به رازقیّت خدا ایمان و یقین دارد و رنج و زحمت فراوان نمی کشد؛ کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه سرور و خوشحالی به خود راه می دهد! کسی که ایمان به حساب دارد، چگونه غفلت می کند! کسی که با چشم خوددگرگونی و تحولات دنیا و فراز و نشیب آن را می بیند، چگونه اعتماد به آن می کند! لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.»و این نظر ابن عباس و حسن است. و از حضرت صادق علیه السلام هم روایت شده و در بعضی از روایات از این مقدار کمتر و بیشتر نقل شده. این قول اخیر که از امام ششم علیه السلام هم روایت شده، آن دو نظریه اول و دوم را در بردارد، چون این قول متضمن این است که هم مال بوده (لوح طلا) و هم علم(وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً). خداوند متعال علت حفظ و حمایت از این دو جوان را لیاقت و نیکی و شایستگی پدرشان دانسته و بیان کرده، ولی درباره خود آنان از صلاحیت و شایستگی نام نبرده است. از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: «آن شخص صالح و شایسته، جد هفتم آنان بوده» و حضرت فرمود: «خداوند به احترام صلاحیت و شایستگی شخص مؤمن، امور فرزندان و فرزندان فرزندان او و افراد خانواده او و همسایگان اطراف او را اصلاح می فرماید و از نظر عزت و کرامت آن مؤمن صالح، تمام این افراد نزد خدا مورد عنایت و حفظ الهی هستند.»(پایان کلام طبرسی)

فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما: بیضاوی گوید: یعنی پروردگار اراده فرمود که این دو پسر به حد بلوغ و کمال عقل برسند،«وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ»، آن گنج محفوظ بماند و این دو پسر پس از بلوغ، گنج خود را بیرون آورند، در حالتی که مشمول رحمت خدا هستند (که مصدر «رحمه» به معنای اسم مفعول و از نظر قواعد ترکیبی حال باشد)، و ممکن است علت باشد برای «اراد» و احتمال دارد «رحمه»

مصدر نوعی باشد برای اراد. و گفته شده که علت است برای فعل مخدوف که تقدیر چنین است. فعلت ما فعلت. رحمه من ربک. خضر به موسی علیه السلام می گوید آنچه را که انجام دادم، به این علت بود که خداوند رحمت خود را شامل حال آن دو یتیم کرده است. (پایان کلام بیضاوی)

ما کان ذهبا و لا فضّه: نفی طلا بودن و نقره بودن کنز، دلالت بر این دارد که احادیث وارده درباره طلا و نقره بودن، حمل بر تقیه می شود و ممکن است معنای این حدیث این باشد که پنهان کردن و به صورت گنج قرار دادن این لوح و محافظت کردن خضر علیه السلام از آن، از لحاظ مالیّت و طلا و نقره بودنش نبوده و فقط از لحاظ مطالبی که در آن بوده و به منظور حفظ و نگهداری آنها بوده است. و اما اکتفا کردن نویسنده آن لوح به این چهار جمله، با اینکه حقایق و مطالب علمی خیلی فراوان است و منحصر به این جملات نیست، این انتخاب از این نظر است که قسمت اول شامل مسأله توحید و منزه بودن خداست از آنچه شایسته ذات ربوبی نیست؛ جمله دوم مربوط به تذکر و در یاد مرگ بودن و استعداد و آمادگی برای آن و عالم پس از آن است؛ جمله سوم راجع به تذکر اوضاع و احوال قیامت و روز معاد است و آن صحنه هولناک و وحشتزا که جایی برای سرور و دلخوشی از لذایذ دنیوی و تمایل و دلبستگی به زر و زیور ناپایدار آن باقی نمی گذارد؛ و مطلب چهارم درباره یقین و اعتقاد جزمی داشتن به قضا و قدر است که موجب آرامش دل و خوف و هراس نداشتن از غیر ذات مقدس خداوند می گردد و این چهار مطلب، بزرگ ترین پایه و ارکان ایمان و ریشه و سرچشمه صفات برجسته و کمالات است.

لم یضحک سنّه: (دندانش نمی خندد) تعبیر به دندان (خنده دندان نما) به منظور توجه به تبسم و لبخند است که مذموم و ناپسند نیست، بلکه ممدوح و پسندیده است و لذا خنده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله همیشه به شکل تبسم بود. و منصوب خواندن «سنّه» (که ظرف و مفعول فیه باشد) به این معنا که چنین شخصی در تمام سنین عمر خود نمی خندد، بعید است.

و البته معلوم است کسی که در یاد مرگ و اوضاع وحشتناک پس از آن باشد، همیشه در فکر بوده و اندوهناک است و مرتب خود را برای حفظ و مصونیت از آن خطرات آماده می سازد و در اعماق قلب خود، سرور و انبساطی احساس نمی کند تا بخندد. همچنین یقین و ایمان به حساب و کیفر و پاداش، خوشی و لذتی در دل ارباب خرد نمی گذارد بماند. همین طور کسی که معتقد است جمیع کارها و حوادث و رویدادها، در قبضه تقدیر خدا است، می داند که زیان و ضرر و سود و نفع این جهان و آن جهان همه و همه به دست او است، نه ترسی از غیر خدا دارد و نه امیدی جز به لطف او.

12. کافی: صفوان جمّال گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «مزه و لذت ایمان را آن کس احساس می کند که بداند آنچه به او می رسد، خطا و خلاف آن نخواهد شد و نمی شود که نرسد، و آنچه مقدر نشده که به او برسد، حتما نخواهد رسید.و بداند که ضرر و نفع، فقط در دست خدای متعال است.»(1)

توضیح: «و اللَّه هو الضّار النّافع»: زیان و سود فقط در دست خداست، از این جهت که اولا هر گونه سود و زیانی که برای انسان پیش بیاید، کلا از روی تقدیر و مشیت اوست، گرچه به توسط دیگری باشد. و اگر تقدیر و مشیّت و امضای خداوند در کار نباشد، لازمه اش نقص سلطنت و محدودیت در حکومت الهی است، با اینکه قدرت و حکومتش مطلقه و همه کس و همه چیز در تحت احاطه فرمان او است. ثانیا سود و زیان حقیقی و واقعی که سعادت و خسران اخروی و ابدی است، از ناحیه ارشاد و اضلال او است، ولی زیان های جزئی این جهان که از دیگران به انسان می رسد و در آن جهان جبران می شود، بلکه پاداش مهمی دارد، بر حسب ظاهر زیان و ضرر دیده می شود، ولی در واقع نه تنها زیان نیست، بلکه سود زیاد و نفع فراوان ابدی و دائمی است.

1- . کافی 2 : 58

همچنین ثروت و منافع چشمگیر و مناصب دنیوی ناپایدار که عذاب های سخت و کیفرهای دشوار اخروی را به دنبال دارد، صورتا جالب و سودمند به نظر می رسد، ولی همین ها در حقیقت عین زیان و شقاوت است. خلاصه هر گونه سود و زیان مهم و واقعی از خدا و از ناحیه او است. ثالثا اگر کسی سود و نفعی به کسی برساند، این یک موفقیتی است و این توفیق را خدا داده و اگر زیانی به کسی وارد آورد، یک بدبختی و سلب توفیق است که مستحق خذلان و قطع لطف خدا شده است.بنابراین معنای «و انّ الضّار النّافع هو اللّه عزّ و جلّ» روشن شد.

13. کافی: سعید بن قیس می گوید: در اثنای جنگ مردی را دیدم که فقط پیراهنی در بردارد. به اسب خود رکاب زده و نزدیکش رفتم. با کمال تعجب دیدم که امیر مؤمنان علی علیه السلام است. عرض کردم: «یا علی! در چنین محل خطرناکی؟» فرمود: «آری ای سعید! هیچ بنده ای نیست مگر اینکه در کنار او از طرف خدای متعال حافظ و نگهبانی هست و با او دو فرشته است که او را از پرتاب شدن و سقوط از بالای کوه و افتادن در چاه محافظت می کنند، ولی هنگامی که قضا و قدر حتمی بخواهد نازل شود، او را به حال خود رها می کنند.»(1)

توضیح: «فی مثل هذا الموضع»: جملاتی در تقدیر هست، یعنی در این موقعیت حساس به جای داشتن زره و سپر، شما فقط به پوشیدن دو قطعه لباس ساده اکتفا کرده اید؟ «حافظ» یعنی ملک و فرشته ای که اعمال و کارهای بنده را حفظ و ضبط نماید. «و واقیه» یعنی ملائکه ای که او را از بلاها و پیشامدها نگهدارنده هستند، همچنان که خدا می فرماید: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» {خداوند فرشتگانی که دنبال یکدیگر می آیند بر انسان گمارده است که به دستور خدا او را از پیش رو و از پشت سر محافظت و نگهبانی می کنند.}(2) علی بن ابراهیم قمی(3) در تفسیر خود از ابوالجارود، از حضرت باقر علیه السلام درباره جمله «مِنْ أَمْرِ

1- . کافی 2 : 58
2- . رعد / 11
3- . تفسیر قمی: 337

اللَّهِ» نقل کرده که فرمود: «به فرمان خدا انسان را از افتادن در چاه یا فروریختن دیوار یا پیش آمدن چیزی محافظت می نمایند تا هنگام رسیدن مقدرات حتمی که از او دست برداشته و به دست تقدیر می سپارند، و آنان دو فرشته اند که نگهبان شب و دو فرشته نگهبان روز که به نوبت دنبال یکدیگر می آیند.» و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود آیه چنین نازل شده: «له معقّبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر اللّه» که البته این کلمات جنبه تفسیری دارد. مرحوم طبرسی(1) وجوه چندی در تفسیر این آیه ذکر کرده که وجه دوم چنین است که منظور از «معقبات»، فرشتگانی است که انسان را از خطرها محافظت می کنند تا هنگامی که او را به دست تقدیرات برسانند و آنجا هم مانع از رسیدن تقدیرات می شوند. البته این مانع شدن در صورتی است که تقدیرات حتمی و قطعی نباشد. یا اینکه این طور معنا شود که ملائکه او را از هر حادثه ای که تا وقت آمدن تقدیر حتمی احتمال وقوع دارد، حفظ می کنند. عبارت کتاب این چنین است «فیحولون بینه و بین المقادیر» و نسخه تفسیر مجمع «فیحیلون» است و احتمال دارد نسخه اصلی «فیخلون بینه و بین المقادیر» باشد. به این معنا که ملائکه او را تا زمان نزول تقدیر حتمی حفظ می کنند، ولی در آن هنگام دست از او برداشته و او را به دست تقدیر سپرده و رها می کنند . و گفته شده برای هر انسانی ده فرشته محافظ هست که از پیش رو و پشت سر نگهبانی می کنند، یعنی در اطراف او گردش می کنند، همان طور که مامور و موکل بر نگهبانی مراقب و در گردش است. و گفته شده مقصود از «یحفظونه» محافظت و ضبط و نگهداری اعمال گذشته و اعمال کنونی و بعدی تا وقت مرگ است و باز گفته که منظور، مراقبت و محافظت از هر نوع خطر و تصادف و از زیان جن و انس و حشرات است. ابن عباس گفته است از آنچه تقدیر حتمی نشده، محافظت می کنند، ولی وقت رسیدن مقدرات حتمیّه، حفظ و مراقبت از بین می رود. و گفته شده«مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» به معنای به امر اللّه است، یعنی این حفظ شدن، سرچشمه اش از فرمان خدا و به فرمان اوست. و گفته شده او را از خطر و

1- . مجمع البیان 6 : 281

زبان مردم و خلق اللَّه حفظ می کنند که «من» به معنای «عن» باشد، مانند «و آمنهم من»، یعنی «عن خوف»، قریش را از ترس و وحشت ایمن ساخت. کعب الاخبار گفته اگر خداوند فرشتگان را برای حفظ و نگهبانی شما مامور نمی کرد که در خوردنی ها و آشامیدنی ها و حوادث از شما محافظت کنند، جنیان شما را می ربودند. و مرحوم صدوق در کتاب توحید(1) به سند خود از ابی حیان، از پدرش که در جنگ صفین همراه علی علیه السلام بود نقل می کند هنگامی که حضرت لشکر خود را قسمت بندی و مرتب می کرد، معاویه بر اسبی که پر شتاب و با هیجان بود سوار شد و به طرف علی علیه السلام تاخت. حضرت هم بر اسب «مرتجز» رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله سوار شد، در حالی که شمشیر پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله را در دست داشت و ذوالفقار را به کمر بسته بود. مردی از اصحاب و یاران علی گفت: «یا امیرالمؤمنین! خود را بنگر و احتیاط کن.می ترسیم که این ملعون شما را غافلگیر کند.» علی علیه السلام فرمود: «گرچه این را گفتی و این احتمال به نظر تو آمد، البته این مرد هیچ گونه رادع و مانع دینی ندارد و سرسخت ترین ستمکاران و ملعون ترین و بدترین کسانی است که با رهبران بر حق مخالفت و عناد دارند، ولی با این وصف، اجل و مرگ مقرر و مقدر، برای حفظ و نگهبانی انسان کافی است. برای تمام انسان ها فرشتگانی هستند که از او در برابرافتادن در چاهی یا فرو ریختن دیواری یا رسیدن هر حادثه ناگواری محافظت می کنند، ولی زمانی که موقع مرگش فرا رسید، او را به دست حوادث می دهند. من هم زمانی که مرگم فرا رسد، شقی ترین افراد امت حرکت می کند و این سر و صورت را (حضرت با دست به سر و صورت و محاسن شریف اشاره کرد) آغشته به خون می نماید، این پیمانی است محکم و وعده ای است بدون دروغ.»

گفته شده تای آخر لفظ«واقیه» که در این حدیث آمده، ناقله است، چون واقی معنای وصفی دارد به معنای نگهدارنده، ولی مقصود در اینجا نگهدارنده در برابر خصوص است.بنابراین پس از معنای وصفی، به معنای اسمی نقل شده و گفته شد که

1- . توحید: 367

واقیه صفتی است که موصوفش حذف شده.«جنّه واقیه» چون واقیه غالبا صفت جنّه (سپر) واقع می شود، پس موصوف روشن است. و یا بگوییم تاء برای مبالغه است (مسلم نگهدارنده نیرومندی هست) که عطف تفسیر و توضیح و تاکید برای لفظ «حافظ» باشد.

14. کافی: علی بن اسباط گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که درباره گنجی که خدا فرموده«وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لهما» می فرمود: «بر آن گنج این مطالب نوشته بود: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. شگفت دارم از کسی که یقین به مرگ دارد، چگونه سرور و خوشی را به خود راه می دهد؛ شگفت دارم از کسی که یقین و ایمان به قضا و قدر دارد، چرا اندوهناک می شود؛ تعجب می کنم از کسی که وضع دنیا و دگرگون شدن آن را نسبت به اهلش و به دنیاداران می بیند، با این وصف دل به آن می بندد. و البته سزاوار است کسی که دارای تعقل و معرفت خدایی است، در موضوع قضا و قدر و پیشامدها سوء ظن و بدبینی به خدا نداشته و خداوند متعال را در رازقیّت و رساندن روزی، بی اعتنا و کند نداند.» عرض کردم: «فدایت شوم! دوست دارم این حدیث را بنویسم.»

به خدا قسم حضرت دست خود را برد که دوات را به طرف من بیاورد، ولی من دست مبارکش را گرفته و بوسیدم، آنگاه دوات را گرفتم و نوشتم.»(1)

توضیح: جمله «کان فیه» تاکید جمله «کان فی الکنز» است. احادیثی که درباره نوشته آن لوح و گنج وارد شده، مطالب مختلفی را بازگو می کنند، ولی این اختلاف مضامین اشکالی ندارد، چون تمام این مطالب در آن بوده و اصل عبارت لوح ظاهرا عربی نبوده و هنگام نقل، به عربی ترجمه شده و البته در ترجمه و نقل به معنا، چنین اختلافات جزئی پیش می آید. و اگر این ایراد شود که در بعضی از اخبار تعبیر به لفظ «انّما» شده و انحصار را می فهماند،بنابراین باید منحصرا چهار جمله باشد و بیشتر نباشد، با اینکه در اخبار پنج جمله و بیشتر از آن هم ذکر شده. ولی پاسخ این ایراد این

1- . کافی 2 : 59

است که لفظ انّما به منظور نفی طلا و نقره بودن علی الظاهر استعمال شده، نه اینکه نفی بیش از چهارجمله و انحصار در این چهار جمله منظور باشد. علاوه بر این مضامین و معانی احادیث و مطالب نقل شده اختلافی با هم ندارند و فقط در اجمال و تفصیل تفاوت دارند. بعضی از اخبار به طور اختصار و اجمال آن مطالب را گفته و پاره ای از اخبار، شرح و تفصیل بیشتری درباره همان مطالب دارند. توضیح دیگری که درباره این اخبار باید داد، این است که اگر در این احادیث نسبت تعجب به خدا داده شده، از آنجا که تعجب در مورد جهل و معلوم نبودن علت است، با ذات خداوندی تناسب ندارد. البته این نسبت مجازی است و مقصود، بیان این مطلب است که این چیزها نادر است و نباید باشد و بسیار کم است. در اخبار گذشته جایی که نسبت تعجب به خدا داده شود دیده نشد، چون دو تعبیر بیشتر نبود (عجبا و عجبت) و در این دو مورد تعجب نسبت داده شده به کسی است که لوح را نوشته.

یکی از ارباب تحقیق درباره اختلاف الفاظ این دو حدیث که مطالب لوح را نقل می کنند، گفته است این اختلاف اخبار با اینکه همه آنها در مقام نقل یک مطلب و یک لوح هستند، اختلاف لفظی و تعبیری است، چون امکان دارد که الفاظ لوح عربی نبوده باشد و نقل به معنا شده و تعبیرها و ترجمه ها لفظا تفاوت داشته باشند. اما آن اختلاف معنوی که به چشم می خورد را هم می توان به یکدیگر ارجاع کرد، مثلا در بعضی از اخبار «بسم اللّه الرحمن الرحیم» هست و در بعض دیگر «لا اله الا اللّه» که تسمیه و نام خدا بردن با کلمه توحید، هر دو به یک معنا بازگشت می کند و آن مدح و ثنا و ستایش پروردگار است، و شاید هر دو در لوح بوده، ولی در اخبار گاهی مدح و ثنا با تسمیه و کلمه بسم اللّه ادا شده و گاهی با کلمه توحید. یا مثلا در بعضی از اخبار آمده است «من ایقن بالقدر لم یخش الّا اللّه» و در خبر دیگر آمده «من ایقن بالقدر کیف یحزن» که نتیجه ایمان به قضا و قدر در آن حدیث، خوف نداشتن از غیر خدا و در این حدیث غم و اندوه نداشتن شده. این اختلاف هم از این نظر است که اگر کسی یقین و ایمان به قضا و قدر داشت،می داند آنچه به او رسیده، مسلما به او می رسید و آنچه نرسیده، قطعا نمی رسید. چنین شخصی اندوه و حزن به خود راه نمی دهد و به جز خدا

از کسی و چیزی نمی ترسد. همچنین کسی که به حساب یقین دارد، با دیده عبرت به دنیا می نگرد و دگرگونی آن را که می بیند، دل به آننمی بندد و از اقبال و رو آوردن دنیا خوشحال نمی شود. خلاصه این صفات و حالات، متلازم با هم هستند و از یکدیگر منفک و جدا نمی شوند. لذا در هر یک از این روایات، یکی از آنها ذکر شده است.

و اما جمله «و ینبغی...» تا آخر، ظاهرا بیان خود حضرت رضا باشد و جزو مطالب لوح نیست و بر فرض هم اگر از مطالب لوح باشد، اشکالی ندارد، چون در بعضی از روایات این قسمت نقل نشده، ولی در این روایت این قسمت از لوح را هم نقل کرده اند و منافاتی نیست

لمن عقل عن اللَّه: یعنی کسی که معرفت و شناخت او درباره خدا و صفات پاک او از علم و حکمت و لطف و سایر صفات کامل باشد، یا به این معنا که خداوند متعال عقل و خرد کامل به او عنایت کرده باشد، یا به این معنا که معرفت و شناخت او از طریقی و از علومی باشد که از لطف و عنایت الهی سرچشمه گرفته و از راهی که خدا امضا کرده، یعنی از طریق انبیا و از علوم ائمه دین علیه السلام ،بدون واسطه یا با وسائط محدثین و علمای دین استفاده کرده باشد، یا به این معنا که عقل و نورانیت و لیاقتش به حدی برسد که ذات مقدس الهی او را مشمول افاضات علمی خود قرار دهده و بدون تعلیم بشری، قلب پاک و شایسته او را محل تابش انوار علم خود قرار دهد یا در اثر تفکر و تامل عمیق در مطالب و بیاناتی که انبیا و اوصیا فرموده اند و مطالعه آیات و دلایل آفاقی و انفسی و بصیرت در احوال و دگرگونی دنیا و نظائر این مطالب، دارای فکری باز و دلی آگاه و ضمیری روشن شده باشد و این معنای اخیر مناسب تر است و شاهدش فرمایش موسی بن جعفر علیه السلام که به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام ! هدف از بعثت انبیا، آگاه ساختن مردم است که با بیانات و مطالب استوار خود، عقل و فکر بندگان خدا را کامل و روشن کنند.» و باز حضرت فرمود: «کسی که عقل و فکر او کامل و روشن نباشد، خوف و ترس از خدا ندارد، و آن کس که تعقل و تفکر نداشته باشد، معرفت و شناخت کامل و استوار در دل او راه نیافته و حقیقت خداشناسی را در قلب خویش احساس نمی کند.»

ان لا یتّهم اللَّه فی قضائه: یعنی در قضا و قدر، خدا را مورد اتّهام قرار ندهد. به این معنا که تصور کند آنچه را که مقدر نکرده و به او عنایت نفرموده، سود و نفع بیشتری برای او داشته و یا عملا طوری حرص و ولع و تشویش و اضطراب از خود نشان دهد که موهم و نمایانگر این معنا باشد.

و لا یستبطئه فی رزقه: یعنی اگر تنظیم معیشت و زندگی اش و رسیدن رزق و روزی اش به تعویق افتاد، خدا را بی اعتنا و مسامحه کار نداند و با زبان و عمل اعتراض نکند که خداوندا! چرا درباره رزق من کندی و مسامحه می نمایی. در پایان بحث تذکر این مطلب هم مفید است که از این حدیث حضرت رضا استفاده می شود که ضبط و نوشتن حدیث، کاری مطلوب و عملی است پسندیده و فقط نباید به حفظ کردن آن در ذهن اکتفا کرد.

15. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: قنبر غلام علی علیه السلام ،محبت و علاقه شدیدی به مولای خود علی علیه السلام داشت و هنگامی که آن حضرتبیرون می رفت، قنبر هم با شمشیر به دنبال حضرت حرکت می کرد. یک شب حضرت به قنبر فرمود: «منظور تو از آمدن دنبال من چیست؟» عرضه داشت: «به منظور اینکه همراه شما باشم.» فرمود: «وای بر تو! یا تعجب می کنم از تو! آیا می خواهی مرا از گزند مردم روی زمین محافظت نمایی یا از حوادث آسمانی؟»

عرض کرد: «خیر، بلکه از ضرر و آسیب دشمنان که در همین روی زمین هستند.» فرمود: «زمینیان نمی توانند آسیبی به من برسانند، مگر با اذن و فرمان خدا که از عالم بالا فرا رسد. برگرد.» قنبر هم برگشت.(1)

توضیح: قنبر از غلامان و دوستان خصوصی امیر مؤمنان علیه السلام بود که حجّاج ملعون، او را به جرم دوستی و محبت علی علیه السلام کشت.

فاذا خرج:در روایت هست که بیشتر شب ها علی علیه السلام تا پشت شهر کوفه می رفت و در آنجا مشغول عبادت می شد.

1- . کافی 2 : 59

الّا باذن اللَّه من السّماء: مگر با اجازه و فرمان خدا از آسمان. آسمان را محل صدور اذن قرار دادن، از این نظر است که تقدیرات الهی از آسمان و در عالم بالا و ملکوت صورت می گیرد و «اذن» هم به معنای رها کردن و مانع نشدن است، همان طور که قبلا گذشت.

16. کافی: حضرت رضا علیه السلام در زمان هارون بعضی از مطالب را با صراحت بیان می فرمود. افرادی به حضرت عرضه داشتند: «که شما این حرف ها را می زنید، با اینکه از شمشیر هارون خون می ریزد؟» فرمود: «خدا سرزمینی و بیابانی پر از طلا آفریده که آن را به وسیله مورچه که ضعیف ترین موجودات است، حمایت و نگهداری می کند که اگر شتران بخاتی (قوی و نیرومند) بخواهند وارد آنجا شوند، نمی توانند.»(1)

توضیح: «بهذا الکلام»: یعنی موضوع امامت و رهبری خود را صریحا اعلام می فرمایید.

یقطر دما: از باب نصر و به صیغه معلوم و «دما» تمیز است و از باب افعال گرفتن «یقطر» که دما مفعول او باشد بعید است. و در قاموس گوید «بخت» به ضم باء، شتر خراسانی است و «بختیّه» نیز چنین است و «بخاتی و بخاتی و بخات» جمع است. بعضی از اهل تاریخ قصه ای نقل کرده اند که سپاه یکی از خلفا به جایی رسیدند که از کنار جاده، بیابانی پیدا بود که طلای زیادی در آن به چشم می خورد.آنها به طرف آن بیابان حرکت کردند، ولی با کمال تعجب وقتی نزدیک شدند، مورچه هایی به بزرگی استر به آنان حمله ور شد و تعداد زیادی از آن سپاه را نابود کرد.

17. کافی:(2) اسحاق بن عمار گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روزی نماز صبح را با مردم خواند. ناگهان

1- . کافی 2 : 59
2- . کافی 2 : 53

جوانی در مسجد جلب توجه پیغمبر را کرد که از بی خوابی سرش بی اختیار پایین می آمد، با چهره زرد و بدنی ضعیف و لاغر که چشمش در کاسه سر فرورفته و گود شده بود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رو به آن جوان کرد و فرمود: یا فلان چطور است حالت؟ عرض کرد: یا رسول الله! دارای حالت یقینم. پیغمبر از حرف جوان در شگفت ماند و فرمود: هر یقینی دارای علامت و نشانه ای است. علامت و دلیل حالت یقین تو چیست؟ عرض کرد: همین یقین است که مرا در حزن و اندوه افکنده و شب ها مرا به بیداری و روزهای گرم، به تحمل تشنگی (روزه دار) وادار می کند؛ دلم از دنیا و تعلقات آن کنده شده، مثل اینکه حالت کشف و شهودی برایم پیدا شده؛ بهشتیان را در نعمت می بینم که بر پشتی و تخت های بهشتی تکیه داده اند و دوزخیان در نظرم مجسم می شوند که از عذاب و شکنجه ناله و فریاد می کنند و مثل اینکه صدای شعله آتش، در اعماق گوشم طنین انداز است.

پیغمبر رو به اصحاب کرد و فرمود: این بنده خالصی است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است. سپس به جوان فرمود: این حالت ارزنده خود را محکم حفظ کن. جوان عرض کرد: یا رسول اللّه! دعا کن خداوند نعمت شهادت در رکاب شما را نصیب من فرماید. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نیز دعا کرد. طولی نکشید که جهادی پیش آمد و جوان در آن جهاد شرکت کرد. فقط نه نفر کشته شده بودند و این جوان شهید دهم بود.

توضیح: «و هو یخفق و یهوی برأسه»: یعنی او را خواب گرفته و از شب زنده داری زیاد، سرش پایین می آمد. در قاموس گوید «خفقت الرّایه»پرچمپایین آمد.«تخفق و تخفق خفقا و خفقانا» لرزید و حرکت کرد و فلان یعنی فلان شخص در اثر خواب آلودگی و چرت زدن، سرش حرکت کرد. اخفق ثلاثی مزید هم چنین است و باز در قاموس گفته «هوی هویّا» یعنی از بالا به پایین افتاد. (پایانکلام قاموس)

بنابراین «یهوی برأسه» تفسیر و توضیح یخفق و یا بیان مبالغه و شدت حرکت سر است، چون در استعمال لفظ «خفق» حرکت کم و اندک کافی است. و «نحف» بر وزن تعب و قرب، به معنای لاغری است.

کیف اصبحت: یعنی در چه حالتی داخل صبح شدی و صبح کردی و یا به این معنا که حالت چگونه است.

فعجب رسول اللَّه: بر وزن تعب یعنی پیغمبر از حرف این جوان تعجب کرد، چون پیدایش حالت یقین برای انسان خیلی نادر و کم است. یا اینکه «عجب» یعنی پیغمبر خوشحال و مسرور شد که این جوان دارای حالت یقین و این گوهر گرانبها است. راغب گوید عجب و تعجب حالتی است که موقعی که علت و سبب روشن نباشد به انسان دست می دهد. لذا بعضی از حکما گفته اند شی ء عجیب، چیزی است که علت و سببش مجهول باشد و از این جهت است که تعجب برای خدا معنا ندارد، چون ذات مقدسش علام الغیوب است و به تمام چیزهای نهان وآشکار آگاه است، و گاهی هم به چیز تازه و بی سابقه گفته می شود. خداوند در قرآن می فرماید: «أَ کانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنا»، {آیا چیزی تازه و بی سابقه ای است که ما به این مرد پاک (رسول خدا) وحی فرستادیم؟ }(1)«کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً» {آیا تصور می کنی داستان اصحاب کهف و رقیم از آیات تازه و بی سابقه است. }، «إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً»(2) {ما قرآن و کتاب تازه ای شنیده ایم }(3) ، یعنی سابقه چنین چیزی را نداریم و از علت و سببش اطلاع نداریم. گاهی هم به طور کنایه و استعاره به چیزی که خوشایند و خوشحال کننده باشد گفته می شود، مثلا می گویند: «اعجبنی کذا»، یعنی فلان چیز مرا خوشحال کرد. خداوند فرمود: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ»، {بعضی از مردم زبان چرب و شیرینی دارند که تو را خوشایند است. }(4)

انّ لکلّ یقین: یعنی هر فردی از یقین و یا هر نوعی از انواع یقین، «فما حقیقه یقینک»: حقیقت و واقعیتی است و یقین تو از چه نوع یقینی است. یا به این معنا که

1- . یونس / 2
2- . جن / 1
3- . کهف / 9
4- .بقره / 204

هر یقینی علامت و نشانه ای دارد که صحت واقعیت او را نشان می دهد. برای یقین تو چه نشانه ای است، که در پاسخ عرض کرد: «هو الّذی احزننی»، درباره امور اخروی اندوهناکم.

و اسهر لیلی: از جهت اندوه و غم آخرت و یا برای آماده شدن برای آنجا یا از جهت عشق و علاقه به عبادت و مناجات با خدا، شب مرا بیدار و بی خواب کرده است.

عجبا للمحبّ کیف ینام: کسی که دارای عشق و محبت است، اگر بخوابد جای تعجب است. البته نسبت «اسهر» به لفظ «لیل» مجازی است، یعنی مرا در شب بی خواب کرده. همچنین «أظمأ هواجری» مجاز عقلی است، یعنی این یقین در شدت گرما، برای روزه تابستان مرا به تشنگی واداشته و اینکه روزه در گرما را مخصوصا ذکر کرده، چون دشوارتر و فضیلت آن بیشتر است. در قاموس است که«هاجره» وسط روز و موقع ظهر و یا از ظهر تا عصر را گویند، از این جهت که در این وقت مردم در منازل خود استراحتمی کنند، مثل اینکه از شدت گرما دور شده و مهاجرت کرده اند. و گفته «عزفت نفسی تعزف عزوفا» یعنی زهد ورزید و توجه قلبی خود را از دنیا برگرداند و بی میل شد.

حتّی کأنّی انظر: یعنی این کمال یقین مرا به مرحله مشهود رسانید.«زفیر» آتش صدای افروختن آتش است. در قاموس آمده است که«زفر یزفر زفرا و زفیرا» به معنای بیرون آمدن نفس است به دنبال کشیدن نفس عمیق. و «زفر النّار» یعنی صدای افروختن آن به گوش رسید.

مسامع: در قاموس آمده است که«مسمع» بر وزن منبر، یعنی گوش، مانند سامعه، و مسامع جمع مسمع است. و گفته شده که مسامع جمعی است بر خلاف قاعده، مانند مشابه که جمع شبه و ملامح که جمع لمحه است.یکی از ارباب تحقیق در توضیح و تشریح این نورانیت و روشنگری که در این حدیث شریف آمده، بیانی دارد که این روشنی و نورانیت در نتیجه کمال ایمان و ازدیاد یقین است که دارنده اش را به مرحله ای می رساند که او را از حقایق تمام امور حسی و عقلی مطلع می سازد،

تمام حجاب ها و پرده ها کنار می رود و با معرفت عین الیقینی، اشیاء را آن طور که هستند و واقعیت دارند، می بیند، بدون پیرایه تردید و شائبه شک، که این در نتیجه اطمینان قلب و آسایش و آرامش دل است که برایش به دست می آید. و این همان حکمت و دانش حقیقی و واقعی است که هر کس به این حکمت دست یابد، خیر کثیر و نفع سرشاری نصیبش شده.امیر مؤمنان علیه السلام در این فرمایش خودبه این مرتبه اشاره کرده است: «علم و اطلاع به حقایق امور، سر تا پای وجودشان را گرفته و به روح و جان یقین رسیده اند، و آنچه در نظر مترفون و دنیاداران سخت و دشوار است، پیش آنان نرم و سهل و آسان است و آنچه که برای جهال و نادانان وحشتناک است، آنان با آنها انس و الفت دارند، و با بدن هایی که روحشان بستگی با عالم بالا دارد، با مردم و اهل دنیا معاشرت و مصاحب دارند.» مقصود حضرت از «آنچه در نظر مترفون و دنیا داران دشوار است»، کنار گذاشتن شهوات و تمایلات حیوانی و بریدن ارتباط و علاقه های دنیوی و مراقبت داشتن به سکوت و خاموشی و شب زنده داری و تحمل گرسنگی و خودداری از امور بی فایده و سرگرمی های بی هدف و امثال اینهاست. البته این حالات برای کسی سهل و آسان است که از زرق و برق دنیا دل کنده باشد، به طرف عالم انوار اوج گرفته باشد، تنها با خدا مانوس باشد، از غیر او گریزان و افکارش در یک چیز متمرکز باشد، و پیدایش این کمالات از این جهت است که قلب آدمی استعداد دارد که جنبه ملکوتی و وجهه حقی تمام اشیا، از لوح محفوظ که حقایق و واقعیات و حوادث تا روز قیامت در آن به دست قضا ترسیم شده، در آن جلوه گر شود. فقط موانعی که بر سر راه این تجلی قرار دارد، حجاب هایی است که وجود دارد، مانند کمبودی و نقصان در ذات و جوهر وجودی، یا کدورت و تیره گی که در اثر دنبال کردن شهوات و خواسته های حیوانی متراکم شده، یا انحرافی که در سیر و سلوک رخ داده، یا اعتقادات بی پایه که در اثر تقلید و متابعت غیر منطقی و حس خوش بینی بی مورد بوده، یا جهل و نادانی و تشخیص ندادن جهت و مسیری که به هدف اصیل و مطلوب انسانی می رساند. در این حدیث نبوی به پاره ای از همین حجاب ها و موانع اشاره شده است. پیغمبر صلّی اللّه علیه و

آله که فرمود: «اگر شیاطین انسی و جنی دل آدمی را رها می کردند و در اطراف قلب انسان با این ابزار و دام های شهوات در گردش نبودند، انسان به مقام و مرحله ای می رسد که حقایق و ملکوت آسمان ها در قلبش جلوه گر می شد و همه چیز را می دید.»

18. تفسیر امام حسن عسکری: خداوند تعالی فرمود: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ لَما یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهارُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ وَ إِنَّ مِنْها لَما یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، {دل های شما دیگر سخت و سفت شده، مانند سنگ یا سخت تر از سنگ.

چون پاره ای از سنگ ها که جوهای آب از خود بیرون می دهند و پاره ای از آنها تکان خورده و شکافی برمی دارند و آبی از آن خارج می شود و قسمتی از سنگ ها از خوف و خشیت الهی، جا کن شده و از بالای کوه به پایین می افتد و خدا هرگز از اعمال شما غفلت ندارد. }(1)

امام علیه السلام فرمود: خدا که می فرماید«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ» یعنی دل های شما غلظت پیدا کرده و از خیر و رحمت خشکیده. ای گروه یهود! با اینکه آیات و معجزات روشن زمان موسی علیه السلام و معجزاتی که از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دیده اید، برای شما محسوس و معلوم شده و این دل ها مانند سنگ خشک و بی رطوبتند و هیچ گونه امیدی به خیر و نفعی از آنها نیست. به این ترتیب که شما نه حق الهی را انجام می دهید، نه از گوشه و کنار اموال خود صدقه و خیراتی دارید، نه کرم وجود و سخاوتی از خود نشان می دهید، نه میهمان نوازی می کنید، نه دست بیچاره و گرفتاری را می گیرید و نه در معاشرت و معامله، خوی انسانی را در نظر می دارید.

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً: این دل های یهود در قساوت و تیره گی و سختی مانند سنگ یا سخت تر از آن است. در این جمله برای شنوندگان ابهام گویی کرده و مطلب را واضح و روشن بیان نفرموده، مانند کسی که بگوید من گوشت یا نان خوردم، البته مقصودش این

1- . بقره 74

نیست که بگوید در نظرم نیست که چه چیز خوردم، بلکه منظور این است که طرف را از آنچه خورده آگاه نکند و ابهام گویی کند، گرچه خودش می داند که چه خورده است. این آیه هم نظیر این است و معنای (او) بل نیست که به معنای استدراک باشد، بل اشدّ قسوه است، چون استدراک به معنای جبران غلط و اشتباه است و خداوند منزه از این است که در مقام خبر دادن اشتباه کند و بعدا تدارک نماید. چون ذات مقدسش عالم و آگاه است به آنچه بوده و آنچه خواهد بود و آنچه که نیست که اگر بنا شود وجود پیدا کند، به چه ترتیبی خواهد بود. البته استدراک از بشر مخلوق ناقص اشکالی ندارد و نیز مقصود از «او» واو نیست. و أَشَدُّ قَسْوَةً دل های شما مانند سنگ است و سخت تر از آن. چون در این صورت جمله دوم، جمله اول را تکذیب می کند، زیرا در فراز اول فرمود دل های شما در قساوت و سختی مانند سنگ است، نه سخت تر از آن و نه نرم تر.و اگر در فراز دوم بگوید سخت تر از سنگ است، از میزان اول باید دست برداشته باشد که گفت سخت تر از سنگ نیست و این چنین حرف زدن مانند گفتار کسی است که بگوید مثلا از دل شما خیر اندکی و نه خیر و نفع زیادی تراوش نمی کند،و روشن است که این رقم بیان صحیح نیست. بنابراین باید گفت که خداوند متعال ابتدا ابهام گویی کرده و سپس توضیح داده که دل های آنها از سنگ سخت تر است، ولی نه با کلمه «او اشد» بلکه با این تقسیم بندی که از سنگ ها به عمل آورده است.

وَ إِنَّ مِنَ الْحِجارَهِ ...: یعنی بنابراین دل های شما از سنگ سخت تر است، چون پاره ای از آنها سرمایه برکات و خیرات است و نهرهای آب از آن روان و منافع و خدماتی برای بشر دارد و بعضی از سنگ ها اگر جوی های لبریز از آب ندارد، لااقل شکافی برمی دارد و قطرات آبی از آن خارج می شود، گرچه به حد آن جویبارها نمی رسد، ولی این دل ها نه تنها منشأ خیرات و خدمات ارزنده نیستند، بلکه روزنه خیر و امیدی در آنها دیده نمی شود. سپس خداوند متعال فرمودک«وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ»، بعضی از سنگ ها هنگامی که به نام خدا و نام اولیا، خدا محمد و علی و فاطمه و حسنین و خاندان پاکیزه شان صلوات اللّه علیهم اجمعین سوگند داده شوند،در اثر احساس و درک عظمت مقام آنان متزلزل شده و از بالای کوه سقوط می کنند، اما در

دل تاریک و قساوت بار شما از این احساسات خبری نیست و خداوند هم از کردار شما غافل نیست و عالم و آگاه است و مطابق عدل خویش شما را کیفر خواهد داد و کیفرش ظالمانه نیست. حساب دقیق و شدید و عذاب دردناک در انتظار شما است و این توصیفی که خدا از دل های آنان در این آیات نموده، نظیر توصیفی است که آمده است «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً»، {اگر بهره ای از قدرت و ثروت داشته باشند خردلی به مردم خیر نمی رسانند. }(1) و همچنین توصیفی که از سنگ ها فرموده، همانند بیانی است که دارد.«و لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»، {اگر این قرآن را بر کوه فرود آوریم، خواهی دید که از احساس خوف و خشیت الهی فرو می ریزد و در فضا پراکنده می گردد. }(2)

و این نکوهش و سرکوبی خداوندی هم متوجه قوم یهود و گروه دشمنان اسلام هم هست، ولی طایفه یهود چون عناد بیشتری داشتند، از دو راه خطاکار بودند و از دو جهت با اسلام مخالفت میکردند. شاید مقصود این باشد که هم راه لجاج و عناد و دشمنی علنی و هم از راه نفاق و دورویی و اظهار اسلام به منظور کوبیدن اسلام

و این گونه توبیخ و نکوهش برای قوم یهود خیلی سنگین و گران آمد، لذا گروهی از بزرگان و زبان آوران آنها بر پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله شوریدند، اعتراض کردند و گفتند: «یا محمد! تو داری از ما بدگویی می کنی و دل های ما را بر خلاف واقع و صفایی که دارند و خدا هم خوب می داند، قساوت بار و سخت تر از سنگ می دانی. ما قوم یهود اهل خیر هستیم و خدمات فراوانی را انجام می دهیم، روزه می گیریم، صدقه می پردازیم و با فقرا و مستمندان مواسات و برادری می نماییم.» رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ملاک و میزان خیر و خوبی عمل، پیکره و ظاهر آن نیست. عملی که فقط برای رضای خدا باشد و بر طبق دستور برنامه تعیین شده الهی انجام شود، این چنین عملی ارزش دارد و عمل خوب محسوب می شود، اما کارهایی که برای ریا و

1- . نساء / 52
2- . حشر / 21

دیدن مردم و به منظور بازگو کردن مردم، و به انگیزه دشمنی با رسول خدا و فرستاده خدا و اعمال کینه و عناد با او و برای کسب شرف و بزرگی و برتری بر او انجام گردد، نه تنها خیر و پسندیده نیست، بلکه شر محض و وزر و وبال و بدبختی است که خداوند عاملش را به بدترین وجه و دردناک ترین عذاب معذب می فرماید.» یهود گفتند: «یا محمد! تو این مطالب را ادعا می کنی، ما هم این حرف ها را می گوییم. اساسا ما با بذل مال در مبارزه با تو و ریاست تو و هدف تو و در تفرقه افکنی در میان یاوران و اصحابت، کمال جدیت و کوشش را می کنیم که این عمل خود جهاد اکبر و وظیفه بزرگی است که در مقابل اجر عظیم و ثواب اخروی را به دست می آوریم و حداقل اینکه ما در این ادعاها با تو مساوی و برابریم.بنابراین تو چه فضیلت و امتیازی بر ما داری؟» پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ای برادران یهود! البته در مقام حرف و ادعا ذی حق و بی حق و راستگو و دروغگو با هم متساویند، ولی در مقام استدلال و براهین الهی است که صفوف حق از باطل جدا گشته و چهره یاوه گویی اهل باطل روشن و حقیقت اهل حق آشکار می گردد، و رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله نمی خواهد جهل و نادانی شما را غنیمت شمرده و شما را بدون منطق و برهان تسلیم خود نماید، ولی با سلاح عقل و دلیل منطقی که قدرت دفاع آن را نداشته و نیروی خودداری از لوازم و نتایجش را در خود نبینند، به میدان بحث قدم می نهد و اگر بدون پیشنهاد شما معجزه ای انتخاب نموده و به شما ارائه دهم، ممکن است شک و تردید کنید و بگویید این یک امر ظاهری و شعبده ای معمولی و یا قرار و تبانی شده است و واقعیتی ندارد، ولی اگر انتخاب و پیشنهاد معجزه از طرف شما باشد و من هم خواسته شما را انجام دهم، دیگر نمی توانید بگویید این هم شعبده است یا تبانی شده یا حیله و مقدمات نیرنگی به کار رفته است. اکنون هر چه پیشنهاد دارید بگویید که این پروردگار جهانیان است که به من وعده فرموده هر چه شما بخواهید انجام دهم تا عذر کافران و بهانه جویان شما بر طرف و حجت تمام شود و آگاهی و بصیرت مؤمنین از شما افزون گردد.»

یهود گفتند: «این حرف از طریق انصاف است. اگر مطابق این وعده منصفانه عمل نمایی که هیچ، وگرنه تو باید اولین فردی باشی که حرف خود را پس بگیری و در زمره ابلهان می باشی و باید تسلیم حکم تورات شوی، چون از تامین پیشنهاد ما عاجز و درمانده شده ای و بطلان ادعای بی پایه ات روشن گشته است.» پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «صدق و حقیقت است که وضع شما را روشن می کند، نه این تهدیدهای پوچ و بی اساس. هر چه خواهید پیشنهاد کنید تاهر گونه بهانه قطع شده و جایی برای سؤال باقی نماند.»

گفتند: «یا محمد! تو پنداشته ای که در دل ما تمایلی به دستگیری از مستمندان و کمک بیچارگان و اقدامات مالی در راه جلوگیری باطل و از بین بردن آن و یاری حق و زنده کردن آن نیست؛ خلاصه در این دل ها از صفات انسانی خبری نیست و این سنگ های سخت به مراتب از این دل ها نرم تر و در برابر فرمان خدا تسلیم تر هستند. بفرمایید اینک کوه ها در مقابل هست، با هم می رویم نزدیک آنها و از آنها بخواهیم که صدق و حقانیت تو و کذب و دروغ ما را گواهی دهند. اگر به نطق آمدند و با زبان فصیح تو را تصدیق نمودند، البته تو بر حقی و ما هم لزوما از تو متابعت نموده و تسلیم می شویم، ولی اگر تو را تکذیب کردند و یا اینکه اصلا سکوت کرده و پاسخی ندادند، باید بدانی که تو در ادعای خود خطا رفته ای و از طریق هوا و هوس، مسیر لجاجت و عناد را در پیش داری.» پیغمبر فرمود: «اشکالی ندارد، به طرف هر یک از این کوه ها که می خواهید برویم تا استشهاد نمایم و آن هم به نفع من و زیان شما گواهی خواهد داد.»

حرکت کردند و سخت ترین صخره را انتخاب نموده و گفتند: «اینک کوه! حال استشهاد کن!»

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رو به آن کوه کرد و فرمود: «ای کوه! من تو را سوگند می دهم به عظمت مقام محمد صلّی اللّه علیه و آله و پاکان از خاندانش که به احترام بردن نام آنها، عرش بزرگ الهی که تعداد زیاد و بی شماری از مخلوقات خداوند نیروی حرکت دادن آن را نداشتند، بر دوش حاملین عرش که فقط هشت نفر از ملائکه

هستند سبک و آسان گشت، و قسم می دهم تو را به حق محمد صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان پاکش که با بردن نام آنها، خداوند توبه آدم را پذیرفت و از خطایش درگذشت و به مقام و رتبه اولش برگرداند، و به حق محمد صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان پاکش که به احترام نام بردن آنها و توسل به آنان، ادریس پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به جایگاه بلند و مقام رفیع بهشتی ارتقاء یافت، که گواهی دهی برای محمد به آن مطالبی که خدا در تو ودیعه قرار داده و به تو سپرده است که آن همان تصدیق محمد و تکذیب یهود است!» یک مرتبه آن کوه سخت تکان خورد و متزلزل شد و آبی از آن جریان پیدا کرد و با صدای رسا فریاد زد: «یا محمد صلّی اللَّه علیه و آله !گواهی می دهم که تو رسول پروردگار جهانیانی و آقا و بزرگ تمام موجودات و آدمیانی، و گواهی می دهم که دل های این یهود همان گونه که توصیف کرده ای، از سنگ سخت تر است و کمترین خیری در این دل ها نیست، با اینکه گاهی پاره ای از سنگ ها، با انفجار شدید و سیل آسا، آبی را که منشأ خیرات و برکات است از خود بیرون می دهند، و گواهی می دهم که این قوم یهود نسبت های دروغ به تو می دهند و تو را مورد تهمت قرار داده وبر خدای جهان افتراء می بندند.»(1)

مؤلف: تتمه این داستان، در باب «معجزات پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله»گذشت

خداوند متعال فرمود: « أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ ...» البته این آیه در همان تتمه داستان ذکر شده است. امام فرمود: چون رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با آوردن این معجزه بر یهود غلبه کرد و با دلایل روشن هر گونه عذر و بهانه ای که داشتند قطع کرد و آنها را در برابر حجت و منطق خود عاجز نمود و آنها از هر گونه اشکال تراشی و مغلطه درماندند، گفتند: «یا محمد! ما ایمان آوردیم که تو همان رسول راهنما و راه یافته هستی و برادرت علی بن ابی طالب وصی تو و ولی خدا است» و با این حرف ها اظهار اسلام کردند، ولی وقتی با یهودیان دیگر خلوت می کردند، به آنان می گفتند که ما با

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : 131 و 132 و در چاپی دیگر: 115 و 116

تظاهر به ایمان بهتر می توانیم کارشکنی کنیم و کوبیدن محمد و اصحابش برای ما از این راه آسان تر است، زیرا آنها به خیال اینکه ما واقعا ایمان آورده و جزو آنها شده ایم، اسرار داخلی و امور پنهانی خود را با ما در میان می گذارند و از ما چیزی را مخفی نمی نمایند. ما هم پس از دستیابی به آن اسرار، دشمنان اسلام را مطلع می سازیم در نتیجه دشمنان با کمک و پشتیبانی ما، مسلمانان را در اوقات حساس و موقع سرگرمی و اشتغال و در زمانی که مجهز نبوده و آماده دفاع نشده اند، مورد حمله و یورش قرار می دهند و با این طریق بهتر می توانند آنها را از پا درآورند. علاوه بر این نقشه، کاملا مراقب بودند که مبادا یهودیانی که معجزات رسول خدا را دیده و دلایلی که مشاهده کرده بودند، برای مردم بازگو کنند و جدا آنها را از این کار بازمی داشتند.

و خداوند هم پیغمبرش را از سوء نیت آنان و دخالت زیانبارشان و بازداشتن آنها از اخبار و آگاه کردن مردم به معجزات و دلایل روشن و براهین استوار آن حضرت هشدار داده و مطلع ساخت و فرمود: «أَ فَتَطْمَعُونَ»، ای پیغمبر عزیز! آیا تو و یارانت انتظار دارید«أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ» که این قوم یهود با این معجزات که در برابرش عاجز و مغلوب گشتند و با این دلایل روشن که غلبه و حقانیت شما را آشکار کرد، به شما ایمان آورند و واقعا از عمق دل شما را تصدیق کنند و در مجالسی که با شیاطین هم کیش خود می نشینند، حالات شما و حقانیت شما را بازگو نمایند.«وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ» با اینکه عده ای از همین یهود و بنی اسرائیل بودند،«يَسْمَعُونَ كَلامَ اللَّهِ» که در دامنه کوه طور کلام خدا و دستورهای او را می شنیدند،«ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ» ولی موقع بیان کردن و ابلاغ آن مطالب به دیگران، دست به تحریف زده و آن حقابق را وارونه و عوضی برای مردم می گفتند.«مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ» با اینکه خود خوب فهمیده بودند.«وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» و آنها خود می دانستند که دروغ می گویند.(1)

باز هم خداوند آن نقشه و نفاق دیگرشان را آفتابی کرد و فرمود: «وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا»، چون با سلمان و مقداد و ابوذر و عمار برخورد می کردند،«قالُوا آمَنَّا»

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام : 135

می گفتند ما هم مانند شما ایمان به نبوت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و امامت برادرش علی علیه السلام داریم؛ ایمان داریم که علی علیه السلام برادر پیغمبر، وزیر و پشتیبان او، خلیفه او بر امت و وفاکننده به وعده های پیغمبر، اداکننده دیون پیغمبر و قیام کننده و متحمل رنج و زحمت اداره امت و قیم و سرپرست مردم است که اگر عملا به رهبری او گردن نهند، امت را از شمول سخط و غضب الهی مصون می دارد و در شاهراه سعادت و خوشبختی رهبری می فرماید. و ایمان داریم که خلفای بر حق او، ائمه بعد از علی علیه السلام ،ستارگان درخشان و ماه های تابان و خورشیدهای فروزان هستند، دوستان آنها دوست خدا و دشمنانشان، دشمن خدا می باشند و حتی بعضی از یهود می گفتند گواهی می دهیم که محمد دارای معجزات و آورنده دلایل واضح و روشن است.(1) و دنباله داستان را (در تفسیر امام) ادامه داده همان طور که در فصول و ابواب معجزات رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و در باب جنگ بدر ذکر شده است.

و چون این یهودیان منافق با یهود دیگر ملاقات می کردند، از اینها معترضانه سؤال می شد که چه گردید؟ رفتید مسلمانان را از حقایقی که «بِما فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ» {خدا علمش را در اختیار شما قرار داده }(2) و از دلایل

و شواهدی که بر صدق نبوت محمد صلّی اللَّه علیه و آله و امامت برادرش علی بن ابی طالب بهترین گواه است، خبر دادید،«لِیُحَاجُّوکُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ»: تا در نتیجه شما را بر حسب برهان و منطق و واقع مغلوب و محکوم نمایند و استیضاح کرده و بگویند شما که این مطالب را فهمیده و دیده اید، چرا ایمان نیاورده و تسلیم این حقایق نمی شوید و خیال می کردند که اگر این مطالب را در اختیار مسلمین نگذارند، دیگر پیغمبر دلیلی بر حقانیت خود و محکوم کردن آنان ندارد. لذا خداوند متعال فرمود: «أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، {آیا نمی فهمند } این دلایل و مطالبی که حقانیت و نبوت محمد صلّی اللَّه علیه و آله را اثبات می نماید؟ و بعضی از یهودیان که این حقایق را برای مسلمین بازگو می کنند، خود مسلمانان

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 136
2- . بقره / 76

می دانند، گر چه آنها اظهار نکنند.«أَ وَ لا یَعْلَمُونَ»: آن دسته از یهود که به دسته دیگری از خودشان اعتراض می کنند(که چرا مسلمانان را از این مطالب آگاه می نمایید)، این مقدار از درک و شعور را ندارند.«أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ»: که خدا کینه و دشمنی نهفته آنان و نقشه نفاق آمیز سرّی آنان را می داند.«وَ ما یُعْلِنُونَ»: که تظاهر به ایمان می کنند

که به خیال خودشان از این راه صدمه بیشتری به پیغمبر و یارانش بزنند و با اظهار اسلام، با مسلمین رابطه بیشتری پیدا کرده و بر اسرار داخلی مسلمانان آگاهی پیدا کنند و آنها را در اختیار دشمنان دین قرار دهند. خدای محمد صلّی اللّه علیه و آله از تمام این دسیسه ها کمال آگاهی را دارد. خداوند هم در مقابل نقشه شوم آنان، تمامیت و تکمیل کار پیغمبرش را و رسیدن به هدف مقدس او را خودمتکفل شد و با نصرت و حمایت خویش از رسول گرامی، نقشه نفاق آنان را نقش بر آب کرد و نبی اکرم را از زیان و ضرر آنها مصون و محفوظ داشت.(1)

دنباله آیات: «وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ ...» امام در تفسیر این آیات فرمود: سپس خداوند به پیغمبرش خطاب فرمود گروهی از این یهود امّی و بی سوادند،به طوری که قدرت خواندن و نوشتن ندارند، درست مانند حالت اولیه ای که از مادر متولد شده اند و همان حالت مادرزایی(امّی) را دارند.«لا یَعْلَمُونَ الْکِتابَ إِلَّا أَمانِیَ»: کوچکترین اطلاعی از کتاب آسمانی و مطالب تورات ندارند و اساسا فرقی میان کتابی را که از آسمان و از طرف خدا نازل گشته و نوشته هایی که به اسم تورات به خورد اینها می دهند، نمی گذارند و این بدبخت ها نیروی تمیز بین حق و باطل را ندارند و فقط گوش به دهان اخبار و رؤسای خود هستند.«وَ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ»: و مسیر حرکت آنها روی تخمین و گمان است، هیچ گونه استقلال فکری ندارند و از رهبران باطل و غرض ورز که دانسته نبوت روشن پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و امامت علی علیه السلام را تکذیب و انکار می کنند، کورکورانه پیروی می نمایند، با اینکه سوابق خیانت آنها را می دانند و به حکم عقل چنین تقلیدی حرام و غیر مجاز است. سپس خداوند متعال فرمود: «فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 138 - 139

يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید. }(1) امام فرمود: خداوند درباره آن دسته از یهودیانی که مطالبی را درباره صفات و نشانه های رسول خدا به دروغ تنظیم کرده و به عنوان کتاب آسمانی می نوشتند، اوصافی که بر خلاف و ضد علائم پیغمبر بود و به آن بی سوادها و بیچاره ها می گفتند که این علائم، صفت و نشانه های آن پیغمبر موعود است که در آخرالزمان مبعوث می شود، مانند اینکه او دارای قامت بلند و جثه و شکم بزرگ و موی سرخ است و محمد این صفات را ندارد و آن پیغمبر بر حق پس از پانصد سال دیگر خواهد آمد. و مقصود آنان از تحریف حقایق، ابقای ریاست خود بر آن بیچاره ها، از دست ندادن عواید و منافع مادی و وجوهی که به دست آنها می رسید، و خودداری از تسلیم شدن به پیغمبر و خدمت کردن به آن حضرت و اهل بیتش علیهم السّلام بود. خداوند متعال فرمود: «فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ»، { پس وای بر آنان به خاطر آنچه که از پیش خود نوشتند } عذاب شدید و دردناکی در بدترین جایگاه دوزخ در انظار آنها است، به دلیل همین تحریف و بیان اوصافی که برای پیغمبر آخرالزمان علیه السلام ،بر خلاف اوصاف واقعی محمد و علی علیه السلام که در کتب آسمانی آنها بود.«وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»: و باز عذاب شدید برای آنها هست به دلیل کسب اموال و گرفتن وجوهی که در صورت کافر ماندن آن ضعفا و بیچارگان و انکار امامت علی بن ابی طالب می توانستند به دست بیاورند.

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَه...: امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال گفتار یهود متعصب را که تظاهر به ایمان می کنند و نفاق خود را مستور می دارند و نقشه زیان وکوبیدن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله طرح می نمایند، نقل می فرماید که آنها می گویند خداوند ما را عذاب نمی کند، مگر چند روز کوتاه مدت، چون طایفه یهود با بعضی از مسلمین خویشاوندی سببی داشتند و آنها کاملا می فهمیدند که این یهودیان منافق هستند و در واقع به همان حال کفر خود باقی هستند، ولی از نظر مراعات خویشاوندی، کفر درونی آنان را مکتوم می داشتند، اما از طرف دیگر همان ها بستگان

1- . بقره / 79

یهودی خود را مورد اعتراض قرار می دادند و به آنها می گفتند شما که خود حقانیت اسلام را طبق بیان و اعتراف خودتان می دانید، چرا این نفاق را که موجب سخط و عذاب الهی است پیشه خود قرار داده اید؟ آنها در مقام پاسخ می گفتند: ما فقط به میزان همین چند روز کوتاه که با گناه و نفاق سپری می کنیم معذب می شویم، سپس از عذاب نجات پیدا کرده و برای ابد از نعمت های بهشتی بهره مند می شویم.بنابراین وجهی ندارد که ما خود را تحت فرمان محمد صلّی اللّه علیه و آله قرار داده و برای جلوگیری از عذابی که به مقدار مدت ارتکاب گناه است و این مدت هم چند روزی بیش نیست و به زودی سپری شده و منقضی خواهد شد،ناراحتی و ذلت را تحمل کنیم. در نتیجه حریت و آزادی از تحت سیطره و خدمتگزاری محمد و استفاده از لذائذ دنیوی را به دست آورده ایم و اگر در آن جهان هم عذابی متوجه ما گردد اشکالی ندارد، چون عذاب کوتاه مدتی است و طولی نمی کشد که مبدل به نعمت می شود.

خداوند به رسول گرامی اش خطاب می فرماید: «قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْداً»، بگو به آنان این مطالب خلاف واقع که میگویید عذاب ما در مقابل تسلیم نشدن به محمد صلّی اللّه علیه و آله و نپذیرفتن آیات که مربوط به پیغمبر و علی و اوصیا دیگر است عذابی است کوتاه و منقطع.و این ادعاها روی پایه پیمانی است که با خدا دارید که قطعا چنین نیست، بلکه عذاب شما عذابی دائمی و بی پایان است. بنابراین به خود آیید و این اندازه دنبال گناه نروید و جرات کفر و انکار رسول و وصی رسول را به خود راه ندهید که این بزرگان برای سرپرستی و رعایت حال امت برگزیده شده اند که مانند پدر دلسوز و مهربان نسبت به فرزندش و خدمت کردن سرپرست مهربان به زیر دستش. «فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ»:بنابراین پیمان ادعایی شما اساسا باید مصونیتی از عذاب داشته باشید!«أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»: بلکه شما به عنوان افترا بر خدا، مطالبی را از روی جهل و عناد به خدا نسبت می دهید و بالاخره ادعای شما در هر یک از این دو احتمال، دروغ محض و بی پایه و اساس است.(1)

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 141 - 142

توضیح: در تفسیر کلمه«قَسَتْ قُلُوبُکُمْ» کلمه «عست» استعمال شده بود که به معنای خشک و سخت شدن است. و جمله «الصّدق بینی و بینکم» که در این روایت بود، به این معنا است که ما و شما نباید به وعده و وعید اکتفا کنیم و صدق و درستی عمل میان ما و شما حاکم است. و در بعضی از نسخه ها «ینبئ عنکم» است، یعنی صدق و صحت در میدان عمل است که حقایق و یاوه ها را آشکار می نماید که این عبارت بهتر و روشن تر است.

19. تفسیر امام:درباره آیه «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ قَفَّیْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ...» امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال در مقام توبیخ و نکوهش همین یهود که پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله آن معجزات را در دامنه کوه ها برای آنها آورد،فرموده است ما تورات را که متضمن دستورهای ما و مشتمل بر فضائل محمد و خاندانش، امامت علی و فرزندانش علیه السلام ، شرافت مسلمین و رذالت و بدی مخالفین اسلام بود، به موسی علیه السلام دادیم.«وَ آتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ»: و معجزات گوناگون از قبیل زنده کردن مردگان و شفا یافتن مریضان و نابینایان و مبروصان و اخبار از غیب و آنچه می خورند و در خانه ذخیره می کنند.«وَ أَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: و آن زمان که دشمنان در مقام کشتن مسیح علیه السلام بودند، به وسیله جبرئیل یاری اش کردیم که او را از منزل و خانه خود به طرف آسمان بالا برد و دشمن عیسی را به شکل عیسی در نظر مردم جلوه داد که گفتند این عیسی است و او را به جای عیسی کشتند.(1)

20. تفسیر امام:خداوند متعال می فرماید: «وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ فَقَلِیلًا ما یُؤْمِنُونَ»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید.}(2) امام علیه السلام در این باره فرمود: «قالوا» یعنی همان یهودیانی که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله معجزات گذشته را که در تفسیر آیه«فَهِیَ کَالْحِجارَهِ» به آنها ارائه داد، گفتند «قلوبنا غلف»،

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 169
2- . بقره / 88

دل های ما ظرف علوم و دانش است که به علوم زیادی محیط و مشتمل است و با این وصف نه در کتب آسمانی و نه از زبان پیامبران، فضیلت و عظمت مقامی برای تو (ای محمد صلّی اللّه علیه و آله) ندیده و نشنیده ایم. خداوند در مقام رد بر آنها فرمود: نه چنین است که دل های آنان ظرف علوم باشد، بلکه به کیفر عناد و کفرشان، خداوند آنها را از خیر و سعادت محروم و دور ساخته. در نتیجه ایمانشان اندک است و به قسمتی از حقایق ایمان می آورند و به قسمتی کفر می ورزند. چون وقتی رسالت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سخنان آن حضرت را تصدیق نکردند (که این خود پاره ای از مطالب تورات است)، لازمه اش تکذیب حقایق فراوان است و اندکی از آن حقایق مورد قبول و تصدیق آنها خواهد بود. و اگر لفظ «غلف» با سکون لام قرائت شود، معنایش چنین می شود که دل هایمان در پوشش و غلاف قرار گرفته که مطالب و سخنان تو را نمی فهمیم. همچنان که در آیه دیگری هست: «وَ قالُوا قُلُوبُنا فِی أَکِنَّهٍ مِمَّا تَدْعُونا إِلَیْهِ وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ»، {و گفتند دل های ما از این حرف ها که ما را دعوت به آن می کنی در پوشش است و در گوش ما سنگینی خاصی هست و بین ما و تو پرده و حجابی آویخته است.}(1) و البته هر دو قرائت صحیح و حق است، چون این قوم یهود هم این حرف و هم ادعای یاوه و باطل اولی را می گفتند.سپس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به آن گروه یهود فرمود: چرا راه عناد و دشمنی با رسول پروردگار را گرفته و از اعتراف به گناه و انحراف خود که نتیجه جهل و نادانی است امتناع می ورزید. فکر می کنید خداوند کسی را به جرم چنین گناهانی مواخذه و عذاب نمی کند؟قطعا اشتباه کرده و دروغ می گویید، بلکه خداوند عذابش را از این چنین معاندان هرگز برنمی دارد. این آدم ابوالبشر علیه السلام است که فقط از راه توبه و بازگشت به خدا مغفرت و بخشش خدا را به خود جلب نمود، ولی شما با بقا بر عناد و دشمنی با حق، توقع آمرزش دارید.(2)

1- . فصلت / 5
2- .تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 177

توضیح: مرحوم طبرسی(1) فرموده: قرائت مشهور و معروف در لفظ غلف، ساکن خواندن لام آن است و به طور شاذّ و نادر بعضی هم به ضم لام غلف قرائت کرده اند. بنا بر قرائت اول، غلف جمع اغلف است به معنای پوشیده و مستور که شمشیر را در حالی که در غلاف است، اغلف گویند، یعنی دل های ما پوشیده و مستور است و این مطالب را نمی فهمیم. و بنا بر قرائت دوم غلف جمع غلاف است و معنایش این است که دل های ما ظرف علم و دانش است. اگر این سخنان تو بر پایه منطق و علم بود، حتما ما می فهمیدیم و قبول داشتیم.

21. قرب الاسناد: بزنطی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: ایمان یک درجه از اسلام بالاتر و تقوا یک درجه برتر از ایمان و یقین درجه اش برتر از ایمان است و در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است.(2)

22. مجالس مفید و امالی شیخ طوسی:(3) حضرت صادق علیه السلام فرمود: یکی از آثار یقین این است که با عملی که موجب خشم خدا است، رضایت و خشنودی مردم را به خود جلب نکنی و اگر خدا از روی حکمت و مصلحت چیزی را به تو نداده، دیگران را ملامت و توبیخ ننمایی که حرص و ولع، موجب رزق و توسعه در زندگی نخواهد شد و خوش نداشتن فرد نیز موجب نرسیدن روزی نمی شود. و اگر کسی بخواهد از روزی خود فرار کند، نظیر گریختن از مرگ به طور قطع روزی او خواهد رسید، همچنان که مرگش قطعا می رسد، گرچه از آن فرار کند.

23. توحید صدوق: ابو حیان یتیمی از پدرش نقل نموده که او همراه علی علیه السلام بود در جنگ صفین، بعد از واقعه گفت: در همان زمانی که علی علیه السلام مشغول تنظیم سپاه خود بود، معاویه در حالی که سوار بر اسب مخصوص خود بود که از هر جهت تحت فرمان او بود، به طرف علی علیه السلام تاخت. حضرت هم بر اسب

1- . مجمع البیان 1 : 156
2- . قرب الاسناد: 208
3- . مجالس مفید: 174 و امالی طوسی 1 : 60

مخصوص رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بنام مرتجز شد، در حالی که شمشیر پیغمبر را در دست داشت و ذوالفقار را بر کمر بسته بود.

یکی از یاران حضرت عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مراقب باش که می ترسیم این ملعون نابکار به شما حمله ناگهانی کند. فرمود: گرچه اینکه گفتی صحیح است و این نامرد به دین خیانت می کند، بدترین ستمکاران است و از تمام افرادی که با ائمه و رهبران به حق مخالف می نمایند ملعون تر است، ولی در عین حال اجل مقدر انسان، نگهدار اوست. هر شخصی ملائکه نگهبانی به همراه دارد که او را از افتادن در چاه، خراب شدن دیوار بر او یا رسیدن هر رقم حادثه بد نگهداری می کنند، اما زمانی که اجلش فرا رسد، او را رها کرده و به دست حوادث می سپرند. من هم همین طور، وقتی اجلم فرا رسد، بدترین افراد این امت حرکت کرده و این محاسن را از خون سرم رنگین خواهد کرد (و با دست شریف به محاسن و سر خود اشاره فرمود) این پیمانی است محکم و وعده ای است بدون دروغ.(1)

24. امالی صدوق: فاطمه دختر امام حسین از پدرش علیه السلام نقل نموده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: امت اسلام در اول کار و دوره نخستین، از جهت داشتن صفت زهد و بی اعتنایی به دنیا و صفت یقین، صلاح و لیاقت به دست آورده و موفق به اصلاح خود می شود، ولی در آخرین دوره از لحاظ بخل و امساک، از بذل مال و آرزوهای دور و دراز به فنا و نابودی محکوم می شود.(2)

25. امالی صدوق: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین و با ارزش ترین چیزی که در دل انسان راه می یابد، یقین است.(3)

26.خصال:حضرت صادق علیه السلام فرمود: پنج چیز است که در میان بندگان خیلی کم یافت می شود و کمتر از آنها چیزی تقسیم نشده است: حالت یقین؛ قناعت؛

1- . توحید صدوق: 376
2- . امالی صدوق: 137
3- . امالی صدوق: 292

صبر و استقامت؛ سپاسگزاری از نعمت؛ و آنچه که تکمیل کننده این چهار است، که عقل باشد.(1)

27. معانی الاخبار: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: به جبرئیل گفتم تفسیر یقین چیست؟گفت: مؤمن کارهایش را فقط برای خدا انجام می دهد و به طوری عمل می کند که گویی خدا را دارد می بیند، چون اگر او خدا را با چشم خود نمی بیند، خدا که قطعا او را می بیند. و علم یقینی داشته باشد که آنچه برایش پیش می آید و به او می رسد، محال است که به او نرسد و آنچه به او نرسیده، ممکن نیست برای او پیش آید و به او برسد، تا آخر حدیث.(2)

28. علل الشرایع: هشام بن سالم گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که به حمران بن اعین می فرمود: ای حمران! همیشه به افرادی که پایین تر و تهیدست تر از تو هستند نظر کن و هیچ گاه به کسانی که در ثروت و قدرت بالاتر از تو هستند نگاه نکن و خود را با آنها سنجش مکن که این روش نیک، تو را به آنچه که قسمت تو شده قانع تر ساخته و از زندگی خویش راضی و خشنود می شوی و عنایت بیشتر و نعمت زیادتری را از طرف خدا به خود جلب می کنی، و متوجه باش عمل اندکی که همیشه انجام می دهی اگر توام با حالت یقین باشد، ارزشش از عمل زیادی که همراه یقین نباشد بهتر و بیشتر است. و نیز بدان بهترین نشانه پرهیزکاری، دوری از گناهان و محرمات، خودداری از غیبت و آزار مؤمنین است. و زندگی گوارا و خوش، در گرو خوش خلقی است و بهترین سرمایه زندگی، قانع شدن به مقدار احتیاج و کفایت مختصر است. و زیان بارترین جهل و نادانی، حالت عجب و خودپسندی است.(3)

29. محاسن: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روزی حارثه بن مالک را دید و فرمود: حالت چگونه است ای حارث؟ عرض کرد: دارای ایمان حقیقی هستم. حضرت فرمود: هر چیزی حقیقت و نشانه ای دارد، اثر و

1- . خصال 1 : 137
2- . معانی الاخبار: 261
3- . علل الشرایع 2 : 246

نشانه یقین تو چیست؟عرض کرد: دلم از دنیا کنده و به آن بی میل است و شب هایم به بیداری و روزهای گرم، با گرسنگی و روزه داری سپری می شود. گویا می بینیم عرش پروردگار را که برای حساب و بررسی اعمال آماده شده. گویا می بینم بهشتیان را که به دیدار یکدیگر می روند و ضجه و ناله دوزخیان در آتش، در گوشم منعکس است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود. بنده ای است که دلش با تابش نور ایمان روشن گشته. این حالت ارزنده را درست مراقب باش. عرض کرد: یا رسول اللَّه !دعا کن خداوند نعمت شهادت را به من عنایت فرماید. رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گفت: خدایا ! نعمت شهادت را روزی حارثه فرما. چند روزی طول نکشید که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله گروهی را به جنگ اعزام نمود که حارثه نیز همراه آنان بود. هفت یا هشت نفر شهید شده بودند که حارثه نهمی آنها بود.(1)

30. محاسن: اسحق بن عمار گوید از حضرت صادق علیه السلام شنیدمکه فرمود:رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از ادای نماز صبح، جوانی را از انصار در مسجد مشاهده نمود که از بی خوابی سرش بی اختیار پایین می آمد و چهره زرد و بدن لاغر و ضعیف او، از شب زنده داری حکایت می کرد و چشمانش در کاسه سرش فرو رفته و گود شده بود. حضرت فرمود: فلانی حالت چگونه است؟ عرض کرد: دارای حالت یقینم.

حضرت از این گفتار تعجب کرد، و یا خوشحال و مسرور شد. فرمود: هر چیزی اثر و نشانه ای دارد. اثر و حقیقت یقین تو چیست؟عرض کرد: همین یقین است که مرا در حزن و اندوه قرار داده، شب ها مرا به بیداری و در روزهای گرم به گرسنگی و روزه واداشته است. در نتیجه دنیا و تمام تعلقات دنیوی در نظر من ناچیز و بی ارزش شده، گویا من دارم عرش پروردگار را می بینم که برای حساب و بررسی اعمال نصب شده و همه مردم برای حساب جمع گشته و من هم در میان آنان هستم. و گویا اهل بهشت را در نعمات بهشتی می بینم، در حالی که بر تخت های بهشتی بر فراز شده، به بالش ها تکیه

1- . محاسن: 246

داده و با یکدیگر در انس و الفت هستند. از طرف دیگر گویا دوزخیان را با ضجه و فریاد در عذاب الهی مشاهده می نمایم و گویا صدای غرش شعله آتش، الان در اعماق گوش من طنین انداز است.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله پس از مشاهده این حالت و شنیدن این مطالب، به اصحابش فرمود: این جوان بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است.آنگاه به خود آن جوان فرمود: مراقب و نگهدار این حالت خود باش. جوان گفت: یا رسول اللّه! دعا کن که خدا شهادت در رکاب تو را نصیبم فرماید. حضرت هم این دعا را در حق او کرد. طولی نکشید که وی در یکی از جنگ های پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله شرکت نمود و پس از نه نفر شهید گشت که او شهید دهم بود.(1)

31. محاسن: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه«لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ»، {ترجمه داخل کروشه بیاید.}(2) فرمود: یعنی اگر به طور معاینه و مشاهده ببینید.(3)

32. محاسن برقی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: حالت یقین برای بی نیازی انسان بس است و عبادت هم برای اشتغال وقت کافی است.(4)

در کتاب تمحیص هم چنین نقل

33. محاسن: امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن سخنرانی خود فرمود: ای مردم! از خداوند صفت یقین را مسألت نمایید و به سلامت و عافیت بیش از هر چیز ارزش نهید که مهم ترین نعمت ها سلامتی است و بهترین حالتی که در دل ثابت و پایدار می ماند، یقین است. و زیانکار کسی است که از ناحیه دین زیان دیده باشد، و حالت یقین است که انسان باید غبطه آن را داشته و آرزوی رسیدن به آنرا داشته باشد.

1- . محاسن: 250
2- . تکاثر / 4
3- . محاسن: 247
4- . محاسن: 247

حضرت سجاد علیه السلام پس از نماز مغرب، تعقیباتی طولانی داشت و می نشست و از خدا نعمت یقین را درخواست می کرد. در تمحیص نیز این چنین نقل کرده تا آن جمله که فرمود: «مورد و غبطه و آرزو کسی است که یقینش نیکو باشد.»(1)

34. محاسن: صفوان گوید از حضرت رضا علیه السلام درباره تفسیراین آیه پرسیدم که خداوند به ابراهیم خلیل می فرماید: «أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی»، {آیا ایمان نداری؟ عرض کرد : ایمان دارم اما برای اطمینان قلبم می خواهم.}(2) فرمود: هنگامی که ابراهیم از خداوند تقاضای زنده کردن مرده را نمود، خداوند از ابراهیم سؤال کرد که مگر ایمان به این مطلب نداری؟ عرض کرد چرا ایمان به قدرت تو دارم، ولی این تقاضا برای رویت و دیدن مرده زنده شدن است تا در نتیجه آن اطمینان و آرامش دل برایم حاصل شود. صفوان گفت آیا در دل ابراهیم شکی بود؟ فرمود: «نه قطعا ابراهیم دارای یقین بود، ولی مقصودش این بود که با مشاهده و دیدن این موضوع، درجه بالاتر یقین و عین الیقین را به دست آورد.(3)

35. محاسن: حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه«الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ.»، {معنای آیه داخل کروشه بیاید.}(4)فرمود: وظایف دینی و اعمال خود را انجام می دهند و یقین دارند که پاداش اعمال خود را خواهند یافت. و عثمان بن عیسی از سماعه از ابی بصیر از آن حضرت نقل کرده که فرمود: با علم به اینکه به زودی پاداش خود را خواهند دید عمل می کنند.(5)

36. محاسن: حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی عربی خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آمد و عرضه داشت: یا رسول اللَّه! بیعت مرا بر اسلام بپذیر. فرمود: می پذیرم، در صورتی که پدرت را به قتل برسانی. مرد عرب با شنیدن این حرف دست

1- . محاسن: 247
2- . بقره / 260
3- . محاسن: 247
4- . مؤمنون / 60

5- . محاسن: 247

خود را از بیعت کردن با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله پس کشید و حضرت با مردم مشغول صحبت شد. باز مرد عرب پیشنهاد بیعت کرد. حضرت عین جواب اول را داد و فرمود: می پذیرم، به شرط آنکه پدرت را بکشی. عرض کرد چشم اشکالی ندارد. این بار حضرت با او بیعت نمود. سپس فرمود: اکنون کاملا روشن شد که تو رابطه دوستی ات را از غیر خدا و رسول خدا و مؤمنین قطع کرده ای. البته من تو را وادار به عقوق والدین نمی کنم و دستور قتل پدرت را نمی دهم، ولی با آنها در این جهان نیک رفتاری کن.(1)

37. محاسن: حضرت باقر علیه السلام فرمود: گروهی از اعراب پس از آنکه اسلام را اختیار کردند، خدمت رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شرفیاب شدند و سؤال کردند: آیا پس از اسلام آوردن، گناهان زمان جاهلیت مورد مواخذه قرار می گیرد یا بخشوده است؟ حضرت فرمود: کسی که اسلامش نیکو باشد و ایمانش بر پایه یقین صحیح باشد، خداوند او را به گناهان زمان جاهلیت و قبل از اسلامش مواخذه نمی فرماید، ولی کسی که اسلام او سخیف و بی اساس باشد و ایمانش بر پایه صحیح یقین استوار نباشد، نه تنها به گناهان قبل از اسلام کیفر می شود، بلکه به گناهان بعدی هم مواخذه می گردد.(2)

38. محاسن: عبداللَّه بن سنان می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: جایگاه ایمان دل است و یقین هم ممکن است راهی پیدا کند.(3)

39. محاسن: حضرت صادق از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: آنچه که باعث ضرر و زیان می شود، در قیامت و آن جهان نباید کوچک شمرده شود و همچنین آنچه را که نفعش در آن روز به دست انسان می رسد، نباید بی ارزش دانست.پس شما

1- . محاسن: 248
2- . محاسن: 250
3- . محاسن: 249

در مطالب و حقایقی که خدا خبر داده، مانند کسی باشید که با چشم خود آنها را دیده و معاینه کرده است.(1)

40. محاسن: ابی بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: از پروردگار خود عفو و گذشت و عافیت و سلامتی درخواست کنید، چون شما مرد میدان حوادث و مصائب و بلیات نیستید. امت های پیش از شما از گروه بنی اسرائیل، افرادی بودند که بدنشان رابا اره نجاری دو نیم می کردند که آنها تسلیم شوند و کفر را بر ایمان ترجیح دهند، ولی آنان به هیچ وجه خواسته آنها را اجابت نمی کردند.(2)

41. محاسن: عبدالاعلی گوید: مردی از طایفه قریش گفت که من مقدار یک عدد خرما از درخت پر ثمر وجود رسول خدا را دارم. (شاید منظور این باشد که چون من فردی هستم که با پیغمبر خویشی دارم و از یک طایفه هستیم، این مقدار خود را مستحق می دانم. مترجم) عبدالاعلی می گوید: گفتار این شخص را خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم. حضرت فرمود: این حق برای کسی است که این درخت را بشناسد.(3)

42. محاسن: حضرت صادق علیه السلام فرمود: مؤمن از قطعه آهن محکم تر است.چون آهن وقتی وارد آتش شد، گداخته و نرم می گردد، ولی مؤمن اگر کشته شود و زنده گردد و مجدداً کشته شود، تغییر حالت پیدا نکرده و نرمش نشان نمی دهد.(4)

43. محاسن: اسحق بن عمار و یونس بن عبدالرحمن گویند: از حضرت صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه شریفه«خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ» سؤال کردیم که مقصود از گرفتن کتاب آسمانی با کمال قدرت و نیرو چیست. آیا نیروی بدنی و جسمانی است یا منظور قوت قلب و نیروی دل است؟ فرمود: هر دو.(5)

1- . محاسن: 249
2- . محاسن: 250
3- . محاسن: 249
4- . محاسن: 251
5- . محاسن: 261

44. فقه الرضا: روایت شده است که برای تامین بی نیازی از غیر خدا، یقین داشتن کافی و برای مشغول بودن عبادت پروردگار بس است، و جایگاه و مرکز ایمان در دل است و حالت یقین هم گاهی در دل خطور می کند. و این حدیث را روایت می کنم که در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده و روایت شده که خداوند افرادی را که از حق رو گردانیده و منحرف می شوند، دشمن می دارد.بنابراین مراقب باشید که قدم شما از حق و حقیقت نلغزد که هر کس به جای حق چیز دیگری را انتخاب کند، هلاکت و بدبختی را انتخاب کرده و منافع دنیوی را هم از دست خواهد داد و با حالت خشم و ناراحتی میمیرد.

45. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السلام فرمود: یقین گوهر گرانبهایی است که انسان را به مراتب بلند و مقامات رفیع و شگفت آور می رساند. و این گفتار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است که از عظمت و ارزش یقین خبر داد، هنگامی که نام عیسی بن مریم علیه السلام برده شد و گفته شد که آن حضرت بر روی آب راه می رفت، فرمود: اگر یقین عیسی بن مریم بیشتر بود، می توانست در هوا حرکت کند.از این بیان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله استفاده می شود که ملاک و میزان برتری انبیا بر یکدیگر، تفاوت مراتب و درجات یقین آنها است و مراتب ازدیاد یقین حد و نهایتی ندارد و مراتب مؤمنان هم با ضعف و شدت یقین متفاوتند و علامت و نشانه قوت یقین در مؤمن این است که از هر قدرت و نیرویی به جز قدرت خدا، خود را گسسته باشد و در اجرای امر و فرمان خدا محکم و استوار بوده و در همه حال، در نهان و آشکار، در درون و برون، متوجه خدا و عبادت او باشد، و حالات گوناگون در نظرش یکسان باشد: بود و نبود؛ زیادی و کمی ثروت؛ مدح و نکوهش؛ و عزت و ذلت. چون مؤمن تمام اینها را با یک چشم می بیند. ولی آن کس که یقین او ضعیف باشد، دلش متوجه اسباب و عوامل ظاهری است؛ خود را در برابر آنها کوچک می کند؛ دنبال عادت ها و مقید آنهاست؛ تحت تأثیر مدح و ثنا و نکوهش بی پایه و اساس مردم قرار می گیرد؛ و جدیت و کوشش خود را در کارهای دنیا و به دست آوردن و اندوختن آن صرف می کند. البته با زبان خود اقرار و اعتراف می کند که بخشنده و نگهدارنده ای جز خدا

نیست و انسان با سعی و کوشش زیاد به جایی و به چیزی نمی رسد و فقط به آنچه که خداوند برایش مقدر ساخته خواهد رسید، ولی در عین حال در اعماق دلش و در مرحله عمل، این حرف ها را قبول ندارد و عملش و قلبش با اظهارات زبانی او تطبیق نمی کند. خداوند متعال می فرماید: «يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ»، {مطالبی که در دل خود به آن معتقد نیستند با زبان می گویند و خدا به مکنون دل آنها آگاه تر است.}(1) و همانا خداوند در حق بندگان خود عنایت فرموده که هر گونه کسب و کار و فعالیت در تامین زندگی را مجاز و مأذون داشته، در صورتی که حدود و مقررات را مراعات نمایند؛ فرائض و واجبات الهی و دستورهای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را رها نکنند؛ از طریق توکل و اعتماد بر خدا منحرف نشوند و بر مرکب حرص و ولع سوار نشوند، ولی در صورتی که این دستورها را فراموش کرده و نادیده گرفتند و بر خلاف حدود رفتار نمودند، در زمره شقاوتمندان قرار می گیرند که جز ادعای پوچ و دروغ و بی محتوا چیزی ندارند. و هر پیشه وری که توکل را سرمایه خود ننماید، جز حرام و اموال شبهه ناک چیزی عایدش نمی شود. نشانه اش هم این است که آنچه از کسب و کار به دستش می آید، اندوخته و خود به حال گرسنگی و فقر زندگی می کند و خیری از او تراوش نمی نماید. اما کسی که اجازه و حدود دینی را در کسب و کارش مراعات می کند، البته وظیفه کسبی خود را انجام می دهد و در دل خویش توکل و اعتماد به خدا دارد و اگر ثروت بیشتری به دستش آید، خود را در آن اموال امین می داند و بود و نبود این ثروت در نظر او یکسان است؛ اگر امساک نموده و بذل نکند، برای خدا و طبق دستور او است و اگر انفاق کند،در آن مواردی که خدا فرمان داده انفاق می کند و به طور کلی بخشش و نبخشیدنش، در راه رضای خدا و به دستور او است.(2)

1- .آل عمران / 167
2- . مصباح الشریعه: 59

46. تمحیص: ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: هر چیزی حد و حقیقتی دارد. عرض کردم: حد یقین چگونه است؟ فرمود: اینکه جز از خدا از هیچ چیز دیگر ترس و خوفی نداشته باشی.

47. تمحیص: جابر جعفی از حضرت صادق علیه السلام نقل کند که فرمود: انسان لذت و مزه ایمان را در صورتی می چشد که یقین داشته باشد آنچه به او رسیده،نمی شود که به او نرسد و آنچه نرسیده، ممکن نبوده و نیست که به او برسد.

در مشکاه الانوار(1)نیز این روایت به نقل از علی علیه السلام آمده است.

48. تمحیص: یونس گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام سؤال کردم. فرمود: همانا اولین درجه دین، اسلام است و ایمان یک درجه بالاتر از اسلام و تقوا یک درجه از ایمان و یقین یک درجه بالاتر از تقوا است، و در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است. گوید عرض کردم: یقین چیست؟ فرمود: توکل و اعتماد به خدا؛ تسلیم در برابر اراده خدا؛ رضا و خشنودی به قضا و حکم خدا؛ و واگذار کردن تمام امور به خدا. عرض کردم: تفسیر اینها چیست؟ فرمود: حضرت باقر علیه السلام همین طور فرموده است.

49. تمحیص:عبداللَّه بن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: محل و مرکز ایمان دل است و یقین هم گاهی پیدا می شود.

50. کتاب صفّین: (که از تألیفات نصر بن مزاحم است) عمر بن سعد از مالک بن اعین، از زید بن وهب نقل کرده که گفت: سپاه شام در جنگ صفین به علی علیه السلام نزدیک می شدند، به خدا سوگند نزدیک شدن آنها هیچ گونه اثری در روحیه علی علیه السلام نمی بخشید، جز سرعت و شتاب در رفتن حضرت به سوی آنان. حضرت مجتبی علیه السلام به پدر گفت: چه مانعی دارد طوری حرکت فرمایید تا نفراتی که در عقب مانده اند برسند، مبادا خطری متوجه شما شود؟ فرمود: فرزندم! برای مرگ پدرت روز معینی هست که پس و پیش ندارد و سعی و کوشش آن را تاخیر نمی افکند و

1- . مشكاه الانوار: 13

سرعت و شتاب در حرکت، آن را جلو نمی اندازد. به خدا سوگند پدرت باکی ندارد که مرگش زود برسد یا دیر.

و ابو اسحق گوید: در جنگ صفین علی علیه السلام از میان سپاه بیرون رفت و عصای کوچکی در دستش بود. حضرت بر سعید بن قیس گذر کرد سعید عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا نمی ترسی یکی از افراد دشمن ناگهان به شما حمله کند که این اندازه نزدیک آنها می روید؟ فرمود: هیچ کس نیست مگر اینکه از جانب خدا حافظ و نگهبانی بر او گمارده شده که او را از افتادن در چاهی یا خراب شدن دیواری بر او و یاهر گونه زیان و ضرری نگهداری می کند، ولی زمان رسیدن تقدیرات الهی، دست از او برداشته و بین او و مقدرات او حائل و مانع نمی شوند.

51. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السلام مناجات قرآن و نماز شب یکی از خوارج را شنید. فرمود: خوابیدن در حال یقین و اعتقاد و ایمان صحیح و درست، از نماز خواندن در حالت شک و تردید بهتر است.(1)

از سخنان حضرت که درباره امور مشتبه فرموده: شبهه را که شبهه گویند از این جهت است که شبیه و نظیر و مانند حق است بر حسب ظاهر. در این گونه موارد اولیا خدا در اثر یقین خود، روشنگری و نورانیت مخصوصی دارند که حقیقت را می بینند و راه آنها صراط مستقیم هدایت الهی است، ولی دشمنان حق دچار ضلالت و گمراهی گردیده و کوردلی آنها را از راه بازمی دارد. با ترس و احتیاط از مرگ نمی توان گریخت و کسی هم که محبت و علاقه به بقا و دوام داشته باشد، زندگی باقی و طولانی به او نمی دهند.(2)

و از سخنان حضرت است هنگامی که از حمله ناگهانی بر حذرش داشتند: به طور یقین خداوند سپر محکم و نگهدارنده ای برای من قرار داده که مرا از خطر محافظت می کند، ولی هنگامی که آن روز مقدّر فرا رسد، این سپر از من جدا شده و مرا

1- . نهج البلاغه، حکمت 97
2- . نهج البلاغه، خطبه 38

تسلیم مرگ خواهد نمود و در آن موقع است که تیر به خطا می رود و به هدف نمی رسد(1) و مرض زخم و التیام نمی یابد.(2)

آن حضرت در ضمن وصیت و سفارش هایی که به فرزندش امام حسن علیه السلام دارد،می فرماید: پسرم صدمات روحی حوادث و پیشامدها را به وسیله تصمیم و اراده محکم و استقامت و صبر و یقین نیکو و استوار از خود دور کرده و از آنها پیشگیری کن.(3)

52. مشکاه الانوار: حضرت باقر از علی علیه السلام نقل کرده که در ضمن خطبه ای طولانی فرمود: ایمان دارای چهار پایه است: صبر، عدل، یقین، توحید. و مشکاه از محاسن نقل کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود. ایمان برتر از اسلام و یقین برتر از ایمان است و چیزی کمیاب تر و با ارزش تر از یقین نیست.

و صفوان جمال گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه شریفه سؤال کردم که خداوند متعال می فرماید«وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» که حضرت خضر به موسی علیه السلام گفت. اما داستان دیوار این بود که آن دیوار مال دو یتیم است که در شهر هستند و در زیر پایه آن گنجی برای آنان بود. فرمود آن گنج طلا و نقره نبود، فقط چهار جمله بود: منم اللّه که هیچ معبودی نیست به جز من؛ کسی که یقین به مرگ داشته باشد، خنده شدید نمی کند؛ کسی که به حسابو کیفر و پاداش یقین داشته باشد، دلش مسرور و خوشحال نمی شود؛ کسی که به قضا و قدر الهی یقین و ایمان داشته باشد،به جز خدا از چیزی نمی ترسد. حضرت صادق علیه السلام فرمود:صبر و استقامت یکی از آثار و نتایج یقین است. از آن حضرت نقل شده که قنبر غلام و خادم علی علیه السلام علاقه و محبت شدیدی به حضرتش داشت. وقتی علی علیه السلام از منزل بیرون می رفت، قنبر هم با شمشیر آماده دفاع دنبال حضرت حرکت می کرد.

1- . در نهج البلاغه آمده «لا یطیش السهم» یعنی تیر به خطا نمی رود
2- . نهج البلاغه، خطبه 60
3- . نهج البلاغه حکمت 31

یک شب حضرت، قنبر را که دید فرمود: ای قنبر! کاری داری؟ عرض کرد: برای محافظت و مراقبت شما دنبال شما حرکت می کنم. فرمود مرا از اهل آسمان ها می خواهی حفظ کنی یا از حمله زمینیان؟ عرض داشت: خیر، فقط از زیان و ضرر اهل زمین. فرمود:مردم روی زمین اگر تصمیمی درباره من بگیرند، نمی توانند انجام دهند مگر با اذن خداوند که از عالم بالا صادر شود. برگرد! قنبر هم مراجعت نمود.

و از آن حضرت نقل شده که فرمود: هر چیزی حد و حقیقتی دارد. عرض کردم: حد توکل چیست؟ فرمود: یقین داشتن. عرض کردم: حد یقین چیست؟ فرمود: اینکه با داشتن خدا، از هیچ چیز ترس نداشته باشد. و باز فرمود. محمد بن حنفیه مرد شجاعی بود و هنگامی که حجاج بن یوسف او را می دید، می گفت: ای محمد بن حنفیه! تصمیم گرفته ام سر تو را از بدن جدا کنم. او در پاسخ تهدید حجاج می گفت: این طور نیست که تصور می کنی. خداوند در هر روزی سیصد و شصت لحظه و وقت انتقام دارد و من امیدوارم در یکی از این فرصت ها، به انتقام تو بپردازد. و علی علیه السلام از امام حسن و امام حسین سؤال کرد که فاصله ایمان و یقین چقدر است؟ هر دو سکوت کردند. به امام حسن فرمود: پاسخ گو ای ابا محمد! عرض کرد: فاصله بین آنها یک وجب است. فرمود: چطور؟ عرض کرد: چون ایمان چیزی است که از راه گوش و مسموعات به دست آورده و در دل راه یافته و تصدیق قلبی به آن داریم، ولی یقین چیزی است که با چشم خود دیده و به وسیله آن بر مغیبات و نادیدنی ها راه برده ایم. و از امام ششم علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برای مردم روزگاری خواهد آمد که ملک و سلطنت به دست نمی آید مگر از طریق خونریزی و ستمگری؛ ثروت از راه غصب و چپاول و بخل و امساک؛ و جلب توجه و دوستی مردم از راه بی دینی و دنبال هوا و هوس رفتن. هر کس در آن زمان باشد و با اینکه می تواند از طرقی محبت و توجه مردم را به خود جلب نماید، ولی بغض و دشمنی مردم را تحمل کند؛ بر فقر و تهیدستی صبر کند، با اینکه می تواند تحصیل ثروت نماید؛ ذلت و گمنامی را انتخاب کند، با اینکه از راه های نامشروع می تواند به قدرت و شهرت برسد، خداوند ثواب

پنجاه صدیق و افرادی که به خدا ایمان صدق دارند و او را به درستی تصدیق نموده اند، به او عنایت می فرماید.

و از عبداللَّه بن عباس نقل شده که استری به عنوان مرکب سواری به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله اهدا شد که آن را کسری یا قیصر روم خدمت حضرت اهدا نموده بود. حضرت سوار بر آن استر شد، یال او را در دست گرفت و مرا به ردیف خود پشت سرش سوار کرد و فرمود: ای پسر! مراقب خدا باش و دستور او را حفظ و مراعات کن تا او هم تو را حفظ و نگهداری نماید. خدا را فراموش نکن تا همه جا در پیشاپیش خود عنایت و نصرت او را ببینی. در حال آسایش و راحتی با خدا رابطه و آشنایی داشته باش که او هم در مواقع شدت و گرفتاری با تو رابطه و آشنایی داشته باشد. اگر چیزی می خواهی از او بخواه.اگر مدد و یاری می طلبی، فقط از او کمک بخواه. قلم تقدیر آنچه را که واقع شده، نوشته است. اگر تمام مردم کوشش کنند آنچه را که خدا مقدر نفرموده به تو برسانند، ممکن نیست آن سود را به تو برسانند. اگر بتوانی دارای صبر باشی و حالت یقین را هم داشته باشی، چه نیکو است و اگر نتوانستی خود را به مرحله یقین برسانی، بدان که صبر و استقامت در میدان حوادث و تحمل ناگواری ها، خیر فراوان و فواید زیادی دارد. و بدان که در پایان صبر، نصرت و ظفر هست و فرح و گشایش، به دنبال رنج و گرفتاری است و ناراحتی و دشواری، به یسر و آسایش منتهی می شود.

از امام ششم علیه السلام نقل شده که فرمود: صبر و استقامت سرمایه و ضامن بقای ایمان است. و نیز فرمود: نسبت صبر به ایمان، نسبت سر انسان است به بدن. همان طوری که اگر سر از بدن جدا شود بدن لاشه ای بیش نیست، همچنین اگر صفت صبر و استقامت در انسان نباشد، ایمان هم ثبات و بقایی ندارد.

و حفص بن غیاث گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که صبر و تحمل را انتخاب نماید، مدتش کوتاه و کسی هم که بی تابی نماید، مدت او هم کوتاه است. سپس فرمود: بر تو باد که در همه حال و جمیع کارهای خود صبر و استقامت را پیشه خود کنی که خداوند متعال، محمد صلّی اللّه علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد،

به او دستور صبر و ملایمت داد و فرمود: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً. وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ»، {در مقابل یاوه گویی این کفار صبر و استقامت داشته باش و با ملایمت و نرمش شر آنها را از خود دور کن و آنان را طرد نما و تکذیب کنندگان را رها کن که من خود به حساب آنها می رسم }(1) و نیز خداوند متعال می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ. وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ»، {زیان و بدی اینها را با طریق خوب و ملایمی از خود دور کن که در این صورت آن کس که میان تو و او دشمنی و عداوت است،به طوری نرم و خوش برخورد می شود که نظیر دوستان و خویشاوندان می گردد. البته این صفت را صبرکنندگان و افرادی که از اخلاق خوش بهره بزرگی دارند می توانند به دست بیاورند. }(2) حضرت هم طبق این دستور صبر کرد و انواع اذیت و آزار را از جانب آنان تحمل نمود.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رزق و روزی مأموریت دارد که به افراد احمق و کم خرد برسد و محرومیت هم همراه خردمندان است و بلا و مصائب هم همراه یقین و صبر است. مهران گوید نامه ای خدمت حضرت رضا نوشتم و در آن از پریشانی حال و قرض خود نام بردم. حضرت در جواب نوشت: اگر می خواهی پاداش داشته باشی، صبر کن که اگر صبر نکنی، پاداشی نخواهی داشت و جلوی قضا و تقدیرات الهی را نتوانی گرفت. و نیز فرمود صبر دو قسم است: صبر و تحمل هنگام فرا رسیدن مصائب و ناراحتی ها که البته نیکو و زیبا است؛ و بهتر از آن صبر و خودداری به هنگام مواجه شدن با چیزی که خدا حرام کرده است.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السّلام در ساعات اواخر عمرش مرا در آغوش گرفت و فرمود: فرزند عزیزم! وصیت می کنم تو را به آن وصیتی که پدرم در آخر عمرش به من نمود که او هم فرمود که پدرش امیر مؤمنان علیه

1- . مزمل / 10
2- . فصلت / 34

السّلام به او وصیت نموده (و آن وصیت این است:) فرزندم! در برابر حرف حق و عمل به وظیفه صبر کن و شکیبا باش، گرچه تلخ و ناگوار باشد. حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده است: حال مؤمن شگفت آور است، هر گونه قضا و تقدیری که خداوند متعال در حقش داشته باشد، به نفع او است. اگر مصیبت و ناراحتی باشد، صبر می کند و اگر رفاه و نعمت باشد، سپاسگزاری می نماید. و از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد: گرامی ترین مردم در نظر خدا کیست؟ فرمود: آن کس که به هنگام نعمت شاکر و سپاسگزار و هنگام بلا و مصیبت صابر و شکیبا باشد.(1)

1- . مشکاه الانوار: 11 - 22

باب پنجاه و سوم

درباره نیت و شرایط آن، مراتب و درجات آن، ارزش و ثواب آن و اینکه عمل قبول شده، بسیار کم و نادر است

1. کافی: حضرت سجاد فرمود: عمل انسان بستگی به نیت دارد.(1)

توضیح: نیت به این معنا استعمال می شودکه انسان توجه به عمل و فایده آن و تصدیق به نتیجه آن داشته باشد و این تفکر، انگیزه انجام دادن آن عمل شود. البته هر عملی که انسان از روی اختیار و اراده انجام دهد، این مقدمات و این انگیزه را همراه دارد، چه اعمال عبادتی یا غیر آن، و بدیهی است هر کس هر کاری را انجام دهد، توجه و نیت و تصمیم آن کار را قطعا خواهد داشت و این جمله که حضرت به وسیله آن اخطار و هشدار می دهد، به این معنای ساده و بدیهی نمی تواند باشد. پس باید مقصود از این که فرموده «عمل و کاری موجود نیست مگر به وسیله نیت» نفی صحت باشد، یعنی عمل صحیح در صورتی که نیت و قصد قربت همراهش باشد محقق می شود. چون ظاهر این جمله نفی اصل عمل است و این معنا نمی شود مقصود باشد، چون در صورت ریا و انگیزه غیر خدا، پیکره و ظاهر عمل هست و از طرفی صحیح نبودن عمل مانند نبودن اصل عمل است از لحاظ اثر و نبودن و نداشتن نتیجه، پس به این معنای نفی صحت که نظیر نفی اصل عمل است باید حمل شود.بنابراین اعمال عبادتی از قبیل نماز و روزه و زکات و حج و امثال اینها منظور است، چون عبادت است که اگر قصد و

1- . کافی 2 : 84

قربت و انگیزه الهی نداشته باشد، باطل می شود و صحیح نیست. و صحیح و درست بودنعمل غیر عبادتی، مشروط به نیت و قصد قربت نیست، مثلا اگر لباس یا بدن نجس شود و آن را بشوید پاک می شود، چه با انگیزه الهی و قصد قربت باشد یا به منظور خنک شدن یا غیر آن. لذا فقها و دانشمندان در اشتراط صحت عمل به نیت، به این جمله و نظایر آن استدلال نموده اند که تفضیل سخن در این موضوع، به کتب فقهی مربوط می شود.

مرحوم محقق طوسی در بعضی از رساله هایش گفته: نیت عبارت است از تصمیم انجام عمل و این نیت واسطه بین علم و عمل است، چون هر عملی تا مشخص و معلوم نشود، قصد انجام آن عمل معنا ندارد و تا تصمیم انجام عمل را نگرفته، آن عمل انجام پذیر نمی شود. پس همیشه قصد و تصمیم بعد از علم است و عمل هم پس از قصد است و چون شخص سالک که در سیر و حرکت معنوی خود هدفش رسیدن به آن مقصد عالی و به آن محبوبی است که کمال مطلق و جمال و جلال است که او ذات پاک و منزه خداوندی است، مسلما نیت و قصدش تقرب و نزدیکی به آن ذات مقدس است. بنابراین بنده حق، کارهایش را با انگیزه قرب به حق انجام می دهد و این همان نیت است. و بعضی از ارباب تحقیق گفته اند«لا عمل الّا بنیّه» یعنی عملی که بشود عبادتش دانست و بتوان آن را اطاعت شمرد،به طوری که ارزش داشته باشد و پاداش اخروی داشته باشد. آن عملی است که منظور از آن تقرب و نزدیکی به خداوند متعال و با انگیزه آخرتی باشد، یعنی مقصود در آن عمل وجه اللّه و محرک انسان، حب الهی و عشق به خدا باشد. یا مقصود به دست آوردن ثواب و مزایای آخرت و یا نجات و خلاصی از عذاب و عقاب باشد. حاصل مطلب اینکه غرض انسان در عبادت، امتثال امر و اجرای دستور خدا باشد در آنچه که به آندعوت فرموده و وعده پاداش داده. البته کیفیت پاداش الهی به میزان ارزش معنوی بندگان و تفاوت مراتب و درجات شناخت آنان و چگونگی نیت و انگیزه آنان در عبادت مختلف و متفاوت است.

کسی که معرفت و شناختش نسبت به خدا و اوصاف جمال و جلال او کامل باشد و الطاف و عنایت او را در کارهایش خوب درک کرده و در نتیجه محبت و شوق

و عشقی در دلش پیدا شده و عبادتش را فقط برای او انجام می دهد - چون سزاوار پرستش است - و هیچ انگیزه ای جزدوستی و محبت او ندارد، متقابلا خدا هم او را دوست داشته و برگزیده و انتخاب می نماید و او را به خود نزدیک می گرداند. البته قرب و نزدیکی معنوی و روحانی، نه قرب و نزدیکی مکانی و جسمانی است، همان طوری که درباره بعضی از بندگان پاکش که این حالت ها را دارند می فرماید: «وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ»، {و قطعا سلیمان نزد ما مقام قرب و نزدیکی دارد و بازگشت نیکویی برای او هست.}(1) و امیر مؤمنان و سرآمد خداشناسان صلوات اللّه علیه در مناجات خود می گوید: معبودا! عبادت و پرستش من از جهت ترس از آتش دوزخ نیست و با انگیزه طمع و دستیابی به بهشت نیست، بلکه فقط چون تو را سزاوار عبادت و پرستش می دانم می پرستم، و کسی که در معرفت و بینش به این پایه نرسیده و همین مقدار می داند که اوست آفریدگار جهان و دانا و توانا و مسلط بر عالم خلقت و آفرینش، در مقابل اطاعت و بندگی پاداش می دهد و گنه کاران و متمرّدان را کیفر می کند و بر مبنای چنین معرفتی عبادتش را به منظور رسیدن به نعمت های

بهشتی یا نجات و خلاصی از آتش انجام می دهد، البته پروردگار مهربان چنین شخصی را در ازای عبادتش به بهشت برده و از آتش نجات می دهد، مطابق آیات زیادی که در قرآن فرموده و در حدیث هم آمده است: «لکلّ امر مانوی»، هر کس در عبادتش هر نیت و مقصودی که داشته باشد به آن خواهد رسید. به گفتار بعضی ها که نظرشان این است که اگر منظور در عبادت به دست آوردن بهشت باشد یا نجات از دوزخ، چنین عبادتی صحیح نیست نبایداعتنا کرد. اینها خیال کرده اند کهچنین هدفی با اخلاص منافات دارد، چون اخلاص در عبادت این است که در عبادت جز ذات مقدس الهی و جلب رضای او هیچ انگیزه ای نباشد و کسی که به منظور بهشت یا دوزخ عملی انجام دهد، نظرش جلب نفع شخصی یا دفع ضرر است، نه توجه کامل و خالص به ذات اقدس او.چنین حرفی درست نیست و ناشی از عدم توجه به فلسفه تکالیف و احکام و درجات معرفت

1- . ص / 40

مردم است. چون اکثر مردم در سطح معمولی، بلکه در مرتبه نازلی از معرفت و شناخت هستند و چنین عبادتی که هیچ انگیزه ای جز ذات اقدس او نداشته باشند، از آنها ساخته نیست، زیرا نوع مردم در مرحله معرفت و خداشناسی، ذات مقدس او را به عنوان امید به او داشتن و خوف و ترس از او می بینند و می دانند.بنابراین مردم معمولا توجه به دوزخ داشته و خود را از عقاب و عذاب بر حذر می دارند و تذکر و توجه به بهشت و وعده وصول به آنرا به خود می دهند. بلکه اشخاصی که در دل محبت و تمایل به دنیا دارند، اصولا اگر کار خیری انجام دهند نه تنها با انگیزه عشق الهی منهای بهشت و دوزخ نیست، بلکه به منظور دستیابی به ثواب و بهشت هم نیست، تا چه رسد به اینکه عبادتش فقط به منظور بزرگداشت خدا و تعظیم او باشد، چون سزاوار پرستش و اطاعت وعبودیت است. چنین شخصی اساسا معنا و حقیقت عبودیت و بندگی را نفهمیده و به این مرتبه از فهم و معرفت نرسیده تا آن را پایه و انگیزه عبادتش قرار دهد. مردم از لحاظ انگیزه عبادت به چند گونه و گروه تقسیم بندی می شوند. یکی از آنها که در مرتبه نازل تر و پایین تر است، افرادی هستند که اعمال و عبادتشان از جهت خوف و ترس است، چون از عذاب و آتش می ترسد و گروهی بر پایه رجاء و امید خدا را عبادت می کنند که به ثواب و اجر اخروی رسیده و به بهشت نائل گردد. هر یک از این دو گروه گرچه نسبت به آن بندگانی که در سطح عالی از معرفت هستند و هدفشان در عبادت جز تعظیم و تجلیل معبود چیز دیگری نیست و خود را از توجه و علاقه به غیر ذات اقدسش آزاد کرده اند، پست تر و پایین ترند، با این حال بالاخره نیت و قصد آنها صحیح و درست است، چون هر چه هست هدفشان امر اخروی و محرک آنها در عبادت خدا و وعده های خدا است، گرچه آن هدف از اموری است که در این جهان با نمونه و نمود آن امور انس و الفت داشته اند.

و اما پاسخ موضوع منافات داشتن چنین عبادتی با قصد و اخلاص از این قرار است که منظور از اخلاص چیست؟ اگر مقصود این است که عبادت به انگیزه اخروی باشد و هیچ گونه امر دنیوی و بهره های زودگذر این جهان در آن دخالت نداشته باشد، از قبیل مدح و ستایش دیگران و یا مثلا آزاد کردن برده و بنده برای رهایی از هزینه و

مخارج زندگی آن برده و نظایر آن، در این فرض بدیهی است که هدف نیل به بهشت و رهایی از دوزخ، با اخلاص به این معنا هیچ گونه منافاتی ندارد. و اگر مقصود از اخلاص این باشد که انسان در عمل و عبادت خود هیچ نظری به ما سوی اللّه و به غیر جمال و جلال و عظمت خدا نداشته باشد، البته بر حسب منابع شرعی و فقهی، دلیل و سندی بر این مطلب که صحت عبادت متوقف بر اخلاص به این معنا باشد نداریم، بلکه دلایل فراوانی بر خلافش هست. علاوه بر این همان طور که قبلا گفتیم، برای نوع مردم معمولی، اخلاص در عبادت به این معنای اکمل و اتم، از آنها ساخته نیست. چون شناخت و معرفت جمال و جلال و عظمت الهی درآنان ناقص و نارسا است و برای اکثر مردم،با انگیزه بهدست آوردن ثواب یا بر حذر ماندن از عقاب و عذاب است که عبادت امکان پذیر است.بنابراین مشروط بودن عبادت و صحت تکالیف به اخلاص به آن معنا، تکلیف به غیر مقدور است و نیز خداوند متعال در آیه شریفه فرموده: «أدْعُوه خَوْفاً وَ طَمَعاً»، {با انگیزه ترس از آتش و طمع و بهشت خدا را بخوانید.}(1) و نیز در آیه دیگر فرماید: «و یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، {در حال ترس و امید ما را می خوانند.} (2) در این آیات خداوند ترغیب و ترهیب فرمود و دستور بیم وامید داده و وعده و تهدید نموده است. اگر این چنین انگیزه ها موجب بطلان و فساد عبادت باشد، این ترغیب ها و تهدیدها و وعده و وعیدهای الهی، عبث و بیهوده، بلکه بر خلاف غرض و هدف عبادات است.

و نیز می بینیم که اولیای خدا گاهی اوقات خودشان تصریح داشته اند که پاره ای از عباداتشان به منظور دستیابی به بهشت و دور شدن از آتش است. این عمل آنها یا از جهت این بوده که محبوب و معبود آنها این چنین دوست دارد یا به منظور تفهیم اخلاص عمل به بندگان خدا بوده. چون آن بزرگواران امام و رهبر و پیشوای عملی مردم بودند که تاسی و پیروی از آنان باید داشت. این علی امیر مؤمنان و سید اولیا

1- . سجده / 16
2- . انبیاء / 90

است که در بعضی از وقف نامه هایش که قسمتی از اموالش را وقف نموده، بعد از نام خدا می نویسد: «این وصیتی است که بنده خدا علی نوشته و درباره اموالش دستور داده است،به منظور طلب رضای حق. به امید اینکه خداوند مرا به بهشت وارد سازد و از آتش دور کند و آتش را از من دور سازد. در آن روز گروهی رو سفید و گروهی رو سیاه می شوند.»بنابراین عبادت با چنین نیت و انگیزه ای اگر صحیح نبود، جا نداشت آن حضرت چنین عملی انجام دهد و دیگران را وادار و تلقین نماید و کتبا اظهار و تصریح بر آن داشته باشد. و اگر فرضا ایراد شود که منظور از بهشت و دوزخ برای اولیا اللّه، لقا و وصل و قرب حق و هجران و فراق و دوری از حق است، پس ممکن است مقصود حضرت این گونه بهشت و دوزخی باشد، در مقام پاسخ گفته می شود که این معنا، همان قرب و نزدیکی معنوی و روحانی است که این رتبه مخصوص اولیای الهی است، ولی دیگران که در این سطح نیستند عبادتشان به چه منظور است؟ در آن جهان که جز خدا و بهشت و دوزخ چیز دیگری نیست، آن کس که از اولیا و اهل معرفت کامله نیست، عبادت خود را با آن نحوه کامل و خالص از غیر خدا که نمی تواند انجام دهد، پس قطعا باید به انگیزه بهشت یا دوری از آتش باشد، یعنی همان بهشت و دوزخ معلوم و معروف، چون آن بهشت و دوزخ عرفانی را درک نمی کند و بدیهی است که هر کسی مطابق ترسیم و میزان تشخیص و درکش عمل می کند و به طرف آنچه علاقه و میل دارد، کشش و حرکت می کند و غیر این امکان ندارد.

شاید افرادی که اخلاص به آن معنای دقیق و عالی را در عبادت معتبر می دانند، توجه به معنای نیت و حقیقت آن ندارند. البته معنای نیت و قصد قربت این نیست که انسان هنگام شروع در نماز یا روزه یا تدریس مثلا بر سر زبانش بگوید نماز می خوانم یا روزه می گیرم یا درس می گویم، قربه الی اللّه تعالی و معانی الفاظ را در ذهن خطور دهد و در فکرش احضار نماید، هرگز چنین نیست. چون این گونه نیت، لقلقه زبان و یک گفتگوی ذهنی و مکالمه با خویشتن است. معنای نیت که شرط است، توجه دل و بیداری و آگاهی باطن انسان و کشش و تمایل نفس است به طرف آن هدفی که در عمل دارد، هر چه باشد.

هدف دنیوی یا اخروی تنها به زبان آوردن یا تصور و خطور در ذهن نیست و این گونه توجه و آگاهی باطن و میل و شوق به هدف مخصوص، اگر در درون شخص نباشد، گفتن الفاظ با زبان و حتی تصور معانی، اثری در تحقق نیت ندارد و این نطق به نیت و تصور معانی الفاظ نظیر سخن شخص سیر و تازه غذا خورده است که مثلا بگوید من به غذا میل و اشتها دارم که مقصودش این است که بعدا این میل پیدا خواهد شد. یا کسی که دم از عشق و محبت و دوستی کسی می زند و می گوید من فلانی را دوست دارم و مطیع و منقاد او هستم، ولی فعلا فارغ البال و بدون تحرک و با خیال آسوده، مشغول کارهای روزمره خود است.

روشن است که این گونه گفتارها و تصورات، به نیت که محرک انسان است و از درون سرچشمه می گیرد ربطی ندارد. البته اگر انسان بخواهد در اعماق دل و درون قلبش تحول و تغییری پیدا شود و تمایل باطنی و توجه قلبی به هدف خود در عبادت به دست آورد، مقدماتی لازم دارد؛ از گناهان و کارهایی که با این حالت قلبی منافات و ضدیت دارد باید دوری کند و علاقه به زخارف و ارزش های دنیوی را از دل بیرون نماید تا در نتیجه آن، دل آدمی به حقایق آن جهانی تمایل پیدا کند و به عبادت الهی منبعث شود، زیرا نفس انسان در صورتی به عملی تمایل پیدا می کند که نتیجه و فایده آن عمل را موافق و ملائم طبع خود بداند و در عمل، همان نتیجه را غرض و هدف خود قرار می دهد.

بنابراین کسی که مثلا در مقام تدریس علوم دینی قرار دارد، اگر عشق و علاقه به شهرت و معروفیت داشته باشد و از اظهار فضل و دانش و توجه طلاب و محصلین به او لذت ببرد و تمایل و توجهش به این گونه مطالب باشد، چنین شخصی ممکن نیست نیت و انگیزه اش در تعلیم و تدریس و راهنمایی نادانان، تقرب و نزدیکی به خدا باشد، بلکه هدف و غرضش در تدریس، همان مقاصد پست و بی ارزش و اهداف و اغراض فاسد و موهوم است، گرچه در زبانش بگوید: درس می گویم، قربه الی اللّٰه و این معنا را در قلب خود تصور کرده و در دلش خطور دهد. تا موقعی که این گونه صفات ناپسند و زشت را از دل خود ریشه کن نکند، چنین نیت و تصوری نه ارزش

دارد نه اثر. همچنین هنگام دخول و شروع به نماز، اگر دل آدمی در افکار دنیوی و حرص و ولع به آن غوطه ور باشد، ممکن نیست به تمام معنا دل را متوجه خدا نمود،تمایل واقعی به نماز داشت و اقبال و توجه حقیقی و راستین به نماز کرد، بلکه با حالت کسالت و خستگی و با تکلف و زحمت مثل اینکه باری را می خواهد حمل کند، داخل در نماز می شود، و اگر بر زبان قصد تقرب را جاری می کند، بدون محتوا وواقعیت است، مانند شخصی که سیر است و بگوید من به غذا تمایل دارم یا شخص آسوده و راحت که بگوید من عاشق و دلباخته فلان معشوقم.

خلاصه مطلب اینکه نیت صحیح و کامل که در عبادات به آن تکیه شده و روح عبادت است، بدون تمایل باطنی و اقبال و توجه درونی تحقق نمی یابد. این امر هم در صورتی امکان پذیر است که افکار و عواملی که با این حالت ضدیت و منافات دارند و صفات مذمومه و ناپسند از دل آدمی ریشه کن گردد و راه این پیروزی و موفقیت، دل کندن از امور دنیوی، تزکیه باطن و چشم پوشی کامل از لذایذ و حظوظ بی ارزش زودگذر این جهان است.

مؤلف: موضوع نیت و حقیقت آن برای خیلی از علما و دانشمندان رضوان اللّه علیهم مشتبه و مجهول و مبهم مانده است. همچنان که از نظر مخالفین و اهل سنت هم روشن نگشته و تحقیق و بررسی کامل و کافی در تشریح آن و بیان حق مطلب و حقیقت آن به عمل نیامده است. البته مرحوم شیخ بهایی در شرح اربعین تا حدی این موضوع را بررسی فرموده و ما هم در کتاب عین الحیوه و رساله اعتقادات، از خیلی از اسرار نیت و مطالب غامضه و مشکلات آن پرده برداری کرده و آن را تشریح نموده ایم. به آنجا رجوع شود.

2. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: نیت مؤمن بهتر از عمل او است و نیت و قصد کافر، بدتر از عمل اوست. و هر کس مبنا و پایه عملش، نیت و حالات درونی اوست.(1)

1- . کافی 2 : 84

توضیح: این حدیث از احادیث مشهوری است که عامه و خاصه نقل کرده اند و در نزد همه معروف است و وجوه زیادی در توجیه و تشریح این حدیث گفته شده است.

1) مقصود از نیت که بهتر و با ارزش تر از عمل شمرده شده، اصول اعتقادات حقه باشد که شخص مؤمن به آنها معتقد است. و پر واضح است که اعتقاد از عمل بهتر است، چون ملاک و علت دخول به بهشت و دستیابی به آن سعادت ابدی. داشتن اعتقادات حقه و صحیح است و نبودن اعتقاد هم موجب دخول در آتش قهر الهی و مخلد بودن در آن است، ولی عمل چنین نیست.

2) مقصود این است که نیت تنها بدون عمل که دنبال داشته باشد،از عملی که بدون نیت و بدون قصد انجام شود بهتر است، ولی این توجیه صحیح نیست، چون عمل بی نیت اصلا ارزشی ندارد و خوبی و حسنی ندارد تا اینکه نیت و قصد خوب تر و بهتر باشد و چون تعبیر به لفظ خوب تر و بهتر شده، باید عملی را در نظر گرفت که آن هم خوب باشد.

3) آنچه از ابن درید نقل شده و آن این است که شخص مؤمن از نظر ایمان و اعتقادی که دارد، آرزو و قصد می کند که کارهای خیر و امور زیادی را انجام دهد، ولی متاسفانه فرصت به دست نمی آید و زمان و کشش و گنجایش انجام این همه کارهای خیر را ندارد.بنابراین ثواب و عنایاتی که از جانب خدا در مقابل این نیت خیر به او داده می شود، خیلی بیشتر از آن ثواب هایی است که به عنوان پاداش اعمال و کردار به دست می آورد.

4) آنچه که بعضی از محققین گفته اند که البته شخص با ایمان و معتقد و متدین به اقتضای ایمانش، نیت و تصمیمش این است که کارهای خود و عباداتش را به بهترین وجه و کیفیت انجام دهد، ولی در مرحله عمل و پیاده کردن این تصمیم، آن طور که باید و شاید موفق نمی شود.بنابراین برنامه و طرحی که در مرحله فکر و نیت تنظیم می شود، همیشه از آنچه که عملا محقق می شود و خارجیت پیدا می کند، بهتر و کامل تر است. این توجیه تا حدی با توجیه اول تطبیق می نماید و امکان جمع بین این دو هست.و

حدیث سوم و پنجم که در کافی در باب نیت نقل شده، همین دو معنا را تاییدمی کند. همچنین حدیثی که مرحوم صدوق در علل الشرائع از حضرت باقر علیه السّلام نقل نموده که فرمود: «نیت مؤمن از عملش بهتر است، از این جهت که شخص با ایمان آرزو دارد و دلش می خواهد کارهای زیادی را انجام دهد، ولی فرصت و عمرش رسایی ندارد. و نیت کافر هم از عملش بدتر است، چون او هم به اقتضای طبیعت و عناد خود، نقشه های زشت و خطرناکی ترسیم می کند و کارها و اعمال زیانباری را آرزو کرده و در ذهن و فکر خود می پروراند، ولی خوشبختانه فرصت کوتاه و عوامل و موانع دیگر، به او اجازه نمی دهد.» و نیز مرحوم صدوق(1) به سند خود از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که زید شحام به حضرت عرضه داشت: من از شما شنیده ام که فرمودی نیت مؤمن از عملش بهتر است. چطور می شود که نیت عمل از خود عمل بهتر باشد؟ فرمود: از این نظر که عمل انسان امکان دارد ریایی و به منظور جلب توجه مردم باشد، ولی نیت که امر قلبی است و ریا بردار نیست، فقط برای خدا و از جهت ارتباط دل با او است. خدای مهربان هم در مقابل این نیت و تصمیم قلبی، ثواب و پاداشی به او عنایت می فرماید که این پاداش را خود عمل و پیکره آن ندارد. و حضرت صادق علیه السلام به عنوان مثال و نمونه فرمود: مثلا بنده مؤمن در روز تصمیم می گیرد

که سحرگاه از خواب برخیزد و نماز شب بخواند. اتفاقا خواب عمیقی او را فرا می گیرد و موفق نمی شود. خداوند مهربان در برابر این تصمیم و نیت، ثواب نماز شب و تهجد را به او عنایت فرموده و تنفسش را تسبیح و خوابش را صدقه و انفاق به حساب می آورد.

5) اینکه طبیعت نیت و خود تصمیم از عمل بهتر و سالم تر است. چون تصمیم و نیت، عقاب و مؤاخذه ای ندارد، بلکه اگر نیت نیت خیر باشد، ثواب و پاداش دارد گرچه موفق به انجام خود نشود. و اگر نیت و تصمیم کار بد باشد، بود و نبود این نیت هیچ اثری ندارد و عقاب نمی شود. ولی عمل چنین نیست، زیرا هر کس به مقدار خردلی عمل کند، خوب باشد یابد، پاداش و کیفرش را خواهد دید. پس درست است

1- . علل الشرایع 2 : 211

که نیت از این نظر از عمل بهتر است و من می گویم در طرف نیت شر هم ممکن است همین طور گفته شود. بنا بر اینکه کافر در برابر نیت شر و تصمیم بر عمل بد، عقاب دارد و مواخذه می شود، گرچه دنبال نیت عمل خارجی نباشد، چون عفو و مواخذه نکردن بر نیت شر، لطفی است که مختص مؤمنین است.

6) اینکه نیت چون از اعمال و کارهای قلبی و جوانحی است و دل هم خود از تمام جوارح و اعضا افضل و اشرف است، عمل آن هم از اعمال سایر جوارح و اعضا افضل و بهتر است. لذا در قرآن می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِی»، {نماز را به منظور ذکر و یاد من بپا دارید. }(1)

چه که خداوند متعال نماز را وسیله و مقدمه یاد خدا قرار داده و البته همیشه مقصود و نتیجه، از وسیله و مقدمه اشرف و بهتر است. علاوه بر این عمل قلبی از نظر مردم مستور و پوشیده است و ریا و سمعه و خودنمایی در آن راه ندارد، ولی عمل خارجی چنین نیست.

7) اینکه نیت بعضی از اعمال سخت و دشوار مانند عمل حج و یا جهاد و جانبازی و تصمیم این گونه کارها از پاره ای از اعمال سبک و آسان مانند قرآن خواندن یا مثلا یکدرهم تصدق، افضل و بهتر است.

8) آنچه مرحوم سید مرتضی در کتاب «غرر» فرموده که کلمه خیر در این حدیث، معنای تفضیلی و خوب تر بودن را ندارد، بلکه منظور این است که نیت مؤمن خود عمل خوبی است و از اعمال خوب او و در ردیف کارهای نیک اوست و لفظ «من» در این حدیث، تبعیضیه است و با همین تنافی و تناقض ظاهری که میان این حدیث و آن حدیث معروف نبوی صلّی اللّه علیه و آله که فرمود: «بهترین کارها دشوارتر آنها است» به چشم می خورد، رفع می شود و دیگر به ذهن نمی آید که چگونه هم نیت افضل باشد و هم کار دشوارتر. همین توجیه در جمله بعدی که مربوط به نیت کافر است مناسب است، چون در آن جمله هم لفظ «شر» معنای تفضیلی و بدتر و

1- . طه / 14

زشت تر را ندارد، بلکه منظور این است که نیت و تصمیمات شخص کافر، بد و زشت و از همان کارهای بد او است. و اگر ایراد شود که در احادیث و روایات وارد شده که آدمی هنگامی که تصمیم به عمل نیک و نیت خیری را بگیرد در نامه عملش حسنه ای نوشته می شود، گرچه موفق به انجام آن عمل خیر نشود، ولی اگر نیت و تصمیم عمل بدی را گرفت، چیزی بر او نوشته نمی شود تا وقتی که آن عمل را انجام بدهد،بنابراین در نیت شر هیچ گونه شری و عقابی نیست، پاسخش این است که قبلا ما گفته ایم و اثبات شده که ظاهر بعضی از اخبار این است که این لطف و عنایت الهی مخصوص اهل ایمان است؛ پس نیت کافر بد و زشت است.

9) اینکه مقصود از نیت، آن حالت تاثر روحی و دگرگونی قلب است که هنگام عمل پیدا می شود و انقیاد و میل باطنی به اطاعت و اقبال و توجه درونی به آن جهان و چشم پوشی و بی توجهی به دنیا که از اثرات عمل و عبادت است و البته هرچه در عبادت و عمل جوارحی و خارجی و بازداشتن اعضا و جوارح از گناه و معصیت مراقبت بیشتری شود، این حالت قلبی و پاکی و صفای دل بیشتر و قوی تر می گردد. چون ارتباط شدیدی میان دل و اعمال عضوی و کارهای خارجی انسان برقرار است و تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. همچنان که اگر آسیبی به یکی از اعضای بدن برسد، در قلب اثر می گذارد و حالت اضطراب و تشویشی در دل پیدا می شود، و اگر خوف و وحشتی در دل پیدا شود و ناراحت گردد، در اعضا و جوارح اثر می کند، رنگ چهره تغییر می کند، بدن می لرزد و قلب، فرمانروای مطاع و اعضا و جوارح مانند رعیت و نفرات سپاه، تابع او و در فرمان او هستند. و مقصود و هدف از این اعمال ظاهری، به دست آمدن ثمره و نتیجه قلبی است. مبادا تصور شود که مقصود از سجده، همین است که پیشانی بر روی زمین بیاید، بلکه از جهت اینکه این عمل بر حسب عادت و از نظر روانی موجب کمال تواضع قلبی است و حالت فروتنی را تقویت و تاکید می کند، چون کسی که در خود احساس فروتنی و حالت تواضع می نماید، اگر عملا هم به وسیله اعضا و جوارح خود به تواضع خویشتن صورت خارجی داد و در برابر عظمت و جلال خداوندی به خاک افتاد، آن حالت قلبی و تواضع درونی و ناچیز دیدن خود تقویت و

تاکید می شود، ولی کسی که کوچکی خود را نمی بیند و دلش به امور دنیوی مشغول و از خود و ناچیزی خود اساسا غافل است، از سجده و به خاک افتادن اثر و نتیجه ای در دلش پیدا نمی شود و از نظر هدف و غرض تربیتی، بود و نبود چنین سجده ای مساوی است. بنابراین نیت و آن حالت درونی، روح و جان عمل و نتیجه و مقصود اصلی و هدف نهایی از تکلیف است و بدیهی است که این دگرگونی و نیت قلبی بمراتب از عمل با ارزش تر و بهتر است.

و این توجیه نهم تا حدی نظیر حرف غزالی است در کتاب احیاء العلوم و آن حرف این است که هر طاعت و عبادتی روی دو پایه و دو رکن است: نیت، پیکره و صورت خارجی عمل. البته این هر دو از امور نیک و خیر است، ولی اطاعت اولی و پایه نخستین که نیت باشد، بهتر از خود عمل است چون اثر نیت در آن هدف تربیتی که در عبادت است بهتر و سازنده تر از خود عمل است، زیرا مقصود از عبادت و تکلیف اصلاحقلب و پاکی دل و کمال روح است و این اعضا و جوارح، ابزار و وسیله رسیدن به آن هدف است. و منظور از حرکات عبادی و کارهای بدنی، به دست آوردن عادت به خیر و حصول ملکه در باطن و قلب است که طبعا طوری بشود که عادت به خیر و میل به خوبی، از تمایلات و خواسته های طبیعی آدمی گردد تا در نتیجه بتواند خود را از اسارت شهوات دنیوی و از قید هوا و هوس آزاد نماید و اقبال و توجه به ذکر و یاد حق و اندیشه حق بنماید.

بنابراین بیان خیر بودن و بهتر بودن نیت مؤمن، از لحاظ اثر و نتیجه تربیت از عمل خارجی واضح و روشن است که خدای متعال فرمود: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»، {گوشت و خون این قربانی ها چندان ارزشی در نظر خدا ندارد، ولی آنچه ارزش و اهمیت دارد، پرهیزکاری و حالات قلبی شما است.}(1) و تقوا و پرهیز که در این آیه روی آن تکیه شده، از صفات قلب است و در حدیث است

1- . حج / 37

که در بدن آدمی، قطعه گوشتی است که اگر آن اصلاح شود، تمام اعضا و جوارح اصلاح می گردد.

10) اینکه نیت انسان همیشه جنبه علیت دارد و انگیزه عمل و اصل و ریشه او است و عمل شعاع و فرع و شاخ و برگ آن است، چون عمل در صورتی وجود پیدا می کند که انسان غرض و نتیجه واقعی عمل را خوب تصور نماید و تصدیق و اطمینان دستیابی به آن نتیجه را داشته و در نفس انسان شوق و تمایلی نسبت به آن هدف باشد تا با عزمی راسخ و محکم به طرف انجام آن حرکت کند و آن را ایجاد نماید، و همین جهت علت بودن و اصل و اساس بودن نیت اهمیت و ارزش مخصوص به نیت داده است و خیریت و خوبی عمل از خیریت و خوبی نیت ریشه گرفته و در طرف نیت کافر و تصمیم و اراده شر و بدی هم مطلب از این قرار است، چون همان نیت پلید و اراده شوم، اصل و اساس کارها و اعمال زشت و ناپسند شخص بی ایمان و کافر است. پس نیت کافر پلیدتر از عمل او است.

11) اینکه نیت، روح عمل است و عمل به وسیله نیت جان می گیرد و عمل مانند بدن است برای نیت، اساسا خود پیکره عمل به تنهایی ارزش سنجش ندارد. میزان ارزش و بی ارزشی و خیریت و شریت عمل، بسته به خیریت و شریت نیت و تابع آن است، همان طور که میزان ارزش و بی ارزشی بدن انسان، بستگی به شرافت و خباثت روح دارد. پس از این منظر، نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر از جهت اینکه خباثت دارد، از عملش بدتر است.

12) اینکه نیت و قصد مؤمن در مرحله اول و توجه اصلی و حقیقی او خداست و چون از راه عمل می تواند به طرف مقصود حرکت کند و به آن نائل شود، از این جهت عمل را وجهه خود و مقصود بالعرض قرار می دهد. و نیت کافر هم چون غیر خداست و اعمال غیرالهی اوست که او را به اهداف ضد توحیدی می رساند، از این لحاظ رشته عمل را در دست می گیرد. بنابراین صحیح است که گفته شود نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر از عملش بدتر است.

و در این توجیه دهم و یازدهم، از بیانات مرحوم محقق طوسی استفاده شده و این دوازده وجهی که برای معنای این حدیث گفته شد، بعضی در بعض دیگر قابل ادغام است و در واقع دوازده وجه و دوازده معنا نیست، چون حاصل و برگشت برخی از این وجوه به دیگر وجوه است. علی کل حال اکنون که این وجوه و احتمالات را نقل کردیم، معنای دیگری که در نظر ما هست و بهترین معنا برای این حدیث شریف است، بطور خلاصه و عصاره و اغماض از تطویل و اضافات غیر لازم بیان می کنیم که حق است و سزاوار پذیرش و قبول است.

البته اشکالاتی که در این حدیث بنظر می رسد، علت و منشأ آنها عدم تحقیق و بررسی کامل نکردن حقیقت و واقعیت نیت است که تصور شده معنای نیت، همان تصور کردن غرض و فایده عمل و خطور دادن آن به ذهن است. ولی پس از تحقیق و بررسی معنا و حقیقت نیت - همان طوری که قبلا بیان کردیم - روشن می شود که موفق شدن به نیت صحیح و کامل، از مشکل ترین و دشوارترین کارها است و این موفقیت، به یک حالت نفسانی و صفا و نورانیت باطن مربوط است و کمال و ارزش عمل و پذیرش و عظمت و فضیلت آن، بستگی به چنین نیتی دارد و تصحیح نیت هم امکان پذیر نیست، مگر در صورتی که علاقه و محبت به دنیا و عزت و بزرگی و مقام موهوم دنیوی از دل ریشه کن شود و از راه ریاضت های دشوار، اندیشه و تفکر صحیح و کوشش های مداوم و پیگیر، می توان این حالت را به دست آورد، چون قلب آدمی فرمانفرمای بدن است و هر گونه عشق و علاقه ای که دل را تسخیر کند، اعضای دیگر بدن هم در همان مسیر فعالیت می کنند و همین پایگاه منیع است که هر گونه محبت و علاقه ای که او را قبضه کرد و بر آن مسلط گردید، آن محبت و علاقه، قوای دیگر بدن و اعضا و جوارح را در خدمت خود قرار داده و بر آنها سلطنت و حکومت می نماید و در دل هم دو عشق و دو گونه علاقه جایگزین نمی شود، چه که خداوند متعال به عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: ای عیسی! دو زبان در یک دهان و دو دل در یک سینه نمی شود باشد و همچنین دو گونه فکر و اندیشه در انسان امکان ندارد. و در آن آیه شریفه فرمود: «ما

جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ»، {خداوند متعال دو دل در صندوق سینه هیچ کس قرار نداده است.}(1)

دنیا و آخرت مانند دو هوو ضد یکدیگرند و عشق و علاقه به هر دو ممکن نیست؛ کسی که محبت و علاقه به مال و ثروت دنیوی در دلش رسوخ پیدا کرده و ریشه دار شده، فکر و خیالش در آن غوطه ور است و قوای جسمی و نیروی خود را در تحصیل آن صرف می کند و هر کار و عملی که انجام دهد، هدف حقیقی و مقصد اصلی او دستیابی به امور دنیوی است و اگر چیز دیگری بگوید و از آخرت و امور آن جهان دم زند، دروغ می گوید و ادعای کاذبی بیش نیست. لذا دائما دنبال کارهایی می رود که سود دنیوی و منافع مادی اش بیشتر باشد و اطاعت و عبادت را که موجب قرب و نزدیکی به خداوند متعال است، چندان مورد توجه قرار نمی دهد. همچنین کسی که عشق و علاقه به جاه و مقام و حب ریاست در دل دارد، تمام کارهایش در راه رسیدن به این مقصود و همین طور اغراض و اهداف پوچ دیگر است. بنابراین اگر انسان بخواهد عملش را جدا و حقیقتا برای خدا انجام دهد و آن را از انگیزه دنیوی خالص نماید و به منظور جلب رضای خدا و رسیدن به مزایای آخرت بجا آورد، راهی ندارد جز اینکه محبت و علاقه به این گونه امور را از دل بیرون کند و قلب خود را از آنچه باعث دوری از خدا می شود، پاک و پاکیزه گرداند.

نیت و انگیزه ای که ممکن است در عمل باشد، بسیار مختلف و گوناگون و دارای مراتب و درجاتی است. بعضی از آنها طوری است که به کلی عبادت و عمل را باطل و فاسد می کند. بعضی از آنها ملاک و میزان صحت و درستی عمل است. بعضی از آنها موجب کمال عبادت شده و ارزش بیشتری به آن می دهد که خود این مراتب و درجاتی دارد. اما آنچه که عمل انسان را تباه و فاسد می سازد، عبارت از ریا و خودنمایی است که تمام عمل را به عنوان ریا و خودنمایی انجام دهد و هیچ انگیزه ای در هیچ یک از اجزای عبادت جز ریا نداشته باشد، به گونه ای که اگر دیگران این عمل

1- . احزاب / 4

را نبینند و نفهمند، اصلا انجام نمی دهد. بدون تردید چنین عملی باطل است و نه تنها استحقاق پاداش ندارد، بلکه طبق آیات و احادیث فراوان، کیفر و عقاب دارد. ولی اگر هم ریا و خودنمایی و هم قصد قربت و انگیزه الهی هر دو باشد و ریا ضمنی باشد و داعی قربت و انگیزه الهی محرک اصلی،به طوری که اگر ریا و دیدن دیگران هم در کار نبود باز هم این عمل را بجا می آورد، البته صحت چنین عملی خالی از اشکال نیست و بعید نیست که صحت داشته باشد. و اگر در بعضی از کیفیت های مستحبی عبادت و نحوه انجام آن اعمال ریا و خودنمایی شود، مانند اینکه وضوی خود را به منظور ریا خیلی کامل و تام و تمام بجا آورد یا نمازش را طولانی کند، اشکال بیشتری در صحت عبادت پیش می آید و صحیح بودن مشکل تر است. و اگر چنانچه در انجام عبادت داعیه دیگری غیر از ریا ضمیمه شود، مثلا هنگام وضو یا غسل قصد خنک شدن را هم داشته باشد در این فرض سه قول و سه احتمال می رود: بطلان عبادت؛ صحت آن؛ تفصیل و فرق میان آن.

موردی که قصد اولی و نیت اصلی اش قربت و نزدیکی به خدا

باشد و ضمنا می خواهد خنک هم بشود و موردی که بر عکس باشد و منظور اصلی تبرید و آب تنی و خنک شدن باشد در ضمن وضو و غسلی هم برای تقرب بجا آورد که در فرض اول عبادت صحیح است و در دوم باطل مرحوم. شهید اول در کتاب ذکری چنین فرموده: اگر در نیت عبادت قصد و نیت دیگری را که با عبادت منافات دارد ضمیمه نماید، مانند ریا یا نیت استحبابی در عمل واجب، در این فرض بطلان عبادت بیشتر بنظر می رسد و احتمال فساد می چربد. چون وقتی که هدف و مقصود دو چیز شد و آن دو چیز منافی یکدیگر بودند، لازمه اش این است که قصد و نیت آن دو چیز هم با یکدیگر منافات داشته باشد.بنابراین فرض نیت عبادت با اراده و قصد آن چیز جمع نمی شود، ولی ظاهر کلام مرحوم سید مرتضی، صحیح بودن عبادت است البته صحت به معنای اینکه اعاده و قضا لازم ندارد، نه به این معنا که عبادتی است قبول و ثواب و پاداش داشته باشد. و ایشان این حرف را در مورد ریا و خودنمایی گفته و در نمازی که به نیت ریا انجام شود. و لازمه حرف سید مرتضی، صحت عبادت است در نماز و غیر نماز، در صورتی

که با قصد تقرب، ریا هم ضمیمه شود و اگر امور دیگری غیر از ریا که در هنگام عبادت پیدا می شود و از لوازم آن عمل است، نظیر خنک شدن در وقت وضو و غسل در ضمن قصد شود و آنها را هم اراده کند، در این فرض مرحوم شیخ طوسی و محقق قائل به صحت شده اند، از این نظر که چنین شخصی قصد عبادت را کرده و یک چیز اضافی و زیادی را هم که با عبادت منافات ندارد، قصد کرده است. قول به بطلان هم در همین فرض امکان دارد، چون اخلاص در عمل که در عبادات شرط است، مراعات نشده و نیت گرم شدن در برابر آفتاب و نظافت هم همین طور.(پایان کلام مرحوم شهید)

مؤلف: اگر انسان در موقع عبادت پاره ای از امور دنیوی را قصد نماید، آیا در این صورت هم می توان گفت که عبادت باطل است؟ ظاهر کلمات بعضی از اصحاب قول به بطلان است، ولی این حرف مشکل به نظر می رسد، چون عباداتی هست که به منظور رسیدن به خواسته دنیوی انجام می شود، مانند نماز حاجت، استخاره، تلاوت قرآن. در بعضی از موارد اذکار و دعاهایی که در این زمینه رسیده، این گونه اعمال با اینکه برای امور دنیوی انجام می شود، قطعا عبادت است و اگر تصور شود که در این موارد تکلیف انسان این است که آن هدف دنیوی را قصد نکند تا در نتیجه عبادتش انگیزه دنیوی نداشته باشد، چنین حرفی جمع بین ضدین و تکلیف به محال است، مانند اینکه کسی بگوید مثلا شما در فلان روز و در فلان محل به منظور دیدن شیر بیا، ولی قصدت دیدن شیر نباشد، یا مثلا برو بازار و فلان جنس را خریداری نما، اما خریدن جنس در نیت تو نباشد. و در احادیث زیادی برای بعضی از عبادات مزایا و منافع دنیوی بیان شده، از قبیل اینکه مثلا نماز شب باعث وسعت رزق می شود و عمل حج انسان را ثروتمند می کند و نظایر اینها که فراوان است.بنابراین اگر قصد این گونه امور دنیوی با قصد قربت منافات داشته باشد، تذکر اینها ترغیب به بدی و امور زشت می شود، چون وقتی انسان این گونه مطالب را شنید، شاید نتواند فکر و دل خود را از این امور تخلیه و برکنار بدارد. البته ممکن است برگشت این گونه قصدها به قصد قربت باشد، به این شکل که مثلا کسی که قصدش توسعه رزق و ثروت زیاد است، منظورش

این باشد که آن ثروت را به مصرف امور خیر برساند و با دستیابی به رزق و روزی، قوت و نیروی بیشتری برای اطاعت و عبادت به دست آورد و کسی که طول عمر می خواهد،به منظور تحصیل رضایت و خشنودی پروردگار باشد، ولی متاسفانه چنین هدف عالی و قصد پاک و بزرگی، برای مردم عادی و معمولی میسر نیست و فقط بعضی از اولیا و مقربین درگاه الهی ممکن است چنین نیت خالصی داشته باشند. ولی دیگران اگر از این خلوص نیت دم زنند، جز ادعای محض و باطل چیزی نیست، به خیال اینکه خطور این حقیقت در ذهن همان نیت واقعی است، با اینکه فاصله این دو امر بسیار زیاد است. پس معلوم می شود برای طاعت و عبادت بودن عمل، این مقدار کافی است که این کار را به امر خدا انجام داده و با رضا و خشنودی او و یاد او ذکر او و متوسل شدن به سوی او بجا آورد، گرچه منظورش رسیدن به چیزهای مباح و لذت های حلال دنیوی باشد.

اما آن نیت های کامل و هدف های عالی و بلند که از مقاصد دنیوی و بی ارزش منزه و برکنار است، البته از لحاظ مراتب اشخاص و کمالات روحی و درجات معرفت افراد، مختلف و متفاوت است و نیت هر کس بستگی دارد به شکل باطنی و روش و حالت درونی او، بلکه حالت یک فرد در اوقات مختلف نیت کردن، به اقتضای آن حالت مخصوصش بستگی دارد. اکنون پاره ای از آن مراتب و درجات را بیان می کنیم.

مرتبه اول: نیت و انگیزه کسی که توجه و تفکرش بر محور عذاب های شدید و طاقت فرسا و عقاب دردناک الهی است که این چنین اندیشه و تنبه دنیا و لذات دنیوی را از نظرش ساقط و بی ارزش می نماید و هر عمل نیکی که انجام می دهد و هر عمل زشتی که خود را از آن دور می سازد،با انگیزه خوف از عذاب و ترس از عقاب است.

مرتبه دوم: نیت کسی که اشتیاق وصول به آنچه که در آن جهان برای افراد نیکوکار آماده و مهیا شده دارد، از بهشت و نعمت های آن و حوریان و کاخ های آن.عبادت چنین شخصی با انگیزه رغبت و میل به این امور و دستیابی به این نعمت ها انجام می گیرد.

این دو گونه نیت ظاهرا صدمه ای به صحت عبادت نمی زنند، گرچه گروهی از علما تصور کرده اند که این گونه نیت، باعث بطلان عبادت می شود و البته اینها از تحقیق و بررسی معنا و حقیقت نیت، غفلت و کوتاهی نموده اند.

و تعجب از مرحوم علامه حلی است که فرموده طایفه عدلیه و شیعه اجماع و اتفاق دارند بر این که اگر انسان عملش را با انگیزه وصول به نعمت های اخروی یا ترس از عقاب و عذاب الهی انجام دهد، استحقاق پاداش و ثواب نخواهد داشت. و من می گویم این دو رقم نیتی که بیان شد، خوددارای مراتب و درجاتی است و از نظر اختلاف حالت افراد مختلف است. چون بعضی فقط به منظور رسیدن به لذات جسمانی بهشتی وظایف بندگی خود را انجام می دهند و بهشت را از این جهت که جای آسایش و بهره و لذت جسمانی است می طلبند.

ولی پاره ای از مردم از لحاظ اینکه بهشت جایگاه کرامت و لطف الهی و محل رضوان و قرب به خدا است آن را طلب می کنند و به نعمت های جسمانی و حور و قصورش چندان نظر ندارد. همچنین کسی که از آتش گریزان است، ممکن است از جهت همان عذاب و شدت سوز و درد آن باشد و ممکن است از این نظر باشد که دوزخ تبعیدگاه و جای دوری و فراق و هجران است و محل سخط و خشم خدا است. امیر مؤمنان در دعای کمیل که آن را به کمیل بن زیاد نخعی تعلیم داد،می گوید: بار الها! اگر مرا به همراه دشمنانت در عقاب و عذاب قرار دهی و بین من و اهل بلا و اهل عذاب خود در یک مجمع جمع نمایی و مرا از اولیا و دوستان خود جدا سازی، اگر فرضا صبر و تحمل آن عذاب دردناک را بنمایم، ولی رنج و عذاب جانگاه فراق و هجران را چگونه تحمل نمایم. و اگر بر فرض بر شدت گرمی و حرارت آتش قهرت نیروی صبر و تحمل داشته باشم، چگونه می توانم از لطف و کرامت تو چشم پوشیده و صرف نظر کنم... تا آخر. آنچه در این دعا و مناجات ارزنده آمده، این است که تمام درجات اهل معرفت و منازل سالکین طریق محبت را بیان می کند. به این ترتیبروشن شد که این دو رقم نیت و خواستار شدن این دو غرض و هدف، منافاتی با رتبه و درجه مقربین ندارد.

مرتبه سوم: کسی که به نیت و انگیزه شکر و سپاسگزاری عبادت خود را انجام می دهد و چون نعمت های

بی شمار و عنایات بی کران او را احساس می کند، به حکم عقل و احساس وظیفه،از صاحب نعمت تشکر کرده و عبادت را به عنوان ادای حق نعمت و سپاسگزاری انجام می دهد، که از همین روش و طریقه اهل کلام و متکلمین، راه وجوب معرفت و شناسایی خدا را پیموده اند. امیر مؤمنان علیه السّلام(1) فرمود: گروهی در عبادت و اطاعت، انگیزه رغبت و میل دارند و برای دستیابی به منافع اخروی، خدا را عبادت می کنند که این رقم عبادت، عبادت تجار و بازرگانان است که در آن هدف سودجویی است. گروهی دیگر به داعی و انگیزه ترس از عذاب خدا را عبادت می کنند. این هم عبادت بردگان است. گروهی هم به داعی شکر و انگیزه سپاس از نعمت های فراوان خداوندی عبادت خود را انجام می دهد و این عبادت آزادمردان است.

مرتبه چهارم: کسی که از جهت احساس شرم و حیا انجام وظیفه می کند. این چنین شخصی تمام توجهش به عظمت و جلال خداوندی است؛ خود را در تمام حالات و جمیع اوقات در مرئی و منظر خدا می بیند؛ عقلش خوبی اعمال نیک و زشتی کارهای بد را درک می کند؛ نظری به نعمت های

دنیوی یا اخروی ندارد، فقط از این جهت که خدای بزرگ را همیشه حاضر و ناظر اعمال خود می داند، از اینکه در حضور او کار زشتی انجام دهد شرم دارد، چه آن کار ترک واجب باشد یا انجام معصیت. و پیامبر گرامی اسلام به همین مرتبه اشاره فرموده در گفتار شریفش که فرمود: «احسان این است که خدا را به گونه ای عبادت نمایی که مانند اینکه او را می بینی و اگر تو او را با چشم ظاهر نمی بینی، قطعا او تو را می بیند.»(2)

مرتبه پنجم: کسی که به قصد قرب و انگیزه نزدیک شدن به خدا عبادت خدا می کند که قرب و نزدیکی معنوی، به قرب و نزدیکی مکانی تشبیه شده است. این همان

1- . نهج البلاغه، حکمت 237
2- . الدر المنثور 1 : 93

نیتی است که اکثر فقها گفته اند و در عبادت شرط دانسته اند، ولی تحقیق و بررسی معنای قرب را در کلماتشان ندیده ام و توضیحا باید گفت که مقصود از قرب یا قرب و نزدیکی از لحاظ درجات کمال است، چون بنده از جهت اینکه موجودی است ممکن و موجود ممکن الوجود از خود هیچ چیز ندارد، در نهایت درجه نقص و کمبود است و فاقد هر گونه کمال است، و ذات واجب الهی دارای جمیع صفات کمالیه است به طور اطلاق و بی نهایت.بنابراین مابین فقر محض و غنای مطلق، بعد و دوری فراوان است و مافوق تصور است. و چون در طریق سیر معنوی قدم نهد، هر مقدار که به وسیله عبادت و انجام وظیفه خود را به صفتی و کمالی متصف سازد و نواقص اخلاقی و درونی را از خود مرتفع نماید، به همان میزان واجد کمالات گردیده و به سرچشمه کمالات نزدیک و متخلق به اخلاق ربوبی می گردد. یا منظور از قرب و نزدیکی، در یاد او بودن و در مقام معنی همراه و مصاحب او بودن است، مثلا کسی که همیشه و دائما در یاد کسی بوده و فکرش مشغول به اوست و مرتب در صدد تامین خواسته او و اجرای دستور اوست، چنین شخصی مثل این است که همیشه با اوست، گر چه از نظر مکان و محل فاصله زیادی با او داشته باشد. و نظیر همین نیت است اگر انسان عمل خود را برای امتثال و اجرا امر خداوند متعال و یا بر وفق مشیت و اراده او یا به جهت انقیاد و اجابت دعوت الهی یا به جهت تحصیل رضا و خشنودی او انجام دهد. اینها اقسام نیت هایی است که اکثر علما گفته اند. و نیز گفته اند اگر همه را فقط برای خدا و بدون اینها انجام دهد، باز هم کافی است، چون او مقصد تمامی هدف ها است، گرچه بازگشت این نیت هم بالاخره به یکی از آنها است.

مرتبه ششم: کسی که عبادتش بر پایه شایستگی پروردگار برای عبادت است، که این نیت صدیقین و راستان است، همان طوری که امیر مؤمنان علیه السّلام در مناجاتش می گوید: معبودا ! من تو را از جهت ترس از آتش و یا طمع بهشت عبادت نمی کنم، فقط چون تو را سزاوار پرستش و عبادت می دانم عبادت می کنم. چنین ادعایی از غیر این گونه افراد پذیرفته نمی شود. این ادعا از کسانی پذیرفته می شود که از خارج و قبلا آنها را شناخته باشیم که اگر بهشت و دوزخی هم در کار نبود، باز هم

خدا را عبادت می کردند، بلکه به فرض محال اگر گنه کار داخل بهشت می شد و اهل طاعت دوزخی می شدند، در این فرض هم عبادت خداوند را چون اهل و سزاوار عبادت است، انتخاب می کردند. همچنان که در همین جهان رفتن در آتش را انتخاب کردند، چون راه اطاعت و طریق بندگی بود. گرچه خدای مهربان آن آتش را سرد و سلامت نمود. همچنین انواع عذاب و شکنجه ها را که از طرف کفار و اشرار می رسید، برای حفظ راه عبودیتبه جان می پذیرفتند، البته خداوند آن شکنجه ها را به لذت و آسایش و نعمت تبدیل می نمود.

مرتبه هفتم: نیت کسی که با انگیزه دوستی و محبت و بر پایه عشق و شیفتگی خدا را عبادت می کند، که مرتبه محبت بالاترین درجات مقربین و سالکین است. و اهل محبت فقط در صدد جلب رضای محبوب هستند و هیچ گونه نظری به ثواب و ترسی از عقاب در آنان وجود ندارد.چرا که وقتی حب و عشق الهی بر دل انسان نشست و قلب را فرا گرفت، این امر دل را از محبت غیر خدا به کلی پاک و پاکیزه می گرداند و در تمام کارها جز با رضا و خشنودی حق، با چیز دیگری سر و کار ندارد. کما اینکه مرحوم صدوق به سند خود از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که فرمود: مردم در عبادت پروردگار بر سه گونه اند: گروهی برای رسیدن به ثواب ها و مزایای آن جهانی خدا را عبادت می کنند که این عبادت حریصان و سودطلبان است که ریشه اش طمع است؛ گروهی دیگر از جهت ترس از آتش عبادت خدا را می نمایند و این عبادت بردگان است که ریشه اش ترس و خوف است؛ ولی من با انگیزه عشق و محبت خداوند متعال او را عبادت می کنم

که این عبادت بزرگ مردان و کریمان است و این عبادت است که ثمره اش ایمنی است و خداوند عزوجل فرموده: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»، {و آنان از فزع و وحشت آن روز در ایمنی هستند.}(1) و نیز فرموده: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ»، {بگو اگر راستی خدا را دوست دارید، باید از دستورها و خواسته های او که به وسیله من به شما ابلاغ می شود

1- . نحل / 89

متابعت و پیروی کنید تا در نتیجه خدا هم شما را دوست داشته و گناهان شما را ببخشد.}(1) بنابراین کسی که محبت به خدا داشته باشد خدا هم او را دوست می دارد و او را از عذاب خویش در امن و امان قرار می دهد.(2)

و در تفسیر امام نقل کرده است که حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: من دوست ندارم که عبادتم را با انگیزه و اغراض خصوصی خود و برای رسیدن به ثواب های آن جهانی انجام دهم که مانند بنده طمعکاری باشم که ریشه اطاعتش طمع است و اگر خواسته اش تامین شود عملش را انجام می دهد، وگرنه رها می کند. و نیز دوست ندارم که از جهت ترس و خوف از کیفر خدا را عبادت کنم که مانند بنده زشت وظیفه نشناسی باشم که اگر ترس از مواخذه و کیفر نداشته باشد، هیچ کاری نمی کند. از حضرت سؤال شد پس شما به چه انگیزه ای خدا را عبادت می نمایید؟

فرمود: چون او مستحق عبادت و سزاوار پرستش است، از جهت این نعمت ها و الطاف فراوان که در حق من روا داشته او را عبادت می کنم. و حضرت باقر علیه السّلام فرمود: بنده در صورتی عبادت کامل و حق عبادت را ایفا کرده که از همه خلق بریده باشد و ارتباط و پیوند خود را فقط با خدا برقرار بدارد. در آن وقت است که خداوند متعال می فرماید: این بنده من خود را برای من خالص نموده و او را با لطف و کرم می پذیرد.

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند هیچ نعمتی بالاتر و برتر از این به بنده خود عنایت نکرده که در دل آن بنده، جز خدا چیز دیگری نباشد.

امام هفتم علیه السّلام فرمود: با ارزش ترین اعمال این است که در عبادت جز انگیزه قرب و نزدیکی به خداوند متعال چیزی نباشد. و حضرت رضا علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، {کلمات و اعتقادات پاک است که به سوی خدا می رود} فرمود: منظور از کلمه«طیب»، گفتن اعتقادات اسلامی است: لا اله الا

1- . آل عمران / 31
2- . علل الشرایع 1 : 12

اللَّه محمّد رسول اللَّه علیّ ولیّ اللَّه و خلیفه محمد رسول اللَّه حقّا و خلفاؤه خلفاء اللَّه «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» و البته عمل صالح و کارهای نیک و شایسته است که آن اعتقادات را بالا می برد و تقویت می کند، فرمود: فهمیدن انسان که این عمل و این گفتار همان گونه که با زبان گفته، صحیح و درست است.

مؤلف: نیت های فاسد و صحیح افراد اقسام دیگری هم دارد که با مقایسه و سنجش با همین مطالب و اقسام نامبرده روشن می شود. اینها همه بستگی دارد به احوال و صفات انسان و ملکاتی که در درون انسان رسوخ کرده و ریشه دار گشته که این انگیزه ها ونیت های خوب و بد از آنها مایه می گیرد. از همین جا سرّ و راز آن جمله ای روشن می شود که معروف است که بهشتیان از جهت نیت پاک و پاکیزه ای که داشته اند، در بهشت مخلد هستند، از نظر اینکه نیت خوب و نیکو، در نتیجه طینت و باطن پاک و صفات نیکو و پسندیده و ملکات زیبا که در درون جان انسان عمیقا جای گرفته است، پیدا شده و تحقق می یابد و این صفات و ملکات، موجب استحقاق خلود و همیشه ماندن در بهشت است. چنین شخصی از ناحیه خود کوچک ترین مانعی برای انجام اعمال صالحه ندارد و کمال آمادگی برای انجام وظیفه و اعمال حسنه و جمیله دارد. پس چنین آدمی بهشتی طبع شده و چنین طبیعتی جز بهشت جای دیگری مناسبش نیست. در مقابل آمادگی مؤمن کافر است که آمادگی کاملی برای ضد اینها دارد و دارای صفات زشت و ملکات خبیث شده که در عمق جانش ریشه دار شده و این گونه صفات و ملکات، نیت ها و تصمیم های ناپسند و نکوهیده ای دنبال دارد که از این نظر طبیعتش دوزخی گشته و جایگاه ابدی اش دوزخ خواهد بود. از این بیانات معنای آن حدیث روشن می شود که فرمود: «و کلّ عامل یعمل علی نیّته» به این معنا که عمل و کردار هر کس در نقص و کمال و رد و قبول، منطبق و موافق با نیت اوست و مدار و مبنی در عمل، نیت شخص است، و مطابق بعضی از احتمالات گذشته، معنا این است که نیت، پایه عمل و سبب فعل و انگیزه او است و اتیان و انجام فعل، به نیت بستگی دارد.

3. کافی: ابی بصیر گوید: از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم که حد و میزان عبادت که اگر بر طبق آن میزان عبادت انجام شود پذیرفته می شود، چیست؟ فرمود: داشتن نیت خوب و پاک در اطاعت و یا اطاعت از امام و رهبر.(1)

توضیح: سخن درباره حسن نیت و توضیح آن قبلا گذشت. خلاصه مطلب اینکه میزان صحیح بودن و قبولی عبادت، پاکی نیت است که آمیخته و مخلوط با انگیزه های دیگر نباشد و در ضمن تحت رهبری صحیح و اطاعت از امام حق باشد. چون این دو جهت، پایه و رکن اساسی در صحت و قبول است که مقصود تاکید و توصیه بیشتر در مراقبت عمل است. یا منظور از اطاعت که در این حدیث است، این است که برنامه عمل را با آن راه هایی که راه اطاعت و بندگی است، منطبق سازد.

4. کافی: ابی بصیر گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: گاهی بنده مؤمن مستمند و تهیدست می گوید: خدایا! به من روزی فرما و یا تمکن مالی عنایت کن تا کارهای نیک انجام داده و از برنامه های خیرات و خدمات چنین و چنان کنم. و چون خداوند متعال راستی و صدق و حسن نیت او را می داند، همان اجر و پاداشی که در صورت انجام عمل به او می داد،خواهد داد. انّ اللّه واسع کریم.(2)

توضیح: «لیقول»می گوید یعنی به زبان می گوید و یا در قلب و یا اعم از قلب و زبان. «فاذا علم اللّه...» یعنی وقتی که خدا دانست که این بنده مؤمن جدا به این وعده ها و گفته های خود عمل خواهد کرد، چون خیلی از آرزوها و وعده هایی که انسان می دهد کاذب و پوچ است و در مرحله عمل انسان مطابق با قولش رفتار نمی کند. «انّ اللّه واسع کریم» یعنی خداوند قدرتش زیاد و وسیع است، یا عطا و بخشش او فراوان است. کرم وجود از صفات ذاتی او است و این پاداش بر نیت خیر از آثار کرم وجود گسترده و وسیع او است، نه از جهت استحقاق و طلب داشتن بنده. مرحوم شیخ بهایی گفته: ممکن است بتوان این حدیث را به منزله تفسیر و توضیح حدیث «نیّه المؤمن خیر

1- . کافی 2 : 85
2- . کافی 2 : 85

من عمله» قرار داد، چون مؤمن از این قبیل نیت ها فراوان دارد و در برابرش پاداش هم دارد، ولی خود عمل خارجی برایش امکان ندارد و وسیله و مقدماتش فراهم نیست. (پایان کلام شیخ بهایی)

مؤلف: لفظ نیت در سه مورد به کار برده می شود: در موردی که همزمان با انجام فعل، نیت آن را می کند؛ در موردی که قبل از عمل، عزم نموده و تصمیم گرفته که فلان عمل را در فلان وقت انجام دهد و در موقع آن عمل را انجام بدهد و یا انجام آن برایش فراهم نگردد؛ در موردی که آرزوی آن عمل را بکند و مایل به آن باشد، گرچه می داند که انجام آن برایش میسر نیست. و منظور از نیت در این حدیث، یکی از دو مورد اخیر است. البته امکان دارد چنین گفته شود که نیت چون از افعال اختیاری قلبی است و تصمیم گرفتن و نگرفتن در دست خود انسان است،بنابراین همین تصمیم و نیت قطعا پاداشی خواهد داشت مثل افعال اختیاری دیگر، ولی در صورتی که موفق شد و خود آن عمل را هم انجام داد، پاداش دیگری هم برای انجام عمل دارد، گرچه آن عمل خودش مشروط به نیت است، ولی تعدد و بیشتر شدن ثواب و پاداش، با این اشتراط منافات ندارد، کما اینکه نماز شرط صحیح بودنش وضو است. در عین حال وضو خود یک عمل اختیاری و عبادتی است که قطع نظر از نماز، دارای پاداش است. وقتی هم وضو و هم هر دو عمل انجام شد، هر یک پاداش و ثوابی دارد و اگر بر انجام عمل موفق نشد، چون قدرت و توانایی آن عمل را نداشت و یا اینکه مانع دیگری پیش آمد، در این صورت برای همان نیت خیرش پاداش دارد و ثواب و پاداش بر نیت، بستگی به پیدایش عمل ندارد، بلکه به این مربوط است که از ناحیه او تقصیر و کوتاهی درباره فعل نباشد.

بنابراین امکان دارد ثواب و پاداشی که در این حدیث برای نیت بیان شده، چنین باشد.در صورتی که به انجام عمل هم موفق شود، دو ثواب دارد و اگر موفق به انجام فعل نشد، یک ثواب دارد. با این معنا اشکال به این که اگر نیت به تنهایی ثواب داشته باشد لازمه اش لغو و بی مورد بودن خود عمل است و اشکال به این که لازمه این حرف این است که ثواب وپاداش عمل با نیت، مانند ثواب نیت تنها و بدون عمل باشد، وارد

نیست و پاسخ این دو اشکال روشن می شود. ممکن است چنین معنا شود که ثواب و پاداش نیت، مانند ثواب عمل با نیت باشد، ولی اضافه و زیادی در کار نباشد، ولی اگر به دنبال نیت توفیق انجام عمل را هم یافت، ثواب تا ده برابر و یا بیشتر مضاعف می شود و مؤید این معنا، حدیثی است که بعدا خواهد آمد که خداوند مهربان، این عنایت را در حق آدم علیه السّلام نموده که از فرزندانش هر کس تصمیم به عمل زشتی را بگیرد، تا وقتی آن عمل را انجام نداده، گناهی در نامه عملش ثبت نمی شود و اگر آن عمل را مرتکب شد، یک گناه ضبط می شود، ولی اگر تصمیم به انجام عمل نیکی گرفت، برای او یک حسنه ضبط می شود، گرچه موفق به انجام آن نشود، و اگر آن را انجام داد، مقدار ده حسنه برای او نوشته می شود. اگرچه امکان دارد مورد این حدیث جایی باشد که در صورت قدرت و توانایی بر عمل، از انجام آن خودداری کند که با بحث ما ارتباط ندارد و بر اساس تحقیقاتی که در باب نیت شد و توضیحی که دادیم که نیت هر کس بستگی دارد به شکل درونی و حالات روحی و ملکاتی که در عمق جانش ریشه دار شده و نیت کامل و بلند، از پرتو کمال نفس و متصف بودن انسان به اخلاق و سجایای نیک و پسندیده است، اگر بگوییم کسی که تصمیم عمل ارزنده ای را با کیفیت خاص بگیرد و قصد داشته عملی را به صورتکامله اش انجام دهد ولی فراهم نشود، ثواب چنین شخصی با ثواب آن کسی که عمل را با همان کیفیت انجام داده، یکسان و برابر است. چنین حرفی هیچ استعبادی ندارد و گفته شده پاداش و ثواب داشتن مؤمن در برابر نیت عمل خیر، مطلبی است که مورد اتفاق امت اسلام است و خاصه و عامه و فرق اسلام این معنا را روایت کرده اند. مسلم در کتاب خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: کسی که با صدق نیت آرزوی شهادت در راه خدا را داشته باشد، خداوند ثواب شهید را به او عنایت می فرماید، گرچه توفیق شهادت را نیابد. و به سند دیگر از همان حضرت نقل کرده است که فرمود: کسی که با نیت پاک و راست از خداوند درخواست شهادت نماید، خداوند مهربان او را به درجات و مراتب شهدا می رساند، گرچه در بستر خانه اش بدرود حیات گوید.

ماذری (یکی از علمای اهل سنت) گوید: این دو حدیث دلیل بر این است که اگر کسی عمل خیری را نیت کند و به دلیل موانع و پیشامدهایی موفق به انجام آن عمل نشود، مانند کسی است که آن عمل را انجام داده باشد.همچنین از این دو حدیث استفاده می شود که مسألت و تقاضای شهادت از خداوند مستحب است و همین طور نیت عمل خیر، مستحب است و گروهی از دانشمندان آنها بر این مطلب تصریح کرده اند. حتی اینکه آبی که از علمای اهل سنت است، می گوید که اگر کسی نیت عمل خیر نکند، در حکم منافقان است که نه عمل خیر را انجام می دهد و نه تصمیم انجامش را دارد.

5. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اینکه دوزخیان همیشه و برای ابد در دوزخ مخلد هستند، از این جهت است که نیت آنها این است که اگر فرضا در دنیا برای ابد زنده و جاوید باشند، هیچ وقت تسلیم حق نشده و راه معصیت و سرکشی را ادامه دهند. همچنین بهشتیان که در بهشت مخلد و جاوید هستند، از این نظر است که نیت آنان اطاعت و اجرای فرامین الهی است، گرچه در دنیا جاویدان باشند. پس بر اساس نیت خود، اینان در بهشت و آنان در دوزخ مخلد و جاویدان هستند. سپس حضرت آیه شریفه «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ»،(1) را تلاوت فرمود و توضیح داد که هر کس بر اساس و پایه نیت خود عمل می کند.(2)

توضیح: مثل اینکه استشهاد و استدلال حضرت به آیه شریفه، از لحاظ همان مطالبی است که ما قبلا تحقیق کردیم که میزان و پایه اعمال انسان، بر نیت است و نیت هم به نوبه خود، تابع حالات درونی و صفات نفسی، از اعتقادات و اخلاق باطنی خوب یا بد است که روح انسان به آنها متصف است. اگر در نفس و عمق جان انسان عقاید حقه و اخلاق حسنه رسوخ پیدا کرده و ریشه دار شده باشد، بدیهی است که اگر همیشه در دنیا زنده و جاویدان باشد، از انجام وظیفه و اعمال صالحه سرپیچی و تخلف

1- . اسری / 85
2- . کافی 2 : 85

نخواهد کرد و پرتو و شعاع عملی چنین روح و نفسی، جز عمل صالح چیزی نخواهد بود و از جهت همین شکل و حالت روحی و بهشتی، مستحق خلود در بهشت و جاویدان بودن در آن می شود. و اگر در باطن و نفس دارای عقاید باطله و اخلاق پست و زشت باشد،به طوری که اگر در دنیا جاودان و ابدی باشد دائما در طریق معصیت و گناه است، در این صورت تغییر ماهیت داده و طبیعت و طینت آنها دوزخی شده و به دلیل همین طینت و باطن مسخ شده، استحقاق خلود در دوزخ را پیدا می کنند، نه از جهت اعمالی که هنوز مرتکب نشده اند تا در نتیجه قصاص قبل از جنایت و عذاب بدون جرم باشد.

بنابراین منافاتی بین خلود و عذاب دائمی و بین احادیثی نیست که می گوید وقتی انسان تصمیم گناه بگیرد ولی آن را انجام ندهد، گناه و جرمی برای او ضبط نمی شود، زیرا خلود در دوزخ، به آن حالت نفسانی و طینت و طبیعت مسخ شده جهنمی مربوط است، نه به آن گناهانی که تصمیم دارد بعدا انجام دهد. علاوه بر این ممکن است مورد همین اخبار و احادیث عفو و بخشودگی نیت گناه، افرادی باشند که ارتکاب معصیت از ملکات درونی و حالات ریشه دار باطنی آنها نگشته و وجدان و طبیعت انسانی خود را مسخ نکرده باشند،به طوری که فرضا اگر در دنیا باقی و جاودان باشند، باز هم از ادامه معصیت خودداری نخواهندکرد. یا اینکه گفته شود مورد این احادیث، عفو و بخشش نسبت به اهل ایمان است و این مسأله خلود، مربوط به کفار است. ضمنا ممکن است از این روایت مورد بحث، این استفاده بشود که هر آن کافری که کفرش ریشه دار نشده و در عمق روحش رسوخ پیدا نکرده و بازگشت به توبه و ایمان در حقش امکان دارد، چنین شخصی به حال کفر نخواهد مرد و بالاخره موفق می شود. و من می گویم از این احادیث ممکن است استفاده شود که عزم و نیت معصیت، خود یکنوع معصیت و گناه است که استحقاق عقاب و کیفر دارد، نه اینکه تصور شود تصمیم به گناه، گناه نیست. البته گناه است، ولی خدای مهربان این گناه را برای اهل ایمان مورد عفو و بخشش قرار داده و این مطلب از بیانات مرحوم محقق طوسی در «تجرید» در مسأله اینکه آیا اعمال انسان مخلوق او است یا نه استفاده

می شود. چون مرحوم محقق در آنجا تعبیرش چنین است (که اراده و تصمیم عمل زشت و قبیح است). پس معلوم می شود ایشان اراده و نیت حرام را عملی قبیح و حرام می داند و از کلمات اکثر علما و بزرگان هم به دست می آید که نیت حرام، حرام و قبیح است و فرقی نیست که آن اراده و نیت تام و تمام باشد که دنبالش عمل حرام هم انجام شود و یا ناقص که آن عمل دنبالش نیاید و در خارج مرتکب آن گناه نشود. ولی از نظر آنها مسلم است که اگر همراه نیت عملی انجام نشود، البته مورد عفو واقع می شود، کما اینکه اخبار و احادیث که پاره ای از آنها بعدا گفته می شود، دلالت بر آن دارد و اگر همراه نیت عملی هم انجام شود، شاید بتوان گفت در این صورت هم خود نیت عقاب و کیفری ندارد و کیفر برای انجام عمل است و بعضی از علما، ادعای اجماع و اتفاق نموده که ارتکاب معصیت، بیش از یک گناه حساب نمی شود و خیلی بعید است که در مورد انجام معصیت، دو گناه واقع شده باشد؛ یک گناه از نظر اراده و نیت و گناه دوم از نظر انجام خود عمل.

بنابراین منافاتی که به چشم می خورد، مرتفع می گردد و تاویل و توجیهی که بعضی در این مورد کرده اند که منظور از عقاب نداشتن بر نیت، این است که آن کیفر مخصوص که برای انجام خود عمل است، نیت عمل آن کیفر مخصوص را ندارد، نه اینکه اصلا کیفری نداشته باشد، البته در مورد نیت عمل خیر، همان پاداشی که انجام عمل خیر دارد، نیت خیر و تصمیم به طاعت هم همان پاداش را دارد. این توجیه صحیح و درست نیست، چون آنچه که از احادیث به دست می آید، این است که نیت قبیح اصلا عقاب و مؤاخذه ای ندارد و از آن طرف هم اجماع داریم که پاداش عمل خیر رانیت خیر ندارد، بلکه یک نوع پاداش مخصوصی برای نیت عمل خیر هست که از لحاظ حالات افراد مختلف است و کیفیت آن، بستگی به خلوص تصمیم گیرنده و کوشش و سعی بیشتر او بر ادامه و استمرار نیت و چیزهای دیگر دارد. چه بسا ممکن است نیت کسی در بعضی از حالات، ارزشش به مراتب از خود عمل کسی که این چنین نیت پاک و خالص و حالتی که از این خصوصیات برخوردار نیست نداشته باشد،بیشتر باشد. ظاهرا دقت در احادیث کافی است و نیازی به ادامه و اطاله کلام در این بحث

نیست. البته تحقیقاتی در این باب کردیم و تکمیل مطالب، بعدا در شرح بعضی اخبار خواهد آمد.

6. کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرموده: روز قیامت انسان احضار می شود و به او می گویند دلیل و حجت خود را برای گرفتن پاداش بیان کن. عرض می کند: خدایا! مرا آفریدی و هدایت و راهنمایی فرمودی و به من توسعه در زندگی عنایت کردی. من هم مرتب و همیشه بر بندگان و خلق تو توسعه می دادم و بذل و بخشش کرده و مشکلات آنها را بر طرف می ساختم، به این امید که تو هم امروز رحمتت را شامل حال من فرموده و مشکلات امروز را بر من آسان نمایی. خداوند متعال می فرماید: بنده من راست می گوید، او را به بهشت ببرید. (1)

7. کافی: خداوند متعال در نجوا و مکالمه ای که با موسی بن عمران دارد، در ضمن یک حدیث قدسی طولانی که وارد شده، چنین آمده که خداوند به موسی بن عمران فرمود: در عمل و عبادتت، ثواب ها و پاداش های آن را در مرئی و منظر خود قرار ده، مثل اینکه آنها را می بینی، تا در نتیجه رغبت و طمعت نسبت به امر آخرت بیشتر باشد.(2)

8. نهج البلاغه: در وصیت و وقف نامه علی علیه السّلام چنین آمده است: این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین در موضوع مال خود داده،به منظور جلب رضای خدا. به امید اینکه مرا داخل بهشت کرده و ایمنی روز واپسین عطا فرماید.(3)

و نیز در نهج البلاغه است که حضرت فرمود: نمی دانم و نمی بینم کسی را که از خود من به حفظ وحدت و هماهنگی امت محمد صلّی اللَّه علیه و آله حریص تر و

1- . کافی 4 : 40
2- . کافی 8 : 46
3- . نهج البلاغه، نامه 24

پایبندتر باشد،و این عمل من به انگیزه رسیدن به مزایا و ثواب های ارزنده و نتایج و پایان کرامت و عزت است.(1)

9. امالی صدوق: به سند خود از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله که فرمود: کسی که یک روزبه منظور رسیدن به ثواب روزه مستحبی بگیرد، مغفرت خداوند را به دست آورده.(2)

توضیح: تمام این احادیث دلالت دارد بر اینکه عبادتی که به انگیزه ثواب و ترس از عقاب باشد، هیچ گونه منافاتی با صحت عمل و کمال آن و قصد قربت به آن ندارد.

10.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام علیه السلام در تفسیر آیه «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِيها وَهُمْ فِيها لا يُبْخَسُونَ»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید}(3) چنین گفته: هر کس به این انگیزه و نیت عمل خیری انجام دهد که در همین جهان به پاداش آن برسد، خداوند پاداش دنیوی او را به او خواهد داد و کم و کسری هم در حق او اعمال نمی شود. ولی در آن جهان آتش دوزخ در انتظار او است.(4)

11. خصال صدوق: حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السّلام فرمود: حسب و نسبی برای قرشی و عربی نیست، مگر به تواضع و فروتنی و کرامت؛ احترامی نیست، مگر در سایه تقوا؛ عملی به حساب و ارزش نمی آید، مگر به ملاک و میزان؛ نیت و عبادتی صحیح نیست، مگر از راه تفقه و فراگیری احکام. و بدترین و مبغوض ترین مردم در نظر خداوند متعال، کسی است که خود را پیرو سنت امام بداند، ولی عملا پیروی نکند.(5)

1- . نهج البلاغه، نامه 78
2- . امالی صدوق: 329
3- . هود / 15
4- . تفسیر قمی: 300
5- . خصال 1 : 12

12.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: در آیه شریفه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ»، {هر کس بر طبق نیت خود عملکرد دارد} و«فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ به من هُوَ أَهْدى سَبِيلاً»، {پروردگار بهتر می داند چه کسی راه را بهتر یافته است}(1) علی بن ابراهیم از پدرش، از جعفر بن ابراهیم، از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که فرمود: روز قیامت که می شود، بنده مؤمن در محضر الهی احضار می گردد و خداوند مهربان، خود عهده دار حساب مؤمن می شود و اعمال او ارائه داده می شود. پس از نگاه به نامه اعمال، اول چیزی که می بیند گناهان است. رنگ چهره اش تغییر می کند، لرزه بر اندامش می افتد و شدیدا ناراحت می گردد. سپس کارهای نیک و حسناتش را می بیند و موجب روشنایی چشم و مسرت خاطر و آسایش و خرسندی روحش می شود. بعدا ثواب ها و عطایای الهی را می بیند و سرور و خوشحالی اش افزایش می یابد.آنگاه خداوند مهربان به ملائکه می فرماید: صورت آن اعمالی را که این مؤمنین آنها را انجام نداده اند ولی برای آنها ضبط شده بیاورید. ملائکه آنها را می آورند و آن نامه اعمال را می خوانند و عرض می کنند: الها! تو خود می دانی که این همه اعمال نیک را ما اصلا انجام نداده ایم. خداوند می فرماید: درست است، این کارها را عملی نکرده اید، ولی نیت شما این بود که این اعمال را انجام دهید و همان حسن نیت شما را همانند عمل و انجام کار قرار دادیم و آن اعمال را برای شما ثبت نموده و پاداش آنها را می دهیم.(2)

13. علل الشرائع، خصال و امالی صدوق:حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مردم خداوند را به سه گونه و انگیزه عبادت می کنند: گروهی با انگیزه رغبت و رسیدن به ثواب اخروی عبادت می نمایند که این عبادت حریصان است و ریشه در طمع دارد؛ گروهی دیگر با انگیزه ترس از آتش عبادت می کنند که این هم عبادت بردگان است که از ترس فرمان می برند؛ ولی من با انگیزه محبت و به دلیل عشق به معبود بی همتا عبادت او را می نمایم و این عبادت بزرگان و کریمان و موجب ایمنی است که خداوند

1- . اسری / 84
2- . تفسیر قمی: 387

می فرماید: «وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»، {و آنان از وحشت و ناراحتی های آن روز در امان هستند.}(1) و نیز می فرماید: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ»، {اگر به راستی محبت و دوستی خدا در دل شما هست، پس لازم است فرمان او را برده از من متابعت و پیروی نمایید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را ببخشد.}(2) هر کس خدا را دوست بدارد، خدا هم او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست داشته باشد، در امن و امان خواهد بود.(3)

14. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عملی که انسان جدا تصمیم آن را گرفته باشد، ممکن نیست بدندر انجام آن ضعیف و ناتوان گردد.(4)

15. امالی طوسی: کسی که راستگو باشد، اعمالش نیک و پاک خواهد بود؛ کسی که حسن نیت داشته باشد، روزی اش فراوان می گردد؛ کسی که به خانواده خود احسان و نیکی کند، بر عمرش افزوده می شود.(5)

16. این روایت در خصال(6) هم آمده است، البته با تغییرات بسیار مختصر.

17. معانی الاخبار: عبداللَّه بن سنان گوید: محضر امام صادق علیه السّلام نشسته بودیم. شخصی از حاضرین در مجلس عرض کرد: فدایت شوم یا ابن رسول اللَّه! آیا احتمال نمی دهید که من منافق باشم؟ حضرت فرمود: سؤالی دارم؛ شب یا روز که در خانه خلوت هستی و جز تو کسی نیست آیا نماز نمی خوانی؟ عرض کرد: چرا می خوانم. فرمود: آن نمازت را برای چه کسی می خوانی؟ عرضه داشت: برای خداوند متعال. فرمود: چطور ممکن است که تو منافق باشی با اینکه تو برای خداوند متعال نماز می خوانی؟(7)

1- . نمل / 89
2- . آل عمران / 31
3- . علل الشرایع 1 : 12 و خصال 1 : 88 و امالی صدوق: 24
4- . امالی صدوق: 198
5- . امالی طوسی 1 : 250

6- . خصال 1 : 24
7- . معانى الاخبار: 142

18. علل الشرائع: زید شحام گوید: به حضرت صادق علیه السّلام گفتم: من از شما شنیده ام که فرمودی «نیّه المؤمن خیر من عمله» چگونه نیت عمل از خود عمل بهتر است؟ فرمود: از لحاظ اینکه چه بسا در عمل ریا و خودنمایی به خلق راه پیدا می کند، ولی نیت خالص و فقط برای خداست. از این جهت پاداشی که خدا برای نیت خیر عنایت می فرماید، بهتر از پاداش خود عمل است.

و حضرت فرمود: بنده در روز تصمیم می گیرد که سحرگاه برای تهجد و نماز برخیزد. اتفاقا در خواب می ماند، ولی خداوند ثواب نماز را برای او ثبت می کند و تنفسش را تسبیح و خوابش را صدقه و انفاق قرار می دهد و ثواب اینها را به او عنایت می فرماید.(1)

19. علل الشرائع: حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: نیت مؤمن از عملش با فضیلت تر و بهتر است، از جهت اینکه کارهای نیک و امور زیادی از خیرات را تصمیم می گیرد که به انجام همه آنها نمی رسد. و نیت کافر هم از عملش بدتر است، چون او هم کارها و بدی های زیادی را آرزو می کند که به انجام آنها نمی رسد.(2)

20. قرب الاسناد: مسعده بن صدقه گوید: از امام صادق علیه السلام درباره نیت و آنچه در دل گرفته می شود در مورد سوگند سوال شد که کدام نافذ است و کدام نافذ نیست؟حضرت فرمود: نیت ها در جایی نافذ است و در جایی نافذ نیست، اما در موردی نیت در آن نافذ است که خورنده سوگند مظلوم باشد. در این صورت هرچه را به آن سوگند یاد کرده و در سوگندش نیت نموده، طبق نیت اوست، ولی اگر سوگند خورنده ظالم باشد، در این صورت سوگند بر پایه نیت مظلوم است.

آنگاه حضرت فرمود: اگر نیّات اهل فسق مورد از اهل آن مواخذه قرار می گرفت، در این هنگام هرکس که نیّت زنا کردن داشت، به انجام آن مواخذه می شد و هرکس که نیّت دزدی داشت، به دزدی مواخذه می شد و هرکس که نیّت قتل داشت، به

1- . علل الشرایع 2 : 211
2- . علل الشرایع 2 : 211

قتل مواخذه می گشت. ولی خداوند عادل و بزرگوار است و جور و ستم در شأن او نیست، ولی اهل خیر را بر نیّاتشان و در دل گرفتن نیّات خیر پاداش می دهد، ولی فاسقان را مواخذه نمی کند، تا آن زمان که انجام دهند.(1)

مؤلف: این روایت با همین سند در جای دیگری از همین کتاب قرب الاسناد آمده و در پایان روایت این فزونی وجود دارد که: و تو می بینی که اگر غیر عربی محرم شود، از او مطالبه نمی شود آنچه از عالم فصیح گفتار خواسته می شود و همینطور کسی که در نماز و یا تشهد و مانند آن مشکل زبانی دارد. این به منزله غیر عربی است که محرم شده باشد، از او خواسته نمی شود آنچه که از عاقل گویای فصیح خواسته می شود و اگر انسان آگاه، گویا و فصیح برود تا آنجا که رها کند آنچه را که می دانسته، بر او لازم است و آنچه که برای او شایسته بوده که به آن قیام کند به حدّی که این احرام از او به نبطی و یا فارسی شود. در این صورت با تأدیب باید میان او و اینکه اینگونه احرام بندد فاصله شود تا برگردد به آنچه می دانسته و می فهمیده.

امام افزود: و اگر کسی که مشابه غیر عرب محرم نیست تا جایی برود که به سان غیر عرب و یا آن کس که در گفتار مشکل دارد انجام دهد - آنگونه که بیان کردیم - در این هنگام دیگر هیچ کس کار خیری انجام ندهد و جاهل از عالم شناخته نشود.(2)

21. امالی طوسی: حضرت رضا از پدران بزرگوار خود، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: ارزش گفتار بستگی دارد به عمل و کردار و ارزش گفتار و عمل هم به نیت است. گفتار و کردار و نیت نیز در صورتی صحیح و ارزشمند است که با سنت و روش پیغمبر تطبیق کند.(3)

1- . قرب الاسناد: 8
2- . قرب الاسناد: 33 - 34
3- . امالی طوسی 1 : 347

22. امالی طوسی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: گفتار بدون عمل پذیرفته نیست و گفتار و عمل هم بدون نیت پذیرفته نیست و گفتار و کردار و نیت بدون برنامه اسلام و انطباق با سنت و روش پیغمبر، پذیرفته نیست.(1)

23. امالی طوسی: فضیل گوید: از حضرت باقر و از حضرت صادق علیهماالسّلام شنیدم که از آبا و پدران خود، از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کردند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نیت مؤمن از عملش رساتر است و همچنین نیت کافر و نابکار.(2)

24. بصائر الدرجات: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ارزش گفتار به کردار و ارزش کردار به نیت و ارزش اینها به انطباق با سنت است.(3)

25. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر مردم اعمال و کارهایی که از آسمان برمی گردد و پذیرفته نمی شود می دیدند، قطعا می گفتند که هیچ عملی پذیرفته نمی شود.

26. محاسن: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت فاجر از عملش بدتر است و هر کس بر طبق نیت خود عمل می کند.(4)

27. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمود: هر کس دارای حسن نیت باشد، خداوند در رزق و روزی اش توسعه می دهد.(5)

28. محاسن: خیثمه بن عبدالرحمن می گوید: عیسی بن عبداللَّه قمی از حضرت صادق علیه السّلام پرسش کرد و من در آن مجلس بودم. پرسید: عبادت چیست؟ فرمود: داشتن نیت نیک و پاک همراه با اطاعت،از آن راهی که دستور اطاعت داده

1- . امالی طوسی 1 : 396
2- . امالی طوسی 2 : 69
3- . بصائر الدرجات: 11
4- . محاسن: 260

5- . محاسن: 261

شده. و در حدیث دیگر است که فرمود: حسن نیت همراه با طاعت، طبق برنامه ای که امر به آن شده است.(1)

29. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال مردم را در روز قیامت بر طبق نیت آنان محشور می فرماید.(2)

30. محاسن: ابو هاشم گوید: از امام ششم علیه السّلام درباره مسأله خلود و جاودان بودن در بهشت و دوزخ سؤال کردم که مردم حداکثر یکصد سال یا مقداری بیشتر و کمتراطاعت یا معصیت کرده اند. چرا در آن جهان جاودانه متنعم یا معذب می شوند؟ فرمود: علت مخلد بودن اهل دوزخ در دوزخ این است که نیت و تصمیم آنان در دنیا این بود که اگر در دنیا جاویدان باشند، دائما معصیت و نافرمانی کنند. همچنین علت خلود بهشتیان در بهشت این است که نیت و تصمیم آنان در دنیا این بود که اگر در دنیا همیشه بمانند، اطاعت ابدی داشته باشند. اینها از جهت همین نیت و طینت نیک بهشتی در بهشت مخلد شدند و آنها هم از نظر همان نیت و طینت خبیث دوزخی در دوزخ مخلد شدند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ»، {هر کس بر طبق نیت خود عمل می کند. }(3)

این روایت در تفسیر عیاشی(4) هم نقل شده است.

31. فقه الرّضا: از عالم یعنی از حضرت رضا علیه السّلام این روایت را می کنم که فرمود: نیت مؤمن بهتر از عمل او است. چون او چیزهایی را که خیلی بهتر از اعمال خارجی اوست نیت می کند. و نیت فاجر بدتر از عمل او است و هر عامل و انجام دهنده کاری، مطابق نیت خود کار می کند. و برای ما روایت شده که نیت مؤمن از عملش بهتر است، چون مؤمن کارهایی را که قدرت و توانایی آن را ندارد نیت می کند و آرزو دارد. و روایت شده که هر کس حسن نیت داشته باشد، خداوند روزی اش را زیاد

1- . محاسن: 261
2- . محاسن: 262
3- . محاسن: 262
4- . تفسیر عیاشی 2 : 316

می گرداند. و از عالم علیه السّلام درباره تفسیر این آیه سؤال کردم: «خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ»، {آنچه ما به شما داده ایم، محکم بگیرید. }(1) آیا منظور قوت و نیروی بدنی و جسمی است و یا قوت و نیروی دل؟ فرمود: هر دو. و فرمود: گفتار به کردار و کردار به نیت و نیت به انطباق با سنت و برنامه دینی بستگی دارد.

و نیز برای ما روایت شده که حسن خلق از دو جهت ممکن است باشد: یکی اینکه شخص ذاتا و بر حسب طبع و خلقت، خوش خلق است و دیگر اینکه از لحاظ تربیت دینی خود را موظف به خوش خلق بودن می داند. لذا با نیت و تصمیم، خوش خلقی را انتخاب می کند که این دومی برتر و ارزش آن بیشتر است. و نیز برای ما روایت شده که هیچ گاه انسان از تصمیم گیری عاجز و ناتوان نخواهد بود و هر تصمیمی را می تواند بگیرد. و از آن حضرت حدیث می کنم که نیت مؤمن از عملش بهتر است. توضیح خواستم، فرمود: از نظر اینکه ریا امکان دارد در عمل داخل شود، ولی نیت قلبی ریا بردار نیست. و از عالم علیه السّلام تفسیر همین حدیث را سؤال کردم. فرمود: چه بسا ممکن است حالتی به انسان رخ دهد که فرصت عمل از دستش برود، نظیر مرض و بیماری و یا ترس شدید، ولی در همان حال نیت عمل خیر را دارد. لذا نیت از عمل بهتر و فرصت آن بیشتر است. و در توجیه دیگر اینکه در همان حالات عقل و روحش سالم هستند و از او جدا نشده اند، ولی ممکن است قدرت بر عمل، قبل از رفتن عقل و جان ازانسان سلب گردد.

32. مصباح الشریعه: امام ششم علیه السّلام فرمود: کسی که دارای نیتی پاک و صادق باشد، از سلامت قلب برخوردار است، چون سالم داشتن قلب از خاطرات و افکار زیانبار در صورتی میسر است که انسان در تمام کارهای خود نیت را برای خدا خالص گرداند. خداوند متعال می فرماید: «یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، {روزی که مال و فرزند سودی برای انسان ندارد، فقط کسی که با دل پاک

1- . بقره / 63 - 93

و سالمی در آن جهان وارد شود اهل نجات است.}(1) و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ارزش اعمال به نیت است. و فرمود: هر شخصی به آنچه در نیت و ضمیر خویش دارد خواهد رسید.

و بنده باید در تمام حرکات و سکنات خود نیت خویشتن را پاک و خالص نموده و در تمام حالات، انگیزه الهی داشته باشد. چون اگر چنین نباشد، لابد غافل از حق است و غافلان را خداوند متعال چنین توصیف فرموده است: «اؤلئک کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً- أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»، {آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه تر هستند و این گونه افراد همان غافلان هستند.}(2)

و نیت هم در کمال و صفای خود، تابع کمال و صفای معرفت و بینش انسان است و بر حسب اختلاف حالات و اوقات، در قوت و ضعف مختلف می شود. و کسی که دارای نیت پاک و خالص است، نفس و هواهای نفسانی اش در برابر سلطه و قدرت و عظمت خداوندی مقهور و تسلیم است و همیشه احساس انفعال و شرمندگی از خدا دارد و روح تسلیم در طبع و میل و آرزوهایش حکمفرماست، خود در رنج و تعب و مردم از ناحیه او در راحت و آسایش هستند.(3)

33. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: من دوست ندارم عبادتم را فقط با انگیزه مقاصد شخصی خود و رسیدن به ثواب انجام دهم و مانند بنده ای باشم که اطاعتش بر پایه طمع است و اگر امید رسیدن به خواسته ها را داشته باشد عمل می کند، وگرنه وظیفه خود را رها می کند. و نیز دوست ندارم از جهت ترس از عقاب، خدا را عبادت کنم که مانند بنده بدو وظیفه نشناسی باشم که اگر از آقای خود ترس و بیمی نداشته باشد، کاری نمی کند. از حضرت سؤال شد: پس شما به چه انگیزه ای خدا را عبادت می کنید؟ فرمود: چون تمام نعمت ها و احسان و عنایت ها از اوست، از این نظر شایسته و سزاوار عبادت است (گر چه پاداش و کیفری نباشد).

1- . شعراء / 88 - 89
2- . اعراف / 179
3- . مصباح الشریعه: 4 - 5

امام باقر علیه السّلام فرمود: در صورتی بنده حق عبادت را انجام داده و عبادتش کامل است که خود را از همه خلق بریده و پیوند خویش را فقط با خدا برقرارسازد. در این وقت است که خدا می فرماید این بنده من خود را برای من خالص نموده و او را به لطف و کرم می پذیرد. و امام صادق علیه السّلام فرمود: نعمتی برتر و بالاتر از این نیست که در دل انسان جز خدا چیز دیگری نباشد. امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: تقرب به خدا از راه عبادت بهترین اعمال است. حضرت رضا علیه السّلام فرمود: منظور از کلمه«طیب» که در آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» وجود دارد، این است که کلمات پاک و پاکیزه، به سوی خدا صعود می کنند: لا اله الّا اللّه محمد رسول اللّه علیّ ولیّ اللّه و محمّد رسول اللّه حقّا و خلفاؤه خلفاء اللّه.«وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، منظور از عمل صالح این است که انسان در قلب خود بداند و معتقد باشد که این عمل و کردارش، مطابق قول و گفتارش صحیح و درست است.(1)

34. مجالس مفید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: همانا خداوند متعال به میزان نیت بندگان، آنها را نصرت و یاری می فرماید. هر کس دارای نیت صحیح و کامل باشد، نصرت و اعانت خدا هم در حق او تمام و کامل است. هر کس در حسن نیت کوتاهی کند، به همان میزان از اعانت و یاری خدا نسبت به او کاسته می شود.(2)

35. غوالی: پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ارزش اعمال فقط بستگی به نیت دارد. هر کس چیزی را که نیت کرده نصیبش می گردد. در مسأله حرکت و هجرت، هر کس با انگیزه الهی و قصد دیدار رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مهاجرت کند، چنین هجرتی به طرف خدا و رسول است. و هر کس به منظور رسیدن به دنیا یا دستیابی به زنی و ازدواج با او مهاجرت کند، چنین هجرتی به طرف خدا نیست و به طرف همان هدف است.

1- . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام: 125
2- . مجالس مفید: 48 - 49

36. کتاب قضاء الحقوق صوری: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: نیت مؤمن از عملش بهتر است.

37. امالی طوسی: حضرت رضا از پدرانش علیهم السّلام نقل کرده که پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: حسب و نسب شخص تواضع و فروتنی او است و کرامت و عزت انسان، تقوا و پرهیزکاری اوست و عمل هر شخص بسته به نیت اوست.(1)

38. امالی طوسی: موسی بن جعفر از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل کرده است که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، علی علیه السّلام را برای جنگی اعزام فرمود و دستور فرمود که مسلمین آن حضرت را در این جنگ همراهی نمایند. مردی از انصار به برادر خود گفت: ما با علی علیه السّلام در این جنگ شرکت کردیم، به منظور اینکه خدمتگزاری یا مرکبی یا چیز دیگری به دست بیاوریم.

این مذاکره به سمع پیغمبر رسید. حضرت فرمود: همانا ارزش اعمال به نیت است و هر کس هر گونه نیتی که دارد، همان هدف نصیبش خواهد بود.بنابراین هر کس با انگیزه الهی و جلب الطاف خدا در جنگ شرکت کند، پاداش این شخص بر خدا است که عنایت خواهدکرد، و کسی که به منظور دنیوی و به دست آوردن مال حرکت کند، جز همان چیزی که در نظر گرفته بهره ای نخواهد داشت.(2)

39. نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمود: گروهی از لحاظ میل و به داعی رسیدن به ثواب های اخروی خدا را عبادت می کنند که این عبادت تجار و بازرگانان است. گروهی دیگر از جهت ترس از عذاب خدا را عبادت می کنند که این عبادت بردگان است. گروهی نیزبا انگیزه شکر و سپاسگزاری از نعمت های پروردگار او را عبادت می کنند که این عبادت احرار و آزادگان است.(3)

40. هدایه: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: همانا اعمال انسان بسته به نیات اوست. و روایت شده که نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیت کافر بدتر از عمل

1- . امالی طوسی 2 : 203
2- . امالی طوسی 2 : 231
3- . نهج البلاغه، حکمت 237

او است. نیز روایت شده که بهشتیان از جهت نیت پاکشان در بهشت جاویدان هستند و همین طور دوزخیان از لحاظ نیت خبیث و بد خود در دوزخ مخلد هستند.

خداوند متعال می فرماید: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ.» یعنی بر طبق نیت. البته لازم نیست انسان برای هر کار تجدید نیت کند. هر عملی که در آن جز خدا انگیزه ای نباشد،آن عمل با نیت است. و هر عملی که بنده در آن عمل منظور غیر خدایی داشته باشد،آن عمل، عمل بدون نیت است و چنین عملی پذیرفته نیست.

ص: 332

باب پنجاه و چهارم : درباره اخلاص و معنای قرب و نزدیکی به خداوند متعال

آیات:

- إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ.(1)

{تو را می پرستیم تنها و بس، به جز تو نجوییم یاری ز کس. }

- بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.(2)

{آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد. }

- وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.(3)

{و ما برای او اخلاص می ورزیم. }

- وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ.(4)

{و برای خدا حجّ و عمره را به پایان رسانید. }

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.(5)

1- . فاتحه / 5
2- . بقره / 112
3- . بقره / 139
4- . بقره / 196
5- . بقره / 207

{و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.}

- وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ.(1)

{بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید، و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.}

- وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ ...(2)

{و مَثَل [صدقات] کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند، همچون مَثَلِ باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد [که اگر] رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، بارانِ ریزی [برای آن بس است]، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.}

- فَإِنْ حَاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ.(3)

{پس اگر با تو به محاجّه برخاستند، بگو: «من خود را تسلیم خدا نموده ام، و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است].}

- وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ.(4)

{و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می دهیم، و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.}

- وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً.(5)

{و خدا را بپرستید، و چیزی را با او شریک مگردانید.}

- وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.(6)

1- . بقره/ 238

2- . بقره / 265
3- . آل عمران / 20
4- . آل عمران / 145
5- . نساء /36
6- . نساء /114

{و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد. }

- وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً.(1)

{و دینِ چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است. }

- إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ.(2)

{مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسّک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود. }

- إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.(3)

{من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. }

- قُلْ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيکَ لَهُ وَبِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.(4)

{بگو: «در حقیقت، نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است. [که] او را شریکی نیست، و بر این [کار] دستور یافته ام، و من نخستین مسلمانم.» }

- وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.(5)

1- . نساء / 125
2- . نساء / 146
3- . انعام / 79

4- . انعام /162 - 163
5- . انعام / 52

{و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند- در حالی که خشنودی او را می خواهند- مران. }

- وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ.(1)

{و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اید وی را بخوانید. }

إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.(2)

{چرا که او از بندگان مخلص ما بود. }

- وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ.(3)

{و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستی. }

- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ.(4)

{و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن }

- فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً.(5)

{پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.» }

- وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً...وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا.(6)

{و در این کتاب از موسی یاد کن، زیرا که او پاکدل و فرستاده ای پیامبر بود.و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم. }

- حُنَفاءَ لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ.(7)

1- . اعراف /29

2- . يوسف / 24
3- . اسراء / 23
4- . كهف / 28
5- . كهف / 110
6- . مريم / 51 - 52
7- . حج / 31

{در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان [برای] او!}

- فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ ذلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(1)

{پس حقّ خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است، و اینان همان رستگارانند.}

- وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی وَ إِلَی اللَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ.(2)

{و هر کس خود را- در حالی که نیکوکار باشد- تسلیم خدا کند، قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده، و فرجام کارها به سوی خداست.}

- إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ تا آنجاه که فرموده لِمِثْلِ هذا فَلْیَعْمَلِ الْعامِلُونَ.(3)

مگر بندگان پاکدل خدا. آنان روزیِ معیّن خواهند داشت. [انواع] میوه ها و آنان مورد احترام خواهند بود. در باغ های پر نعمت. بر سریرها در برابر همدیگر [می نشینند]. با جامی از باده ناب پیرامونشان به گردش درمی آیند [باده ای] سخت سپید که نوشندگان را لذّتی [خاص] می دهد نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می افتند. و نزدشان [دلبرانی] فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند. [از شدّت سپیدی] گویی تخم شتر مرغ [زیر پَر] ند. پس برخی شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس وجو می کنند. گوینده ای از آنان می گوید: «راستی من [در دنیا] همنشینی داشتم، [که به من] می گفت: «آیا واقعاً تو از باورداِرندگانی؟ آیا وقتی مردیم و خاک و [مشتی] استخوان شدیم، آیا واقعاً جزا می یابیم؟» [مؤمن] می پرسد: «آیا شما اطلاع دارید [کجاست]؟» پس اطّلاع حاصل می کند، و او را در میان آتش می بیند. [و] می گوید: «به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که تو مرا به هلاکت اندازی. و

1- . روم / 38

2- . لقمان / 22
3- . صافات / 40 - 61

اگر رحمت پروردگارم نبود، هرآینه من [نیز] از احضارشدگان بودم.» [و از روی شوق می گوید:] «آیا دیگر روی مرگ نمی بینیم، جز همان مرگ نخستین خود؟ و ما هرگز عذاب نخواهیم شد؟! راستی که این همان کامیابی بزرگ است.» برای چنین [پاداشی] باید کوشندگان بکوشند.}

- وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ.(1)

{و قطعاً برای او در پیشگاه ما تقرّب و فرجام نیکوست.}

- فَاعبداللَّه مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ.(2)

{پس خدا را- در حالی که اعتقاد [خود] را برای او خالص کننده ای- عبادت کن. آگاه باشید: آیینِ پاک از آنِ خداست.}

- قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعبداللَّه مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ تا آنجا که قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ.(3)

{بگو: «من مأمورم که خدا را- در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده ام- بپرستم. و مأمورم که نخستینِ مسلمانان باشم.» بگو: «من اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی هولناک می ترسم.» بگو: «خدا را می پرستم در حالی که دینم را برای او بی آلایش می گردانم. پس هر چه را غیر از او می خواهید، بپرستید}

- ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ.(4)

{خدا مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیّت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک

1- . ص / 40
2- . زمر / 2 - 3
3- . زمر / 11 - 15

4- . زمر / 29

مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ سپاس خدای را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی دانند. }

- فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.(1)

{پس خدا را پاکدلانه فراخوانید، هر چند ناباوران را ناخوش افتد. }

- مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ.(2)

{کسی که کِشت آخرت بخواهد، برای وی در کِشته اش می افزاییم، و کسی که کِشت این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و [لی] در آخرت او را نصیبی نیست. }

- وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً تا آنجا که فرموده قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً.(3)

{و مساجد ویژه خداست، پس هیچ کس را با خدا مخوانید. و همین که «بنده خدا» برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند. بگو: «من تنها پروردگار خود را می خوانم و کسی را با او شریک نمی گردانم.» }

- إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً.(4)

{«ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم.» }

- وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکَّی وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَهٍ تُجْزی إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلی.(5)

1- . غافر / 14
2- . شوری / 20
3- . جن / 18 - 20

4- . انسان /9 - 10
5- . ليل / 17 - 20

{و پاک رفتارتر [ازین مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مالِ خود را می دهد [برای آنکه] پاک شود،و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی بخشد، جز خواستنِ رضای پروردگارش که بسی برتر است [منظوری ندارد].}

- وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ.(1)

{و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند.}

تفسیر:

«إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ»: یعنی عبادت ما مخصوص به تو است و فقط از تو یاری و نصرت می خواهیم. و منظور این است که در تمام کارهای خود استعانت می جوییم و یا در انجام عبادت مدد می طلبیم. و اینکه ضمیر جمع و متکلم مع الغیر آمده، با اینکه عبادت کننده و نمازگزار خود تنها هم باشد، از این جهت است که خود و ملائکه همراه او منظور است و یا تمام شرکت کنندگان در صفوف جماعت و یا خودش و دیگر خداپرستان همه با هم مقصودند که عبادت خود را در عبادت دیگران داخل می کند و حاجت خود را با حاجت آنان آمیخته و مخلوط می نماید، به امید اینکه به برکت آنها عبادتش قبول و حاجتش روا شود.

و از این نظر نماز جماعت دستور داده شده است. اینکه مفعول بر فعل مقدم شده، با اینکه جای مفعول بعد از فعل است،به منظور تعظیم و اظهار عظمت خدای معبود و اهمیت بیشتر به او دادن و به منظور بیان انحصار عبادت و پرستش خود برای خداست. و گفته شده برای هضم نفس و ندیدن خود به هنگام عبادت، چون اگر ابتدا به معبود نمی کرد و اول از عبادت خود نام می برد (نعبدک می گفت)، به ذهن می آید که خود و عمل خود را می بیند و اهتمامی به آن می دهد. لذا برای گم کردن خود، اول متوجه معبود می شود. علاوه بر این بعد از «ایاک نعبد» فورا می گوید «و ایاک

1- . بیّنه / 5

نستعین»، از این نظر که همین توفیق عبادت هم به یاری و عنایت تو است. و گفته شده «واو» «و ایّاک» حالیّه است، یعنی عبادت ما در حال اعانت و یاری تو است. و در تفسیر امام علیه السّلام در بیان معنای این جمله، چنین آمده که خداوند برای تعلیم بندگان فرموده است: یعنی شما مردم که مشمول نعمت های خدا هستید، بگویید ایاک نعبد، ای خدایی که نعمتت را بر ما ارزانی کرده ای، ما با کمال اخلاص و ذلت و خشوع و خضوع، بدون ریا و خودنمایی، تو را اطاعت و عبادت می نماییم. و ایاک نستعین، برای ادای اطاعت فقط از تو یاری می خواهیم، همان طور که دستور داده و از اثر یاری تو، خود را از محرمات و خواسته های نامشروع دنیوی دور داشته و پرهیز می کنیم و به حفظ و نگهداری تو، خود را از شیطان و از انسان های گمراه کننده و از شر و آزار ستم کاران مصون و محفوظ می داریم. (1)

«بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»: یعنی خودش را یا قصد و نیتش را تسلیم خدا و برای خدا نماید که همان خلوص و اخلاص را می رساند. مرحوم طبرسی(2) گوید: معنای آیه چنین است که هر کس خود را برای خدا خالص گرداند، یعنی راه رضا و خشنودی حق را بپیماید (قول ابن عباس) و گفته شده یعنی خود را به تمام معنا آماده اطاعت خدا گرداند، و گفته شده یعنی تمام کارهایش را به خدا واگذار نماید، و گفته شده یعنی در برابر امر خدا با خضوع و فروتنی تسلیم باشد،«و هو محسن» دارای عمل نیک و یا دارای ایمان و یا دارای اخلاص در عمل باشد.

فله اجره...: یعنی پاداش عملش نزد خداوند متعال محفوظ است.

و در تفسیر امام علیه السّلام(3) در این آیه«بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»، یعنی همان گونه که ایمان آورندگان به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به هنگام استماع دلایل و براهین رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تسلیم شدند. و هو محسن، عمل خود را برای خدا انجام دهد،«فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» یعنی پاداش عملش نزد خدا است در روز قضاوت

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 18
2- . مجمع البیان 1 : 187
3- . تفسیر امام حسن عسکری: 249

الهی، «وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ» در آن روزی که در اثر مشاهده عذاب الهی، ترس و وحشت کفار را فرا می گیرد، اینان خوف و ترسی ندارند.«وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» و هنگام مرگ، حزن و اندوهی برای آنها نیست، چون در آن حال بشارت بهشت به آنها داده می شود.(پایان تفسیر امام حسن عسکری)

وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ: و ما خود را برای خدا خالص گردانده و در ایمان و اطاعت خود، هیچ گونه شرک آشکار و شرک پنهان و خفی نخواهیم داشت.

«لِلَّهِ» در آیه«وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ»: این لفظ دلالت دارد که قصد قربت در حج و عمره لازم و واجب است. یعنی این عمل خالصا لوجه اللّه باشد.

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ: یعنی جانش را می فروشد و بذل جان می نماید، «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»،به منظور تحصیل رضای حق سبحان. و از این تعبیر استفاده می شود که قصد دستیابی به رضا و خشنودی خداوند، یکی از راه های قربت و نزدیکی به خدا است.

محدثین اهل سنت و شیعه روایات زیادی را با اسناد فراوان نقل کرده اند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السّلام در داستان خوابیدن آن حضرت در بستر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به جای آن حضرت،نازل شده است. و در تفسیر امام علیه السّلام است که «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ» یعنی می فروشد،«ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ» یعنی خود فرمان خدا را انجام می دهد، مردم را وادار به آن می کند و تحمل رنج و آزارها را می نماید، مانند کسی که جانش را فروخته و تسلیم کرده و در عوض رضا و خشنودی حق را به دست آورده و پس از دستیابی به رضایت خدا، به مصائب و ناراحتی ها اعتنایی ندارد و آنها را به جان می خرد.«وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» و خداوند نسبت به همه بندگان خود مهربان است، اما آن بندگانی که در صدد تحصیل رضای حقند، آنها را به منتهای آمال و آرزوی خودشان می رساند و بیشتر از آرزو و توقع شان به آنها می دهد. و افرادی هم که در دین خود تقیدی ندارند و راه فسق و فجور را گرفته اند، به آنان مهلت می دهد و با کمال محبت آنها را به سعادت و اطاعت خود دعوت می کند و لطف

خویش از کسانی که می داند بعدا موفق به توبه و بازگشت عزت آور و کرامت آفرین می شوند، قطع نمی گرداند.(1)

وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ: این آیه هم دلالت بر این دارد که قصد قربت در برخاستن برای نماز و در خود نماز، لازم واجب است.

مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ: یعنی اموال خود را در راه های خیر صرف می کنند.«ابتغاء مرضاه اللّه»،به منظور تحصیل رضای خداوند که دلالت بر این دارد که صدقات و خیرات، در صورتی ثواب و پاداش دارد که با قصد قربت باشد.

فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ: یعنی خودم و تمام وجود خود را برای خدا خالص نمودم و غیر او را در خود و کارهای خود شریک نمی کنم. و گفته شده اینکه از جان و روح به لفظ وجه و چهره تعبیر کرده، از این نظر است که وجه بهترین اعضا و جوارح بیرونی است و محل نمایش نیروها و حواس است.«و من اتّبعن» هر که پیرو من باشد.

وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها: مرحوم طبرسی در مجمع، در معنای این آیه چند قول نقل کرده است:

1) منظور اینکه هر کس برای دستیابی به امور دنیوی فعالیت کند و در اعمالش انگیزه الهی و اخروی نداشته باشد، از بهره و نصیب دنیوی مقدر محروم نخواهد شد، ولی در آخرت حظ و بهره ای ندارد که ابی اسحاق چنین گفته، پس بنابراین نباید فریب رفاه زندگی دنیوی او را خورد.

2) منظور از عمل جهاد باشد، یعنی هر کس که در جهاد خود انگیزه دنیوی داشته باشد و به منظور رسیدن به غنایم جنگی در جبهه جنگ شرکت کرده باشد، البته از غنایم محروم و بی نصیب نخواهد بود، ولی ثواب اخروی ندارد.بنابراین منافع مادی و دنیوی نباید مورد غبطه انسان باشد، چون این امور در اختیار و دسترسی نیکوکار و بدکار هر دو هست و قابل غبطه و آرزو نیست، ابی علی چنین گفته است.

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 284

3) معنای آیه این باشد که هر کس نوافل و اعمال مستحبی رابه منظور تأمین خواسته ها و حاجت های دنیوی انجام دهد و در عین حال مرتکب گناهان کبیره هم بشود، البته پاداش اعمال مستحب خود را در این جهان دارد، ولی چون گناهان کبیره را مرتکب شده، پاداش اخروی و حسنات خود را نابود کرده و دیگر اعمال حسنه ای ندارد تا پاداش اخروی داشته باشد. البته این حرف بر مبنای احباط عمل صحیح است، یعنی گناهان باعث از بین رفتن اعمال حسنه باشد که خود آن اعمال حسنه از بین برود و احباط عملی عمل دیگر را صحیح نیست.

وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها: یعنی هر کس منظورش از جهاد و سایر اعمال اجر اخروی باشد، از مزایای آن جهان به او خواهیم داد.بنابراین سزاوار نیست و ارزش ندارد که انسان در اطاعت و عبادتش چیز دیگری غیر عنایت و لطف الهی را منظور و هدف قرار دهد و نظیر همین آیه است آیه شریفه: «مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ» و قریب به این معنا است حدیث نبوی و گفتار پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله: «کسی که در اعمال و عبادتش که عملی است اخروی هدف دنیوی داشته باشد، چنین شخصی بهره اخروی نخواهد داشت.»

وَ سَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ: یعنی پاداش شکر و سپاسگزاری آنها را می دهیم و گفته شده ما از رزق و روزی دنیوی خواهیم داد تا تصور نشود که افراد سپاسگزار از آن نعمت های دنیوی که کفار بر خوردارند، محروم و بی بهره می مانند.(1)

مؤلف: این آیه بنا بر احتمال قوی دلالت دارد بر اینکه رسیدن به ثواب اخروی، مشروط به قصد قربت است و بدون قصد قربت، ثواب و پاداش اخروی بر عملش مترتب نمی شود، ولی دلالت بر بطلان عمل نمی کند، یعنی عمل شخص صحیح است، ولی چنین عملی که قصد قربت در او نباشد، اجر و پاداش اخروی ندارد، مگر اینکه گفته شود صحت عمل از داشتن ثواب و پاداش تفکیک نمی شود.بنابراین اگر عملی پاداش اخروی نداشت، صحت هم ندارد و باطل است که بر این مبنا دلالت بر بطلان هم

1- . مجمع البیان 2 : 515

می کند. همچنین از این آیه استفاده می شود که قصد رسیدن به پاداش اخروی، با قصد قربت منافات ندارد که بعضی قائل به منافات آنهایند و تصور کرده اند که قصد قربت، یعنی انسان در عملش فقط خدا منظور باشد و لا غیر و هیچ گونه پاداش و خواست دنیوی و اخروی نباشد. و نیز آیه دلالت دارد بر اینکه بعضی از عبادات فاسده پاداش دنیوی دارد، نظیر عبادت ابلیس و بعضی از کفار.

وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً: یعنی در عبادت خدا غیر خدا را سهیم و شریک نسازید که هم شرک خفی (ریا) و هم شرک جلی (بت پرستی) را شامل می شود.

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ: یعنی هر کس که صدقه و نیکی و یا اصلاح بین مردم را انجام دهد و یا دیگران را به این کارها وادارد (که اول آیه این مطالب را تذکر می دهد).«ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ» که این جمله دلالت دارد بر اینکه ثواب و اجر عظیم، مشروط به قصد قربت است.

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً: مرحوم طبرسی(1) گوید: این جمله به صورت سؤال و استفهام است و منظور تقریر و تثبیت مطلب است، به این معنا که راه و روش چه کسی صحیح تر است از چنین شخصی، یعنی ایمان و اعتقاد او از همه بهتر و صحیح تر است.« مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» یعنی تسلیم حق باشد و مقصود از وجه، ذات و نفس خود شخص است، کما اینکه در آن آیه این طور است که فرمود«کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، {یعنی هر چیز غیر از ذات مقدس خداوندی فانی و نابودشونده است.}(2) و منظور این است که شخص در کمال انقیاد مطیع خدا باشد و به تمام معنا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق نماید. و گفته شده معنای«أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» این است که در عبادتش فقط و فقط خدا را منظور داشته باشد، همان طوری که خدا از ابراهیم خلیل علیه السّلام بازگو می کند که گفته: «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ»، {من در عباداتم

1- . مجمع البیان 3 : 116
2- . قصص / 88

متوجه آفریدگار آسمان و زمینم.}(1) و گفته شده به معنای اخلاص در عمل است که اعمالش را برای خدا پاک و خالص گرداند.

وَ هُوَ مُحْسِنٌ: یعنی آن اعمال و کارهای نیک را که خدا دستور داده، انجام دهد. و گفته شده «محسن» کسی است که در تمام گفتار و کردار خود، جانب حسن و نیکی را رعایت کند. و گفته شده که محسن، یعنی موحد و یکتاپرست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده از معنای احسان سؤال کردند، فرمود: احسان این است که خدا را عبادت کنی، مثل اینکه او را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.

وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ: یعنی از دین ابراهیم و روش و راه و طریقت او پیروی نماید، یعنی آن مسیری که ابراهیم داشت و فرزندان و ذریه خود را به آن فرمان داد و توصیه کرد، از قبیل اقرار به وحدانیت خدا، عدل او و منزه داشتن او از صفاتی که لایق ذات اقدسش نیست. و از روش و طریقه ابراهیم است نمازگزاردن به سوی کعبه، طواف گرد خانه و سایر مناسک و اعمال حج.«حَنِیفا» یعنی بر روش او استوار باشد.خداوند متعال می فرماید: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا»، یعنی از نفاق و دورویی توبه کرده و دست بردارند،«وَ أَصْلَحُوا» مفاسد درونی و اسرار و حالت نفاق خود را اصلاح نمایند،«وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ» اتکا و اعتماد به خدا کرده و به دین او تمسک جویند، «وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ» یعنی هدفشان در اطاعت و انجام امور دینی، فقط خدا باشد،«فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ»، یعنی در هر دو جهان در عداد و زمره مؤمنین هستند.

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ: متوجه می سازم خود را یا روی دل خود را یا نیت وقصدم را،«حَنِیفاً» یعنی با کمال اخلاص از شرک به طرف اخلاص روی گردان. « وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، از شرک خفی و جلی هر دو به دورم.

قُلْ إِنَّ صَلاتِی: خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است.« وَ نُسُکِی»، در مجمع البیان(2) گفته منظور از «نسک» که به معنای عبادت است، دین است یا به طور

1- . انعام / 79
2- . مجمع البیان 4 : 391

کلی عبادت یا ذبیحه و قربانی حج و عمره است. «وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی» یعنی زندگی و مرگم همه و همه برای خدا و در راه او است و اینکه هم از نماز که فعل و عمل خود انسان است و هم از حیات و زندگی که فعل خدا است نام برده و هر دو را جمع کرده، از این نظر است که هر دوی آنها (تکوین و تشریع) به تدبیر و اراده خدا است. و گفته شده معنا این است که نماز و نسک من، به عنوان عبادت برای او و مال او است و حیات و ممات من تحت قدرت او و ملک او است. و گفته شده یعنی عبادات من چون با راهنمایی و لطف او است، از آن اوست و حیات و ممات من چون با تدبیر و اراده و آفرینش او است، پس آنها هم از آن او است. و گفته شده محیای و مماتی یعنی اعمال صالحه ای که مربوط به حال حیات و زندگی است، از طاعات و عبادات، و اعمالی که مربوط به حال مرگ و پس از مرگ است، از قبیل حسن عاقبت و وصیت به خیرات و وجوه نیک تمام اعمالم برای خدا است که اشاره به این نکته است که نباید انسان در حال حیات برای تامین شهوات و خواسته های خود و مرگش به نفع وراث و بازماندگان باشد، بلکه لازم است هم اعمال مربوط به حیات و حال زندگی و هم اعمال و حالت پس از مرگ، همه برای خدا و در راه او باشد.

لا شَرِیکَ لَهُ: یعنی در الوهیت و خدایی دومی و مثل و مانند ندارد، یا در عبادت شریک و انبازی ندارد و نیز در خلق و میراندن و زنده کردن شریکی ندارد.«وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ» و این برنامه ای است که پروردگار من دستور داده است، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ» و در میان این امت، اول مسلمانم.(پایان گفتار مجمع البیان)

و ممکن است منظور از جمله«مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلَّهِ» این باشد که من در اراده و خواست خود، تابع اراده و خواست خدا هستم؛ هر حالتی را برای من پسندد من هم همان حالت را خواسته و می پسندم، حتی راجع به مرگ و حیات نیز اگر خدا حیات و زنده ماندن را برایم می خواهد، من هرگز مرگ را نمی خواهم و حیات و زندگی را می خواهم، و اگر مرگ مرا اراده کرده، من هم به هیچ وجه از مرگ کراهت و ناراحتی ندارم و مایل به حیات و زندگی نیستم.

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ: مرحوم طبرسی(1) گفته: یعنی طالب ثواب الهی بوده و به منظور تحصیل رضا و خشنودی خدا عمل خود را انجام داده و چیزی را هم عدل و برابر خدا در هدف قرار نمی دهند که «عطا» چنین گفته و «زجاج» گفته که خدا گواه بر صدق نیت آنان است و می داند که آنان در این جهت دارای اخلاص هستند، یعنی آن راهی که خدا دستور آن راداده، آن را قصد کرده و در نظر دارند. ظاهرا زجاج لفظ وجه را به معنای جهت و سمت و طریق و راه گرفته است.

و نیز در ذیل آیه«وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: گفته که این آیه دعا و تضرع با اخلاص را دستور می دهد، یعنی با دعا و تضرع به سوی او روی آورید،پس از اینکه دین خود را پاک و خالص نمودید. و گفته شده معنای آیه این است که با ایمان خالص و پاک او را عبادت نمایید.(2)

مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ: به فتح لام «مخلص» قرائت شده، به این معنا که خدا این بندگان را پاک و خالص نموده و برای مقام نبوت اختیار و انتخاب فرموده است. و به کسر لام هم قرائت شده، یعنی بندگانی که در عبادت و توحید با اخلاص هستند، بندگانی که خود را و عبادت و طاعت خود را خالص و منحصرا برای خدا قرار داده اند.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ: که علی الظاهر شرک خفی (ریا) را هم شامل می شود.

يُرِيدُونَ وَجْهَهُ: در مجمع(3) وجه را به معنای رضوان و خشنودی گرفته، یعنی رضای او را خواهانند. و گفته شده اینان خواهان تعظیم و قرب و نزدیکی او هستند، یعنی عبادات خود را به عنوان تعظیم و بزرگداشت مقام الوهیت و برای نزدیکی به او انجام می دهند، نه برای ریا و خودنمایی .

فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ: مرحوم طبرسی(4) گفته: یعنی هر کس که طمع و چشم داشت دیدن ثواب خدا و آرزوی رسیدن به آنرا دارد و اقرار و اعتراف به

1- . مجمع البیان 4 : 306
2- . مجمع البیان 4 : 411
3- . مجمع البیان 6 : 465

4- . مجمع البيان 6 : 499

رستاخیز و ایمان به حضور در محضر الهی دارد، باید عمل صالح و خالص انجام دهد. و گفته شده معنای رجاء، ترس و خشیت است، یعنی آن کس که از شمول عذاب و رویت عقاب الهی می ترسد... و گفته شده کلمه رجاء معنای عام و وسیعی دارد که هر دو معنا را می رساند، هم خوف و ترس و هم امید و آرزو را.«فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً» یعنی عمل خالص و فقط برای تقرب و نزدیکی به او.«وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، غیر خدا را هر چه باشد - فرشته یا بشر، سنگ یا درخت - در عبادت خدا شریک نسازد که حسن چنین گفته و قولی هم هست، یعنی در عبادت ریا و خودنمایی نکند.

مجاهد گوید: مردی به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد: من صدقه و انفاق می کنم و از خویشان خود دلجویی و به آنان سرکشی می کنم و البته این کارها را فقط برای خدا انجام می دهم، ولی دیگران این اعمال مرا بازگو کرده و از من تعریف و تمجید می نمایند و من از مدح و سپاس اینها خوشحال می شوم. حضرت سکوت کرد و چیزی نفرمود. در همین زمان آیه مورد بحث نازل شد. عطا از ابن عباس نقل کرده که گفت: خداوند متعال فرموده: «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، {در عبادت خدا احدی را شریک نکنید.} و نفرموده «و لا یشرک به»، برای او شریکی نگیرید، چون منظور خدا در این مورد، آن اعمالی است که باید برای خدا انجام شود. و آن اعمال و عبادات را انسان انجام دهد، ولی دوست داشته باشد که مردم او را در قبال انجام آن مدح و تمجید نمایند. و از این جهت است که مستحب و شایسته است انسان صدقات و انفاق خود را به وسیله شخصی دیگر به فقرا برساند، مبادا گیرنده صدقه، تعظیم و احترام مخصوصی برای او معمول بدارد. لذا برای خودداری از این محذور، صدقه را با دست غیر بدهد. و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که خداوند متعال فرموده است: من از تمام شریک ها بی نیازترم. اگر کسی در عمل خود دیگری را شریک من قرار دهد، من از چنین عملی بی نیازم و آن را تماما برای همان شریک واگذار می کنم. و این روایت را مسلم (یکی از صاحبان صحاح سته) در صحیح خود نقل نموده. عباده بن صامت و شداد بن اوس گویند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می فرمود: هر کس برای خودنمایی و ریا نمازی بخواند، قطعا

شرک ورزیده و کسی که روزه ریایی بگیرد، قطعا شرک ورزیده است. سپس حضرت همین آیه را قرائت فرمود. و در حدیث وارد شده که حضرت رضا علیه السلام روزی بر مامون وارد شد. دید مامون مشغول وضو گرفتن است و غلامی هم آب به دست مامون می ریزد. حضرت فرمود: مأمون! در عبادت خدا دیگری را شریک نکن. مامون آن غلام را برگردانید و خود شخصا وضو را تمام کرد. و گفته شده که این آیه آخرین آیات از قرآن است که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. (پایان کلام طبرسی).

مؤلف: این روایت اخیر دلالت بر این دارد که منظور از شرک در اینجا، کمک گرفتن از دیگری است در انجام عبادت، ولی این مطلب با اخبار و احادیث دیگر منافات دارد و اگر بخواهیم بین آنها جمع نماییم و به هر دو رقم اخبار عمل کرده باشیم، باید بگوییم که این روایت نظر به آن اخلاص تام و کامل دارد که انسان نه در قصد و نیت خود نظری به غیر خدا داشته باشد و نه در انجام عمل و پیکره فعل، دیگری را شریک و کمک خود قرار دهد.

إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً: در مجمع گوید: یعنی عبادت خود را خالص برای خدا کرده یا به منظور ادا و انجام رسالت الهی،خود را خالص گردانیده که فقط در انجام رسالت، کار خود را قرار داده. «وَ قَرَّبْناهُ نَجِيًّا»، و او را نزدیک و مقرب خود نمودیم، در حالی که موسی کلیم و هم سخن ما و مناجات کننده با ما است. و ابن عباس گوید خدا او را مقرب ساخت و با او سخن گفت و معنای نزدیک کردن این است که سخن خود را به گوش او رساند. و گفته شده او را به عالم بالا برد و نزدیک کرد، به طوری که صدای آن قلمی را که تورات با آن نوشته شده بود شنید. وَ كَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا ... و گفته شده یعنی منزلت و مرتبه موسی را بالا و برتر برده و محل و مقام او را عالی و بلند نمودیم که در نزد ما، از نظر مقام و کرامت و عزت مانند کسی شد که مولا و آقایش در مجلس پر ارزش و کرامت خود، او را مقرب و نزدیک خود قرار دهد. بنابراین نزدیکی و تقرب در اینجا، تقرب و عنایت انتخاب و برگزیدن برای رسالت و مقام است، نه اینکه منظور نزدیکی مکانی و قرب جسمانی باشد، زیرا

خداوند سبحان مکان و جایی ندارد تا در نتیجه پس از دوری نزدیک شود یا پس از نزدیکی دور شود یا کسی به خدا نزدیک تر از دیگری باشد.(1)

حُنَفاءَ لِلَّهِ: یعنی در آن راهی که خداوند امر فرموده، مستقیم و استوار هستند و از تمام آیین های باطل رویگردانند.

غَیر مُشرِکینَ بِه: یعنی حج خود را با کمال اخلاص بجا می آورند و مسلمان و موحد و یکتاپرستند (البته آیه در سوره حج آیه 31 است) که در مجمع(2) چنین گفته است. و در تفسیر از حضرت صادق نقل شده که «غیر مشرکین به» یعنی در توحید خدا مؤمن هستند و برای او شریک نگرفته اند. و از حضرت باقر علیه السّلام درباره معنای این آیه و معنای حنیفیه سؤال شد. فرمود: همان دین فطری و آفرینشی است که خلقت و آفرینش مردم روی این پایه است.(3)

لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ: فرمود آفریده است مردم را بر پایه معرفت و شناخت خدا.

لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ: یعنی کسانی که نیت و قصدشان در احسان و نیکی فقط خدا است و از ریا و خود نمایی خالص و پاک است.« وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» رستگار و کامیاب به ثواب و نعمت های الهی هستند.

وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ: در مجمع(4) گوید: یعنی کسی که دین خود را فقط برای خدا نموده و خالص و پاک گرداند و افعال و اعمالش را به منظور تقرب و نزدیکی به خدا انجام دهد.«وَ هُوَ مُحْسِنٌ» و آنها را نیکو بجا آورد، یعنی با تشخیص کامل با مقررات شرعی تطبیق دهد. و گفته شده تسلیم وجه به خداوند متعال، به این معناست که در برابر اوامر و نواهی خدا، کمال انقیاد و نرمش را داشته باشد و البته لازمه این حالت، این است که در فهم و تشخیص وظیفه و انجام آن کوشا باشد.«فَقَدِ

1- . مجمع البیان 6 : 518
2- . مجمع البیان 7 : 82
3- . کافی 2 : 12 - 13
4- . مجمع البیان 8 : 321

اسْتَمْسَکَ»، چنین شخصی قطعا آن ریسمان محکم و رشته ناگسستنی الهی را به دست آورده و به آن مستمسک گشته است.

وَ إِلَی اللَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ: یعنی پاداش عملکردش نزد خدا است و معنا این است که پایان تمام کارها به سوی خداست و هیچ کس را توانایی داخل و تصرف و حق امر و نهی نیست.

إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ: به کسر لام یعنی آن بندگانی که با انذار پیامبران و هشدار آنان بیدار و هشیار شده و در نتیجه دین خود را برای خدا پاک و خالص نمودند. و به فتح لام یعنی آن بندگانی که خدا آنها را پاک و خالص گردانیده و برای دین خودآنان را انتخاب نموده و در هر دو صورت استثنای منقطع است .

حضرت باقر درباره آیه «لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»، {برای آنان رزق و روزی معلوم و مشخصی هست }(1)از پیغمبر نقل کرده است که فرمود: خدمه بهشتی می دانند و آن را پیش از درخواست آنان، برای اولیای خدا می آورند. و اما درباره این آیه«فَواکِهُ وَ هُمْ مُکْرَمُونَ» فرمود: اهل بهشت تمایل به هر گونه چیزی داشته باشند، با احترام برای آنها می آورند.«مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، دین خود را برای خدا از هر گونه شرک جلیّ و خفی خالص و پاک کرده اند.

فَاعبداللَّه مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ: در مجمع(2) گوید: یعنی دین خود را از شرک و پرستش بت ها و اصنام پاک و خالص گردان. و اخلاص این است که بنده در نیت و عملش فقط متوجه خالق و آفریدگار خود باشد و هیچ گونه غرض و هدف دنیوی نداشته باشد.

أَلا لِلَّهِ الدِّینُ الْخالِصُ: و خالص چیزی است که به هیچ نحو با ریا و سمعه و خودنمایی آمیخته نبوده و هیچ انگیزه دنیوی در آن نباشد. و گفته شده معنای این جمله این است که بدانید طاعت و عبادتی که پاداش دارد، فقط باید برای خدا به تنهایی باشد

1- . صافات / 41
2- . مجمع البیان 8 : 488

و دیگری شریک نباشد. و گفته شده دین خالص، یعنی اعتقادات واجب و لازم در مسأله توحید و عدل و نبوت و اقرار به آنها و عمل کردن به مقتضای آنها و بر کنار و دور بودن از هر دینی که غیر این باشد.

و درباره این آیه«مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» گوید: یعنی خدا را یکتا و یگانه می دانم و چیز دیگری را در عبادتم با او شریک نمی گردانم و عبادت خالص و پاک، عبادتی است که هیچ معصیت و گناهی همراه آن نباشد.«وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ» که فضیلت و ارزش سبقت در ایمان را هم به دست آورم.«مُخْلِصاً لَهُ دِینِی»، طاعت و عبادتم را خالص او نمایم (پایان کلام طبرسی).

فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ: اکنون شما هر چیزی را که می خواهید عبادت کنید که این جمله، تهدید و وعید به خذلان و بدبختی است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا: یعنی خدا مثلی زده برای مشرک و موحد.«مُتَشاکِسُونَ» یعنی افراد مختلف که با هم نزاع و کشمکش دارند.«وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ» یعنی کسی که فقط بنده و برده یک شخص است و هیچ کس حقی و سلطه ای بر او ندارد،به جز همان یک شخص. و گفته شده خداوند مشرک و بت پرست را که بر طبق مذهب باطل خود باید برای بت های گوناگون کرنش و خضوع نماید و هر معبودی هم یک نوع خواسته از او توقع دارد، تنظیر کرده و مثل زده به آن بنده و برده ای که گروهی مالک و صاحب دارد و همه در او شریکند و هر یک او را به طرف خود می کشند و در کارها و مقاصد گوناگون خود، او را دست به دست می گردانند و این برده، در میان این خواست های مختلف متحیر و سرگردان و در تشویش و اضطراب است و هیچ گونه آسایش خاطر و آرامش دل ندارد. و موحد و یکتاپرست را تنظیر کرده به کسی که فقط یک مالک دارد و کسی جز او راهی و حقی بر او ندارد. البته در سابق اخبار و احادیثی نقل شده که این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السّلام و غاصبان حقش نازل شده است. در هر صورت این آیه اشعار به نکوهش شرک خفی دارد، چون وقتی انسان دیگری را در عبادتش شریک سازد و برای نمایش به او و ریا عملی را انجام دهد، بالاخره آن شخص را در این عمل ذی حق نموده است، چون مقداری از عمل یا کیفیت آن را برای

او انجام داده است. لذا خداوند روز قیامت به او اخطار می کند که من از تمام شرکا بی نیازترم، عبادتت همه برای آن شخص بوده و تو هم پاداش و ثواب عملت را از همان شخص دریافت کن؛ از همان کسی که او را با من شریک و سهیم قرار دادی.

مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ: یعنی کسی که در اعمالش ثواب اخروی را منظور داشته، به زراعت تشبیه نموده، از لحاظ اینکه ثواب اخروی فایده و محصولی است که به وسیله عمل و کارهای این جهان به دست می آید و لذا گفته اند: الدّنیا مزرعه الآخره .

نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ: در مقابل یک عمل، ده برابر تا هفتصد برابر و بالاتر به او عطا خواهیم کرد.«وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا»، یعنی منافع دنیوی را منظور داشته باشد.«نُؤْتِهِ مِنْها» مقداری از دنیا به اندازه ای که قسمت او کرده ایم به او می دهیم. البته ممکن است کوشش دنیوی او علت منافع و سود بیشتری هم بشود.«وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ»، چون عملش از لحاظ نیت که جان و روح عمل است، بی ارزش و باطل است و هر کس آنچه را که نیت کرده باشد، به آنخواهد رسید. و در تفسیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که مال و فرزندان حرث و نتیجه کوشش دنیوی است و اعمال نیک و شایسته هم حرث و کشت اخروی و گاهی ممکن است خداوند به گروهی هر دو را عنایت فرماید. و در کافی از امام ششم نقل شده که فرمود: کسی که از نقل احادیث و مطالب دینی غرض و هدف دنیوی داشته باشد، در آخرت بهره ای ندارد و هر کس امور اخروی را در نظر بدارد، خدای مهربان خیر دنیا و آخرت را به او عنایت خواهد فرمود. (1)

و در مجمع(2) از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل نموده که فرمود: هر که در نیت خود امور دنیوی را در نظر داشته باشد، خداوند کارهای او را پریشان و مشتت نموده و همیشه فقر و تهیدستی را در نظرش مجسم داشته، از تنگدستی می ترسد و از مزایای دنیا جز همان مقدار به او نخواهد رسید. ولی آن کس که در اعمال و فعالیت

1- . کافی 1 : 46
2- . مجمع البیان 9 : 27

خود متوجه امر اخروی باشد، خداوند امور او را مرتب و منظم داشته، طبع و حالت بی نیازی در روحش قرار می دهد و دنیا هم با کمال سهولت و تسلیم به او رو می کند. و در کافی است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: منظور از آیه فوق(مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ) شناخت و معرفت امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السّلام است. و گفته شده معنای«نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ» این است که ما سودش را زیاد می کنیم که در زمان دولت و حکومت حکّام جور هم نصیب و بهره خود را استیفا می نماید.«وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ»، چنین شخصی در زمان دولت و حکومت اهل حق که آخر و پایان کار است، نصیب و بهره ای از امام علیه السّلام نخواهد داشت.(1)

وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ: در اخبار فراوان آمده که مقصود از مساجد، همه مسجدها است. و گفته شده منظور آن چند مسجد معروف و مشهور است و گفته شده مراد تمامی روی زمین است.

فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً: یعنی در دعا و عبادت خدا غیر او را شریک او نگردانید.

إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ: یعنی فقط به منظور تحصیل رضای الهی و از انگیزه ریا و انتظار پاداش پاک و به دور هستیم.

لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً: مرحوم صدوق در مجالس به سند خود از حضرت صادق علیه السّلام در یک حدیث طولانی، سبب نزول سوره «هل اتی» را درباره اصحاب کسا علیه السّلام نقل نموده است.

وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ: با اینکه خیلی گرسنه و مایل به غذا بودند، ولی مستمند و مسکینی را بر خود مقدم داشتند و همچنین یتیمی از ایتام مسلمانان و اسیری از اسیران مشرک و غیر مسلمان را مقدم بر خود داشتند و هنگام دادن غذای خود، در قلب خود به آنان می گفتند: «إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً.» حضرت فرمود: به خدا سوگند این مطلب را به آنها اظهار نکرده و با زبان نگفتند، فقط

1- . کافی 1 : 436

در ضمیر و در باطن خود چنین حالتی داشتند و در دل خود می گفتند ما از شما توقع پاداش و جبران این عمل را نداریم و انتظار تشکر و سپاسگزاری هم از شما نداریم و فقط به منظور رضای الهی و به دست آوردن ثواب او، به شما اطعام می کنیم.

إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً: ما از خدای خود از آن روزی که چهره ها در آن گرفته و سخت درهم رفته و«قَمْطَرِیراً» است، می ترسیم.«یؤتی ماله» در مجمع گوید: یعنی مالش را در راه خدا انفاق می نماید.«یَتَزَکّی»می خواهد که نزد خدا پاک و پاکیزه باشد و هیچ گونه ریا و خودنمایی در او نیست.

وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَهٍ تُجْزی: یعنی این شخص که مال خود را برای تزکیه خود انفاق می کند، از این جهت نیست که کسی به او نعمتی و احسانی کرده باشد و بر او حقی داشته که برای جبران آن این انفاق را می نماید و نه برای اینکه بر کسی حقی پیدا کند، هیچ یک از این مطالب نیست.«إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلی»، فقط به منظور تحصیل رضا و خشنودی پروردگار و دستیابی به ثواب الهی این کار را انجام می دهند.«وَ لَسَوْفَ یَرْضی»، خدای مهربان هم به اندازه ایپاداش و ثواب به او می دهد که کاملا راضی و خشنود گردد و تمام آمال و آرزوی او را تأمین کند، بلکه بالاتر از آرزو، آنچه را که اصلا به فکر او خطور نکرده عنایت فرماید که قطعا خوشحال می شود.(1)

مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ: یعنی هیچ گونه شریکی برای خدا نمی گیرند.«حنفاء» یعنی از عقایدسخیف و اعتقادات واهی و سست برکنارند.

روایات:

1. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام در آیه شریفه«حَنِیفاً مُسْلِماً» فرمود: یعنی خالص و پاک شده و به چیزی آمیخته نیست.(2)

1- . مجمع البیان 10 : 502
2- . محاسن: 251

2. کافی: هم چنین نقل نمود با اضافه این جمله که: «هیچ اثر و نشانه ای از بت پرستی وجود ندارد.»(1)

توضیح: «حنیف» یعنی کسی که به دین حق که همان دین خالص و پاک است پایبند باشد و «مسلم» کسی که در برابر تمامی اوامر و نواهی خدا تسلیم و مطیع باشد. و چون خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم فرموده: «ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید}(2) و در این آیه «حنیف مسلم» را نقطه مقابل مشرک قرار داده از این نظر حضرت صادق علیه السّلام، حنیف را و یا حنیف مسلم (با توصیف حنیف) را به کسی تفسیر فرمود که در دین خود خالص و پاک بوده و نیز اعمال و افعالش را از شرک جلیّ و خفیّ پاکیزه و به دور دارد. بنابراین اوثان و بت ها اعم از بت حقیقی و ظاهری و بت های مجازی و درونی، چه انسانی که از اغوا و گمراه سازی شیاطین متابعت کرده و آنها را بنده وار عبادت و اطاعت نماید یا کسی که از هواهای نفسانی و تمایلات شهوانی خود پیروی و اطاعت نماید. همچنان که خداوند متعال فرمود: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنِی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ»، {ای فرزندان آدم آیا ما با شما عهد و پیمان نبستیم که شیطان را در اغوا و گمراه سازیش عبادت نکنید.}(3) و نیز فرمود: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ»، {آیا می بینی آن کس را که هواهای خود را خدای خود و معبود خود قرار داده است.}(4) و نیز فرمود: {اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»، {این گروه نادان یهود و نصارا، عالم نماهای فاسق و راهب های بی دین خود را رب و واجب الاطاعه خود دانستند، نه خدای مهربان و معبود جهان را.}(5)و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که درهم و دینار را عبادت کند و بنده آنها باشد، ملعون و مطرود است.

1- . کافی 2 : 15
2- . آل عمران / 67
3- . یس / 60
4- . فرقان / 43
5- . توبه / 31

3. محاسن: حضرت باقر از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: خدا و شیطان و حق و باطل و هدایت و ضلالت، راهیابی و گمراهی دنیای نقد و پایان کار و نیکی ها و بدی ها؛ در میان این دسته بندی آنچه که نیکی به شمار می رود و از ردیف خوبی ها است از جانب خدا و مربوط به او است و آنچه که در سری زشتی ها و بدی است از طریق شیطان و با او سر و کار دارد.(1)

4. در کافی(2) هم این حدیث را نقل شده و فقط چنین تغییر مختصری چنین دارد: «و الضّلاله و العاجله و الآجله و العاقبه.» (ترجمه شود)

توضیح: «انّما هو اللَّه»: ضمیر «هو» مربوط است به مقصود و هدف در عبادت و یا اعم از مقصود و محرک و یا منظور از ضمیر «هو» آنچه که در دنیا هست و آنچه که ممکن است هدف و غرض انسان در این جهان باشد. و حاصل معنای این حدیث این است که این امور یعنی حق و هدایت و راهیابی و بینش و مراعات جانب آخرت و حسنات و اعمال نیک مربوط به خدا و به او ارتباط و انتساب دارد، ولی اضداد و نقطه مقابل اینها به شیطان ارتباط و انتساب دارد.بنابراین آنچه که خالص برای خدا و در راه خالق باشد، نیکو و با ارزش است و آنچه که شیطان و غیر خدا در آن دخالت دارد، از سیئات و امور زشت و ناپسند شمرده می شود.

بنابراین در الفاظ حدیث قلب (اصطلاح ادبی) وجود دارد، یعنی جمله «فما کان من حسنات فللَّه» چنین می شود: «فما کان للَّه فهو من الحسنات» که مقدم، مؤخر و بالعکس شده است. یا معنای حدیث این است که دو جهت و دو هدف بیشتر نیست؛ خداوند متعال، حق، هدایت، رشد، آخرت، حسنات و اعمال نیک در یک طرف و اضداد اینها در طرف دیگر قرار دارند.

حسنات و اعمال نیک آن کارهایی است که موافق با حق باشد، با هدایت و راهنمایی خدا باشد، موجب سعادت انسان شود و در آن کارها جهت اخروی و مراتب

1- . محاسن: 251
2- . کافی 2 : 15

آن جهانی منظور باشد، نه لذت ها و بهره های دنیوی. این چنین امور برای خدا و به حساب خداست، ولی اگر این طور نباشد، مربوط به شیطان و خاطرات و وساوس ابلیسی است. و لفظ رشد که در حدیث است، یعنی آنچه انسان را به سعادت ابدی برساند و لفظ «غیّ» به آنچه که انسان را به شقاوت و بدبختی بکشاند گفته می شودو لفظ «عاقبه» بیان و توضیح «آجله» است که در نسخه کافی نقل شده است. البته طبق اسلوب و ترتیبی که در جملات پیش آمده، مناسب این بود که لفظ آجله قبل از لفظ عاجله ذکر شود (همان اسلوبی که قبلا به کار برده شده: اللّه بعد شیطان؛ حق، باطل؛ هدی، ضلال و...) و شاید تغییر سیاق از این جهت باشد که بر حسب ترتیب خارج و تکوینی، آخرت و آجله پس از زندگی دنیا و بعد از رفتن از این جهان شروع می شود.

بعضی از اهل تحقیق گفته اند که منظور از حسنات و سیئات، اعمال صالحه و کارهای زیبا و کارهای ناپسند و زشت است که از این امور هشتگانه که در حدیث ذکر شده ریشه می گیرد.بنابراین جمله «فما کان من حسنات» یعنی آن کارهایی که منشأ و سرچشمه آنها حق و هدایت و رشد و مراعات جانب آخرت باشد. و جمله «و ما کان من سیّئات» یعنی کارهایی که از باطل و گمراهی و شقاوت و دنیاگرایی ریشه و مایه می گیرد. به این معنا هر کس که عمل خیری به عنوان اطاعت و فرمان خدا انجام دهد و در آن عمل انطباق با حق و هدایت الهی و سعادت انسانی خود را منظور بدارد و عاقبت و آخرت را در نظر داشته باشد، چنین عملی حسنه است و خداوند هم او را به وجه احسن می پذیرد. ولی هر که عمل خیر یا عملی شری را به عنوان پیروی از شیطان انجام دهد و در راه باطل و گمراهی خود و شقاوت خویش بجا آورد و منظور دنیوی داشته باشد، چنین عملی زشت و سیئه و مردود است و به همان شخصی که این عمل برای او انجام شده است ارجاع می شود. و اگر مقداری از عمل برای خدا و قسمتی برای شیطان انجام شود، در این صورت هم آن قسمتی که برای خدا است مقبول و آن قسمت که با انگیزه غیر خدایی انجام شده، به حساب شیطان خواهد بود. «فَمَنْ یَعْمَلْ

مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ»،(1)به طور کلی هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیر داشته باشد،آن را خواهد دید و هر کس هم ذره المثقالی عمل زشت داشته باشد، آن را خواهد دید. و اگر در عملش شیطان و غیر خدا را شریک و دخیل بنماید و یا در اجزای عمل، غیر را شرکت دهد، این عمل مردود و ناپذیرفته است، چون خداوند شرکت را نمی پذیرد، چنان که بعدا در باب ریا خواهد آمد ان شاء اللّه.

و بعضا گفته شده در موردی که دو انگیزه و دو گونه محرک باشد، اگر هر دو به طور تساوی محرک عمل باشند، در این صورت این دو محرک چون فرضا مساوی هستند، در مقاومت و تعارض و تصاحب عمل سقوط می کنند و چنین عملی نه به حساب خداوند و نه به حساب غیر خدا خواهد بود و در نتیجه نفع و ضرری به صاحبش نخواهد رسید. و اگر یکی از این دو انگیزه قوی تر باشد، یعنی یکی از آنها اصل و اساس و علت استقلالی برای انجام عمل و دیگری تابع و غیر مستقل، در این صورت آن محرک قوی و غالب، عمل را به حساب خود می آورد، ولی تشخیص دقیق که کدام انگیزه غالب و کدام مغلوب و ضعیف است، غالبا برای انسان مشکل است و نوعا مشتبه می شود.چه بسا انسان خیال می کند که محرک اصلی و قوی قصد قربت است، ولی در عمق باطن مطلب بر عکس و قصد غیر خدا و حظوظ و بهره های نفسانی غالب و قوی است.بنابراین انسان به قبولی عمل و ایمنی از عذاب و عقوبت اطمینان پیدا نمی کند، مگر در صورتی که عمل خالصا برای خدا باشد و یقین به اخلاص برای انسان خیلی کم حاصل می شود.بنابراین شایسته است بنده همیشه در رد و قبول عمل در تردید باشد و هیچ وقت اطمینان و یقین به قبول و پذیرش نداشته و دائما از دخالت عوامل و انگیزه های غیر خدایی در خوف باشد و البته خدا موفق است.

5. کافی: حضرت رضا از امیر مؤمنان (علیهماالسّلام) نقل کرده که حضرت می فرمود: خوشا به حال کسی که عبادت و دعای خود را خالص گرداند، دل خویش را اسیر دیدنی ها و مشغول به آنها نسازد،در اثر توجه به شنیدنی ها خدا را فراموش ننماید

1- . زلزله / 7 - 8

و از جهت ثروت و قدرتی که دیگران دارند، حزن و اندوهی به خود راه ندهد.(1)البته لفظ حدیث چنین است: طوبی لمن اخلص العباده و الدعا ...

توضیح: «طوبی» به معنای بهشت است یا بوی خوب آن یا درخت معروفی که در بهشت است که در حدیث هم وارد شده. یا منظور از طوبی، زندگی پاکیزه و یا خیر و خوبی است.

لمن اخلص للَّه العباده و الدّعاء: یعنی غیر خدا را نخواند و عبادت نکند و یا اینکه هدف و انگیزه اش از عبادت و دعا رضا و خشنودی خدای سبحان باشد، نه ریا و دیدن دیگران.

بما تری عیناه: آنچه چشمش می بیند از زخارف و زینت های دنیا و خواسته های دنیوی و مقامات واهی و قدرت و سلطنت.

و لم ینس ذکر اللَّه: با دل و زبان در یاد خدا باشد و او را فراموش نکند.

بما تسمع اذناه: آنچه با گوش او آشنا می شود، از آواز و غنا و موسیقی، صحبت و مذاکره درباره لذات و شهوات دنیا، بحث و جدال و شبهه ها، ایراد و اشکال های گمراه کننده، آرا و نظریات و افکار بدعت ساز، غیبت و بهتان و هر چه انسان را از خدا بازمی دارد.

و لم یحزن صدره بما اعطی غیره: یعنی از لحاظ اینکه دیگران وسایل زندگیشان بهتر است، محزون و ناراحت نمی شود. البته داشتن چنین صفات پسندیده و کمالات عالیه ای برای اشخاصی که از تعلقات دنیوی و بی ارزش دل برکنده و دارای فکر باز و بلند هستند امکان دارد. ضمنا در این حدیث اشاره و اشعاری هست که حالت اخلاص در عبادت به دست نمی آید، مگر برای کسی که رشته محبت و علاقه دنیا را از دل و قلب خود بریده باشد، همچنان که تحقیق این مطلب بعدا خواهد آمد.

1- . کافی 2 : 16

6. کافی: حضرت صادق علیه السّلام در توضیح آیه شریفه«لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، {تا آزمایش کند چه کسی از شما نیکو عمل تر هستید}(1) فرمود: مقصود عمل زیادتر و بیشتر نیست، بلکه عمل بهتر و نیکوتر (گر چه از نظر کمیت و مقدار کم باشد) منظور است. البته اصابه به واقع و ارزش داشتن عمل، به خوف از خدا و نیت پاک و نیکو بستگی دارد. و سپس فرمود: ادامه عملی و حفظ و نگهداری آن از شوائب ناخالص و پاک، از انجام خود عمل مشکل تر است. و عمل خالص آن عملی است که در انجام آن، جلب توجه مردم و تعریف و تشکر آنان منظور نباشد و فقط خدا و لطف او در نظر باشد و لا غیر. و نیت از اصل عمل مهم تر و بهتر است، بلکه عمل همان نیت و ظهور و تجلی آن است. سپس حضرت آیه«قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ»، را تلاوت فرمود.(2)

توضیح: « لِیَبْلُوَکُمْ» اشاره به این آیه شریفه است: «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ. الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»(3)

«تَبارَکَ»: یعنی خداوندی که خیر و برکت و لطفش فراوان است، یا به این معنا که خداوندی که در صفات و افعالش برتر از همه و متعالی تر از هر چیز است، چون لفظ «برکه» معنای زیادی و برتری را در بردارد.

الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ: یعنی تصرف در تمام کارها و زمام جمیع امور در قبضه قدرت او است.

الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ: یعنی مرگ و زندگی را مقدر و مقرر فرموده، یا اینکه مرگ و حیات را ایجاد و خلق فرموده که از این تعبیر استفاده می شود که مرگ و مردن امر وجودی است نه یک امر عدمی، از نظر اینکه مرگ قابل خلقت و ایجاد است و منظور از موت همین مرگ و مردن ظاهری است که پایان زندگی این جهانی است. و امکان دارد که مقصود نیستی و عدم اولی، قبل از زندگی در این جهان باشد. چون در

1- . ملک / 2
2- . کافی 2 : 16
3- . ملک / 1 - 2

آیات قرآن به آن عدم و نبود اولی، هم لفظ موت اطلاق شده که فرمود: «وَ كُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ»، {شما مرده یعنی معدوم محض بودید و نبودید سپس خداوند به شما حیات و زندگی داد}(1) و مقدم داشتن موت بر حیات در این آیه شریفه - با اینکه مرگ پس از زندگی است - از این نظر است که توجه به مرگ، بهتر از هر چیز دیگر انسان را به انجام اعمال نیک وادار می کند و این عامل قوی ترین چیزهایی است که موجب کنار گذاشتن لذات و شهوات نامشروع دنیوی است. و اگر منظور معنای دوم، یعنی همان عدم اولی باشد، البته روشن است بر حسب ترتیب خارجی، آن موت قبل از حیات است.« لِيَبْلُوَكُمْ» یعنی رفتار آزمایشی با شما بکند. «ایکم» مفعول دوم «یبلوکم» است، چون این فعل متضمن معنای علم است و این ماده هم دو مفعول می خواهد. و وجه اینکه این جمله معلول شده برای خلقت مرگ و حیات، این است که مرگ و اندیشه آن، انسان را به حسن عمل و کارهای خوب وادار می نماید، چون پس از مرگ، انسان نیاز شدیدی به نتایج اعمال صالحه دارد و از جهت دیگر همین مرگ است که دنیا و لذت های ناپایدار آن را در نظر انسان مجسم می سازد و در نتیجه، اعتماد و دلبستگی به آن بی جا و بیمورد می گردد. و حیات و زندگی هم چون یکی از نعمت های بزرگ الهی است و در این دوران زندگی است که انسان می تواند کارهای نیک و ارزنده انجام دهد، پس در مقابل این نعمت شکر و سپاس لازم است.بنابراین هم موت و هم حیات، موجب و محرک به عمل است. و اگر منظور از موت، عدم و نیستی اصلی و اولی باشد، معنا چنین می شود که خداوند شما را از عدم و نیستی منتقل کرد و برای این امتحان و آزمایش، جامه حیات و زندگی را به شما پوشاند و چون اتصاف به اعمال صالحه ممکن است از دو راه باشد - یکی از طریق کثرت و اعمال زیاد بجا آوردن و دوم از راه مراعات شرایط عمل و کیفیت و روح آن - از این نظر حضرت راه اول را نفی نموده و فرمود: «لیس اکثرکم عملا»، چون اصل عمل و پیکره آن قطع نظر از خلوص و نیک

1- . بقره / 28

بجا آوردن آن ارزشی ندارد و تضییع عمر و اتلاف وقت است و طریق دوم را تثبیت و تعیین فرمود.

و لکن اصوبکم عملا: یعنی منظور عمل بهتر و نیک تر است، چون صدق عمل و نیک بجا آوردن آن و خالص و پاک بودن آن از شائبه ریا و غیره، موجب قرب و نزدیکی انسان به خدا می گردد. البته این جهت هم مراتب و درجات متفاوتی دارد که هر مرتبه ای قرب و نزدیکی مخصوصی را نتیجه می دهد.

سپس حضرت عمل ارزنده را در دو چیز خلاصه فرمود: «انّما الإصابه خشیه اللّه و النّیه الصّادقه- و الخشیه» و خشیت دوم شاید از اشتباهات راویان و یا نویسندگان باشد، چون در بعضی از نسخه های حدیث، خشیت اخیر نیست و اگر هم فرضا جزو حدیث باشد، منظور از خشیت و ترس، اصل خوف از خدا نیست، چون در جمله پیش گفته شده است، بلکه مقصود خوف و ترس از قبول نشدن عمل است که بعدا این نوع از خشیت را خواهیم گفت. و ممکن است گفته شود که «النیّه الصادقه» مبتداء است و «الخشیه» هم عطف بر آن است و خبر مبتدا حذف شده، یعنی «مقرونتان»، به این معنا که نیت صادق و خوف از خدا همیشه همراه و با هم هستند. یا اینکه الخشیه را منصوب بخوانیم به عنوان مفعول «معه» که واو معیّت باشد. و خلاصه معنا این می شود که میزان ارزش عمل، خوف و ترس است که لازمه این خوف، نیت صادق و درست است. در بعضی از نسخه ها «و الحسنه» است، یعنی عمل نیک باشد و با دستور خدا تطبیق کرده و هیچ گونه بدعتی در آن نباشد. و در کتاب اسرار الصلاه مرحوم شهید ثانی چنین است: «و النیّه الصادقه الحسنه» و این تعبیر صحیح تر به نظر می رسد. حاصل مطلب اینکه عمده و اصل در قبولی عمل پس از مراعات اجزا و شرایط مخصوص ظاهری، نیت پاک و دور بودن از گناه و معصیت است. کما اینکه خداوند متعال فرمود: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»، {هر که امید ملاقات پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد و در

عبادت خداوند احدی را شریک و دخیل نسازد.}(1)و نیز فرمود: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»، {خداوند فقط از افرادی با تقوا و پرهیزکار عمل نیک را می پذیرد.}(2)

مرحوم شیخ بهایی گفته منظور از نیت حرکت و توجه قلبی است به جانب اطاعت و غیر خدا را منظور نداشتن، نه مانند کسی که مثلا برده خود را آزاد می کند هم به قصد قربت و هم به منظور رهایی از تأمین هزینه زندگی او یا رهایی از اخلاق زشت آن بنده یا مثلا کسی که با انگیزه ثواب الهی و ثنای مردم هر دو، در جلوی چشم مردم تصدق و انفاق می کند،به طوری که اگر در حضور مردم نبود و خود تنها بود این انفاق را نمی کرد، گرچه خودش می داند که اگر امید به ثواب الهی هم در بین نبود، ریا به تنهایی او را وادار به انفاق نمی کرد.همچنین نباید مانند کسی شد که مثلا ورد و دعایی در نماز دارد یا عادت مخصوص روزانه یا غیر آن در صدقه و بخشش دارد و همیشه برای خدا آنها را بجا می آورد،ولی اتفاقا این بار عده ای از مردم در آن وقت حاضر باشند و حال این شخص عوض شود، در نتیجه عمل همیشگی او این بار خیلی سبک و آسان به نظرش برسد و در اثر اطلاع مردم، این شخص نشاط و خوشحالی بیشتری احساس نماید، گرچه خود می داند که اگر فرضا این مردم نبودند، باز هم آن عمل را ترک نمی کرد و بدون احساس خستگی و ناراحتی انجام می داد،ولی چنین نشاطی را نداشت. خلاصه اینکه امثال و نظایر اینها با صدق نیت و خلوص عمل منافات دارد.بنابراین هر عملی که قصد قربت در آن باشد ولی همراه آن حظ و بهره دنیوی و نظر غیر خدایی هم باشد،به طوری که باعث و محرک عمل، انگیزه آمیخته و مرکب از دینی و شخصی و نفسانی باشد، در این مورد نیت خالص و پاک نمی شود، خواه باعث و انگیزه دینی قوی تر از انگیزه نفسانی باشد یا ضعیف تر یا هر دو مساوی باشند.

در مجمع در ذیل آیه«لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» گفته: یعنی تا خداوند به وسیله امر و نهی، رفتار آزمایش گونه ای با شما کرده و هر کس را به میزان عملش

1- . کهف / 110
2- . مائده / 27

پاداش عنایت فرماید. و گفته شده یعنی تا آزمایش نماید که چه کسی از شما بیشتر در یاد مرگ و برای آن آماده تر است و صبر و شکیبایی او بر مرگ خود و مرگ دیگران بهتر است و کدام یک از شما اوامر و دستورات او را نیکوتر انجام داده و از نواهی و محرمات الهی بیشتر اجتناب می کند.

ابو قتاده گوید: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله درباره معنای آیه شریفه«أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»سؤال کردم. فرمود: یعنی کدام یک از شما عقل و خردش بهتر است. سپس فرمود: یعنی آن کس که عقلش کامل تر و خوف و ترسش از خدا بیشتر و شدیدتر باشد و درباره اوامر و نواهی خدا اندیشه و دقت او نیکوتر باشد، گرچه از نظر انجام کارهای مستحبی کمتر از همه باشد. و عبداللَّه ابن عمر می گوید:پیغمبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله آیه شریفه«تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ» را تا جمله«أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»تلاوت کرد. سپس فرمود: تا آزمایش کند که کدام یک از شما عقل و خردش کامل تر و بهتر و اجتناب و دوری او از محرمات الهی بیشتر و در انجام فرمان خدا سریع تر است. و حسن بصری گوید: یعنی تا کدام یک از شما در دنیا زاهدتر و دنیا را رهاکننده تر است. (پایان کلام مجمع)(1)

و در کتاب قاموس گوید: صواب نقطه مقابل خطا است.«اصابه» هم چنین است و گفته اصابه یعنی انجام کار صواب و صحیح و درست و تصمیم آن. «الإبقاء علی العمل» یعنی مراقب بودن بر عمل و دقت در آن و نگهداری آن از فساد و تباهی. جوهری گوید: «ابقیت علی فلان» در موردی گویند که انسان مراعات کامل طرف را بنماید و مهربانی کند. و گفته می شود مثلا «لا ابقی اللَّه علیک ان ابقیت علیّ» یعنی اگر تو می خواهی مرا مراعات و محافظت نمایی، خدا تو را مراعات و محافظه ننماید. واسم مصدر «بقیا» می شود (پایان کلام قاموس)

حاصل مطلب اینکه مراقبت و محافظت بر عمل، هنگام شروع و بعد از شروع تا موقع تمام شدن عمل و پس از آن تا موقع مرگ، تا اینکه کاملا در تمام

1- . مجمع البیان 10 : 322

این مواقع از هر گونه شائبه نقص و فساد خالص و پاک و مصون بماند، از خود عمل مهم تر و سخت تر است. کما اینکه در باب ریا خواهد آمد که از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: ابقا بر عمل از اصل عمل دشوارتر است. سؤال شد: ابقا بر عمل یعنی چه؟ فرمود: مثلا کسی صله رحم می کند یا مالش را برای خداوند بی شریک و در راه خدا انفاق می نماید. در این صورت برای او صله رحم و انفاق سرّی و پنهانی ضبط می شود، ولی بعدا که این شخص عمل خود را بازگو می کند، صدقه و صله پنهانی از نامه عملش محو شده و به جای آن صدقه آشکار (که ارزشش کمتر است) ثبت می گردد. سپس باز این شخص عملش را برای دیگران می گوید. در این صورت آن صدقه آشکار هم محو گردیده و به جای آن، عمل ریایی نوشته می شود. و کسی که معنای حقیقی نیت را بفهمد،می داند که اخلاص نیت از تمام کارها دشوارتر است که تحقیقش بعدا خواهد آمد.

سپس حضرت در این حدیث معنای عمل خالص را چنین توضیح داده که آن عملی است که در ازای آن، توقع هیچ گونه تشکر و ثنایی از غیر خدا نباشد، نه هنگام انجام عمل و نه پس از آن. یعنی از هر گونه ریا و خودنمایی خالص و پاک باشد. و گفته می شود که اگر سرور و خوشحالی انسان از این نظر باشد که خداوند عملش را قبول فرموده، چون نیکوکاری این شخص را برای مردم آشکار فرموده و او را در نظر مردم محبوب گردانده، کما اینکه در حدیث قدسی وارد شده: ای انسان ! مستور ساختن اعمال نیکت بر تو است و بر من است که آن را اظهار و آشکار نمایم. و یا از این نظر که از آشکار ساختن عمل او از سوی خدا در دنیا، متوجه گردد که قطعا در آخرت هم آشکار خواهد ساخت (پس عمل من قبول است). و یا از این نظر که مردم به اطاعت دستور خدا راغب و شایق هستند و در اعماق دل آنها و فطرت آنها، میل و علاقه به خوبی هست. این گونه خوشحالی خلل و ضرری به اخلاص نمی زند، فقط در صورتی مضر و منافی با اخلاص است که برای بلندی مقام و ارتقای درجه در نظر مردم و بزرگ شمردن او و دستیابی به منافع و فواید از مردم باشد که البته در این صورت، ریاکار و مشرک به شرک خفی خواهد بود و اعمالش تباه خواهد شد. البته این سخن

راه تصحیحی دارد و از جهتی درست است، ولی مشکل است که نفس انسانی حالت واقعی خود را آنچنان که هست، به انسان ارائه دهد. چون حیله ها و نیرنگ های نفسانی به قدری قوی و دغل باز است که فقط اولیای خاص خداوند می توانند از شر آن نجات یافته و مصون بمانند. و مرحوم شیخ بهایی گفته خالص در لغت، به معنای صاف و پاک است، چه آن چیز دیگر بهتر از این باشد یا پست تر. بنابراین کسی که صدقه و انفاقی که می کند، اگر فقط به قصد ریای محض باشد،چنین صدقه ای خالص و صاف است درست مانند کسی که فقط برای ثواب و منظور اخروی انفاقی بنماید، ولی در عرف اهل شرع، عمل خالص به آن عملی گفته می شود که در آن فقط قصد قربت باشد و از هر گونه شائبه و انگیزه غیر الهی پاک و مجرد باشد و همین تجرد و پاک بودن از شوائب، اخلاص نامیده می شود. البته ارباب قلب و صاحبدلان که بحث آنان بیشتر بر محور دل انسان و حالات قلبی است، تعریف های دیگری برای اخلاص کرده اند. بعضا گفته اند که اخلاص، پاک بودن عمل است از اینکه غیر خدا در آن نصیب و سهمی داشته باشد. و گفته شده که اخلاص، یعنی کنار زدن خلق از معامله حق. همچنین گفته شده «ستر العمل عن الخلائق و تصفیته عن العلائق» پوشیده داشتن عمل از چشم مردم و پاک سازی آن از هر گونه بستگی به غیر خدا. و گفته شده اخلاص این است که انسان در ازای عمل خود، هیچ گونه پاداش دنیوی و حتی اخروی در نظر نداشته باشد، که البته این مرتبه عالی و درجه بلندی است که وصول به این مرتبه از اخلاص، بسیار دشوار است که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام در این مناجات خویش به آن اشاره دارد: ما عبدتک خوفا من نارک و لا طعما الی جنّتک و لکن وجدتک اهلا للعباده فعبدتک. یعنی: خدایا من تو را به خاطر ترس از آتشت و طمع به بهشتت عبادت نمی کنم بلکه چون تو را شایسته عبادت یافته ام، عبادتت می کنم. و نیز فرموده بسیاری از علمای فریقین نظر دارند به اینکه اگر انسان عبادت خود را با انگیزه تحصیل ثواب اخروی یا نجات از عذاب انجام دهد، باطل است. و گفته اند چنین قصدی با اخلاص منافات دارد، چون اخلاص در عمل، انجام عبادت فقط به منظور ذات احدیت است و غرض چنین شخصی، جلب منفعت و دفع ضرر نفسی و شخصی

است، نه هدف الهی و وجهه خدایی، کما اینکه اگر انسان شخصی را با مقاصد مالی و توقع مادی و یا از جهت ترس از اهانت و ضرر و آزار آن طرف تعظیم یا ستایش کند، این چنین تعظیمی مخلصانه و از نظر ارادت به آن شخص نیست. از بزرگانی که در این باره اصرار و پافشاری کرده اند، مرحوم سید بزرگوار دارای مقام شامخ و صاحب کرامت ها، رضی الدین علی بن طاوس است که روحش پاک و پاکیزه باد. و از بیانات مرحوم شهید اول در قواعد استفاده می شود که این مطلب نظریه اکثر علما ما است، رضوان اللّه علیهم.

و فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته که تمام متکلمین و اهل کلام، اتفاق و اجماع دارند که اگر کسی عبادت خود را از جهت ترس از عذاب یا با انگیزه طمع به بهشت و ثواب انجام دهد، چنین عبادتی صحیح نیست. این مطلب را در ذیل تفسیر آیه شریفه«ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْیَةً»، {ترجمه داخل کروشه بیاید}(1) نقل کرده و در اوایل تفسیر سوره فاتحه گفته: اگر شخصی مثلا چنین بگوید که من نماز می خوانم برای دستیابی به ثواب الهی و یا برای نجات از عذاب، نماز چنین شخصی فاسد و باطل است. و اگر کسی ادعا کند که این چنین انگیزه و قصدی موجب بطلان عبادت نمی شود، قاعدتا باید اخلاص را طوری معنا کند که با این انگیزه ها منافات نداشته باشد و نظرش این باشد که رسیدن به ثواب و نجات و سالم ماندن از سخط و عذاب، با قصد وجه و انگیزه الهی مخالف نیست. البته خداوند متعال هم در مدح بندگان پاک خود فرموده: «کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، {بندگان پاکی که در انجام اعمال خیر شتاب می ورزند و ما را با انگیزه رغبت و رسیدن به ثواب و با انگیزه رهبت و نجات از عذاب می خوانند. }(2) و نیز فرموده: «وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طَمَعاً»، {خدا را از جهت خوف و از لحاظ طمع بخوانید. }(3) و نیز فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»، {ای اهل ایمان، رکوع کنید و

1- . اعراف / 55
2- . انبیاء / 90
3- . اعراف / 56

سجود نمایید و پروردگار را عبادت کنید و عمل نیک بجا آورید، باشد که شما فلاح و رستگاری را به دست آورید.}(1) و معنای «فلاح» همان طوری که مرحوم طبرسی گفته، رسیدن به ثواب است. این مطالب استدلال این آقایان است که به دست ما رسیده است. و نتیجه این ادله این است که عبادت به قصد ثواب یا نجات از عقاب، نه تنها باطل نیست، بلکه مرغوب و مورد مدح است، ولی می توان در این دلایل

اشکال و مناقشه کرد.

اما آن مطلب اول که گفته اند این گونه انگیزه ها با قصد وجه و اخلاص و انگیزه الهی منافات ندارد، البته این حرفی است پوچ و بی مغز، زیرا فاصله و مباینتی که عبادت خدا و اطاعت محبوب با انگیزه حب و دوستی او و تحصیل رضا و خشنودی او با آن گونه عبادت و اطاعتی که بر پایه و غرض های دیگر است دارد، همانند آفتاب در وسط روز روشن و آشکار است. و عبادتی که از نوع دوم باشد، در نظر ارباب بینش از درجه اعتبار ساقط و بی ارزش است. اما استدلال به آن دو آیه که نقل شد. بسیاری از مفسرین نظر داده اند که منظور از «رغبت» و «رهبت» که در آیه اول است، رغبت و میل به اجابت و پذیرش اعمال صالحه آنان از سوی خداوند و خوف و ترس آنها از رد و قبول نشدن اعمال است، نه اینکه تمایل و رغبت به ثواب و خوف از عقاب، انگیزه عبادت آنان باشد. اما آیه دیگر که فلاح و رسیدن به ثواب، غایت و هدف عبادت قرار داده شده است. مرحوم طبرسی در مجمع گفته است: معنای فلاح رسیدن به سعادت است و بدیهی است که دستیابی به رضا و خشنودی حق، بزرگ ترین سعادت است. و در آیه«وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، فلاح را به کامیابی و فوز و سعادت تفسیر کرده. و مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان فرموده: «مفلحون» یعنی «منجحون»، یعنی آنهایی که به وسیله ایمان و اعمال صالحه، به مطلوب و مقصودی که نزد خدا داشتند دست یافتند. و در تفسیر بیضاوی گفته «المفلح الفائز بالمطلوب» یعنی کسی که به مطلوب خود دست یافته. و نظیر این معنا را در کشاف آورده است، ولی مرحوم طبرسی در ذیل

1- . حج / 77

آیه«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، {ترجمه آیه بیاید}(1) فلاح را بر رسیدن به ثواب معنا کرده. اما ممکن است گفته شود فلاح در این آیه، به این معنای رسیدن به ثواب است و لازم نیست در همه جا به همین معنا باشد. و بر فرض که در آیه 77 حج هم این معنا را داشته باشد، در صورتی دلیل بر مطلب آنها می شود (که عبادت به قصد ثواب صحیح است) که جمله لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ حالیه باشد. به این معنا «عبادت کنید خدا را ... در حالی که برای تحصیل ثواب باشد»، ولی اگر جمله تعلیلیه باشد و علت دستور عبادت و انجام عمل خیر را بیان کند، دلیلی بر مدعای آنها نخواهد بود. ولی بهتر این است که برای این مطلب، به آن حدیثی که مرحوم کلینی در کافی به سند خود از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده استدلال شود که فرمود: عبادت کنندگان سه نوعند: گروهی با انگیزه خوف از عقاب خدا را عبادت می کنند، که این عبادت و اطاعت بردگان است؛ گروه دیگری از جهت رسیدن به ثواب خدا را عبادت می نمایند، که این هم عبادت اجیرها و مزدگیرندگان است؛ و گروه سومی هستند که از روی عشق و محبت معبود او را عبادت می کنند، که این عبادت آزادمردان است و این بهترین نوع عبادت است. که این جمله اخیر(و هی افضل العباده) می رساند که آن دو رقم عبادت هم خوب، صحیح و درست و دارای فضیلت و ارزش است، گرچه به پایه و سطح نوع سوم نمی رسد. و البته مقصود همین است که اثبات شود عبادت با انگیزه خوف و طمع صحیح است. سپس مرحوم شیخ بهایی سخن خود را ادامه داده و گفته است: آنهایی که می گویند انسان عبادتش را نباید به نیت و قصد تحصیل ثواب یا دفع عقاب انجام دهد، چنین قصدی را موجب فساد و بطلان عبادت می دانند، اگر چه قصد وجه و نیت قربت را داشته باشد، البته آن طوری که از کلماتشان استفاده می شود. اما ضمائم و چیزهای دیگری که خواه ناخواه از لوازم عمل است، چه قصد بشود و یا نشود، نظیر رهایی و خلاص شدن از هزینه زندگی و معیشت برده و بنده که مثلا انسان او را برای کفاره آزاد نماید،یا فواید بهداشتی و صحت مزاج که با گرفتن روزه به دست می آید، یا خنک شدن

1- . مومنون / 1

انسان که از لوازم وضو است، یا فهماندن مأموم امام جماعت یا دیگران را به وسیله تکبیر که خودش می گوید، یا معطل کردن طلبکار مادامی که به نماز اشتغال دارد، یا همراه بودن با او در طواف و سعی، یا حفظ و نگهداری اثاثیه از جهت شب زنده داری و نماز شب و امثال و نظایر این امور،ظاهر مطلب این است که قصد اینها هم موجب بطلان است، بلکه بطلان در این موارد روشن تر است، ولی آنهایی که نظرشان این است که قصد ثواب و خوف از عقاب مفسد عبادت و موجب بطلان نیست، راجع به قصد و نیت این لوازم و ضمائم اختلاف نظر دارند. اکثریت آنها گفته اند قصد این گونه امور، به صحت عمل زیانی نمی رساند.

مرحوم شیخ طوسی در «مبسوط»، محقق در «معتبر» و علامه حلی در «تحریر» و «منتهی» نظر جزمی به صحت عمل داده اند، از لحاظ اینکه این امور از لوازم قهری هستند، چه نیت بکند یا نکند،بنابراین قصد اینها زیانی نمی رساند. گرچه ممکن است اشکال شود که پیدایش و حصول قهری آنها، موجب نمی شود که اگر انسان این امور را قصد کند، باز هم عمل صحیح باشد. ولی علما متأخر فرموده اند که اگر اینها را قصد نماید، عبادت و عمل باطل است که مرحوم علامه در«نهایه» و «قواعد» و فرزندش فخرالمحقّقین در «شرح ارشاد» و شیخ ما مرحوم شهید در «بیان»، این قول را انتخاب کرده اند و این هم صحیح است، چون در این صورت اخلاص در عمل را از دست داده. و مرحوم شهید در قواعد فرموده: قول به تفصیل هم ممکن است گفته شود. به این ترتیب که اگر قصد قربت مقصود اصلی و هدف اولیه باشد و این ضمائم و لوازم تبعی و عرضی در نیت باشد، عبادت صحیح است و اگر بر عکس یا هر دو مقصود مساوی و در عرض هم باشند، قائل به بطلان شویم.

و مطلب دیگر اینکه این لوازم و ضمائم قهری، اگر خود آنها چیزهای مطلوب و از نظر شرع و دین دارای رجحان باشند و انسان در عبادت خود قصد آنها را کند و به عنوان وجوب یا استحباب آن امور را ملحوظ بدارد، مانند حفظ بدن و به دست آوردن صحت مزاج در موقع روزه یا مثلا در تکبیر نماز به منظور تعاون و همکاری در امر خیر با تکبیر خودداخل شدن در نماز را اعلام نماید، البته در این موارد شایسته و بجا

است که نه تنها به صحت عبادت لطمه نزند، بلکه صحت عمل را تأکید کند، چون در ضمن عبادتی که انجام می دهد، عبادت و اطاعت دیگری را هم در نظر گرفته است. فقط سخن درباره آن ضمائم و لوازمی است که خود آنها رجحانی نداشته باشند. بنابراین روزه گرفتن کسی که حفظ بدن و صحت مزاج را هم در نظر گرفته باشد، صحیح است، چه روزه مستحبی باشد یا واجب و چه روزه معین باشد - مثل روزه ماه رمضان - یا غیر معین و از لحاظ وقت وسیع باشد، مانند قضای روزه ماه رمضان. ولی در روزه ای که وقتش مشخص و معین نیست، اشکالاتی به نظر می رسد و صحیح نبودن محتمل است، البته خدا داناتر است.

و النیّه افضل من العمل: یعنی نیت پاک و خالص یا اخلاص در نیت، از خود عمل بهتر و برتر است. البته نیت در چند مورد استعمال و اطلاق می شود: یعنی عمل را با نیت و اراده انجام دادن در مقابل فعل غیر اختیاری؛ انگیزه و هدفی که انسان در عمل خود داشته باشد؛ تصمیم و عزم بر عمل.

معنای اول و دوم همیشه همراه عمل هست، ولی معنای سوم چنین نیست. و نیت به معنای اول از لوازم عمل اختیاری است و انسان مختار و آزاد در عمل، از چنین نیتی خالی نیست. و به معنای دوم است که اخلاص در آن از مشکل ترین و دشوارترین کارها است و میزان برتری و ارزش اعمال انسان در همین جا است. این نیت است که روح و جان عبادت است و بدون آن اعمال باطل است و هر مقدار که از شوائب و اغراض پست و دواعی فاسد پاک تر و خالص تر باشد، عمل انسان ارزش بیشتر و کمال بالاتری پیدا می کند. لذا در حدیث وارد شده که نیت مؤمن از عملش بهتر و برتر است. و البته آن حدیث معروف که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بهترین کارها عملی است که زحمتش بیشتر باشد»، منافاتی با این مطلب ندارد. چون پاک کردن نیت از شوائب و انگیزه های نفسانی و اخلاص در آن، از خود عمل به مراتب دشوارتر است، چون با کوچک ترین تمایل و کششی ممکن است وضع نیت دگرگون شده و خلوص را از دست بدهد. زیرا منظور از نیت، آن الفاظی نیست که انسان بر زبان خود می آورد یا آن مطالبی که در ذهن خود خطور می دهد، بلکه مقصود آن انگیزه اصلی و غرض

حقیقی است که انسان را وادار به عمل می نماید. این انگیزه و محرک،به آن حالت درونی انسان و آن مسیری که در زندگی خود انتخاب کرده بستگی دارد و کسی که تمایل به دنیا و عشق و علاقه به شهوات دنیوی و جاه و مقام و ثروت و غیره در اعماق دلش نفوذ کرده و تمام توجهش به آنهاست، برای چنین شخصی قصد قربت و خلوص نیت و پاک کردن دل از دواعی دنیوی ممکن نیست، چون توجه کامل و فکرش درباره دنیاست و همت و هدفش منحصر به آن است، تا وقتی که ریشه های محبت و علائق و دلبستگی به دنیا را قطع نکرده و خود را از این زنجیرهای گران آزاد نسازد و توجه به آن جهان و اندیشه عالم آخرت و عشق و علاقه به معبود و حب الهی در دلش جایگزین نگشته، اخلاص واقعی و پاکسازی نیت از این امور پست و موهوم به دست نخواهد آمد. دستیابی به این گونه صفات انسانی نیز سعی و کوشش فراوان و ریاضت ها و تحمل محرومیت هاو تفکرات و اندیشه های صحیح و منطقی و رابطه نداشتن با اشرار و فساق و چیزهای دیگری را لازم دارد. لذا در حدیث وارد شده که نیت مؤمن از عملش بهتر و برتر است. و کسی که توجه به این مطالب و شناخت حقیقت نیت را داشته باشد، معنای بلند و ارزنده این حدیث برایش روشن است و هیچ گونه نیازی به آن تأویلات و توجیهاتی که برای حدیث نموده اند نیست، با اینکه خیلی از آن توجیهات پوچ و بی اساس است و با سیاق و نظم کلام مناسب نیست. لذا فرمود: نیّت از خود عمل افضل و مراقبت در تصحیح آن از تمام کارها اهمّ است.

و اگر اشکال شود که عمل اگر بدون نیت باشد که باطل است و اگر با نیت انجام شود که نیت داخل در خود عمل و یکی از اجزای عمل است، پس چطور می شود که جزء عمل، بر کل عمل فضیلت داشته باشد؟ پاسخ این اشکال این است که مقصود از این جمله این است که عمل با نیت و با تمام اجزا و شرایط و نیتش از بقیه اجزا و شرایط مهم تر و بهتر است، چه نیت از اجزا باشد یا از شرایط و اینکه حضرت فرمود: «آگاه باشید که نیت همان عمل است»، این جمله مبالغه و تاکید بر این جهت است که عمل قطعا به نیت بستگی دارد و عمل بدون نیت، هیچ ارزشی ندارد و حقیقت عمل، همان نیت است. لذا حرف تاکید «ان» و حرف تنبیه «الا» بکار رفته و جمله اسمیه که

خود یک نوع تاکید است. همچنین خبر مبتدا «العمل» با الف و لام که انحصار را می فهماند و ضمیر فصل «هی» ذکر شده که تمام اینها برای تأکید مطلب و اهمیت داشتن آن است.

و اینکه حضرت به این آیه شریفه استشهاد فرموده، به این منظور است که توضیح دهد میزان و ملاک عمل، در صحت و بطلان و در نقص و کمال نیت عامل است. زیرا چنین فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ»، {هر کس بر طبق نیت خود عمل می کند} و ارزش عمل هر کس بسته به چگونگی نیت اوست. و اینکه حضرت «شاکله» را که به معنای حالت و طریقه و روش است به نیت تفسیر فرموده، شاید از این جهت باشد که می خواهدبه این مطلب اشاره کند که نیت و انگیزه انسان در عمل، به حالت درونی و روش و مسیر انسان در زندگی بستگی دارد. همان طور که قبلا گفتیم، گرچه همین لفظ شاکله به معنای نیت هم آمده،چه که فیروزآبادی در قاموس گوید: شاکله به معنای شکل و هیئت و ناحیه و طرف و نیت و طریقه و روش است. و در مجمع البیان در تفسیر این آیه گوید: یعنی هر کس از مؤمن و کافر، بر طبق طبیعت و خوی و اخلاقی که دارا شده و به آن خو گرفته عمل می کند، که ابن عباس چنین گفته است. و گفته شده یعنی بر طبق طریقه و روشی که به آن عادت کرده است. و گفته شده یعنی آن طوری که در نظرش با حقیقت بیشتر تطبیق می نماید و به حق نزدیک تر است عمل می کند، که جبایی چنین گفته است. لذا خداوند فرموده: «فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ به من هُوَ أَهْدى سَبِيلًا»، یعنی او می داند که کدام یک از دو گروه، در مسیر هدایت هستند و کدام یک در طریق ضلالت و گمراهی.همچنین گفته شده که این آیه، به معنای این است که خدا بهتر از همه می داند که کدام دین بر صواب و حق است و چه طریقه و روشی از همه نیکوتر است. و بعضی از اهل لسان و ادب گفته اند که این آیه، امید بخش ترین آیات قرآنی است، چون (اکنون که خدا داناتر از همه است) سزاوارتر و مناسب تر به کرم وجود او، این است که از بندگان خود عفو و گذشت نماید و او هم چنین عمل خواهد کرد (پایان کلام شیخ بهایی)

و امکان دارد که نیت را در این مورد، به معنای سوم آن (تصمیم و عزم بر فعل) گرفت، گرچه از لحاظ سیاق و جملات حدیث، این معنا بعید است و بعدا مطالب بیشتری در باب نیت و در باب ریا خواهد آمد.

7. کافی: ابن عینیه گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره تفسیر آیه شریفه«إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» سؤال کردم. فرمود: قلب سالم آن دلی است که در روز قیامت چون خدای خود را ملاقات می نماید، در آن دل به جز خدا هیچ چیز دیگری وجود نداشته باشد. و فرمود: هر دلی که در آن شرک یا شائبه شک و تردیدی باشد، ارزش ندارد و از اعتبار ساقط است. و دستور زهد و دلبسته نبودن بندگان خدا به دنیا، برای این جهت است که دل انسان گرایش کامل برای امر آخرت پیدا کند.(1)

توضیح: این آیه شریفه به دنبال آیاتی است که خداوند در آن آیات، گفتار ابراهیم خلیل علیه السّلام را نقل می فرماید که چنین می گوید: «وَ لا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ» که مرحوم طبرسی(2) در تفسیر این آیه می گوید: یعنی بار الها! مرا رسوا مگردان و مرا به گناه توبیخ و سرزنش مکن در آن روزی که همه مردم بر انگیخته و محشور می شوند. و این گونه دعا و استدعا، از ابراهیم خلیل، با آنکه انبیا از گناه و عمل زشت مصون و معصوم هستند، به عنوان انقطاع و بریدن پیوند و اتصال از غیر خدا و توجه کامل به سوی او است. بعدا حضرت آن روز عظیم و بزرگ را توصیف می نماید، به این بیان«یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ»، یعنی روزی که نه مال و نه فرزندان هیچ چیز به حال انسان سودی و نفعی ندارد، زیرا برای شخص ثروتمند امکان ندارد که با دادن مال خود را از شداید و حوادث ناگوار آن روز رها سازد. همچنین فرزندان انسان نمی توانند بار گناهان پدر را تحمل نمایند.«إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، فقط کسی اهل نجات است که با دلی پاک و سالم در آن روز حاضر شود. حسن و مجاهد گفته اند: یعنی از آلودگی به شرک و مرض شک و تردید سالم باشد. و گفته شده یعنی دل از فساد و تباهی و

1- . کافی 2 : 16
2- . مجمع البیان 7 : 194

زنگ معصیت سالم باشد. و اینکه سلامت و برکناری دل از گناه نام برده شده، با اینکه بسیاری از گناهان به وسیله اعضا و جوارح دیگر انجام می شود، از این جهت است که هر گونه فساد و آلودگی و انجام گناه که از این اعضا و جوارح صادر می شود، به فرمان دل و اثر تیرگی و فساد قلب است و هنگامی که قلب انسان از فساد و تیر گی سالم باشد، اجزای دیگر بدن هم از انجام گناه برکنار خواهند بود. از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که منظور از سالم بودن قلب، برکنار بودن آن از عشق و علاقه به دنیا و مؤید این تفسیر حدیث معروف نبوی است: «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئه.» یعنی: دنیا دوستی منشأ همه خطاها و گناهان است.

و لیس فیه احد سواه: دل سالم دلی است که در آن جز خدا چیزی نباشد. یعنی محبت و علاقه غیر او را از دل خود خارج ساخته و به غیر خدا به چیزی اشتغال و توجه نداشته باشد. یا اینکه مقصود این باشد که در اعماق دلش رضا و خشنودی دیگران را بر رضا و خواست خدا مقدم ندارد. یا اینکه عملش و نیتش همه و همه را برای خدا خالص نماید و غیر او را شریک و سهیم نگرداند.

و کلّ قلب فیه شرک: هر دلی که در آن شرکی باشد، چه شرک جلی و آشکار و چه شرک خفی و پنهان.

او شکّ: هر دلی که در آن شکی باشد، یعنی حالتی مقابل یقین که اگر در دل حالت یقین باشد، اثرش در اعضا و جوارح انسان نمودار شده و از معصیت و گناه قطعا برکنار خواهد شد. چون هر نوع معصیت و گناه و هر گونه توسل و دست به دامان این و آن شدن، در اثر ضعف و سستی یقین و پیدایش شک و تردید است.

فهو ساقط: چنین دلی از درجه اعتبار و ارزش ساقط یا اینکه از ساحت قدس ربوبی به دور است.

و انّما ارادوا الزّهد: یعنی انبیا و اوصیا که زهد در دنیا را انتخاب کرده اند. و در بعضی از نسخه ها «اراد بالزهد» آمده است، یعنی خداوند متعال که دستور زهد داده است، البته باء زائد است. حاصل اینکه زهد در دنیا، خودش مقصود اصلی و خواسته ذاتی نیست و اینکه به مردم دستور زهد داده شده،از این جهت است که دل آنان از

محبت دنیا خالی گشته و صلاحیت و شایستگی پیدا کند که حب خدا به جای آن در دلشان جایگزین شود، دل فقط جایگاه محبت خدا و برای او خالص گردد، غیر خدا در آن دل شرکت نداشته باشد و در اثر شدت محبت و علاقه زیاد به غیر او، شک و تردید و اضطراب و تزلزلی در دل راه پیدا نکند.

8. کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود:هر آن بنده که موفق شود تا چهل روز ایمان خود را خالص و پاک بدارد (یا اینکه فرمود: آن بنده ای که تا چهل روز به طور نیکو و صحیح در یاد خدا باشد)، خداوند به پاداش این تمرین و مراقبت کامل، حالت زهد در دنیا و شناخت کامل دنیا را به او عنایت فرماید؛ تمام دردها و درمان های دنیا را با بصیرت کامل به او نشان می دهد؛ دلش را منبع و سرچشمه حکمت و دانش می سازد؛ و زبانش را به حقایق و بیان مطالب حکمت آمیز روان و گویا می فرماید. سپس حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ»، {آنان که گوساله پرستی را انتخاب نمودند، قطعا به غضب و خشم خداوندی و بدبختی و ذلت دنیوی گرفتار خواهند شد و کیفر دروغگویان را این چنین خواهیم داد.}(1) و حضرت فرمود: هر کس که بدعتی در دین داشته باشد یا افترا و دروغی بر خدای متعال و بر رسول خدا و اهل بیت آن حضرت ببندد، مسلما به ذلت و رسوایی مبتلا خواهد شد.(2)

توضیح: منظور از اخلاص ایمان، خالص و پاک داشتن ایمان از آثار زیانبار شرک و ریا و سایر معاصی و گناهان است، و اینکه در تمام کارها و اعمال خود،انگیزه ای به جز خدا نداشته باشد. و اینکه مدت تمرین و مراقبت را چهل روز قرار داده است، شاید از این جهت باشد که خداوند انتقال و تحول از حالی به حال دیگر را در اصل خلقت و آفرینش انسان، در مدت چهل روز مقرر فرموده، نظیر انتقال از حالت نطفه به علقه و از علقه به مضغه و از حالت مضغه بودن به استخوان بندی و از

1- . اعراف / 151
2- . کافی 2 : 16

این حالت به حالت پوشش گوشت بر استخوان ها. لذا پذیرش توبه شراب خواری، آنچنان که در حدیث آمده پس از انقضای مدت چهل روز است. و زهد در چیزی، به معنای رها کردن و مایل نبودن به آن چیز است. و دردهای دنیا همان صفات زشت و انجام گناه است و آنچه که باعث دوری از ساحت قدس ربوبی می گردد، و دوا و درمان هم ریاضت ها و تحمل مشکلات و جدیت و کوشش در مخالفت با نفس و اندیشه. یا تفکر صحیح و به طور کلی آنچه باعث ترک معصیت و دوری از گناهان می شود. یا مقصود از درد و مرض، بیماری های دل است که در نتیجه علاقه مفرط به دنیا پیدا می شود و درمان آنهم مراقبت کامل است به آنچه که دل را از این گونه علایق رها گرداند. و گفته شده که درمان دنیوی، همان مقدار نیاز و درد مقدار بیش از نیاز است، یا اینکه درد شیفتگی دل به دنیا و درمان رهاسازی دل است از این شیفتگی. یا منظور دنیای مضر و زیان آور در امر آخرت است و آنچه که موجب سود اخروی گردد، یعنی اطاعت و معصیت و فرمانبری و سرکشی باشد. ومقصود از حکمت، آن علوم و دانش های واقعی است که انسان را هر چه بیشتر در طریق حق و حقیقت تثبیت کند و اصل و ریشه و سرچشمه چنین علومی، شناخت امام و پیروی از اوست که تفسیرش گذشت. اما تناسب تلاوت آیه عجل توسط حضرت در این حدیث، به وجوهی توجیه شده است.

اول آن چیزی است که به نظر ما رسیده و آن اینکه چون حضرت باقر علیه السّلام فواید و نتایج اخلاص چهل روزی را بیان فرمود و از طرفی گروهی از صوفیه بدعت هایی رادرباره این مطلب - که ربطی به دین ندارد - به عنوان وظیفه دینی و ریاضت شرعی انجام می دهند، نظیر چله نشینی با آن کیفیت و خصوصیت بی اساس. حضرت با خواندن این آیه خواست از این رقم بدعت ها و تحکیم نظریات شخصی جلوگیری کند و بگوید این بیانات شامل این گونه کارهای بی اصل نمی شود. و این آیه می فهماند که هر صاحب بدعتی که با رأی و نظر خود احکام و دستورهاییرا اختراع کرده و بر خدا و رسولش حکم و دستوری را به دروغ نسبت بدهد، در دنیا و آخرت گرفتار ذلت و بدبختی خواهد شد. چون خداوند متعال می فرماید: «وَ کَذلِکَ نَجْزِی

الْمُفْتَرِينَ.» به عبارت دیگر ارزش عمل و صحت عبادت به دو چیز بستگی دارد: با سنت و دستور شرعی منطبق باشد؛ خالص و پاک و فقط برای رضای خدا انجام شود. و حضرت با بیانات اولیه خود به جهت دوم پرداخت و با خواندن این آیه، قسمت اول را بیان کرد، زیرا پرستش گوساله که به دعوت سامری عملی شد و او می گفت: «هذا إِلهُکُمْ وَ إِلهُ مُوسی»، { این گوساله خدای شما و خدای موسی است } بدعت محض بود.

وجه دوم گفته شده که مقصود از تلاوت آیه در ذیل این حدیث، این بوده که حضرت هشدار دهد هر کس عبادت خود را برای خداوند خالص نماید و جدیت و کوشش او در عبادت با موازین و دستور سنت تطبیق داشته باشد، خداوند او را به عیوب دنیا بینا می کند، در نتیجه نسبت به دنیا بی اعتنا می شود و در اثر همین حالت زهد واقعی و مناعت طبع، در نظر مردم بزرگ و با عزت می گردد، زیرا ذلت دنیوی و سقوط از نظر مردم، در اثر دلبستگی به دنیا و حرص به آن است. ولی آن کس که عبادتش بر پایه هوا و هوس است، خداوند دیده دل او را از تشخیص معایب و مفاسد دنیا کور می گرداند و در اثر رغبت و توجه به دنیا، دچار ذلت می گردد و از نظر مردم بی ارزش خواهد شد. بنابراین افرادی که در عبادت بدعت هایی را اختراع کرده اند، همیشه خوار و ذلیل و بی مقدارند. لذا خداوند درباره گوساله پرستان آن طور فرموده است.

وجه سوم اینکه تلاوت و خواندن این آیه از این جهت است که توجه دهد افرادی که در عبادتشان اخلاص نداشته باشند، مشمول این آیه هستند و غضب الهی شامل حال آنان خواهد شد. چون قبلا معلوم شد هر دلی که در آن شک و شرکی باشد، از درجه اعتبار ساقط است و شک و شرک هر دو بدعت و افترا بر خدا و رسول است.این آیه بر فرض که درباره گروهی نازل شده باشد، شان نزول موجب اختصاص این حکم به آن گروه نمی شود و این وعید و غضب، هر کسی را که مانند آنها باشد شامل می گردد.

وجه چهارمی نیز در نظر ما هست و آن اینکه اخلاصی که در این حدیث هست، اختصاص به خلوص عمل از ریا ندارد، بلکه منظور اخلاص ایمان و عمل از ریا و از بدعت و از هر چه که مانع از قبول باشد است.بنابراین حضرت آیه شریفه را برای یکی از اقسام آن (خلوص از بدعت) تلاوت فرموده است.

9. خصال: ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله در سرزمین منی در سفر حجه الوداع سخنرانی کوتاهی برای مردم در مسجد خیف ایراد فرمود و پس از آنکه حمد و ثنای الهی را بجا آورد، فرمود: خداوند خوشحال و مسرور بدارد آن بنده ای را که گفتار مرا شنیده و ضبط نماید و به افرادی که حاضر نیستند و نشنیده اند ابلاغ کند.

چه بسا فقیه و دانشمندی که از دانش خود بهره ای نبرده و چه بسا افرادی که بار علم و فقه را به دوش کشیده و به سوی کسانی که فقیه تر و آگاه تر از او هستند حمل می کند و به آنان تقدیم می دارد. سه چیز است که قلب مسلمان درباره آنها خیانت نمی کند و مراقبت بر آنها را از وظایف حتمی خود می داند: اعمال و عبادات خود را از هر گونه انگیزه غیر الهی پاک و خالص نموده و آنها را فقط برای خدا انجام دهد؛ نسبت به پیشوایان و رهبران مسلمین کمال صمیمیت و خیراندیشی را داشته باشد؛ و با امت مسلمان کمال همکاری و پیوستگی را مراقب باشد، چون هر گونه دعوت و پیشنهاد و تبلیغی که از طرف مسلمین باشد، منطقی است که مربوط به همه افراد باشد و تمام افراد مسلمین برادر و برابر و خون و جان همه آنها در یک سطح و مساوی با هم است، و هر گونه تعهد و پیمانی که یک فرد از مسلمانان با کفار داشته باشد، از نظر همگی محترماست، گرچه آن یک فرد از نظر موقعیت اجتماعی یا مالی، در سطح پایین تری باشد و عموم افراد یکدست قوی و نیروی فشرده و متحدی هستند در برابر بیگانگان.(1)

10. امالی: حضرت رضا از پدران بزرگوار خود نقل نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: دنیا به طور کلی فعالیت و کار و سعی در آن همه جهل و نادانی است،

1- . خصال 1 : 72

مگر سعی و کوششی که در راه علم و دانش باشد و علم و دانش هم جز حجّت و قطع عذر چیز دیگری نیست، مگر آن علمی که بر طبق آن عمل شود و عمل هم به طور کلی ریا و خودنمایی است، مگر آن عملی که از روی خلوص نیت باشد و عمل خالصانه هم در خطر است تا وقتی که انسان خاتمه کار و عاقبت امر خود را ببیند.

در توحید نیز شبیه این روایت نقل شده است.

11. عیون اخبار الرضا:(1) از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل کرده است که رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر آن بنده ای که چهل صبحگاه و چهل روز اعمال خود را با خلوص و محض رضای حق انجام دهد، به پاداش این عمل دل او سرچشمه حکمت و فهم می شود و حقایق علمی از آن چشمه سار بر زبانش جاری می گردد.

12. محاسن: از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: سه خصلت است که هر کس اینها را یا یکی از اینها را داشته باشد، در آن روزی که سایه امید بخشی جز سایه لطف او نیست، جایگاهش در زیر سایه عرش الهی است: کسی که رفتار و برخورد و معاشرتش با مردم آن طوری باشد که خودش آن گونه برخورد و رفتار را از آنان توقع داشته باشد؛ کسی که قدمی برندارد و کوچک ترین عملی انجام ندهد، تا وقتی که اول بررسی کامل نماید که این عمل مورد رضای خدا هست یا نیست، اگر هست انجام دهد وگرنه از انجام آن خودداری کند؛ کسی که از برادر مسلمان خود عیب جویی نکند و زبان به نکوهش از آن عیب نگشاید، تا وقتی که آن عیب و نقص را از خود برطرف کند و اگر کسی از این راه به تکمیل نواقص خود بپردازد، همیشه خود را ناقص و دارای عیب می بیند و در نتیجه به عیوب دیگران نمی پردازد و کسی که به اصلاح خویشتن بپردازد، همین عمل برای خودداری از نکوهش مردم کافی است.(2)

1- . عیون اخبار الرضا 2 : 69
2- . محاسن: 5

13. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام گفت که رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس از امت من صبحگاه که می خواهد دنبال کارش برود، اگر هدفی و مقصدی غیر خدا داشته باشد، خداوند به او نظر لطفی نخواهد داشت.(1)

14. محاسن: حضرت باقر علیه السّلام از رسول خدا محمد صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هان ای مردم! هدف و غرض انسان فقط یکی از این دو چیز است: خدا، شیطان؛ حق، باطل؛ هدایت، گمراهی؛ سعادت؛ بدبختی؛ دنیای زودگذر، پایان و آخرت؛ نیکی ها، بدی ها. آنچه که در ردیف حسنات و نیکی ها باشد، از خدا و به حساب او است و آنچه که در ردیف سیئات و بدی ها باشد، از طرف شیطان و مربوط به او است.(2)

15. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه -«حَنِیفاً مُسْلِماً» فرمود:یعنی پاک و با اخلاص که با چیزی آمیخته نیست.(3)

16. محاسن: علی بن سالم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می گفت: خداوند متعال می فرماید من بهترین شریک هستم؛ کسی که در عمل خود شرک ورزد و دیگری را با من شریک نماید، تمام آن عمل را به همان شریک وامی گذارم و فقط عملی که خالص برای من باشد، می پذیرم.(4)

17. محاسن: اسماعیل بن یسار می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:پروردگار شما بسیار مهربان است که از عمل کوچکی هم تقدیر می کند. مثلا بنده او دو رکعت نماز با خلوص نیت و برای رضای حق می خواند و خداوند با همین عمل او را داخل بهشت می کند.(5)

1- . محاسن: 204
2- . محاسن: 251
3- . محاسن: 251
4- . محاسن: 252
5- . محاسن: 253

18. محاسن: رسول خدا محمد صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: سه نفر به منظور سیاحت و دیدن آثار صنع الهی مسافرت نموده و در کوه و دشت گردش می کردند. آنها در غاری که در سینه کوهی بود منزل کرده و مشغول عبادت خدا شدند. ناگهان سنگی بزرگ از بالای کوه جدا شده و بر در غار فرود آمد و به کلی آن را مسدود کرد.آنها پس از این حادثه خطرناک به گفتگو پرداختند و با خود گفتند: ای بندگان خدا! به خدا سوگند هیچ راهی برای نجات از این مهلکه ندارید، جز اینکه به اعمال صادقانه خود متوسل شوید.بنابراین آنچه از اعمال خالصانه ای که در آن هیچ انگیزه ای جز خدا نداشته اید متذکر شده و بازگو کنید که این گرفتاری کیفر گناهان ما بوده است. یکی از آن سه نفر گفت: خدایا! تو می دانی که من دنبال زن زیبایی بودم و برای دستیابی به آن زن، مال فراوانی صرف کردم تا بالاخره به آرزوی خود رسیدم و به آن زن دست یافتم. مقدمات عمل از هر جهت آماده شد و نشستم برای انجام عمل نامشروع، ولی ناگهان در همان حال به یاد آتش دوزخ و کیفر اعمال افتادم و خوف و ترس از مقام ذات مقدس تو مرا فرا گرفت. به همین دلیل خود را کنار کشیده و از آن لذت نامشروع صرف نظر کردم. بار الها! به لطف و کرم خود این سنگ را از در این غار برطرف فرما! ناگهان حرکتی در سنگ پدید آمد و مختصر شکافی نمایان شد که همه آن شکاف را دیدند. دیگری گفت: خداوندا! تو خود می دانی که من یک بار گروهی را برای زراعت اجیر کردم و قرار گذاشتم که به هر یک، نیم درهم اجرت بدهم. پس از اتمام کار، اجرت آنها را پرداختم، ولی یک نفر از آنان گفت که من به اندازه دو نفر کار کرده ام و باید یک درهم تمام به من بدهی. بالاخره اجرت مقرر را نگرفت و رفت. من با آن نصف درهم آن شخص بذر خریدم و آن را کاشتم و خداوند هم حاصل زیادی از آن بذر عنایت فرمود. اتفاقا آن شخص برای مطالبه نصف درهم خود آمد و من هیجده هزار درهم به او پرداختم. خدایا! اگر این عمل من فقط از لحاظ ترس از ذات مقدس تو بوده، این سنگ را از در غار برطرف فرما!باز هم ناگهان در اثر جنبش سنگ، مقدار زیادی از در غار باز شد،به طوری که داخل غار روشن شده و توانستند یکدیگر راببینند.

سومی گفت: خداوندا! تو خود می دانی که من یک بار ظرفی از شیر برای پدر و مادر خود آوردم، ولی وقتی به آنجا رسیدم، آنها خواب بودند. خواستم شیر را در همان محل بگذارم و بروم. فکر کردم مبادا حیوانی و حشره ای داخل شیر شود. ضمنا دوست نداشتم آنها را از خواب بیدار کنم که ناراحت شوند. پس به همان حال شیر در دست ماندم تا وقتی که از خواب بیدار شدند و شیر را آشامیدند. خدایا! اگر می دانی که این عمل را فقط برای رضای تو انجام دادم، این دشواری را از ما برطرف فرما! که ناگهان سنگ غلطید و راه خروج کاملا برای آنها باز شد. سپس پیغمبر محمد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس با خدا از راه صدق و خلوص معامله نماید، نجات می یابد.(1)

19. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: نتایجاعمال انسان از راه اخلاص به دست می آید و کلید اخلاص، قبولی عمل و امضا و پذیرش آن، رضا و خشنودی حق است.

بنابراین شخص مخلص کسی است که خداوند عملش را پذیرفته و از او راضی باشد، گرچه عملش از لحاظ کمیت و مقدار اندک باشد، ولی آن کس که اعمالش پذیرفته نباشد، چنین شخصی دارای اخلاص نیست، گرچه اعمال زیاد و کارهای فراوانی داشته باشد.

شاهد این مطلب وضع آدم ابوالبشر و ابلیس است که حضرت آدم با اینکه عملش خیلی زیاد و چشمگیر نبود، ولی همان توبه و انابه اندک او، چون با اخلاص بود پذیرفته شد و خدا هم از او راضی گشت. ولی شیطان با آن عبادت متمادی که سالیان دراز مشغول پرستش حق بود، چون توأم با اخلاص نبود و به خود به نظر عظمت و بزرگی می نگریست، ملعون و مطرود شد. و نشانه قبول و پذیرش این است که انسان در راه پیمودن مسیر حق، چنان مستقیم و پایدار باشد که از تمام علائق و خواسته های خود صرف نظر کند، همه چیز را در این راه فدا نماید و این استقامت عملی توأم با علم و بینش باشد که هر گونه حرکت و سکون و هر قدمی که برمی دارد،

1- . محاسن: 253

سنجیده و با تشخیص کامل باشد. بنابراین شخص با اخلاص روح و جان خود را در آتش عشق حق ذوب نموده و در طریق معرفت و شناخت حق و پیگرد عملی، دل و جان را نثار می کند و اگر انسان به چنین مقامی رسید، همه چیز را به دست آورده، ولی اگر این استقامت عملی و این شعور و بینش علمی را به دست نیاورد، همه چیز را از دست داده و همین است معنای حقیقی توحید کامل که از هر نقصی منزه و پیراسته است.همچنان که خدای ازلی فرموده: تمام اهل عمل در معرض هلاکت هستند مگر عمل کنندگانی که عملشان به عنوان عبادت باشد؛ همه عبادت کنندگان هم در معرض هلاکتند، مگر آنهایی که عبادتشان بر پایه علم و دانش باشد؛ دانشمندان هم همگی در معرض هلاکت هستند، جز اهل صدق و راستی و اینان نیز در معرض خطرند، جز اهل اخلاص؛ مخلصین نیز در خطرند، مگر آنان که اهل تقوا و پرهیزکاری باشند؛ اهل تقوا هم در معرض هلاکتند، مگر آنان که دارای حالت یقین باشند؛ اهل یقین هم به نوبه خود در خطر بزرگی هستند، إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی {مگر این که خدایم رحم کند} و خداوند بپیغمبرش فرموده: «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ»،(1) پروردگار خود را عبادت کن تا دم مرگ و آخرین نفس که در آن وقت عین الیقین پیدا می شود و همه چیز منکشف و روشن می گردد و تمام حجاب های دنیوی و مادی به کنار رفته و حقایق هستی روشن و آشکار خواهد شد. و کمترین حد اخلاص این است که بنده، تمام امکانات خود را صرف کند و در راه اطاعت حق، حداکثر کوشش را بنماید و در عین حال برای اعمال خود ارزشی قائل نشود که در مقابل آن توقع مزد و پاداشی از خدا داشته باشد و خدا را مکلف و ملزم به ایفای آن بداند. چون می داند اگر بنا شود که خدا حق عبودیت و بندگی را از او مطالبه نماید، قطعا عاجز و ناتوان خواهد بود. و کمترین اثر و نتیجه اخلاص در دنیا،عاری بودن از جمیع معاصی و آلوده نشدن به گناه است و اثر اخروی آن، نجات یافتن از آتش و رسیدن و کامیابی از بهشت است.(2)

1- . حجر / 99
2- . مصباح الشریعه: 52 - 53

20. تفسیر امام حسن عسکری: حضرت جواد علیه السّلام فرمود: بالاترین و بهترین عبادت اخلاص در عمل است. و حضرت هادی علیه السّلام فرمود: اگر چنانچه مردم گروهی در مسیر و جهتی حرکت کنند، من به راه کسی می روم که خدای یگانه را به اخلاص می پرستند. و حضرت عسکری فرمود: اگر فرضا تمام آنچه در دنیا هست به صورت لقمه غذایی بشود و من آن را به کسی بخورانم که اخلاص در عبادت دارد، هنوز هم فکر می کنم که در ادای حق او کوتاهی کرده باشم. و اگر کافر را به طور کلی از آنچه که در دنیا هست بازدارم تا در اثر گرسنگی و تشنگی بمیرد و من فقط یک جرعه آب به او بنوشانم، تصور می کنم که اسراف نموده ام و این مقدار هم حق ندارد، چون خداوند هر چه نعمت دارد، برای کسی که او را می شناسد و حق بندگی را انجام می دهد آفریده و منکران خدا در نعمت های او حقی ندارند.(1)

21. فلاح السائل: مردی گوید به معاذ بن جبل گفتم: برای من حدیثی را که خود از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیده و ضبط کرده ای و هر روز متذکر آن هستی و از احادیث قابل دقت است بازگو نما. معاذ گفت بسیار خوب، ولی شروع به گریه کرد. گفتم خاموش شو و بگو. سپس با صدای بلند گفت: پدر و مادرم فدای پیغمبر باد! روزی حضرت سوار بود و من هم در ردیف او بودم. در اثنایی که داشتیم می رفتیم حضرت نظر مبارک را به طرف آسمان افکند و گفت: حمد و سپاس خدایی را سزد که آنچه را که درباره مخلوق خود بخواهد و دوست داشته باشد، فرمان داده و انجام می دهد. فرمود: ای معاذ! عرضه داشتم: لبیک ای رسول خدا و راهنمای خیر و خوبی، ای پیامبر رحمت! فرمود: مطلبی را که پیامبر به امت خود گوید، برای تو می گویم که اگر این حدیث را ضبط کنی، زندگی برایت سودمند است و اگر بشنوی و ضبط نکنی و مراعات ننمایی، هیچ عذری در پیشگاه حق نخواهی داشت. سپس فرمود: خداوند متعال پیش از خلقت آسمان ها، هفت فرشته آفرید و پس از خلقت آسمان ها که سراسر آنها را پرده ای از عظمت و جلال پوشانیده بود، در هر یک از آنها ملائکه ای قرار داد و

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 152

بر در هر آسمانی، ملکی به عنوان دربان مقرر داشت، و فرشتگان اعمال که تمامی عمل انسان را از صبح تا شب حفظ و ضبط می نمایند و می نویسند عمل بنده را به طرف عالم بالا می برند. و این عمل هنگامی که به آسمان اول می رسند مانند آفتاب می درخشند و فرشتگان از عمل بنده تعریف و تمجید می کنند. فرشته دربان می گوید: توقف کن! عبور ننما و این عمل را به صورت صاحبش بزن! من فرشته موکل به غیبت هستم. هر کس غیبت کسی را کرده باشد، نمی گذارم عملش از اینجا عبور کند. این ماموریتی است که پروردگار به من داده است.

فرمود: روز بعد که می شود، فرشته نگهبان عمل دوباره عمل بنده را بالا می برد و با تزکیه و تمجید، عمل را از آسمان اول عبور می دهد و به آسمان دوم می رسد. در این هنگام فرشته دربان اخطار توقف نموده و می گوید: این عمل را برگردان و به صورت صاحبش بزن! زیرا منظور صاحب عمل انگیزه دنیوی بوده و من مامور بازرسی اغراض دنیوی اعمال هستم و نمی گذارم این عمل از اینجا عبور کند.

حضرت فرمود: سپس مجددا عمل بعدی را با کمال سرور و خوشحالی بالا می برد (از قبیل صدقه و انفاق و نماز) و نگهبانان عمل خوشحال می شوند و تا آسمان سوم می روند . فرشته دربان آنجامی گوید: بایست و این عمل را بر پشت و صورت صاحبش بزن! من فرشته مأمور متکبران هستم. این شخص با این عمل نسبت به دیگران تکبر ورزیده و در مجالس، خود را برتر از آنها دیده است. پروردگار من فرمان داده که نگذارم چنین عملی از اینجا عبور نماید.

سپس فرمود: حافظان عمل باز هم عمل دیگر بنده را که مانند ستاره درخشان نورانی و روشن است و صدای تسبیح و روزه و حجاز آن می آید، تا آسمان چهارمبالا می برند. فرشته دربان آنجامی گوید: توقف کن و این عمل را به صورت و شکم صاحبش بزن! من فرشته عجب و خودبینی هستم. این شخص با این عمل به خود خوش بین شده و به خود می بالید. پروردگار من دستور داده که مانع از عبور چنین عملی بشوم. این عمل را به صورت صاحبش بزن!

آنگاه فرمود:ملائکه اعمال، عمل بنده را که در کمال آراستگی و زینت است، مانند عروسی که با جهاد و نماز و نوافل مابین نمازهای واجب و آثار ناله و تضرع چون ناله شتر که از آن عمل پیدا است، آرایش و آراسته شده و مانند آفتاب می درخشند بالا می برند تا به آسمان پنجم می رسد. فرشته دربان آنجا فرمان توقف داده و می گوید: من مامور بازرسی اعمال حسودان هستم. برگرد و این عمل را به صورت صاحبش بزن و بر کول او بار کن! چرا که این شخص بر کسانی که علم و دانش فرا می گرفتند و اعمالشان را برای خدا انجام می دادند، حسد ورزیده و رشک می برده.و اگر در کسی امتیاز و فضیلتی در عمل و عبادت می دید ناراحت شده و حسادت می نمود، غیبت او را می کرد و به او تهمت می زد. این فرشته عمل آن شخص را بر دوش او باز می نماید و همین عمل صاحبش را لعنت می کند.

سپس فرمود: باز عمل را بالا برده تا آسمان ششم برسند. فرشته دربان آنجا می گوید: توقف کن! من مأمور بررسی رحمت و مهربانی صاحب اعمال هستم. این عمل را به صورت صاحبش بزن و چشمش را نابود کن! چون این شخص محبت و رأفتی ندارد و اگر بنده ای از بندگان خدا در اثر لغزش گناهی را مرتکب می شد یا اتفاق ناگوار و مصیبت و زیانی برای او رخ می داد،این شخص به جای نصیحت و همدردی، آن طرف را سرزنش و شماتت می نمود. پروردگار من فرمان داده که نگذارم عمل چنین اشخاصی از اینجا عبور کند.

آنگاه فرمود: ملائکه اعمال دیگر را که توأم با فقه و فقاهت و کوشش کامل و توأم با ورع و تقوا است بالا می برند و این عمل، صدایی رعدآسا و نوری همچو برق درخشان دارد. و سه هزار فرشته همراه اوست و تمام آسمان های ششگانه و درجات و مراتب را پیموده تا به آسمان هفتم می رسد. ناگهان فرشته آسمان هفتم اخطار توقف داده و دستور می دهد: این عمل را به صورت صاحبش بزن! من مامور بازرسی حجاب اعمال هستم. هر عملی که بین آن و خدا حجابی باشد و در آن انگیزه غیر خدا باشد، برمی گردانم. صاحب این عمل منظورش از این عمل، این بود که با این عمل ارتقای مقامی در نظر فرماندهان به دست آورد و نام بلندی در مجالس و محافل کسب کند و

شهره آفاق گردد. پروردگار بزرگ به من دستور داده هر عملی که خالص برای او نباشد، بازگردانم و مانع از عبور آن شوم.

سپس فرمود: آنگاه ملائکه، عمل بنده را از قبیل اخلاق نیک و سکوت و ذکر فراوان (همه گونه عبادت) با کمال خوشحالی بالا می برند و تمام ملائکه هفت آسمان در مشایعت آن عمل هستند و مراحل هفتگانه را می پیمایند تا به حریم خداوندی رسیده و همگی آنها به اعمال صالحه و دعا و مناجات این شخص گواهی می دهند، ولی خداوند متعال می فرماید: ملائکه من! شما فقط حافظ و نگهبان عمل هستید، ولی من به اعماق دل او و خاطرات و نیات پنهان او آگاه و مراقبم. در این عمل، هدف حقیقی او من نبوده ام. لعنت من بر این شخص باد! ملائکه هم می گویند: خدایا، لعنت تو و لعنت ما بر او باد!

راوی حدیث می گوید: معاذ بن جبل سخت گریست و سپس گفت: به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عرضه داشتم: یا رسول اللّه! با این وضع من چه کنم و چگونه عمل نمایم؟ فرمود: ای معاذ! در داشتن حالت یقین به پیامبر خود تأسی کن. گفتم: چطور ممکن است؟ چون شما رسول خدا هستید، ولی من معاذ بن جبل، یک فرد عادی عامی ام. فرمود: اگر در عملت کوتاهی داری و آن طور که باید نمی توانی عمل کنی، برنامه زندگی را چنین تنظیم کن که زبانت را از انتقاد برادران دینی و از حاملان قران حفظ کنی. و همیشه به گناه خود اعتراف داشته باش و گناه خود را به گردن دیگران مینداز؛ با نکوهش دیگران خود را تزکیه و تصفیه مکن؛ با کوچک کردن و تحقیر دیگران خود را بزرگ مشمار؛ ریا و خودنمایی را در اعمال خود وارد نکن؛ در اعمال اخروی انگیزه دنیوی را راه مده؛ به مردم فحش و ناسزا مگوکه مردم از تو رویگردان شده و در نتیجه خیرات و عواید دنیوی از دستت می رود؛ و پرده دری مکن که سگ هایِ دوزخی تو را می درند. خداوند متعال می فرماید: «وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً»، {درندگان و درهم شکنندگان.}(1)می دانی ناشطات یعنی چه؟ یعنی سگان

1- . نازعات / 2

دوزخی که گوشت و استخوان را دریده و در هم می شکنند. عرض کردم: یا رسول اللَّه! چه کسی می تواند این برنامه را داشته باشد؟ چون مراقبت به این صفات بسیار مشکل و دشوار است. فرمود: چنین نیست. کسی که توفیق الهی شامل حال او باشد، برای او خیلی سهل و آسان است. راوی حدیث می گوید: معاذ بن جبل این حدیث را همیشه بازگو می کرد و آن را بیشتر از قرآن می خواند.

در کتاب عدّه الداعی، از کتاب جعفر بن احمد قمی، از معاذ بن جبل شبیه این روایت را نقل کرده است.

22. جامع الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تمام موجودات در مقابل مؤمن فروتنی می کنند و هیبت و عظمت او را مراعات می نمایند. سپس فرمود: هنگامی که انسان دارای اخلاص باشد، همه چیز از او می ترسد، حتی حشرات و درندگان و پرندگان.

رسول خداصلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند متعال به صورت و اعمال ظاهری شما نگاه نمی کند، فقط با انگیزه قلبی و نیات شما کار دارد.(1)

23. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که دوستی و دشمنی او و بخشش و نبخشیدن او برای خدا باشد، و در تمام کارهایش انگیزه و محرکش خدا باشد، چنین شخصی از ایمان کامل برخوردار است. و نیز فرمود: از محکم ترین رشته های ارتباط با حق این است که دوست بداری برای خدا و دشمنی کنی برای خدا و عطا و بخشش نمایی برای خدا و ندهی برای خدا.(2)

24. نوادر راوندی: به سند خود از موسی بن جعفر، از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل کرده است که علی علیه السّلام در تفسیر آیه«وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ» فرمود: آن اعضا و جوارحی که برای سجده الهی به کار می بری. هیچ کس را جز خدا مورد توجه خود قرار مده.(3)

1- . جامع الاخبار: 117
2- . محاسن: 263
3- . نوادر راوندی: 30

25. منیه المرید: پیامبر اکرمصلّی اللَّه علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم که روز قیامت در حق او قضاوت می شود، کسی است که در صحنه جهاد شرکت کرده و کشته شده باشد. در آن روز که محشور می گردد،نعمت های الهی را که در دنیا به او داده شده بود، برمی شمرند و خداوند می فرماید: در مقابل این نعمت ها چه عملی انجام داده ای؟می گوید: خداوندا ! در راه تو جهاد کردم تا شهید شدم. خدا می فرماید: دروغ می گویی !جهاد تو به این منظور بود که مردم بگویند فلانی شجاع و پردل است و این حرف را هم درباره تو گفتند. سپس فرمان می دهد و او را به صورت به طرف آتش می کشند و در آن می افکنند.

و دیگر کسی که علم و دانش فرا گرفته و قرآن قرائت کرده است، در آن روز پس از معرفی نعمت های خدا و شناختن و اعتراف به آن نعمت ها، خداوند می فرماید: در مقابل این همه نعمت چه کردی؟ عرض می کند:در راه رضای تو علم و دانش آموختم و کلام تو را فرا گرفته و خواندم.می فرماید: دروغ می گویی ! این علم و دانش به این منظور بود که مردم در حق تو بگویند فلانی عالم و دانشمند است و قرآن را هم به این منظور خواندی که بگویند فلانی قاری قرآن است و این چنین هم گفتند (پس عملی برای ما نداری). سپس دستور می فرماید که او رابه صورت بکشند و در آتش بیفکنند.

و فرمود: ارزش اعمال مردم به نیت و انگیزه های قلبی آنها است و هر کس هر نیت و هدفی که داشته باشد،همان برای اوست؛ آن کس که حرکت و هجرتش به سوی خدا و به منظور او و به سوی رسول خدا باشد، البته این هجرت الهی و رسولی و با ارزش و به خدا و رسولش خواهد رسید. و آن کس که منظورش از هجرت، دنیای مادی باشدکه چیزی به دست آورد یا زنی که با او ازدواج کند، همان مقدار ارزش دارد و به حساب خدا و دین ربطی نخواهد داشت. و نیز حضرت فرمود: نیت مؤمن از عملش بهتر (و در تعبیر دیگری فرمود:) رساتر و مفیدتر است. و نیز فرمود: همانا مردم بر طبق نیت و انگیزه های خود مبعوث و محشور می شوند.همچنین حضرتش از

جبرئیل و او از خدای بزرگ بازگو نموده که خداوند فرموده: اخلاص، حالت و صفتی ارزشمند و سری از اسرار من است که در دل دوستان خود سپرده و به ودیعت نهاده ام.

26. عده الداعی: پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس تا چهل روز مراقب اعمال خود باشد که آن را با اخلاص و فقط برای خدا انجام دهد، خداوند چشمه هایی از حکمت و دانش را از قلبش جاری نموده که از زبانش بیرون می ریزد.

و حضرت جواد علیه السّلام فرمود: برترین عبادت ها اخلاص است.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند به بنده اش نعمتی بالاتر از این نداده که در دل او جز خدا، هیچ چیز دیگری نباشد، چه که این حالت، از تمام نعمت ها برتر است.

از حضرت زهرا علیهاالسّلام نقل شده که فرمود: هر کس عمل خالص و عبادت بی شائبه خود را بتواند به سوی خدا صعود دهد و بفرستد، خداوند هم بهترین مصالح و خیر او را به سوی آن بنده فرود می آورد.

و از حضرت عسکری علیه السّلام نقل شده که فرمود: اگر تمام دنیا به صورت لقمه ای درآید و من آن را به کسی بدهم که با اخلاص کامل خدا را عبادت می کند، باز هم خود را می بینم که در ایفای حق چنین بنده ای کوتاهی کرده باشم. و اگر کافر را از تمام دنیا منع کرده و نگذارم از هیچ یک از نعمت های دنیا استفاده کند تا بمیرد و فقط یک جرعه آب به او بدهم، تصور می کنم باز هم نسبت به این مقدار هم اسراف کرده باشم.

حضرت عیسی علیه السّلام به حواریین خود می فرمود: هر وقت یکی از شما روزه دار بشود، به موی سر و صورت خود روغن بزند و لب های خود را با روغن زیتون جلا دهد تا مردم روزه دار بودن او را نفهمند. و هنگام بخشش و صدقه طوری پنهان کند که اگر فی المثل با دست راست خود صدقه داده، دست چپش آگاه نشود. و

هنگام نماز پرده های خانه را بیاویزد، زیرا خداوند متعال مدح و ثنا را درست مانند رزق و روزی میان بندگان خود تقسیم و مقدر کرده است.(1)

27. اسرار الصلاه: سفیان بن عینیه در تفسیر آیه شریفه«لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، {خداوند موت و حیات را آفرید تا بیازماید که عمل کدام یک از شما بهتر است} فرمود: منظور زیادتر بودن عمل نیست، بلکه منظور این است که عمل کدام یک از شما صواب تر است. و «اصابه» عمل و کامل بودن آن عبارت است از خشیت و ترس از خدا و داشتن نیت صادق و نیک. سپس فرمود: ابقا بر عمل و مراقبت داشتن بر آن که انجامش توأم با اخلاص باشد، از انجام خود عمل دشوارتر است. و عمل خالص آن عملی است که توقع و انتظار تقدیر نسبت به آن عمل، از هیچ کس به جز خداوند متعال نداشته باشی. و نیت نیک از اصل عمل بهتر است، بلکه اساس و حقیقت عمل، همان نیت است. سپس حضرت آیه شریفه«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ» را تلاوت فرمود.

28. مشکاه الانوار: حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه«حَنِيفاً مُسْلِماً» فرمود: یعنی خالص و پاک و با اخلاص،به طوری که به هیچ شائبه غیر الهی آمیخته نباشد.(2)

1- . عده الداعی: 123
2- . مشکاه الأنوار: 10

باب پنجاه و پنجم

مخفی داشتن عبادت و مذمومیت شهرت به عبادت

1. قرب الاسناد: حضرت صادق از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل نموده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: عبادت هر چه مخفی تر و پنهان تر باشد، اجر و ثوابش بیشتر است.(1)

مؤلف: در باب «مواعظ متفرقه» گفته خواهد شد که عمل صالح و نیکی که بنده آن را در نهان و خفا انجام داده است، خداوند متعال قطعا آن را آشکار خواهد ساخت و علاوه بر اجر اخروی، چنین بنده ای را در دنیا محبوب مردم خواهد کرد.

2. ثواب الاعمال: عباس بن هلال گوید: از حضرت رضا علیه السّلام شنیدم که می فرمود: عمل نیک پنهان، برابر با هفتاد عمل است و کسی که علنا عمل زشت را انجام دهد، خداوند او را رسوا می کند و کسی که معصیت را پنهان مرتکب شود، خداوند از او می گذرد.(2)

3. صحیفه الرضا: امام رضا از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل کرده است که علی علیه السّلام فرمود: از گنج های بهشت، مخفی داشتن عمل و صبر و پایداری در برابر حوادث ناگوار و اظهار نکردن مصیبت و ناراحتی ها است.(3)

1- . قرب الاسناد: 84
2- . ثواب الأعمال: 162
3- . صحیفه الرضا: 21

این روایت در کتاب تمحیص هم از جابر بن عبداللَّه،از علی علیه السّلام نقل شده است.

4. اختصاص: عالم (موسی بن جعفر علیه السّلام) فرمود: پنهان کننده عمل هفتاد برابر ثواب دارد و کسی که در آشکار انجام دهد، یک ثواب دارد. پنهان کننده گناه مورد بخشش خداوندی است و آشکارکننده گناه، بدبخت و رسوا است.(1)

5. امالی طوسی:(2) حضرت رضا علیه السّلام فرمود: کسی که مشهور به عبادت باشد، او را در دین خودش پاک و بی غل و غش ندانید که خدا شهرت به عبادت و شهرت به لباس را مبغوض دارد. سپس فرمود: خداوند متعال در شبانه روز فقط هفده رکعت نماز را بر مردم واجب کرده است. هر کس که آنها را انجام دهد، از غیر آنها مورد سؤال واقع نمی شود.

پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله دو برابر آنها را (سی و چهار رکعت) بر آنها اضافه نمود که اگر نقصانی در فرایض و نمازهای واجب رخ دهد و کمبودی از حیث خشوع و خضوع و آداب نماز پیدا شود، با این نوافل سی و چهار رکعت جبران گردد. البته بدیهی است که خداوند برای نماز و روزه زیادی و مستحبی کسی را عذاب نمی کند، ولی اگر در رفتار و کردار خود بر خلاف سنت و روش اسلامی و دینی عمل کند، مورد مواخذه و کیفر قرار می گیرد .

6. در عده الداعی از ائمه اطهار علیهم السّلام چنین روایت شده که عمل پنهان،هفتاد برابر بر عمل آشکار فضیلت و برتری دارد.

7. ارشاد القلوب: از مفضل بن صالح نقل شده که گوید: مولای من حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضل! خداوند متعال بندگانی دارد که از طریق پنهان و سرّ خالص با خدا معامله و ارتباط دارند. خداوند هم بر اساس خالص بودن، نیکی و لطف محض خود را در مقابل آن معامله سری به آنها عنایت می فرماید. به این ترتیب

1- . اختصاص: 142
2- . امالی طوسی 2 : 263

که در روز قیامت پرونده اعمال آنان سفید و خالی دیده می شود و چیزی در آن نوشته نیست، ولی هنگامی که در محضر ذات خداوندی قرار می گیرند، این پرونده ها از اعمال سرّی و کارهای نهانی که انجام داده بودند، پر و تا آخرین ستون نوشته می شود.

مفضل گوید: عرضه داشتم: ای مولای من! چگونه و چرا این طور می نماید؟ فرمود: خداوند متعال به طوری با این بندگان خالص خود سرّی و خصوصی است که حتی اینها را بزرگ تر از این دانسته که ملائکه حافظ و نگهبان اعمال،از کارهای خالص و سرّی اینان مطلع شوند.

8. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در تورات چنین نوشته شده است: ای فرزند آدم! خود را از افکار دنیوی فارغ و تهی گردان تا در نتیجه، من هم بی نیازی درونی و قلبی به تو دهم و تو را به خودت و کوشش و فعالیت خودت واگذار نکنم، و بر من است که نیاز و احتیاجات تو را تأمین نمایم. و دل خود را از خوف و ترس از من آکنده نما و اگر فارغ از هر گونه فکر و خالی از اندیشه های گوناگون به عبادت من نپردازی، قلبت را از افکار دنیوی آکنده می کنم، نیاز و احتیاجاتت را تأمین ننموده و تو رابه خودت واگذار خواهم کرد.(1)

توضیح: در قاموس گفته «تفرّغ» یعنی از هر گونه شغل و فکری خالی و آزاد شده، و معنای حدیث این می شود که خود را از افکار دنیوی و تمایلات و تعلقات آن فارغ و آزاد نما. و لام «لعبادتی» برای علت و یا ظرفیت است.

املأ قلبک غنی: یعنی احساس بی نیازی از مردم می کنی و «علی» به تشدید یاء، جمله حالیه است و «علی» به تخفیف یاء هم خوانده شده که بر حسب معنا، عطف بر «املا» باشد، چون معنای املا در واقع چنین است که در مقابل قلبت را از احساس بی نیازی آکنده نمایم. البته اولی که با تشدید است، روشن تر و بهتر است.

و ان لا تفرّغ: «ان» شرطیّه و «لا» نافیه و «اکلک»به جزم خوانده می شود.

1- . کافی 2 : 83

9. کافی: ابو جمیله گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال می فرماید:ای بندگان راستین و با صدق و اخلاص من! با عبادت و پرستش من، نعمت و لذت خود را در دنیا استیفا نموده و بهره مند شوید که در آن جهان هم با همین عبادات خود، بهره مند و از نعمت های آخرت برخوردار خواهید شد.(1)

توضیح: ظاهرا باء «بعبادتی» برای صله است، یعنی نعمت و لذتی که در حال عبادت حاصل می شود. چون صدّیقین و مقرّبین درگاه الهی از عبادت خود لذت می برند و روح خود را تغذیه و تقویت می نمایند و این برای آنان بزرگ ترین لذت های روحی است. و گفته شده که باء سببیّه است، چون عبادت سبب توسعه رزق است، همان گونه که خداوند فرموده: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»، {هر که تقوا و پرهیزکاری داشته باشد، خداوند راه گشایش و خروج از مضیقه برای او فراهم می فرماید.}(2) ولی این معنا بعید است.

فانّکم تتنعّمون بها: یعنی در آن جهان از خود عبادت و پرستش حق لذت می برید که عبادت حق در آن جهان هم از تمام لذات جسمانی گواراتر است، چون اولیا و مقربین،به خاطر لذت روحی و انس به حق است که خدا را عبادت می کنند، نه از جهت تکلیف و انجام وظیفه. همچنان که ملائکه غذا و خوراکشان تسبیح حق و شراب و آشامیدنی آنان تقدیس و تنزیه او است. یا معنای این جمله این است که شما به سبب عبادت دنیوی یا به اندازه آنیا در مقابل و عوض عبادت خود، در آن جهان متنعم و بهره مند خواهید بود، ولی معنای اول روشن تر است.

10. کافی: عمرو بن جمیع از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: با فضیلت ترین مردم آن کسی است که شیدا و دلباخته عبادت باشد و با آن هم آغوش و ملازم گردد، و از دل و جان شیفته عبادت

1- . کافی 2 : 83
2- . طلاق / 3

باشد و با فکر فارغ، بدن و جسم خود را از انجام آن باز ندارد. چنین شخصی نسبت به زندگی دشوار یا آسان بی تفاوت است.(1)

توضیح: «عشق» از باب تعب به کسر عین که اسم مصدرش عشق می شود، به معنای افراط در علاقه و محبت است، یعنی عبادت را که وسیله و سبب قرب و نزدیکی به حق است و هدف حقیقی و واقعی انسان است، شدیدا و در حد کمال و افراط دوست دارد. و چه بسا ممکن است توهم شود که عشق فقط در محور امور باطله و چیزهای جسمانی و واهی استعمال می شود.بنابراین در مورد محبت به خدای سبحان و آنچه به خدا مربوط است به کار برده نمی شود، ولی این حدیث خلاف این مطلب را می رساند و لفظ عشق در مورد محبت به عبادت خدا استعمال شده، گرچه احتیاط این است که اسمایی که از واژه عشق گرفته می شود و بلکه افعالی که از این ریشه گرفته می شوند،درباره ذات مقدس او اطلاق نگردد. البته بنا بر اینکه بگوییم اسماء اللّه توقیفی است، یعنی ما حق نداشته باشیم الفاظ و اسمایی که در قرآن و حدیث درباره خدا اطلاق نشده را درباره آن ذات استعمال کنیم. گفته شده که حکما و فلاسفه در بخش حکمت و فلسفه طبیعی از کتب خود چنین گفته اند که عشق یک حالت انحراف طبیعت و مزاج است و نوعی جنون و مالیخولیا است، ولی در بخش حکمت و فلسفه الهی نظر قاطع داده اند که عشق بزرگ ترین کمالات انسان و از عوامل مهم سعادت و خوشبختی است.

و چه بسا ممکن است توهم شود که این دو نظر با هم متخالف و متناقض است، ولی این توهم بی اساس و خیالی است باطل و واهی. چون آن عشق و شیفتگی که نکوهش شده و به جنون و مالیخولیا تعبیر گردیده، آن عشق حیوانی جسمانی شهوانی است که از غرایز حیوانی و تسلیم شدن در برابر لذت و هوای نفس و اشباع شهوت و غریزه جنسی سرچشمه می گیرد و قطعا این حالت زیانبارترین حالت انسان است، ولی آن عشقی که از صفات و حالات پسندیده نفیس است، عبارت است از آن حالت روحی و معنوی و انسانی. و نوع اول از عشق، پس از سپری شدن ایام هجران و

1- . کافی 2 : 83

محرومیت و رسیدن ایام وصال و دستیابی به هدف، فانی و نابود می شود، ولی نوع دوم از عشق نه تنها فناپذیر نیست، بلکه تا ابد باقیو مستمر است و قوی تر و شدیدتر هم می شود.

«علی ما اصبح»: یعنی هیچ باکی ندارد که در چه حالتی داخل در صبح و وارد در روز می شود.

علی عسر ام علی یسر: زندگی ناراحت و دشوار داشته باشد یا مرفّه و همراه با توسعه. و این تعبیر می رساند که ثروت و داشتن مال و مکنت، منافاتی با عشق به عبادت و دوستی حق و خالی بودن و سالم ماندن دل از گرایش و علاقه به غیر عبادت ندارد. آنچه که مضر و منافی با این حالت است، علاقه قلبی و دلباختگی به این امور است.

11. کافی: عیسی بن عبداللَّه به حضرت صادق علیه السّلام عرضه داشت: فدایت شوم! عبادت چیست؟ فرمود: اطاعت فرامین خدا با نیت حسنه و نیک، از آن طرقی که خود معین نموده و اطاعت الهی از آن وجوه انجام می شود. ای عیسی! هنگامی ایمان تو صحیح و مورد قبول حق است که ناسخ را از منسوخ بشناسی. عرض کردم: راه شناختن و تشخیص ناسخ از منسوخ چیست؟ فرمود: آیا در برابر دستور امام، تسلیم کامل نیستی و آماده انجام فرمان او با کمال حسن نیت نیستی؟ و اگر این امام از دنیا رحلت نمود و امام بعدی جانشین او شد، آمادگی تام و حسن نیت در اطاعت او نداری؟ عرضه داشتم چرا. فرمود: همین است شناختن ناسخ از منسوخ.(1)

توضیح: حسن النّیه بالطّاعه»: ظاهرا معنای این جمله این است که عبادت صحیح و قبول شده، آن عبادتی است که با نیت پاک و نیک و از هر گونه شائبه ریا و خود نمایی و نظایر آن خالص باشد، و با پیروی از دستورهای ائمه و پیشوایان بر حق علیه السّلام انجام شود، و ترتیب و کیفیت آن از همان وجوه و راه هایی که اطاعت خدا از آن طرق می شود، گرفته شود. یعنی بدعت و به سلیقه و رای خود نباشد، بلکه با ادله و براهین منطقی و بر حق و آثار و اخبار وارده صحیحه تطبیق داشته باشد، یا اینکه

1- . کافی 2 : 83

اطاعت شخص به استناد دلایل و براهین روشن و واضح باشد که در نتیجه از پیروی و انجام دستورهای رهبران کفر و ضلالت اجتناب و دوری کرده باشد. یا معنا این باشد که در انجام فرمان افرادی که لازم الاطاعه هستند، عزم راسخ و استوار داشته و در عین حال عبادات خود را از طریقه مقرره در اطاعت انجام دهد و بدعت و اعمال سلیقه و ریا و خودنمایی را در اعمال خود داخل ننماید. و این معنا با جملات بعدی که در حدیث هست مناسب تر است. و گفته شده معنای این جمله این است که انسان در اطاعت و فرمانبرداری معبود خود، دارای حسن نیت باشد. بنابراین اگر توانست و فرصت اجازه داد که بر طبق این نیت حسنه خود اعمال را انجام دهد چه بهتر، وگرنه آن مقدار از عبادت که بر او واجب بوده را با حسن نیت انجام دهد.

أ لیس تکون ...: که در توضیح شناخت ناسخ و منسوخ فرموده، این بیان یا تفسیری که در آیه شریفه ما «نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها»، {ما آیه ای را نسخ نمی کنیم و یا به فراموشی نمی سپاریم مگر آن که بهتر یا مثل آن را می آوریم}(1) وارد شده، موافق و مؤید آن است. چون در اخبار و احادیث تفسیر آیه فوق، چنین آمده که منظور از نسخ، بردن آیه و آوردن آیه دیگری بهتر از آن یا نظیر آن، بردن امامی از دنیا و انتصاب امام بعدی به جای او که آن امام بعدی بهتر یا مانند امام قبلی است می باشد. و گفته شده که ممکن است مقصود از لفظ «الوجوه» که در این حدیث آمده(عبادتش از آن راه هایی که اطاعت خدا از آن راه ها می شود)، ائمه اطهار علیه السّلام هستند یکی پس از دیگری، چون به وسیله ارشاد و راهنمایی آنها، انسان با طریق عبادت و راه بندگی آشنا می شود. و منظور از «طاعه» هم آن فرمانبری و انجام وظیفه ای است که با تعلیم و توضیح آنان روشن شده و پیروی از آنان و تسلیم در برابر اوامر آنان است. و مقصود از حسن نیت این است که انسان از صمیم قلب و از عمق جان به آنان علاقه و ارادت داشته و هیچ عاملی نتواند با این حالت تسلیم، منازعه و مزاحمت نماید. و امکان دارد که منظور از «وجوه»، اقسام عبادات و انواع آن باشد، از قبیل نمازهای واجب و مستحب و روزه ها و سایر

1- . بقره / 106

واجبات و مستحبات با آن دایره وسیعی که دارد، و مراد از حسن نیت، خالص بودن و پاکی نیت از شائبه نقص ریا و خودنمایی و غیره است.

12. کافی: هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:عبادت کنندگان بر سه گونه اند: گروهی خدا را از جهت خوف و ترس عبادت می کنند، که این عبادت برده گان است؛ گروه دیگری خداوند متعال را به منظور رسیدن به ثواب عبادت می کند، که این هم عبادت اجیرها و کارگران است؛ گروهی هم خداوند را با انگیزه محبت و دوستی عبادت می کنند، که این عبادت، عبادت آزادمردان است و این رقم عبادت، بهترین اقسام عبادات است.(1)

توضیح: «العبّاد ثلاثه» (عبادت کنندگان بر سه قسمند) در بعضی از نسخه ها تعبیر چنین است که بنابراین نسخه، چیزی در تقدیر لازم نیست گرفته شود، ولی در بعضی از نسخه ها «العباده ثلاثه» آمده است که در این صورت، کلمه ای باید در تقدیر گرفته شود،یا در اول «العباده»، به این ترتیب «ذوو العباده» یعنی اهل عبادت سه قسمند، یا بعد از لفظ «قوم» که در حدیث است. به این ترتیب «عباده قوم» (عبادت و پرستش گروهی با انگیزه ترس و عبادت گروهی با انگیزه ثواب ...) و خلاصه مطلب اینکه عبادت صحیحی که ثواب و ارزش دارد، تا حدودی سه قسم است. البته عبادتی که از این سه قسم نباشد، مانند عبادت ریاکاران و امثال آن، اساسا عبادت شمرده نمی شود و از مقسم خارج است.

فتلک عباده العبید: چون در این صورت عبادت کننده مانند برده ها و بنده هاییهستند که از ترس عقوبت و کتک خوردن از دست صاحب،ش دستورهای او را انجام می دهد.

فتلک عباده الأجراء: و این گونه عبادت کنندگان مانند اجیر شدگان و افراد مزدوری که برای به دست آوردن مزد و اجرت کار می کنند، خدا را برای دستیابی به اجر و ثواب های اخروی عبادت می کنند.

1- . کافی 2 : 84

حبّا له: یعنی چون خدا را دوست دارند عبادتش می کنند. و البته دوست در مقام تحصیل رضایت و خشنودی محبوب است. یا به این معنا که خدای خود را عبادت می کنند تا در نتیجه به مقام و درجه محبین و دوستان خدا نائل شده و به محبت و دوستی پروردگار جهان برسند، ولی معنای اول بهتر و روشن تر است.

فتلک عباده الأحرار: این عبادت آزادگان است، یعنی مردانی که از بندگی شهوات و امیال نفسانی آزادند و طوق و زنجیر اطاعت و پیروی از نفس اماره که همیشه در مقام تامین لذت ها و شهوت هاست، از گردن خود باز کرده اند و اینان در عبادت به جز رضایت و خشنودی خداوند آگاه به اسرار و درون ها و تحصیل قرب و نزدیکی به خدای کریم و بخشنده، غرض و مقصدی ندارند و در نیت آنها هیچ نظری به بهشت و دوزخ نیست. و افضل و برتر بودن این گونه عبادت بر اقسام دیگر آن، بر صاحبان بینش پوشیده نیست. و ضمنا از اینکه این عبادت به صیغه اسم تفضیل معرفی شده(افضل العباده)، به دست می آید که آن دو قسم عبادت هم عبادت صحیحی است و دارای فضیلت و ارزش است، نهایت اینکه به پایه این گونه عبادت نمی رسند. و این حدیث دلیل روشنی است در مقابل آن کسانی که می گویند عبادتی که با انگیزه ترس از عقاب یا رسیدن به ثواب باشد، (باطل است).

13. کافی: سکونی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:چه زشت و ناگوار است فقر و تهیدستی پس از دوران ثروت و مالداری، و چه زشت و بد است خطا و گناه پس از سپری شدن ایام مسکنت و بی چیزی، و زشت تر از این کسی است که مشغول عبادت بوده و سپس آن روش را کنار گذارد و عبادت را رها کند. (1)

توضیح: «ما اقبح الفقر بعد الغنی»: شاید منظور حضرت زشت و بد بودن فقر بعد از مالداری، از نظر مردم باشد، گرچه نزد خدا فقر و بی چیزی ممدوح و پسندیده است. یا اینکه مقصود آن گونه فقر و تهیدستی است که انسان از جهت اسراف و ولخرجی یا از جهت ترک کسب و کار و امثال این با دست خود این بلا را برای خود فراهم کرده

1- . کافی 2 : 84

باشد. یا اینکه منظور نحوه زندگی فقیرانه باشد که انسان با اینکه پول و ثروت و تمکن دارد، ولی از لحاظ لباس و خوراک، بر خود و عائله اش سخت گیری کرده و مانند فقرا و تهیدستان زندگی کند.

بر طبق جمله بعدی که فرمود «و اقبح الخطیئه بعد المسکنه» که ظاهرا مقصود از این جمله این است که پس از پیدایش حالت فقر و تهیدستی، تمایل به گناه و ارتکاب معصیت بسیار زشت و ناپسند است، از جهت اینکه برای چنین شخصی فراهم کردن وسایل گناه و مقدمات معصیت دشوار و دواعی و انگیزه آن سست و ضعیف است. یا امکان دارد منظور این باشد که آلودگی به گناه و انجام معصیت پس از سپری شدن ایام مسکنت و تهیدستی و پیدایش ثروت و مکنت بسیار زشت و نکوهیده است، زیرا در چنین وضعی لازم است که از الطاف و نعمت های الهی سپاسگزاری کند، نه اینکه به جای شکر نعمت، کفران آن کرده و حالت اولیه و دوران فقر و تهیدستی خود را فراموش نماید و به طرف گناه برود. و احتمال هم دارد که مقصود از مسکنت، اظهار ذلت و فروتنی نسبت به خدا باشد که انسان با ترک گناه و معصیت، خاکساری و ذلت خود را در مقابل خالق اظهار نماید و توبه کند، ولی بعدا مرتکب گناه بشود که این معنا با جمله قبلی مناسب تر است.

و اقبح من ذلک العابد للّه ثمّ یدع عبادته: لفظ «اقبح» ممکن است مبتدا باشد و «العابد» خبر، و کلمه العابد هم ممکن است مبتدا مؤخر واقبح خبر مقدم باشد. و جمله «ثمّ یدع»عطف بر «عابد» است، چون الف و لام «العابد» که اسم فاعل است، موصول و به معنای «الذی» است که در واقع می شود «الّذی یعبداللّه ثمّ یدع.»

14. کافی: ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: یکی از عابدترین مردم کسی است که واجبات و فرایض دینی خود را انجام دهد.(1)

1- .کافی 2 : 84

باب پنجاه و ششم : در طاعت و تقوا و ستایش متّقین و صفات وعلائم آنان و اینکه میزان ارزش و شرط قبولی عمل،تقوا است مؤلف: قبلا در باب اطاعت خدا و رسول و حجت های الهی، مطالبی مناسب با این باب گفته شده که نباید غفلت شود.

آیات:

- الم ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(1)

{الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواپیشگان است: آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنندو آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده، و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند.آنهایند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آنها همان رستگارانند. }

- وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ.(2)

1- .[1] بقره / 1 - 5
2- . بقره/ 41

{و تنها از من پروا کنید. }

- وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.(1)

{و آنچه را در آن است به خاطر داشته باشید، باشد که به تقوا گرایید. }

- وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ.(2)

{و برای پرهیزکاران پندی قرار دادیم. }

- وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَیْرٌ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.(3)

{اگر آنها گرویده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعاً پاداشی [که] از جانب خدا [می یافتند] بهتر بود- اگر می دانستند. }

- وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.(4)

{و آنان همان پرهیزکارانند. }

- حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ.(5)

{[این کار] حقی است بر پرهیزکاران. }

- وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی.(6)

{بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.(7)

{و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ.(8)

{و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواپیشگان است. }

1- . بقره/ 63
2- . بقره/ 66
3- . بقره/ 103
4- . بقره/ 177
5- . بقره / 180
6- . بقره / 189
7- . بقره / 189
8- . بقره / 194

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ.(1)

{و از خدا بترسید، و بدانید که خدا سخت کیفر است. }

- تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى وَ اتَّقُونِ يا أُولِي الْأَلْبابِ.(2)

{برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزکاری است، و ای خردمندان! از من پروا کنید. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.(3)

{و از خدا پروا کنید و بدانید که شما را به سوی او گرد خواهند آورد. }

- وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ.(4)

{و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، وی را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است، و چه بد بستری است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.(5)

{و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. }

- وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى.(6)

{و گذشت کردنِ شما به تقوا نزدیک تر است. }

- وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.(7)

{و بترسید از روزی که در آن، به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی [پاداشِ] آنچه به دست آورده، تمام داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ.(8)

1- . بقره / 196
2- . بقره / 197
3- . بقره / 203
4- . بقره / 206
5- . بقره / 233
6- . بقره / 237
7- . بقره / 281
8- . آل عمران / 50

{پس، از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید. }

- بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ.(1)

{آری، هر که به پیمان خود وفا کند، و پرهیزکاری نماید، بی تردید خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد. }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.(2)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حقّ پرواکردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. }

- وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ.(3)

{و خداوند به [حال] تقواپیشگان داناست. }

- وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً.(4)

{و اگر صبر کنید و پرهیزکاری نمایید، نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.(5)

{پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.(6)

{و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید. و از آتشی که برای کافران آماده شده است بترسید. خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید. }

1- . آل عمران / 76
2- . آل عمران / 102

3- . آل عمران / 115
4- . آل عمران / 120
5- . آل عمران / 123
6- . آل عمران / 130 - 132

- وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.(1)

{و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید. }

- وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.(2)

{و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است. }

- لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ.(3)

{برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزکاری کردند پاداشی بزرگ است. }

- لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.(4)

{ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته اند باغ هایی خواهند داشت که از زیر [درختانِ] آن نهرها روان است. در آنجا جاودانه بمانند [این] پذیرایی از جانب خداست، و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.(5)

{و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید. }

- يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ إلى قوله وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَساءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً.(6)

{ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی

1- .[1] آل عمران / 133

2- . آل عمران / 138
3- . آل عمران / 172
4- . آل عمران / 198
5- . آل عمران / 200
6- . نساء / 1

که به [نامِ] او از همدیگر درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندانَ مَبُرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است. }

- وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيداً.(1)

{و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید. و اگر کفر ورزید [چه باک؟ که] آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آنِ خداست، و خدا بی نیاز ستوده [صفات] است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ.(2)

{و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.(3)

{و پروای خدا بدارید که خدا زودشمار است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.(4)

{و از خدا پروا دارید که خدا به راز دل ها آگاه است. }

- اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.(5)

{عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.(6)

{و از خدا پروا دارید، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند. }

- قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.(7)

1- . نساء / 131

2- . مائده / 2
3- . مائده / 4
4- . مائده/ 7
5- . مائده / 8
6- . مائده/ 11
7- . مائده/ 27

{گفت: «خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد.» }

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید. }

- وَ هُدیً وَ مَوْعِظَهٌ لِلْمُتَّقِینَ.(2)

{و برای پرهیزکاران رهنمود و اندرزی است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.(3)

{و اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید. }

- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ.(4)

{و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعاً گناهانشان را می زدودیم و آنان را به بوستان های پر نعمت درمی آوردیم. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.(5)

{و از آن خدایی که بدو ایمان دارید پروا دارید. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ.(6)

{و از خدایی که نزد او محشور می شوید پروا دارید. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.(7)

{پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید. }

1- . مائده / 35

2- . مائده / 46
3- . مائده / 57
4- . مائده / 65
5- . مائده /88
6- . مائده /96
7- . مائده /100

- قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.(1)

{[عیسی] گفت: «اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید.» }

- وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.(2)

{و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزکاری می کنند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ }

- وَ ما عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ لكِنْ ذِكْرى لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.(3)

{و چیزی از حساب آنان [ستمکاران] بر عهده کسانی که پروا [ی خدا] دارند، نیست. لیکن، تذکّر دادن [لازم] است، باشد که [از استهزا] پرهیز کنند. }

- وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِی إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.(4)

{و اینکه نماز برپا دارید و از او بترسید، و هم اوست که نزد وی محشور خواهید گردید. }

- ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.(5)

{اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید. }

- وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(6)

{و پرهیزکاری نمایید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید. }

- وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ.(7)

{و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقوا است. }

- وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(8)

1- . مائده / 112
2- . أنعام / 32
3- . أنعام / 69
4- . أنعام / 72
5- . أنعام / 153
6- . أنعام / 155
7- . أعراف / 26
8- . أعراف / 63

{و تا شما پرهیزکاری کنید و باشد که مورد رحمت قرار گیرید؟ }

- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ.(1)

{و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم. }

- وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ.(2)

{و فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است. }

- وَ الدَّارُ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.(3)

{و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقّل نمی کنید؟ }

- خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّهٍ وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.(4)

{[و گفتیم:] آنچه را که به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید، و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید. شاید که پرهیزکار شوید. }

- إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ.(5)

{در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ.(6)

{پس از خدا پروا دارید. }

1- . أعراف /96

2- . أعراف /128
3- . أعراف /169
4- . أعراف /171
5- . أعراف /201
6- . أنفال / 1

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.(1)

{ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حقّ از باطل] قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.}

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.(2)

{و از خدا پروا دارید که خدا آمرزنده مهربان است.}

- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.(3)

{چرا که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.}

- وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.(4)

{و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.}

- لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ إلى قوله سبحانه أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ.(5)

{چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن [به نماز] ایستی. [و] در آن، مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند، و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند دوست می دارد. آیا کسی که بنیاد [کار] خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می افتد؟}

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.(6)

1- . أنفال / 29
2- . أنفال / 69

3- .توبه / 4
4- .توبه /36
5- .توبه / 108 - 109
6- .توبه / 119

{ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید. }

- وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.(1)

{و بدانید که خدا با تقواپیشگان است. }

- إِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ.(2)

{به راستی، در آمد و رفتِ شب و روز و آنچه خدا در آسمان ها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند دلایلی [آشکار] است. }

- فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ.(3)

{«خدا» پس بگو: «آیا پروا نمی کنید؟ }

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیاوَ فِی الْآخِرَهِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.(4)

{همانان که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده اند.در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است. وعده های خدا را تبدیلی نیست این همان کامیابی بزرگ است. }

- فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَهَ لِلْمُتَّقِینَ.(5)

{ پس شکیبا باش که فرجام [نیک] از آنِ تقواپیشگان است. }

- وَ لَأَجْرُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ.(6)

{و البته اجر آخرت، برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودند، بهتر است. }

- إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.(7)

1- .توبه / 123

2- . يونس /6
3- . يونس / 31
4- . يونس / 63 - 64
5- . هود /49
6- . يوسف / 57
7- . يوسف / 90

{ بی گمان، هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. }

- وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ.(1)

{ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید. و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ }

- مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَی الْکافِرِینَ النَّارُ.(2)

{وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [این است که] از زیر [درختان] آن نهرها روان است. میوه و سایه اش پایدار است. این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده اند و فرجام کافران آتش [دوزخ] است. }

- إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ.(3)

{بی گمان، پرهیزکاران در باغ ها و چشمه سارانند. }

- أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ.(4)

{ که بیم دهید که معبودی جز من نیست. پس، از من پروا کنید. }

- وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ کَذلِکَ یَجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ.(5)

{و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است، و قطعاً

1- . یوسف / 109

2- . رعد / 35
3- . حجر / 45
4- . نحل/ 2
5- . نحل/ 30 - 31

سرای آخرت بهتر است، و چه نیکوست سرای پرهیزکاران: بهشت های عدن که در آن داخل می شوند رودها از زیر [درختان] آنها روان است در آنجا هر چه بخواهند برای آنان [فراهم] است. خدا این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهد. }

- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ.(1)

{در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند. }

- وَ کانَ تَقِیًّا.(2)

{ و تقواپیشه بود. }

- قالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنْکَ إِنْ کُنْتَ تَقِیًّا.(3)

{[مریم] گفت: «اگر پرهیزکاری، من از تو به خدای رحمان پناه می برم. }

- تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ کانَ تَقِیًّا.(4)

{این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزکار باشند به میراث می دهیم. }

- ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا.(5)

{آن گاه کسانی را که پرهیزکار بوده اند می رهانیم، و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می کنیم. }

- یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً.(6)

{ [یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می کنیم. }

1- . نحل/ 128

2- . مريم/ 13
3- . مريم/ 18
4- . مريم/ 63
5- . مريم/ 72
6- . مريم/ 85

- وَ صَرَّفْنا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً.(1)

{و این گونه آن را [به صورت] قرآنی عربی نازل کردیم، و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم، شاید آنان راه تقوا در پیش گیرند، یا [این کتاب] پندی تازه برای آنان بیاورد. }

- وَ الْعاقِبَهُ لِلتَّقْوی.(2)

{ و فرجام [نیک] برای پرهیزکاری است. }

- یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ.(3)

{ای مردم، از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است. }

- لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ.(4)

{هرگز [نه] گوشت های آنها و نه خون هایشان به خدا نخواهد رسید، ولی [این] تقوای شماست که به او می رسد. }

- أَ فَلا تَتَّقُونَ.(5)

{ آیا سَرِ پرهیزکاری ندارید؟ }

- وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِینَ.(6)

{ و موعظه ای برای اهل تقوا فرود آورده ایم. }

- قُلْ أَ ذلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّهُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصِیراً لَهُمْ فِیها ما یَشاؤُنَ خالِدِینَ کانَ عَلی رَبِّکَ وَعْداً مَسْؤُلًا.(7)

1- . طه/ 113- 132
2- . طه/ 113- 132
3- . حجّ/ 1

4- . حجّ/ 37
5- . مؤمنون/ 32
6- . نور/ 34
7- . فرقان/ 15 - 16

{بگو: «آیا این [عقوبت] بهتر است یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است که پاداش و سرانجام آنان است؟» جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند. پروردگار تو مسئول [تحقق] این وعده است. }

- وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً.(1)

{ و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان. }

- أَ لا یَتَّقُونَ.(2)

{ آیا پروا ندارند؟ !}

- وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ.(3)

{و [آن روز] بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می گردد. }

- إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لا تَتَّقُونَ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ.(4)

{چون برادرشان نوح به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟» من برای شما فرستاده ای درخور اعتمادم. از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. }

- وَ اتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُمْ بِما تَعْلَمُونَ أَمَدَّکُمْ بِأَنْعامٍ وَ بَنِینَ وَ جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ.(5)

{و از آن کس که شما را به آنچه می دانید مدد کرد پروا دارید: شما را به [دادنِ] دام ها و پسران مدد کرد، و به [دادن] باغ ها و چشمه ساران من از عذابِ روزی هولناک بر شما می ترسم. }

- وَ اتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ.(6)

{و از آن کس که شما و خلق [انبوه] گذشته را آفریده است پروا کنید. }

1- . فرقان/ 74

2- . شعراء/ 11
3- . شعراء/ 90
4- . شعراء/ 106 - 108
5- . شعراء/ 132 - 135
6- . شعراء/ 184

- وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ.(1)

{و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند رهانیدیم. }

- وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ.(2)

{و فرجام [خوش] از آنِ پرهیزکاران است. }

- وَ اتَّقُوهُ.(3)

{و از او پروا بدارید. }

- لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَ.

{شما مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید، اگر سَرِ پروا دارید. }

- وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيداً.(4)

{ و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است. }

- وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.(5)

{و چون به ایشان گفته شود: «از آنچه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید، امید که مورد رحمت قرار گیرید» [نمی شنوند]. }

- أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ.(6)

{یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟ }

- وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَهً لَهُمُ الْأَبْوابُ.(7)

{و قطعاً برای پرهیزکاران فرجامی نیک است. باغ های همیشگی در حالی که درهای [آنها] برایشان گشوده است. }

- قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ.(8)

1- . نمل/ 53
2- . قصص/ 83
3- . روم/ 31
4- . أحزاب/ 32 و 55
5- . يس/ 45
6- . ص/ 28
7- . ص/ 49 - 50
8- . زمر/ 10

{بگو: «ای بندگان من که ایمان آورده اید، از پروردگارتان پروا بدارید. }

- یا عِبادِ فَاتَّقُونِ.(1)

{ای بندگان من، از من بترسید. }

- لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِیَّهٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَعْدَ اللَّهِ لا یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعادَ.(2)

{لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی [دیگر] بنا شده است نهرها از زیر آن روان است. وعده خداست خدا خلاف وعده نمی کند. }

- وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.(3)

{و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزکارانند. }

- وَ یُنَجِّی اللَّهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ لا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.(4)

{و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، به [پاسِ] کارهایی که مایه رستگاری شان بوده، نجات می دهد. عذاب به آنان نمی رسد و غمگین نخواهند گردید. }

- وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً.(5)

{و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند. }

- وَ نَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ.(6)

{و کسانی را که ایمان آورده بودند و پروا می داشتند رهانیدیم. }

- وَ الْآخِرَهُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ.

1- . زمر/ 16

2- . زمر/ 20
3- . زمر/ 33
4- . زمر / 61
5- . زمر / 73
6- .فصلت / 18

{و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزکاران است. }

- اَلْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ یا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.(1)

{در آن روز، یاران- جز پرهیزکاران- بعضی شان دشمن بعضی دیگرند. ای بندگان من، امروز بر شما بیمی نیست و غمگین نخواهید شد. }

- إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ.(2)

{به راستی پرهیزکاران در جایگاهی آسوده [اند]، در بوستان ها و کنار چشمه سارها. }

- وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ.(3)

{و خدا یار پرهیزکاران است. }

- مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبِینَ وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ مَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النَّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمِیماً فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدیً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ.(4)

{مَثَلِ بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعمش] برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذّتی است و جویبارهایی از انگبین ناب. و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است و [از همه بالاتر] آمرزش پروردگار آنهاست. [آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می شود [تا] روده هایشان را از هم فروپاشد؟ و از میان [منافقان] کسانی اند که [در ظاهر] به

1- . زخرف/ 35، 67 - 68
2- . دخان/ 51 - 52
3- . جاثیه / 19

4- .محمد / 15 - 17

[سخنان] تو گوش می دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می روند، به دانش یافتگان می گویند: «هم اکنون چه گفت؟» اینان همانانند که خدا بر دل هایشان مُهر نهاده است و از هوس های خود پیروی کرده اند. و [لی] آنان که به هدایت گراییدند [خدا] آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و [توفیق] پرهیزکاری شان داد. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.(1)

{و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (2)

{و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید. }

- إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ.(3)

{در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. }

- وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ.(4)

{و بهشت را برای پرهیزکاران نزدیک گردانند، بی آنکه دور باشد. }

- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ آخِذِينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِينَ كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.(5) (این شماره پانوشت باید به ص بعد منتقل شود)

{پرهیزکاران در باغ ها و چشمه سارانند. آنچه را پروردگارشان عطا فرموده می گیرند، زیرا که آنها پیش از این نیکوکار بودند. و از شب اندکی را می غنودند. و در سحرگاهان [از خدا] طلب آمرزش می کردند. و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی [معیّن] بود. }

1- . حجرات/ 1
2- . حجرات/ 10

3- . حجرات/ 13
4- . ق/ 31
5- . ذاريات/ 15 - 19

- إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَعِیمٍ فاکِهِینَ بِما آتاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقاهُمْ رَبُّهُمْ عَذابَ الْجَحِیمِ.(1)

{پرهیزکاران در باغ هایی و [در] ناز و نعمتند. به آنچه پروردگارشان به آنان داده دلشادند، و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ مصون داشته است. }

- إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.(2)

{در حقیقت، مردم پرهیزکار در میان باغ ها و نهرها، در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانایند. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ.(3)

{ و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.(4)

{ و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ.(5)

{پس تا می توانید از خدا پروا بدارید. }

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ.(6)

{ و از خدا، پروردگارتان بترسید. }

- وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.(7)

{ و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد. و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند. }

- وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً.(8)

1- . طور/ 17 - 18
2- . قمر/ 54 - 55
3- . حشر/ 7
4- . ممتحنه / 11
5- . تغابن/ 16
6- . طلاق/ 1
7- . طلاق/ 2 - 3
8- . طلاق / 4

{و هر کس از خدا پروا دارد [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد. }

- وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً.(1)

{ و هر کس از خدا پروا کند، بدی هایش را از او بزداید و پاداشش را بزرگ گرداند. }

- فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ.(2)

{ پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. }

- إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ.(3)

{برای پرهیزکاران، نزد پروردگارشان باغستان های پرناز و نعمت است. }

- إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفازاً حَدائِقَ وَ أَعْناباً وَ کَواعِبَ أَتْراباً وَ کَأْساً دِهاقاً.(4)

{مسلّماً پرهیزکاران را رستگاری است: باغچه ها و تاکستان ها، و دخترانی همسال با سینه های برجسته، و پیاله های لبالب. }

- وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکَّی.(5)

{و پاک رفتارتر [ازین مردم] از آن دور داشته خواهد شد: همان که مالِ خود را می دهد [برای آنکه] پاک شود، }

- أَ رَأَیْتَ إِنْ کانَ عَلَی الْهُدی أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی.(6)

{چه پنداری اگر او بر هدایت باشد، یا به پرهیزکاری وادارد [برای او بهتر نیست]}

تفسیر:

1- . طلاق / 5
2- . طلاق/ 10

3- .[3] قلم/ 34
4- . نبأ/ 31 - 34
5- . ليل/ 17 - 18
6- . علق /11 - 12

«الم»: بحث درباره فواتح و حروفی که در اول بعضی از سوره های قرآن است، بعدا در کتاب قرآن خواهد آمد ان شاء اللّٰه.

ذلِکَ الْکِتابُ: در تفسیر امام علیه السّلام، منظور همین قرآنی است که به حروف «الم» افتتاح شده و این کتابی است که موسی و انبیا بعد از او به آن خبر داده اند و به بنی اسرائیل اخبار نموده اند که من (خدا) به زودی آن را بر تو نازل خواهم ساخت ای محمد!

لا رَیْبَ فِیهِ: چون کاملا حقانیّت قرآن نزد آنها روشن است شک و تردیدی در آن راه ندارد.

هُدیً: بیان روشن و نگهدارنده از گمراهی است.

لِلْمُتَّقِینَ: برای کسانی که از موجبات شقاوت پرهیز دارند و جهل و سفاهت را از خود بر طرف می سازند که در صورت علم و اطلاع بر واجبات و تکالیف شرعی، اعمال خود را برای جلب رضای حق انجام می دهند.(1) و اینکه در این آیه شریفه هدایت قرآنی را به اهل تقوا و پرهیزکاران اختصاص داده، از این جهت است که فقط آنان از این کتاب الهی بهره مند می شوند. چون شرط اساسی حصول معرفت شناسی قرآن و معارف حقه، تقوای عملیو تسلیم است.

الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ: یعنی ایمان دارند به چیزهایی که از دایره محسوسات خارج است و با ادراکات عقلی ارتباط دارد، نظیر مسائل توحید، نبوت، آمدن مصلح جهان، رجعت و مسأله قیامت، حساب بهشت و دوزخ و مطالب دیگری که ایمان و اعتقاد به آنها لازم است، از آن مسائلی که با مشاهده و حواس ظاهری درک نمی شود و فقط از آن طرقی که خداوند متعال بیان نموده و دلایل روشنی که ارائه داده به دست می آید.

وَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ: با رکوع و سجود کامل و مراقبت بر اوقات نماز و حدود و شرایط آن و حفظ و نگهداری آن از چیزهایی که آن را فاسد یا ناقص می کند .

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 29

وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ: از آنچه به آنان داده ایم، از مال و ثروت و قدرت جسمی و مقام و موقعیت، علم و دانش.

یُنْفِقُونَ: می بخشند و برای دستیابی به این امور، تحمل رنج و زحمت نموده و حقوق اهل حق را به آنان می رسانند، وام و قرض الحسنه می دهند، نیازحاجتمندان را تأمین می نمایند، از ضعفا و نابینایان دستگیری کرده و آنان را از مشکلات نجات می دهند، در حمل بار به آنان کمک می کنند، پیاده ها را بر مرکب خود سوار می نمایند، افرادی را که ایمان و فضیلت آنها بیشتر است بر خود مقدم می دارند، با دیگران مواسات و برادری دارند، علم و دانش را به اهلش تعلیم داده و می آموزند،و فضائل اهل بیت علیه السّلام را برای دوستان آنها و برای کسانی که امید به هدایت آنها دارند نقل می کنند. امام ششم علیه السّلام فرمود: یعنی علم خود را پخش می کنند.

وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ: به آنچه به تو نازل شده، یعنی به قرآن و به دستورهای الهی.

وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ: و آنچه پیش از تو بر پیامبران نازل گشته، از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و دیگر کتب آسمانی ایمان دارند.

وَ بِالْآخِرَهِ: یعنی آن خانه و جایگاهی که بعد از این جهان است و در آنجا پاداش اعمال نیک به بهترین وجه و برتر از مقیاس عمل و کیفر اعمال زشت به میزان همان عمل زشت داده می شود.

هُمْ یُوقِنُونَ: کوچک ترین شکّ و تردیدی ندارند.

أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ: آنان در مسیر روشن هدایت و حق و آگاه به آنچه خداوند دستور داده هستند.

وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: یعنی از آنچه می ترسیدند نجات یافته و به آنچه آرزو داشتند، رسیده و کامیاب هستند.

وَ إِيَّایَ فَاتَّقُونِ: فقط از من و نه غیر من بترسید که امام فرمود:(1)درباره کتمان یهود، علائم نبوت محمد و موضوع وصی حضرت است.

وَ اذْکُرُوا ما فِیهِ: آنچه که در تورات به عنوان پاداش بزرگ در مقابل عمل به دستورهاو کیفر شدید مخالفت با آن دستورها بیان شده، در یاد آنها باشید. و در مجمع البیان(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که مقصود از این جمله، تذکر و توجه به عذاب و عقابی است که در نتیجه ترک دستورها متوجه انسان می شود.

لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ: این هشدار به منظور این است که از مخالفت اوامر الهی که باعث عقاب است بپرهیزید تا استحقاق ثواب و پاداش داشته باشید.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ: یعنی آنهایی که علم سحر را آموختند. اگر به جای به کار بردن سحر ایمان می آوردند و پرهیز می کردند، به ثواب الهی نائل می شدند.

وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ:پرهیزکاران را در آن کسانی منحصر کرده که صفات یاد شده در صدر آیه «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» را دارا باشند. یعنی منحصرا پرهیزکارانند که این صفات را واجدند.

وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی: یعنی از محرمات الهی بپرهیزد که از امام ششم علیه السّلام چنین نقل شده است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: درباره عمل تحریف دین و تغییر احکام الهی از خدا بترسید.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: تا به پیروزی و هدایت الهی و درجات نیک نائل شوید.«وَ اتَّقُوا اللَّهَ»درباره انتقام از دشمن و یا ظالم، از خدا بترسید و از حد و مرزی که تعیین شده تجاوز ننمایید.«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ» خدا با پرهیزکاران است که آنها را حفظ فرموده و کارهای آنان را اصلاح می فرماید.«وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در مراقبت اوامر و نواهی خداوند، مخصوصا درباره حج (این آیه راجع به حج است)«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 111
2- . مجمع البیان 1 : 128

الْعِقابِ» عقاب او برای کسی که تقوانداشته باشد، از دستورش سرپیچی بنماید و از حدود الهی تجاوز کرده باشد،دشوار است

وَ تَزَوَّدُوا: یعنی برای معاد خود توشه تقوا داشته باشید. و گفته شده منظور توشه سفر حج است. چون عده ای بودند که بدون توشه و لوازم سفر به حج می رفتند و باری بر مردم می شدند و از سفره دیگران می خوردند. لذا دستور داده شد که توشه سفر بردارند و از بار بودن بر مردم خود داری کنند.

وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ: از من بپرهیزید ای خردمندان! چون لازمه عقل وتفکر ترس از خدا است و هشدار به تقوا و ترس از خدا، به این منظور است که فقط از خدا بترسد و از غیر خدا قطع رابطه نماید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: در امور اجتماعی خود خدا را در نظر داشته باشید. در تفسیر امام علیه السّلام(1) نقل شده که یعنی ای حجاج و زوار بیت اللّه که در اثر عمل حج گناهان گذشته شما آمرزیده شده و در توبه خود مقر و باقی هستید، بپرهیزید از اینکه بار دیگر به طرف گناه بروید و بار سنگین و وزر گناه بر شما بازگردد که مغفرت و بخشودگی آن گناهان نیاز به توبه جدیدی داشته باشد.

وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ: برای پاداش اعمال خود.

وَ إِذا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ: از خدا بترس و کارهای زشت را رها کن.

أَخَذَتْهُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ: تکبّر و خودبینی و غرور جاهلی او را به گناه وامی دارد و لجاج و عنادش او را به ارتکاب گناه می کشاند که در نتیجه بر شرارت و ستمکاری اش افزوده می گردد.

فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ: برای کیفر و نتایج اعمال زشت او جهنم بس است.

و لبئس المهاد: و چه بد جایگاهی است دوزخ که دائما در آن است.

وَ اتَّقُوا یَوْماً: یعنی آماده آن روز باشید.

1- . تفسیر امام حسن عسکری : 282

ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ: هر کس پاداش و کیفر عمل خود را خیر باشد باید دریافت خواهد نمود.

وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ: کوچک ترین ستمی نخواهد بود، نه پاداش اعمال کمبود دارد و نه عقاب و کیفر افزوده می گردد.

و مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ: آن کس که به عهد و پیمان خویش، هر گونه عهدی که باشد، پایبند و مقید شود.

وَ اتَّقى: و از مکر و فریب بپرهیزد، خدا او را دوست دارد.

فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: و اینکه خداوند «یحبّه» نفرموده و به جای ضمیر لفظ«الْمُتَّقِينَ» را مخصوصا نهاده، از این جهت است که توجه دهد که علّت و ملاک محبت خدا و نجات انسان،تقوا و پرهیزکاری است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ: یعنی حق پرهیزکاری و تا حد لازم و واجب تقوای الهی را انجام دهید، و آن عبارت است از به کار بردن حداکثر قدرت و استطاعت در انجام واجبات و دوری از محرمات که بعدا اخبار و احادیثی در تفسیر آن خواهد آمد.

و در حدیثی آمده که این آیه به وسیله آیه«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، {معنای آیه داخل کروشه بیاید }(1) نسخ شده است.

وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: یعنی مراقب خود باشید که تا آخرین نفس از اسلام دست برندارید و در حال مرگ، جز اسلام دین دیگری نداشته باشید. و در مجمع البیان(2) از حضرت صادق علیه السّلام قرائت«مُسْلِمُونَ» با تشدید لام نقل شده است، به این معنا که تا آخرین نفس تسلیم محض باشید و مطیع و منقاد پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله باشید.

1- . تغابن / 16
2- . مجمع البیان 2 : 482

و عیاشی(1) در تفسیر خود از حضرت کاظم علیه السّلام نقل کرده است که آن حضرت به یکی از اصحاب خود فرمود: آیه«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ ...» را چگونه قرائت می کنید؟ عرض کرد: «وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» حضرت فرمود: سبحان اللّه! چطور می شود؟ خداوند ایمان آنها را تقریر نموده و اعتراف به ایمان آنان کرده و به عنوان اهل ایمان به آنان خطاب کرده و با این امر از آنها اسلام را خواسته و می فرماید مسلم باشید با اینکه ایمان برتر از اسلام است؟ آن شخص عرض کرد: در قرائت زید بن حارثه این طور قرائت شده. حضرت فرمود: این آیه در قرائت علی علیه السّلام که همان کیفیت و نزول جبرئیل بر پیغمبراست،« إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» با تشدید است که شما اهل ایمان باید در مقابل پیغمبر تسلیم باشید، و نیز برای امام پس از پیغمبر تسلیم باشید.

وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ: بشارت و مژده ای است برای اهل خیر و اشاره به این است که تقوا و پرهیزکاری، سرچشمه نیکی ها و اعمال خوب است.

وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا: اگر در مقابل دشمنان صبر و استقامت داشته و از معاشرت و ارتباط با آنان پرهیز نمایید.

لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً: دشمنی و نقشه های شوم آنان کوچک ترین زیانی به شما نمی رساند، چون خدا وعده قطعی داده که صابران و اهل تقوا را حفظ کند.

لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ: باشد که شما سپاس نعمت های خدا را بجا آورید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: در محرمات و آنچه خداوند نهی فرموده، پرهیز داشته باشید.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: به امید رستگاری.

وَ اتَّقُوا النَّارَ: از آتش دوزخ بترسید و اعمال دوزخیان و کفار را انجام ندهید.

لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ: که در نتیجه اطاعت خدا و رسول، مشمول رحمت می شوید.لفظ «لعلّ» و «عسی» که در اصل لغت به معنای رجا و امید است، در این گونه موارد و در

1- . تفسير عياشى 1 : 193 - 194

کلام حق، اشاره و کنایه از این مطلب است که هشدار دهد که وصول به این نتایج و رسیدن به این مقاصد دشوار است و مراقبت کامل لازم دارد.

وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ: یعنی بشتابید به طرف اسباب و موجبات مغفرت و رحمت الهی. و از امیر مؤمنان علی علیه السّلام رسیده که یعنی سرعت نمایید برای انجام واجبات و فرائض دینی.(1)

وَ جَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: یعنی هنگامی که آن آسمان و زمین را چنین قرار دهند. و حضرت هر دو دست خود را باز نموده و کنار هم قرار داد. یعنی وسعت بهشت، به اندازه آسمان و زمین است، در حالی که سطح هر دو کنار هم قرار بگیرند.

أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شما مگر از راه تقوابه بهشت نمی رسید.

نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: «نزل» به آن خوردنی و آشامیدنی که برای نازلین و واردین آماده می شودمی گویند. یعنی آنچه برای پذیرایی

مهمان مهیا شد.

وَ ما عِنْدَ اللَّهِ: و آنچه نزد خدا است، چون هم فراوان و هم همیشگی است.

خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ: برای افراد نیکوکار بهتر از آن نعمت های ظاهری و مقام و پست های کاذب است که فسّاق و فجّار در آن هستند. و بهتر بودن آنها از اینها از چند نظر است:اینها اندک و بی ارزشندو آنها فراوان؛ اینها ناپایدارند و آنها همیشگی و باقی؛ اینها آمیخته با رنج و ناراحتی اند و آنها خالص و نوش بدون نیش.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: در فرایض و انجام واجبات الهی.

مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ: خدایی که شما را از یک فرد آفرید، یعنی حضرت آدم علیه السّلام.

کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً: خداوند نگهبان شما است.

1- . مجمع البيان 2 : 502

فَإِنَّ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ: یعنی تمام هستی از آن او و سلطنت و قدرت مطلقه برای اوست و از کفران و ناسپاسی و گناه و معصیت شما زیانی به او نمی رسد، همچنان که سپاسگزاری و پرهیزکاری شما نفعی به حال او ندارد و این توصیه ها و سفارش ها به تقوا و اطاعت، از جهت لطف و رحمتی است که به شما دارد، نه اینکه نیازی به اینها داشته باشد.

وَ کانَ اللَّهُ غَنِیًّا حَمِیداً: خداوند از عبادت بندگان بی نیاز و در مرحله ذات و حقیقتش پسندیده و دارای صفات زیبا است. حمد و سپاس از آن ذات مقدس بشود یا فرضا هیچ کس از او حمد و ثنا نکند.

شَدِیدُ الْعِقابِ:بنابراین انتقام الهی بسی دشوارتر است.

و اتّقوا اللَّه: در تمام محرمات الهی تقوا داشته باشید.

إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ: از کلیه اعمال کوچک و بزرگ شما بازپرسی و مؤاخذه خواهد کرد.

عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ: از آنچه در سینه ها و دل ها پنهان است آگاهی دارد، تا چه رسد به کارهای ظاهری و آشکار شما.

وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ: آنچه را که به وسیله او به ثواب و قرب الهی نائل می شوید انجام دهید، یعنی طاعت و عبادت و ترک معصیت پس از معرفت و شناسایی امام و پیرو و متابعت از حضرتش (وسل الی کذا یعنی تقرب و نزدیکی به او پیدا کرد). و علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش(1) گفته: معنای آیه این است که به واسطه امام و به وسیله او، به خدا نزدیک شوید.

وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ: در راه او جهاد کنید و با دشمنان علنی و دشمنان درونی بجنگید.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: با رسیدن به قرب الهی و دستیابی به کرامت و فضل او رستگار می شوید.

1- . تفسیر قمی: 156

وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ: اختصاص موعظه قرآنی برای متقین، از این جهت است که آنان هستند که از این مطالب بهره مند شده و استفاده می کنند، وگرنه این حقایق و مواعظ همگانی است، ولی دیگران خود را برای بهره برداری آماده نمی کنند .

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمنوا: اگر اهل کتاب (یهود و نصارا) به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و به آنچه از جانب خداوند آورده است ایمان آورند.

لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ: از گناهان و سیئاتی که قبلا مرتکب شده اند چشم پوشی کرده،«وَ لَأَدْخَلْناهُمْ» و آنان را به بهشت داخل می نماییم، چون اسلام و ایمان، گناهان گذشته را محو نموده و می شوید، هر چند زیاد و بزرگ باشد.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: از آن خدایی که به او ایمان دارید بپرهیزید. با این بیان زیبا و لطیف، انسان را به تقواترغیب مینماید.

وَ لَلدَّارُ الْآخِرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ: خانه آخرت برای اهل تقوا بهتر است. چون آن خانه و جایگاه همیشگی و لذت ها و منافعش از هر گونه رنج و ناراحتی خالص و پیراسته است.

أَ فَلا تَعْقِلُونَ: آیا توجه ندارید که کدام یک از این دو (دنیا و آخرت) بهتر است؟

وَ ما عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِمْ: حساب آن افرادی که درباره آیات و حقایق دینی گفتگو نموده و ایراد و اشکال می کنند، مربوط به اهل تقوا نیست و مسئولیت اینها را ندارند.

وَلكِن ذكرى: فقط باید تذکراتی به آنان داده شود.

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: باشد که آنها تقوا را انتخاب کرده و از این کارها دوری نمایند.

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: از گمراهی و ضلالت و از جدایی از حق و حقیقت بپرهیزید. لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ:در اثر پیروی از قرآن و عمل به آن،مشمول رحمت خداوندی باشید.

وَ لِباسُ التَّقْوى: گفته شده یعنی خوف و ترس از خدا.

وَ لِتَتَّقُوا: دنبال هشدارهای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تقوا را بگیرید.

وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: به وسیله تقوا مشمول رحمت شوید.

ص: 434

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا: اگر مردمان قری و قصبات ایمان آورند و از شرک و معصیت پرهیز نمایند.

لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ: خیرات و برکات را بر آنها توسعه داده و به وسیله باران های مفید و به موقع و پرورش نباتات و غیر اینها، از هر طرف وسایل یسر و آسایش را برای آنان فراهم می کنیم.

إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ: اهل تقوا به هنگام تماس شیطان که در گرد آنان و در اطراف آنها طواف می کند و در کمین اضلال و گمراه گری است.

تَذَکَّرُوا: فرصت به شیطان نمی دهند و تحت تأثیر وسوسه او قرار نمی گیرند و به یاد اوامر و دستورهای خداوند هستند.

فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ: لغزش گاه ها و دام های شیطان را می بینند و خود را از سقوط حفظ می نمایند. و در کافی(1) و تفسیر عیاشی(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود: این آیه نظر به حال آن بنده ای دارد که به فکر گناه می افتد، ولی فورا متذکر خداوند شده و از آن گناه چشم می پوشد. و در تفسیر چنین گفته شده که هنگامی که شیطان آنها را به یاد گناه و معصیت می اندازد و ترغیب به آن می کند، آنان نام خدا را برده و به یاد حق می شوند و با بصیرت و روشنگری عواقب شوم و خطرناک گناه را می بینند.

یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً: یکی از ثمرات تقوا، هدایت و راهیابی درونی و قلبی است که با این حالت حق و باطل را از هم تشخیص می دهند. و در تفسیر است که خداوند علم و دانش و بینشی عنایت می فرماید که حق و باطل را از هم جدا می کند.

وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ: زشتی هارا می پوشاند.

وَ یَغْفِرْ لَکُمْ: گناهان را بخشوده و چشم پوشی می فرماید.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ: هدایت و نصرت و یاری می فرماید.

1- . کافی 2 : 434
2- . تفسیر عیّاشی 2 : 43 - 44

لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى: مسجدی بر اساس تقوا پایه گذارده شده، منظور مسجد قبا است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آن را تأسیس نمود و در آن ایامی که در کوی قبا تشریف داشت، در آن مسجد نماز می خواند.

أَحَقُ: برای نماز خواندن سزاوارتر و مقدم است بر مسجد نفاق که پایگاه کفار و منافقین است.

أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ: کسی که اساس دین خود را«عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ» بر پایه تقوای الهی و رضای حق و بر تحصیل خشنودی خدا از طریق عبادت و بندگی پایه گذاری کرده بهتر است یا آن کسی که اساس و بنیان دین خود را«عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ»، بر پایه باطل که سخت پوچ و ضعیف ترین پایه ها و کم دوام و بی بقا است و بر اساس نفاق و دورویی قرار داده است که مثل پایه ای است که در کنار رود بر پا کرده که در نهایت تزلزل و عدم ثبات است؟«شفا» به معنای «شفیر» یعنی کنار رود است و «جرف الوادی» یعنی آن قسمت از حاشیه رودخانه که برخورد سیل ها آن را تهی کرده باشد. و «هار» به معنای «هائر» است، یعنی بنایی که در شرف انهدام و ویرانی است،«فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ» چون باطل را به آن بنا و کنار رودی که سیل آن را خورده و زیر بنایش خالی شده تشبیه و تنظیر کرده،از این جهت فرمود ناگهان این بنای باطل او را در جهنم افکند. بنابراین آن شخص باطل گرا، اساس وجودش را در لب پرتگاه دوزخ قرار داده که او را در قعر جهنم افکند.

وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ: با صادقین و راستان باشید. در روایات بسیاری وارد شده که منظور از صادقین، ائمه اطهار علیه السّلام است.

لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ: از پایان و عواقب کار می ترسند.

أَ فَلا تَتَّقُونَ: آیا از عقاب و عذاب الهی درباره عبادت غیر خدا نمی ترسید؟

الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ: این جمله بر حسب ترکیب و قواعد نحوی، عطف بیان است برای کلمه «اولیاء اللّه» که در آیه پیش است، یا استیناف و مبتدأ است و جمله بعدی (لَهُمُ الْبُشْرى ...) خبر آن است.

لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا: برای آنان هم در دنیا بشارت و مژده هست که به خواب های خوب و خوشحال کننده تفسیر شده است.

وَ فِی الْآخِرَهِ: و هم مژده و بشارت اخروی دارند که در اخبار و احادیث تفسیر شده به آن مژده هایی که هنگام مرگ به مؤمن و متقی داده می شود.

لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ: در گفتار و وعده های خدا تغییر و خلافی نیست که این جمله در وسط کلام، به عنوان جمله معترضه ذکر شده استو

ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ: این دو بشارت دنیوی و اخروی، همان کامیابی بزرگ است.

فَاصبِر: بر زحمات و مشقّت های رسالت شکیبا باش و تحمل کن.

إِنَّ الْعاقِبَهَ: که پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان.

لِلْمُتَّقِینَ: برای اهل تقواست که از شرک و گناه پرهیز داشتند.

وَ کانُوا یَتَّقُونَ: از شرک و کارهای زشت.

إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ: کسی که تقوا داشته و ازمعصیت و گناه خودداری نموده و در مقابل بلیات و حوادث بردبار و شکیبا باشد، خداوند پاداش نیکان را ضایع نمی سازد.

مَثَلُ الْجَنَّهِ: یعنی صفت بهشت موعود خیلی عجیب و غریب است.

أُکُلُها دائِمٌ: خوردنی های آن نه تمام می شود و نه از انسان منع می شود.

وَ ظِلُّها: و سایه آن هم چنین است.

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ: اعلام کنید که جز من خدایی نیست، پس بپرهیزید.

قالُوا خَیْراً: به اهل تقوا گفته می شود خداوند چه چیز فرستاده؟ گویند چیز خوب. پاسخ بر طبق سؤال آمده و اعتراف به این که این مطالب از طرف

خدا است، بر خلاف منکرین که می گویند اینها افسانه گذشتگان است و خدا چیزی نازل نکرده است.

لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ: پاداش دنیوی نیک دارند.

ص: 437

وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ: جایگاه اخروی و ثواب و پاداش آن جهان بهتر است. که این جمله وعده ای است برای اهل تقوا.

لِلَّذِينَ اتَّقَوْا: و ممکن است این بیانات تتمه و دنباله پاسخ اهل تقوا باشد و تفسیر و توضیح کلمه خیر که در پاسخ گفتند. و در تفسیر عیاشی(1) است که حضرت باقر علیه السّلام فرمود: «وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ: الدّنيا» زندگی دنیوی اهل تقوا خوب و نیکو است،«لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ» هر گونه از انواع لذت ها که بخواهند برای آنها آماده و مهیا است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا: خدا با اهل تقوا است که از شرک و معصیت دوری کرده اند.

وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: دارای اعمال نیک هستند.

إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا:یعنی اگر دارای تقوای الهی هستی و در اثر استعاذه به خدا، خود را جمع کرده و به کنار می روی. و جواب شرط مخدوف است که جملاتی قبلی دلالت بر آن دارد (اگر پرهیزکار هستی از من دور شو) و یا از متعلقات «اعوذ» است که مبالغه و تاکید مطلب است.

تِلْكَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبادِنا مَنْ كانَ تَقِيًّا: این بهشتی است که بندگان پرهیزکار خود را وارث آن می گردانم. در دعای نوافل ماه مبارک این دعا هست:منزه خداوندی که بهشت را برای محمد و آل محمد علیه السّلام آفریده؛ پاک خداوندی که محمد و آل محمد و شیعیان آنان را وارث بهشت گردانده است.

ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِينَ اتَّقَوْا: اهل تقوا را از دوزخ نجات داده و به سوی بهشت هدایت می شوند.

وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيها جِثِيًّا: و ستمکاران را بر همان وضع در آن می گذاریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ: روزی که پرهیزکاران راجمع می کنیم.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 258

إِلَی الرَّحْمنِ: به سوی پروردگارشان که آنان را در دریای رحمت خود غوطه ور نموده و مانند افرادی که بر سلاطین وارد می شوند و منتظر عطایا وبخشش ملوک هستند، برای دریافت ثواب ها و نعمت ها، بر خدای مهربان وارد می شوند.

وَ صَرَّفْنا فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ: تذکرات و هشدارهایی از عذاب در قرآن می دهیم، باشد که از معصیت و گناه دوری کرده و تقوا و پرهیزکاری، برای آنها حالت ثابت و ملکه درونی شود.

أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً: و یا لااقل پند و اندرز و عبرتی باشد برای آنان که پس از شنیدن این هشدارها، از معاصی و گناهان خودداری نمایند. و از جهت اینکه ایجاد این حالت درونی و ملکه باطنی باید با مراقبت خود آنان باشد، پیدایش تقوا را به خود آنان نسبت داده و پند و اندرز به دنبال تذکرات قرآنی پیدا می شود، لذا احداث و ایجاد عبرت را به قرآن نسبت داده است. (یُحْدِثُ لَهُمْ) قرآن مقدس حالت عبرت برای آنان ایجاد نماید.

وَ الْعاقِبَهُ: پایان نیک«لِلتَّقْوی»، برای صاحبان تقوا است.

یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ: در کتاب احتجاج است که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مردم تقوا داشته باشید،تقوا داشته باشید ! از قیامت بترسید که خداوند فرمود: «إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظِیمٌ»، اضطراب و وحشت قیامت بس بزرگ و دهشت بار است.» و در تفسیر است که این خطاب هشداری است همگانی و برای همه مردم.

لَنْ یَنالَ اللَّهَ: مورد رضایت و پذیرش خدا قرار نمی گیرد.«لُحُومُها»، گوشت قربانی ها که صدقه داده می شود،«وَ لا دِماؤُها» و همچنین خون های آنها که ریخته می شود، از نظر اینکه خون و گوشتی است که ریخته می شود یا تصدیق می شود مورد پذیرش حق نیست و این عمل صرف نظر از تقوا، موجب خشنودی خدا نیست.«وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»، فقط آن تقوای قلبی که همراه این اعمال است و انگیزه انجام اوامر الهی و تعظیم حق است و موجب قرب و نزدیکی به او و خالص گرداندن عمل از شوائب است، موجب رضا و خشنودی خداوند می گردد.

در تفسیر جوامع الجامع مرحوم طبرسی، حدیثی نقل شده که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام، مردم در اعمال حج پس از قربانی کردن، خانه کعبه را با خون آن قربانی ها آغشته می کردند و این مردم پس از اسلام همین عمل را می خواستند ادامه دهند که این آیه نازل شد و مسلمین را از این کار بازداشت.(1) در علل الشرائع(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که از حضرتش علت و حکمت قربانی را سؤال کردند. حضرت فرمود: خدای مهربان در اولین قطره خون که از قربانی به زمین برسد، صاحبش را مشمول رحمت و مغفرت خود قرار می دهد. و برای این جهت که آن کسی که واقعا دارای تقوا است و در نهان از خداوند می ترسد و در برابر امرش تسلیم محض است، معلوم گردد که فرمود: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها ...» سپس فرمود: ببینید که خداوند چگونه قربانی هابیل را پذیرفت، ولی قربانی قابیل را نپذیرفت چون حالت تسلیم نداشت.

أَ فَلا تَتَّقُونَ: گفته شده یعنی نمی ترسید از اینکه خدا نعمت های خود را از شما بگیرد.

وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ: البته اهل تقوا از این مواعظ بهره می گیرند.

وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً: خداوندا ما را رهبر و پیشوای اهل تقوا بنما در جوامع است که حضرت صادق علیه السّلام فرموده است: مقصود از امام در این آیه ما هستیم. در روایت دیگری است که آیه درباره ما است و از آن حضرت نقل شده که فرمود این آیه چنین نازل شده «و اجعل لنا من المتقین اماما»، رهبر و امام ما را از افراد پاک و با تقوا قرار بده.(3)

أَ لا یَتَّقُونَ: این جمله به عنوان تعجب و شگفت از ظلم و ستمگری بی حد و جرأت فراوان آنها است.

1- . الدر المنثور 4 : 363
2- . علل الشرایع 2 : 122
3- . اخبار زیادی در این موضوع سابقا نقل شده ج 24 ص 132 136

«و ازلفت الجنّه: بهشت برای اهل تقوا نزدیک شده،به طوری که از همان جایگاه خودشان بهشت را می بینند و مسرور و خوشحال هستند که به سوی آن می روند.

أَ لا تَتَّقُونَ: آیا از خدا نمی ترسید و از عبادت و پرستش غیر او دست بر نمی دارید؟

خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِينَ: از خدایی که شما را و صاحبان گروه که سابقا بودند آفریده است بترسید، یعنی آنان که قبل از شما بودند.

وَ كانُوا يَتَّقُونَ: از کفر و معصیت پرهیز می کردند.

وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ: پایان نیک و سرانجام خوب برای افرادی است که از آنچه خداوند نمی پسندد، پرهیز نمایند.

وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا ما بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ ما خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ:در مجمع(1)درباره تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: هنگامی که به آنان گفته شود از گناهانی که در پیش روی و جلوی دست شما است و از عقوبت و کیفرهای اخروی که پشت سر دارید بترسید که مشمول رحمت حق شوید. جواب «اذا» ذکر نشده که آیه بعدی دلیل و نشانه او و مفهومش را می رساند، یعنی «أَعْرَضُوا»، آنان در مقابل این تذکرات اعراض نموده و سرپیچی می کنند.

وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ: مرجع و جایگاه خوب برای اهل تقوا است.

يا عِبادِ ... اتَّقُوا رَبَّكُمْ: با انجام فرامین الهی و پیگیری روشن اطاعت، از خدای خود بترسید.

فَاتَّقُونِ: از کارهایی که موجب سخط و خشم من می شود بپرهیزید.

لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّهٌ: برای اهل تقوا قصرهای مرتفع چند طبقه هست که مانند کاخ های دنیوی روی زمین بنا شده است.

1- . مجمع البیان 8 : 426

وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ: آن کس که حق و صدق را آورده، یعنی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله.

وَ صَدَّقَ بِهِ: و آنکه آن کتاب حق و درست را تصدیق نموده و به آن ایمان دارد، یعنی علی علیه السّلام.

أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: آنان همان پرهیزکارانند.

وَ یُنَجِّی اللَّهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ: خداوند اهل تقوا را در اثر فلاحت و رستگاری که با پرهیزکاری به دست آورده اند نجات می دهد.

وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ: اهل تقوا با سرعت کامل به سوی بهشت و منزلگاه کرامت و عزّت در حال سواری هدایت می شوند.

زُمَراً: گروه گروه متفرق و متفاوت بر طبق شرافت و برتری و اختلاف مراتب تقوا و درجات پرهیزکاری.

الْأَخِلَّاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ: یعنی دوستان دنیوی در آن روز با یکدیگر دشمن می شوند. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آگاه باشید! هر گونه دوستی و رفاقت دنیوی که بر پایه غیر خدایی باشد، قطعا در روز قیامت تبدیل به دشمنی خواهد شد.

إِلَّا الْمُتَّقِینَ: به جز اهل تقوا که دوستی آنان چون با انگیزه تقوا و بر پایه دین است، الی الابد باقی و سودمند است. در کافی از حضرت صادق علیه السّلام آمده است که حضرت پس از قرائت این آیه فرمود: به خدا سوگند منظور و غرض خداوند، غیر شما مؤمنین کس دیگری نیست.

یا عِبادِ لا خَوف: ای بندگان من! دیگر ترسی و اندوهی برای شما نیست. این ندا از ندای روز قیامت حکایت می کند که خداوند پرهیزکارانی را که با یکدیگر دوستی و محبت داشته اند، صدا می زند.

إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ:پرهیزکاران در اقامتگاه امن و امان هستند که از هر گونه ناراحتی و یا انتقال مکان ایمنند.

وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ: پس تو هم خدا را با پیروی از شریعت الهی و انتخاب تقوا دوست داشته باش. و در تفسیر چنین آمده که این جمله بر حسب ظاهر، تأدیب و تنبیه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله است و در واقع هشداری است برای امت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله.

مَثَلُ الْجَنَّهِ: یعنی من بهشت رااین طورمثل می زنم و مجسم می نمایم.

فِیها أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَیْرِ آسِنٍ: یعنی آبی که مزه و بوی آن تغییر نکرده است.

لَذَّهٍ لِلشَّارِبِینَ: لذت بخش و گوارا است و هیچ گونه ناراحتی و از دست رفتن عقل یا بوی بد یا مستی و پوشش نیروی عقل و اندیشه در آن راه ندارد.

وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی: و جوی هایی از عسل تصفیه شده که هیچ گونه فضله زنبور و موم یا چیز دیگر با آن آمیخته نیست.

کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النَّارِ: آیا چنین شخصی که با این نعمت ها مواجه است، مانند کسی است که در آتش جاویدان است و از آب داغ و متعفن خورانده می شود؟

فَقَطَّعَ أَمْعاءَهُمْ: از شدت حرارت، روده ها را پاره پاره می کند. و در تفسیر است یعنی آن کس که در بالا در بهشت توصیف شده، مانند کسی نیست که در آتشی این چنین است، همچنان که دشمن خدا مانند دوست خدا نیست.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: رأی و نظر خود را بر رأی و نظر خدا و رسولش مقدم نداشته و پیش داوری نکنید و از خدا بترسید.

إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ: خدا گفتار و اقوال شما را می شنود.

عَلِیمٌ: و از کارها و افعال شما آگاه است.

و اتَّقُوا اللَّهَ: و از مخالفت دستور خدا و اهمال نمودن و بی تفاوت بودن در حکم خدا بپرهیزید.

لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ: تا در نتیجه تقوا مشمول رحمت حق گردید.

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاكُمْ: چون كمالات نفسى و فضيلت انسانى در اثر تقوا و مربوط به خصايص درونى است،بنابراين كسى كه در پى دستيابى به شرافت و فضيلت باشد، بايد آنها را ازراه تقوا و پرهيزكارى به دست آورد. و در تفسير است كه اين آيه

افرادی را که افتخار به نژاد و قومیت می کنند و عظمت و شرافت را به حسب و نسب می دانند، محکوم می نماید. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در روز فتح مکه فرمود: ای مردم! خداوند نخوت و غرور جاهلیت و افتخار بی پایه به پدران را از بین برد و بر روی آنها خط بطلان کشید؛ عربیت سمت پدری و مقام ارزشمندی ندارد، فقط زبان گویایی است و هر کس این زبان را داشته باشد، عربی است، هر که باشد. بدانید که همه شما از آدم هستید و آدم هم از خاک است. گرامی ترین شما از نظر خدا کسی است که تقوا و پرهیزکاری اش بیشتر باشد.(1) و در تفسیر مجمع البیان از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که خداوند متعال روز قیامت به مردم خطاب نموده و می فرماید: اوامر و دستورهایی به شما دادم و عهد و پیمان بستید که آنها را انجام دهید، ولی شما آن عهد و پیمان را نادیده گرفته و به نسبت و قومیت خود بالیدید. من هم امروز افرادی را که به من انتساب و ارتباط دارند، ترفیع درجات داده و مقام آنها را بالا می برم و نسب های بی ارزش شما را پست و ناچیز می دانم. اهل تقوا کجا هستند؟ بیایند!

إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «اتقیکم»یعنی آن کس که جانب تقیه را بیشتر و بهتر مراعات کرده است.(2)

وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ: بهشت برای متقین نزدیک شده.

غَیْرَ بَعِیدٍ: در دسترس و در محل نزدیک است. و در تفسیر است که یعنی بهشت آراسته شده و با سرعت بیشتری در اختیار اهل تقوا قرار می گیرد.

آخِذِینَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ: آنچه که خداوند عطا می فرماید، با کمال رضایت و خشنودی می پذیرند. یعنی هر آنچه خداوند به آنان بدهد، خوب و مورد پسند و پذیرش است.

إِنَّهُمْ کانُوا قَبْلَ ذلِکَ مُحْسِنِینَ: آنان دارای اعمال نیک بودند، و این جمله علت استحقاق و لیاقت موهبت و عطای خداوندی را بیان می کند .

1- . کافی 8 : 246

2- . امالی طوسی 2 : 274

كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ: اندکی از شب را می خوابیدند، که این جمله توضیح و بیان اعمال نیک آنان است. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کمتر شبی اتفاق می افتاد که برای عبادت برنخیزند(1) و حضرت باقر علیه السّلام فرمود که این گروه می خوابیدند، ولی حالشان چنین بود که هر وقت از حالی به حالی و از این پهلو به آن پهلو می گشتند، ذکر خدا را بر زبان جاری کرده و می گفتند: الحمد للّه و لا اله الّا اللّه و اللّه اکبر و بالأسحار هم یستغفرون.» (ترجمه لازم ندارد؟؟)در تهذیب و مجمع از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده: یعنی آنان در آخر شب، در نماز وتر هفتاد بار استغفار می کردند.(2)

وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌ: در اموال خود سهمی در نظر گرفته و بر خود واجب و لازم می دانستند که با انگیزه قرب به حق و نوع دوستی و شفقت و مهربانی بر مردم، آن سهم را بپردازند.

لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ: به افراد سائل و فقیر. و در کافی است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: محروم کسی است که دارای حرفه و پیشه است، ولی زحمات و فعالیتش در خرید و فروش تأمین هزینه زندگی او را نمی کند.(3)

فاکِهِینَ: در نعمت فراوان و لذت بخش هستند.

وَ نَهَرٍ: گفته شده منظور نهرها است که به اسم جنس (اصل جوی و نهر) اکتفا شده است. یا مقصود توسعه و گشایش یا منظور نورانیت و روشنایی روز است (چون این لفظ در این معانی استعمال شده و همه هم مناسب است).

فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ: در جایگاه پسندیده.

عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ: در دربار آن ذات مقدسی که در سلطنت و قدرت بسیار بلند و با عظمت است،به طوری که ارباب فهم و خرد مات و مبهوت هستند، اینان مقرب و مکرمند.

1- . کافی 3 : 446

2- . مجمع البيان 9 : 155
3- . كافى 3 : 500

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: از مخالفت با پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله بپرهیزید.

إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ: عذاب خدا برای مخالفین بس دشوار و سخت است. امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: در مورد ظلم و ستم کردن بر اهل بیت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله، بترسید که عذاب خدا بر کسانی که به این خاندان ظلم کنند، خیلی سخت و دشوار است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: از آن خدایی که به او ایمان دارید بترسید که ایمان به خداوند،تقوا و پرهیزکاری را ایجاب می کند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ: در راه تقوا و پرهیز، کمال جدیت و کوشش خود را مبذول دارید. و در مجمع گوید که معنای «اتّقاء»، خودداری از پستی است، به این گونه که از آنچه هوای نفس می طلبد، اجتناب شود و البته این آیه با آیه دیگر که فرموده«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، {حق پرهیزکاری از خدا در تقوا منظور داشته باشید} هیچ گونه منافاتی ندارد. چون هر دو آیه به لزوم و وجوب ترک گناهان نظر دارد و هر که گناهان را کنار گذارد، البته از عذاب و عقاب الهی پرهیز کرده است. چون کسی که عمل زشت و گناه را انجام ندهد و هیچ واجب و عمل لازم شرعی را ترک نکند، مستوجب عذاب نخواهد بود. در عین حال یکی از این دو آیه توضیح می دهد که تکالیف الهی در دایره حدود قدرت و توانایی انسان است و هر دستوری که خداوند داده، مشروط به استطاعت و توانایی است، ولی قتاده گفته: آیه«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، آیه«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» را نسخ نموده و الزام و تکلیفی که از این آیه فهمیده می شود، برداشته است. شاید نظر قتاده موارد تقیه است که انسان در آن مورد، رخصت انجام بعضی از محرمات یا ترک بعضی از واجبات را دارد و امثال و نظایرش که انسان قدرت انجام دستور واقعی را دارد، ولی خیلی مشکل و دشوار است. اما دیگران گفته اند که نسخی در این جا نیست و آیه«مَا اسْتَطَعْتُمْ»، توضیح آیه«حَقَّ تُقاتِهِ» است، یعنی تمام

تکالیف و دستورها در حدود قدرت و مشروط به استطاعت و توانایی است و روی این معنا به هر دو آیه عمل شده و صحیح هم همین است.(1)

وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ:درباره عده زنان و زیان رساندن به آنان از خدا بترسید.

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ: در آنچه که امر و نهی فرموده تقوا داشته باشد.

يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً: راه هایی از مشکلات دنیوی و اخروی برایش فراهم می سازد.

وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ: از راه رهایی که اصلا به فکرش نمی رسید، روزی او را می رساند که در تفسیر قمی(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که یعنی کارهای دنیوی را مرتب می فرماید. و در مجمع(3) از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که حضرت این آیه را قرائت فرمود و وقتی «مخرجا» را خواند، فرمود راه رهایی و خلاص از شبهات و مشکلات دنیوی و از شداید مرگ و دشواری های قیامت. و نیز از آن حضرت نقل شده(4) که فرمود: من آیه ای را می دانم که اگر مردم آن را بگیرند و عمل کنند، برای آنها کافی است. و همین آیه«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...» می خواند و مکررا تکرارمی فرمود. و در نهج البلاغه(5) فرمایَد: «راه نجات و رهایی از فتنه ها و نور و روشنایی از تاریکی ها.» و در مجمع(6) از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: «يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ» یعنی خداوند آنچه را که عنایت فرموده، با برکت و با میمنت می نماید. و در کتاب من لا یحضره الفقیه(7) از حضرت صادق، از اجداد طاهرین او نقل شده که علی علیه السّلام فرمود: کسی که بدون زحمت و فعالیت رزقی به دستش آید و او برای تحصیل آن روزی قدمی برنداشته و دستی دراز نکرده و سخنی نگفته و خود را آماده و مهیا برای دستیابی به آن نکرده باشد، چنین شخصی از همان

1- . مجمع البیان 10 : 301
2- . تفسیر قمی: 686
3- . مجمع البیان 10 : 306
4- . أنوار التنزیل: 433
5- . نهج البلاغه، خطبه 181

6- . مجمع البيان 10 : 306
7- . من لا يحضره الفقيه 3 : 101

افرادی است که خداوند در قرآن فرموده«وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ...» تا آخر آیه. و در کافی(1) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که هنگامی که این آیه نازل شد، گروهی از اصحاب و یاران رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در را به روی خود بستند و فقط به عبادت پرداختند و اظهار داشتند که خداوند ضامن روزی ما شد و کفایت امر ما را می کند.ماجرای این عمل آنان به محضر رسول خدا گزارش شد و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله آن گروه را احضار فرمود و سؤال نمود: چرا چنین کردید؟ عرضه داشتند: چون خداوند خود متکفل و ضامن رزق و تأمین زندگی ما شده ما هم همت خود را به عبادتش گماشتیم. حضرت فرمود: این عمل صحیح نیست. هر کس این روش را اتخاذ کند، خداوند دعا و خواسته او را اجابت نخواهد فرمود. طلب و تحصیل روزی بر شما واجب است. و نیز در کافی(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که: این آیه ناظر به گروهی از شیعیان ماست که هزینه مسافرت و آمدن نزد ما و شنیدن احادیث از ما و فرا گرفتن علوم ما را ندارند و گروه دیگری که قدرت مالی بیشتری دارند، حرکت کرده و رنج سفر را بر خود همواره کرده و به مجلس ما وارد می شوند

و احادیث و حقایق علمی را فرا گرفته و به سوی دسته اول مراجعت می نمایند و این احادیث را برای آنان بازگو می کنند. آنان هم احادیث نقل شده را فرا گرفته و ضبط می نمایند، ولی همان دسته در اثر سستی و بی حالی، احادیثی را که خود شنیده اند، به دست فراموشی می سپارند و آن گروه ناتوان، کسانی هستند که در نتیجه ذکر و یاد خداوند خدا، برای آنان راه رهایی و نجات از مشکلات را فراهم نموده و آنان را از راه هایی که به فکرشان نمی رسد، روزی می رساند.

وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً: هر که تقوا داشته و حقوق و حدود احکام و دستورهای الهی را مراعات نماید، خداوند کارها را بر او آسان نموده و توفیق اعمال خیر به او عنایت می فرماید.

1- . کافی 5 : 84
2- . کافی 8 : 178

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِه: و هر کس پرهیزکاری نماید، خدا بدی های او را می پوشاند.

إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ: که اعمال نیک و پسندیده، اعمال زشت و ناپسند را محو می نماید.

وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً: و اجر و پاداشش را مضاعف و چند برابر می فرماید.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ:پرهیزکاران در بهشتی هستند که جز نعمت خالص و برخورداری از لذت، چیزی در آن نیست.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً: برای اهل تقوا جای رستگاری و مقامات ارزشمنداست.

حَدائِقَ وَ أَعْناباً: بوستان ها و باغستان هایی که در آن انواع درختان میوه وجود دارد.

وَ كَواعِبَ: دختران نارپستان، «أَتْراباً» و در سن و سال هماهنگ. و در تفسیر از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که: «وَ كَواعِبَ أَتْراباً» یعنی دختران برجسته پستان.

وَ كَأْساً دِهاقاً: کاسه های شراب پر و پی در پی.

روایات:

1. کافی: یعقوب بن شعیب گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:خداوند به بنده ای که او را از پستی و ذلت گناه و معصیت بیرون آرد و به عزت و عظمت تقوا برساند، سه امتیازعنایت می فرماید: غنا و بی نیازی بدون داشتن ثروت؛ عزت و احترام بدون داشتن عشیره و فامیل؛ انس و راحتی بدون همراه بودن کسی.(1)

توضیح: «من غیر بشر»: یعنی بدون داشتن انیس و مونسی از بشر، بلکه خداوند انیس و مونس او است، همان طور که امیر مؤمنان علی علیه السّلام در مناجاتش می گوید: خداوندا! تو برای اولیا و دوستان خود بهترین مونسی.

1- . کافی 2 : 76

2. روضه کافی و تفسیر عیاشی: ابو بصیر از حضرت باقر علیه السّلام نقل نموده که امیر مؤمنان علیه السّلام می فرمود: اهل تقوا علائم و نشانه هایی دارند که به آن شناخته می شوند: راستی در گفتار؛ مراعات امانت؛ پایبندی به عهد و پیمان؛ و کم بخل و عجز و ناتوانی داشتن؛ سرکشی و مراقب حال خویشاوندان؛ مهربانی و محبت به ضعیفان؛ با زنان آمیزش و ارتباط کم داشتن؛ بذل و بخشش؛ از کارهای نیک دریغ نداشتن؛ خوشرویی و خوش خلقی؛ حلم و بردباری فراوان؛ دنبال علم و دانش و تحقیق بودن؛ پی جویی از آنچه که انسان رابه خدا نزدیک می کند.«طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»، {خوشا به حال آنان و بازگشت خوبی دارند} و درخت طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است و در خانه هر یک از مؤمنین و اهل بهشت شاخه ای از آن وجود دارد که هر چه را که مؤمن نیت کند و هر رقم خواسته ای که داشته باشد، خداوند از همان شاخه به او می دهد. و این درخت به قدری بزرگ است که فرضا اگر اسب سواری با سرعت هر چه بیشتر اسبش را براند و تا مدت یک صد سال برود، از سایه این درخت بیرون نمی رود. و اگر پرنده ای از پایین این درخت شروع به پرواز نماید، به نقطه بالای آن نمی رسد، گرچه به پیری برسد. شما را هشدار می دهم که برای رسیدن به چنین جایی همت گمارید. مؤمن به مسئولیت هایی که خود دارد می پردازد و مردم هم از طرف او در راحت و آسایش هستند. هنگامی که تاریکی شب فرا می رسد، صورت خود را بر زمین نهاده و با اعضای ارزشمند بدن خود به حالت سجده در آمده و با خدای خویش مناجات می کند و درخواست رهایی از آتش دوزخ می نماید؛ شما هم این چنین باشید.(1)

3. تفسیر نعمانی: به اسنادی که در «کتاب القرآن» هست، از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل شده که فرمود: آیه«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، آیه«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» را نسخ نموده است.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 213

4. صفات شیعه: صدوق به سند خود از علی بن عبدالعزیز نقل کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای علی بن عبدالعزیز! فریب گریه اینها را نخوری که تقوا حالتی است در دل.(1)

5. دعوات راوندی: پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که دارای تقوا باشد، در زندگی قوی و نیرومند و در سرزمین دشمن هم در امن و امان است.

6. نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمود: چه بسا روزه داری که از روزه اش جز تشنگی نتیجه ای نمی گیرد؛ چه بسا شب زنده داری که جز زحمت بی خوابی و رنج بیداری، چیزی ندارد؛ و چه با ارزش است خواب زیرکان و خوردن و روزه نبودن آنان.(2)

همچنین آن حضرت فرمود: تقوا و پرهیز داشته باشید از آن خدایی که اگر سخن بگویید، می شنود و اگر چیزی در دل داشته باشید،می داند. استقبال کنید از مرگ که اگر از آن بگریزید، شما را به دست می آورد و اگر بایستید، شما را می گیرد و اگر فراموشش کنید در یاد شما هست.(3)

و نیز فرمود: تقوا و پرهیز از خدا داشته باشید و با کمال جدیت و سرعت بشتابید، مانند کسی که با کوشش کامل در راه اطاعت خدا قدم برمی دارد و خود را از هر گونه خواهشی مجرد و پاک ساخته و تا مهلت دارد، در انجام اعمال نیک ساعی و کوشا است و از ترس گناهان، به طرف موجبات مغفرت و رحمت می شتابد و همیشه در اندیشه بازگشت به مبدأ و خدای خویش و در فکر پایان و عاقبت کار خود است.(4)

و نیز فرمود: تا حدودی تقوا داشته باشید، گرچه کم و اندک باشد؛ بین خود و خدای خود پرده و حجابی قرار ده، گرچه رقیق و نازک باشد.(5)

1- . صفات شیعه: 176
2- . نهج البلاغه 2 : 177
3- . نهج البلاغه 2 : 190
4- . نهج البلاغه 2 : 191
5- . نهج البلاغه 2 : 198

همچنین فرمود: تقوا و پرهیزکاری سرآمد و رئیس تمامی اخلاق انسانی است.(1)

و نیز فرمود: اما بعد، مردم! من توصیه و سفارش می کنم شما را به پرهیزکاری و تقوای آن خدایی که آفرینش شما از او سرچشمه گرفته و بازگشت شما هم به سوی اوست و به یاری او، به اهداف خود می رسید. اوست نهایت آمال و آرزوی شما و راه شما به او منتهی می گردد و اوست پناهگاه شما در مشکلات.تقوا داشته و از او بترسید که درمان دردهای درونی و امراض قلبی شما در سایه تقوا است؛ کوردلی شما با تقوا معالجه شده و بینش باطنی به شمامی دهد؛ شفا و بهبودی از امراض جسمی هم با تقوا به دست می آید؛ در اثر تقوا سینه های فاسد و افکار تباه به صلاح و سلامت گرایش می یابد؛ آلودگی باطن تبدیل به پاکی و طهارت نفس می شود؛ پرده حجاب از جلوی چشم کنار می رود؛ ناراحتی و اضطراب قلبی به امن و آرامش مبدل می شود؛ و ظلمت و تاریکی درونی جای خود را به روشنایی می دهد. بنابراین شما طاعت و بندگی خدا را از خود دور نکرده و مانند لباس زیرین به خود نزدیک کنید و چون لباس رو، بین خود و تقوا فاصله ندهید، بلکه آن را از لباس زیرپوش هم نزدیک تر کرده و به خود چسبانده و در اعماق بدن و درون خود قرار دهید. اطاعت و فرمان خدا را در تمام کارهای خود امیر و فرمانفرما قرار دهید؛ تقوا را آبشخور و جایگاه سیرابی خود در روز قیامت نمایید و آن را وسیله و شفیع درگاه خدا، برای رسیدن به خواسته های خود بدانید. همین تقوا و اطاعت سپری است نگهدارنده در آن روز وحشت و اضطراب؛ چراغی است فروزان در دل قبرها؛ سکون و آرامش است در وحشت و ترس طولانی برزخ؛ گشایش و آسایشی است در منازل و موطن های خطرناک و وحشت زا. اطاعت و تقوا دژ محکمی است که از عوامل تلف کننده و زیان آور که از هر ناحیه انسان را تهدید می کند، مصون می دارد و از خوف و وحشت هایی که پیش هست و از شعله های آتش فروزان که همه چیز را می سوزاند، رهایی می بخشد. هر کس که دارای تقوای الهی باشد، مشکلات و شداید هر چه هم بزرگ و نزدیک باشد، بر طرف خواهد شد؛

1- . نهج البلاغه 2 : 241

ناکامی ها و تلخی ها برایش گوارا و شیرین می شود؛ امواج متراکم دشواری ها فروکش خواهد کرد؛ امور سخت رنج بار سهل و آسان خواهد گشت؛ باران لطف و کرامت الهی پس از قحط و خشکی سرزمین دل ها ریزش می نماید؛ لطف و محبت خدا و رحمت بازداشته شده، بار دیگر شامل حال خواهد شد؛ نعمت های بی پایان از دست رفته، با وسعت هر چه بیشتر روی خواهد آورد؛ و سیل بارش برکات و الطاف الهی پس از نقصان و ضعف، سرازیر می شود.

بنابراین از خدا بترسید و بپرهیزید که شما را با مواعظ و اندرزهای خود به سوی منافع خود شما جلب می کند و توسط پیامبران، این مواعظ را به شما ابلاغ می نماید و با نعمت های

بیکران، بر شما منت نهاده است. پس شما خود را بنده منقاد او دانسته و با اطاعتش حق او را ادا کنید.(1)

7. کنز کراجکی: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که ملازم و پایبند یک خصلت باشد، دنیا و آخرت در اختیار او است و کامیابی دخول به بهشت را به دست می آورد. سؤال شد: آن چیست؟ فرمود: تقوا. آن کس که می خواهد از همه عزیزتر باشد، راهش این است که از خدا بترسد. سپس آیه«وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» را تلاوت فرمود.

8. عدّه الدّاعی: احمد بن حسین میثمی از یکی از دوستانش نقل نموده که گفت: من پاسخ نامه ای را که حضرت صادق علیه السّلام به یکی از اصحاب خود فرستاده بود خواندم که چنین بود: اما بعد، من توصیه و سفارش می کنم تو را به تقوا و پرهیزکاری از خدا که خداوند قطعا ضمانت فرمود برای آن کس که تقوا داشته باشد که او را از مشکلات و ناراحتی نجات داده و به آنچه دوست می دارد برساند، و از جاهایی که گمان ندارد روزی بدهد. با فریب و خدعه نمی توان بهشت را از خدا گرفت و فقط از راه اطاعت می توان عنایات او را جلب کرد، ان شاء اللّه تعالی.

1- . نهج البلاغه، خطبه 81

و عبداللَّه بن سنان از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که فرمود: هر مؤمنی که به طرف اعمالی که خدا دوست دارد روی آورد، خدا هم به طرف آنچه او می خواهد رو می آورد. و آن کس که با تقوا به خدا مستمسک شود، خدا او را نگهداری می کند، و بدیهی است آن کس که خدا به او رو آورد و نگهدار او باشد، اگر فرضا آسمان به زمین آید، باکی ندارد و اگر حادثه ای برای اهل زمین رخ دهد، این شخص تحت حمایت خداست و به وسیله تقوا از هر خطری مصون است. آیا مگر نه این است که خداوند می فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ»، {اهل تقوا در محل امن و امانند}؟

در مشکاه الانوار(1) نیز از آن حضرت چنین نقل شده است.

و پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اگر تمام درهای آسمان و زمین به روی بنده ای بسته شود ولی این بنده تقوا و پرهیزکاری نماید، قطعا خداوند راه رهایی از آن را فراهم نموده و توسعه و گشایشی برای او قرار می دهد. و درباره معنای تقوا از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد. فرمود:تقوا یعنی این که خداوند تو را در کنار دستورها و اوامر خود حاضر و آماده ببیند و در موارد نهی و محرمات، تو را نبیند.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: اصل و اساس دین ورع و تقوا است، اگر پرهیزکار باشی، عبادت تو از همه با ارزش تر است. و باید اهتمام و توجه به عملی که توأم با تقوا است، بیش از اهتمام به اصل و پیکره عمل باشد، چون عملی که توأم با تقوا باشد، ارزش خود را از دست نمی دهد. چطور می شود آن عملی را که خدا پذیرفته است، اندک و کم ارزش شمرد؟ مگر نه این است که خداوند می فرماید: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»، {خدا عمل اهل تقوا را می پذیرد.} و در کتب وحی قدیم آمده که عمل نیکی که همراه با خوردن حرام باشد، مانند حمل کردن آب است در غربال.

و از ائمه اطهار علیه السّلام رسیده است که فرموده اند: کوشش و جدیت کنید و اگر عمل خیری انجام نمی دهید، لااقل معصیت نکنید. چون مثلا کسی که ساختن خانه ای را در دست دارد و به خراب کردن آنچه بنا کرده دست نمی زند، بالاخره این بنا

1- . مشكاه الانوار: 18

بالا می رود و تمام و کامل می شود، گرچه آهسته آهسته باشد. ولی آن کس که بنا می کند و مقداری که بالا رفت خرابش می کند، چنین بنایی هرگز بالا نمی رود.

و محمد بن یعقوب مرفوعاً(1) از ابی حمزه ثمالی نقل کرده که گفت: خدمت حضرت سجاد بودم. مردی شرفیاب حضرت شد و گفت: من گرفتار زنانم و از گناه زنا کردن چشم نمی پوشم، ولی برای جبران این عمل، هر وقت مرتکب زنا می شوم، یک روز روزه می گیرم. آیا این روزه کفاره آن گناه می شود؟ حضرت فرمود: هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از این نیست که اطاعتش شود و معصیت او نشود. تو نه زنا کن و نه روزه بگیر. فرزند بزرگوارش حضرت باقر علیه السّلام آن مرد را به سمت خود کشید، دست او را گرفت و فرمود: تو عمل دوزخیان را انجام می دهی و انتظار و توقع داری که به بهشت بروی؟!

و از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله روایت شده که فرمود: روز قیامت گروه هایی می آیند که مانند این کوه بزرگ اعمال نیک دارند، ولی در عین حال فرمان ورود به دوزخ درباره آنان صادر می شود. سؤال شد: آیا این گونه افراد نماز می خواندند؟ فرمود: اینان نماز می خواندند، روزه می گرفتند و پاسی از شب را عبادت می کردند، ولی اگر از دنیا چیزی در دستشان قرار می گرفت، با ولع و حرص آن را می گرفتند.

9. مشکاه الانوار: از محاسن نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: تقوا اصل و اساس ایمان است. به حضرت عرض شد: دنیا را برای ما توصیف کن! حضرت فرمود: برای شما درباره دنیا چه بگویم که حلالش حساب دقیق و حرامش عذاب دارد. اگر شما مرگ و مسیر و نزدیکی او را می دیدید، از آمال و آرزوی خود چشم پوشیده و فریب او را نمی خورید. سپس فرمود: آن کس که تقوا داشته و از خدای خویش آن طور که سزاوار است بترسد و پرهیز نماید، خداوند به او انس و آرامش

1- . کافی 5 : 542

بدون انیس و همراه؛ غنا و بی نیازی بدون داشتن مال؛ و عزت و احترامی بدون داشتن مقام سلطنت عنایت می فرماید.(1)

و حضرت صادق علیه السّلام فرمود: روز قیامت عروسی و شادمانی مؤمنین است. و نیز فرمود گریه ظاهری این مردم فریبت ندهد که همانا تقوا، امری است قلبی و درونی. و در تفسیر آیه شریفه «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ»، {او اهل تقوا و اهل آمرزش است} فرمود: یعنی من اهل و شایسته اینم که بنده ام از من بترسد و تقوا داشته باشد و اگر چنین نشد، من اهلیت و شایستگی دارم که او را ببخشم.(2)

10. مشکاه الانوار:روایت شده که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در سال فتح مکه، با فضل بن عباس و اسامه بن زید داخل خانه کعبه شد. سپس بیرون آمد، حلقه در خانه را گرفت و گفت: حمد و سپاس برای خدایی که با بنده خود (محمد) با صدق و راستی عمل نمود و به وعده خود وفا کرد و به تنهایی بر تمام احزاب و گروه ها غالب و چیره گشت. خداوند بر نخوت و غرور جاهلیت و بر افتخار و بالیدن به پدران خط بطلان کشید. همه شما از آدم و آدم هم از خاک است. عزیزتر و گرامی تر شما از نظر خدا، آن کسی است که تقوا و پرهیزش بیشتر از همه باشد.(3)

11. مشکاه الانوار: و نیز از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: علما و دانشمندان، امانت دار خدا و احکام خدا هستند. پرهیزکاران قلعه های محکم و عمل کنندگان، سادات و بزرگان قومند.

12. تفسیر عیّاشی: ابی بصیر گوید: از امام ششم علیه السّلام راجع به آیه «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» سؤال کردم. فرمود: نسخ شده.پرسیدم: چه آیه ای آن را نسخ کرده؟ حضرت فرمود: آیه«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ.»

13. تفسیر عیّاشی: زید بن اسامه گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره تفسیر این آیه شریفه پرسیدم: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا

1- . مشکاه الانوار: 44
2- . مدثر / 56

3- . مشكاه الانوار: 59

هُمْ مُبْصِرُونَ»، {اهل تقوا هنگامی که تماسی از طرف شیطان نسبت به ایشان رخ دهد، متذکر و متوجه شده و با بصیرت کامل راه را می بینند.} حضرت فرمود: به این معناست که بنده گرایشی به گناه پیدا می کند، ولی فورا متوجه و متذکر خدا شده و آن گناه را رها می کند.(1)

14. تفسیر عیاشی: از علی بن ابی حمزه نقل کرده که گوید: از امام ششم علیه السّلام درباره معنای«طائف» که در این آیه است سؤال کردم. فرمود: این همان عمل زشتی است که بنده تصمیم آن را می گیرد، سپس به یاد خدا می افتد و بصیرت پیدا کرده و دست خود را کوتاه می کند .

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: این آیه به این معناست که شخص تصمیم گناه می گیرد، ولی پس از توجه به خدا، آن گناه را رها می کند.(2)

15. امالی صدوق: امیر مؤمنان از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: پرهیزکارترین مردم آن کس است که با صراحت حق را بگوید، چه به سود او باشد یا بر زیان او.(3)

16. امالی صدوق: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کرامت و احترامی با ارزش تر از تقوا نیست. سپس سؤال شد: کدامین عمل از همه برتر است؟ فرمود: تقوا.(4)

مؤلف: این حدیث و امثال آن را با سند آنها، در باب های «مواعظ» و «مکارم اخلاق» نقل کرده ایم.

17. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هان ای مردم! قومیت و نژاد عربی، مقام پدری و برتری ندارد، فقط زبانی است گویا. هر کس با

1- . تفسیر عیاشی 2 : 43
2- . تفسیر عیاشی 2 : 44
3- .امالی صدوق: 14
4- . امالی صدوق: 194

این زبان سخن گوید، عربی است. بدانید همه شما از آدمید، آدم هم از خاک. هر کس پرهیزکاری و تقوایش بیشتر باشد، نزد خدا عزیزتر و گرامی تر است.(1)

18. خصال: عبداللَّه بن قاسم جعفری نقل کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: قیامت عروسی و شادی اهل تقوی است.(2)

19. خصال: حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: نه نسبت قرشی و نه نسبت عربی بنفسه ارزش و احترامی ندارد، مگر به تواضع. و کرامتی نیست مگر به تقوا.(3)

20. خصال: ابی هریره از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود: اولین و مهم ترین عاملی که به وسیله آن امت من به دوزخ وارد می شوند، دو عضو اجوف و میان تهی است که در بدن انسان وجود دارد.پرسیدند: یا رسول اللَّه! آن دو سوراخ و دو عضو اجوف کدام است؟ فرمود: فرج و دهان، و مهم ترین عامل دخول به بهشت، تقوای الهی و اخلاق نیک است.(4)

21. امالی طوسی: در وصیت و سفارش های پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به ابوذر آمده است: بر تو باد که تقوا داشته باشی که تقوا ریشه و سرآمد تمام کارها و موفقیت هاست.(5)

مؤلف: در نامه ای که امیر مؤمنان علیه السّلام به محمد بن ابی بکر نوشته و بعدا گفته خواهد شد، مدح و تجلیل از مقام اهل تقوا بازگو شده است.(6)

22. امالی طوسی:(7) محمد بن عیسی کندی از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که فرمود: آن کس که خداوند او را از پستی و ذلت معصیت نجات دهد و به حالت عزت و ارجمندی تقوا برساند، بی نیازش می سازد، بدون داشتن مال و ثروت؛

1- . تفسیر قمی: 642
2- . خصال 1 : 10

3- . خصال 1 : 12
4- . خصال 1 : 39
5- . امالی طوسی 2 : 154
6- . امالی طوسی 1 : 24
7- . امالی طوسی 1 : 205

عزیز و محترم می نماید، بدون داشتن عشیره و فامیل؛ و مأنوسش می سازد، بدون همراه داشتن کسی. و هر کس که از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند و هیبت او را در دل همه چیز قرار می دهد. و آن کس که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز می ترساند.

این روایت با اسناد دیگر، در امالی طوسی(1) نقل شده است.

23. امالی طوسی: سدیر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: روزی اصحاب رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله گرد هم نشسته بودند و از نسب خود صحبت می کردند و به انساب و نیاکان خود افتخار می نمودند. سلمان هم در آن جلسه حضور داشت. عمر رو به سلمان کرد و گفت: سلمان! حسب و نسب تو و اصل و ریشه ات چیست و چگونه است؟ سلمان گفت: من نامم سلمان، فرزند یکی از بندگان خدا هستم. گمراه بودم و خدا به وسیله محمد صلّی اللّه علیه و آله مرا راهنمایی کرد. فقیر بودم و خداوند به وسیله محمد مرا بی نیاز کرد. برده بودم و خداوند مرا به وسیله محمد آزاد کرد. این است اصل و نسب و حسب من. در این اثنا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و سلمان جریان مذاکرات را به عرض حضرت رساند. حضرت رو به آن جماعت کرد و فرمود: ای گروه قریش! خون و نژاد یعنی چه؟ نسب افتخارآمیز هر کس دین او است؛ مردانگی هر کس خلق و خوی او است؛ اصل و ریشه هر کس عقل و فهم او است. خدای حکیم می فرماید: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُم»، {ما شما را از زن و مردی آفریدیم و برای شناسایی، شما را به قبایل گوناگون تقسیم کردیم، ولی باید بدانید که گرامی ترین شما آن کس است که تقوا و پرهیزکاری اش بیشتر باشد.}(2) سپس رو به سلمان کرد و فرمود: هیچ یک از این گروه بر تو فضیلت و برتری ندارد، مگر آن

1- . امالی طوسی 1 : 139
2- . حجرات / 11

کس که تقوا و پرهیزش از تو بیشتر باشد. پس هر کس که تو در تقوا و پرهیزکاری بر او برتری داشته باشی، بر او فضیلت داری؛ هر که باشد.(1)

24. امالی طوسی: ابوذر علیه الرحمه گفت: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر جا که هستی از خدا بترس، با مردم خوشرفتار و خوش برخورد باش، و اگر گناهی مرتکب شدی، دنبال آن عمل نیکی انجام ده تا آن گناه را محو و نابود نماید.(2)

25. امالی طوسی: اسحاق فرزند امام موسی بن جعفر، از پدران بزرگوار خود، از امیر مؤمنان علیهم السّلام نقل می کند که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: پرهیزکاران و اهل تقوا، بزرگان و آقایان هستند. فقها و دانشمندان، راهنمای کاروان بشرند و نشستن نزد آنان عبادت است.(3)

26. امالی طوسی: ابن عمران از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: چه بسا عاقل و خردمندی که چهره زیبایی نداشته باشد، اما به عنایت و لطف خدا، تفکر در امور و عقل و ادراکش را از خدا دریافت کرده باشد که ممکن است در نظر مردم بی ارزش و کم مقدار باشد، و چه بسا زبان آوری که چهره و وجهه زیبا و خوبی نزد مردم دارد، ولی فردای قیامت از زیانکاران است.(4)

27. امالی طوسی: جابر بن عبداللَّه انصاری نقل کرده است که روزی عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله، محضر آن حضرت شرفیاب شد. عباس مردی بلندقامت و خوش اندام بود و حضرت وقتی نگاهش به عباس افتاد،تبسمی کرد و فرمود: عمو جان ! تو خیلی زیبا و خوش اندام هستی. عباس عرض کرد: جمال و زیبایی مرد به چیست؟ فرمود: حق و حقیقت را درست گفتن. عرضه

1- . امالی طوسی 1 : 146
2- . امالی طوسی 1 : 189
3- . امالی طوسی 1 : 229
4- . امالی طوسی 2 : 7

داشت: کمال انسان به چیست؟ فرمود: به تقوای الهی و پرهیزکاری و دارای اخلاق نیک بودن.(1)

28. معانی الاخبار و علل الشرایع: مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: مشاجره و گفتگویی بین سلمان و شخص دیگری رخ داد. آن شخص به اعتراض به سلمان گفت: تو کیستی؟ سلمان گفت: اما من و تو هر دو در ابتدا، نطفه ای متعفن و آلوده بودیم و آخر کار، من و تو هر دو مردار بد بویی خواهیم بود. چون روز قیامت شود و میزان حساب و عدل بر پا گردد، آن کس که سبک وزن و در میزان و سنجش حقیقت کم وزن باشد، پست و لییم است و آنکه سنگین و پر وزن باشد، آقا و بزرگ است.(2)

29. علل الشرائع: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: دو نفر در محضر امیر مؤمنان علیه السّلام به حسب و نسب خود تفاخر می کردند. حضرت فرمود: این چه شیوه غلطی است که شما دارید به استخوان های پوسیده و ارواح پلیدی که در دوزخ هستند می بالید؟ اگر خود عقل و فهم داری، شخصیت و ارزش داری و اگر تقوا و پرهیزکاری داری، کرامت و عزت هم داری، وگرنه الاغ از تو بهتر است و بر احدی برتری نداری.

30. معانی الاخبار: امام ششم علیه السّلام فرمود: پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس کهمی خواهد عظمت و احترام داشته باشد، باید تقوا داشته باشد و از خدا بترسد، و هر کس که دوست دارد با تقوا ترین مردم باشد، باید اتکال و اعتمادش فقط بر خدا باشد، تا آخر حدیث.(3)

مؤلف: پاره ای از این گونه احادیث در باب «درجه بندی مردم از نظر ایمان» گذشت.

1- . امالی طوسی 2 : 112
2- . معانی الاخبار: 207
3- . معانی الاخبار: 196

31. معانی الاخبار:از ابی بصیر نقل شده که گفت:درباره معانی آیه شریفه«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم. فرمود: به این ترتیب که اطاعت او شود، معصیتش نشود، همیشه در یاد او باشد، فراموش نشود و سپاسگزاری شود و ناسپاسی نشود.(1)

در کتاب حسین بن سعید، محاسن(2) و تفسیر عیاشی(3) هم این طور روایت شده است.

32. معانی الاخبار:از ولید بن عباس نقل شده که گفت: از امام ششم علیه السّلام شنیدم که می فرمود: حسب و نسب انسان همان کارهای او است؛ شرافت دنیوی به مال و ثروت است؛ و کرامت و عزت واقعی به تقوا است.(4)

33. امالی طوسی: احمد بن عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: عملی که توأم با تقوا باشد، کم و اندک شمرده نمی شود. چگونه می شود عملی را که مورد قبول و پذیرش خدا شده، کم و اندک شمرد؟(5)

در امالی شیخ مفید(6)نیزشبیه این روایت نقل شده است.

این روایت در امالی مفید(7) و کافی(8) نیز نقل شده است.

توضیح: جمله اخیر حضرت اشاره است به آیه شریفه«إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ.»

1- . معانی الاخبار: 240
2- . محاسن: 204
3- . تفسیر عیاشی 1 : 194
4- . معانی الاخبار: 405
5- . امالی طوسی 1 : 60
6- . امالی مفید: 26
7- . امالی مفید: 122
8- . کافی 2 : 75

34.تفسیر علی بن ابراهیم قمی:(گوینده کیست؟) درباره آیه «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ»، {نماز انسان را از زشتی و بدی باز می دارد}(1) فرمود: آن کس که نمازش چنین نتیجه ای نداشته باشد، جز دوری از درگاه خدا چیزی عایدش نمی شود.(2)

35.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل نموده که فرمود: خداوند روز قیامت گروهی را مبعوث و محشور می فرماید که در مقابل روی آنها، روشنایی بزرگی وجود دارد و اعمال آنها به آن صورت مجسم شده. ولی ناگهان به آن نور گفته می شود: «كن هَباءً مَنْثُوراً»،«تبدیل به غبار پراکنده و هیچ و پوچ شو! ای ابو حمزه! بدان به خدا سوگند که آنان نماز می خواندند و روزه می گرفتند، ولی این اعمال آنها با تقوا و پرهیزکاری همراه نبود و اگر با حرامی مواجه می شدند، خودداری نمی کردند و اگر از فضائل امیر مؤمنان علیه السّلام صحبتی به میان می آمد، منکر می شدند. فرمود «هباء منثور» آن غبار و ذرات پراکنده ای است که هنگام افتادن آفتاب در روزنه اطاق پیدا می شود.(3)

36. قصص الأنبیاء: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود که این جمله را بسیار می گفت: «حمد و سپاس برای خدا و پایان نیک برای اهل تقوا است.» ابلیس از عمل این شخص به خشم آمد و یکی از عمال خود را نزد او فرستاد و به او گفت که در برابر شعار و گفتار آن شخص بگوید: «پایان نیک برای ثروتمندان است.» او هم آمد و چنین کرد. این دو قرار گذاشتند که اولین کسی را که به او برخورد کردند، بر خود حاکم و داور کنند و هر کدام که محکوم شدند، دستش بریده شود. جریان منازعه را به اولین شخصی که ملاقات کردند گفتند. آن شخص بر علیه این مؤمن قضاوت کرد و گفت: «پایان نیک برای ثروتمندان است.» در نتیجه دست آن مؤمن بریده شد و برگشت، ولی از شعار و گفتار خود دست بر نداشت. شیطان گفت:

1- . عنکبوت / 45
2- . تفسیر قمی: 497
3- . تفسیر قمی: 465

باز هم حرفت را تکرار می کنی؟ جواب داد: آری، برای بریدن دست دیگرم حاضرم.پس حرکت کردند و قضاوت را به اولین شخصی که برخوردند واگذار کردند. اتفاقا این بار هم بر علیه او قضاوت شد و دست دیگرش هم بریده شد، ولی با این حال او باز هم از گفتار حق خود دست بر نداشت. شیطان گفت:آیا حاضری که این بار نتیجه داوری کردن بین ما، گردن زدن و کشتن باشد؟ مرد مؤمن گفت: آری، آماده ام ! آن دو حرکت کردند تا به اولین شخصی که می دیدند برخورد کردند. این بار آن شخص بر علیه آن شیطان و به نفع مرد مؤمن قضاوت کرد و آن قاضی دست های آن مؤمن را وصل کرده و از خدا شفای او را خواست. پس دست های او سالم شد و به حالت اولیه برگشت. سپس گردن آن پلید را زد و او را کشت. آنگاه گفت: پایان نیک این چنین از آنِ اهل تقوا می شود.

37. محاسن: فرات بن احنف از یکی از اصحاب علی علیه السّلام نقل می کند که فرمود: یکی از اولیا و دوستان خدا با یکی از دشمنان حق با هم به گفتگو پرداختندولّی خدا گفت: الحمد للّه و العاقبه للمتّقین و آن دیگری گفت: الحمد للّه و العاقبه للأغنیاء، و در نقل دیگری است که گفت: و العاقبه للملوک سعادت و خوشبختی برای ثروتمندان یا برای سلاطین است. دوست خدا گفت: با هم قرار بگذاریم که اولین شخصی که به ما برخورد می کند، بین ما قضاوت نماید و چنین شد. اتفاقا اولین کسی که نمایان شد شیطان بود، با چهره ای زیبا و جالب. ولی خدا گفت: الحمد للّه و العاقبه للمتّقین و آن دیگر گفت الحمد للّه و العاقبه للملوک. و شیطان به نفع این شخص و زیان فرد خداپرست نظر دارد...تا آخر حدیث.(1)

38. محاسن: عبداللّه بن محمد گوید: به جمیل بن درّاج گفتم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: وقتی بزرگ و رئیس طایفه و گروهی نزد شما آمد، احترامش کنید. جمیل گفت: صحیح است، چنین فرموده. از او پرسیدم: حسب و نسب

1- . محاسن: 247

چیست؟ گفت: آن کس که به وسیله مال خود یا از طرق دیگر غیر مالی، کارهای خوب انجام دهد. پرسیدم: کرامت و عزت در چیست؟ پاسخ داد: در تقوا و پرهیزکاری.(1)

39. فقه الرضا: روایت می کنم که هر کس می خواهد عزیزترین مردم باشد، باید در نهان و آشکار از خدا بترسد و تقوا داشته باشد. و از عالم (موسی بن جعفر علیه السّلام) در تفسیر آیه «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» حدیث می کنم که فرمود: یعنی از تحیر در امور دینی نجاتش می دهد و در امور زندگی دنیوی، از جاهایی که گمانش را نمی برد، روزی اش را می رساند.

40. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تقوا و پرهیزکاری داشته باش، هر جا که باشی و از هر قبیله و عشیره ای که باشی، که هیچ کس در ارزش و فضیلت تقوا حرفی ندارد. پرهیزکار در نظر همه محبوب و محترم است، هر گونه خیر و خوبی و رشد و سعادت در تقوا است و ارزش و ارزیابی هر گونه دانش و علمی، با تقوا است و قبولی اطاعت و عبادت به تقوا بسته است؛ تقوا از سرچشمه بینش و معرفت به خدا منشعب می شود؛ هر علم و دانش و صنعتی نیازمند به تقواست و در مفید بودن، باید از پشتیبانی تقوا برخوردار باشد؛تقوا جز به معرفت صحیح و شناسایی کامل خدا و تسلیم شدن و کوچک دیدن خود در برابر هیبت و عظمت و سلطنت الهی، به هیچ چیز نیازی ندارد، و یگانه عامل ازدیاد و تقویت تقوا، اطلاع کامل و ایمان انسان است به اینکه خدا به تمامی اسرار و نیات و خاطرات بنده اش آگاهی دارد. این چنین تقوایی ریشه و اساس حق و حقیقت است. و اما باطل، به طور کلی هر چه که انسان را از خدا دور کرده و ارتباطش را از او قطع نماید، از نظر تمام طبقات مذموم و مورد نکوهش است. بنابراین باید از آن اجتناب کرد و باطن و قلب و سرّ خود را در انحصار خدا نمود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: راست ترین جمله و صحیح ترین شعری که عرب گفته، شعر لبید است که گوید:

1- . محاسن: 328

- هر آنچه غیر خدا و غیر ارتباط با خدا است باطل و پوچ است / و هر رقم نعمتی و لذتی که در دنیا است، بالاخره فانی می شود

آنچه که اهل تقوا و پاکان بر آن اجماع و اتفاق دارند - از اصول دین و حقایق و راه و روش یقین و رضا و تسلیم - آنها را بگیر و به آنها عمل کن و معتقد باش. و در مسائل جنجالی و اقوال مختلف و گوناگون داخل نشو که مشکلات اعتقادی و دینی و وسوسه های درونی رخ می دهد. البته امت اسلامی اتفاق دارند بر اینکه خدا یگانه و واحد است؛ مثل و نظیری ندارد؛ در فرمان و حکمش عادل است؛ آنچه بخواهد می کند؛ مطابق اراده حکیمانه اش حکم می نماید؛ بر هر چه اراده نماید توانا است؛ در وعد و وعیدش صادق است؛ قرآن سخن اوست و او این سخنان را آفریده؛ پیش از آفرینش و قبل از مکان و زمان بوده است؛ آفریدن و نابود کردن نزد او یکسان است، با خلقت و آفریدن اشیا چیزی بر علمش افزوده نمی شود و با اعدام و نیست کردن آنها، از قدرت و ملکش کم و کاست نمی شود؛ سلطنتش با عزت و عظمت است و تقدس و پاکی او از نواقص امکان، برتر از تصور و خیال است. بنابراین اگر کسی بخواهد تو را در این عقاید متزلزل کند و از این اصول بکاهد، نپذیر و باطن و اعماق دل خود را پاک و پاکیزه بدار تا در نتیجه الطاف و برکات زودرس او را احساس نمایی و در زمره رستگاران رستگار شوی.(1)

41. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مراحل و مراتب تقوا سه قسم است:

1) تقوایی که هیچ عاملی جز احساس عظمت و لطف او، فانی شدن در راه خدا و ندیدن خود و نیازهای شخصی خود در آن دخالت ندارد که چنین انسان کاملی، از استفاده از حلال هم خودداری می کند، تا چه رسد به موارد شبهه ناک؛ به حداقل خوراک و پوشاک قناعت می نماید و بیش از این حتی از کارها و غذاهای مباح و

1- . مصباح الشریعه: 44 - 45

حلال هم اجتناب می ورزد که این مرحله مربوط است به خواص اولیا و نخبگان از برگزیدگان

2) تقوای از خدا که از ترس خدا و مقام الوهیت او که البته در این مرحله، امور شبهه ناک را هم علاوه بر محرمات کنار می گذارد که اولیای الهی و خاصان و برگزیدگان چنین هستند.

3) تقوا و خوف از آتش دوزخ و عذاب الهی انگیزه او است که در این صورت، فقط محرمات را ترک می کند، ولی از مباحات و حتی موارد شبهه چندان خودداری نمی کند، که این مرحله تقوای عوام و توده سطحی است.

اگر بخواهیم مثلی برای تقوا و مراتبش بیاوریم، باید بگوییمتقوا مانند آبی است که در نهری جریان دارد و در اطراف و حاشیه این نهر، درختان گوناگون از هر رقم میوه و رنگ و طعم هست و هر درختی بر طبق جوهر و ماهیت خود و ظرافت و بزرگی خود، از آب نهر استفاده می کند و به تناسب رنگ و طعم و بوی و خوی خود، پس از جذب آب جلوه گر می شود. بهره و استفاده مردم از این درختان و میوه های آنها نیز به میزان ارزش و اهمیت آنها و دید و ارزیابی مردم نسبت به آنها بر طبق کیفیت و چگونگی آنها بستگی دارد.

خداوند می فرماید: «صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ»، {شاخه های به هم پیچیده و غیر به هم پیچیده که همه آنها از یک آب سیراب می شوند، ولی در طعم و رنگ بعضی بر بعضی برتری و ارزش بیشتری دارند.}(1) نسبت تقوادرباره اطاعات و عبادات، نسبت آب است بهدرخت که زنده کننده و روح بخش عبادت است و ارزش های متفاوت انسان در درجات و مراتب ایمان، نظیر انواع مختلف و گوناگون درختان و میوه ها است که در رنگ و طعم و مزه و بو با هم متفاوت و مختلف هستند. هر کس در درجه بالاتری از ایمان قرار گرفته و روح باصفاتری داشته باشد،تقوا و پرهیزکاری بیشتری دارد و هر کس که با تقوا تر

1- . رعد / 4

باشد،عبادت او پاک تر و خالص تر است. و هر آن کس که چنین باشد، به خدا نزدیک تر و در درگاه الهی مقرب تر است. و هر عبادتی که بر پایه تقوا استوار نباشد،«هباء منثور» است که خداوند فرموده: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ»، {آن کس که اساس و پایه زندگی و اعمال و روش خود را بر پایه تقوا و خداپسندانه بنیانگذاری نموده بهتر است یا آن کس که مبنای مسیر و رفتارش بر کنار پرتگاه سستی که از درون و داخل تهی و پوچ است پایه گذاری کرده؟ که دیری نپاید ناگهان در دره خطرناک دوزخ سقوط خواهد کرد. }(1) و تفسیر و توضیح معنای تقواعبارت از این است که انسان آن چیزهایی را که مباح و بی اشکال است ترک کند و کنار بگذارد که مبادا به فعل حرام منجر شود که این در واقع اطاعت است و دائما بدون عارضه نسیان و فراموشی در یاد حق بودن و علم و آگاهی که جهل و سفاهت در آن راه ندارد. چنین تفسیری صحیح است و مردود نیست.(2)

1- . توبه / 109
2- . مصباح الشریعه: 56 - 57

باب پنجاه و هفتم

در ورع و پرهیزکاری و اجتناب و دوری از امور مشکوک و شبهه ناک

1. کافی: عمرو بن سعید بن هلال ثقفی گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم و گفتم: من توفیق شرفیابی خدمت شما را به دست نمی آورم و فقط در بعضی از سال ها می توانم موفق به این کار بشوم.بنابراین یک برنامه ثابت و محکمی به من بدهید که طبق آن عمل نمایم.

فرمود: توصیه و سفارشی که دارم این است که تقوای الهی و پرهیزکاری و جدیت و کوشش را از دست ندهی. و قطعا بدان که جدیت و کوشش فراوان در عبادت و طاعت، اگر با ورع و تقوا همراه نباشد سودی ندارد. (1)

توضیح: شاید مقصود از کلمه تقوا، ترک کردن و کنار گذاشتن محرمات باشد و منظور از ورع، ترک کارها و اموری که شبهه ناک هستند و احتمال حرام بودن آنها می رود. بلکه ممکن است بعضی از مباحات و حلال ها باشد. و مراد از »اجتهاد»، کوشش فراوان داشتن در عبادت و اطاعت است. و لفظ تقوا از «وقی» است. گفته می شود «وقاه للّه السّوء یقیه وقایه»، یعنی خدا او را از بدی نگاه داشت و «اتّقیت اللّه اتّقاء»، یعنی خودم را از عذاب خدا یا از مخالفت با فرمان او بازداشته و حفظ نمودم. و

1- . کافی 2 : 76

اسم مصدرش می شود تقوا و تاء تقوا از واو تبدیل شده که اصلش «وقوی» است که در تمام صیغه ها و مشتقات، واو به تاء تبدیل شده است. و در کتاب نهایت آمده که در حدیث است: اساس و پایه دین ورع است. ورع در معنای اصلی و اولی یعنی خودداری از حرام و دوری کردن از آن. گویند «ورع الرّجل.» یرع در ماضی و مضارع به کسر راء،ورعا ورعه فهو ورع (اسم فاعل) و تورّع من کذا. ولی در لسان علم اخلاق و اخبار، به معنای خودداری از کارهای مباح و حلال هم به کار می رود «لا ینفع» یعنی فایده خوب و بهره و سود کامل ندارد.

2. کافی:حدید بن حکیم گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:تقوا داشته باشید و از خدا بترسید و به وسیله ورع و پرهیزکاری، دین خود را از خطر آفت و سستی و زوال حفظ نمایید.(1)

توضیح: از این حدیث استفاده می شود که ترک ورع و پرهیز نکردن از حرام، موجب می شود که ایمان انسان و اعتقادات دینی در معرض تباهی و زوال قرار گیرد،چون انجام واجبات و ترک محرمات است که همانند قلعه محکم و استوار، ایمان را از دستبرد شیطان مصون می دارد.

3. کافی: یزید بن خلیفه گفت: امام صادق علیه السّلام ما را موعظه نمود و امر نمود و به زهد و پارسایی ترغیب کرد. سپس فرمود: بر شما باد به پرهیزکاری و ورع که فقط از طریق پرهیزکاری است که می شود به آنچه نزد خدا است رسید.(2)

توضیح: «فامر»یعنی حضرت به انجام اطاعت و آنچه موجب رسیدن به درجات و مراتب اخروی است امر نمود. و «زهّد» از باب تفعیل، یعنی دستور زهد و پارسایی در دنیا و ترک شهوات دنیوی که مانع از قرب و نزدیک شدن به خداوند متعال است. جوهری گوید: «التزهید فی الشّی ء.» و «عن الشّی ء» به معنای نقطه مقابل ترغیب و تحریص است، یعنی واداشتن به بی میلی و دل کندن از چیزی.

1- . کافی 2 : 76
2- . کافی 2 : 76

4. کافی: امام ششم علیه السّلام فرمود: کوشش در اطاعت، بدون داشتن ورع و پرهیزکاری سودی ندارد.(1)

5. کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: دشوارترین عبادت، داشتن ورع و تقوا و پرهیزکاری است.(2)

توضیح: چون ترک حرام و دست برداشتن از محرمات از انجام طاعت و عبادت دشوارتر است و نفس انسان به سختی از حرام خودداری می کند و معروف است کاری که دشوار و سخت تر باشد، با ارزش ترین اعمال است.

6. کافی: ابوالصباح کنانی به حضرت صادق عرض کرد: ما به این دلیل که با شما ارتباط داریم، در برخورد با مردم با مشکلات و ناراحتی هایی مواجه می شویم. حضرت فرمود: چطور؟ عرضه داشت: مرتب در مذاکراتی که با مردم داریم، ما را توبیخ نموده و به عنوان اعتراض و تحقیر می گویند که فلانی جعفری و خبیث است. حضرت فرمود: مردم شما را به جرم ارتباط با من توبیخ و سرزنش می کنند؟ عرض کرد: آری.حضرت فرمود: به خدا سوگند پیروان جعفر خیلی کم هستند. اصحاب و یاران من همانا کسانی هستند که دارای تقوای کامل و قوی باشند و عمل خود را برای آفریدگار انجام دهند و با این برنامه عملی، به پاداش خدا امیدوار باشد. این گونه افراد اصحاب و یاران من هستند.(3)

توضیح: مرحوم شیخ بهاء گفته: از بیانات امام علیه السّلام فهمیده می شود که روش بی ادبانه و تعبیرات تند ابوالصباح کنانی، مورد رضایت حضرت قرار نگرفته و از نحوه مذاکرات او ناراضی بود.

«و عمل لخالقه»: یعنی اعمال و عبادات خود را از انگیزه های غیر خدایی پاک و کارش را با اخلاص و فقط برای خدا انجام دهد.

1- . کافی 2 : 77
2- . کافی 2 : 77
3- . کافی 2 : 77

«و رجا ثوابه»: از اینکه این جمله را بعد از آن دو جمله قبل بیان فرموده، به دست می آید که رجاء و امید به لطف و عنایت پروردگار در صورتی صحیح و بجا است که توأم با عمل و همراه با ورع و تقوا باشد، وگرنه فریب و گول زدن انسان خود را بیش نیست. و باز اشاره به این مطلب است که اتکا به عمل و دلخوش بودن به کارهای خیری که انسان انجام می دهد و یقین و اطمینان به پاداش خداوندی و قبول عمل، چندان صحیح نیست، چون عمل و کارکرد انسان در معرض آفات و خطرات فراوانی است که با آفت تکبر و غیبت و خطر ظلم و عجب و خودبینی و امثال این آفت ها، ناگهان هیچ و پوچ می شود.بنابراین جمله «و رجا ثوابه» یعنی در عین حال که ورع و تقوا و عمل خالص هست، باید به خدا امیدوار شد که آفت نیاید و عمل را نابود نکند. و احتمال دارد که این چند جمله بیانگر علت حمله و توبیخ مخالفان باشد، یعنی آن گروه مخالف و غیر شیعه که شما شیعیان و اصحاب مرا مورد توبیخ و سرزنش قرار می دهند، از این جهت است که شما مواظب اطاعت و اعمال پسندیده نیستید و حسن عملی و اخلاقی ندارید و مراعات تقیه و دستورهای مرا نمی کنید.

7. کافی: با همان سند از حنان از ابی ساره، از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است که خداوند متعال فرمود: ای فرزند آدم! اگر از محرمات و کارهای حرام و ممنوع اجتناب کنی، از پرهیزکارترین و با تقوا ترین مردم هستی.(1)

توضیح: این جمله ذیل چند احتمال دارد:

1) اینکه چنین شخصی را که از کارهای حرام خودداری می کند، با کسی که به انجام مستحبّات و اذکار و ادعیه می پردازد و از مکروهات از قبیل آب ایستاده خوردن و هنگام دخول به محل قضای حاجت سر برهنه نبودن و امثال اینها اجتناب می کند که در نظر عوام از مردم با تقوابه حساب می آید، ولی در مقابل کارهای حرام از قبیل ربا و رشوه و غیره بی تفاوت است، بلکه اینها را با کمال جرأت و بی باکی انجام می دهد.

1- . کافی 2 : 77

خلاصه این دو فرد را با هم سنجیده و می فرماید که شخص اولی نسبت به این فرد دومی پرهیزکارتر است.

2) احتمال دارد به صاحبان بدعت نظر داشته که از پیش خود، بعضی از حلال ها را بر خودحرام می کنند و نام آن را تقوا و ورع می گذارند.

3) ممکن است هشدار به این مطلب باشد که ورع و پرهیزکاری، به ترک محرمات است نه عبادات زیاد و فراوان.

8. کافی: حفص بن غیاث گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم:پرهیزکار و اهل ورع کیست؟ فرمود: آن کس که از محرمات الهی و کارهای حرام بپرهیزد.(1)

9. کافی: اسامه نقل کرده است که از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم کهمی فرمود:بر تو باد که دارای تقوای الهی باشی!بر شما باد به ورع و پرهیزکاری؛ کوشش و راستگویی؛ حفظ امانت؛ خوش خلقی و خوش همسایه داری؛ و مردم را با عمل خود، نه با زبان تنها به خود جلب نموده و دعوت کنید.و اینکه زینت بخش اجتماع و شیعیان و ما باشید و موجب ننگ و عار نباشید. بر شما باد به رکوع و سجده طولانی که هر وقت یکنفر از شما رکوع و سجده خود را طول دهد، شیطان ناله و فریاد می کند و می گوید: ای وای! این شخص اطاعت خدا کرد و من معصیت و مخالفت کردم؛ این شخص سجده کرد و من امتناع کردم!(2)

توضیح: «حسن الجوار» یعنی خوشرفتاری با هر کس که مجاور و همراه و هم صحبت انسان باشد، یا خوشرفتاری با همسایه خانه و منزل.

«کونوا دعاه»: یعنی مردم را با اعمال نیک و اخلاق پسندیده به این راه مستقیم تشیع و مذهب حق و استوار ترغیب و دعوت نمایید، چون وقتی روش نیک و راهنمایی صحیح و اعمال پسندیده از شما دیدند، فکر و وجدان آنان وادارشان

1- . کافی 2 : 77
2- . کافی 2 : 77

می کند که این مذهب تشیع و راه شما را انتخاب کنند و شما را در این تسلیم و اطاعتی که از ما دارید، تصویب و تحسین نمایند.

«و کونوا زینا»: زینت ما باشید.

«و لا تکونوا شینا»: عیب و عار و ننگ برای ما نباشید. در کتاب نهایه در ذیل حدیثی از ابی هریره نقل کرده است: هنگامی که انسان آیه سجده را تلاوت و سجده کند، شیطان به کناری می رود و با گریه می گوید: ای وای! در ذیل این حدیث گفته: لفظ «ویل» به معنای اندوه و هلاکت و نابودی و عذاب و شکنجه دردناک است و هر کس که در خطر هلاکت و نابودی قرار گرفت، خواستار ویل می شود، به این معنا که «ای ویل من وای اندوه وای مرگ و عذاب! به زودی برس و مرا دریاب که الان وقت رسیدن تو است و این ناراحتی و رنج با رسیدن مرگ پایان یابد! و شیطان هم که می گوید «یا ویله»، برای اظهار شدت ناراحتی است که از ترک سجده و مخالفت امر خداوند احساس می کند و ندامت و حسرت بر گذشته است. البته هنگام نقل گفتار شیطان، قاعدتا باید گفته شود «یا ویلی»، زیرا شیطان در موقع سجده انسان که ناراحت می شود، خواستار مرگ خودش می شود و باید گفت یا ویلی که نقل قول شیطان است،ولی اینکه به جای «یا ویلی»،«یا ویله» گفته شده و ضمیر غایب به کار رفته، به عنوان بیان معنی و حقیقت است. یعنی شیطان مرگش را و نابودی خودش را صدا زده و خواستار می شود. و از نقل قول و لفظ شیطان (یا ویلی) عدول نموده و آن تعبیر را نمی کند، برای اینکه مبادا توهم شود که ناقل قول مرگ خودش را خواستار شده. لذا می گوید یا ویله ای ویل و مرگ او. پایان کلام نهایه)

نووی گفته چنین تعبیری، از آداب و رسوم سخن گفتن است که وقتی انسان گفتار بد و ناراحت کننده ای را از کسی بازگو می کند، ناقل باید جوری تعبیر کند که از ارتباط و انتساب به خود مصون باشد. لذا به صورت ضمیر غایب تعبیر می کند تا از هر گونه توهم انتساب آن بدی به خودش محفوظ بماند. و بعضی گفته اند ضمیر «یا ویله» مربوط به شخص سجده کننده است که شیطان از اثر کینه و حسد، در حق آن

شخص نفرین می کند و عذاب و ویل برایش می خواهد. یا اینکه این جمله یا ویله معترضه و از کلام خود امام است که در اثنای مطلب، حضرت در حق شیطان نفرین می کند و ضمیر راجع به ابلیس است که البته این دو احتمال ضعیف و بعید است. و بنا بر معنای اولی که قبلا گفته شد و صحیح بود، احتمال دارد که منادی ویل نباشد و مخدوف باشد، مثل اینکه گفته می شود «ألا یا اسجدوا». به این ترتیب که یا ویله یعنی یا قوم (که قوم منادی باشد) «احضروا ویلی»، ای مردم بیاییدو عذاب مرا ببینید.

9. کافی: ابی زیاد گفت: خدمت حضرت صادق علیه السّلام بودم که عیسی بن عبداللّه قمی وارد شد. حضرت ترحیب فرمود،برای عیسی جا باز کرد و او را به خود نزدیک کرد. سپس فرمود: ای عیسی! از ما نیست آن شیعه ای که در شهری باشد که در آن شهر صد هزار نفر یا بیشتر باشند و در میان آنان، کسی که با ورع و پرهیزکارتر از شیعه باشد پیدا شود. چنین شیعه ای از ما نیست و ارزش و احترامی ندارد.(1)

توضیح: جوهری گفته «رحب» به ضم راء، به معنای سعه و فراخی و گشایش است. و می گویند«مرحبا و اهلا» یعنی وقتی به جای وسیع و اهل و شایسته و مناسب وارد شدی، انس بگیر وحشت و ترس نداشته باش. «رحب به» یعنی حضرت به او گفت مرحبا. و در نهایه گفته که بعضی گفته اند «مرحبا» یعنی خداوند به تو توسعه و گشایش عنایت فرماید. لفظ مرحبا به جای ترحیب قرار داده شده و جمله «و لا کرامه» معترضه است، یعنی نزد خدا ارزشی ندارد یا نزد ما، یا هم از نظر ما و هم از نظر خدا و این بیان و احترام حضرت، خود مدح و ستایشی است از عیسی بن عبداللّه.و مرحوم شیخ مفید در کتاب مجالس خود حدیثی دارد که عظمت فوق العاده عیسی را می رساند که حضرت فرموده او (عیسی) از ما اهل بیت است و خیلی از علما تصور کرده اند که این عیسی، همان عیسی بن عبداللّه اشعری است که جد احمد بن محمد است، ولی ظاهرا چنین نیست. چون عیسی اشعری بعید است که با حضرت صادق علیه

1- . کافی 2 : 78

السّلام ملاقات کرده باشد. آنچه که گفته اند این است که او از حضرت رضا علیه السّلام مسائل و احادیثی نقل نموده است.

10. کافی: عمرو بن سعید بن هلال گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرضه داشتم: مرا وصیتی کن. فرمود: توصیه می کنم تو را به تقوای الهی و پرهیزکاری و جدیت و کوشش. بدان کوششی که توأم با ورع و پرهیزکاری نباشد، سودی ندارد.(1)

11. کافی: ابی الصباح کنانی نقل کرده استکه حضرت باقر علیه السّلام فرمود: با تقوا و پرهیزکاری ما را یاری کنید! هر که خدای خود را با دارا بودن تقوا و پرهیزکاری ملاقات نماید، خداوند برای او فرج و گشایشی مقرر فرماید که خود در قرآن فرموده است. هر آن کس که خدا و رسولش را اطاعت نماید، چنین افرادی با پیغمبران و صدیقین و شهدا و نیکانند و اینان چه رفقای خوبی هستند. از ما است پیامبر، از ما است صدیق (علی علیه السّلام) و شهدا و صالحان و شایستگان.(2)

توضیح: «اعینونا بالورع»: این جمله اشاره به این است که ائمه اطهار علیهم السّلام، رحمت نجات شیعیان از عذاب اخروی را متحمّل هستند.بنابراین هر چه تقوا و پرهیزکاری شیعیان بیشتر و بهتر باشد، شفاعت ائمه علیهم السّلام در حق آنان آسان تر و ورع و تقوا، کمک و اعانتی برای ائمه می شود. و اگر تقوا و پرهیزکاری شیعه در درجه عالیه باشد که طبق وعده الهی، خداوند این گونه افراد را به بهشت داخل می کند و از عذاب مصون می دارد. مقصود از اعانت در این گونه موارد، این می شود که ائمه علیهم السّلام برای چنین افرادی زحمت شفاعت کردن ندارند. یا منظور از ورع و پرهیزکاری، ترک معصیت است. پس ممکن است در انجام واجبات تقصیر و کوتاهی داشته باشد که در آن قسمت محتاج به شفاعت باشد. یا منظور از ورع، ترک معصیت های کبیره باشد که در این صورت با ارتکاب معاصی صغیره آلودگی پیدا کرده و محتاج به شفاعت باشد. حاصل مطلب اینکه نباید توهم شود که با داشتن ورع و

1- . کافی 2 : 78
2- . کافی 2 : 78

پرهیزکاری، نیازی به شفاعت نیست. علاوه بر این ممکن است بگوییم در عین حالی که شیعه تمامی واجبات را انجام داده و از همه گونه گناه اجتناب کرده، باز هم از شفاعت بی نیاز نیست و این شفاعت برای این است که زودتر به بهشت داخل شود یا از هول و وحشت قیامت خلاص شود یا در حساب عفو یا تخفیفی پیدا شود.

(این مطلب درباره توضیح جمله «اعینونا بالورع» بود که اعانت مربوط به امور اخروی معنا شد. ولی ممکن است گفته شود که این جمله اصولا مربوط به شفاعت و امر اخروی نیست، بلکه نظر به این دنیا دارد. یعنی شما شیعیان، با تقوا و پرهیزکاری خود ما را یاری کنید و از این راه به ما عزت و ارزش بدهید و مردم را به طرف مکتب ما و مذهب حق جلب کنید. و شما آیینه تربیت ما باشید و با شیوه صحیح تقوا و پرهیزکاری، تشیع را ترویج کنید و مذهب اهل بیت را نصرت دهید و حقایق و حقانیت این مکتب را با اعمال نیک و اخلاق ستوده خود ارائه دهید. نظیر جمله کونوا زینا لنا).

«کان له عند اللَّه فرجا»: بر حسب ترکیب نحوی، اسم «کان» ضمیری است که به ورع برمی گردد، یعنی آن ورع و تقوا، خود فرج و گشایشی برای او خواهد بود. و بعضی گفته اند ضمیر راجع است به «لقاء» که از فعل «لقی» فهمیده می شود، یعنی ملاقات خداوندی فرجی است برای او. و «فرجا» با جیم، خبر «کان» است. و بعضی با حاء خوانده اند، یعنی ورع یا ملاقات، فرح و سروری برای او خواهد بود و بهر تقدیر تنوین این لفظ برای تعظیم است، یعنی فرج بزرگ یا خوشحالی عظیمی برای او هست. و آیه«وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ» که در سوره نساء و الرّسول است و شاید نقل به معنا نموده و به جای لفظ «الرسول» و «رسوله» گفته برای اشاره به آیه ای که در سوره نور است.« وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اللَّهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ» و البته اطاعت و فرمانبرداری از خدا و رسول، در صورتی صحیح است که توأم با تقوا باشد.بنابراین استشهاد به سوره نور،به منظور اشتراط تقوا است و گفته شده که منظور از اطاعت خدا و رسول، اطاعت آنان است در امور اعتقادی که به امامت ائمه اطهار علیهم السّلام معتقد باشد. گرچه ممکن است اعتقاد به امامت همراه با ارتکاب گناه باشد.بنابراین استشهاد به این آیه سوره نساء برای اثبات شفاعت است، یعنی کسی که در امور

اعتقادی مطیع خدا و رسول باشد، ولو اینکه به پاره ای از معاصی مبتلا شده باشد. چنین شخصی با شفاعت ائمه به جوار پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین نائل می گردد.«فمنّا» این گروه از ما بنی هاشم است که منظور از صدیق، امیر مؤمنان و از شهدا، حسن یا حسین علیه السّلام است و منظور از صالحین، بقیه ائمه یا منظور از شهدا، همه ائمه علیه السّلام و منظور از صالحین، شیعیان آنان است که در اخبار و احادیث به هر دو قسم تفسیر شده است.

12. کافی: ابن رثاب از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: ما اهل بیت کسی را مؤمن و شیعه می دانیم که تمام فرامین و دستورهای ما را انجام داده و در تصمیم گیری و اراده، تابع ما باشد و یکی از علائم و نشانه های متابعت و پیروی از ما، داشتن ورع و پرهیزکاری است.بنابراین خود را با تقوا و پرهیز آراسته نمایید تا در نتیجه رحمت و لطف خداوند شامل حال شما شود. و با نیروی تقوا با دشمنان بجنگید تا در نتیجه خداوند در دنیا و آخرت به شما عظمت و برتری عنایت فرماید.(1)

توضیح: «انّا لا نعدّ»: این جمله بیان یکی از معانی و مراتب ایمان است که قبلا درباره مراتب ایمان بحث شد.

«یرحمکم اللّه»: این جمله جواب امر است. «فتزیّنوا» و یا دعایی است که حضرت در اثنا کلام می نماید (خداوند شما را رحمت کند) و همین طور جمله آخری «ینعشکم اللّه». این دو معنا را محتمل است.

«و کیدوا»: به در بیشتر نسخه ها با یاء نقل شده که به معنای محاربه است، یعنی با قدرت ورع و پرهیز با دشمنان بجنگید تا پیروز شوید. یا به این معنا که با روش تقوا و ورع، مکر و حیله آنها را خنثی کنید، یعنی تقوا و پرهیزکاری شما سبب می شود که دشمنان زبان خود را از شماتت و مذمت شما بازدارند. یا منظور این است که شما راه و روش تقوا و پرهیزکاری را اگر کاملا مراقب باشید، آنها نسبت به مذهب شما میل و رغبت پیدا می کنند و شیفته آن می شوند. همچنان که در جمله

1- . کافی 2 : 78

«کونوا دعاه» گفته شد و شاید این معنا بهتر باشد. و در بعضی از نسخه با باء تشدیددار و «کبّدوا» نقل شده که از «کبد» که به معنای شدت و رنج و مشقت است گرفته شده، یعنی شما با ورع و پرهیزکاری دشمنان را در رنج و مشقت قرار دهید البته معنای اولی بهتر است.

«ینعشکم اللَّه»: یعنی خداوند در دنیا و آخرت شما را و مقام شما را بالا می برد و در قاموس است که «نعشه اللَّه» بر وزن «منعه رفعه» و «انعش و نعّش» ثلاثی مزید فیه هم به معنای ثلاثی مجرد است. «نعش فلانا» یعنی فقر و تهیدستی فلانی را جبران کرد. «نعش المیّت» یعنی از میّت و شخص مرده به خوبی یاد کرد.

13. کافی: ابن ابی یعفور نقل کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مردم را با غیر زبان خود (با اعمال و رفتار خود) به راه حق دعوت کنید. مردم باید از شما ورع و کوشش و نماز و اعمال خیر ببینند، که این روش کاملا جلب کننده است.(1)

توضیح: «فانّ ذلک داعیه»: یعنی مخالفین و افرادی را که در مذهب شیعه نیستند، وادار و ترغیب می کند که مذهب شما را انتخاب کنند. و تاء «داعیه» برای مبالغه است. این حدیث با مختصر تفاوتی که در سند و متن دارد، در باب «صدق» خواهد آمد که در آنجا به جای نماز، صدق آمده است.(2)

14. کافی: محمد بن حمزه علوی نقل کرده است که عبید اللَّه بن علی از حضرت کاظم نقل نموده که گفت: بسیاری از اوقات از پدرم شنیده ام که می فرمود:از شیعیان ما نیست آن کس که حتی زنان پرده نشین، ورع و تقوای او را بازگو نکنند؛ و از دوستان ما نیست آن کس که در قریه ای باشد که در آن ده هزار نفر ساکن باشند و در میان آنان، یک نفر با تقوا تر و پرهیزکارتر از آن شیعه باشد.(3)

توضیح: لفظ «خدر» به کسر (که در این حدیث خدور هست) همان طوری که در قاموس گفته: پرده ای است که در یک قسمت از اطاق و خانه آویخته می شود که

1- . کافی 2 : 78
2- . کافی 2 : 105
3- . کافی 2 : 79

جای کنیز و کلفت خانه است و به طور کلی هر چه انسان را بپوشاند، چه دیوار چه خانه یا چیز دیگر، خدر است که «خدور» و «اخدار» جمع آن است و به فتح خاء، ملزم داشتن دختر به مراعات پوشش است. اخدار و «تخدیر» هم به این معنا است و به زنی که مراعات حجاب و پوشش را بنماید،«مخدور و مخدره و مخدّره» گویند.(پایان کلام قاموس)(1)

و مقصود از این جمله این است که شیعه باید چنان مشهور به تقوا و پرهیزکاری باشد که نه تنها زنانی که در اجتماع آمد و شدی دارند، بلکه حتی زنانی که در خانه هستند و پرده نشینند نیزدرباره تقوای او گفتگو کنند. و بعضی گفته اند که از این حدیث استفاده می شود که اظهار تقوا و پرهیزکاری که در نتیجه آن انسان مشهور به پارسایی و ورع شود، عمل خوبی است، البته به شرط اینکه انگیزه ریا و خودنمایی در آن نباشد، بلکه غرض صحیح و هدف عقلایی در این کار داشته باشد، مثل اینکه دیگران از او پیروی کنند یا خود را از نسبت فسق و گناه مصون بدارد. ولی این حرف صحیح نیست.

15. معانی الاخبار: فضیل بن عیاض گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض نمودم:پرهیزکار کیست؟ فرمود: آن کس که از کارهایی که خدا حرام نموده بپرهیزد، از این مردم اشرار و ستمکار دوری کند و اگر از موارد شبهه ناک خودداری نکند، ناخودآگاه به طرف حرام کشیده می شود و هنگامی که انسان منکر و کارهای زشتی را ببیند و با داشتن قدرت از آن جلوگیری نکند، معلوم می شود که چنین شخصی دوست دارد معصیت و گناه عملی شود. و آن کس که دوست داشته باشد معصیت خدا بشود، چنین شخصی به دشمنی و مبارزه علنی با خدا برخاسته است و هر کس که بقا و پایداری ستمکاران را دوست داشته باشد، مخالفت و معصیت شدن خدا را دوست داشته و خداوند در مورد هلاکت و نابودی ستمکاران ، خود را ستوده است، آنجا که

1- . قاموس2 : 18

فرمود: «فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»(1)، {دنباله ستمکاران قطع و نابود شد و سپاس برای پروردگار است.}(2)

این حدیث در تفسیر قمی(3) هم نقل شده است.

16. معانی الاخبار: در حدیث ابوذر است که پیامبر فرمود: ای ابوذر! تدبیر و دوراندیشی بهترین خردمندی است؛ خودداری از حرام بهترین پرهیزکاری است و اخلاق نیکو و پسندیده، بهترین حسب و نسب است.(4)

17. امالی صدوق و معانی الاخبار:(5) از امیر مؤمنان علی علیه السّلام سؤال شد: بهترین اعمال از نظر خدا چیست؟ فرمود: تسلیم در برابر خدا و پرهیزکاری.

18. خصال: امام ششم علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: ارزش علم و دانش در نزد خدا، بیشتر از ارزش عبادت است و بهترین و با ارزش ترین بخش دین شما، ورع و پرهیزکاری است.(6)

19. خصال: ابان بن سوید می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: چه چیز است که ایمان را پایدار و محکم می نماید؟ فرمود: آنچه که ایمان بنده را ثابت و محکم می کند،پرهیزکاری و ورع است و آنچه که بنده را از ایمان بیرون می برد،طمع و آز است.(7)

20. خصال: حضرت رسول صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: بهترین عبادت، فقه و فهم است و بهترین دینداری،پرهیزکاری است.(8)

1- . أنعام / 45
2- . معانی الاخبار: 252
3- . تفسیر قمی: 188
4- . معانی الاخبار: 335
5- . امالی صدوق: 238 و معانی الاخبار: 199
6- . خصال 1 : 6
7- . خصال 1 : 8
8- . خصال 1 : 17

21. خصال: در ضمن سفارش ها و وصایای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام آمده است: ای علی! سه چیز است که هر که دارای آنها نباشد، هیچ یک از اعمالش ارزش ندارد: ورع و تقوایی که او را از معصیت الهی بازدارد؛ اخلاق نیکی کهبا آن با مردم مدارا کند؛ حلم و حوصله ای که با جهال بسازد.(1)

در کتاب محاسن(2) هم از حضرت صادق، از اجداد طاهرینش علیهم السلام ، از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله اجمعین چنین نقل شده است.

22. خصال: پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: از محرمات الهی خودداری کن که در این صورت پرهیزکارترین مردم هستی.

23. امالی صدوق: ابن سنان از امام ششم، از پدران خود علیهم السلام ، از حضرت حسین علیه السّلام روایت کرده که از امیر مؤمنان علیه السّلام سؤال شد: ثبات و استحکام ایمان به چه چیز بسته است؟ فرمود:پرهیزکاری. عرض شد: زوال و ناپایداری آن به چیست؟ فرمود: طمع و آز.(3)

24. امالی صدوق:حضرت علی علیه السّلام در ضمن خطبه «وسیله»فرمود: هیچ قلعه ای محکم تر از پرهیزکاری نیست.(4)

25. خصال: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:پرهیزکارترین مردم کسی است که در برابر امور شبهه ناک خودداری کند؛ عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد؛ پارساترین کسی است که حرام را ترک کند؛ کوشاترین مردم کسی است که گناهان را ترک کند.(5)

26. امالی طوسی: سری بن عامر گفت: روزی نعمان بن بشیر در کوفه به منبر رفت، حمد و ثنای خدا را بجا آورد و بعد گفت: از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله

1- . خصال 1 : 62
2- . محاسن: 6
3- . امالی صدوق: 174

4- . امالی صدوق: 193
5- . خصال 1 : 11

شنیدم که فرمود: هر سلطانی حریم و قرق گاهی دارد و قرق گاه خدا، حلال ها و حرام های اوست. و مشتبهات مابین اینها است، همچنان که چوپان اگر گوسفندان خود را در نزدیک قرق گاه بچراند، بالاخره گوسفندان داخل قرق گاه شده و در وسطش گام می نهند. انسان هم اگر امور مشتبه و شبهه ناک را که از لحاظ حلال و حرام بودن خیلی روشن نیست مرتکب شود، تدریجا خودآگاه و ناخودآگاه به طرف حرام کشیده می شود. بنابراین امور مشتبهه را رها کنید.(1)

27. امالی طوسی:حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند شما بر دین خدا و بر دین ملائکه او هستید! دین و معتقدات شما حق است، پس شما از لحاظ عمل، ما را به وسیله ورع و پرهیزکاری و جدیت و کوشش یاری نمایید. بر شما باد به نماز و عبادت! بر شما باد به ورع و پرهیزکاری! (2)

28. امالی طوسی:امام ششم علیه السّلام فرمود: از خدا بترسید! از خدا بترسید! بر شما باد به ورع و تقوا و راستی در گفتار؛ دادن امانات مردم؛ نگهداری شکم از مال حرام؛ عفت و پاکدامنی از تجاوز به نوامیس مردم! که اگر چنین باشید، در مقام رفیع و درجات عالیه بهشتی با ما خواهید بود. (3)

29. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بر شما باد به ورع و پرهیزکاری که اساس و پایه دین الهی است و ما همیشه ملازم آن هستیم و ارتباط ما با خدا، بر این پایه است و این گونه دینداری را از دوستان خود توقع داریم. شما شیعیان ما را در موضوع شفاعت، در زحمت و مشقت قرار ندهید.(4)

30. خصال: (حدیث چهار صدگانه) امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: کسی که ما را دوست دارد، باید در عمل خود مانند ما باشد و به وسیله تقوا و پرهیزکاری استعانت

1- . امالی طوسی 1 : 390
2- . امالی طوسی 1 : 31
3- . امالی طوسی 1 : 226

4- . امالی طوسی 1 : 287

و کمک طلب نماید که بهترین کمک و عامل سعادت در دنیا و آخرت،تقوا و پرهیزکاری است.(1)

31. خصال: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: شکر و سپاسگزاری از هر نعمتی، این است که انسان از محرمات الهی بپرهیزد.(2)

32. ثواب الاعمال:ابراهیم کرخی گوید: از امام ششم علیه السّلام شنیدم که می فرمود: کسی که خداوند توفیق دستیابی به صفت ورع و پرهیزکاری و زهد و پارسایی در دنیا را به او عنایت فرماید، من برای او بهشت را کاملا امیدوارم.(3)

33. ثواب الاعمال:حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در ضمن مناجات و گفتگویی که خدا با موسی بن عمران دارد چنین آمده: ای موسی! به امت خود بگو که هیچ عبادت کننده ای مرا عبادت نکرده به عبادتی که ورع و پرهیز از محرمات من باشد. موسی بن عمران علیه السّلام عرض کرد: خدایا! چه پاداشی به آنان عنایت می فرمایی؟ خطاب رسید: روز آخرت از اعمال تمام مردم دقیقا تفتیش و بازرسی خواهیم کرد، ولی از اهل تقوا تفتیش نمی کنم و همان طوری که آنان از من شرم و حیا داشتند، من هم از آنها شرم نموده و تفتیش نمی کنم.(4)

مؤلف: دنباله و تتمه این حدیث شریف در باب «زهد» خواهد آمد.

34. محاسن: حضرت امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود:ای مردم! دینی که بدون فهم و درک باشد ارزشی ندارد و زندگی دنیوی که بدون تدبیر و دور اندیشی باشد، همچنین عبادتی که بدون تقوا و پرهیز باشد، نفع و خیری در آن نیست.(5)

35. مصباح الشریعه حضرت صادق علیه السّلام فرمود: اعضا و جوارح خود را از آنچه که برای قلب و روحت زیان آور است، آبرو و عظمت تو را از نظر خدا می کاهد

1- . خصال 2 : 155
2- . خصال 1 : 11

3- . ثواب الاعمال: 121 و تمام حدیث در همان: 314 آمده است
4- . ثواب الاعمال: 156
5- . محاسن: 5

و باعث پشیمانی و حسرت در قیامت می شود باز دار، و از عمل زشتی که موجب خجلت و شرم می گردد خودداری کن. و شخص با تقوا و پرهیزکار باید سه اصل اساسی را مراعات نماید:از لغزش ها و اشتباهات مردم چشم پوشی نماید؛ در کارهای مردم دخالت نکند؛ مدح و ثنا و نکوهش مردم در نظرش یکسان باشد.

و اصل و پایه تقوا و شیوه پرهیزکاری این است که: همیشه و در همه حال حساب اعمال خود را داشت؛ راستی در گفتا؛ در معاملات پاک و با صفا بودن؛ از هر کار و عمل شبهه ناک برکنار بودن؛ شک و تردید به خود راه ندادن؛ از هر چیزی که سودی ندارد دور شدن؛ دری را که راه بستن آن را نمی داند به روی خود نگشودن؛همنشینی نکردن با افراد بی درک و شعور؛ رفاقت و دوستی نکردن با افرادی که دین و امور دینی را سبک می شمرند؛ جدال و معارضه نکردن با کسانی که علم و دانش آنان بالاتر از او است و مطالب بلند و سنگین آنها را درک نمی کند؛ قطع کردن ارتباط و پیوند خود از کسانی که با خدا ارتباط ندارند، چرا که رابطه با آنان، موجب قطع رابطه با خدا می گردد.(1)

36. سرائر: از کتاب حریز، از فضیل، از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: ای فضیل ! سلام مرا به هر یک از دوستان که دیدی برسان و به آنان بگو که من برای شما در نزد خدا کاری نمی توانم بکنم، مگر آنکه دارای تقوا باشید. بنابراین دست و زبان خود را حفظ کنید و کاملا مراقب خود باشید. و بر شما باد به صبر و استقامت و نماز که خدا با صابران است.

37. امالی طوسی: علی بن حسین علیه السّلام فرمود: نظام و برنامه صحیح عبادت و بندگی داشتن، ورع و پرهیزکاری است که اگر پرهیزکاری از دست برود، دینداری از هم گسیخته می شود، همان طور که اگر رشته و بند پاره بشود، نظم و ترتیب از هم پاشیده می شود.(2)

1- . مصباح الشریعه: 23
2- . امالی طوسی 2 : 314

38. مشکاه الانوار: به نقل از کتاب محاسن، از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود: از خدا بترسید و دین خود را با تقوا مصون و محفوظ بدارید.

و نیز حضرت فرمود: کوشش در عبادت، بدون ورع و پرهیزکاری سودی ندارد.

و نیز فرمود: کسی در حق کسی مفید و سودمند نخواهد بود، مگر با عمل، و شما به آنچه که نزد خدا است نمی رسید، مگر با تقوا و پرهیزکاری.(1)

و از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است که فرمود: خداوند متعال فرموده: ای فرزند آدم! از آنچه که من حرام نموده ام بپرهیز تا با تقوا ترین مردم باشی.

و از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم:پرهیزکار کیست؟ فرمود: آنکه از محرمات الهی بپرهیزد.

و از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: بر تو باد به تقوای الهی و جدیت و کوشش در امر دین! و بدان عبادت زیادی که همراه با تقوا نباشد، به دردتو نمی خورد.

و از حضرت صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: در مناجاتی که خداوند با موسی بن عمران صلوات اللّه علیه دارد چنین آمده: ای موسی! هیچ عامل و عبادتی مانند ورع و پرهیزکاری، بندگان مرا به من نزدیک و مقرب نمی کند. و من بهشت عدن را به آن بندگانی که از محرمات من اجتناب می کنند عطا می کنم و احدی را با آنها در این بهشت شریک نمی کنم.(2)

و نیز مشکاه الانوار به نقل از کتاب صفات شیعه از ابن ابی یعفور نقل کرده است که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مردم را با غیر زبان و با اعمال خود به مذهب حق دعوت نمایید. مردم باید از شما ورع و پرهیزکاری و درستی و راستی و کوشش و جدیت ببینند.

1- . مشکاه الانوار: 44

2- . مشكاه الانوار: 45

و از خیثمه نقل شده که گفت: برای تودیع و خداحافظی خدمت حضرت باقر علیه السّلام شرفیاب شدم. فرمود: به دوستان من سلام ما را برسان، آنان را به تقوا و ترسیدن از خدای بزرگ سفارش کن و به آنان اعلام کن و بگو که ما برای شما در نزد خدا نمی توانیم کاری بکنیم،مگر اینکه دارای عمل باشید، و به ولایت و دوستی ما نمی رسید مگر از راه تقوا و پرهیزکاری، و پر حسرت ترین مردم در قیامت، کسی است که درباره حق و عدالت توصیف و توصیه نماید، ولی خود در مسیر مخالف باشد و اعمال او بر خلاف گفتارش باشد.(1)

1- . مشکاه الانوار: 46

آیات:

- لِكَيْلا تَحْزَنُوا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا ما أَصابَكُمْ.(1)

{تا سرانجام بر آنچه از کف داده اید و برای آنچه به شما رسیده است اندوهگین نشوید. }

- وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقى.(2)

{و زنهار به سوی آنچه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم [و فقط] زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز، و [بدان که] روزیِ پروردگار تو بهتر و پایدارتر است. }

- ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ. لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.(3)

{هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسْ های شما [به شما] نرسد، مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم، در کتابی است. این [کار] بر خدا آسان است. تا بر آنچه از

1- . آل عمران / 153
2- .طه / 131
3- . حدید / 22 - 23

دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید، و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد. }

روایات:

1. معانی الاخبار و أمالی صدوق: در حدیث آن پیرمرد شامی که از امیر مؤمنان علیه السّلام سؤال کرده بهترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: آنکه ترس و خوفش از خدا بیش از همه باشد؛آنکه تقوای عملی او بیش از همه باشد آنکه زهد و پارسایی او در دنیا بیش از همه باشد.(1)

این روایت در کتاب غایات هم به طور ارسال سند نقل شده است.

2. معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: از امیر مؤمنان علیه السّلام سؤال شد: زهد و پارسایی در دنیا چیست؟ فرمود: چشم پوشی و بر کنار بودن از محرمات الهی.(2)

3.

معانی الاخبار: ابی الطفیل گفت: شنیدم که امیر مؤمنان علیه السّلاممی فرمود: زهد و پارسایی در دنیا، کوتاه کردن آمال و آرزوها است و شکر و سپاس هر نعمتی، پرهیز کردناز آنچه که خدا حرام فرموده است.(3)

4. معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی در دنیا این نیست که انسان اموال خود را ضایع کند و از دست بدهد یا حلال خدا را بر خود حرام نماید، بلکه حقیقت زهد این است که انسان اعتماد و دلگرمی بیشتراز آنچه که در اختیار دارد و بیشتر از آنچه که در قدرت و در دست توانای خدا است نداشته باشد.(4)

5. معانی الاخبار:شخصی از حضرت باقر علیه السلام راجع به زهد سؤال کرد. فرمود: زهد دارای ده درجه است که آخرین مرتبهزهد و اولین و پایین ترین مرتبه، ورع

1- . معانی الاخبار: 199 و امالی صدوق: 237
2- . معانی الاخبار: 251

3- . معانى الاخبار: 251
4- .معانى الاخبار: 251

و پرهیزکاری است و آخرین مرتبه ورع پایین ترین مراتب یقین و بالاترین مراتب یقین پایین ترین مراتب رضا و خشنودی از حق است. بدان که زهد و معنای آن، در این آیه از کتاب الهی بیان شده: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»، {تأسف بر گذشته نداشته باشید و به آنچه که از دنیا به دست شما می رسد خوشحال و مسرور نباشید. }(1)

این روایت در دعوات راوندی هم آمده است.

6. معانی الاخبار و امالی صدوق و عیون اخبار الرضا: از حضرت جواد، از پدر بزرگوارش، از جدش علیهم السّلام روایت است که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال شد: زاهد و پارسا در دنیا کیست؟ فرمود آن کس که از روی ترس از حساب، از حلال ها و لذت های مشروع صرف نظر کرده و از روی ترس از عقاب و عذاب، حرام ها و کارهای نامشروع را ترک می کند. (2)

7. امالی صدوق: در باب «یقین» این حدیث گذشت که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امت اسلام در صدر اول با داشتن زهد و یقین به صلاح و شایستگی نائل شد، ولی در دوره آخر به دلیل صفت بخل و آرزوی دراز، به هلاکت می رسد .(3)

8. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حفص گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: تعریف زهد و حدود آن چیست؟ فرمود: خداوند متعال در کتاب خود حد زهد را بیان فرموده و آن این است: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»، {بر گذشته اندوه و تأسف نداشته باشید و به آنچه به دست می آورید خوشحال و مسرور مباشید. } هر کس ترس و خوفش از خدای خود بیش از همه باشد، شناخت و معرفتش بیشتر است؛ هر کس شناخت بیشتری داشته باشد، خوف بیشتری دارد؛ و هر کس زهدش بیشتر باشد، شناختش بیشتر است.(4)

1- . معانی الاخبار: 252
2- . معانی الاخبار: 287 و امالی صدوق: 215 و عیون اخبار الرضا 2 : 52
3- . امالی صدوق: 137
4- . تفسیر قمی: 493 و کافی 2 : 128

در خصال و امالی نیز حدیث نقل شده، ولی تا آخر آیه و دنباله آن نقل نشده است.(1)

9. کافی: پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: وقتی دیدید کسی حالت زهد و پارسایی در دنیا را دارد، به او نزدیک شده و از علمش استفاده کنید که از او حکمت تراوش می کند.

و نیز فرمود: مؤمن به خانه ای از نی قناعت کرده و به پاره ای نان می سازد؛ سر و صورتش غبار آلود و جامه اش مندرس است؛ دلش از خوف خدا خاشع است؛ و سلامت جسم و جان در نظر او از همه چیز مهم تر است.

10.تفسیر علی بن ابراهیم قمی: مردی به حضرت سجاد علیه السّلام عرض کرد: زهد چیست؟ فرمود: زهد دارای ده درجه است؛ بالاترین درجات زهد،پایین ترین درجات رضاو خشنودی از حق است، و حقیقت زهد در یک آیه خلاصه شده «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»(2)

مؤلف: در باب «ورع» از علی علیه السّلام نقل شد که فرمود: زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید.

11. خصال: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: اهمیت و عنایت شما به قبولی اعمال، باید بیش از توجه شما به اصل عمل باشد. زهد و پارسایی در دنیا، به کوتاه داشتن آمال و آرزو است و شکر و سپاس هر نعمتی، به پرهیز داشتن از محرمات الهی است. هر کس به امور جسمی و مادی پشت پا بزند، خدای خود را خوشنود ساخته است و آن کس که در صدد تأمین خواسته های جسمی باشد، معصیت خدا را کرده است.(3)

12. خصال: شخصی به پیامبر اسلام صلّی اللَّه علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللَّه! چیزی به من تعلیم فرما که اگر آن را انجام دهم، خدای آسمان و مردم زمین مرا

1- . امالی صدوق: 367

2- . تفسیر قمی: 587
3- . خصال 1 : 11

دوست بدارند. فرمود: به آنچه که نزد خدا است همت گمار تا خدا تو را دوست داشته باشد و از آنچه در دست مردم و نزد آنها است دل بر کن تا مردم تو را دوست داشته باشند.(1)

13. خصال: نوف از امیر مؤمنان علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: ای نوف! خوشا به حال پارسایان و زاهدان در دنیا و راغبان و خواهندگان آخرت! آنان زمین را تختخواب خود، خاک را بستر خواب خود، آب را آشامیدنی گوارا و پاکیزه خود، قرآن را ملازم خویش و دعا را شعار و شغل همیشگی خود قرار داده اند، به کلی از دنیا دل بر کنده اند و مانند عیسی بن مریم آن را کنار زده اند...(2)

14. معانی الاخبار: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله از جبرئیل تفسیر و توضیح زهد را پرسید. جبرئیل گفت: زاهد آنچه را که خدا دوست دارد، دوست می دارد و نسبت به آنچه که خدا به آن بغض دارد، او هم خشمگین است؛ از حلال دنیا کوتاهی و خودداری می نماید و به حرام آن اصلا توجه ندارد، چون در حلال آن حساب و در حرامش عقاب است؛ به تمام مسلمانانمانند خودش رحمت و مهربانی دارد؛ از سخن گفتن بی مورد همانند مردار متعفن بیزار است؛ از زخارف و زیور دنیا گریزان است، همان طور که از آتش شعله ور می گریزد؛ از آمال و آرزوهای خود می کاهد و مرگ را همیشه در برابر خود می بیند.(3)

15. خصال و امالی صدوق:ابوالدرداء می گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: کسی که از نعمت صحت و سلامتی، امنیت راه و غذای روزانه خود برخوردار باشد، دنیا به او داده شده. ای پسر خثعم! از خوراک مقداری که پاسخ گرسنگی را بدهد و از لباس آن اندازه که عورت و بدن را بپوشاند کافی است، و اگر خانه مسکونی که نیازت را برطرف کند داشته باشی چه بهتر و مرکبی که سوارش شوی خیلی بهتر و اگر

1- . خصال 1 : 32
2- . خصال 1 : 164
3- . معانی الاخبار : 261

اینها نشد، ناراحت نباش؛ نان و آب گودال کافی است و مازاد بر این یا حساب دارد یا عقاب.(1)

16. ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که از رفتن دنبال روزی و تأمین زندگی احساس شرم و خجلت نکند و در هر گونه فعالیت زندگی اقدام نماید، هزینه زندگی اش را سبک و آسان به دست می آورد و کارش منظم و خانواده اش در نعمت خواهد بود، و هر کس که دارای حالت زهد و پارسایی باشد،خداوند حکمت و دانش به قلبش القا می کند، زبانش را به آن گویا می گرداند،او را به تمام عیوب دنیا و درد و درمانش بصیر و بینا می نماید و با ایمان سالم از دنیا خارج و به دارالسّلام بهشت وارد می سازد.(2)

17. ثواب الاعمال: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در ضمن گفتگو و مناجاتی که خدا در طور با موسی علیه السّلام داشت چنین آمده: به امت خود ابلاغ کن که بهترین وسیله ای که اهل قرب به من نزدیک و مقرب می شوند، گریه از خوف و خشیت از من است، و بهترین عبادتی که عبادت کنندگان من باید آن را در نظر داشته باشند، پرهیز از محرمات است، و بهترین زینتی که من بندگان خود را به آن آراسته می بینم، پارسایی و زهد در دنیاست و چشم پوشی از آنچه که در واقع به آن نیازی ندارند. موسی علیه السّلام عرض کرد:ای پروردگاری که از هر کریم و بخشنده ای کریم تری! در مقابل این عمل چه پاداشی به آنان عنایت می فرمایی؟ خدا فرمود: ای موسی! آن اشخاصی را که با گریه از خوف و خشیت من به من مقرب و نزدیک می شوند، در بلندترین مقام بهشتی که هیچ کس در آن مقام مرتفع با آنان شریک نیست جای خواهم داد. و اما آنان که با ورع و پرهیزکاری از محرمات حق عبادت مرا انجام می دهند، این پاداش را دارند که من اعمال تمام بندگان را تفتیش و بررسی می نمایم، ولی اعمال آنها را از جهت شرم و حیایی که از آنها دارم، تفتیش نمی نمایم.و اما آنان که با زهد و

1- . خصال 1 : 77 و امالی صدوق: 232
2- . ثواب الاعمال: 151

پارسایی در دنیا به من تقرب می جویند، من تمام بهشت را در اختیارآنها قرار می دهمو در هر جا که بخواهند جایگزین می شوند.(1)

18. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام به شخصی فرمود: اهل آخرت امور آخرت خود را محکم و منظم نموده اند، همچنان که دنیاداران و اهل دنیا کارهای دنیوی خود را مرتب و محکم نموده اند. و دنیا و زندگی دنیا شاهد خوبی است که به وسیله آن به آخرت و آن جهانی که از دید ما غایب و پوشیده است، پی برده و به آن اعتقاد و ایمان حاصل می شود. تو نیز آخرت را و ایمان به آن را از راه تفکر در دنیا و وضع آن طی کن و به دنیا جز به نظر اعتبار و عبرت و پند گرفتن نگاه نکن.(2)

19. فقه الرضا: من از عالم (موسی بن جعفر علیه السّلام) حدیث می کنم که فرمود:دنیا حرکت کرده و به طرف زوال و فنا می رود و آخرت حرکت نموده و به طرف ما می آید. هر یک از آنها نیز فرزندان و دلبستگانی دارد.بنابراین شما باید از فرزندان و دلبستگان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، و از کسانی باشید که از دنیا و تعلقات آن دل برکنده و خود را آزاد کرده اند و رغبت و میل خود را به آخرت معطوف داشته اند و چون زاهدان و پارسایان در زندگی سبک و آزادند.

زمین را فرش زیر پای خود، خاک را بستر خواب خود و آب را غذا و آشامیدنی پاکیزه خود قرار داده اند و به کلی از دنیا چشم پوشیده اند. آگاه باشید آن کس که به بهشت اشتیاق داشته باشد، خود را از شهوات و خواسته های نفس آزاد می نماید؛ هر که از آتش دوزخ بترسد، از محرمات الهی خودداری می کند؛ و هر کس که در دنیا پارسا و به آن بی اعتنا باشد، تمام مصائب و حوادث بر او آسان می شود. آگاه باشید! خداوند بندگانی دارد که مردم از شرارت و بدی آنها در امانند و دل آنان برای تفکر در امر آخرت محزون و اندوهناک است، دارای عفت نفس هستند و نیازهای آنان بسیار کم و ناچیز است.

1- . ثواب الاعمال: 156
2- . محاسن: 299

آنها چند روز کوتاه صبر و تحمل می کنند، در نتیجه در آن جهان آسایش طولانی و آرامش ابدی را به دست آوردند. برنامه عبادت شبانه آنها این است که سر پا می ایستند و شب را به عبادت به سر می برند و در روز با کمال اخلاص به وظایف خود قیام کرده و اعمال خود را به عنوان عبادت و قرب به حق انجام می دهند و کوشش می کنند که خود را از آتش خشم الهی نجات دهند. آنها نیکان با تقوایی هستند که در رنج و زحمت به سر می برند و بدن آنها مانند نی ضعیف است و لاغر مردم خیال می کنند که آنها مریض و رنجورند. و از حضرت عیسی مسیح علیه السّلام نقل شده که آن حضرت به حواریین و یاران خود فرمود: خوراک من همان گیاهانی است که زمین در اختیار حیوانات قرار می دهد؛ آشامیدنی من همین آب فرات است که به دست خود بنوشم؛ چراغ من قرص ماه و فرش زیر پای من زمین است؛ بالش من یک قطعه کلوخ است و لباس من موی حیوانات؛ فرزندی ندارم که به مرگش بنشینم؛ همسری ندارم که اندوهناک یا ناراحت شود.نه خانه ای دارم که خرابی و ویرانی تهدیدش کند و نه مال و ثروتی که در معرض تلف باشد. پس من از همه مردم بی نیازترم.

و از عالم علیه السّلام روایتی دارم که از حضرتش در تفسیر آیه شریفه «و کان تحته کنز لهما»، {در پایه و زیر آن دیوار برای آن دو یتیم گنجی نهفته بود }(1) (در داستان حضرت موسی و خضر علیه السّلام) فرمود: به خدا سوگند که آن گنج نهفته طلا و نقره نبود، فقط لوحه ای از طلا بود که در آن لوح این چهار جمله آموزنده نوشته شده بود: نیست خدایی به جز من؛ هر کس مرگ را باور و یقین داشته باشد، خنده شدید نخواهد کرد؛ هر کس به حساب دقیق قیامت باور و ایمان جزمی داشته باشد، دلش مسرور نخواهد بود؛ هر کس به تقدیرات الهی معتقد باشد،می داند که غیر از تقدیرات الهی برایش نخواهد بود.

و نیز حدیث می کنم که فرموده است:هر کس که به هنگام میل به چیزی یا کسی، به هنگام ترس از کسی، به هنگام شهوات و غرایز و به هنگام غضب و خشم مالک

1- . کهف / 82

خود باشد و بتواند خویشتن را حفظ کند و از وظایف دینی تخطی نکند، خداوند بدنش را بر آتش حرام می نماید.

و از عالم علیه السّلام سؤال کردم: پارساتر و زاهدترین مردم کیست؟ فرمود: آن کس که دنبال آنچه که از مال و ثروت ندارد نمی رود، تا وقتی که آنچه دارد تمام شود، پس از آن به فکر دستیابی باشد.

20. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی کلید سعادت اخروی و رمز نجات از دوزخ است. و زهد یعنی چشم پوشی و رها کردن آنچه که انسان را از یاد خدا باز می دارد، بی اینکه تأسف و اندوهی بر اثر از دست دادن دنیا داشته یا خوشحالی به خود راه دهد، نه در انتظار فرج و گشایشی باشد و نه توقع تشکر و سپاسگزاری مردم یا دریافت پاداشی را داشته باشد، بلکه فقر و فوت مال را آسایش و راحت و داشتن آن را آفت و خطری بداند که باید همیشه از خطر و آفت گریزان و در مقام تحصیل آسایش باشد. و زاهد کسی است که آخرت را بر دنیا و گمنامی را بر مقام و جاه و عزت، زحمت و مشقت را بر آسایش، گرسنگی را بر سیری، پایان نیک را بر دنیای نقد و حاضر و ذکر و یاد خدا را بر غفلت ترجیح دهد و در حالی که بدنش در دنیا است، روح و دلش در آخرت و به فکر آن باشد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: دل بستگیبه دنیا ریشه و سرچشمه هر خطایی است. بدیهی است آنکه دوست بدارد آنچه را که خدا دشمن می دارد، خطا و جرمش از همه بیشتر و شدیدتر است، چون به هر خطایی تن در می دهد. و یکی از اهل بیت عصمت و طهارت فرموده است: اگر تمام دنیا لقمه کوچک کودکانه و لذیذ باشد، ما اهل بیت آن را نمی خوریم و به دور می افکنیم. بنابراین چه وخیم و شقاوت بار است وضع کسی که در راه دستیابی به آن و حرص بر آن، حدود و مقررات الهی را زیر پا نهد و احکام خداوندی را نادیده بگیرد. و دنیا خانه ای است که اگر به ساکنان و اهل این خانه احسان و نیکی کنی، او هم به تو مهربانی کرده و با نیکی و نام نیک باقی، از تو جدا شده و تودیع می کنند.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند دنیا را آفرید، فرمان اطاعت از دستورهای خود را به او صادر فرمود. دنیا هم اطاعت و تسلیم خود را اظهار

نمود. سپس خداوند فرمود: وظیفه تو این است که هر که در طلب تو باشد، با او مخالفت کنی و هر که با تو مخالفت کرده و در صدد تحصیل تو نباشد، با او موافقت نمایی. در نتیجه این پیمان، دنیا بر طبق عهد و پیمان الهی و به اقتضای طبیعت خلقتش رفتار خواهد کرد.(1)

21. تفسیر عیاشی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السّلام هنگامی که به آسمان برده شد، در بدنش فقط لباس پشمینه ای بود که مادرش مریم ریسندگی آن را کرده و بافته و دوخته بود. چون به آسمان رسید خطاب شد که ای عیسی! زینت و تعلقات دنیوی را از خود دور کن!(2)

22. مجالس مفید: نوف بکالی گوید: شبی در محضر امیر مؤمنان علی علیه السّلام به سر بردم و من که به حال استراحت بودم، می دیدم که آن حضرت مکرر از اطاق بیرون می رود و به آسمان می نگرد. در یکی از ساعات مانند عابری بر من عبور کرد و فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرضه داشتم: بیدارم و در تمام شب چشمم باز بود و به حالت شما می نگریستم. فرمود: ای نوف! خوشا به حال پارسایان و زاهدان در دنیا و شیفتگان آخرت. گروهی که زمین را فرش خود، خاک را بالش خود، کتاب خدا را شعار زبان خود، دعا و رازگویی با او را عمل پیگیر خود و آب را آشامیدنی خود قرار داده و مسیح وار، از تمام تعلقات دنیوی چشم پوشیده اند. خداوند متعال به عیسی علیه السّلام وحی فرمود که ای عیسی! بر تو باد که خود را در مسیر و روش گذشتگان از انبیا قرار دهی که به آنان ملحق شده و از آنان باشی. ای برادر و همگام پیامبران و هشداردهندگان! به قوم خود هشدار بده که به معابد و خانه های من داخل نشوند، مگر با دل های پاک، دست های پاکیزه و چشم های گریان و باخشوع، که من صدای کسی را که به یک نفر ستمی کرده باشد نخواهم شنید، و دعای کسی که حقی را از من تضییع کرده و یکی از دستورهای مرا نادیده گرفته باشد، مستجاب نمی کنم.

1- . مصباح الشریعه: 22 - 23
2- . تفسیر عیاشی 1 : 175

ای نوف! از ریاست طلبی و شاعری بپرهیز و از لهو و لعب، سرگرمی ها، شطرنج و نرد و ساز و آواز دوری کن، که داود علیه السّلام فرستاده پروردگار عالم، شبی از شب ها از خانه بیرون رفت و به اطراف آسمان نگاهی کرد. سپس گفت: به خدای داود سوگند که این ساعت، ساعتی است که هر بنده مسلمانی که آن را درک کند و چیزی و خیری را از خدا تقاضا نماید، خداوند به او عطا خواهد فرمود. مگر اینکه شهرت و ریاست خواهد یا شاعر باشد یا با ساز و آواز سر و کاری داشته باشد.(1)

23. کافی: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: زهد و پارسایی، ثروت و بی نیازی حقیقی است؛ ورع و پرهیزکاری، سپر بلا و مصائب دنیا و آخرت است، و بهترین نوع زهد، پنهان داشتن آن است. زهد بدن را نحیف و لاغر می نماید، آرزوهایی دور و دراز را محدود و مرگ را نزدیک جلوه می دهد و تمنّیات و آمال را از انسان دور می سازد. هر کس که به زهد و پارسایی دست یابد، بهره مند می گردد و هر کس که آن را از دست دهد، در زندگی رنج و ناراحتی می بیند. تقوا بهترین مایه عزت است؛ عمل نیک و شایسته بهترین تجارت الهی است؛ توقف و خودداری از امور مشتبه، بالاترین درجه ورع و پرهیزکاری است؛ و اجتناب از حرام بهترین نوع زهد است.

زهد و معنای آن در جمله ای که میان دو کلمه از قرآن است، خلاصه شده. خداوند فرمود: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»، { تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید.} ای مردم! زهد یعنی کوتاه کردن آمال و آرزو، شکر و سپاس بر نعمت و ورع و پرهیز نمودن از حرام. و اگر به این حالت و این صفات عالیه دست نیافتید و موفق نشدید، مراقب باشید که تمایل به حرام، صبر و خودداری شما را نبرد و بر قدرت تحمل شما چیره نگردد. و به هنگام مشمول نعمت الهی شدن، سپاسگزاری را فراموش نکنید که خداوند با دلایل روشن و حجت های آشکار خود و کتاب های آسمانی، با کمال وضوح و روشنی همه گونه عذر و بهانه شما را قطع کرده و حجت را بر شما تمام کرده است.

1- . مجالس مفید: 85

24. کتاب های حسین بن سعید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: از خدای خود شرم کرده و حق حیای الهی را مراعات کنید. عرض شد: چه کسی و چگونه حق حیای الهی را انجام می دهند؟ فرمود: هر کس بخواهد حق حیا و شرم نمودن از خدا را مراعات کند، باید همیشه اجل و مرگش را در برابر چشم خود ببیند، از دنیا و زر و زیور آن دل برکند، مغز خود را از افکار شیطانی و شکمش را از حرام حفظ نماید و گورستان ها و ویرانه ها را همیشه بازدید و زیارت کند.

25. کتاب حسین بن سعید: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: هنگامی که آیه «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا»، {زر و زیور دنیوی که مایه تمتعات و لذت کاذب آنها شده، چشم تو را خیره نکند}(1)نازل شد،پیغمبر خدا آماده شد و نشست. سپس فرمود: هر کس به توصیه خداوند گوش ندهد، با حسرت و اندوه فراوان از دنیا جدا خواهد شد؛ هر کس به مال و جاه و ثروتی که در دست مردم است چشم بدوزد و در انتظار رسیدن به آنها باشد، همیشه اندوهناک و در حال خشم و ناراحتی خواهد بود؛ هر کس نعمت های الهی را در خوراک و پوشاک و آشامیدنی و امثال اینها منحصر کند و به آن نعمت های معنوی و کمالات انسانی آگاهی نداشته باشد، سطح درک و فهمش بسیار کوتاه و پست است و عذاب الیم در انتظار او.

26. همان کتاب: از امیر مؤمنان علی علیه السّلام سؤال شد: زهد در دنیا چیست؟ فرمود: از حرام چشم پوشیدن.

27. همان کتاب: ابی یعقوب گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: البته ما دنیا را دوست داریم، ولی اگر به دستمان نیاید برای ما بهتر است، و هیچ کس از دنیا بهره مند نمی شود مگر اینکه از حظوظ اخروی او کاسته می شود.

28. همان کتاب: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یکی از ملائکه نزد من آمد و گفت: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: اگر مایل هستی تمام ریگ های بطحاء و سرزمین مکه را برایت طلا کنم. حضرت فرمود: پیغمبر سر به طرف آسمان نموده و عرض کرد: خداوندا ! دوست دارم

1- . طه / 131

روزی سیر باشم و حمد و سپاس تو را گویم و روز دیگر گرسنه باشم که از تو مسألت نمایم.

29. امالی طوسی: حضرت هادی از پدران بزرگوار خود علیهم السّلام نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: کسی که در فکر آخرت باشد غنا و بی نیازی بدون ثروت، مال و مانوس بودن بدون داشتن اهل و عیال و عزت و ارجمندی بدون داشتن فامیل به او داده می شود.(1)

30. امالی طوسی: حضرت رضا از پدران خود علیهم السّلام نقل می کند که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: همانا فرزند آدم همان روزی که در آن به سر می برد، باید بنگرد هر کس که دارای امنیت در زندگی و صحت بدنی و خوراک همان روزش باشد، مثل این است کهدنیا به او داده شده باشد.(2)

31. امالی طوسی:ابی اسامه گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: در شرح حال رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، به ما رسیده است که آن حضرت سه روز متوالی هرگز از نان گندم میل نفرمود. حضرت فرمود: پیغمبر نان گندم اصلا نخورده است. عرض کردم: پس چه چیز تناول می فرمود؟ فرمود: اگر پیدا می کرد نان جو می خورد. حلوای حضرت هم خرما و وسایل روشنی و گرمای او هم شاخه خرما بود.(3)

32. امالی طوسی: سعید بن هلال گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم:به من توصیه و سفارشی بفرما! فرمود:تو را به تقوای الهی و ورع و کوشش توصیه می کنم. بدان جدیت در عبادت که با پرهیزکاری توأم نباشد، سودی ندارد. و در وضع زندگی دنیوی، همیشه طبقات پایین تر از خود را نگاه کن و هیچ وقت به طبقات بالاتر توجه نداشته باش که خداوند مکرر پیامبر خود را هشدار می داد،که فرمود: «و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم، (اعراب ندارد) {ثروت و اولاد و فرزندان این مردم

1- . امالی طوسی 2 : 192
2- . امالی طوسی 2 : 201
3- . امالی طوسی 2 : 276

دنیاطلب تو را شیفته آنها نگرداند.}(1) و نیز فرموده است: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا»، {زر و زیور دنیایی که به آنان داده ایم و اینان از لذات زودگذر آن بهره مند می شوند، جلب توجه تو را نکند.}

و اگر احیانا از این جهات نفس اماره تو را وسوسه کرد، زندگی پیامبر خود را بیاد آور و تأمل کن که حضرت خوراکش نان جو، حلوایش خرما و آتش گیرش برگ درخت خرما بود. و اگر با حوادث و مصائبی مواجه شدی، مصائب و ناراحتی های پیغمبر را متذکر شو که موجب تسلیت تو خواهد شد، چون هیچ کس مانند حضرتش رنج و مصیبت ندید.(2)

33. الدّره الباهره: از حضرت رضا علیه السّلام توصیف و معرفی زاهد و پارسا را سؤال کردند. فرمود: آن کس که به کمتر از قوت زندگی قناعت کند، همیشه آماده فرا رسیدن مرگش باشد و از زندگی خسته و ناراحت باشد.

34. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علی علیه السّلامفرمود: بهترین نوع زهد و پارسایی، اخفا و پنهان داشتن آن است. و نیز فرمود: زهد و پارسایی داشته باش تا در نتیجه خداوند، روشن بینی مخصوصی به تو عنایت فرماید که عیوب دنیا و لغزشگاه های آن را بتوانی ببینی، و غفلت و مسامحه مکن که از تو غفلت نشده است.(3)

35. نهج البلاغه: نوف بکالی گوید: شبی از شب ها ناظر حال امیر مؤمنان علی علیه السّلام بودم که از بستر خواب برخاست، نگاهی به ستارگان کرد و سپس فرمود: ای نوف! خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم یا علی! فرمود: ای نوف! خوشا به حال سبک باران و پارسایان دردنیا و شیفتگان آخرت؛آنان قومی هستند که زمین را فرش، خاک را بستر، آب را نوشیدنی گوارا وقرآن را شعار دائمی خود قرار داده اند و به دعا و گفتگوی با حق دل بسته و مسیح وار، دنیا را از خود جدا و خود را از دنیا جدا نموده اند.

1- . توبه / 85
2- . امالی طوسی 2 : 294
3- . نهج البلاغه 2 : 148

ای نوف! داود پیغمبر علیه السّلام، در چنین ساعتی از شب بود که برای دعا برخاست و گفت: عجب ساعتی است که هر کس در چنین ساعتی از خدای خود چیزی بخواهد، دعایش مستجاب می شود، مگر اینکه تحصیل دار مالیاتی سلطانی ستمگر یا فردی ریاست خواه یا نگهبان ستمگران یا طنبور زن یا طبل زن باشد.(1)

و نیز حضرت فرمود: تفسیر حقیقت زهد را خداوند در دو جمله خلاصه کرده و فرموده: «لِکَیْلا تَأسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»،(2) {هر که بر گذشته تأسف نداشته و بر به دست آورده ها مسرور و خوشحال نباشد، هر دو طرف زهد را به دست آورده است. }(3)

همچنین فرمود: ای مردم! زهد و پارسایی، کوتاه کردن آرزو و سپاس بر نعمت و ورع و پرهیز از حرام است، و اگر به این صفات عالیه انسانی دست نیافتید، مراقب باشید که تمایل به حرام بر صبر شما چیره نشود و به هنگام برخورداری از نعمت، شکر و سپاس الهی را فراموش نکنید که خداوند با حجت و دلایل روشن و کتاب های واضح، تمام بهانه های شما را قطع و حجت را بر شما تمام کرده است.(4)

36.نهج البلاغه: و در یکی از خطبه های حضرت، در توصیف زاهدان و پارسایان چنین آمده که: آنان گروهی هستند که در ظاهر جزو مردم دنیا هستند، ولی از اهل دنیا نیستند. آنها در عین حالی که در دنیا هستند، مثل این است که در این جهان نیستند، با بصیرت کامل اعمال خود را انجام می دهند و به دفع عذابی که از آن می ترسند می شتابند؛ تماس و ارتباطشان با اهل آخرت است؛ مردم را می بینند که به مرگ جسمی و بدنی اهمیت می دهند، ولی این رادمردان به مرگ و مردن دل ها و قلوب دوستانشان اهمیت بیشتری می دهند.

37.نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام دریکی از نامه های خود به عثمان بن حنیف (نماینده حضرت در بصره) مرقوم فرموده: ای پسر حنیف !به من رسیده است که

1- . نهج البلاغه 2 : 165
2- . حدید / 23

3- . نهج البلاغه 2 : 248
4- . نهج البلاغه 1 : 141

یکی از جوانان اهل بصره تو را به مهمانی دعوت کرده و تو هم با سرعت در آن مهمانی حضور یافته ایو غذاهای رنگارنگ و خوشمزه و کاسه های بزرگ برایت آورده شده. گمان نداشتم که تو بر سر سفره ای حاضر شوی که نیازمندان و مستمندان آنان محروم و اغنیا و ثروتمندان بر آن سفره دعوت شده اند. بر آن لقمه ای که از این سفره گرفته و دندان بر او می گذاری خوب نظر کن و فکر کن. آنچه را که بر تو مشتبه است و حلال بودنش قطعی نیست به دور افکن و مخور، و آنچه را که به پاکی و حلیت آن یقین داری تناول کن. آگاه باش که هر پیرو و ماموی، قهرا امام و پیشواییدارد که از او پیروی و تبعیت می کند و از انوار دانشش کسب روشنگری می کند. بدان که پیشوا و امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده. البته بدیهی است شما توانایی انجام برنامه خوراک و پوشاک مرا ندارید، ولی لااقل از راه پرهیزکاری و جدیت و کوشش، مرا یاری کنید. به خدا سوگند از دنیای شما طلایی و گنجی نیندوخته و از غنیمت های آن مالی ذخیره نکرده ام و با این کهنه جامه ای که در بردارم، جامه کهنه دیگری آماده ننموده ام.

و اگر بخواهم برای خوراک خود از عسل تصفیه شده و مغز گندم و برای پوشاک از دیبای نرم و حریرباف استفاده کنم می توانم و تمکن دارم، ولی هیهات که هواهای نفسانی به من چیره شود و حرص و شکم پرستی مرا به انتخاب غذاهای گوناگون وادارد. حال آنکه در حجاز (مکه و مدینه) یا در یمامه (که خیلی هم از مرکز دور است) کسی باشد که در آرزوی یک قرص نان است و سیری شکم را از گرسنگی به یاد ندارد، آیا وجدانمبه من اجازه می دهد که با شکم سیر راحت بخوابم؟ و در اطراف کشور من گرسنگانی و جگرسوختگانی باشند و مانند آن کس باشم که آن شاعر گفته:

این درد برای تو بس است که تو با شکم سیر بخوابی / حال آنکه در اطراف تو افرادی باشند که در آرزوی یک ظرف پوستی به سر می برند

تا آخر این نامه سودمند و پر ارزش که در «کتاب محن و فتن» مشروحا آمده است.(1)

38. عدّه الدّاعی: نقل شده که حضرت نوح علیه السّلام 2500 سال عمر کرد و در این مدت خانه ای برای خود نساخت و هر روز صبح که می شد، می گفت معلوم نیست به شب برسم و شب که می شد، می گفت معلوم نیست تا صبح زنده بمانم. پیامبر ما هم صلّی اللّه علیه و آله چنین بود. از دنیا رحلت فرمود و یک خشت بالای خشت ننهاد. و اما حضرت ابراهیم علیه السّلام لباسش از پشم معمولی و خوراکش نان جو بود. حضرت یحیی علیه السّلام نیز لباسش را از برگ خرما و خوراکش را از برگ های درختان تهیه می کرد. حضرت سلیمان علیه السّلام هم با آن قدرت و سلطنت و ثروتی که داشت، لباس مویی در برمی کرد و شب ها هنگامی که تاریکی آن فراگیر می شد، دست خود را بر گردن می بست و به قیام، در عبادت به حال گریه شب زنده داری می کرد و خوراکش از راه فروش بافته های برگ درخت خرما بود که با دست خود تهیه می کرد.

و چنین روایت شده که پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله روزی با گرسنگی شدید مواجه شد که برای تنظیم وضع معده اش، سنگی بر شکم خود قرار داد. سپس فرمود: چه بسا افرادی که در ظاهر برای جلب عزت نفس کارهایی می کنند که در واقع همان اعمال موجب اهانت و خواری او است. چه بسا افرادی که در دنیا لباس های نرم و زیبا به تن می کنند و از نعمت ها می خورند و بهره مند می گردند، ولی نتیجتا در آخرت گرسنه و برهنه خواهد بود. چه بسا افرادی که بر حسب ظاهر غرق در نعمت و ثروت هستند و چون در واقع حق پیغمبر و حقوق دیگران را غصب کرده اند، در آخرت کوچک ترین بهره و نصیبی نخواهند داشت.

بدانید که عمل اهل بهشت، با مشکلات و صعوبت همراه و عمل اهل دوزخ، توأم با شهوات نفسانی و همراه آسایش است. ولی چه بسا که به دنبال یک شهوت رانی و لذت کوتاه، حزن و اندوه طولانی و ناراحتی های شدید اخروی خواهد بود.

1- . نهج البلاغه 2 : 72

سوید بن غفله گوید: پس از اینکه با آن حضرت به خلافت بیعت شده بود و وی بر تمام کشور اسلامی حکومت می کرد، روزی بر امیر مؤمنان علی علیه السّلاموارد شدم. دیدم که حضرت روی حصیر کوچکی نشسته و در آن اطاق جز همان حصیر کوچک چیزی نیست و حضرت هم تنها بود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال دربست در اختیار شما است و در عین حال وضع خانه شما طوری است که حتی لوازم و ضروریات زندگی در این خانه تأمین نیست. حضرت فرمود: ای فرزند غفله! خردمند و عاقل در خانه ای که می خواهد به زودی آن را ترک کند و از این منزلگاه منتقل شود، نباید در فکر تهیه اثاث و لوازم باشد. ما یک خانه و جایگاه امن و امانی داریم که به زودی به آنجا خواهیم منتقل شد و بهترین متاع و اثاث خود را به آنجا فرستاده ایم.

حضرت وقتی می خواست جامه ای بخرد،به بازار می رفت و دو جامه می خرید و بهترش را قنبر انتخاب می کرد و آن دیگری را حضرت می پوشید. سپس نزد نجارمی رفت و می گفت: با تیشه ات یکی از آستین ها را از لباس جدا کن که به مصرفی برسد. و آستین دیگر را برای خرید بازار، برای حسن و حسین علیه السّلام کیسه ای می کرد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: زهد و پارسایی در دنیا، بهترین و بالاترین عبادت و پرستش الهی است.

عیسی بن مریم علیه السّلام به حواریین و اصحابش فرمود: شما به دنیای کم و زندگی پست با حفظ سلامت دین خود قناعت کنید، همان طوری که اهل دنیا برای حفظ دنیای خود، به اسم دین و انجام بعضی از مراسم و تکالیف دینی، قناعت و اکتفا کرده اند، شما با دوری از این اشخاص و خشم بر آنها، محبت و رضای حق را به خود جلب کنید. حواریین گفتند:پس با چه کسانی مجالست کنیم؟ فرمود با کسانی که چهره آنان شما را به یاد خدا بیندازد، گفتار آنان بر علم شما بیفزاید و عمل آنان شما را به آخرت ترغیب کند.(1)

1- . عده الداعی: 87

باب پنجاه و نهم : درباره بیم و امید و حسن ظن به خدا و گمان لطف و کرم از خداوند متعال داشتن

آیات:

- وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ.(1)

{و تنها از من بترسید. }

- وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ.(2)

{و تنها از من پروا کنید. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ.(3)

{آنان که ایمان آورده، و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند. }

- وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ.(4)

{شما را از [عقوبت] خود می ترساند، و بازگشتِ [همه] به سوی خداست. }

- وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.(5)

1- . بقره /40
2- . بقره / 41
3- . بقره / 218
4- . آل عمران /28
5- . آل عمران / 30

{و خداوند، شما را از [کیفر] خود می ترساند، و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است.}

- يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّهِ.(1)

{درباره خدا، گمان های ناروا، همچون گمان های [دوران] جاهلیت می بردند.}

- إِنَّما ذلِكُمُ الشَّيْطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ وَ خافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.(2)

{در واقع، این شیطان است که دوستانش را می ترساند پس اگر مؤمنید از آنان مترسید و از من بترسید.}

- وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا يَرْجُونَ.(3)

{و حال آنکه شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند، و خدا همواره دانای سنجیده کار است.}

- قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبابَ.(4)

{دو مرد از [زمره] کسانی که [از خدا] می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: «از آن دروازه بر ایشان [بتازید و] وارد شوید.}

- إِنِّى أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِينَ.(5)

{چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم.}

- أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ.(6)

{مگر ندانسته ای که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آنِ خداست. هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می بخشد، و خدا بر هر چیزی تواناست؟}

1- . آل عمران / 154
2- . آل عمران / 175
3- . نساء / 104
4- . مائده / 23
5- . مائده / 28
6- . مائده / 40

- فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ.(1)

{پس، از مردم نترسید و از من بترسید. }

- وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ.(2)

{و حال آنکه چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد؟ }

- اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ.(3)

{بدانید که خدا سخت کیفر است، و [بدانید] که خدا آمرزنده مهربان است. بر پیامبر [خدا، وظیفه ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست، و خداوند آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می دارید می داند. }

- قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ.(4)

{بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» آن روز، کسی که [عذاب] از او برگردانده شود، قطعاً [خدا] بر او رحمت آورده، و این است همان رستگاری آشکار. }

- وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ.(5)

{و به وسیله این [قرآن] کسانی را که بیم دارند که به سوی پروردگارشان محشور شوند هشدار ده [چرا] که غیر او برای آنها یار و شفیعی نیست، باشد که پروا کنند. }

1- . مائده / 44
2- . مائده / 84
3- . مائده / 98 - 99
4- . أنعام / 15 - 16

5- . أنعام / 51

- وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطاناً فَأَىُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.(1)

{و چگونه از آنچه شریک [خدا] می گردانید بترسم، با آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته اید که [خدا] دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است نمی هراسید؟ پس اگر می دانید، کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟ }

- أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ.(2)

{و آیا ساکنان شهرها ایمن شده اند از اینکه عذاب ما نیمروز- در حالی که به بازی سرگرمند- به ایشان در رسد؟ آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟ [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی داند. مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان [پیشین] آن به ارث می برند، باز ننموده است که اگر می خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان می رساندیم و بر دل هایشان مُهر می نهادیم تا دیگر نشنوند. }

- وَ فِی نُسْخَتِها هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ.(3)

{و برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود. }

- قالَ عَذابِی أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْ ءٍ فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِنا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَ إلى قوله أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.(4)

{فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم، و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزکاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر می دارم.»همانان که از این فرستاده، پیامبر

1- . أنعام / 81

2- . أعراف / 98 - 100
3- . أعراف / 154
4- . أعراف / 156 - 157

درس نخوانده- که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند- پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد، و از کار ناپسند باز می دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری اش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند. }

- وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ.(1)

{و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است. }

- أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.(2)

{ آیا از آنان می ترسید؟ با اینکه اگر مؤمنید خدا سزاوارتر است که از او بترسید. }

- إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ.(3)

{مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند، پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند. }

- وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ.(4)

1- . أنفال / 25
2- .توبه / 13
3- .توبه / 18
4- . هود / 102 - 103

{و این گونه بود [به قهر] گرفتن پروردگارت، وقتی شهرها را در حالی که ستمگر بودند [به قهر] می گرفت. آری [به قهر] گرفتن او دردناک و سخت است. قطعاً در این [یادآوری ها] برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد عبرتی است.}

- أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غاشِيَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ.(1)

{آیا ایمنند از اینکه عذاب فراگیر خدا به آنان دررسد، یا قیامت- در حالی که بی خبرند- بناگاه آنان را فرا رسد؟}

- وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ.(2)

{و به راستی پروردگار تو نسبت به مردم- با وجود ستمشان- بخشایشگر است، و به یقین پروردگار تو سخت کیفر است.}

- وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ.(3)

{از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند.}

- أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابِ.(4)

{آیا ندیده اند که ما [همواره] می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم؟ و خداست که حکم می کند. برای حکم او بازدارنده ای نیست، و او به سرعت حسابرسی می کند.}

- ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ.(5)

{این برای کسی است که از ایستادن [در محشر به هنگام حساب] در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد.}

- نَبِّئْ عِبادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ أَنَّ عَذابِي هُوَ الْعَذابُ الْأَلِيمُ.(6)

1- . يوسف / 107
2- . رعد / 6
3- . رعد / 21
4- . رعد / 41
5- . إبراهيم / 14
6- . حجر / 49 - 50

{به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان. و اینکه عذاب من، عذابی است دردناک. }

- وَ کانُوا یَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً آمِنِینَ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَهُ مُصْبِحِینَ فَما أَغْنی عَنْهُمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ.(1)

{و [برای خود] از کوه ها خانه هایی می تراشیدند که در امان بمانند. پس صبحدم، فریاد [مرگبار]، آنان را فرو گرفت. و آنچه به دست می آوردند، به کارشان نخورد. }

- أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَما هُمْ بِمُعْجِزِینَ أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلی تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ.(2)

{آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو ببرد، یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟ یا در حال رفت و آمدشان [گریبان] آنان را بگیرد، و کاری از دستشان برنیاید؟ یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فرو گیرد؟ همانا پروردگار شما رؤوف و مهربان است. }

- وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّهٍ وَ الْمَلائِکَهُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ وَ قالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّینُ واصِباً أَ فَغَیْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ.(3)

{و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می کنند و تکبّر نمی ورزند. از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه را مأمورند انجام می دهند. و خدا فرمود: «دو معبود برای خود مگیرید. جز این

1- . حجر / 82 - 84
2- . نحل / 45 - 47
3- . نحل / 49 - 52

نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید.» و آنچه در آسمان ها و زمین است از آنِ اوست، و آیین پایدار [نیز] از آنِ اوست. پس آیا از غیر خدا پروا دارید؟ }

- عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً وَ أَنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً.(1)

{امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و [لی] اگر [به گناه] بازگردید [ما نیز به کیفر شما] بازمی گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم. قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود. و اینکه برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پر درد آماده کرده ایم. }

- رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَ ما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا إلى قوله تعالى وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخافُونَ عَذابَهُ إِنَّ عَذابَ رَبِّکَ كانَ مَحْذُوراً.(2)

{پروردگار شما به [حال] شما داناتر است اگر بخواهد بر شما رحمت می آورد، یا اگر بخواهد شما را عذاب می کند، و تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم. و پروردگار تو به هر که [و هر چه] در آسمان ها و زمین است داناتر است. و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم و به داوود زبور دادیم. بگو: «کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید، بخوانید. [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند. آن کسانی را که ایشان می خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیک ترند، و به رحمت وی امیدوارند، و از عذابش می ترسند، چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است. }

- إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى.(3)

1- . أسراء / 8 - 10

2- . أسراء / 54 - 57
3- . طه / 3

{جز اینکه برای هر که می ترسد، پندی باشد.}

- أَ فَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَساکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهی.(1)

{آیا برای هدایتشان کافی نبود که [ببینند] چه نسل ها را پیش از آنان نابود کردیم که [اینک آنها] در سراهای ایشان راه می روند؟ به راستی برای خردمندان در این [امر] نشانه هایی [عبرت انگیز] است.}

- وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ.(2)

{و خود از بیم او هراسانند.}

- قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ مِنَ الرَّحْمنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ إلی قوله تعالی أَ فَلا یَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ.(3)

{بگو: «چه کسی شما را شب و روز از [عذاب] رحمان حفظ می کند؟» [نه] بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند.آیا برای آنان خدایانی غیر از ماست که از ایشان حمایت کنند؟ [آن خدایان] نه می توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما یاری شوند. [نه] بلکه اینها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید. آیا نمی بینند که ما می آییم و زمین را از جوانب آن فرو می کاهیم؟ آیا باز هم آنان پیروزند؟}

- وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً وَ ذِکْراً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَهِ مُشْفِقُونَ.(4)

{و در حقیقت، به موسی و هارون فرقان دادیم و [کتابشان] برای پرهیزکاران روشنایی و اندرزی است. [همان] کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند و از قیامت هراسناکند.}

1- . طه / 128
2- . أنبیاء / 28
3- . أنبیاء / 42 - 44

4- . أنبياء / 48 - 49

- وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ.(1)

{و در برابر ما فروتن بودند. }

- وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ.(2)

{و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون [نام] خدا یاد شود، دل هایشان خشیت یابد. }

- إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إلى قوله تعالى وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا - وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ.(3)

{در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند، و کسانی که به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورند، و آنان که به پروردگارشان شرک نمی آورند، و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می دهند، در حالی که دل هایشان ترسان است [و می دانند] که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت. }

- يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ.(4)

{و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود می هراسند. }

- وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اللَّهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ.(5)

{و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان بَرَد، و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند. }

- إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ.(6)

{ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید، [چرا] که نخستین ایمان آورندگان بودیم. }

1- . أنبياء / 90
2- . حجّ / 34 - 35

3- . مؤمنون / 57 - 60
4- . نور / 37
5- . نور / 52
6- . شعراء / 51

- وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ.(1)

{و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید. }

- یا مُوسی لا تَخَفْ إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ.(2)

{ای موسی، مترس که فرستادگان پیش من نمی ترسند. لیکن کسی که ستم کرده سپس- بعد از بدی- نیکی را جایگزین [آن] گردانیده، [بداند] که من آمرزنده مهربانم. }

- یا مُوسی أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ.(3)

{ای موسی، پیش آی و مترس که تو در امانی. }

- مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.(4)

{کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل [او از سوی] خدا آمدنی است، و اوست شنوای دانا. }

- یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ یَرْحَمُ مَنْ یَشاءُ وَ إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.(5)

{هر که را بخواهد عذاب و هر که را بخواهد رحمت می کند و به سوی او بازگردانیده می شوید. و شما نه در زمین و نه در آسمان درمانده کننده [او] نیستید، و جز خدا برای شما یار و یاوری نیست. و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود. }

- یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌ.(6)

1- . شعراء / 82
2- . نمل / 10 - 11
3- . قصص / 31
4- . عنكبوت / 5
5- . عنكبوت / 21 - 23
6- . لقمان / 33

{ای مردم، از پروردگارتان پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی آید، و هیچ فرزندی [نیز] به کار پدرش نخواهد آمد. آری، وعده خدا حقّ است. }

- لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً.(1)

{قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند. }

- وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ.(2)

{و از مردم می ترسیدی، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. }

- الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً.(3)

{همان کسانی که پیام پرهیزکاری های خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می کند. }

- إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاهَ.(4)

{[تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند. }

- إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.(5)

{از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. }

- إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَ أَجْرٍ کَرِیمٍ.(6)

1- . أحزاب / 21

2- . أحزاب / 37
3- . أحزاب / 39
4- . فاطر / 18
5- . فاطر / 28
6- . يس / 11

{بیم دادن تو، تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حقّ را پیروی کند و از [خدایِ] رحمان در نهان بترسد. [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده.}

- إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ.(1)

{ما آنان را با موهبت ویژه ای- که یادآوریِ آن سرای بود- خالص گردانیدیم.}

- أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ.(2)

{[آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟}

- قُلْ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ إلى قوله تعالى ذلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبادَهُ يا عِبادِ فَاتَّقُونِ إلى قوله تعالى مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ.(3)

{پس هر چه را غیر از او می خواهید، بپرستید « [ولی به آنان] بگو:» زیانکاران در حقیقت کسانی اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده اند آری، این همان خسران آشکار است.» آنها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشان [نیز] طَبَق هایی [آتشین است]، این [کیفری] است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد. ای بندگان من، از من بترسید. و [لی] آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان. پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده [کجا روی رهایی دارد]؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهانی؟ لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی [دیگر] بنا شده است نهرها از زیر آن روان است. وعده خداست خدا

1- . ص / 46
2- . زمر / 9
3- . زمر / 15 - 23

خلاف وعده نمی کند. مگر ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در [طبقات زیرین] زمین است راه داد، آن گاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگ های آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آن گاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این [دگرگونی ها] برای صاحبان خرد عبرتی است. پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد [همانند فرد تاریکدل است]؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند اینانند که در گمراهی آشکارند. خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید، و هر که را خدا گمراه کند او را راهبری نیست. }

- إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِیمٍ.(1)

{به راستی که پروردگار تو دارای آمرزش و دارنده کیفری پردرد است. }

- تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ.(2)

{چیزی نمانده که آسمان ها از فرازشان بشکافند و [حال آنکه] فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می طلبند. آگاه باش، در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است. }

- وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ قَرِیبٌ یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُ.(3)

1- .فصلت / 43
2- . شوری / 5
3- . شوری / 17 - 18

{و تو چه می دانی شاید رستاخیز نزدیک باشد. کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می خواهند، و کسانی که ایمان آورده اند، از آن هراسناکند و می دانند که آن حقّ است.}

- الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِيراً.(1)

{به خدا گمان بد برده اند، بَدِ زمانه بر آنان باد. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنّم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است!}

- مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ.(2)

{آنکه در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار [باز] آید.}

- فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخافُ وَعِيدِ.(3)

{پس به [وسیله] قرآن هر که را از تهدید [من] می ترسد پند ده.}

- وَ تَرَكْنا فِيها آيَةً لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِيمَ.(4)

{و در آنجا برای آنها که از عذاب پر درد می ترسند، عبرتی به جای گذاشتیم.}

- قالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنا مُشْفِقِينَ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ.(5)

{گویند: «ما پیشتر در میان خانواده خود بیمناک بودیم. پس خدا بر ما منّت نهاد و ما را از عذاب گرم [مرگبار] حفظ کرد.}

- سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطانٍ إلى قوله تعالى وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ.(6)

1- . فتح / 6
2- . ق / 33
3- . ق / 45
4- . ذاريات / 37
5- . طور / 26 - 27
6- . رحمن / 31 -46

{ای جنّ و انس، زودا که به شما بپردازیم. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ ای گروه جنّیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلّطی رخنه نمی کنید. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ بر سَرِ شما شراره هایی از [نوع] تفته آهن و مس فروفرستاده خواهد شد، و [از کسی] یاری نتوانید طلبید. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ پس آن گاه که آسمان از هم شکافد و چون چرم گلگون گردد. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ در آن روز، هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ تبهکاران از سیمایشان شناخته می شوند و از پیشانی و پایشان بگیرند. پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید؟ این است همان جهنّمی که تبهکاران آن را دروغ می خواندند. میان [آتش] و میان آب جوشان سرگردان باشند. پس کدام یک از نعمت های

پروردگارتان را منکرید؟ و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ است.}

- لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ.(1)

{اگر این قرآن را بر کوهی فرومی فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می دیدی.}

- إِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ إلی قوله تعالی أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْأَرْضَ فَإِذا هِیَ تَمُورُ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّماءِ أَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِباً فَسَتَعْلَمُونَ کَیْفَ نَذِیرِ وَ لَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ ما یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمنُ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ بَصِیرٌ أَمَّنْ هذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَکُمْ یَنْصُرُکُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ إِنِ الْکافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ أَمَّنْ هذَا الَّذِی یَرْزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَکَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ.(2)

1- . حشر / 21
2- . ملک / 12 - 21

{کسانی که در نهان از پروردگارشان می ترسند، آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. و [اگر] سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید، در حقیقت وی به راز دل ها آگاه است. آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با اینکه او خود باریک بین آگاه است. اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سویِ اوست. آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید که شما را در زمین فروبرد، پس بناگاه [زمین] به تپیدن افتد؟ یا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید که بر [سر] شما تندبادی از سنگریزه فروفرستد؟ پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است! و پیش از آنان [نیز] کسانی به تکذیب پرداختند پس عذاب من چگونه بود؟ آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته اند [که گاه] بال می گسترند و [گاه] بال می زنند؟ جز خدای رحمان [کسی] آنها را نگاه نمی دارد، او به هر چیزی بیناست. یا آن کسی که خود برای شما [چون] سپاهی است که یاریتان می کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند. یا کیست آن که به شما روزی دهد اگر [خدا] روزی خود را [از شما] بازدارد؟ [نه]! بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.}

- وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ.(1)

{و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند. چرا که از عذاب پروردگارشان ایمن نمی توانند بود.}

- ما لَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً.(2)

{شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟ و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.}

- کَلَّا بَلْ لا یَخافُونَ الْآخِرَةَ إلی قوله تعالی هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ.(3)

1- . معارج / 27 - 28
2- . نوح / 13 - 14
3- . مدّثّر / 53 - 56

{امّا نه چنان است! که از آخرت نمی ترسند.نه چنان است! در حقیقت این (سخن) اندرزی است، تا هر که خواهد، از آن پند گیرد. و [لی] تا خدا نخواهد [از آن] پند نگیرند. اوست سزاوار ترس و سزاوار آمرزش.}

- وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً إلی قوله تعالی إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً - إلی قوله تعالی - نَحْنُ خَلَقْناهُمْ وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ وَ إِذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِیلاً إلی قوله تعالی یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً. (1)

{ [همان بندگانی که] به نذر خود وفا می کردند، و از روزی که گزندِ آن فراگیرنده است می ترسیدند. و به [پاس] دوستیِ [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. «ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم.» پس خدا [هم] آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت. و به [پاس] آنکه صبر کردند، بهشت و پرنیان پاداششان داد. در آن [بهشت] بر تختها [ی خویش] تکیه زنند. در آنجا نه آفتابی بینند و نه سرمایی. و سایه ها [ی درختان] به آنان نزدیک است، و میوه هایش [برای چیدن] رام. و ظروف سیمین و جام های بلورین، پیرامون آنان گردانده می شود. جام هایی از سیم که درست به اندازه [و با کمال ظرافت] آنها را از کار در آورده اند. و در آنجا از جامی که آمیزه زنجبیل دارد به آنان می نوشانند. از چشمه ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده می شود. و بر گردِ آنان پسرانی جاودانی می گردند. چون آنها را ببینی، گویی که مرواریدهایی پراکنده اند. و چون بدانجا نگری [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می بینی. [بهشتیان را] جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بَر است و پیرایه آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند. این [پاداش] برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است. در حقیقت، ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم. پس در برابر فرمان

1- . دهر / 7 - 31

پروردگارت شکیبایی کن، و از آنان گناهکار یا ناسپاسگزار را فرمان مَبَر. و نام پروردگارت را بامدادان و شامگاهان یاد کن. و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب [های] دراز، او را به پاکی بستای. اینان دنیای زودگذر را دوست دارند، و روزی گرانبار را [به غفلت] پشت سر می افکنند. ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده ایم، و چون بخواهیم، [آنان را] به نظایرشان تبدیل می کنیم. این [آیات،] پندنامه ای است. تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود پیش گیرد. و تا خدا نخواهد، [شما] نخواهید خواست قطعاً خدا دانای حکیم است. هر که را خواهد، به رحمت خویش درمی آوَرَد، و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است.}

- وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی إلی قوله تعالی إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشی. (1)

{و تو را به سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» پس معجزه بزرگ [خود] را بدو نمود. و [لی فرعون] تکذیب نمود و عصیان کرد. سپس پشت کرد [و] به کوشش برخاست، و گروهی را فراهم آورد [و] ندا درداد، و گفت: «پروردگار بزرگتر شما مَنَم!» و خدا [هم] او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد. در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرا] عبرتی است.}

- وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی. (2)

{و امّا کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس [خود] را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است.}

- عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ.(3)

{هر نَفْسی آنچه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته، بداند. ای انسان، چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته؟ همان کس که تو را آفرید، و [اندام] تو را

1- . نازعات / 19 - 26
2- . نازعات / 40 - 41
3- . انفطار / 5 - 8

درست کرد، و [آن گاه] تو را سامان بخشید. و به هر صورتی که خواست، تو را ترکیب کرد. }

- إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ إلی قوله تعالی وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ.(1)

{آری، عِقاب پروردگارت سخت سنگین است. هم اوست که [آفرینش را] آغاز می کند و بازمی گرداند. و اوست آن آمُرزنده دوستدارِ [مؤمنان]. }

- سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشی وَ یَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْری ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیی.(2)

{آن کس که ترسد، به زودی عبرت گیرد. و نگون بخت، خود را از آن دور می دارد همان کس که در آتشی بزرگ درآید آن گاه نه در آن می میرد و نه زندگانی می یابد. }

- رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.(3)

{خدا از آنان خشنود است و [آنان نیز] از او خشنود این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد. }

تفسیر :

وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ: گفته شده «رهبت» آن ترسی است که با تحفّظ و خودداری همراه باشد و این آیه می فهماند که مؤمن به جز از خدا نباید از هیچ کس بترسد.

وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ: یعنی با ایمان خود و پیروی از حق و روی گرداندن از دنیا تقوا و پرهیزکاری را تحکیم نمایید.و گفته شده که رهبت، مقدمه و زیر بنای تقوا است.

أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ: مثل اینکه این آیه دلالت بر این دارد که رجاء و امید باید توأم با عمل باشد (به گواهی جملات قبلی) و بدون عمل، شایسته رجاء نیست، بلکه فریب است و گفته شده با اینکه این گروه را با داشتن اعمال توصیف

1- . بروج / 12 - 14
2- . أعلى / 10 - 13
3- . بينه / 8

می کند متذکر رجاء و امید هم می شود، برای این است که عمل در معرض خطر است. پس دلالت قطعی بر پایان نیک و سرانجام مطلوب ندارد و لذا در عین عمل کردن، باید حالت رجاء و امید داشته باشد، چون میزان سعادت، پایان و عاقبت امر است.

وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ: گفته شده که این جمله تهدید و هشدار بزرگی است که معلوم می شود که طرف تهدید، در اعمالش زشتی و قبح بی حد و مرزی دارد. و لفظ «نفس» برای اینست که اعلام کند که کیفر، کیفری است بس بزرگ که از خدای بزرگ صادر می شود.بنابراین نباید در برابر این کیفر بزرگ به تهدید کافران و دشمنان اعتنا شود و تکرار این جمله، برای تأکید و بزرگداشت مطلب است.

وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ: یعنی همین تهدیدهای الهی از جهت رأفت و محبتی است که خداوند برای صلاح دید بندگانش دارد. یا اینکه با جملات قبلی،بندگان را به عذابش جلب توجه می نماید و با این جمله، رافت و محبتش رایادآور می شود تا انسان به رحمتش امیدوار و از عذابش ترسان باشد (خوف و رجاء).

یَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ: توصیف حال منافقان در جنگ احد را می نماید. گفته شده یعنی گمان های غیر واقع و غیر حقیقی که سزاوار حق نیست درباره خدا می ورزند. «و ظَنَّ الْجاهِلِیَّهِ» بدل است از کلمه«غَیْرَ الْحَقِ» و این گمان مال ملت جاهلیه و اهل جهل و نادانی است.

مؤلف: این آیه دلالت دارد بر اینکه سوء ظن به خدا و مأیوس بودن از رحمت حق حرام است.

إِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ: یعنی آن کس که مسلمانان را از بازگشت به جنگ کفار و تعقیب آنها پس از غزوه احد بازمی دارد و می ترساند، از طرف شیطان و وساوس او است.که آن شخص نعیم بن مسعود بود که مسلمین را می ترسانید.

وَ خافُونِ: از مخالفت اوامر من بترسید.

إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ: چون اقتضا و لازمه ایمان به حق این است که انسان ترس از خدا را بر تمام ترس های مردمی مقدم بدارد.

وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا يَرْجُونَ: و شما آن رحمت و نصرتی که از حق امیدوارید، این امید را کفار ندارند و این آیه دلالت دارد بر فضیلت رجاء و اینکه این از صفات اهل ایمان است.

قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ: که از خدا ترس داشتند و دارای تقوا و پرهیز بودند، که این آیه هم دلالت بر فضیلت خوف دارد.

أَ لَمْ تَعْلَمْ: آیا نمی دانی که آسمان ها و زمین از آن خدا است، خطاب به پیغمبر و یا به هر انسان است و در این آیه تهدید و نوید هر دو جمع است.

فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ: گفته شده این نهی متوجه قضات و حکام و فرمانروایان است که در حکومت و قضاوت خود، از غیر خدا خوف و ترسی نداشته باشند.

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى رَبِّهِمْ: و هشدار بده به قرآن یا به خدا آنان را که از شدائد و هول حشر در قیامت می ترسند. و گفته شده ی«خافُونَ» یعنی «یعلمون»، علم و ایمان به حشر دارند. و حضرت صادق علیه السّلام فرموده یعنی با قرآن، هشدار ده کسانی را که امید وصول به پروردگار و میل به آنچه نزد خدا است دارند که از راهنمایی قرآن استفاده کنند، چه که قرآن شفیعی است که شفاعتش پذیرفته است،«لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ جز خدا ولی و شفیعی نیست. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»، تا این هشدار باعث خوف و ترس آنها شده و در نتیجه از مناهی و محرمات خودداری کنند.(1)

وَ كَيْفَ أَخافُ ما أَشْرَكْتُمْ: من چرا باید از این بت ها که آنها را شریک خدا ساخته اید بترسم که هیچ زیان و ضرری در دست آنها نیست.

وَ لا تَخافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ: با اینکه خداوند سزاوار است که از او به تمام معنا ترسید، چون این بت پرستی شما، شریک قرار دادن مخلوق است با خالق و صانع و برابر دانستن مقدور ناتوان با قادری که سود و زیان در دست او است.«سلطانا» یعنی

1- . مجمع البیان 3 : 304 و 305

بدون حجت و برهان. حاصل مطلب اینکه کفر و گناه و خطا، موردخوف و ترس است، پس نباید ایمن از آن شد.

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُری: یعنی آنهایی که رسالت پیامبران ما را تکذیب کردند.

أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی: که عذاب و کیفر ما آنها را در وسط روز فرا گیرد.«ضحوه» به معنای روشنایی آفتاب است به هنگام درخشیدن و بالا آمدن آفتاب.

وَ هُمْ یَلْعَبُونَ: هنگامی که به آن کارهای دنیوی بی فایده مشغول هستند.

أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اللَّهِ: مکر الهی کنایه و اشاره است به فرصت دادن خدا به بنده غافل خود که ناگهان او را به چنگال کیفر خود قرار می دهد. علی بن ابراهیم قمی(1) گوید: مکر خداوند یعنی عذاب خداوند. مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه گفته: حاصل معنا این است که با این وضع، آیا از فرا رسیدن عذاب ناگهانی ایمن هستند، و اینکه عذاب بدون سابقه و اطلاع قبلی را به نام مکر الهی نام برده، از این جهت است که مکر و خدعه، بدون اطلاع طرف و بدون سابقه ذهنی گریبانگیر او می شود. این عذاب هم از این نظر تشبیه به مکر شده است و گفته شده مکر الهی، فرصت و مهلت دادن خدا است که تبه کاران با صحت و سلامتی و طول عمر و نعمت فراوان مهلت و فرصت داده و آنها به خیال اینکه مشمول رحمت و فیض خدا هستند، تدریجا مراحل شقاوت را طی کرده و درجه درجه تیر گی درونی آنها شدیدتر می گردد. ناگهان معلوم می شود که اینها نعمت نبوده و استدراج و بدبختی تدریجی بوده است. و این است مکر الهی که در ظاهر نعمت و در واقع و باطن نقمت و تیره روزی است.

فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ: از مکر الهی جز زیانکاران کسی ایمن نیست. اینجا پرسشی مطرح می شود و آن اینکه انبیا و معصومین علیه السّلام با اینکه از مکر الهی در امن و امان هستند، ولی قطعا معلوم است که از زیانکاران نیستند. پس چگونه این آیه می فرماید جز زیانکاران هیچ کس از مکر الهی خود را در امن و امان نمی بیند؟ پاسخ اینکه اولا این آیه مربوط به اهل گناه و معصیت کاران است، چون آیه

1- . تفسیر قمی: 219

دیگری کهدرباره اهل تقواستمی فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ»، {اهل تقوا در مقام امن و امان هستند.}(1) ثانیا معنای آیه این است که از کیفر دادن الهی نسبت به اهل گناه، هیچ کس ایمن نیست جز زیانکاران. البته معلوم است که معصومین علیه السّلام نه تنها از معذب شدن گناهکاران ایمن نیستند، بلکه تا حدودی اطمینان به عذاب گناهکاران دارند و لذا از ارتکاب گناه کاملا خودداری می کنند. ثالثا معنا ممکن است این باشد که این زیانکارانند که به حکمت خداوندی جهل دارند و چون حکمت خداوند ایجاب می کند که متخلفین کیفر ببینند وگرنه نظام تشریعی و قانون الهی به هم خورده و پشتوانه نخواهد داشت، اشخاص نادان و جاهل به حکمت و مصلحت اندیشی خیال می کنند که در صورت ارتکاب گناه هم عقابی نیست و اینان همان زیانکارانند. بنابراین حاصل معنای آیه این می شود که مکلف باید دارای حالت خوف باشد تا در نتیجه، در انجام واجبات کوشا باشد، از معصیت و گناه خودداری نماید و هیچ وقت احساس امن و آسوده خاطری از عذاب نداشته باشد که موجب خسران و بدبختی در دنیا و آخرت خواهد شد.(2)

أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذِینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ: در دیار و جایگاه پیشینیان سکونت نموده اند. و لفظ «یهدی» با لام متعدی شده، چون به معنای تبیین و روشن شدن است.

أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ: آیا روشن و واضح نیست برای آنها که اگر بخواهیم، آنان را به گناهانشان کیفر می دهیم، همچنان که پیشینیان را کیفر دادیم؟

وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ: و بر دلشان مهر می زنیم.

فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ: و در نتیجه کوردلی، فهم و عبرت و پندپذیری ندارند.

لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ: یعنی از خدای خود می ترسند و گرد گناه نمی گردند و به دستورهای تورات عمل می کنند.

1- . دخان / 51
2- . مجمع البیان 4 : 453

عَذابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشاءُ: در مجمع(1) گوید: یعنی افرادی که معصیت مرا نموده و استحقاق عذاب یافته اند، آن کس را که بخواهم کیفر می کنم و چون ممکن است مشمول مغفرت بشوند، از این جهت «من اشاء» فرموده است.

وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ: حسن و قتاده گفته اند: رحمت الهی در دنیا شامل نیک و بد فاجر و مؤمن هست، ولی در آخرت رحمت الهی فقط مختص مؤمنین و متقین است.و عوفی گفته: البته رحمت الهی همه چیز و همه کس را فرا گرفته، ولی توسعه و شمول رحمت برای وجود مؤمن است و اهل تقوا، باعث توسعه رحمت حق در دنیا شده اند،یعنی به کفار روزی می رسد و از آنان دفع بلا می شود، چون در کنار مؤمن قرار گرفته و از رحمت حق که شامل حال مؤمن شد، کفار هم بهره مند شده و به زندگی خود ادامه می دهند، ولی هنگامی که آخرت فرا رسید و به طور کلی جهان و دنیای مؤمنین از جهان کافران جدا شد، رحمت حق مخصوص مؤمن گشته و کفار از آن رحمت طفیلی و تبعی که در دنیا داشتند، بی بهره می شوند. درست مانند کسی که از نور چراغ دیگری استفاده می کند که تا وقتی صاحب چراغ هست و این شخص در کنار اوست، از روشنایی

چراغ بهره مند می گردد، ولی هنگامی که صاحب چراغ رفت و چراغ را برد، روشنایی به طور کلی می رود. و گفته شده که معنای آیه این است که رحمت حق وسیع است و هر کس که بخواهد از هدایت الهی برخوردار شود و خود را در شعاع رحمت حق قرار دهد، ابدا مانعی نیست و شامل همه می شود. اگر همه مردم بخواهند خود را مشمول رحمت و هدایت قرار دهند، می توانند، چون رحمت حق بسیار وسیع است. ولی بعضی از افراد نمی خواهند از این رحمت واسعه بهره مند شوند، چون از ضلالت و گمراهی خود دست بر نمی دارند و این با سعه رحمت هیچ منافاتی ندارد.

1- . مجمع البیان 4 : 486

فَسَأَكْتُبُها لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ: یعنی به زودی یا حتما رحمت خود را به اهل تقوااختصاص داده و برای آنان تثبیت می نمایم،یا برای اشخاصی که از گناهان کبیره و معصیت پرهیز نموده اند.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً: از فتن و حوادثی که هنگام وقوع فقط دامنگیر ستمکاران شما نخواهد شد، بترسید و بپرهیزید. گفته شده یعنی کارهایی که عواقب شوم آن عمومی است، بد و خوب را فرا می گیرد، نظیر سستی و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر و اختلاف و تشتت کلمه و بدعت در دین. عیاشی(1) در ذیل تفسیر این آیه گفته که پس از رحلت پیغمبر، مردم دچار فتنه ای شدند و اختلاف نظر در اجتماع مسلمین پدید آمد و این آزمایشی بود که مسلمانان با آن مواجه شدند. تا بالاخره از علی علیه السّلام دست برداشته و با دیگران بیعت کردند، با اینکه پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله مکرر توصیه و دستور فرموده بود که از علی و اوصیای بعد از او علیهم السّلام متابعت کنند. و در مجمع(2) نقل کرده که علی علیه السّلام و حضرت باقر علیه السّلام «لتصیبنّ» قرائت نموده اند؛ فتنه ای که قطعا گریبان ستمکاران را فرا می گیرد.

فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: یعنی اگر به عقاب و ثواب الهی ایمان و اعتقاد دارید، و دلالت بر این دارد که خوف و خشیت از خدا، از لوازم ایمان است.

وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ: یعنی در تمام جهات دینی فقط از خدا می ترسند و رضا و خشنودی حق را بر رضای دیگران مقدم می دارند، چون ترس از خطر یک امر فطری و جبلّی است که عاقل و خردمند نمی تواند مراعات این خوف را نکند. و در مجمع(3) گفته: یعنی از احدی از مخلوقین جز از خدا ترسی ندارند و این در ذیل جمله قبلی است که فرمود: «أَ تَخْشَوْنَهُمْ»، یعنی اگر از مردم خوف و ترس داشته باشید. پس لابد با این مردم در موضوع شرک برابری دارید. همچنان که فرموده: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا

1- . تفسیر عیاشی 2 : 53
2- . مجمع البیان 4 : 532

3- . مجمع البيان 5 : 14

فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ»، {هنگامی که دستور جهاد بر آنها صادر می شود از کفار می ترسند، همان طوری که از خدا می ترسند.}(1) پس در موضوع ترس خدا و غیر خدا را با هم شریک کرده اند.

و كَذلِک: مثل گرفتن پیشینیان است.

أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری: گرفتن غضب خداوند آن هنگامی که اهل قری و قصبات را فرا گرفت.

وَ هِیَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ: در حالی که به ظلم و ستم مشغول بودند که عذاب او دردناک و دشوار است. در مجمع(2) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: خداوند به ظالم مهلت و فرصت می دهد تا اینکه ناگهان او را گرفته و دیگر مهلتی به او نخواهد داد. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ فِی ذلِکَ»، در عذاب هایی که بر امم نابود شده نازل گشت عبرت و پندی است.«لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَهِ» برای کسی که از عذاب اخروی ترس دارد، چون می فهمد که این عذاب دنیوی نمونه ای است از همان عذاب آخرت.

أَنْ تَأْتِیَهُمْ غاشِیَهٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ: که فرا رسد عقوبتی که فرا گیرد و بپوشاند آنها را ناگهان و بدون اعلام نشانه و علامتی.

وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ: و آنان به نزول عذاب آگاهی نداشته و آماده نبودند.

وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ: از حسابرسی های ناگوار خوف دارند، لذا قبل از اینکه به حسابشان رسیدگی شود، خود به حساب کارهای خود می رسند. علی بن ابراهیم(3) و کلینی(4) و صدوق(5) و عیاشی(6) از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده اند که آن حضرت

1- . نساء / 77
2- . مجمع البیان 10 : 191
3- . تفسیر قمی: 340
4- . کافی 5 : 100
5- . معانی الاخبار: 246

6- . تفسير عياشى 2 : 210

هنگامی که دید مردی با کمال دقت، حق خود را تا آخرین دینار از برادر دینی خود استیفاء نمود، این آیه را تلاوت فرمود. سپس فرمود: تو خیال می کنی که اینها از ظلم و جور الهی می ترسند؟ نه. چنین نیست، بلکه آنها از حساب دقیق و بررسی کامل کوچک ترین کارها و اعمال می ترسند که خدا این گونه حسابگری را سوء الحساب و حسابرسی ناگوار نامیده است. پس هر کس در حساب از دیگران دقت زیاد اعمال نماید، کار زشتی می کند. و در مجمع(1) و تفسیر عیاشی(2) از همان حضرت نقل نموده که مقصود از«سُوءَ الْحِسابِ» این است که تمام کارهای زشت و تمامی کارهای نیک، همه و همه مورد بررسی و حساب قرار گیرد و این همان استقصاء و رسیدگی تا آخرین عمل و کارهای انسان است.

نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها: کاستن از اطراف زمین، یعنی هلاکت و نابودی اهل زمین. در احتجاج از امیر مؤمنان علی علیه السّلام نقل نموده که مقصود هلاک ساختن تبهِ کاران از قرون گذشته است که نامش را «اتیان» و آمدن به طرف آنها (نَأْتِی الْأَرْضَ) نامیده. و در فقیه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که درباره معنای این آیه از حضرت سؤال شد. فرمود: منظور از کاستن زمین، از دست دادن علما و دانشمندان است که ثقل زمینند. و علی بن ابراهیم(3) گفته یعنی مرگ علما. در کافی(4) از حضرت باقر علیه السّلام نقل نموده که حضرت سجاد علیه السّلام مکرر می فرمود که آیه شریفه«أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» آمادگی بیشتری در نفس من برای مرگ و کشته شدن ایجاد می کند، که منظور از کاستن از اطراف زمین، از دست رفتن علما و دانشمندان است.

لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ: یعنی هیچ قدرتی نیست که از حکم و قضا الهی جلوگیری نماید.«معقّب» به چیزی می گویند که دنبال چیز دیگری بیاید و آن را نابود و باطل کند.

1- . مجمع البیان 6 : 289
2- . تفسیر عیاشی 2 : 210
3- . تفسیر قمی: 343
4- . کافی 1 : 38

وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابِ: یعنی خداوند به زودی و در آینده نزدیکی به حساب اینها خواهد رسید.

ذلِک: این هلاکت و نابودی ستمکاران و جایگزین شد مؤمنین به جای آنها.

لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ: از موقف من در مقام حساب و از وعید و تهدید من به عذاب، خوف دارند.

بُیُوتا آمِنین: خانه هایی که از ویرانی و از سوراخ کردن دزدان و از خراب نمودن و ویرانگری دشمنان مصون است، چون در دل صخره های کوه در کمال استحکام قرار گرفته. یا به خیال خودشان و غفلت و جهل ایشان از قدرت خداوند، تصور می کنند که این خانه ها از عذاب الهی در امن و امان و مصونند.

ما کانُوا یَکْسِبُونَ: ناگهان صیحه و غرش آسمانی آنها رافرا گرفت و این خانه های محکم و اموال زیاد و کثرت نفرات، کوچک ترین سودی به حال آنها نداد.

مَکَرُوا السَّیِّئاتِ: آنان که خدعه ها و نیرنگ های بد و زشتی را مرتکب شدند، که گفته شده حیله و نیرنگ هایی که برای کشتن پیامبران به کار بردند و آنان که با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیرنگ و مکر نمودند و اصحاب حضرت را از گرایش به ایمان بازمی دارند.

أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ: از بلعیدن زمین همان طور که قارون را در خود فرو برد.

أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَیْثُ لا یَشْعُرُونَ: از آمدن عذاب ناگهانی از آسمان، همان طور که قوم لوط مشمول این عذاب شدند.

أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ: در حین آمد و رفت و اشتغال آنها به کسب و کار خدا، آنها را در چنگال عذاب قرار دهد. آیا از این گونه امور در امانند؟

فَما هُم بِمُعجِزین: یعنی نمی توانند خدا را عاجز و ناتوان نمایند و از سلطه او خارج شوند، و آنچه که خدا در حق آنها اراده نماید، امتناعی ندارد.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلى تَخَوُّفٍ: گرفتن بر مبنای ترس و وحشت این طور می شود که قبل از اینها، گروهی را هلاک و نابود نماید که در نتیجه هلاکت آنها خوف و وحشتی

در اینها پیدا شود و در حال خوف و ترس عذاب الهی سر رسد، یا به این ترتیب که تدریجا از اموال اینها و از نفوس و فرزندان و بستگانشان کم کم بکاهد و نابود سازد تا اینکه در حال رعب و وحشت و از دست دادن مال و اولاد، هلاک شوند.«تخوّفته» یعنی «تنقّصته».علی بن ابراهیم قمی(1) گفته«عَلی تَخَوُّفٍ» یعنی «علی تیقّظ»، آمدن عذاب در حال توجه و بیداری آنها. خلاصه این جمله در مقابل جمله«لا یَشْعُرُونَ» است که در آیه قبل از این آمده و قسیم او است. عیاشی(2) از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: آنان دشمنان خدا بودند که مسخ شدند و نابود شدند و در زمین فرو رفتند. در کافی(3) از حضرت سجاد خطبه کوتاهیدر موعظه و زهد و پارسایی نقل کرده که حضرت فرمود: از جمله افراد غافل و مایل به زیور دنیا که با حیله و نیرنگ های بد سر و کار دارند مباشید که خداوند در قرآن محکم و استوار خود می فرماید: «أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السَّیِّئاتِ أَنْ یَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ.» پس شما باید بترسید از سرگذشت ستمگران که خداوند در قرآنش از این راه به شما هشدار داده، تا مبادا از نزول و شمول قسمتی از آن عذاب ها که به ستمکاران وعید داده، احساس ایمنی نمایید. به خدا سوگند خداوند شما را به وسیله سرگذشت دیگران پند و اندرز داده شما هم عبرت بگیرید، که خوشبخت کسی است که از دیگران و سرگذشت آنان پند و عبرت بگیرد.

وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ: یعنی از عبادت خدا استکبار ندارند.

یَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ: یعنی از آن خدایی در قدرت و قهر فوق اینها و برتر از اینها است می ترسند.

وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ: در مجمع(4) گوید: از پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله به طور صحیح نقل شده است که خداوند گروهی از ملائکه را در آسمان هفتم قرار داده که از

1- . تفسیر قمی: 361
2- . تفسیر عیاشی 2 : 261
3- . کافی 8 : 74
4- . مجمع البیان 6 : 365

ابتدای خلقت تا روز قیامت در حال سجده هستند.مفاصل بدنشان از خوف خدا می لرزد و هر قطره اشکی که از چشمشان فرومی ریزد، فرشته ای می شود و به همین ترتیب تا قیام قیامت هستند. با این وصف روز قیامت که می شود سر به آسمان نموده و می گویند : خدایا ما حق عبادت تو را انجام نداده ایم.

یکی از عرفا گفته است که از آیه«یَخافُونَ...» و امثال آن استفاده می شود که جهان آفرینش همه در مقام مشهود حق و مشغول عبادت حق است،به جز آن موجود مخلوقی که دارای نیروی تفکر و اندیشه است که این چنین موجودی گاهی از مشهود و دیدن حق غفلت و از عبادتش سرپیچی می نماید. و این موجود عبارت است از نفوس ناطقه انسانی و نفوس حیوانی از جنبه و حیثیت نفس حیوانی اش، نه از جنبه هیکل جسمانی و جوارح بدنی. چون از این نظر همین جسم هم مانند بقیه موجودات عالم آفرینش در حال تسبیح و سجود و خضوع است.بنابراین اعضا و جوارح بدن انسانی همه در حال شعور و مشغول تسبیح حقند. گواه این مطلب آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه روز قیامت همین اعضا و جوارح و این پوست ها و دست ها و پاها و زبان ها و گوش و چشم و همه قوای انسان، بر چگونگی اعمال و کارهای نفوس انسانی که این اعضا و جوارح و این قوای در تحت تسخیر او هستند، شهادت و گواهی می دهند. پس حکومت برای خدای بزرگ است.

إِنَّما هُوَ إِلهٌ واحِدٌ: تأکید در وحدانیت از دو جهت (یکی با لفظ انما و دیگر با لفظ واحد) به منظور عنایت بیشتر به امر توحید است. چون اگر گفته شود «انما هو إلهٌ»ممکن به ذهن بیاید که فقط منظور اثبات الوهیت است و شاید توحید و وحدانیت آن به ذهن نیاید.

فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ: مثل اینکه مثلا بگوید «انا آله واحد» منم پس از من فقط بترسید نه از غیر من.

وَ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ: هر موجودی فرشته و یا غیر آن.

وَ لَهُ الدِّينُ: اطاعت و فرمانبرى«واصِباً» به طور لزوم و وجوب براى او است(1)

أَ فَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ: آيا از غير خدا مى ترسيد، با اينكه سود و زيان در دست غير او نيست، همان طور كه فرموده: «وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»، {آنچه از نعمت در اختيار شما هست، همه و همه از جانب خدا است. }(2)

جَهَنَّمَ لِلْكافِرِينَ حَصِيراً: يعنى محبس و زندانى كه خروج از اين زندان هرگز امكان ندارد.

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ: يعنى به آن راهى كه پايدارتر و محكم تر و استوارترين راه ها است. و در كافى(3) از امام ششم عليه السّلام يعنى قرآن به چنين راهى دعوت مى نمايد و نيز از آن حضرت، يعنى هدايت مى كند به طرف امام كه بهترين راه معرفت است. و عياشى(4) از امام پنجم عليه السّلام نقل كرده است كه يعنى دعوت به ولايت مى كند. تا آخر آيه 10 سوره اسرى كه به مؤمنين دو بشارت مى دهد؛ يكى پاداش و ثواب بزرگ به آنها و ديگرى عقاب و كيفر شديد به كفار و دشمنان آنان.

وَ ما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً: امر آنها به تو موكول نشده كه آنها را به اجبار وادار به ايمان بنمايى. تو فقط نويد دهنده و هشدارگر هستى؛ تو خود با اين مردم مدارا كن و اصحاب و ياورانت را هم به تحمل نادانى آنها و چشم پوشى از آنان دستور ده.

إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ كانَ مَحْذُوراً: سزاوار است كه همگان، حتى ملائكه و پيامبران از عذاب خداوندى بر حذر باشند.

لِمَنْ يَخْشى: آن كس كه در قلب او خوف و رقت باشد كه از انذار و هشداردادن متأثّر شود.

أَ فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ: على بن ابراهيم قمى گفته: يعنى مگر براى آنها بيان نكرد.

يَمْشُونَ فِى مَساكِنِهِمْ: يعنى اينها آثار هلاكت و نابودى آنان را مى بينند.

1- . تفسیر عیاشی 2 : 262
2- . نحل / 53
3- . کافی 1 : 216
4- . تفسیر عیاشی 2 : 283

لِأُولِی النُّهی: یعنی صاحبان عقل و خرد یا همان عقل آنان،آنها را از غفلت و کوردلی نهی کرده و بازمی دارد.

وَ هُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ: از عظمت و سطوت حق،«مُشْفِقُونَ»، می لرزند. اصل معنای «خشیت» ترسی است که با احساس عظمت و بزرگی توأم باشد و از این جهت خشیت از حق را به علما و دانایان نسبت می دهد. و «اشفاق» خوف و ترسی است که با عنایت و توجه خاصی باشد و اگر با لفظ «من» استعمال شود، معنای خوف بیشتری را می رساند و اگر با لفظ «علی» استعمال شود، بر عکس خوف کمتری را می رساند.

قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ: کیست شما را حفظ کند و نگه دارد.

مِنَ الرَّحْمنِ: از کیفر و عذاب او.

إِنْ أَرادَ بِکُمْ: اگر بخواهد شما را کیفر دهد. و در تعبیر به لفظ «الرّحمن»، عنایتی است که هیچ نگهدارنده ای جز رحمت واسعه حق نیست و اگر با لطفش بدی ها را بر طرف می کند، فرصت و مهلت دادنی است.

بَلْ هُمْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ: اساسا یاد حق در فکر آنان خطور نمی کند تا از غضب و کیفرش خوف داشته باشند.

أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ: به سرزمین و منطقه کفار نظر می کنم.

نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها: با سیطره و تسلط مسلمین از آن سرزمین ها می کاهیم. و این آیه موضوع غلبه مسلمین را بر کفار تصویر می نماید.

أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ: رسول خدا و مؤمنین غالب و پیروزند. و در کافی از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر «ننقصها» فرموده است که کاستن از زمین، به مرگ علما تفسیر می شود که قبلا هم در همین موضوع صحبت شد.

الفُرقان: ما به موسی و هارون فرقان دادیم، یعنی کتابی جامع که بین حق و باطل فرق گذاشته و روشن می کند. و «ضیا» که در ظلمت جهل آن سرگردانی روشنگری دارد، و «ذکرا» که اهل تقوا متذکر می شوند و پند می گیرند،«بالغیب» حال است از فاعل «یخشون»، در حال خلوت و پنهان از او می ترسند و یا از مفعول آن

ص: 538

«ربّهم»، در حالی که خدا در غیب است و محسوس و مشهود نیست، از او می ترسند.«مشفقون» یعنی خائف و ترسانند.

وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ: همیشه می ترسند.

وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ: نوید ده به فروتنان یا به اهل اخلاص که اخبات صفت آنها است. علی بن ابراهیم قمی(1) گفته یعنی عبادت کنندگان.

وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: از هیبت و عظمت خدا که شعاع جلال او در دل آنها می تابد.

مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ: از ترس عذاب او در حذر و ترسند.

وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا: گفته شده آن صدقه ای که به آنان داده شده، به دیگران می دهند. علی بن ابراهیم قمی گفته: یعنی عبادت و طاعت خود را مراعات نموده و حقش را انجام می دهند. و مؤیّد این گفتار، قرائت دیگری است که در این آیه شده. «یأتُونَ ما أتوْا» انجام می دهند آن وظیفه ای که به آنان محول شده. همچنین روایاتی که بعدا خواهد آمد، تأیید دیگری است برای این تفسیر«وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» خوف دارند که مبادا عباداتشان پذیرفته نشود و آن طوری که شایسته است انجام نداده و مواخذه شوند.

أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ: یعنی چون بازگشت آنها به سوی خدا است یا اینکه ترس آنها از این است که بازگشت به سوی خدایی است که او به آنچه که از آنها مخفی و پنهان است، دانا و آگاه است. و کلینی(2) ره در روضه از ابی بصیر نقل کرده که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام درباره این آیه سؤال کردم: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ.» فرمود: منظور بیان خوف و رجاء آنها است که در عین حال که می ترسند اگر اطاعت خدا را نکنند اعمالشان مردود شود، رجاء و امید پذیرش هم دارند.

1- . تفسیر قمی: 440
2- . کافی 8 : 229

در اصول کافی(1) به سند خود از حفص بن غیاث از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که در ضمن حدیثی فرمود: بدانید آنکه حق ما را بشناسد و به امامت ما معرفت داشته و امید پاداش داشته باشد؛ از غذا به مقدار پنج سیر در هر روز قانع و راضی باشد؛ از لباس و مسکن به مقداری که بدنش پوشیده شود و سرپوشی از خانه و مسکن داشته باشد راضی باشد و در عین حال به خدا سوگند خائف و ترسانند و دوست دارند که بهره دنیوی همین مقدار باشد و خداوند آنان را این چنین توصیف فرموده: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ... تا آخر آیه.» آنگاه حضرت سؤال کرد که چیست آنچه که آنان انجام داده اند؟ سپس خود فرمود: به خدا سوگند منظور از اطاعت خداوند، محبت اهل بیت و داشتن ولایت آنهاست و در عین حال آنها خوف و ترس دارند، البته خوف آنها از جهت شک و تردید در صحت عبادت و غیر آن نیست، بلکه ترس دارند از اینکه مبادا در محبت و اطاعت ما تقصیر و کوتاهی نموده باشند.و در مجمع(2) از امام ششم علیه السّلام نقل کرده است که فرموده: خوف عدم پذیرش دارند یا بین خوف و رجاء هستند.

یَخافُونَ یَوْماً: یعنی علاوه بر اینکه مراقب اطاعت و در یاد و ذکر الهی هستند، از روزی خائف و ترسانند که«تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ.» گفته شده روزی که از هول و ترس، اضطراب و دگرگونی خاصی در دل ها رخ می دهد و مطالبی که نمی فهمیدنداکنون می فهمند و چشم ها چیزهایی می بینند که تاکنون نمی دیدند. یا به این معنا که دل ها به حالت توقع و چشمداشت نجات و حالت ترس از هلاکت و بدبختی درآمده و دگرگونی مخصوصی دارد و چشم ها هم در وحشت عجیبی فرو رفته و در بهت و حیرت است که از جانب راست و یا چپ گرفته شود و نامه عملش به او داده شود.

وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ: در آنچه که دستور می دهند.

1- . کافی 2 : 457
2- . مجمع البیان 7 : 110

وَ یَخْشَ اللَّهَ: از گناهانی که از او صادر شده، و «یتّقه» در آینده در عمل،تقوا را پیشه کند.

فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ: به نعمت های ابدی کامیاب هستند.

أَنْ کُنَّا: چون اولین گروه ایمان آورندگان از قوم فرعون هستیم یا از این اجتماع کنونی.

وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی: البته ابراهیم خلیل علیه السّلام پیامبر و معصوم است. پس این چشمداشت و امید به مغفرت خطا به عنوان هضم نفس است و خود ندیدن و تعلیم به امت که از معاصی و گناه دوری کنند و در ترس و خوف باشند. و درخواستی است که خداوند از افراطگری امت چشم پوشیده و آنان را ببخشد. ضمنا استغفار از خداست که اگر احیانا ترک اولایی و مکروهی از او سرزند، درگذرد.

لا تَخَفْ: یعنی از غیر من مترس و به من اعتماد کن.

إِنِّی لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ: به هنگامی که به آنان وحی می شد، چنان مستغرق در وحی و در خدا بودند که به هیچ چیز توجه نداشتند. البته منظور نفی خوف از غیر خدا است نه از خدا، چون پیامبران خائف ترین مردم هستند از خدا. و یا منظور این است که آنها از سوء عاقبت و بد پایانی از نظر من در امانند و لذا ترسی از این جهت ندارند.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ: آری، آنان که ظلم و ستم کردند در خوف و وحشتند. در میان مفسران مشهور این است که این استثناء منقطع است، یعنی مابعد «الّا» از گروه ماقبل «الّا» نیست.

علی ابن ابراهیم قمی(1) گفته: معنای«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»،« لا من ظلم» است که حرف «الّا» به جای حرف «لا» گذاشته شده که خلاصه معنای آیه این می شود: ای موسی ! خوفی نداشته باش که پیامبران نزد من ترس ندارند. نه آن کس که ظلم و ستم کرده، یعنی اوست که باید ترس داشته باشد. و گفته شده که «الّا» عاطفه است. در قاموس

1- . تفسیر قمی: 476

آمده که گاهی «الّا» عاطفه می شود، به معنای «واو». بعدا این آیه را ذکر کرده: «لا یَخافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ.»«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» یعنی «و من ظلم» (که البته ممکن است جمله مابعد الّا به جمله ماقبل الّا عطف باشد، یعنی پیامبران ترس و خوفی ندارند، اما کسی که ستم کرده و بعدا روش بد خود را تبدیل به روش نیک کرده باشد، در این صورت من بخشنده مهربانم. مترجم) و در قرائتی هم الّا با تخفیف قرائت شده که تنبیه و آگاهی دادن به مطلبی است (آگاه باشید کسی که ظلم و ستم کرده و بعدا جبران نماید، من نسبت به آن شخص بخشنده و مهربانم).

إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ: از موارد خوف و ترس در امان هستی.

مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّه: گفته شده منظور از «لقاء اله»، رسیدن و نائل شدن به ثواب و پاداش الهی است. یا منظور عاقبت و پایان است از مرگ و بعدا بعث از قبر و بعدا حساب و پاداش که حالت انسان، مانند حال آن برده و بنده ای است که پس از مدت طولانی به خدمت سید و مولای خود برسد و این مولا و مالک، از تمام احوال و افعال گذشته او کمال اطلاع و آگاهی را دارد. در این حال مولای او یا از افعال این بنده راضی و خشنود است که در نتیجه این ملاقات همراه با بشارت و سرور و خوشحالی است، یا اعمال و افعال گذشته مورد خشم و نارضایتی بوده که در این صورت ملاقات توأم با خشم و ناراحتی است. علی بن ابراهیم قمی(1) گفته: آن کس که لقاء اله را دوست داشته باشد، اجل و مرگ او زود می رسد. در «توحید» از امیر مؤمنان علی علیه السّلام در تفسیر آیه«مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»نقل کرده که فرمود: یعنی کسی که ایمان به بعث و رستاخیز دارد، قطعا وعده الهی به ثواب و عقاب خواهد آمد و محقق می شود. پس لقاء به معنای رؤیت نیست، بلکه به معنای بعث و برانگیخته شدن است.

وَ هُوَ السَّمِیعُ: اقوال و گفتارهای بندگان را می شنود.«العلیم»، از عقاید و اعمال آنها آگاه است.

1- . تفسیر قمی: 494

وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ: به سوی او بازگشت می کنید

وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ: شما نمی توانید خداوند را عاجز و ناتوان کنید از اینکه شما را دریابد و تحت قدرت خود قرار دهد.

فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ: اگر به آسمان و زمین فرار کنید و متواری و پنهان شوید، بالاخره شما را درک مینماید و می گیرد.

مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ: جز او یارویاروی نیست که شما را از بلاها و از بعث و لقاء او باز دارد.

أُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی: آنان از رحمت من مایوس و ناامیدند، چون رستاخیز، قیامت، کیفر و پاداش را انکار می کنند.

وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ: به سبب کفر و عنادشان.

لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ: نظر نمی دهد و بازنمی دارد

پدریاز پسرش. و قرائت شده «لایجزی» از اجزاء به معنای اغناء نمی تواند،بی نیاز کند پدری از جانب فرزندش، هر کس مسئول اعمال خویشتن است.

إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌ: وعده الهی به کیفر و پاداش حق است.

لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: خصلت و صفت نیکی که سزاوار است از آن تأسّی و پیروی شود، مانند پایداری و استقامت در صحنه نبرد و تحمل و پذیرش شداید و مشکلات.

لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ: یعنی امید به ثواب الهی یا لقاء و دیدار او و نعمت های آخرت یا روزها و روزگار خدا و مخصوصا روز واپسین. و رجاء ممکن است به معنای آرزو و به معنای خوف و ترس باشد و اضافه بر رجاء، کثرت ذکر و زیاد در یاد خدا بودن را که نتیجه اش ملازم و مراقب بودن به اطاعت است ذکر کرده، چون کسی که تأسّی به رسول خدا کند، باید این چنین باشد.

وَ تَخْشَی النَّاسَ: آیا از ملامت و سرزنش مردم می ترسی؟

وَ اللّهُ أحَقُّ أنْ تَخْشاهُ: و خدا برای ترس از او سزاوارتر است.

وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً: پس بایداز او ترسید و از غیر او نباید ترسید.

ص: 543

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ: آنان که از خدا می ترسند در غیب از عذاب، یعنی در عین حال که عذاب الهی محسوس و مشاهد آنها نیست. یا در غیب از مردم، یعنی در خلوت ها که هیچ کس نیست. یا در حالی که اینها از عذاب غایب هستند.

إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ: چون شرط خوف و خشیت، معرفت و شناخت است و علم و آگاهی به صفات و افعال او است. پس هر کس عالم تر و آگاه تر به خدا و صفات و افعالش باشد، ترسش بیشتر است. لذا پیغمبر فرمود: من خائف ترین و پرهیزکارترین شما هستم.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ: این جمله علت لزوم خوف و خشیت را می رساند، چون خدا عزیز و توانا است. پس کسی را که در طغیان و سرکشی خود اصرار داشته و ادامه می دهد، عقوبت خواهد کرد و اگر از گناهش توبه کند، عفو و بخشش می نماید. در مجمع البیان(1) از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که منظور از علماء، آن دانشمندی است که افعالش گواه گفتارش باشد و آن کس که کردار او با گفتارش تطبیق نکند، عالم نیست. و در حدیث است که داناترین شما آن کسی است که خوف و ترسش از خدا از همه بیشتر باشد. در کافی(2) از حضرت سجاد علیه السّلام نقل است که فرمود: علم به خدا و عمل به دستورهایش دو دوست صمیمی هستند. پس هر که خدا را شناخت، از او می ترسد و همین ترس او را وادار به عمل می نماید. ارباب علم و دانشمندان و پیروانشان، کسانی هستند که خدا را شناخته و اعمال خود را برای او انجام می دهند و رغبت و میلشان به او است. و خداوند فرموده: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» و از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: یکی از عبادات ارزنده، خوف شدید داشتن از خدا است. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود.

در مصباح الشریعه(3) از حضرتش چنین نقل کرده که فرمود: نشانه خشیت، تعظیم و بزرگ داشتن خدا و توجه به اوامر و دستورهای او و طاعت و عبادت خالص

1- . مجمع البیان 8 : 407 و کافی 1 : 36
2- . کافی 8 : 16

3- . مصباح الشريعه: 4

انجام دادن است و خوف داشتن و بر حذر بودن. و نشانه و دلیل این دو صفت هم علم و آگاهی و معرفت است. سپس این آیه را خواند.

إِنَّما تُنْذِرُ: البته انذار و هشداری که اثر و نتیجه داشته باشد.

مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ: یعنی تابع قرآن، و در حدیث است که پیروی و تبعیت از علی علیه السّلام داشته باشد (که قرآن ناطق است و دنبال او بودن موجب یاد خدا بودن است).

وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ: یعنی قبل از فرا رسیدن عقاب و دیدن اهوال و وحشت های قیامت، از عقاب الهی خوف و خشیت داشته باشد. یا در خلوات و در باطن خود ترس داشته و به رحمتش مغرور نشود، چون همان طوری که رحمان است، منتقم و قهار هم هست.

إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ: ما این پیامبران را با داشتن یک خصلت و صفتی که در کمال پاکی و بدون شائبه است، بنده خالص خود نموده ایم.

ذِكْرَی الدَّارِ: و آن خصلت این است که آنان همیشه در یاد آخرت هستند و همین خصلت، عامل خلوص عبادت آنها است، از این جهت که انگیزه آنان در تمام چیزهایی که انجام می دهند یا رها می کنند، فقط و فقط مشمول لطف خدا بودن و نیل به لقاء و وصل اوست. و لفظ «دار» را که مطلق گفته و اضافه به «آخره» نکرده (دار الآخره)، برای اعلام و تفهیم این مطلب است که خانه واقعی و منزلگاه حقیقی، همان خانه آخرت است و دنیا خانه واقعی و ابدی نیست، بلکه معبر و منزل موقتی است.

أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ: یعنی آن کس که به وظیفه عبادت و اطاعت قیام می کند.

آناءَ اللَّیْلِ: در ساعات شب.

یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ: دلالت بر این دارد که جمع بین صفت بیم و امید پسندیده و شایسته است.

ذلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بعباده: این تذکارها از عذاب های اخروی، برای هشداردادن خدا است به بندگان خود تا از ارتکاب گناه خودداری نمایند.

یا عِبادِ فَاتَّقُونِ: ای بندگان من از من بترسید و به کارهایی که موجب خشم من می شود خود را آلوده نکنید.

مَثانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ: آیات قرآنی که با شنیدن آن پوست بدن مؤمنین از خوف و خشیت می لرزد و جمع می شود. در مجمع(1) گفته: به قرآن که مثانی (دو تا دو تا) گفته شده، از این جهت است که حکایات و داستان ها و احکام و مواعظ قرآن، در موارد گوناگون با تعبیرهای مختلف مکرر شده و چندین بار به تناسب بازگو شده و نیز در خواندن و قرائت تکرار می شود و در عین حال موجب ملالت و خستگی نمی شود، چون حسن جاذبه و کشش مخصوصی دارد.

تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ: یعنی به دنبال شنیدن مواعید و هشدارهای قرآن، رعشه و لرزه ای آنان را می گیرد.

ثُمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلی ذِکْرِ اللَّهِ: و دنبال شنیدن وعده های ثواب و پاداش ها، نشاط خاصی پیدا کرده و پوست بدن، لینت و نرمش پیدا می کند و در اثر یادآوری ثواب و پاداش توسط خداوند، دل های آنان آرامش می یابد که مفعول«ذِکْرِ اللَّهِ» (الجنّه و الثّواب) چون معلوم و روشن است، حذف شده است. و از عباس بن عبدالمطلب نقل شده که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که بنده ای از خوف خدا لرزه بر اندامش افتد، تمام گناهانش همانند خزان فرو می ریزد. قتاده گفته این حالت اولیاء خدا است که خداوند آنان را توصیف فرموده که رعشه و لرزه ای آنان را می گیرد و دلشان آرامش و سکون می یابد.و به صفت از دست دادن عقل و خرد و فرا گرفتن غشوه و خود را از دست دادن - که گاهی دراویش و متصوّفه ادعا می کنند - توصیف نفرموده، چه که این عمل از اهل بدعت و از شیطان است.

تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ: آسمان ها نزدیک است از عظمت و احساس بزرگی حق، منشق و شکافته شوند. علی ابن ابراهیم قمی(2) از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده

1- . مجمع البیان 8 : 495
2- . تفسیر قمی: 595

که یعنی «یتصدّعن» متلاشی شوند،«مِنْ فَوْقِهِنَ» از سمت فوقانی خودشان و یا از سمت برابر بالای زمین. «وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ»، ملائکه برای اهل زمین استغفار می نمایند. فرمود: یعنی برای شیعیان توبه گر، فقط گرچه لفظ آیه عمومی است، ولی مقصود خصوص شیعیان است (چون توبه واقعی و جامع جمیع شرایط اعتقادی و عملی از اینان واقع می شود، پس استغفار ملائکه سودمند به حال شیعیان و برای آنهاست). و در تفسیر جوامع از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: برای مؤمنین استغفار می نمایند.

لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ: یعنی فرا رسیدن آن.

یَسْتَعْجِلُ بِهَا: به عنوان استهزاء و مسخره می گویند: پس چه وقت است!

مُشْفِقُونَ: ولی مؤمنین از وقوع قیامت خائف و ترسانند و در عین حال توقع و انتظار پاداش هم دارند.

وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُ: حتما خواهد آمد.

الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ: گمان بد و بیجا نسبت به خدا دارند، که مثلا خداوند رسولش و مؤمنین را نصرت و یاری نمی کند.

عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ: همان خذلان و یاری نکردن خدا که درباره مؤمنین گمان می کنند و انتظارش را دارند، حتما بدون خطا به خود آنها بازگشته و دچارش خواهند شد.

فی ذلک آیَةً لِلَّذِینَ یَخافُونَ: علامت و نشانه ای است برای اهل خوف، چون آنها هستند که از این حوادث و عذاب ها پند و عبرت می گیرند.

مُشْفِقِینَ: ما در دنیا از عذاب الهی خائف و ترسان بودیم.

فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا: خدا به رحمتش بر ما منت نهاد.

وَ وَقانا عَذابَ السَّمُومِ: و ما را از عذاب آتش که مانند زهر در مسام و منافذ بدن نفوذ می کند، حفظ کرد. علی بن ابراهیم قمی(1) گفته: سموم یعنی حرارت شدید.

1- . تفسیر قمی: 650

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ: گفته شده یعنی به زودی در قیامت به حساب و کیفر و پاداش شما می پردازیم و چون روز قیامت تمام شئون و شغل ها و ستم های خلق پایان یافته و هیچ شغل و کاری به جز یک شأن و یک شغل که همان پاداش و کیفر باشد نیست، لذا آن زمان را زمان فراغت قرار داده است، البته به عنوان تمثیل.

و گفته شده که این تعبیر به منظور تهدید است، مثل اینکه انسان در مقام تهدید به کسی می گوید: به زودی از کارهای خود فارغ می شوم و به حسابت می رسم! چون انسان وقتی خود را از کارها مجرد و فارغ نمود، قهرا آماده تر و برای انجام آن عمل نیرومندتر می گردد.کانه خداوند برای تفهیم کمال قدرت خود و تهدید مکلفین، تعبیر به «سنفرغ»کرده است. و «ثقلان» یعنی جن و انس.

إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا: یعنی اگر می توانید از اطراف و جوانب آسمان و زمین بیرون روید و از حکومت و قدرت خداوند فرار کنید، «فَانْفُذُوا»، خارج شوید،«لا تَنْفُذُونَ»، مسلم نمی توانید بگریزید،«إِلَّا بِسُلْطانٍ» مگر اینکه قدرتی و قهر و قوتی مستقل دربرابر قدرت الهی داشته باشید و قطعا چنین نیرویی مستقل ندارید، پس نمی توانید فرار کنید. یا اینکه معنای آیه این باشد که اگر قدرت دارید، در زمین و آسمان ها نفوذ کنید و برای دستیابی به اسرار آفرینش، کرات آسمانی و به دست آوردن حقایق علمی به گردش در آسمان ها و تحقیق و کنجکاوی بپردازید، این سفر فضایی را انجام دهید و به اسرار و حقایق علمی پی ببرید، ولی باید افکار خود را تقویت کنید و قدرت علمی به دست آورید و با تهیه ابزار و وسایل مسافرت فضایی، خود را مجهز کرده و سلطه و نیروی این سفر کیهانی را در اختیار داشته باشید.

مؤلف: در «کتاب معاد» اخبار در روایاتی در این زمینه نقل شد.

وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ: بیضاوی در تفسیر(1) خود گفته: یعنی از موقف الهی که بندگان برای حساب می ایستند بترسند. یا از مقام و قیام و مراقبت خدا به احوال و اعمال بندگان بترسد. یا از مقام و ایستادن بنده خائف نزد پروردگارش برای حساب به

1- . انوار التنزيل: 419

یکی از دو معنای گذشته (از توقف خود در قیامت برای حساب یا تحت مراقبت الهی بودن در دنیا) و بالاخره منظور از «موقف»، موقف خود انسان منظور باشد، یا در دنیا که در مقام مراقبت خداوند قرار گرفته یا در آخرت که در مقام حساب و بررسی دقیق الهی قرار گرفته. پس قاعدتا باید بگوید «خاف مقامه»، ولی اضافه به «ربّ» برای تعظیم و بزرگداشت این موقف حساس و با هول و هراس است. یا اینکه«خافَ مَقامَ رَبِّهِ» یعنی «خاف ربّه»، کسی که از خدای خود بترسد و لفظ «مقام» برای مبالغه آمده است.«جَنَّتانِ» دو بهشت؛ یک بهشت برای انسان های خائف و ترسان و دیگری برای طایفه جنیان خائف، چون خطاب به این دو گروه شده. یا به این معنا که برای هر خائفی دو بهشت هست؛ یکی در مقابل عقیده و اعتقادات نیک او و دیگری در مقابل اعمال نیک او. یا یک بهشت به پاداش انجام طاعت و دیگری به پاداش ترک معصیت و گناه. یا یک بهشت برای خودش و ثواب اعمالش و دیگری جایزه ای که تفضلا داده می شود. یا روحانی و جسمانی.

لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ تا آخر آیه: در مجمع(1) گفته: تقدیر آیه این است که یعنی اگر فرضا کوه دارای شعور و درک بود و قابلیت نزول قرآن را داشت و ما قرآن را بر او نازل می گردیم، این کوه با این عظمت و استحکام و غلظت و صلابت، در اثر احساس عظمت شأن قرآن و عظمت شأن نازل کننده قرآن، منشق شده و شکاف عمیقی برمی داشت و از خوف و خشیت الهی دگرگونی پیدا کرده و حالت خشوع و خضوع و فروتنی خاصی پیدا می کرد.

بنابراین انسان عاقل و خردمند سزاوارتر است که این حالت را پیدا کند، اگر توجه بیشتری به احکام و دستورهای قرآن بنماید. و گفته شده که معنای آیه این است که اگر کلام و سخن بلیغ و رسایی در عالم باشد که در اثر بلاغت و تأثیر خود کوه را به لرزه درآورد، آن سخن کلام قرآنی است که در بلاغت و رسایی و تاثیر مثل و مانندی ندارد. و گفته شده که مقصود تمثیل و تنظیر نیست، بلکه همان ظاهر کلام منظور است.

1- . مجمع البیان 9 : 266

چون آیات دیگری هم در قرآن هست که خوف و خشیت سنگ ها و جمادات را از خدا بیان می کند، بدون اینکه مبالغه یا تمثیلی در میان باشد مانند.«وَ إِنَّ مِنْها لَما يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.» بعضی از سنگ ها از جهت خوف و خشیت الهی، از قله های کوه جدا شده و سقوط می کنند.

بالاخره این آیه در مقام توصیف کفار سنگدل است که در مقابل شنیدن آیات قرآنی، هیچ گونه تأثر و نرمشی در دل آنها راه پیدا نمی کند، که همین آیات اگر بر کوه نازل شود، خشوع و تأثری پیدا می کند. و دلیل بر اینکه این آیه در مقام تنظیر و تمثیل است، جمله آخر آیه است که فرموده «وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ(1)... الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ»(2)، {این مثلها را برای مردم می زنیم ...کسانی که در غیب از پروردگارشان پروا دارند.} آنان که از عذاب غایب که هنوز آن را ندیده اند می ترسند یا خودشان از عذاب غایب هستند یا در خلوات که از مردم غایب و پوشیده اند یا در غیب خودشان و مخفی گاه دل خویش ترس و خشیت دارند.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: بخششی است برای گناهانشان و اجر کبیر پاداش بزرگی که تمام لذائذ دنیوی در مقابلش کوچک و ناچیز است.

أَ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّماءِ: آیا از ملائکه آسمان که مأمور اداره و تدبیر عالم خلقت و آفرینش هستند، در امان هستید؟

أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ: که شما را مانند قارون در اعماق زمین فرو برند.

فَإِذا هِيَ تَمُورُ: با یک حرکت و جنبش ناگهانی.

أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً: یا با رگبار سنگریزه ای شما را زیر عذاب و کیفر قرار دهند.

فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ: هنگام مشاهده عذاب می فهمید که تهدید و هشدار من چگونه است، ولی آن زمان دیگر توجه و درک سودی ندارد.

1- . عنکبوت / 43
2- . فاط / 18

فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ: که چگونه بوده انکار و خشم و غضب من بر این کفار. و این جمله تسلیت و دلداری رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و تهدید کفار و مشرکین قریش است.

أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صافَّاتٍ: یعنی در حالی که هنگام پرواز بال های خود را باز کرده باشند و در جو فضا هستند که در این حال پرهای متعددی که در هر بال دارند ردیف شده و در صف منظمی قرار می گیرد.

وَ يَقْبِضْنَ: و در حالی که بال ها را جمع کرده و چند بار به پهلو و شکم خود می زنند که برای حرکت در فضا با این عمل کمک بگیرند.

ما يُمْسِكُهُنَ: نگهدارنده اینها در هوا بر خلاف طبیعت و در مقابل جاذبه.

إِلَّا الرَّحْمنُ: جز خدای مهربان کسی نیست.

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْ ءٍ بَصِيرٌ: به چگونگی خلقت و لوازم زندگی هر چیزی بینا و آگاه است.

أَمَّنْ هذَا الَّذِی هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ: یعنی در آیات دقت نمی کنند، در امثال و نظایر این خلقت ها تا بفهمند که ما قدرت و توانایی کیفر و فرستادن عذاب برآنها را داریم که به زمین فرو بریم یا از آسمان سنگ بر آنها بباریم. آیا این بت هایی که معبود خود نموده اید، سپاه و لشکر شما هستند و می توانند شما را در برابر عذاب الهی نصرت و یاری کنند؟ و این آیه مانند آیه دیگری است در سوره انبیاء که فرمود: «أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنا»، {آیا این مردم معبودهای توانایی دارند که در مقابل خشم و کیفر ما مانع شوند؟ }(1) و در این گونه تعبیرات، اشاره ای است که آنان عقیده داشتند که این معبودها قدرت دفع بلا را دارند و لذا استفهام شده که ناصر و یاور خود را تعیین و معرفی کنند.

إِنِ الْكافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ: اینها مغرور و فریب خورده هستند و تکیه گاهی برای آنان نیست.

1- . انبیاء / 43

اِن أَمسَکَ رِزقَهُ: اگر باران و سایر وسائلی که موجب تأمین رزق و روزی است را باز دارد، کیست که روزی شما را بدهد؟

بَلْ لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ: اینان با ادامه لجاجت، یک حالت عناد و سرکشی و گریز از حق دارند، چون طبیعت مسخ شده آنها از حق متنفر است.

مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ: بر خود خائف و ترسانند.

إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ: این جمله هشداری است که هیچ کس نباید خود را از عذاب الهی در امان بداند، گرچه در طریق عبادت و بندگی کمال جدیت و کوشش را بنماید.

ما لَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً: این چه حالتی است که شما دارید؟ بیضاوی(1) گفته: یعنی شما در صدد تعظیم و توقیر بنده خدا و در فکر احترام پرستنده و اطاعت کننده او نیستید تا در نتیجه مورد احترام و تعظیم او قرار گیرید. یا به این معناست که چرا اعتقاد به عظمت خدا و احساس بزرگی او را ندارید و نمی کنید تا در نتیجه از مخالفت و معصیت او بترسید؟ و این اعتقاد و ایمان (که انسان باید داشته باشد) به لفظ رجاء و امید تعبیر

شده که پایین ترین مراحل گرایش قلبی است، به عنوان مبالغه است.

وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْواراً: حال مقدّره است، چون این طور خلقت و آفرینشی که خداوند متعال با قدرت و لطف خود انسان را در مراحل گوناگونی خلقت فرموده که ابتدا به صورت عنصری بسیط بوده و بعدا این عناصر با هم ترکیب شده و انسان آنها را می خورد و این غذا به صورت های مختلف درآمده، سپس نطفه، بعدا علقه و مضغه و استخوان و گوشت شده و بعدا آفریده ای دیگر و موجود شگفت انگیزی (انسان) می گردد، این گونه قدرت نمایی دلیل روشنی است که همان خالق،می تواند بار دیگر این انسان را برگرداند و در قیامت پاداش و کیفر دهد. و این مراحل گوناگون عظمت قدرت و کمال حکمت الهی را روشن می سازد.

1- . انوار التنزیل: 443

علی ابن ابراهیم قمی(1) در حدیث ابوالجارود از حضرت باقر علیه السّلام نقل کرده که آیه«لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً»، به این معناستکه چرا از عظمت مقام الوهیت خوف و ترسی ندارید، و در آیه«وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً» یعنی شما را دارای افکار و خواسته ها و گرایش های گوناگون آفرید.

كَلَّا بَلْ لا يَخافُونَ الْآخِرَةَ: این طور نیست که یعنی واقعا این کفار معجزه و دلیل برای اثبات رسالت می خواهند تا ایمان بیاورند، بلکه بهانه جوییمی کنند و اساسا هیچ خوف و وحشتی از آخرت ندارند. لذا از هر گونه تذکر سرپیچی کرده و رویگردانند.

هُوَ أَهْلُ التَّقْوى: آن خدا سزاوار تقوا و شایسته اینکه انسان از عذاب او بپرهیزد هست.

وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ: و اهل بخشش بندگانش است.در کتاب توحید صدوق از حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه نقل کرده که خداوند فرمود: من شایسته این هستم که از من پرهیز شود و بنده من در عبادت شریکی اتخاذ نکند، و شایسته این هستم که اگر بنده من مشرک نشد، او را بخشیده و داخل بهشت نمایم.

يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ: از آن روزی که شدائد و مشکلاتش،« مُسْتَطِيراً» کاملا آشکار و فراگیر است، که این جمله اعتقاد کامل و دوری آنان را از گناه و معصیت می رساند. مرحوم صدوق در مجالس(2) از حضرت باقر نقل می کند که«مستطیر» به معنای وحشتناک است. و علی ابن ابراهیم قمی(3) گفته: «مستطیر» یعنی عظیم و بزرگ. یوما «عَبُوساً» از عذاب آن روزی که در آن روز چهره ها کریه و گرفته و درهم است، یا مانند شیر درنده ای که حالت عبوس و قیافه حمله به خود گرفته،«قَمْطَرِيراً» چهره آن روز شدیدا گرفته است، مانند کسی که با چشم افروخته، ابروها را جمع کرده. علی ابن ابراهیم قمی گفته «قمطریر» یعنی شدید.

1- . تفسیر قمی: 687
2- . امالی صدوق: 155 تا 157
3- . تفسیر قمی: 707

وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: انبساط و طراوت در چهره و سرور و خوشحالی در دل به آنها عنایت فرمود.

وَ شَدَدْنا أَسْرَهُمْ: با اعصاب مخصوص، مفاصل استخوان ها را محکم گرداندیم.علی ابن ابراهیم قمی گفته: یعنی آنها را آفریدیم.

بَدَّلْنا أَمْثالَهُمْ تَبْدِیلًا: یعنی اگر بخواهیم، آنان را هلاک می کنیم و نظایر آنها را در خلقت و محکم بودن پیوند آنها می آفرینیم، یعنی در عالم دیگر و جهان آخرت. یا مقصود این باشد که این گروه نافرمان را در دنیا به گروه مطیع و فرمانبر تبدیل می نماییم.

یَدخُلُ فِی رَحمَتِه: با هدایت و توفیق به طاعت، در رحمت خود داخل می کند، یا در نعمت ولایت داخل می نماید.

وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ: ارشاد و راهنمایی

کنم تو را به شناسایی پروردگارت.

فَتَخْشی: تا در نتیجه خوف از خدا داشته و واجبات را انجام داده و از محرمات دوری کنی، چون روشن است که خشیت، فرع بر معرفت و پس از آن است.

لِمَنْ یَخْشی: این تذکرات برای کسی مفید است که حالت خشیت داشته باشد.

مَقامَ رَبِّهِ: از ایستادنش در مقابل پروردگار در روز حساب. چون ایمان و علم به مبدأ و معاد دارد.

وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی: از پیروی هوای نفس خودداری نماید، چون می فهمد که هوای نفس، موجب شقاوت و بدبختی است. علی ابن ابراهیم قمی(1) گفته: منظور آن هنگامی است که بنده در برابر معصیت و گناهی قرار گیرد و دسترسی به آن داشته باشد، فقط از ترس الهی آن گناه را رها کند که پاداشش بهشت است.

عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ: در آن روز هر کس به کارهایی که قبلا انجام داده یا در آخر انجام داده آگاه می گردد. گفته شده که مقصود از «ما

اخّرت»، باقیات و

ص: 554

1- . تفسیر قمی: 711

یادگارهای خوبی است که در اجتماع روش نیکویی شده، یا روش و آثار بدی که مردم پس از شخص، در آن روش و خو باشند.

ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ: چه چیز تو را به گناه و معصیت خداوند کریم مغرور نموده و در عصیانش فریب خورده و جرأت پیدا کرده ای. گفته شده کهاشاره به صفت کریم، به منظور شدت منع از فریب شیطانی است و باید به وسوسه شیطان که می گوید چون خدا کریم است، هر گونه خلاف و گناهی که انجام دهی، خداوند تو را عذاب نمی کند، مغرور نشود. و گفته شده آوردن صفت کریم، به منظور تلقین جواب همین سؤال است. یعنی در پاسخ می گوید: خداوندا! صفت کریمی تو مرا به ارتکاب گناه وادار می کند. و در مجمع(1) از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده:یک بار که حضرت این آیه را تلاوت می کرد، فرمود: جهل و نادانی انسان باعث جرأت و غرورش شده است.

فَسَوَّاکَ اعضاء: و جوارح بدنت را سالم و منظم و از هر جهت مهیای تأمین منافع نموده است.

فَعَدَلَکَ: ساختمان بدنی و قوای تو را معتدل و متناسب قرار داده است.

فِی أَیِّ صُورَهٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ: تو را در آن شکلی و صورتی که مشیتش اقتضا نمود ترکیب کرده است که لفظ «ما» زائد است. و در مجمع(2) از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که فرمود: اگر خداوند می خواست، تو را در شکل دیگری غیر این شکل خلقت می کرد.

إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ: «بطش» به معنای گرفتن به عنف و سختی است.بنابراین شدت بطش، گرفتن با کمال شدت و غضب چند برابر است.

وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ: بخشنده مهربان است در حق کسی که توبه کند و اطاعت نماید.

1- . مجمع البیان 10 : 34
2- . مجمع البیان 10 : 449

سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشی: آن کس که خوف و خشیت دارد، پند گرفته و بهره مند می شود.

وَ یَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی: آنکه شقاوتش بیشتر است، از تذکر و پند رویگردان است.

الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْری: در آتش بزرگ قیامت وارد می شود.

ثُمَّ لا یَمُوتُ فِیها: نه می میرد تا آسوده شود.

وَ لا یَحْیی: و نه زندگی سودمندی دارد. همان طوری که در آیه دیگر فرمود: «وَ یَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ما هُوَ بِمَیِّتٍ»، {از هر طرف موجبات مرگ فراهم است، ولی هرگز نمی میرد. }(1)

وَ رَضُوا عَنْهُ: اینان هم از خدا راضی و خشنودند، چون خداوند این مؤمنین را به آخرین آمال و آرزوشان رساند.

ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ: این نعمت الهی برای آنانی است که از خدا خشیت دارند، چه که خشیت، ملاک و میزان کار و وادارکننده بر اعمال نیک و هر خیر و خوبی است.

احادیث:

1- کافی: حارث بن مغیره یا پدرش گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرضه داشتم: در وصیت لقمان چه چیز بود؟ فرمود: چیزهای عجیبی بوده و عجیب ترین چیزهایی که در آن بود، این بود که به پسرش گفت: ای پسرم! خوف و ترس تو از خدا باید طوری باشد که اگر فرضا تمام اعمال نیک جن و انس را داشته باشی، باز هم احتمال عذاب را باید بدهی. و امیدت به خداوند باید طوری باشد که اگر فرضا تمام گناهان جن و انس را داشته باشی، باز هم احتمال مشمول رحمت و لطف او قرار گرفتن را بدهی.

سپس حضرت فرمود: پدرم می فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست مگر در درون قلبش دو نور متساوی هست؛ نور ترس و نور امید، که اگر با هم سنجیده شوند، هیچ

1- . ابراهيم / 17

یک از این نورها بیشتر از دیگری نیست (همان مقدار که ترس از خدا دارد، به همان میزان به رحمتش امیدوار است).(1)

توضیح: «اعاجیب» جمع اعجوبه است و اعجوبه هر چیزی است که خوبی یا بدی آن شگفت انگیز باشد که البته در این حدیث، خوبی شگفت انگیز مراد است. این حدیث دلالت بر این دارد که خوف و رجاء هر دو باید در حد کمال باشد و منافاتی ندارد که هم خوف و هم امید، هر دو خیلی زیاد باشد، چون هر یک از جهتی است. یعنی دیدن و ملاحظه رحمت واسعه الهی و بی نیازی وجود و بخشش و لطف عمیم پروردگار درباره بندگان، باعث امید فراوان است و از طرف دیگر شدت غضب و کیفر بی مانندش و تهدیدهای هراسناکی که به معصیت کاران دارد، منشأ خوف و بیم زیاد می شود. علاوه بر این علت خوف و ترس مربوط به خود انسان و نقص و کوتاهی و تقصیر انسان و زشتی اعمال و نارسایی و قصور از دستیابی به مراتب قرب و وصال الهی و غوطه ورشدنش در کارهایی است که موجب زیان و بدبختی می شود. اینها علل خوف و خشیت است، ولی اسباب و علل امید و رجاء، مربوط به لطف و رحمت خدا، عفو و بخشش او و احسان و عنایت وافر و کامل او است. پس ریشه خوف، قصور و تقصیر بنده است و ریشه رجاء، کمال اوصاف خداوندی است و در هر دو طرف، حد و مرزی نیست. یکی از ارباب تحقیق در تشریح معنای رجاء و امید چنین گفته: آنچه که با انسان رابطه و تماس دارد، چه خوب و محبوب و چه بد و ناپسند، یا مربوط به گذشته است یا آلان و در زمان حاضر است یا مربوط به آینده که انسان در انتظار آن است. اگر واقعه ای که در گذشته اتفاق افتاده در ذهن انسان خطور کند، این توجه ذهن را فکر و تذکر و یادآوری گویند. اگر چیزی که اکنون و در حال حاضر موجود است فکر انسان را جلب نماید، به این حالت ادراک و شعور گویند. و اگر توجه به آینده نماید و احتمال وجود آن چیز در آینده داده شود و وجود و تحقق آن چنان قوی باشد که انسان تقریبا اطمینان به وجودش داشته باشد، این حالت را توقع و انتظار گویند. اگر

1- . کافی 2 : 67

آن شی ء مورد انتظار مکروه و ناپسند باشد و انسان احساس ناراحتی و رنج نماید، به این حالت خوف و اشفاق گویند و اگر محبوب و مورد علاقه قلبی انسان باشد،به طوری که از فکر آن لذت قلبی پیدا شود و انسان احساس سرور و نشاطی در خود ببیند، به این حالت رجاء و امید گویند.

بنابراین رجاء و امید، سرور و نشاط قلبی است که در حالت انتظار مطلوب و محبوب خود به سر می برد،ولی آن مطلوب و مقصودی که انسان انتظار حصول آن را دارد، لابد مقدمات و اسبابی لازم دارد تا موجود شود. حال اگر انتظار انسان پس از وجود و ایجاد اکثر مقدمات و اسباب باشد، البته اسم رجاء و امید در چنین موقعی بجا و صحیح است. ولی اگر بدون تهیه مقدمات و تنظیم و ترتیب اسباب در انتظار حصول مقصود باشد، در این صورت استعمال رجاء و امید بیجا و غیر صحیح است، بلکه اطلاق نام غرور و فریب و حماقت و سفاهت به آن، صحیح تر و مناسب تر است. قسم سوم این است که وضع مقدمات مبهم است و کاملا روشن نیست که اسباب و وسایل حصول مطلوب و مقصود موجود است یا مقدمات مهیا و فراهم نیست، در این صورت هم رجاء و امید معنا ندارد و این حالت را تمنا و آرزو باید گفت، چون بدون اطلاع و آگاهی از بود و نبود مقدمات و اسباب، آرزوی آن را داشته و جز یک میل قلبی و خواهش درونی چیزی نیست. خلاصه مطلب اینکه بیم و امید و خوف و رجاء در موردی است که قضیه صد در صد و قطعی نباشد و حصول و عدم حصولش مورد تردید باشد، چون هنگامی که موضوع مسلم الوقوع و قطعی باشد، گفتن ترس و رجاء مورد ندارد. مثلا غلط است که انسان بگوید طلوع آفتاب را هنگام طلوع امیدوارم یا از غروب آفتاب به هنگام غروب می ترسم. آری صحیح است مثلا گفته شود من امیدوارم باران بیاید یا از نیامدن باران می ترسم. البته صاحبدلان و آنان که در صدد تربیت باطن و تصفیه دل هستند، متوجهند و می دانند که دنیا مزرعه و کشتگاه آخرت است، دل انسان زمین آماده کشت است و ایمان هم بذری است که در این زمین افشانده می شود و طاعات و عبادات و کارهای نیک، به منزله شخم و آماده کردن زمین و ترتیب دادن نهرها و آبیاری و پرورش این زمین و بذر است. و آن دلی که تمام توجهش به دنیا و

امور مادی است، مانند زمین شوره زاری است که بذر افشانی در آن بی نتیجه است و رشد و نموی نخواهد داشت. روز قیامت هم فصل خرمن و زمان دستیابی به حاصل است و هیچ کس جز کشته خود چیز دیگری درو نکرده و غیر آن حاصلی نخواهد داشت. رشد و نمو زراعت از طریق بذر ایمان است، آنهم در دلی پاک و آماده. و خیلی مشکل است که بذر ایمان،در قلبی خبیث و دارای اخلاق زشت و ناپسند رشدی کرده و سودی بدهد، همچنان که بذری که در زمین شوره زار افکنده می شود، رشد و نموی ندارد.

بنابراین رجاء و امید انسان به رحمت و مغفرت خداوندی، باید مانند رجاء و امید زارع و کشاورز به محصول زراعت باشد. دهقانی که بذر و تخم خوبی را که هیچ گونه عفونت و کرم زدگی در آن نیست در زمین مناسب و آماده کشته است و امور مورد نیاز و آبیاری در مواقع لازمه را مراعات نموده و خارها و علف های هرزه و مزاحم و آنچه را که مانع رشد و نمو یا باعث فساد آن است از میان برداشته و زراعت را مراقبت نموده و سپس به انتظار فضل و کرم خدا نشسته که خداوند آفات و بلاها را مرتفع فرماید و انتظار ثمر و نتیجه را دارد، البته این حالت را می توان گفت رجاء و امید. ولی اگر بذر و تخم را در زمین سفت و سخت و شوره زار و مرتفعی که آب به آن راه ندارد کاشته و هیچ گونه مراقبت از آن نداشته باشد و در عین حال منتظر محصولش باشد،این حالت را نمی توان رجاء و امید نامید، بلکه گول زدن خود و حماقت و سفاهتی بیش نیست. و اگر در زمین مناسب و آماده ای بذر افشانی کرده، ولی آب ندارد و فقط به انتظار آب باران نشسته است - آنهم در مناطقی که البته آمدن باران محال نیست - ولی اطمینانی هم به باریدن آن ندارد، این حالت هم تمنّا و آرزو نامیده می شود، نه رجاء و امید.

بنابراین رجاء و امید در موردی صادق و بجا است که انسان در انتظار مطلوبی باشد که تمام اسباب و مقدماتی که در اختیار اوست، تهیه کرده و فقط آن چیزهایی که مربوط به او و در اختیار و قدرت او نیست باقی مانده باشد؛ یعنیهمان لطف الهی که از موانع و قواطع جلوگیری کند. علی هذا بنده ای که بذر با ارزش ایمان را در دل خود

کشته و آن را با آب اطاعت و عبادت آبیاری نموده و دل را از خارهای اخلاق زشت و ناپسند تطهیر و پاکیزه کرده باشد و انتظار توفیق و لطف الهی را داشته باشد که این موفقیت را تا آخرین لحظه زندگی ادامه دهد و حسن عاقبت که موجب مغفرت و رحمت است به او عنایت فرماید، چنین انتظاری رجاء حقیقی و صفتی است پسندیده، ولی اگر ایمانش را از طریق اطاعت و بندگی تقویت نکند یا دل و قلب خود را که آلوده به رذائل اخلاق است تنقیه و تطهیر ننماید و در لذائذ و کامیابی از شهوات دنیوی فرو رفته باشد و با این وصف منتظر مغفرت و رحمت خداوند باشد، چنین انتظاری گول زدن خود و حماقت و جهل است، همان طور که خداوند می فرماید:فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هذَا الْأَدْنى وَ يَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنا»، {پس از آنها گروهی وارث کتاب آسمانی شدند که توجهشان به این متاع پست دنیوی بود و در فکر جلب منافع مادی بودند و می گفتند خدا ان شاء اللّه ما را می بخشد.}(1) که این آیه در مقام توبیخ و تکذیب گفتار آنهاست، یعنی با چنین حالتی توقع و چشمداشت مغفرت، غلط و بیجاست. رجاء و امید به مغفرت و رحمت، در موردی است که عملا مقدمات را فراهم و آماده نموده باشد و لذا فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أُولئِکَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»، {آن کسانی که ایمان آورده و برای خدا از ملک و دیار و هستی خود چشم پوشیده و هجرت کرده و در راه خدا از هیچ گونه جدیت و کوشش و جهاد و مبارزه دریغ ننمودند، اینان رجاء و امید به رحمت و لطف خدا دارند.}(2) ولی آن کس که در کارهای زشت و خدا ناپسند فرو رفته و کمترین احساس شرم ندارد و خود را در محکمه وجدان توبیخ و نکوهش نمی کند و قصد و تصمیمی هم به توبه و بازگشت ندارد، چنین شخصی رجاء مغفرت و امیدش، حماقت و بلاهت است، مانند کسی که در زمین شوره بذر افکنده و قصدی هم برای مراقبت و آبیاری و غیره ندارد.

1- . اعراف / 169
2- . بقره / 218

حال که معنا و حقیقت رجاء و مورد آن روشن شد، معلوم می شود که رجاء حالتی است که علم و اطلاع به کیفیت مقدمات و پیدایش و حصول اکثر اسباب و وسائل، این حالت را در انسان ایجاد می کند و نتیجه و ثمره این حالت درونی، این است که انسان به میزان قدرت و توانایی خود، به تهیه بقیه مقدمات بپردازد. مثلا کسی که بذر سالم و خوب و زمین آماده و آب فراوان داشته باشد، امید و رجائش صحیح و درست است و همین امید و دلگرمی او را وادار می کند که به وضع زمینش بیشتر برسد و آن را بهتر آماده کند و آن را از هر گونه علف هرزه زیانبار پاکیزه نماید و تا وقت دستیابی به محصول، هیچ گونه احساس خستگی نمی نماید. و چون امید نقطه مقابل یاس و نومیدی است - و یاس و ناامیدی مانع هر گونه اصلاح و مرمت است، ولی با خوف و ترس تضادی ندارد و نه تنها نقطه مقابل ترس نیست، بلکه امید و رجاء با ترس و خوف همراه و دوست صمیمی است - از طریق احساس خوف و ترس و احتمال پیشامدها، احتیاط و پیشگیری بیشتر نموده و انتظار حصول مطلوب قوی تر می گردد. همچنان که حالت امید را از راه رغبت و میل به وصول به مقصود نیروی تحرک بیشتری می بخشد.

حدیثی که تا اینجا مورد بحث و تشریح قرار گرفت، دلالت بر این دارد که بنده همیشه باید بین خوف و رجاء باشد،به طوری که هیچ یک از طرف خوف و رجاء قوی تر و بیشتر از دیگر طرف نباشد. چون اگر رجاء و امید انسان بیش از خوف باشد، لازمه این ترجیح، احساس امن و امان است در محلبی مورد، که خداوند فرموده: «أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»، {آیا از کیفرها و نقشه های ناگهانی خدا در امانند؟ جز زیانکاران نباید احساس ایمنی بنمایند. }(1)و اگر حالت خوف و ترس غالب و زیاد باشد، موجب یاس و ناامیدی از رحمت حق می گردد که نتیجه اش هلاکت و شقاوت است، که خداوند متعال فرموده: «لا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ»، {جز کافران هیچ کس از رحمت حق مایوس و ناامید نمی گردد. }(2)

1- . اعراف / 99
2- . یوسف / 87

و گفته شد که مستحب و خوب است که انسان در حال صحت و سلامت، خوف و ترس بیشتری داشته باشد، ولی اواخر عمر رجاء و امیدش بیشتر باشد تا خدا را در بهترین حالتی که خدا آن حالت را دوست دارد که همان حالت رجاء و امید است، ملاقات کند. چون خداوند متعال رحمان و رحیم است و رجاء و امید را دوست دارد. و نیز گفته شده که نتیجه و ثمره خوف و ترس، خودداری از گناهان است و چون در اواخر عمر دواعی گناه قهرا کم می شود، لذا سزاوار است در آن هنگام رجاء و امید زیاد باشد. و بعضی از بزرگان گفته اند که خوف و ترس، خود از فضائل و کمالات نفسانی عقلی در جهان آخرت نیست و فقط در این عالم مطلوب است که از اثر آن حالت، انسان از گناهان دور شده و به انجام عبادت و طاعت وادار شود. اما در آن هنگام که مرگ انسان نزدیک می شود و مهیای خروج از این عالم است، حالت خوف نتیجه و ثمره ای ندارد، ولی حالت رجاء و امید همیشه باقی و ابدی است و تا قیامت، بلکه در آن عالم هم ادامه دارد، چون به هر مقدار از رحمت و لطف خدا که نائل می شود، باز هم چشم امید و طمع در آنچه که از طرف خدا است بیشتر می گردد، چه که خزائن جود و خیر و کرم و رحمت حق نهایت ندارد، نه پایان می پذیرد و نه نقص و کمبود دارد. پس معلوم شد که خوف حالتی است موقت و فقط در این عالم، ولی رجاء و امید حالتی است ابدی که هیچ انقطاع و مدت معینی ندارد.

ولی حق مطلب این است که بنده تا وقتی که در عالم تکلیف و در این جهان است، باید هم دارای خوف و هم دارای رجاء باشد، و پس از ورود در آن جهان و دیدن امور اخروی، بالاخره یکی از این دو حالت بر او حکمفرما خواهد شد و این بستگی دارد که پس از مردن چه ببیند و در چه حالی قرار گیرد.

2. کافی: اسحاق بن عمار گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:ای اسحاق! از خدا بترس، طوری که گویی داری خدا را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی، قطعا او تو را می بیند. اگر خیال کنی که او تو را نمی بیند، قطعا کافرشده ای و اگر می دانی و

معتقدی که او تو را می بیند و با این حال معصیت او را می کنی، پس تو خداوند را بی ارزش ترین بینندگان می دانی.(1)

توضیح: رویت و دیدن گاهی به بینش و دیدن چشم سر گفته می شود که البته اکثر موارد رویت، همین دیدن با چشم ظاهری است. و گاهی به بینش و دیدن قلبی گفته می شود که منظور انکشاف و روشن بودن کامل آن چیز در نظر انسان است. در این حدیث شریف، معنای اول که همان دیدن ظاهری باشد مناسب تر است. یعنی از خدا بترس، مانند کسی که خدا را با این چشم فرضا می بیند و مشاهده می کند، گرچه این موضوع محال و ممتنع است.

و ممکن است منظور معنای دوم باشد، به این ترتیب که مخاطب امام (اسحاق) چون از آن افراد و انسان های کامل که خدا را با چشم دل در کمال روشنی درک نموده و می بینند نیست و به این مرتبه بلند و عالی نرسیده - چون این درجه و مقام مخصوص انبیاء و اوصیا است - لذا حضرت فرمود: مثل اینکه تو خدا را با چشم دل می بینی. و این مرتبه عین الیقین است که عالی ترین مراتب و درجات سیر و سلوک است. و این جمله که فرمود (فان لم تکن تراه)، یعنی اکنون که تو به این مرتبه عین الیقین و کشف و ظهور تام و کامل نرسیده ای، پس متوجه و متذکر این مطلب باش که او تو را همیشه می بیند و تو دائما این توجه را داشته باش. و این مقام و مرحله مراقبت است که در علم اخلاق یکی از مراحل سیر و سلوک است. خداوند متعال فرمود: «أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً»، {آن خداوندی که به تمام کارهای هر کس واقف و بینا است، قطعا و مسلما خداوند مراقب شما و کارهای شما است. }(2)(ترجمه کنترل شود) و مراقبت یعنی توجه داشتن انسان به رقیب و نگهبان خود. و نتیجه مراقبت تذکر و توجه به این است که خداوند بر تمامی اعمال و رفتار انسان مطلع و آگاه است و به تمام رازها و اسرار قلبی و خاطرات دل دانا و بینا است.و

1- . کافی 2 : 68
2- . نساء / 1

هنگامی که این علم و درک در دل انسان جا گرفت، همین درک و شعور حالت مراقبت به او می دهد و نتیجه این حالت، این می شود که از خوف و ترس و از جهت حیا و شرم، معاصی و گناهان را ترک کرده و همیشه مواظب اطاعت و خدمت او است و این جمله که فرمود: «اگر معتقد باشی که او تو را می بیند باز هم معصیت او را می کنی»، تعلیم راه مراقبت است که با این طریق، حالت مراقبت ملکه قلبی و حالت ثابتی می شود که موجب ترک معصیت می گردد. و البته این مطلب که حکم به کفر ارباب معصیت شده اشکال بزرگی دارد (یعنی لازمه اش این است که اکثر مردم را که به گناه آلوده اند کافر بدانیم) و دفع این اشکال، فقط از راه اعتماد و اتکال به لطف و کرم خداوندی امکان پذیر است. و از این حدیث استفاده می شود که ایمان واقعی و حقیقی با اصرار و ادامه گناه منافات دارد و جمع نمی شود، کما اینکه قبلا به این مطلب اشاره شده است.

«ثم برزت له بالمعصیه»: یعنی با این حال باز معصیت کنی یا از براز و مبارزه باشد، یعنی با این وصف که تو را می بیند، تو با معصیت و گناه کردن در مقام محاربه و مبارزه خداوند باشی. لفظ «علیک» متعلق به «اهون» است.

3. کافی:ابی حمزه گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هر کس در حق خدا معرفت داشته باشد، از او خوف دارد و هر که از خدا خوف داشته باشد، خویشتن را از قید دنیا رها و آزاد می نماید.(1)

توضیح: «سخی عن الشّی ء» از باب «تعب» به معنای «ترک» (رها کرد) است. البته این حدیث دلالت بر این مطلب دارد که خوف و ترس از خدا، لازمه معرفت و شناخت خدا است، همان طور که فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»، {دانایان و اهل معرفت دارای خوف و خشیت از خدا هستند.} و این که معرفت ریشه خوف و خشیت است، از این جهت است که وقتی انسان به عظمت و سلطه و غلبه و قدرت خداوند بر تمام اشیاء و ممکنات پی برد و معرفت پیدا کرد و فهمید که پدید آورنده و نابودکننده او است و نیز احتیاج ذاتی و وجودی خود را به او در اصل هستی و در ادامه

1- . کافی 2 : 68

هستی و در جمع کمالات در همه احوال درک کرد و خلاصه معرفت پیدا کرد که هر چه هست از اوست و به اوست، قهرا حالت خوف و خشیتی در او به وجود می آید و هر آن احتمال سلب نعمت و کمال را می دهد. و روشن است که این حالت ترس، موجب می شود که لذائذ و شهوات نامشروع دنیوی را که موجب سخط و خشم الهی می گردد، به طور کلی رها کرده و به وظایف عبودیت و بندگی خود توجه کند.

4. کافی: راوی گوید: خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: گروهی از مردم را می بینم که مرتب معاصی و گناهان را انجام می دهند و می گویند که ما به رحمت و بخشش خداوندی امیدواریم و به همین روش خود تا هنگام مرگ ادامه می دهند. فرمود:اینان مردمی هستند که در اثر آمال و آرزوهای خود در نوسان هستند و به دنبال میل و خواهش دل در حرکتند و حالت رجاء واقعی در آنها نیست. چون کسی که امید رسیدن به چیزی را داشته باشد، باید برای وصول به آن چیز سعی و کوشش کند، و کسی که از چیزی بترسد، باید از نزدیک شدن به آن و موجبات آن بگریزد.

قریب به همین حدیث را علی بن محمد از دیگران نقل نموده که راوی گفت: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: عده ای از دوستان شما با گناه و معصیت سر و کار دارندو می گویند که ما امیدواریم. فرمود: دروغ می گویند، اینها از دوستان ما نیستند. اینان مردمی هستند که آرزوها وخواهش های نفسانی آنها را به این طرف و آن طرف می برد. هر کس به چیزی امید داشته باشد، قطعا برای دستیابی به آن فعالیت و کوشش می کند و کسی که از چیزی بترسد، از او باید بگریزد.(1)

توضیح: «حتّی یاتیهم الموت»: تا دم مرگ یعنی بدون توبه و جبران گذشته می میرند.

«ترجّح»: حرکت داشتن چیزی که در هوا معلق است، یعنی این طرف و آن طرف شدن. «ارجوحه» به ریسمانی می گویند که اطفال و کودکان برای طناب بازی

1- . کافی 2 : 68

درست می کنند و سوار بر آن شده و با حرکت کوچکی از این سو به آن سو می روند و می آیند. حضرت آمال و آرزوهای این گونه مردم را به آن ریسمان تشبیه فرموده است. یعنی اینها سوار بر مرکب آرزو و خواهش های نفسانی شده و با کمترین تحریکی به این سو و آن سو می روند و با کوچک ترین وهم و خیالی، از حالت خوف به حالت رجاء می روند. و لفظ «فی» در جمله «فی الأمانی» ممکن است به همان معنای ظرفیت باشد، یا به معنای سببیت یا به معنای «علی» (بر) باشد. تذبذب و نوسان و حرکت اینها در این حالت یا به سبب آرزوها یا بر ریسمان آرزوها سوارند.

و باز اینکه حضرت فرمود رجاء واقعی ندارند، چون خوف و رجاء با هم متلازم هستند، حضرت نه تنها رجاء آنان را نفی کرد، بلکه متعرض مسأله خوف هم شد. چون لازمه امید واقعی به چیزی، خوف از فوت آن است.

«یلمّون»: در قاموس گفته «المّ باشر اللّمم» یعنی مرتکب «لمم» شد و لمم به معنای گناهان کوچک است.

و در آن حدیث بعدی که فرمود: اینها دوستان ما نیستند، چون «موالاه» و دوستی تنها گفتار نیست، بلکه دوستی یک نوع عقیده و محبتی است در باطن و در دل، و متابعت و پیروی عملی در ظاهر که این دو از هم قابل تفکیک و جدایی نیست. در نهج البلاغه از حضرت علی علیه السّلام چنین آمده که حضرت پس از سخنرانی مفصّلی راجع به شخصی که ادعای پوچ و دروغین به داشتن رجاء و امید داشت، فرمود: این شخص ادعا دارد که به خداوند امیدوار است. به خدای بزرگ سوگند که دروغ می گوید. چطور شده که اثر رجاء و امید در اعمال و افعالش دیده نمی شود؟ هر کس امید وصول به چیزی را داشته باشد، آثار امید در کوشش و جدیت در عملش مشاهده می شود. جز رجاء و امید داشتن به خدا که با مطالعه در اعمال مورد شک و تردید قرار می گیرد و هر گونه بیم و ترس از چیزی روشن و آشکار است که اثر و نشانه آن در کارها پیدا است، مگر ترس از خدا که ناقص و معلول است و آثار آن را در اعمال نمی بینیم. در کار بسیار مهم و بزرگ یعنی سعادت هر دو جهان و رسیدن به

درجات عالیه بهشت، ادعای رجاء و امید به خدا را دارد با این وصف مشاهده می شود که در کارهای کوچک و منافع مادی، به امید و پشت گرمی بندگان ضعیف دلخوش کرده. با همین بندگان ضعیف طوری رفتار می کند و به قدری تملق و فروتنی نثار آنان می نماید که برای پروردگار قادر نمی کند. پس چه شده عظمت خدای بزرگ که در مورد خدا، نسبت به تواضع و تملق و فروتنی که در برابر مخلوق ناتوان انجام می شود کوتاهی شده و در ایفای حق خداوندی تقصیر می رود؟ آیا نمی ترسی که در اظهار رجاء و امیدواری به خدا

کاذب و دروغگو باشی؟ یا اینکه او را برای امیدوار بودن سزاوار نمی بینی؟ و همین طور است حال کسی که ادعا می کند به خدا امیدوار است. اگر چنانچه او از بنده ای احساس خوف و ترس کند، از روی ترس از او به گونه ای با او رفتار می کند که با پروردگارش چنان رفتاری نمی کند. بنابراین چنین شخصی ترس از بندگان عاجز را نقد و موجود پنداشته، ولی ترس از خدا را نسیه و وعده محض خیال کرده است.(1)

ابن میثم در شرح(2) این سخنان گفته: «مدخول» یعنی آنچه که در آن شبهه و تردید باشد.«معلول» یعنی مشوب و غیر خالص. «ضمار»(تعبیری که در اواخر سخن حضرت آمده) یعنی آن وعده ای که امیدی به تحقق و عملی شدن آن نیست. و گفته دلیل بر اینکه اظهار رجاء این مدعی پوچ و فقط ادعای محض است، این است که هر کس امیدی و توقعی از سلطانی داشته باشد، قطعا نسبت به آن سلطان خدمات کامل و تامی انجام داده و موجبات رضایت و خشنودی او را فراهم می نماید. و میزان خدمات و رفتار این شخص به قدر امید او است. ولی عکس العمل امید به خدا در کارهایش مشاهده نمی شود و از همین تقصیر و کوتاهی در عمل، می توان پی برد که رجاء و امید به خدا که اظهار می دارد، واقعی و خالص نیست و فقط ادعای صرف است.

1- . نهج البلاغه، خطبه 158
2- . شرح النهج لابن میثم : 329

همچنین جمله ای که فرمود: «هر گونه ترس و خوف از غیر خدا اثرش محسوس و روشن است، مگر خوف از حق که خیلی روشن و خالص نیست»، توبیخ و نکوهشی است از مخاطب که مدعی رجاء و امید است، چون لازمه رجاء حقیقی خوف و ترس است، با اینکه در اعمال دینی تقصیر و کوتاهی دارد. پس خوف و ترس هم نیست.(پایان کلام ابن میثم)

خلاصه اینکه اخبار و احادیث درباره توسعه عفو و بخشش خداوند متعال و رحمت و لطف و کثرت مغفرت حق بسیار فراوان است، ولی آن کس که رجاء و امید به رحمت حق و توقع عفو و مغفرت دارد، باید با اعمال خالص و رفتار و کردار پاک خود، زمینه شمول رحمت فراهم نموده و فرو رفتن در معصیت و آلودگی به گناه را که موجب فوت و از دست دادن این استعداد می گردد، کنار بگذارد، همچنان که در مثال های گذشته توضیح داده شد. بنابراین باید از فریب شیطانی بترسی که تو را از عمل و ایجاد زمینه بازمی دارد و به صرف رجاء و امید و آرزو قانع می نماید. مقداری در حالات انبیا و اولیا و جدیت و کوشش آنان در طاعت و صرف عمر خودشان در عبادت و بندگی در شب و روز بنگر و مطالعه کن. آیا آنها امید به عفو و رحمت حق نداشتند؟ به خدا سوگند که آنان به وسعت رحمت داناتر و به لطف او امیدوارتر بودند، ولی خوب می دانستند که رجاء و امیدواری به رحمت او بدون مراقبت بر عمل، خدعه و فریب شیطان و حماقت و سفاهت محض است. لذا عمر خود را در عبادات و شب و روز خویشتن را در اطاعت گذراندند.

5. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:از جمله عبادات، خوف و ترس از خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» و نیز فرموده: «فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ»، {از مردم ترس نداشته باشید، از من باید بترسید. }(1) و فرموده: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»، {هر کس تقوا و پرهیز از حق داشته باشد، خداوند

1- . مائده / 44

راه رهایی از مشکلات را برای او فراهم می سازد. }(1) و حضرت فرمود: جاه دوستی و بزرگی خواهی و نامجویی، در دل شخص ترسان و خائف راه نمی یابد.(2)

توضیح: «انّ من العباده»: یعنی یکی از بزرگ ترین اسباب عبادت، خوف زیاد داشتن است، چه که این حالت، انسان را به عبادت وادار می کند. یا منظور این است که خوف و ترس شدید، خود عبادتی است که خداوند به داشتن این صفت امر فرموده، پس خودش می شود عبادت.

و مبدء و پایه خوف، تفکر در عظمت شأن خداوند و تهدیدهای او و هول و وحشت از عالم آخرت و باور داشتن و تصدیق به آخرت است. و هر چه تفکر و توجه به این امور و تصدیق و باور بیشتر و قوی تر باشد، خوف و ترس شدیدتر می گردد که البته شدت خوف مطلوب و خوب است، تا وقتی که به حد یأس و نومیدی نرسد. «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ»: مقصود از علما، آنانی هستند که به عظمت و جلال و عزت خداوند و قهرش و لطف وجود و کرمش علم یقینی و قطعی که باعث عمل می شود، دارند و با این آگاهی، وضعیت و حالات و هول و وحشت آن عالم را می بینند. و مرحوم محقق طوسی خواجه نصیر در کتاب «اوصاف الاشراف» مطالبی دارد که خلاصه و حاصلش چنین است که خوف و خشیت، گرچه این دو لفظ به یک معناست (ترس)، ولی اهل دل بین این دو فرق می گذارند. به این ترتیب که ریشه و منشأ این دو از هم جدا است. چون ریشه خوف، احساس ناراحتی از چیزی که ناپسند است و ترس از عقاب و عذابی که ارتکاب گناه یا ترک واجبات به دنبال دارد. و چون احتمال می دهد که در واجبات خلل و کوتاهی رخ داده باشد یا احیانا معصیت و گناهی انجام داده باشد، انتظار عذاب دارد و احتمال کیفر می دهد. این حالت را اکثر مردم می توانند داشته باشند، گرچه این حالت خود دارای مراتب و درجات مختلف و متفاوتی است و آن مرتبه عالی و بلند و آن احساس شدید و خوف زیاد، برای تعداد کمی از مردم پیدا

1- . طلاق / 2
2- . کافی 2 : 69

می شود، ولی اکثرااصل حالت خوف را دارند. اما خشیت حالت و دگرگونی نفسانی و درونی است که از احساس عظمت پروردگار و هیبت و شکوه حق و ترس از محرومیت و محجوب شدن از مقام قرب الهی به دست می آید، نه احتمال عذاب و کیفر. این چنین حالتی منحصر است به آن بندگان پاکی که اطلاع و آگاهی کامل بر عظمت و جلال و کبریایی او داشته و لذت قرب به حق را درک نموده باشند. لذا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» پس خشیت، خوف و ترس مخصوصی است، گرچه گاهی هم لفظ خوف بر آن اطلاق می شود (پایان کلام طوسی)

وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً: تقوا دارای مراتبی است؛ اول تقوای اعتقادی یعنی دوری از شرک و بت پرستی و آنچه که موجب خلود و ماندن همیشگی در آتش دوزخ می شود. دوم تقوای عملی، یعنی در اعمال و کردار از کارهایی که گناه و معصیت به شمار می آید خودداری کردن و به طور کلی از هر چه که عذاب و کیفر دارد، پرهیز کردن. سوم تقوای قلبی، یعنی دل را از اشتغال و توجه به غیر خدا بازداشتن و آنچه غیر حق است، از دل راندن و ارتباط و علاقه قلب را فقط با خدا قرار دادن. پایه و اساس تمام این اقسام و مراتب، خوف از عقوبت و بعد و دوری از حق است. و منظور از تقوادر این آیه، شاید یکی از دو قسم اخیر باشد. یعنی هر که از جهت خوف و ترس از حق تقوا و پرهیزکاری را شیوه خود سازد، خداوند برای او راه رهایی از مشکلات دنیا و آخرت را قرار می دهد، چنانچه از ابن عباس روایت شده، یا راه نجات از ضیق معاش و دست تنگی قرار می دهد، همچنان که جمله بعدی اشاره به این می کند، که فرمود«وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ»، از راه هایی که تصورش را نمی کند، روزی او را می رساند. گفته شده بنا بر مبنای اول که اساس تقوا بر پایه خوف از عقاب باشد، علت و سرّ مطلب این است که ریشه گرفتاری و ناراحتی های دنیوی و اخروی، حرص و علاقه شدید به دنیا داشتن است. آن کس که تمام فکر و توجهش به دنیا و مزایای آن باشد، هیچ وقت آرامش و آسایش ندارد و اگر جنایت و گناهی پیش بیاید، ابا و امتناعی ندارد. در نتیجه توجه نداشتن به حق و غفلت از خدا بر او مستولی می شود و روشن است که این گونه حالات، موجب رنج و ناراحتی دنیا و آخرت و چون شخص

متقی و پرهیزکار از غفلت و گناه و غرق شدن در دنیا منزه و بر کنار است، قطعا با آرامش و آسایش هر دو جهان و رهایی از شدائد دنیوی و اخروی هم آغوش خواهد بود. و بنا بر مبنای دوم که اساس تقوا بر پایه خوف از بعد و ترس دوری از مقام قرب الهی باشد، سرّ مطلب این است که فیض و کرم و جود و بخشش، حق وسیع و عمومی است و هیچ گونه امساک و بخلی در ذات مقدس او راه ندارد و یگانه مانع عدم قابلیت فیض، دوری عبد از حق و عدم استعداد و آمادگی برای پذیرش فیض به دلیل گناهان است.و چون انسان از گناه و معصیت اجتناب کرد، تدریجا به مقام قرب الهی نائل می شود و زمینه شمول فیض را آماده نموده و بدون رنج و زحمت، شایسته لطف و عنایت می شود، در نتیجه خیر دنیا و آخرت نصیبش می گردد.

انّ حبّ الشّرف و الذّکر: یعنی عشق و علاقه به جاه و مقام، حب ریاست و بزرگی و نامجویی، مدح و ثنا و شهرت و آوازه.

لا یکونان فی قلب الخائف الرّاهب: اینها در دل شخص خائف و ترسان راه نمی یابد، چون عشق و محبت به این چیزها، از آثار و علائم دلبستگی به دنیا و دنیاداران است و شخصی که دارای صفت خوف و هیبت و خشیت شد، از این گونه حالات به دور است.همچنین محبت و علاقه به این دو چیز، از امراض نفسانی خطرناک است و خوف و خشیت، منشأ تزکیه و طهارت نفس از امراض و بیماری های درونی است، لذا این امور با هم متناقض هستند و هرگز با هم جمع نمی شوند. البته گفتن لفظ «راهب» بعد از کلمه «خائف»، از گفتن خاص بعد از ذکر عام است، چون رهبت به معنای خشیت است که آن خوف و ترس مخصوصی است که قبلا گفته شد.

6. کافی: حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: مردی با خانواده خود به مسافرت دریایی رفت. اتفاقا در همان اثنایی که بر کشتی سوار بودند و در دریا حرکت می کردند، ناگهان کشتی درهم شکست و همه غرق شدند و جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت. فقط این زن به وسیله یکی از تخته های کشتی خود را از غرق نجات داده و به جزیره ای رسانید. در آن جزیره مرد راهزن خطرناکی بود که از هیچ جنایتی

خودداری نمی کرد و کوچک ترین اعتنایی به دستورهای الهی نداشت. آن مرد که در آن جزیره در حال استراحت بود، ناگهان آن زن را در کنار خود دید. مرد نگاهی به آن زن کرد و گفت: بشری یا از طایفه جنی؟ زن گفت: بشر و انسان هستم. آن مرد دیگر یک کلمه هم حرف نزد، فورا آماده خیانت شد و دست خود را به سوی زن دراز کرد. چون خواست وارد عمل شود، زن را مشاهده کرد که شدیدا می لرزد و مضطرب و ناراحت است. پرسید: چرا این قدر مضطرب و هراسناکی؟ گفت می ترسم. پرسید: از که می ترسی؟ زن با اشاره به طرف آسمان گفت: از آن خدایی که بالای سر ما حاضر و ناظر است. گفت: آیا تاکنون چنین عملی را مرتکب شده ای؟ گفت به عزت و جلالش سوگند هرگز. گفت تو که تا به حال به هیچ نحو دامن خود را آلوده نکرده و گرد چنین خیانتی نگردیده ای و الان هم فقط من هستم که تو را به این عمل اجبار می کنم، چنین می ترسی و می لرزی و وحشت زده هستی.بنابراین من که یک عمر جنایت پیشه بوده ام و به هر خیانتی دستم را آلوده کرده ام چه کنم؟ من سزاوارتر به این وحشت هستم. من باید بیش از تو بترسم و بلرزم. برای من دیگر بس است. باید دست بردارم. پس خود را کنار کشید و دیگر کاری نکرد و به سوی خانه حرکت کرد و جز توبه و بازگشت به حق هیچ فکری نداشت. در بین راه با صومعه نشین و راهبی که رهگذر بود مصادف شد و با هم ادامه راه دادند،اما کمی بعد گرمی و حرارت خورشید آنها را به ستوه آورد.

عابد به آن جوان گفت: دعا کن خداوند ابری بفرستد تا در سایه آن از تابش حرارت آفتاب آسوده شویم. جوان گفت: من در پیشگاه خداوند عمل نیکی ندارم تا جرات درخواست چیزی را از خدا داشته باشم. عابد گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو. گفت: مانعی ندارد.

عابد مشغول به دعا شد و جوان آمین می گفت. طولی نکشید که در اسرع وقت ابری نمایان شد و آن دو را در سایه خود قرار داد. این دو نفر مدتی در سایه ابر راه پیمودند تا بر سر دو راهی رسیدند که یکی از آنها مسیر جوان و دیگری مسیر عابد بود و هر یک به سوی راه خود حرکت کردند. اما با کمال تعجب عابد مشاهده کرد که ابر همراه جوان و بالای سر او می رود. عابد خود را به جوان رساند و گفت: تو از من بهتر

و با ارزش تری. دعای تو مستجاب شد نه دعای من. حتما قضیه ای هست. داستانت را برای من بگو. جوان قصه خود را با آن زن شرح داد. عابد گفت این عنایت الهی نتیجه خوف و ترس تو است، چون از خدای خود احساس خوف کرده ای و خود را از گناه بازداشته ای، خداوند گناهان گذشته تو را بخشیده است. تو اکنون مراقب و مواظب آینده ات باش.(1)

توضیح: «رکب البحر» بحر مفعول به و یا مفعول فیه است، یعنی در دریا بر کشتی سوار شد. و گفته شده منظور از بحر، کشتی است، از قبیل نامگذاری حالّ به اسم محلّ با توجّه به قرینه. رجوع ضمیر پنهان در جمله «فکسر» به کشتی و «باء» در «بأهله» به معنای «مع» است و انتهاک حرمت گرفتن حرمت است، به گونه ای که حلال نباشد و «حرمت» با ضمّه، چیزی است که دریدن آن حلال نباشد.

«فلم یعلم»: یعنی از آن واقعه با خبر نشد، مگر در حالی که زن بالای سر او ایستاده بود.

«مجلس الرجل»: آن گونه که مرد به هنگام آمیزش نزد زن می نشیند. و گفته می شود «فرق» مانند «تعب» یعنی ترسید و مصدر آن فرق با حرکت عین الفعل است. و «صادفه» یعنی او را دریافت و با او دیدار کرد. «حمی الشمس» به مانند «رضی» گرمی خورشید شدت یافت. «تجاسر علیه» یعنی بر او جرأت کرد و «تؤمّن» از باب تفعیل، یعنی آمین می گویی. «فما کان» یعنی چیزی از سایه انداختن ابر سریع تر نبود و در نهایه آمده: «ملّی» بخشی از زمان است که مشخص نیست. گفته می شود«مضی ملیٌّ من النهار و ملیٌّ من الدهر» یعنی بخشی از روز و بخشی از روزگار گذشت.

این حدیث شریف دلالت بر این دارد که ترک گناه کبیره، در صورتی که انسان قدرت انجام و ارتکاب آن را داشته باشد، فقط از لحاظ ترس و خوف الهی از آن دست بردارد، باعث بخشودگی همه گناهان گذشته می شود، حتی اگر حق الناس باشد. چون این جوان شغلش راهزنی و غارت اموال مردم بود، گرچه احتمال دارد که این بخشش

1- . کافی 2 : 69

و آمرزش گناه، از جهت خوف و ترسی است که همراه توبه و مراجعه به مردم برای پرداخت اموال و جبران حقوق آنان بوده است، همان طوری که از ذیل حدیث استفاده می شود.

7. کافی: حمزه بن حمران گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: از خطبه های پیامبر که ضبط شده این است که فرمود: ای مردم! شما معالم و راهنمایی دارید، به آنها توجه کامل داشته باشید؛ مقصد و هدفی دارید، به سوی آن حرکت کنید. آگاه باشید که مؤمن همیشه از دو جهت در خوف و اضطراب است، از جهت گذشته خود و عمری که صرف کرده و نمی داند که خداوند نسبت به گذشته او و کارهایی که انجام داده چه می کند و چگونه نظر خواهد داد، آیا از گناهانش می گذرد و اطاعات و خدماتش را می پذیرد یا نه، و از جهت آینده خود و تتمه عمری که باقیمانده که چه سرنوشتی در انتظار او است؛ توفیق و لطف الهی یا سلب توفیق؟ . بنابراین شخص مؤمن باید از وجود خود و سرمایه و ثروت و فرصت دنیوی خود برای آخرتش بهره برداری نماید و در جوانی خود و پیش از فرا رسیدن ایام پیری و ناتوانی، در حال حیات و فرصت زندگی، قبل از فرارسیدن مرگ، فعالیت و کوشش بلیغ نماید.به آن خدایی که جان محمد در قبضه قدرت او است، پس از مرگ و سپری شدن زندگی دنیوی، فرصت استرضاء و به دست آوردن رضایت و خشنودی حق فراهم نیست. پس از این جهان، منزل و خانه ای جز بهشت و دوزخ نیست.(1)

توضیح: «ان لکم معالم»: در قاموس گفته: «معالم الشّی ء» یعنی جای آن و آنچه که بدان به چیزی راه می یابیم. و در صحاح گفته: «معالم» یعنی اثر و نشانه ای که به وسیله آن راه و جاده روشن می شود. و مقصود در اینجا یا آیات قرآنی است - مخصوصا آیاتی که مربوط به امامت و مقام رهبری ائمه اطهار علیه السّلام و وجوب متابعت و پیروی از آنان است - یا هر چه که به وسیله آن، احکام و اصول و فروع دین به دست آید (قرآن و سنت)، بلکه شامل دلایل و براهین قطعی عقلی نیز می شود و

1- . کافی 2 : 70

ممکن است تمام آیات آفاقی و انفسی را نیز شامل شود، (که این آیات آفاقی) یعنی تمام موجودات آسمانی و زمینی و کیفیت و چگونگی آفرینش آنها که بهترین دلیل خداشناسی است و آیات انفسی یعنی مطالعه در درون و حالات روحی خود انسان(نیز راهنمای خدایی است). یا مقصود از معالم، پیشوایان دین و ائمه اطهار علیه السّلام باشد که آنان راهنمای حلال و حرام هستند که در اخبارش گذشت. و نهایت به کسر نون، یعنی غایت و آخرین نقطه ای که به آنمنتهی می گردد، و مقصود از آن به قرینه ای که این لفظ مفرد آمده و در هر زمانی هم یک امام بیشتر نیست، می شود گفت امام هر زمانی. یا منظور نهایت و سیر کمال هر شخص بر حسب استعداد و قابلیتش در مراحل و مراتب قرب و کمال است. و گفته شده مقصود قرارگاه انسان و منزلگاه بهشتی است. یا منظور مرگ و اجل موعود است که این احتمال بعید است.

بین اجل قد مضی: مقصود از اجل یعنی عمر گذشته. از این جمله استفاده می شود (چنانچه گفته شد) که خوف نسبت به گذشته هم اطلاق می شود، ولی این حرف صحیح نیست و هیچ گاه انسان از چیزی که گذشته و تمام شده ترس ندارد، بلکه موردتأسف و حسرت است. و اینجا منظور ترس از خود مدت و عمر گذشته نیست، بلکه منظور ترس از عقوبت و کیفر بر اعمال گذشته است، که مبادا خدای قهار او را در آینده به کیفر اعمال گذشته اش برساند. پس خوف و ترس از آینده می شود. بنابراین، معنای حدیث این است: مؤمن عمل و کردارش میان دو سبب خوف است؛ سببی که گذشته یعنی اعمال گذشته و سببی که آینده است، یعنی اعمال آینده او که هر دو سبب و علت ترس و خوف او است؛ ترس از کیفر بر اعمال گذشته و ترس از کیفر بر اعمال و گناهان احتمالی آینده.

لا یدری ما اللَّه قاض فیه: نمی داند که خداوند با او چه می کند، چه از لحاظ مصائب دینی و آزمایش های دینی و چه مصائب و کیفرهای دنیوی.

فلیأخذ العبد من نفسه لنفسه: یعنی باید در این مدت کوتاه چند روزه، برای دستیابی به آسایش ابدی و نعمت دائمی، جدیت و کوشش در طاعت و عبادت نموده و با اعمال صالحه به خود ریاضت دهد.

و من دنیاه لآخرته: یعنی آنچه که در دست دارد از دنیا،به منظور تحصیل آخرت انفاق و بخشش نماید.

و فی الشّبیبه قبل الکبر: در بعضی از نسخه ها چنین است، و «شبیبه» بر وزن سفینه با دو باء است. جوهری گفته«شباب» یعنی جوانی و شبیبه هم به این معناست که مقابل شیب، یعنی پیری است. در بعضی نسخه ها «شیبه» آمده، یعنی بزرگسالی و ایام سفیدی مو. و بنا بر معنای اول که ظاهر همان است، معنای حدیث این است که انسان باید در سن جوانی و پیش از ایام پیری، عمل و کوشش کند، چون ممکن است به پیری نرسد و اگر هم رسید، در هر دو حال عمل و جدیت کرده که هر دو فرصت را به دست آورد. و نیز انسان در ایام جوانی نیروی بیشتری برای عمل دارد و اگر در فصل شباب و جوانی مراقب رفتار شد و کوشش بیشتری کرد، قهرا عمل صالح و پرداختن به عبادت و طاعت، برای او ملکه شده و یک حالت ثابت و راسخ نفسانی می شود. در نتیجه در ایام پیری همان اعمال را با سهولت و آسانی انجام می دهد، چون از جوانی عادت کرده است. و نیز اگر در فصل شباب و ایام جوانی به عبادت و اطاعت بپردازد و از گناه خودداری نماید، آیینه دل همچنان صاف و پاک می نماید، بلکه جلای بیشتری پیدا می کند و آن تیرگی و آلودگی که در اثر فسق و معصیت دل را فرا می گیرد، در دل چنین جوانی راه نمی یابد. ولی اگر در ایام جوانی در اطاعت و انجام وظیفه سستی کند و با گناه و معصیت دل خود را چرکین و آلوده نماید، خیلی مشکل است که بعدا موفق به جبران این تیرگی و کدورت قلب شود، و گرچه عملا گناهان را ترک کند، ولی آن جلا و صفای کامل دل به دشواری به دست می آید. و بنا بر نسخه دیگر که «شیبه» یعنی پیری، منظور از «کبر» ایام نهایت پیری و شیخوخت است که معنا چنین می شود: انسان سزاوار است ایام بزرگسالی و اوایل روزگار پیری را غنیمت بداند و این ایام را صرف در طاعت بندگی نماید، پیش از رسیدن ایام ازدست رفتن نیروی عقل و از بین رفتن کامل قوای بدنی، که با جمله بعدی قریب المعنی می شود.

و فی الحیاه قبل الممات: یعنی انسان باید هر جزء از حیات و زندگی را هر وقت که باشد غنیمت بداند و عمل را به ساعت بعدی موکول نکند، چون ممکن است پس از همین جزء و بعد از این ساعت زنده نماند و رشته حیاتش قطع شود.

و لفظ «مستعتب» که در این حدیث آمده، یا مصدر میمی است یا اسم مکان. و «استعتاب» به معنای استرضاء است. در نهایت گفته: «اعتبنی فلان» یعنی موجبات خوشحالی مرا فراهم کرد، و «استعتب» یعنی تقاضای رضایت و خوشنودی کرد، همچنان که می گوید«استرضیته فارضانی» تقاضای خوشنودی کردم، او هم مرا خوشنود ساخت.

و «معتب» یعنی مرضیّ و خشنود. در حدیث آمده است: هیچ کس تمنای مرگ نکند، چه نیکوکار و چه بدکار. اگر نیکوکار باشد، شاید موفق به اعمال بیشتری شود و اگر گنه کار باشد، موفق به توبه و تحصیل رضایت و خشنودی حق شود. و از همین نمونه است حدیث «و لا بعد الموت من مستعتب»، «یعنی پس از مرگ، دیگر فرصت استرضاء و تحصیل رضای حق از دست رفته است»، چه زمان عمل سپری شده و عالم پس از مرگ، عالم پاداش و کیفر است، نه جای عمل و کردار. و «عتبی» به معنای توبه و دست کشیدن از گناه و بدی ها است.

8. کافی: داود رقی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کند که در تفسیر آیه شریفه«وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ» فرمود: آن کس که علم و آگاهی و ایمان داشته باشد که خدا او را می بیند و آنچه را کهمی گوید و انجام می دهد او می شنود و هر چه نیک و بد را که بجا آورد می داند و همین احساس و ایمان و علم او را از افعال زشت باز دارد،«فذلک (وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی)» این همان شخصی است که از مقام حسابگری و مقام بازداشت خود در برابر خدا خوف و ترس داشته و خویشتن را از متابعت هواهای نفسانی بازداشته است.(1)

توضیح: از این حدیث چند چیز استفاده می شود:

1- . کافی 2 : 70

1) از اینکه آیه دیگری هم که حضرت نقل فرمود، به دست می آید که آیه سوره رحمان با آیه سوره والنازعات قریب المضمون است و منظور و مصداق موصول «من» در هر دو آیه یکی است و حضرت هر دو آیه را تفسیر فرموده است.

2) گر چه در آیه سوره رحمان نهی از متابعت هوای نفس ذکر نشده، ولی از لحاظ استشهاد به آیه نازعات و وحدت مصداق و مراد، فهمیده می شود که نهی و بازداشتن نفس از متابعت هوا در آیه رحمان هم مراد است، چون خوف و ترس داشتن بدون اثر عملی و ترک معصیت، واقعا خوف و ترس به حساب نمی آید.

3) و پاداش خائف و ترسان که درآیه سوره رحمان دو بهشت گفته شده و در نازعات بهشت گفته (فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی) و نامی از یک یا دو بودن برده نشده، وحدت بهشت در این آیه با تعدد بهشت در آن آیه منافاتی ندارد. چون منظور جنس است، یعنی پاداشش بهشت است که با دو و بیشتر از دو و کمتر از دو می سازد.

4) در توضیح و تفسیر آیه که فرمود: «من علم انّ اللّه یراه...»، استفاده می شود که خوف و ترس از خدا تابع علم و آگاهی و از نتایج اطلاع بر اوصاف خدای متعال است، همان طور که در آیه دیگر فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.»

9. کافی: حسن بن أبی ساره گوید:از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود:مؤمن ایمانش کامل نمی شود، تا اینکه دارای حالت خوف و رجاء باشد و این حالت خوف و رجاء در صورتی تحقق می یابد و از ادعا خارج شده و واقعا حقیقت می یابد که انسان عملا و در کارهای خود، آثار خوف و رجاء را مشاهده نماید، برای آنچه که از آن می ترسد و یا به آنامید دارد عمل کند.(1)

10. کافی: ابی عبیده حذاء گفت: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: مؤمن همیشه مابین دو خوف است و همیشه از دو جهت ترس دارد؛ یکی از جهت گناهان گذشته اش که نمی داند خداوند از آنها عفو و صرف نظر نموده یا خیر، دوم از جهت آینده عمر خود که نمی داند آیا موفق می شود خود را از موجبات هلاکت و شقاوت

1- . کافی 2 : 70

حفظ کند یا خیر. پس مؤمن هر روزی که سر از خواب برمی دارد، حالت خوف و ترس در خود احساس می نماید و یگانه چیزی که او را به اصلاح نفس خود وادار می سازد، همین احساس خوف و ترس است.(1)

11. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ» فرمود: اعمال و وظایف خود را انجام داده و علم و ایمان دارند که به پاداش اعمال خود می رسند.(2)

12. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:به وظایف دینی خود عمل نموده و می دانند که به زودی پاداش داده می شوند.(3)

13. من لا یحضره الفقیه: در باب مناهی پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر آن کس که عمل زشت یا فرصت شهوترانی در اختیارش گذارده شود و آن کار زشت و کامیابی از شهوت به او پیشنهاد شود، ولی این شخص از جهت خوف و ترس از خدا آن عمل را رها نموده و از آن دوری کند،خداوند به پاداش این کار آتش را بر او حرام نموده و او را از وحشت و اضطراب قیامت ایمن می نماید و به آن وعده ای که در قرآنش به چنین شخصی داده، وفا خواهد کرد و آن وعده این است که فرمود: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ.»(4)

14. کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: در کتاب علی علیه السّلام یافتیم که رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بر فراز منبر در خطبه و سخنرانی خود فرمود:به آن خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که مؤمن به هر خیر و خوبی دنیوی و اخروی که برسد، فقط در اثر حسن ظن و امید واثق و محکمش به خدا و در اثر خلق نیکو و خودداری از نکوهش و غیبت مؤمنین بوده است، و باز به خدا سوگند که جز او خدایی نیست.

1- . کافی 2 : 70
2- . محاسن: 247
3- . محاسن: 247
4- . من لا یحضره الفقیه 4 : 7 - 8

خداوند هیچ مؤمنی را پس از توبه و استغفار عذاب و کیفر نمی کند، مگر در اثر بدگمانی به خدا و یاس و کوتاهی در امید و رجاء خود و در اثر اخلاق زشت و غیبت مؤمنین. و به همان خدا سوگند که هر بنده مؤمنی که امید و حسن ظن به خدا داشته باشد، قطعا خدا را در کنار حسن ظن و امید خود می بیند و همان لطفی را که نسبت به خدا گمان داشته و امید دارد، همان را خواهد دید، چون خدا کریم و بزرگوار است و تمام خیرات و عنایات در دست اوست. و شرم دارد از اینکه بنده مؤمنی حسن ظن و امید لطف از او داشته باشد، ولی چنین خدای کریمی بر خلاف ظن و امید آن بنده، با او رفتار نماید. بنابراین شما باید ظن و انتظار خود را نسبت به خدا نیکو کنید و رغبت و میل خود را به لطف و عنایتش متوجه سازید.(1)

توضیح: «الّا بحسن ظنّه»: گفته شده معنای این جمله داشتن حسن ظن به خدا در هر جهت است. حسن ظن به خدا به هنگام استغفار و توبه، یعنی امید به بخشش و مغفرت او و حسن ظن به قبول توبه و حسن ظن به استجابت دعا به هنگام دعا و حسن ظن به کفایت و اداره امورش، هنگامی که درخواست کفایت امرش را می نماید. چون این گونه حالات فقط در اثر حسن ظن به خدا در انسان پیدا می شود. همچنین حسن ظن و امید به قبولی عمل انسان و کارهای نیک او از سوی خداوند. بنابراین استغفار و طلب مغفرت، توبه، دعا، انجام اعمال، طاعت و عبادت، باید همراه حسن ظن و یقین و اعتماد به وعده راستین الهی باشد، چون ذات مقدسش وعده فرموده و قبولی و پذیرش توبه راستین و حقیقی و اعمال صالحه را تضمین نموده و وعده داده است. پس انسان باید اطمینان و اعتماد به لطف خدا داشته باشد، ولی اگر این اعمال را به خیال اینکه سودی به حالش نخواهد داشت و خدا از او نمی پذیرد و اعتنایی به اعمال او نخواهد داشت انجام دهد و تصور کند که خداوند به دعا و راز و نیاز او گوش نمی دهد، البته چنین حالتی یاس و نومیدی از رحمت و لطف خداوندی است که خود از گناهان کبیره است. و اگر در جهت افراط قرار گیرد، یعنی وضع روحی اش طوری باشدکه با وجود

1- . کافی 2 : 71

اصرار و ادامه گناه باز هم گمان به مغفرت و بخشش خداوند داشته باشد و با ترک واجبات و اهمال در فرائض باز خیال کند که خداوند پاداش اخروی به او خواهد، این چنین خیالی هم جهل و غرور و سفاهت است که سر از مذهب طایفه «مرجئه» درمی آورد. چون ظن یعنی ترجیح دادن یکطرف از لحاظ علت و سبب ترجیح، نه همین طور بی ملاک و بدون علت و سببی، فقط یک خیال و وهم است که این حالت جز غرور و آرزوی باطل و جهل و سفاهت بیش نیست.

15. کافی: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: در حق خدا حسن ظن داشته باش که خداوند متعال می فرماید: من در کنار حسن ظن بنده خود هستم؛ اگر گمان خوب نسبت به من داشته باشد یا گمان بد داشته باشد، اثر گمانش در اعمال او مشاهده خواهد؛ در اعمال نیک و خوبش یا اعمال بدش.(1)

توضیح: «انا عند حسن ظنّ عبدی»: این حدیث از طرق اهل سنت هم نقل شده و خطّابی گفته معنای این حدیث، این است که من (خداوند) در کنار گمان بنده خود هستم، چه در اعمال نیکش و چه در اعمال بدش. چون کسی که دارای حسن عمل باشد، قطعا دارای حسن ظن به خداست و کسی که اعمال بد و زشت داشته باشد، حتما به خدا گمان بد و سوء ظن دارد. یا اینکه مقصود این باشد که رفتار من با بنده ام، تابع نحوه گمان اوست که حتی اگر هنگام ارتکاب عمل زشت هم نسبت به من حسن ظن داشته باشد و در اثر حسن ظن و امیدش طلب عفو و مغفرت نماید، من در کنار حسن ظن او هستم و از او عفو کرده و می گذرم.

16. کافی: سفیان بن عینیه گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام می فرمود: حسن ظن به خدا و انتظار لطف و کرم از او، چنین است که به جز او به کسی امید نداشته باشی و از هیچ چیز به جز گناه و معصیت خود نترسی.(2)

1- . کافی 2 : 72
2- . کافی 2 : 72

توضیح: از این حدیث شریف این نکته استفاده می شود که معنای حسن ظن به خدا و امید داشتن به لطف و کرم او، این نیست که انسان از انجام وظایف خودداری نموده و به خیال لطف و بخشش خداوندی، در میدان گناه بتازد. بلکه به این معنا است که در عین حال که وظایف و اعمال خود را مرتب و منظم انجام می دهد، اعتماد و پشت گرمی به عمل نداشته باشد و با همین عملکرد، امید به لطف خداوندی داشته که با فضل و کرم خویش این اعمال را بپذیرد. و با خوف و ترسش از قصور و کوتاهی در عمل و از گناه خود بترسد نه از خدا. پس حسن ظن با خوف و حالت خشیت نه تنها منافات ندارد، بلکه باید حسن ظن و رجاء باخوف و ترس منضم باشد، همان طوری که قبلا توضیح داده شد.

17. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:المکارم عشر فان استطعت ان تکون فیک فلتکن فانّها تکون فی الرّجل و لا تکون فی ولده و تکون فی الولد و لا تکون فی ابیه و تکون فی العبد و لا تکون فی الحرّ قیل و ما هنّ؟ قال صدق الباس. و صدق اللسان. و اداء الأمانه و صله الرّحم. و اقراء الضّیف. و اطعام الطّعام. و المکافاه علی الصّنائع. و التّذمّم للجار و التّذمّم للصّاحب و رأسهنّ الحیاء،(1)(ترجمه نشده)

توضیح:در قاموس گوید: «کرم» مقابل لئامت و پستی است، یعنی بزرگواری.«کرم کرامه کریم» صفت مشبهه است و «کرّمه و اکرمه» یعنی او را بزرگ و معظم دانست. کریم یعنی صفوح و گذشت کننده و «مکرم و مکرمه» با ضم راء، به معنای عمل و کار بزرگ منشانه انجام دادن است، و «ارض مکرمه» یعنی زمین با ارزش و پاک.(پایان کلامقاموس)

«مکارم» جمع مکرمه است، یعنی اخلاق و اعمال شریفه و ارزشمندی که کرم و بزرگواری و شرافت انسان را نشان می دهد ده چیز است.

فان استطعت: اگر بتوانی آنها را به دست آوری خیلی بجا و سزاوار است. از این جمله استفاده می شود که این صفات و کمالات دهگانه، برای همه کس میسر

1- . کافی 2 : 55

نیست. چون اینها از عنایات ربانی و الطاف و مواهب الهی است که به افرادی که دارای طینت و سرشت نیکو و پاکی باشند داده می شود و حضرت این نکته را با جملات بعدی توضیح داده.

فانّها تکون فی الرّجل...: یعنی این صفات کمالیه ممکن است در انسان باشد، در عین حال در فرزندش نباشد یا بعکس در فرزند باشد و در پدر نباشد، و ممکن است در عبد و برده و بنده باشد و در انسان های آزاد نباشد. ممکن است در اینجا سؤالی مطرح شود و آن این است که اگر این صفات مربوط به سرشت و خلقت انسان است و از توابع طینت و فطرت پاک است و از موهبت های ربانی است،بنابراین غیر اختیاری خواهد شد و خود انسان دخالتی در بود و نبود این کمالات ندارد؛ خدا به هر کس که داده و اگر نداده، نداده است و در این گونه موارد، تکلیف به تحصیل آنها و نکوهش بر نداشتن آنها معنا ندارد. پس چگونه حضرت ترغیب به تحصیل آنها فرموده است؟ پاسخ این سؤال از دو جهت ممکن است داده شود: اول اینکه منظور از استطاعت، سهولت و آسانی دستیابی به آنها است، نه اصل قدرت و اختیار. یعنی درست است که سرشت باید خوب باشد، ولی طینت و سرشت خوب تمام علت نیست. به این معنا که اگر کسی در اصل خلقت و سرشتش دارای طینت و سرشت خوب باشد، سریع تر و آسان تر به این صفات و کمالات می رسد و اگر در اصل سرشت آن طور نباشد، باز هم اگر بخواهد می تواند این کمالات را به دست بیاورد، ولی مشکل تر و دشوارتر، نه اینکه اصلا نمی تواند.بنابراین سرشت خوب زمینه را آماده تر می کند. و بالاخره دستیابی به این صفات، مرهون فعالیت وکوشش خود انسان است، یا زود و یا دیر.

دوم اینکه مقصود حضرت، دستیابی به مجموع این صفات باشد، حتی آن صفاتی که از افعال و کارهای فضیلتی و استحبابی است از قبیل: مهمانداری، اطعام سائل، همسایه داری، آزرم و حیا که اینها صفاتی است ذاتی و خلقتی که طبعا افرادی این صفات را دارند و افرادی که طبعا چنین نیستند، مستحب است خود را به این کارها وادارند، ولی آن صفات و کارهایی

که در ردیف واجبات هستند آنها «فان

استطعت» (اگر بتوانی) ندارد و انسان حتما باید مراعات آنها را بنماید، از قبیل راستگویی و امانت و غیره.

صدق البأس: در بعضی از نسخه های کتاب و در مجالس مرحوم شیخ و غیره با یاء ضبط شده (یأس) و در بعض دیگر با «باء» آمده است. بنا بر نسخه اول، منظور یاس و قطع امید از مردم و امید را فقط منحصرا به لطف و کرم خدا دوختن است و مقصود از «صدق الیأس» این است که این عمل ادعا و بر حسب ظاهر نباشد، جدا و به راستی از غیر خدا بریدن و چشم امید فقط از خدا داشتن. چون لفظ صدق و راستی همچنان که در گفتار و اقوال استعمال می شود، در مورد کردار و افعال هم به کار می رود. مثلا گفته می شود «صدق فی القتال» در میدان نبرد و مبارزه راستی و صداقت کرد، یعنی حق نبرد و مبارزه را ایفاء کرد و آن شهامت و شجاعتی که در جنگ لازم است و به آن نحوی که مناسب و سزاوار است انجام داد. و در مقابلش می گویند«کذب فی القتال»، در میدان نبرد و در موضوع جنگ دروغ گفت، در صورتی که بر خلاف عمل کرده باشد. گاهی نیز بر هر چیز خوب به طور کلی اطلاق می شود، نظیر آیه شریفه مَقْعَدِ صِدْقٍ- قدم صدق- جایگاه نیکو- قدم و گام خوب

و بنا بر نسخه دوم منظور از «بأس»، شجاعت و شدت و حدّت در نبرد و در غیر مورد جنگ، یعنی شجاعت نیکو و بجا و درست و راست، و اینکه چه در صحنه جهاد در راه خدا و چه در مورد حق گویی و نهی از منکر و اعتراض در مقابل باطل و ظلم با کمال شجاعت حقایق را بگوید. یا از «بؤس» و فقر و مسکنت باشد که این هم گفته شده و منظور از صدق باس این باشد که اظهار «فقر الی اللّه» و ابراز خشوع و فروتنی ظاهر، با فروتنی واقعی و باطنی مطابق باشد، نه اینکه در ظاهر تظاهر به خشوع و خضوع کند و در باطنش خضوعی نباشد یا کمتر باشد.

البته بعید است که این معنا از لفظ «صدق البأس» منظور باشد، چون به این ترتیبباید «بوس» باشد و به این لفظ در هیچ نسخه ای نیامده و ضبط نشده است. در قاموس گوید: «البأس العذاب و الشّده فی الحرب»، یعنی شدت و شجاعت در

نبرد.«بؤس» بر وزن کرم،«بأسا فهو بئیس» یعنی شجاع و دلیر و «بئس» بر وزن سمع،«بؤسا» یعنی خیلی محتاج و نیازمند.

و التّباؤس: یعنی تفاقر و تظاهر به فقر، و حالت خشوع و فروتنی فقرا و مستمندان را ارائه واظهار کردن آمده. و شاید این گوینده معنای دوم قاموس را گرفته که البته بعید است. و بعضی دیگر لفظ بأس را به چند معنا گرفته اند: خوف و ترس؛ خضوع و فروتنی؛ شدت و شجاع؛ فقر و بی چیزی، که به این معناست آیه شریفه که فرموده «البائس الفقیر»، قوت و نیرو. بنابراین معانی، صدق خوف یعنی از ارتکاب معصیت خوف داشتن که معصیت و گناه را کنار بگذارد و اصلا مرتکب نشود. همچنین از تقصیر و کوتاهی در عمل خوف داشتن که سعی و کوشش در انجام عمل کامل نمودن و همچنین از محرومیت و واصل نشدن به درجات و مقامات ابرار و نیکان خوف داشتن، که کمال جدیت در کارهای خوب نمودن. و در این موارد به راستی خوف داشته باشد، به گونه ای که آثار خوف و ترس در اعمالش مشاهده شود. و صدق خضوع و فروتنی یعنی فقط در برابر خالق خاضع و ذلیل باشد و برای غیر خالق خود، خضوع و اظهار ذلت نکند. و صدق فقر یعنی خواسته های نفسانی و آرزوهای خود را رها کند. و صدق قوت و نیرو یعنی قدرت و نیروی خود را در عبادت و طاعت صرف کند. البته بیشتر این معانی مورد احتیاج نبوده و نیازی به بیان آنها نیست.

و اداء الامانه: امانت در مقابل خیانت است و آن چیزی که به دست انسان سپرده می شود، چه مال باشد یا عرض و ناموس باشد یا اسرار زندگی و راز دیگران و غیر اینها از قبیل حقوق خدا و حق پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اطهار علیهم‌السّلام و حقوق مردم دیگر. همچنان که خداوند متعال فرموده: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها»، {خدا فرمان داده است که امانت ها را به صاحبانش برسانید.}(1) که در اخبار و احادیث فراوان که قسمتی از آنها قبلا گفته شد، امانت در

1- . نساء / 58

این آیه و غیر این آیه به ودائع و تکالیف الهی و به امامت و خلافت تفسیر شده است.

و صله الرّحم: در کتاب نهایه گوید: صله رحم در بسیاری از احادیث آمده و منظور از آن احسان و نیکی به خویشان و بستگان سببی و نسبی است، محبت و مهربانی به آنان و مراعات و رسیدگی به احوال آنان، گرچه نسبت دوری داشته باشند یا بدی کرده باشد. و قطع رحم مقابل و بر خلاف این است، یعنی پیوند خویشاوندی را بریدن و مراعات نکردن. گفته می شود «وصل رحمه یصلها وصلا و صله» و هاء در «صله» عوض از واو است که اصلش «وصل» است مانند «عده»، وعده دادن که اصلش «وعد» است و تاء یا هاء، عوض از واو است. مثل اینکه انسان با احسان و نیکی به بستگان، پیوند و علاقه سببی و نسبی خود را که با آنها دارد مرتبط و متصل می کند. از این نظر صله رحم گفته می شود.

البته صله رحم موارد ارتباط سببی را که از طریق ازدواج (داماد و عروس و بستگان آنها) برقرار شده، بعید است که شامل شود، گرچه باز هم خوب است.

و اقراء الضّیف: (پذیرایی از مهمان) در نسخه های کتاب و در تمام نسخه ها به جز در یک روایت که شیخ در مجالس نقل کرده، به همین تعبیر آمده است و همه آنها در لفظ به یک تعبیر(اقراء)آمده، ولی در این روایت شیخ «قری الضّیف» ذکر شده و این تعبیر بهتر است و با معنای لغوی که در کتاب های لغت بیان شده، مناسب تر است. در قاموس گوید: «قری الضّیف»،«قری» با کسر قاف و الف کوتاه و فتح قاف و الف بلند (قراء) یعنی از مهمان پذیرایی کرد و «استقری و اقتری و اقری» یعنی درخواست ضیافت و مهمانی کرد. البته این بر حسب معنایی است که در کتب لغت شده، ولی در عین حال بسیاری از بناها و صیغه ها هست که در اخبار و گفتگوهای عمومی یا اصطلاحات خصوصی، رایج و مستعمل است که اهل لغت متعرض آنها نشده اند. در اینجا هم ممکن است لفظ «اقراء» از آن قبیل باشد. و از بعضی نقل شده که باب افعال (اقراء) در این مورد برای تعریض باشد، به این معنا که «اقراء» یعنی خود را در معرض پذیرایی مهمان قرار دادن، نظیر «اباع البعیر»، یعنی شتر را در

معرض فروش قرار داد. و گفته شده «اقراء الضّیف» یعنی تقاضای مهمانی و پذیرایی از مهمان، و معلوم نیست این گوینده، این معنا را از چه ماخذی گرفته. و ممکن است از اواخر سخنان فیروزآبادی صاحب قاموس گرفته باشد، ولی ظاهرا این معنا از آن کلام استفاده نمی شود.

علی کل حال این دو عمل(اقراء الضّیف- و اطعام السّائل)پذیرایی از مهمان و غذا به سائل دادن، یا مختص به مؤمن است یا مسلمان مطلقا، یعنی از صفات پسندیده دهگانه، پذیرایی و غذا دادن به هر مسلمانی، چه شیعه و چه غیر شیعه باشد، همچنان که بعضی از اخبار بر این دلالت دارد. یا منظور عموم است که از مهمان و سائل و درخواست کننده، پذیرایی و اجابت خوب است، گرچه کافر باشد، همچنان که در زبان مردم این جمله مشهور است: اکرم الضّیف و لو کان کافرا (از مهمان پذیرایی کن اگر چه کافر باشد). البته منظور کفار غیر حربی است، ولی کفار حربی و دشمنانی که در حال جنگ با اسلام و مسلمین هستند، ظاهرا مشمول این حکم نباشد. البته این موارد بر حسب فضیلت و ارزش های افراد و از نظر نیت میزبان و غذا دهنده و از جهت نیاز و استحقاق مهمان و سئوال کننده، تفاوت دارد و اغلب موارد وظیفه استحبابی است و گاهی هم لازم و واجب می شود، مثلا موقعی که مهمان یا سائل در معرض خطر هلاکت و مرگ قرار گیرد.

و المکافاه علی الصّنائع: یعنی پاداش دادن به احسان و نیکی دیگران. در قاموس گوید: «کافأه مکافئه و کفاء جازاه» جزا و پاداش داد. و در نهایه است که«اصطناع» از «صنیعه» است که به باب افتعال رفته. و صنیعه به معنای عطا و بخشش و احسان است. البته این مطلب، یعنی پاداش در مقابل احسان، از افعال مستحبه است و از آداب انسانی و اسلامی است، چون قبول احسان بدون پاداش و عوض، مسلما جایز است. دلیل بر این روایتی است که اسحاق بن عمار نقل کرده که گوید: خدمت امام علیه السلام عرض کردم: کسی هدیه و بخششی به من می دهد و توقع دارد که من هم چیزی به او بدهم، ولی من هدیه او را می گیرم و چیزی به او

نمی دهم. آیا این عمل جایز است؟ فرمود: آری، اشکالی ندارد و آن هدیه برای تو حلال است، ولی خوب است که تو هم به او عطیه ای بدهی.(1)

و این قول، نظر مشهور و بسیاری از علماء است و بر حسب مدارک، فتوای قوی و صحیح تر است. ولی مرحوم شیخ گفته که هر بخشش و هدیه ای، پاداش می خواهد که مطابق این نظریه، جبران و عوض دادن لازم است، گرچه خود بخشنده مطالبه نکند (و این قول بعید است). و ابوالصلاح که یکی از فقهاء است، چنین گفته که بخشنده اگر به حسب مقام و رتبه اجتماعی پایین تر از طرف باشد، در این صورت آن شخصیت بزرگ تر باید پاداش چنین بخشنده ای را بدهد. یعنی چیزی لااقل به مقدار ارزش آن هدیه و بخشش بدهد و تا وقتی که این بخشش را جبران نکرده و عوضش را نداده،نمی تواند در آن هدیه تصرف نماید. ولی ظاهرا این نظریه صحیح نیست.

البته در صورتی که بخشنده شرط عوض کند و به شرط عوض دادن بخشش نماید و یک چیز مخصوصی را هم برای عوض تعیین کند، در این صورت وفای به شرط لازم است و طرف باید همان شی ء معین را به عنوان عوض بپردازد. و اگر فقط شرط عوض کند و چیزی را معین نکند، ظاهر مطلب این است که طرف باید چیزی مانند همان هدیه یا بهای آن را به بخشنده بدهد. و در همین فرض آیا طرف بخشش لازم است که حتما مطابق شرط عمل کند یا می تواند و اختیار دارد که عوض بدهد یا همینشی ء بخشیده شده و هدیه را به طرف بازگرداند، دو قول است: و التّذمّم للجار- و التّذمّم للصّاحب. یعنی یکی دیگر از صفات ده گانه مراعات ذمّه و عهد و پیمان با همسایه و رفیق.

در نهایه گوید «تذمم» به این معنا است که انسان ذمام و پیمان همسایه و رفیقش را مراعات نموده و با این روش، نکوهش مردم را از خود بازدارد. و در قاموس گوید: «تذمّم استنکف» یعنی استنکاف و خودداری کرد، مثلا گفته می شود: «لو لم

1- . کافی 5 : 143

اترک الکذب تأثّما لترکته تذمّما»، اگر از جهت گناه دروغ را کنار نگذارم، از لحاظ تذمّم و حفظ شخصیت دروغ نخواهم گفت. حاصل معنا این است که انسان ضرر و زیان را از رفیق خود، چه در سفر و چه در حضر و همچنین از همسایه منزل و از همنشین خود در مجلس و از کسی که به او پناهنده شده و در امان او قرار داده جلوگیری کند، و این دفاع و حمایت از این افراد را برای جلوگیری از زبان مردم و بازداشتن نکوهش و ملامت مردم انجام دهد.

البته این کار در صورتی و تا حدی خوب و پسندیده است که به تعصب و جانبداری غلط منجر نشود که مثلا برای کمک و یاری آنها، ظلم یا گناهی را مرتکب شود. در قاموس گوید: «جار» یعنی همسایه و آن کس که از ظلم ستمگری به انسان پناه آورده باشد، و به «مجیر» پناه دهنده و «مستجیر» پناهنده و «حلیف» هم سوگند. به اینها هم جار گفته می شود.

و رأسهنّ الحیاء: و سرچشمه تمام این صفات، حیا و شرم است. چون کلیه صفاتی که گفته شد، در صورتی به دست می آید و کامل می شود که انسان احساس شرم و حیا از خدا یا از مردم بنماید، پس صفت حیا نسبت به این صفات، نسبت سراست به بدن، و حیا یعنی خویشتنداری از قبایح و زشتی ها و احساس قبح و زشتی آنها و ترک آنها به دلیل زشتیآنها. خلاصه یعنی عمل زشت را به خاطر زشتی و ناپسند بودن او کنار گذاشتن.

18. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند عزوجل پیامبران خود را به اخلاق کریمه اختصاص داده است. شما خود را بسنجید، اگر این صفات را در خود یافتید، شکر این نعمت خداداده را بجا آورید و بدانید که این خیر و خوبی است، و اگر دارای این صفات نبودید، از خدا بخواهید و در تحصیل این صفات، کمال رغبت و میل را نمایید.

راوی گوید که سپس حضرت ده صفت را ذکر نمود: یقین، شجاعت، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت و مروت. و در بعضی از روایات بعد از شمردن این صفات، این دو صفت را نیز اضافه کرده اند: صدق و ادای امانت.(1)

توضیح: «خلق» به ضم خاء، ملکه نفسانی و حالت ثابت و راسخی است در انسان که باعث می شود انجام عمل به سهولت و آسانی صورت گیرد. البته بعضی از آن حالت ها طبیعی و خلقتی است و بعضی دیگر اکتسابی و تحصیلی است که با تفکر و اندیشه و با کوشش و پیگیری و تمرین و تکرار به دست می آید.بنابراین تحصیل این صفات با تکلیف و دستور منافات ندارد، چون قابل تحصیل است. مثلا شخص بخیل در ابتدا با زحمت و ناراحتی درونی چیزی را می بخشد، ولی در اثر تکرار بخشش و ادامه آن، صفت بخشش و عطا حالت ثابت و راسخ و ملکه نفسانی و عادت عملی می شود. و منظور از اختصاص یافتن پیامبران به این صفات، این است که یعنی آن حد اعلی و مرتبه کامل این صفات منحصر است در انبیا. یا اینکه فقط انبیا هستند که مرتبه کامل این صفات را دارند و نقطه مقابل این صفات در آنان نیست. یا منظور این است که انبیا منحصرا مورد انزال و الهام این برنامه های اخلاقی هستند که مامور تبلیغ و اعلام به مردم هم هستند، همان طور که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:مبعوث شده ام که با تبلیغ و ارشاد خود، اخلاق کریمه و فضائل انسانی را اتمام و اکمال نمایم.

و اعلموا انّ ذلک من خیر: بدانید که داشتن این صفات، خیر بزرگی است که خداوند به شما عنایت فرموده. یا به این معناست که چون خداوند صفا و پاک سرشتی شما را دید یا اعمال نیک از شما مشاهده کرد یا در اثر نیت پاک و نیکی که از شما صادر شد، مستحق و سزاوار شدید که خداوند این تفضل را به شما بنماید. یا به این معناست که بدانید و متوجه باشید که دستیابی به این صفات، از توفیقات الهی است و داشتن و تحصیل این صفات، جز به توفیق او میسر نیست. یا به این معناست که شما اتصاف خود را به این صفات، از بزرگ ترین خیرات به شمارید.

1- . کافی 2 : 56

یا به این معناست که خداوند متعال که پیامبرانش را از بین مردم به منصب نبوت و رسالت و کرامت منصوص فرموده، از جهت اتصاف آنان به این صفاتو به این اخلاق ارزنده است که خدا دارا بودن آنها را می داند. و حالت یقین حالتی است که در بالاترین مراتب و درجات ایمان قرار دارد و طوری است که انسان را وادار می کند تا بر طبق ایمان خود عمل نماید. و قناعت یعنی اکتفا به اندک زندگی که حداقل نیاز است.«قنع» یعنی رضی، ولی ظاهرا معنای قناعت، اکتفا کردن و راضی بودن است به آنچه که خداوند عنایت فرموده، و توقع بیشتر را نداشتن و خوشنودی به عنایت خدا، چه کم باشد یا زیاد. و صبر به معنای خویشتنداری است در این موارد سه گانه: صبر: خویشتنداری به هنگام مصائب و دشواری ها؛ خویشتنداری و تحمل زحمات و مشکلات اطاعت و فرمانبرداری؛ خویشتنداری در برابر معصیت و گناه در مواقع شهوات و هواهای نفسانی. شکر: قدردانی از نعمت های الهی در تمام حالات، هم شکر با زبان هم با دل و هم شکر و سپاس عملی و انجام وظایف. حلم: یعنی بردباری و چشم پوشی از انتقام، البته در مورد خود. حسن خلق: یعنی در معاشرت و آمیزش با مردم، با چهره بازو روی خوش و با دوستی و محبت و مهربانی برخورد کردن و زحمات و جهالت مردم را تحمل نمودن. سخاوت: یعنی بخشش و بذل مال در نهایت آسانی و بزرگ نشمردن بذل، البته در مورد مناسب،به طوری که به اسراف و ولخرجی نکشاند، و بهترین صورت سخاوت آنجایی است که هنوز سؤال و درخواست نشده باشد. غیرت: یعنی داشتن تعصب بجا و حمیّت دینی و اگر عمل خلافی در خارج، مخصوصا در داخل خانواده خود دید، کوچک ترین مسامحه ای نکند، نه به این معنا که در موارد باطل و بیجا عصبانی و برآشفته شده و بر اساس یک خیال و گمان، دست به کشتن و زدن ببرد و بدون اثبات و ثبوت شرعی، به اشخاص بدبین گردیده و در مقام کیفر برآید. شجاعت: یعنی جرات و جسارت در مبارزه با دشمنان دین و جهاد در راه خدا، البته با شرایط آن، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و مخالفت با نفس و شیطان.و مروّت به تشدید واو که با همزه هم (مروءه) خوانده می شود: یعنی انسانیت و آدمیت. و این صفت مردانگی و انسانیت اگر در شخص باشد، سزاوار نام انسان است و

انسان از جهت اینکه انسان است، باید مراعات صفت مروت و مردانگی را بنماید. و این لفظ از «مرء» (یعنی مرد) گرفته شده است.بنابراین مروت از مهم ترین صفات کمالیه است و ریشه و سرچشمه آنها است.

در مصباح اللغه گوید: مروت، ادب و حالت درونی و روحی است که انسان را به مراعات اخلاق پسندیده و عادت و روش نیک وامی دارد. و قریب به این معنا است فتوت که در فارسی به مردی و جوانمردی تعبیر می شود. و آثار بیشتری که مروت و فتوت دارد، عبارت است از بذل و بخشش، خوش خلقی و خوش برخوردی، سودمند بودن به حال اجتماع و انجام کارهای بزرگ و مهم.

مرحوم صدوق(1) در معانی الاخبار به سند مرفوع تا حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که راوی گفته است: در موضوع فتوت در محضر حضرت صحبت کردیم. فرمود: شما فکر می کنید که فتوت به معنای بی بند و باری و آزادی و فسق و فجور است؟ هرگز. فتوت و جوانمردی یعنی غذای آماده، مال بذل و بخشش شده، چهره باز و گشاده، و آزار و اذیت به مردم را بازداشتن. و اما این اعمال جاهلانه، ناراحتی خانواده و فسق و فجور است. سپس فرمود: مروت چیست؟ عرض کردیم: نمی دانیم. فرمود: به خدا سوگند مروت این است که مرد سفره خود را کنار در خانه بگذارد، به اصطلاح در خانه باز باشد. این گفته که «قال دروی بعضهم» ظاهراً فاعل «قال» مرحوم برقی است، چون از کتاب وی روایت آورده و احتمال می رود که ابن مسکان

باشد و در هر دو فرض «روی» و «زاد» در مورد «الصدق» تنازع دارند، که «الصدق» معمول برای کدامین عامل باشد. پس گفته «و زاد فیها» تاکید سخن پیشین است تا این توهم پدید نیاید که صدق و ادای امانت به جای دو خصلت از ده خصلت آمده، یعنی دو خصلت حذف شده و این دو به جای آن دو آمده است. در نتیجه باید واژه «عشره» از روایت اخیر حذف شود،به مانند روایتی که بعداً می آید، یا به جای آن «اثنی عشر» ثبت شود. و البته این احتمال نیز می رود که منظور از «زاد فیها» این باشد که در اصل

1- . معانی الاخبار: 119

روایت، عدد را اینگونه که گفتیم تغییر داده است. در هر صورت خداوند به حقیقت آشناتر است.

19. کافی: راوی می گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ما دوست داریم آن کس را که کان عاقلا فهما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیّا (یعنی خردمند و صاحب فهم و دین شناس و بردبار و مدارا کننده با مردم و راستگو و وفادار به عهد باشد)، آن کسی را که دارای این صفات باشد دوست داریم. خداوند متعال انبیا را به داشتن اخلاق کریمه و با ارزش امتیاز داده است. هر کس که این خصال و صفات را دارا باشد، البته باید حمد و سپاس الهی را بجا آورد و کسی که فاقد اینها باشد، باید از خدا با تضرع و دعا درخواست کند. عرضه داشتم: آن اخلاق و صفات کدام است قربانت شوم؟ فرمود: آنها عبارت است از ورع و پرهیزکاری، قناعت، صبر، شکر، حلم و بردباری، حیا و شرم، سخاوت، شجاعت، غیرت و حمیت، نیکوکاری و احسان، راستگویی، ادای امانت.(1)

توضیح: تفسیر و توضیح معنا و حقیقت عقل در کتاب اول بحار گفته شد و ظاهرا منظور از عقل در این روایت، آن ملکه و حالتی است در نفس انسان که منشأ صاحب نفع و خوبی ها و دفع ضرر و زیان است. و به همین نیرو و ملکه است که نفس انسان بر تسلّط بر خویشتن قدرت پیدا می کند که به هنگام شهوت و غضب و وسوسه های شیطانی، به زانو در نیاید و خود را از مهلکه شهوت و غضب برهاند.

و «فهم» هم یعنی تیزهوشی مخصوصی که ذهن انسان را برای پذیرش حقایق و واقعیات آماده می کند و با حرکت سریع فکری، از مقدمات به مقاصد و نتایج منتقل می شود. و «فقه» یعنی پی بردن به احکام و حلال و حرام و اطلاع بر اخلاقیات و اینکه آفت و زیان نفس انسان چه چیز است و موانع قرب به درگاه حق چیست. و گفته شده فقه، بصیرت و بینایی درونی و قلبی است درباره برنامه های دینی که این بصیرت، در اثر علم و عمل به دست می آید و موجب پیدایش حالت خوف و خشیت می شود.

1- . کافی 2 : 56

راغب در مفردات گوید: فقه یعنی از راه علم به محسوسات و مطالعه در عالم طبیعت،به عالم غیب و ماوراء طبیعت پی بردن.بنابراین فقه اخص از علم است، چون علم یعنی پی بردن به اشیا، چه محسوس و چه غیر محسوس و از هر راهی که باشد، ولی فقه پی بردن به غیر محسوس از طریق علم به محسوس. خداوند متعال فرموده: «فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً»، {چه شده که این گروه فقه و فهم حدیث و گفتار قرآنی را نمی کنند. }(1)،«بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ»، {آنان مردمی هستند که فقه و فهمی ندارند. }(2) و آیات دیگری که در این زمینه آمده است. و فقه یعنی علم به احکام دینی. گفته می شود «فقه الرّجل» یعنی مرد فقیه شد.«تفقّه» یعنی دنبال علم فقه را گرفت و متخصص شد. خداوند فرمود«لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ»، {ترجمه آیه داخل کروشه بیاید. }(3) و «مداراه» یعنی محبت و ملاطفت کردن با مردم و جدال و ستیزه با مردم نکردن و گاهی با همزه (مدارأه) خوانده می شود.

در قاموس گوید: «درأه دفعه» یعنی دفع کرد و بازداشت.«دارأته داریته و دافعته و لاینته» یعنی به مقابله و دفاع پرداختم و ملایمت و نرمی نمودم. بنابراین مداراه دارای دو معنای ضد یکدیگر است (مقابله کردن- ملایمت و نرمی کردن). در نهایه گوید: «کان لا یداری و لا یماری» یعنی مقابله و مخالفت نمی کند که به این معنا، فقط با همزه می آید. اما مدارا کردن و حسن خلق و نرمش نشان دادن به این معنا هم با همزه می آید، ولی اکثرا بدون همزه است.(پایان کلام قاموس)

وفیّ: یعنی همیشه به عهد و پیمان الهی و عهد و پیمان با مردم وفادار بودن. و این معنا نزدیک به معنای صدق و راستی است و ملازم با صدق است. یعنی هر کس دارای صدق و راستی باشد، قطعا به عهد و پیمان خود وفادار است. که علی علیه السّلام(4)می فرماید: «وفای به عهد قرین و همراه صدق و راستی است.» و این

1- . نساء / 78
2- . انفال / 65
3- . توبه / 122
4- . نهج البلاغه 1 : 100

روایتمؤمن را ترغیب می کند که باید با افرادی که دارای این صفات باشند، محبت و دوستی داشت و مصاحبت و رفاقت با این گونه افراد را انتخاب نماید.

و «ورع» که در ذیل حدیث آمده، به معنای تقوا و پرهیزکاری است، بلکه از نظر بعضی از معانی، اخص از تقوا است. چون تقوا یعنی اجتناب از حرام، ولی در ورع اجتناب از شبهه ها و مکروهات، بلکه اجتناب از بعضی مباحات معتبر است. در نهایه گوید: پایه و اساس دین ورع است. گفته است اصل و معنای اولی ورع، خودداری و اجتناب از حرام است، ولی به عنوان استعاره و توسعه معنا در مورد خودداری از مباح و چیز حلال هم گفته می شود.

و برّ: یعنی احسان به پدر و مادر و بستگان، بلکه به همه مردم و گاهی به هر عمل شایسته و اعمال خیر هم «برّ» گفته می شود.

20. کافی: جابر انصاری گوید: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود:آیا می خواهید بهترین مردان شما را به شما معرفی کنم؟ عرض کردیم: آری یا رسول اللَّه ! فرمود: از جمله بهترین مردان شما،پرهیزکار، پاکیزه، دست باز، چشم پاک، نیکوکار به پدر و مادر خود و دلسوز به خانواده است که اهل و عیال خود را در پناه دیگران قرار ندهد.(1)

توضیح: چون حضرت در ابتدا فرمود می خواهم بهترین مردان را معرفی کنم و بعدا فرمود «من جمله از بهترین مردان...»، شاید توهّم منافات در صدر و ذیل سخن حضرت بشود. چون جمله اولی معنایش این است که غیر از این افراد، صنف بهتری نیست و جمله بعدی که فرمود از جمله اصناف بهتر، معنایش این است که غیر از این رقم افراد، باز هم صنف بهتریوجود دارد. ولی در مقام پاسخ و دفع توهّم، گفته شده که مقصود از جمله اول صنف و نوع است، یعنی بهترین صنف شما را معرفی می کنم و مقصود از جمله بعدی، هر فرد از این صنف است، یعنی من جمله از افراد این صنف بهتر، اینها هستند. یا مقصود از بهترین افراد این است که این صنف که دارای این صفات

1- . کافی 2 : 57

هستند، نسبت به کسانی که این صفات را ندارند بهتر هستند، نه اینکه اینان بهترین همه مسلمانان هستند. البته افرادی هم هستند که از جهت دیگری جز آنهم بهتر هستند و در بهتر بودن، در ردیف اینانند.بنابراین بهتر بودن به معنای نسبی آن است، نه بهتری مطلق و بر همه. لذا فرمود: «من جمله از بهترین ها، کسانی هستند که این صفات را دارند.»

مؤلف: ممکن است منظور حضرت در جمله اول، همه افراد بهترها باشد، ولی در مقام معرفی، بعضی از آن بهترین ها را ذکر فرموده باشد. یا مقصود این باشد کسی که دارای این صفات باشد، از جمله بهترها است. یا مقصود از جمله «بخیر رجالکم» این باشد که بعضی از افراد بهتر را به شمامعرفی کنم، که البته برگشت این توجیه به پاره ای از همان پاسخ های قبلی است.

التّقی: پرهیزکار که از شرک به خدا و آنچه باعث بی ایمانی می شود و بپرهیزد، یا از تمامی معصیت ها و گناهان بپرهیزد که بنابراین معنای دوم جمله «التّقیّ الطرفین»(زبان و فرج خود را پاک بدارد)، تخصیص پس از تعمیم می شود که اول پرهیز از جمیع گناهان را تذکر می دهد و سپس در خصوص گناه زبان و فرج جداگانه تذکر می دهد. یا منظور از این جمله، احتراز و خودداری از امور شبهه ناک است. و «نفی» یعنی پاکیزه و از گناهان و آلوده گی های جسمی و روحی و نفسانی و از عقاید و اخلاق پست پاک و طاهر باشد.

السّمح الکفّین: در نهایه گوید: «سمح و اسمح» یعنی با بزرگی و سخاوت جود و بخشش نمود.و نسبت سماحت و جود به کف دست، از این جهت است که عطا و بخشش به وسیله دست ظاهر می شود و کفّین دو دست،به منظور مبالغه است، یا منظور پرداخت حقوق واجبه و صدقات مستحبه است.

التّقیّ الطّرفین: یعنی فرج خود را از حرام و تجاوز به ناموس دیگران و موارد شبهه، و زبان را از دروغ و ناسزا و تهمت و فحش و غیبت و معاصی دیگر و سخنان بی فایده بازدارد و پاکیزه کند. یا منظور فرجین باشد یا مقصود از طرفین فرج و دهان را از حرام و شبهه باز دارد. یا منظور از طرفین، یعنی از طرف پدر و مادر پاک و بزرگوار و اصیل باشد. البته معنای اول بهتر است. در نهایه گوید: «طرفا لانسان» دو

طرف و دو جهت انسان،«لسانه و ذکره» زبان و فرج او،«و منه لا یدری ایّ طرفیه اطول»، هم زبانش دراز است و هم پایین شکمش بی بند و بار است و «ما ادری ایّ طرفیه اسرع» نفهمیدم کدام طرفش سریع تر است. کنایه از اینکه هم مرض تهوع و استفراغ دارد و هم مرض اسهال که هر دو طرف بالا و پایین با سرعت کار می کند .

و معنای سوم (فرج و دهان) هم خوب است، چون در حدیثی است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «بیشترین چیزهایی که موجب رفتن دوزخ می شود دو سوراخ است. پرسیدند:یا رسول اللّه! آن دو چیست؟ فرمود: فرج و دهان.» و نیز در اخباری که در موضوع مهلکات و موجبات هلاکت و شقاوت وارد شده، شهوت شکم و پایین تر از شکم، قرین هم ردیف یکدیگر ذکر شده است.(1) و در معانی الاخبار از حضرت نقل شده که فرمود: «هر کس ضامن شود که حفظ کند آنچه بین دو فک او است یا دهان و آنچه مابین دو پای او است، من هم برای او بهشت را ضامن می شوم.» و خیلی از علما این روایت را به معنای دهان و فرج معنا کرده اند. صدوق مرحوم گفته منظور زبان و فرج است و اسباب بلاها و گرفتاری ها از این دو عضو سرچشمه می گیرد .

البرّ بوالدیه: یعنی آن کس که به پدر و مادر احسان و نیکی کند، مطیع آنان بوده و در صدد تامین خواسته های آنان باشد.

و لا یلجئ عیاله الی غیره: یعنی با اینکه قدرت تأمین هزینه عیالات خود را دارد، آنها را مضطر و مجبور به این نکند که از دیگران تقاضای کمک کنند.

الجأته الیه: و «لجأته» با همزه، یعنی او را مضطر و مجبورش ساختم.

21. کافی:عبد الله بن سنان از مردی از بنی هاشم روایت می کند که گفت: چهار خصلت است که هر کس دارای آنها باشد، اسلامش کامل است، اگر چه از فرق سر تا پایش خطا و گناه باشد: صدق و راستی؛ حیاء و شرم؛ خوش خلقی؛ شکر و سپاسگزاری.

1- . خصال 1 : 39

توضیح: مقصود از مرد هاشمی، حضرت صادق علیه السّلام است. و از جهت تقیه شدید و اختناقی که در آن زمان بوده، این تعبیر گمنام شده. یا منظور از مرد هاشمی، راوی حدیث بوده و ضمیر «قال» مربوط به حضرت است.

لم تنقصه: یعنی این گناهان صدمه ای به اسلامش نمی زند، که گفته شده یعنی خداوند به برکت این صفات چهارگانه، او را موفق به توبه خواهد نمود، بنابراین از ثواب اخروی او چیزی کم نمی شود. علاوه بر این دارا بودن این صفات، موجب ترک خیلی از معاصی خواهد شد.

22. امالی صدوق: حضرت سجاد علیه السّلام فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود کفن دزد. همسایه ای داشت که روزی بیمار شد و مرگ خود را نزدیک دید. مرد، همسایه نبّاش و کفن دزدش را خواست و به او گفت: من چگونه همسایه ای بودم؟نبّاش گفت: بهترین همسایه. گفت: تقاضایی دارم. نبّاش گفت: خواسته ات حتما تامین است. مرد همسایه دو عدد کفن در مقابل نباش گذاشت و گفت: دوست دارم بهترین اینها را برداری و هنگامی که من مردم، قبر مرا نبش نکنی و کفن مرا ندزدی. نباش به ملاحظه آشنایی و همسایگی، از برداشتن کفن خودداری کرد. ولی وقتی همسایه اصرار کرد، بالاخره کفن بهتر را برداشت.

اتفاقا در یکی از همان شب ها آن شخص فوت کرد. پس از این که به خاک سپرده شد، نباش فکر کرد و با خود گفت: این شخص که مرده و به خاک سپرده شد. الان چه می داند که من کفن او را برداشته ام یا رها کرده ام. پس طبق عادت همیشگی خود شبانه بر سر قبر آمد. اما همین که قبر را شکاف، ناگهان صدایی شنید که به او گفت: چنین نکن! نبّاش سخت وحشت زده شد و به کلی این عمل ننگین را کنار گذاشت. بعدا در مقام وصیت برآمد و به فرزندانش گفت:من چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند پدر خوبی بودی. گفت من تقاضایی از شما دارم.گفتند: هر چه می خواهی بگو که حتما انجام خواهیم داد، ان شاء الله! گفت: من دوست دارم وقتی مردم، بدن مرا با آتش بسوزانید و چون خاکستر شدم، خاکستر بدنمرا به باد دهید و نصفش را در دریا و نصف دیگرش را در بیابان پراکنده سازید.

پس از مردن نباش،یکی از فرزندانش طبق وصیت او عمل کرد و چون خاکسترش را پراکنده ساخت، خداوند متعال به دریا و بیابان فرمان داد که ذرات بدن مرد را جمع نماید. ناگهان مرد نبّاش زنده شد و ایستاد. خداوند متعال به او خطاب کردو فرمود: به چه جهت چنین وصیّتی کردی؟ عرض کرد: قسم به عزت و عظمت تو که جز خوف و ترس از عذاب، هیچ عاملی در میان نبود. خدای مهربان فرمود: من هم به پاداش این عمل، تمام دشمنانت را از تو راضی خواهم کرد و خوف و وحشتت را به امن و امان تبدیل کرده و ترا مشمول بخشش و مغفرت خود ساختم.(1)

23.امالی صدوق: لیث بن ابی سلیم گفت: از یکی از انصار شنیدم که می گفت: در روزی بسیار گرم و سوزان که رسول خدا در سایه درختی استراحت فرموده بود،مردی در طرف بیابان نمودار شد، جامه های خود را بیرون آورده و با بدن برهنه بر روی ریگ های سوزان می غلتید، پشت و شکم و پیشانی خود را بر آن سنگ های داغ می گذاشت و می گفت: ای نفس! این حرارت را بچش! آتش دوزخ بسیار سوزان تر از این سنگ هاست! کرد تا مدتی مشغول این عمل بود و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله هم داشت نگاه می کرد. سپس آن مرد برخاست، لباس های خود را پوشید و به راه افتاد تا برود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با دست مبارک اشاره ای به او نموده و احضارش کرد. آنگاه فرمود: ای بنده خدا! کاری از تو مشاهده کردم که از هیچ کس ندیدم. چه چیز تو را وادار به این عمل کرد؟ عرضه داشت: خوف و ترس از عذاب الهی. من این رنج و شکنجه را به نفس خود دادم و گفتم بچش که عذاب و شکنجه دوزخ از این سنگ سوزان تر است. پیغمبر فرمود: به راستی آنچنان که باید و شاید از خدای خود ترسیدی و خداوند به وجود تو بر اهل آسمان مباهات می کند. سپس حضرت به حاضرین فرمود: نزدیک رفیق خود بشوید تا برای شما دعا کند. همگی نزدیک شدند وآن مرد برای آنها دعا کرد و گفت: خدایا! همه ما را از هدایت خود برخوردار بفرما، ما

1- . امالی صدوق : 197

را در صراط مستقیم قرار ده، زاد و توشه ما را تقوا و پرهیزکاری بنما و منزلگاه و بازگشت ما را بهشت بفرما.(1)

24. امالی صدوق: از امیر مؤمنان علی علیه السّلام سؤال شد: بهترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: آن کس که ترسش از خدا بیشتر،پرهیزکاری اش بهتر و در دنیا از همه زاهدتر باشد.(2)

25. امالی صدوق: در خبر مناهی پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله است که حضرت فرمود: آن کس که عمل زشتی یا زمینه اعمال شهوتی به او پیشنهاد شود و از روی خوف و ترس از خدا از آن عمل خودداری کند، خداوند به پاداش عملش آتش را بر او حرام می گرداند و او را از وحشت بزرگ قیامت در امان قرار می دهد و به آن وعده ای که در قرآن داده (وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ) وفا خواهد نمود.(3)

26. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بهترین علم، خوف و خشیت از خدا و بدترین جهل و نادانی، مغرور بودن به بخشش خدا است.

27. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: امام علیه السلام درباره آیه: «وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی»، فرمود: مورد این آیه آنجایی است که بنده در برابر گناه و معصیتی قرار گیرد و قدرت بر انجام آن هم داشته باشد، ولی از خوف الهی آن را ترک کند و خود را از ارتکاب آن گناه باز دارد که پاداشش بهشت است.(4)

28. خصال:رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: خداوند متعال فرمود: به عزت و جلال خود سوگند که دو ایمنی و دو وحشت را برای بنده خود جمع نخواهم

1- . امالی صدوق: 205
2- . امالی صدوق: 237
3- . امالی صدوق: 257
4- . تفسیر قمی: 711

کرد؛ اگر در دنیا از من ایمن باشد، روز قیامت خوف و وحشت خواهد داشت و اگر در دنیا از من بترسد، روز قیامت در امن و امان خواهد بود. (1)

مؤلف: بسیاری از اخبار به این مضامین در باب «جوامع کلم» (سخنان جامع) و در باب «صفات و علائم شیعه» ذکر شد و بعدا در مواعظ هم می آید.

29. خصال: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: در امت های پیشین سه نفر همسفر شدند. در حالی که آنها صحبت کنان طی سفر می کردند، باران شدیدی آنها را گرفت برای حفظ خود به غاری که در کوه بود پناهنده شدند. اتفاقا در اثر ریزش سنگ ها، سنگ بزرگی هم فروغلطید و آمد و در غار را به کلی گرفت و مسدود کرد. پناهندگان در وحشت عجیبی فرو رفتند و به یکدیگر گفتند: رفقا به خدا سوگند جز راستی و صدق راه نجاتی نیست. بیایید هر یک از ما صادقانه دعا کنیم و با عمل صدق و حقیقتی - اگر در خود داشته ایم - توسل جسته و به وسیله آن عمل از خدا استمداد نماییم. یکی از آنان رو به درگاه خدا کرد و گفت: خدایا! تو خود می دانی که من شخصی را اجیر کردم و یک پیمانه برنج اجرت او بود که نزد من ماند. من آن برنج را کاشتم و از سود زراعتش گاوی خریدم. مدتی گذشت تا اینکه روزی آن اجیر آمد و مطالبه اجرت خود را کرد. من گفتم برو و این گاو را برای خود ببر. گفت: یعنی چه؟ من فقط یک پیمانه برنج از تو طلبکارم! گفتم: این گاو را ببر که این همان اجرت تو است. بالاخره گاو را دادم و برد. بار الها! اگر می دانی که این عمل من برای تو و از جهت خوف و ترس از تو بوده، فرج و راه نجاتی به ما عنایت فرما. ناگهان سنگ مختصر حرکتی کرد و کمی از دهانه غار جدا شد. دیگری گفت: خدایا! تو می دانی که من پدر و مادر پیر و فرتوتی داشتم و برای تأمین خوراک آنان هر شب مقداری شیر می آوردم. اتفاقا شبی از شب ها دیر آمدم و دیدم آنها به خواب رفته اند. روش من این بود که هر شب اول پدر و مادر را سیر می کردم،آنگاه شیر اضافی را برای خانواده خود می بردم. آن شب عیالات من از گرسنگی فریاد می کشیدند. من فکر کردم اگر اینها را

1- . خصال 1 : 39

بیدار کنم مبادا ناراحت شوند و اگر برگردم، ممکن است بیدار شوند و شیر و غذای خود را بخواهند. از این نظر من تا صبح به انتظار بیداری آنها نشستم. پروردگارا! اگر می دانی که این عمل را از ترس و خوف تو انجام دادم، راه نجات و فرجی به ما عنایت فرما. ناگهان سنگ کمی بیشتر حرکت کرد و مقدار زیادتری از دهانه غار جدا شد،به طوری که از شکاف آسمان را دیدند.

سومی گفت: خدایا! تو می دانی که من دختر عمویی داشتم که محبت و عشق او در اعماق دل من نفوذ کرده و محبوب ترین افراد بود در نظر من و همواره مترصد فرصتی بودم. تا اینکه بالاخره هدف خود را به او گفتم و پیشنهاد عمل نامشروع به او کردم، ولی او خودداری کرد وگفت: در صورتی به کام دل خواهی رسید که مبلغ یک صد دینار نقد بپردازی. من در صدد تهیه مبلغ برآمدم تا بالاخره آن را به دست آوردم و در اختیار او گذاشتم. او هم خود را در اختیار من نهاد. چون آماده عمل شدم دختر گفت: ای جوان! از خدا بترس و این مهر بکارت را به جز از طریق مشروع مشکن. من از جهت خوف و ترس از عذاب برخاستم و کنار رفتم و آن مبلغ را هم برای او گذاشتم. خدایا! اگر می دانی که این کار من از لحاظ خوف و خشیت از تو و برای رضای تو بوده، ما را از این مهلکه نجات ده! ناگهان سنگ غلطید و کنار رفت و همه نجات یافتند.(1)

مؤلف: در داستان اصحاب کهف، همین قضیه با سند دیگری گذشت. همچنین با تغییر مختصری در باب «اخلاص» هم ذکر شد.

30. خصال:(2) خوف و ترس پنج نوع است: خوف، خشیت، وجل، رهبت، و هیبت. ترسی که از جهت گناه باشد خوف است. خشیت برای علماء و آگاهان است. وجل برای فروتنان، رهبت برای عبادت کنندگان و هیبت هم برای عرفاء و اهل معرفت است. اما خوف که برای گناه است، می بینیم که خداوند متعال فرموده«وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ

1- . خصال 1 : 87
2- . خصال 1 : 135

رَبِّهِ جَنَّتانِ.» خشیت برای تقصیر و از لحاظ احساس عظمت او و قصور خود است که خداوند فرمود: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» وجل از جهت ترک خدمت و احساس عدم انجام وظیفه است، که خداوند متعال فرمود: «الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، {مؤمنین کسانی هستند که به هنگام یاد حق، دلشان می ترسد و می لرزد.}(1) و هیبت از لحاظ احساس تقصیر در مقابل خدای بزرگ است که فرمود: «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ»، {خداوند شما را از خودش بر حذر می دارد که مبادا به غیر او بپردازید.} (2) از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حالتی بازگو شده که حضرتش هنگامی که مشغول به نماز می گشت، به دلیل هیبتی که احساس می کرد، از سینه حضرت صدایی شبیه جوشش دیگ شنیده می شد. این حدیث را ابو عبداللّه بن حامد از بعضی از ائمه صالحین علیهم السّلام مرفوعا نقل نموده است.

31. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:هر بنده ای که خود را وقف بر خدا کند و تمام کارهایش را برای خدا انجام دهد، خداوند او را قطعا داخل بهشت خواهد فرمود.(3)

32. امالی طوسی:حضرت باقر علیه السّلام فرمود: هر کس از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند و همه کس مراعات عظمت او می کند. و هر کس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند و از همه کس می ترسد...» تا آخر خبر.(4)

33. امالی طوسی: حضرت صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش علیه السّلام نقل می کند که فرمود: در حکمت های آل داود چنین آمده است: ای فرزند آدم! تو که هنوز از پستی و غفلت به هوش نیامده ای، چگونه از هدایت و ارشاد سخن می گویی؟ دلت را قساوت و تیر گی فراگرفته و عظمت خداوند را فراموش کرده ای. اگر علم و

1- . انفال / 2
2- . آل عمران / 28 - 30
3- . امالی طوسی 1 : 122
4- . امالی طوسی 1 : 139

آگاهی به خدا در تو بود و به عظمت و جلال او معرفت و شناخت داشتی، همیشه در خوف و خشیت از او بودی و به وعده و الطافش امیدوار می شدی. وای بر تو! چرا به یاد قبر و تنهایی

خود در آن خانه وحشت زا نیستی؟(1)

34. امالی طوسی: امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: مؤمن صبح و شام، همیشه در خوف و دارای حالت ترس است، گرچه نیکوکار باشد. چون او خود را بین دو چیز می بیند: عمر سپری شده و مدت گذشته که نمی داند خداوند با او چه رفتار خواهد نمود و عمری که باقی مانده که در این مدت بازمانده، چه حوادث نیک یا بدی در انتظار او است و با موجبات هلاکت چه خواهد کرد.(2)

35. امالی طوسی: حضرت سجاد علیه السّلام می فرمود: ای زاده آدم! تو همیشه در خیر و سعادت هستی، تا هنگامی که اندرزگو و خیرخواهی در درون خود داشته باشی، مرتب از خود محاسبه کنی، اعمالت را بررسی نمایی، خوف و ترس از حق را شعار خود سازی و حزن و اندوه را ملازم خود قرار دهی. ای فرزند آدم! تو قطعا خواهی مرد و مسلما برانگیخته خواهی شد و در مقام حساب، در برابر خدا قرار خواهی گرفت و از تو پرسش می شود؛ خود را برای جواب مهیا کن.(3)

36. امالی طوسی:(4) حضرت صادق علیه السّلام به معلّی بن خنیس فرمود: ای معلی! عزت و ارجمندی از خدا بخواه تا تو را عزیز سازد. عرض کرد: چگونه و چه کنم؟ فرمود: از خدا بترس تا همه چیز از تو بترسد...» تا آخر خبر.

37. امالی طوسی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یک گروه سه نفری همسفر شدند. پس از مقداری مسافرت بارانی شدید آنها را گرفت. پس به غاری که در کوه بود پناهنده شدند.اما ناگهان ناگهان صخره ای از بالای سقوط کرده و در غار را به کلی مسدود کرد. آنها به یکدیگر گفتند: رفقا! سخت در معرض خطر افتادیم. لازم است

1- . امالی طوسی 1 : 206

2- . امالی طوسی 1 : 211
3- . امالی طوسی 1 : 114
4- . امالی طوسی 1 : 310

هر یک از ما، بهترین عملی را که در مدت عمر خود انجام داده ایم وسیله نجات قرار دهیم، شاید خداوند مهربان ما را به خاطر آن عمل، از این مهلکه نجات دهد.

یکی از آنان گفت: خدایا! تو خود می دانی که من پدر و مادری پیر و همسر و فرزندان کوچکی داشتم که سرپرست همه آنها من بودم و زندگی خود را به وسیله گوسفندانی چند تامین مینمودم. چون شب فرا می رسید و شیر گوسفندان را می دوشیدم، اول پدرم و مادر پیرم را غذا می دادم و نزد آنها بودم تا آنان به خواب می رفتند. اتفاقا یک شب پس از آنکه ظرف شیر را پاکیزه شستم و شیر را دوشیده و نزد آنان رفتم، دیدم که آنان به خواب رفته اند. با همان ظرف شیر بر سر بالین آنها ایستادم و کودکانم هم از گرسنگی فریاد برداشته بودند، اما دوست نداشتم که بچه ها را پیش از آنها غذا دهم. از طرفی هم نمی خواستم آنان را بیدار کنم که مبادا ناراحت شوند. در نتیجه تا طلوع صبح به همان حال ماندم. پروردگارا! اگر می دانی این عمل را فقط برای رضای تو انجام داده ام، به این سنگ فرمان ده تا مقداری حرکت کند که ما بتوانیم آسمان را ببینیم. ناگهان سنگ به حرکت درآمد و در اثر جنبش آن، روزنه ای باز شد که آسمان را دیدند.

دیگری گفت: خدایا! تو بهتر می دانی که من دختر عمویی داشتم و سخت شیفته او بوده و در چشم من از همه عزیزتر بود. من به او پیشنهاد خواسته خود را نمودم و او گفت که ممکن نیست، مگر اینکه مبلغ یک صد دینار پول بدهی. من تکاپو کردم تا بالاخره توانستم آن وجه را تهیه کنم و به او بپردازم. او هم خود را به ناچار در اختیار من گذاشت. مقدمات عمل از هر جهت فراهم شد و من مهیا در همان حال بودم که دختر گفت: از خدا بترس و مهر بکارتم را جز از راه مشروع باز نکن. من هم به خود آمدم، ترسیدم و کنار رفتم. خدایا! اگر می دانی که من راست می گویم و این عمل را برای رضای تو انجام دادم، ما را از این خطر نجات ده. ناگهان سنگ جنبش دیگری کرد و شکاف بیشتری پیدا شد.

سومی گفت: بار الها! من شخصی را به پیمانه ای برنج اجیر کرده بودم. چون از عملش خلاص شد، اجرتش را دادم، ولی او نگرفت و قهر کرد و رفت. من هم مرتب با

همان اجرت کار کردم تا تعدادی گاو و گوساله برای او جمع کردم. پس از مدتی آمد و گفت: از خدا بترس و حق مرا بده و به من ظلم نکن. من گفتم: برو این گاوها را برای خود ببر. آن شخص هم گاوها را گرفت و برد. خدایا! اگر این عمل من برای رضای تو بوده، ما را از این مهلکه نجات ده.

یک مرتبه سنگ حرکت کرده و کناری غلطید و راه غار به کلی باز شد. آن گروه هم بیرون آمدند و به سفر خود ادامه دادند.(1)

38. علل الشرائع: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: گروهی مرتکب گناه شدند و بعدا به خود آمدند، حالت خوف و ترسی به آنان دست داد و شدیدا مضطرب شدند. گروه دیگری نزد آنها آمدند و وقتی وضع آنها را دیدند سؤال کردند: چرا چنین اضطراب و وحشتی دارید؟ پاسخ دادند: چون آلوده به گناه شدیم، از همان گناهان خود می ترسیم. آن گروه گفتند: ناراحت نباشید، ما گناهان شما را به گردن می گیریم. خداوند متعال به آنان خطاب کرد و فرمود: عجبا! این گناه کنندگان می ترسند و احساس شرمساری می کنند و مضطربند، ولی شما جرات پیدا می کنید! لذا بر آنها عذاب فرستاد.(2)

39. امالی صدوق: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:رجاء و امید تو به لطف خداوند، باید طوری باشد که تو را بر معصیت و گناه بی باک و جری نکند. و خوف و ترست از او، تا حدی باشد که تو را از رحمتش مایوس و ناامید نسازد.(3)

40. امالی صدوق:(4) حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در وصایای لقمان به پسرش چنین آمده است: ای پسرک! از خدای خود به گونه ای بترس که اگر فرضا ثواب و طاعت جن و انس را داشته باشی، باز هم بترس که تو را عذاب کند. همین طور

1- . امالی طوسی 2 : 10
2- . علل الشرایع 2 : 209
3- . امالی صدوق: 10
4- . امالی صدوق: 397

رجاء و امیدت به خدا بگونه ای باشد که اگر بر فرض گناه جمیع جن و انس را داشته باشی باز هم امید به رحمت و مغفرتش داشته باشی.

مؤلف: در باب «مواعظ لقمان» همین حدیث با سندهای دیگر گذشت.

41. معانی الاخبار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که دارای خوف باشد، همین ترس زبان او را از گفتار باز می دارد.(1)

42. تفسیر علی بن ابراهیم قمی: از پدر خود، از ابن ابی عمیر، از ابن حجاج نقل می کند که گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: مردم حدیثی درباره آخرین فردی که فرمان رهسپار شدن به دوزخ در حق او صادر می شود نقل می کنند. حضرت فرمود: آن طوری که آنها می گویند نیست. آن حدیث چنین است که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: روز قیامت به آخرین کسی که دستور ورودش به دوزخ صادر می شود، هنگام اجرای دستور، آن بنده توقف و التفات و توجهی به خدا می نماید. خداوند جبار به ملائکه موکل می فرماید: این شخص را برگردانید! پس از برگرداندن او، خداوند به آن بنده خطاب می کند: به چه مناسبت التفات و توجه نمودی؟ عرض می کند: خدایا! چون گمان من این چنین نبود. خدای مهربان می فرماید: پس گمان تو چگونه بود؟ عرض می کند: خدایا! من به تو حسن ظن داشتم و گمان و امید به مغفرت تو داشته و توقع داشتم که مرا در بهشت جایگزین فرمایی. خداوند جبارمی فرماید: ای ملائکه و مامورین من! به عزت و جلال خود و به نعمت های ارزنده و بلندی مقام و ارتفاع رتبه ام سوگند که این بنده گنه کار، یک لحظه هم گمان خوب نسبت به من نداشت و اگر یک لحظه حسن ظن و امید خیر از من داشت، من او را به آتش نمی ترساندم. با این حال دروغش را امضاء کنید و او را داخل بهشت نمایید!

سپس حضرت فرمود: هر بنده ای گمان خوب و امید خیر از خدا داشته باشد، خدا را با همان لطف در کنار امیدش خواهد یافت، و همین است مضمون آیه شریفه ای

1- . معانی الاخبار: 238

که فرموده: «وَ ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِینَ»،(1) {این کیفر مطابق گمانی است که شما در حق خدا داشتید و همین سوء نیت و گمان بد شما، شما را پست و خوار نمود و در نتیجه از زیانکاران شدید. }(2)

43. ثواب الاعمال: با اختلاف مختصری همین حدیث را نقل کرده و در بابی که عنوانش این است (باب آنچه از رحمت خداوندی درقیامت ظهور پیدا می کند) باز همین حدیث ذکر شده است.(3)

مؤلف: در باب «توکل و تفویض» پاره ای از اخبار قریب المضمون با این احادیث ذکر شده است.

44. عیون اخبار الرضا: حضرت رضا علیه السّلام فرمود: گمان و امید خود را به خدا نیکو نما که خداوند می فرماید: من در کنار گمان و امید بنده خود هستم. اگر امید خوب داشته باشد، خوبی خواهد دید و اگر امید بد داشته باشد، بدی می بیند.(4)

45. امالی طوسی: حضرت باقر علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که خداوند متعال فرموده است: عمل کنندگانی که به منظور رسیدن به پاداشهای اخروی اعمالی انجام می دهند، نباید اتکا و اعتمادشان بر آن اعمال باشد. زیرا بندگان من هر چه کوشش کنند و به خود رنج عبادت دهند و عمر خود را در اطاعت و بندگی صرف نمایند، باز هم مقصرند و حق عبادت و بندگی را انجام نداده اند و از این طریق، استحقاق فضل و ثواب و مزد و پاداش نخواهند داشت و برای رسیدن به نعمت های بهشتی و درجات عالیه در جوار رحمت من، باید به لطف من و عنایت من اعتماد کنند، به رحمت و فضل من امید داشته باشند و به حسن ظن در حق من، اتکا و اطمینان بنمایند که در این صورت، رحمتم شامل آنها خواهد شد و بر آنان منت نهاده به

1- . فصلت / 23
2- . تفسیر قمی: 592
3- . ثواب الاعمال: 157
4- . عیون الاخبار الرضا 2 : 287

رضوان و خشنودی من واصل می شوند و عفو و بخششم آنان را فرا می گیرد، چون من خداوند رحمان و رحیمم وخود را به این صفات و اسماء نامیده ام.(1)

46. امالی طوسی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مراقب باشید که تا لحظه مرگ خود، به خداوند حسن ظن داشته باشید. چون بهای بهشت، همان حسن ظن و داشتن امید خیر از خداست.(2)

47. خصال: پیامبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: یا علی! با کسی که ترسو است مشورت مکن که چنین شخصی، تمام راه ها را بر تو مسدود می کند و از جهت ترس مرتب می گوید از این راه و از آن راه مرو! همچنین با بخیل مشورت مکن که او تو را از رسیدن به هدف بازمی دارد. با حریص هم مشورت منما که حرص و طمع را در نظر تو آراسته و جلوه می دهد و تو را مانند خود آزمند می نماید. و بدان که این صفات ترس و بخل و حرص، یک ریشه دارند و آن بدبینی و سوء ظن به خدا است.(3)

48. ثواب الاعمال: اسحاق بن عمار از حضرت صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: ای اسحاق! از خدا بترس، آنچنان که احساس کنی که خدا را داری می بینی، که اگر تو او را نمی بینی، او قطعا تو را می بیند. و اگر خیال کنی که او تو را نمی بیند، مسلم از مرزاسلام خارج شده و جزو کافران هستی. و اگر ایمان داری که او تو را می بیند و در عین حال تو خود را به هنگام معصیت و گناه از مخلوق مستور و پنهان می نمایی ولی در مقابل او معصیت او را انجام داده و در حضورش با او مخالفت می کنی، پس در نتیجه تو خداوند بزرگ را در حد بی ارزش ترین بینندگان قرار داده و هیچ اعتنایی به او نمی کنی.(4)

49. ثواب الاعمال: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:گروهی مرتکب گناهان زیادی شدند. ناگهان به خود آمدند، از نتایج و کیفر گناهان خود بر آشفته شدند و

1- . امالی طوسی 1 : 215
2- . امالی طوسی 1 : 389
3- . خصال 1 : 50

4- . ثواب الاعمال: 133

سخت در خوف و اضطراب فرو رفتند. ولی عده دیگری آمدند و به آنان گفتند: باکی نداشته باشید، گناهان شما به گردن ما! و بالاخره آنها را از آن حالت خوف بیرون بردند.

خداوند متعال هم عذاب خود را بر آنان نازل فرمود. سپس خطاب به آن گروه دوم کرد و فرمود: چه مردم بدی بودید شما! آنها از من ترسیدند، ولی شما در گناه جری و جسور بودید.(1)

در محاسن(2)نیز نظیر این حدیث را نقل کرده است.

50. محاسن:(3) سلمان فارسی رضوان اللّه علیه گفت: سه چیز مرا به خنده آورده و سه چیز مرا به گریه واداشته است. اما آن سه چیزی که موجب گریه من است: فراق و جدایی از عزیزان، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و یاران پاک آن حضرت؛ هول و ناراحتی لحظات مرگ؛ حضور در برابر خدای جهان روزی که اسرار و نهانی ها علنی و آشکار خواهد شد. سرنوشت نهایی خود را نمی دانم که بهشت است یا جایگاه من دوزخ خواهد بود.

اما آن سه چیز که مرا به خنده آورده و در شگفتم: غافلی که در کمال بی تفاوتی و غفلت به سر می برد،ولی از او غفلت نشده و تمام اعمال او تحت مراقبت است؛ کسی که دنبال دستیابی به دنیا و خواسته های دنیوی است و مرگ هم سخت در دنبال او است؛ شخص خندانی که نفهمیده است سید و مولایش از او خشنود است یا بر او خشمناک.

51. محاسن: حضرت صادق علیه السّلام فرمود:روز قیامت بنده در برابر پروردگار احضار می شود و فرمان بردن به دوزخ در حق او صادر می گردد. در همین حال آن بنده می گوید: نه! به عزتت سوگند که گمان من این چنین نبود. خداوند به او

1- . ثواب الاعمال: 216
2- . محاسن: 116
3- . محاسن: 4

می فرماید: گمان تو نسبت به من چه بود؟ عرضه می دارد: گمانم این بود که تو مرا می بخشی. خداوند می فرماید: تو را بخشیدم.

حضرت باقر علیه السّلام فرمود: این بنده گنه کار یک لحظه هم به خدا حسن ظن نداشت و اگر در دنیا دارای حسن ظن و امید صحیح بود، در چنین موقع ناراحت کننده ای نمی ایستاد و قبل از این مشمول عفو الهی می شد.(1)

مؤلف: در باب «آنچه ازرحمت های الهی که در آخرت نمایان می شود» نظیر این حدیث را نقل کردیم.

52. قصص الأنبیاء: حضرت باقر علیه السّلام. فرمود: زن بدکاره ای روابط خود را با جوانان بنی اسرائیل برقرار نمود و آنان را منحرف ساخت. بعضی از آن جوانان در گفتگوی خود گفتند: این زن به قدری فریبا و دلربا است که حتی اگر فلان عابد صومعه نشین او را ببیند، مفتون و دلباخته او خواهد شد. اتفاقا همین زن صحبت آنان را شنید ودرباره آن عابد تصمیم گرفت و پیش خود گفت: سوگند می خورم که تا آن عابد را فریب ندهم، به خانه ام نروم. پس همان شب به طرف منزل عابد حرکت کرد و در را کوبید. عابد سؤال کرد کیست؟ گفت: امشب مرا در منزل خود جای بده. عابد امتناع کرد، ولی زن گفت:به من پناه ده که گروهی از جوانان بنی اسرائیل در تعقیب من هستند. اگر مرا پناه ندهی آنان مرا به چنگ آورده و رسوا خواهند ساخت.

عابد غافل از مکر زن، چون این سخن را از او شنید فورا در را باز کرد و زن داخل شد. پس از چند لحظه ای زن لباس های خود را کنار زده و بیرون آورد و با آن جمال و زیبایی مخصوص به خود ،جلوه گری کرد. تا اینکه بالاخره در دل عابد راه باز کرد،به طوری که ناگهان عابد دست خود را به طرف زن دراز کرد، ولی همین که دستش با بدن زن تماس پیدا کرد، فورا دست خود را پس کشید، به طرف آتشی که در زیر دیگ غذا شعله ور بود حرکت کرد و دست خود را در آتش نهاد. زن با کمال تعجب و وحشت گفت: چه می کنی ؟ عابد گفت: این دست جنایتکار را قبل از آتش دوزخ

1- . محاسن: 25

باید با همین آتش دنیوی بسوزانم. زن که چنین دید، با سرعت خود را به بنی اسرائیل رسانید و گفت: مردم! عابد را دریابید که می خواهد خود را بسوزاند. جوانان به طرف منزل عابد به راه افتادند، اما وقتی به آنجا رسیدند، دیدند عابد دستش را سوزانده است.

53. قصص الأنبیاء: از هارون بن خارجه، از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که در بنی اسرائیل زنی بر عابدی مهمان شد. عابد در اثر وساوس شیطانی،در ذهن خود تصمیم به عمل نامشروع گرفت و چندین بار به طرف زن میل می کرد و باز منصرف می شد و هر بار که می خواست به طرف او حرکت کند،به منظور بازداشتن خود و کیفر این تصمیم، یک انگشت خود را به آتش می برد.بالاخره با همین حال شب را سپری کرد. صبح که شد به زن گفت: حرکت کن و بیرون رو که مهمان بدی بودی برای من.

54.

مرحوم صدوق از پدر خود مرفوعا نقل می کند که حضرت یحیی بن زکریا علیه السّلام به قدری با نماز و گریه و ناله سر و کار داشت که در اثر گریه فراوان،عاقبت گوشت چهره اش آسیب دید و از بین رفت. حضرت یحیی دو قطعه نمد روی چهره خود نهاد که اشک های او را به خود بگیرد و شب ها را هم به بیداری می گذارند. پدر بزرگوارش فرمود: ای پسر عزیزم! من تو را از خدا درخواست کردم که سرور قلب و روشنی چشمم باشی. از گریه کم کن و نماز بخوان! گفت: پدر! جبرئیل علیه السّلام به من خبر داد که در پیش رو آتش بیابانی است که فقط گریه کنندگان می توانند از آنجا عبور کنند. فرمود: پسر عزیزم! گریان باش که سزاوار است چنین باشی.

55. صحیفه الرضا: حضرت رضا از اجداد گرامی خود علیهم السلام ، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند خداوند متعال فرمود: ای زاده آدم! گناهانی که از مردم می بینی، تو را از گناه خودت غافل نسازد. نعمت و احسان مردم، تو را از

نعمت های الهی غفلت ندهد. و در عین حالی که تو خود را به لطف خداوندی امیدوار می بینی، مردم را از رحمت حق مایوس و ناامید مگردان.(1)

در عیون الاخبار الرضا هم شبیه این حدیث نقل شده است.(2)

56. فقه الرضا: چنین روایت شده که خداوند متعال به حضرت داود وحی فرمود: دختر فلان زن در بهشت با تو هم درجه است. حضرت داود علیه السّلام به منزل او رفت و از اعمال و رفتار او جویا شد. دید در اعمال یومیه خود با سایر مردم فرقی ندارد. از حالت درونی و روحی او سؤال کرد. در پاسخ گفت: وضع روحی من طوری است که هر دگرگونی و تغییر وضعی برای من پیش آید، من در حالت دومی خوشحال تر از حالت قبلی هستم. داود علیه السّلام گفت: حقا که دارای حسن ظن در حق خدا هستی!

و از عالم (موسی بن جعفر علیهما السلام) علیه السّلام حدیث می کنم که فرمود: مؤمن به هر گونه خیر و سعادت دنیوی و اخروی که نائل شود، فقط در اثر حسن ظن و امیدش به خداوند متعال است و در نتیجه اخلاق نیکو و خودداری از غیبت مؤمنین است.به خدا سوگند که مؤمن پس از توبه و استغفار، مشمول عذاب الهی نخواهد شد،مگر در اثر سوء ظن و نومیدی از لطف حق و بدخلقی و غیبت مؤمنین. به خدا سوگند هر مؤمنی که دارای صفت حسن ظن به خدا باشد، لطف خداوند را در کنار امید خود خواهد دید. چون خدای عزوجل کریم و بزرگ است و شرم دارد بر خلاف حسن ظن و بر خلاف امید بنده خود عمل کند. پس شما باید حسن ظن داشته باشید و به لطف و کرم الهی رغبت نمایید. خداوند در قرآن فرموده: «الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ»، {در اثر گمان بد به خدا، بدی هم به آنان برگشت می کند.}(3)و روایت شده که داود علیه السّلام گفت: خدایا! آن کس که تو را شناخت و در عین حال حسن ظن به تو نداشت، به تو ایمان نیاورده است. و در حدیث است که آخرین بنده ای

1- . صحیفه الرضا: 4
2- . عیون الاخبار الرضا 2: 29
3- . فتح / 6

که دستور ورود به دوزخ در حقش صادر می شود،خطاب به خدای خویش عرض می کند: پروردگارا! چنین گمانی نسبت به تو نداشتم. خداوند می فرماید: گمان تو چگونه بود؟ عرض می کند: گمانم این بود که تو گناه و خطای مرا می بخشی و در بهشت جایگزینم می نمایی. خداوند به ملائکه خود خطاب می کند: به عزت و جلال و جود و کرم و بلندی و ارتفاع مقام خود سوگند که این بنده یک لحظه هم امید خیر و حسن ظن به من نداشت، و اگر یک لحظه حسن ظن و امید به لطف من داشت، من او را به آتش نمی ترساندم. در عین حال همین دروغ و ادعایش را بپذیرید و او را به بهشت داخل کنید.

سپس عالم (موسی بن جعفر) علیه السّلام فرمود: خداوند می فرماید: عمل کنندگان نباید برای رسیدن به پاداش اخروی، به اعمال خود اتکا و اعتماد نمایند. چون هر چه کوشش کنند و به خود رنج دهند و عمر خود را در طاعت و عبادت به سر برند، حق عبادت را انجام نداده و آن کرامت و پاداشی را که انتظار دارند، ذی حق نمی شوند. ولی فقط باید به رحمت من اعتماد داشته و امید به فضل و عنایت من داشته باشند و به حسن ظن و امیدواری صحیح اتکاء نمایند که در این صورت، رحمت من شامل آنها شده و به نعمت من می رسند و رضایت و خشنودی و مغفرت من آنان را فرا می گیرد، که من خداوند رحمان و رحیمم و به این اسماء نامیده شده ام.

و از عالم علیه السّلام حدیث می کنم که موسی بن عمران علیه السّلام به فرمان الهی دو نفر از بنی اسرائیل را زندانی کرد و پس از مدتی به دستور خداوند آنها را آزاد ساخت و دید یکی از آنها وضع و حالش پریشان و به کلی دگرگون و آشفته حال شده. سؤال کرد: چرا چنین شده ای و چه عاملی در وضع تو اثر گذاشته است؟ گفت: خوف و ترس از خدا. دیگری را دید که کوچک ترین تغییری در او راه نیافته بود و آشفتگی خاطر و پریشانی حالتی به او دست نداده بود. پرسید: تو و رفیقت در یک وضع برابر و از هر جهت متساوی بودید. وضع و حال او دگرگون و آشفته است، ولی در وضع تو تغییری رخ نداده؟ آن مرد گفت: من حسن ظن و گمان خوبی نسبت به خدا داشتم و لذا هیچ گونه حالتی برای من اثر سوء ندارد. موسی بن عمران علیه السّلام عرضه داشت:

پروردگارا! حالت و گفتار این دو بنده خود را دیدی و شنیدی. کدام یک از اینها بهتر و برتر است؟ خطاب رسید: آنکه دارای حسن ظن است.

و از عالم علیه السّلام روایت می کنم که خداوند متعال به موسی بن عمران علیه السّلام فرمان داد که به بنی اسرائیل بگو که من در کنار بینش و گمان شما هستم، حال هر کس هر نحوه گمانی که می خواهد داشته باشد، باشد. اگرخوب باشد، لطف و کرم و خوبی خواهد دید و اگر بد باشد، بدی. و حدیث می کنم هر کس خوف از خدا داشته باشد، به دنیا بی اعتنا خواهد شد. و این حدیث به ما رسید که از خدای خود بترس، طوری که گویی او را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. و اگر خیال کنی که او تو را نمی بیند، کافرشده ای و اگر ایمان داری که او تو را می بیند و در عین حال به هنگام گناه خود را از مردم مستور و پنهان می داری ولی در حضور خدا دست به گناه می زنی، پس لابد او را از بی ارزشترین بینندگان می دانی.

و روایت می کنیم یا بما حدیث شده که هر کس به چیزی امید داشته باشد،آن را دنبال خواهد کرد و هر کس از چیزی بترسد، از آن گریزان خواهد شد. هر مؤمنی که در دلش خوف و رجاء واقعا باشد، خداوند او را به آرزوهایش می رساند و از آنچه می ترسد ایمنش می فرماید. و نیز این حدیث به ما رسیده که هر کس در حال ایمنی از سلب نعمت و محرومیت از پاداش های اخروی بمیرد و حالت خوف نداشته باشد، از نعمت های اخروی محروم خواهد شد. و آن کس که در حال خوف و ترس از سلب نعمت و محرومیت از ثواب اخروی بمیرد، محروم نخواهد شد و به این نعمت ها خواهد رسید.

57. مصباح الشریعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال به حضرت داود علیه السّلام وحی نمود که: الطاف و نعمت های مرا به بندگان تذکر بده و همیشه آنها را متوجه نعمت های من بگردان - چون آنها از من جز خوبی و نیکی ندیده اند - تا در نتیجه این تذکر و توجه، نسبت به آینده خود همانند گذشته خود خویش بین بوده و حسن ظن داشته باشند که خوش بینی و حسن ظن،انسان را به عبادت و انجام وظیفه وادار می کند. ولی آن کس که به خود مغرور است و به نعمت های

خداوند توجه ندارد، گناه و معصیت را ادامه داده و در خیال و آرزوی مغفرت است. و در میان مردم آن کسی که مطیع و فرمانبر است، فقط او حقیقتا دارای حسن ظن است که امید به پاداش داشته و از عقاب الهی می ترسد.

رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله می فرماید: خداوند به من خطاب نمود: ای محمد! من در کنار گمان بنده خود هستم. هر کس در موجبات و ایجاد حسن ظن خود کوتاهی نماید، حجت را بر خود تمام کرده و با آن همه لطف و عنایتی که در حق او داشته ام، خود را در اسارت هواهای نفسانی فریب داده است.(1)

58. مصباح الشریعه:حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خوف از خدا، رقیب و نگهبان دل است و رجاء و امید، شفیع و واسطه کمال نفس انسان است.

آن کس که خدا را بشناسد، حتما دارای خوف از خدا و رجاء از او خواهد بود. این دو صفت مانند دو بالی است که بنده متصف به این دو صفت، با آن پرواز کرده و به مقام رضوان خدا نائل می گردد و موجب بینایی عقل است و نیز چشمی برای خرد است که با آن وعده و وعید الهی را می بیند. و خوف نشانگر عدل الهی و باز دارنده از موارد وعید و نهی خدا است. و رجاء و امید موجب فضل و عنایت الهی است، مایه زنده بودن دل است و خوف الهی نفس اماره را می میراند.

پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: مؤمن همیشه مابین دو ترس قرار گرفته؛ ترس از گذشته اعمال و ترس از عمر باقیمانده. و با کشتن نفس و سرکوبی هواها، دل زنده و نیرومند می شودو اگر دل انسان زنده شد، صفت استقامت و پایداری در راه رسیدن به هدف به دست می آید.

هر کس که عبادتش بر پایه خوف و رجاء باشد، گمراه نخواهد شد و به مقصود خود نائل می شود. اما راه پیدایش خوف؛ البته کسی که از خاتمه کار خود آگاهی ندارد و نمی داند پرونده اعمالش چگونه و به چه نحو بسته خواهد شد و از طرف دیگر اعمالش هر چقدر هم زیاد باشد، او را ذی حق و طلبکار نخواهد کرد و از خود قدرت

1- . مصباح الشريعه: 58 - 59

و نیرویی ندارد و راه فرار و گریزی هم نیست، قطعا حالت خوف و ترس در او پیدا می شود. اما راه پیدایش رجاء و امید، به این طریق است که او خود به عجز و ناتوانی خود معترف و آگاه است و از هر جهت فقیر، ولی در عین حال در دریای نعمت و الطاف حق غوطه ور است و مراحم و عنایات بی شمار خداوند، از هر جانب او را فرا گرفته است. همین توجه به نعمت های بی شمار، رجاء او را تقویت و او را امیدوار به رحمت الهی خواهد نمود. بنابراین کسی که محبت و عشق به خدای مهربان در دلش جایگزین شده، عبادت و شب زنده داری اش بر پایه امید به او و چشمداشت از لطف و عنایت خداوندی استوار است و کسی که زاهد است، عبادتش بر اساس خوف و ترس است.

اویس قرنی به هرم بن حیان را گفت: مردم اعمال و عبادات خود را بر پایه رجاء و امید قرار داده اند. هرم گفت: ولی ما بر اساس خوف اعمال خود را انجام می دهیم. خوف دو قسم است: ثابت و استوار و دیگری عارض و جدید.

خوف ثابت موجب پیدایش رجاء می شود و خوف و ترس جدید و تازه به تازه، موجب ثبات خوف و ترس استوار خواهد شد. رجاء هم بر دو گونه است: رجاء ثابت و دیگری رجاء تازه و جدید که موقع آرزوی نعمت تازه رخ می دهد. رجاء و امید ثابت، ارتباط و محبت بنده را با خدای خود تقویت می کند. رجاء و امید تازه و جدید، آرزوها نسبت به نعمت را تصحیح و عجز و ناتوانی او را روشن ساخته و انسان را به اعتراف به تقصیر وادار و او را به شرم و حیا می کشاند.(1)

59. تفسیر عیاشی: صفوان جمال گوید: پشت سر حضرت صادق علیه السّلام نماز گزاردم.دیدم که حضرت پس از نماز سر به زیر انداخت، سپس عرض نمود: خداوندا! مرا از مکر خودت ایمن مدار. سپس با صدای بلند و یا با چهره گرفته این آیه

1- . مصباح الشریعه: 60 - 61

را قرائت فرمود: «فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»،(1) {جز افراد زیانکار کسی از مکر خدا ایمن نیست. }(2)

60. تفسیر امام حسن عسکری: خداوند متعال در آیه شریفه فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا باللَّه»، {ترجمه آیه در کروشه بیاید. }(3)آنکه به خدا و به آنچه که ایمان به او را فرض نموده، از قبیل ایمان به نبوت پیغمبر و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت پاک او ایمان دارند.«وَ الَّذِينَ هادُوا» یعنی یهودی ها،«وَ النَّصارى» یعنی آنان که به خیال خود از یاوران و ناصران دین خدا هستند،«وَ الصَّابِئِينَ» آنان که به خیال خود شیفته دین الهی هستند، با اینکه دروغ می گویند،«مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» از این یهود و نصرانی و صائبین، هر کس که به خدا ایمان آورد و از کفر خود دست بردارد، و از این مؤمنین هر کس که در آینده عمر خود ایمانش را حفظ کرده و با کمال اخلاص به عهد و میثاق خود درباره پیغمبر و علی و جانشینان معصوم آنان وفادار باشد،«وَ عَمِلَ صالِحاً» و علاوه بر اصل ایمان، دارای اعمال شایسته و نیک باشد،«فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اجر و پاداش اخروی آنان نزد پروردگار هست،«وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» در آن جهان که فساق در ترسند، آنان ترسی ندارند،«وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» در آن زمان که اندوه شدید ستمکاران را فرا می گیرد، آنان حزن و اندوهی ندارند. چون اهل ایمان از جهت خوف خدا کارهایی که موجب ترس و حزن است انجام ندادند و لذا در آن روز، هیچ ترس و خوف و حزن و اندوهی ندارند.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام مردی را که آثار و نشانه خوف از او مشاهده می شد دید و حالش را پرسید. عرض کرد: من از خدا می ترسم. حضرت فرمود: ای بنده خدا! از گناهان خود بترس، نه از خدا؛ از عدل الهی و دادگری او درباره حقوق و مظالم بندگانش بترس و در آنچه که به تو تکلیف کرده اطاعتش کن و در آنچه از راه مصلحت بینی تو را نهی فرموده، معصیتش را مکن. پس از این دیگر از خدا مترس،چون

1- . اعراف / 99
2- . تفسیر عیاشی 2 : 23
3- . بقره / 63

او به کسی ظلم نمی کند و بیش از استحقاقش او را عذاب و کیفر نمی دهد. اگر مراعات اینها را نمودی جایی برای ترس از خدا نیست، مگر اینکه از بدی عاقبت و پایان امر بترسی، چون همیشه احتمال تغیر و تبدل حالت داده می شود. و اگر می خواهی که خداوند مهربان تو را از سوء عاقبت در امان بدارد، باید بدانی و معتقد باشی که آنچه از خیر و خوبی به تو می رسد و انجام می دهی، در اثر توفیق خداوند و به فضل و عنایت اوست و آنچه از اعمال زشت مرتکب بشوی، یکنوع مهلت و فرصت دادن است که خدا به تو مهلت می دهد، زود تو را عذاب نمی کند و نسبت به تو حلم و بردباری و عفو و بخشش می نماید.(1)

61. مجالس مفید: حسن بن ابی ساره گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می فرمود: در صورتی ایمان بنده کامل می شود که دارای حالت خوف و رجاء باشد و در صورتی خائف و ترسان بوده و واقعا امیدش صحیح است که برای آنچه می ترسد و آنچه امید وصول به آن را دارد، جدا عمل کند.(2)

حسین بن سعید هم چنین نقل کرده است.

62. مجالس مفید: از علی که گفت: تفسیر آیه«وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» را از امام صادق علیه السلام سؤال کردم. فرمود: یعنی از جهت خوف و رجاء، ترس این را دارند که اگر اطاعت نکنند، اعمالشان قبول نشود و برگردد و در عین حال امید به قبول و پذیرش هم دارند.(3)

حسین بن سعید نیز چنین نقل کرده است.

63. الدروع الواقیه: ابو جعفر احمد قمی در کتاب «زهد النّبی» چنین نقل کرده است:روزی هنگام زوال، جبرئیل با چهره ای دگرگون خدمت حضرت شرفیاب شد. هر وقت که جبرئیل نازل می شد، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله صدا و طنین جبرئیل را می شنید و احساس می کرد، ولی در آن روز از شدت ناراحتی هیچ گونه صدا و

1- . تفسیر امام حسن عسکری: 125
2- . مجالس مفید: 122

3- . مجالس مفيد: 123

طنینی نداشت. حضرت فرمود: ای جبرئیل! چه شده که در ساعتی که سابقه ندارد آمده ای و می بینم که چهره ات دگرگون شده و صدا و طنینی در تو احساس نمی کنم و نمی شنوم؟ عرضه داشت: چون در این هنگام فرمان دمیدن در آتش دوزخ از جانب پروردگار صادر شد و من وسائل نفخ و دمیدن را بر آتش نهادمم. حضرت فرمود: از وضع آتش دوزخ هنگامی که خدا آن را آفرید برای من توضیح بده. عرضه داشت: خداوند متعال تا مدت هزار سال دیگر افروختن و اشتعال آن را ادامه داد تا اینکه به کلی سیاه گشت و اکنون در کمال سیاهی و شدت ظلمت و تیر گی است که آتشش روشنایی ندارد و شعله اش فروکش نمی کند. به آن خدایی

که تو را به حق برای نبوت برگزید، اگر مقدار ته سوزنی از آن آتش بر اهل زمین فرود آید، تمام روی زمین سوخته و نابود می شوند و اگر یکنفر دوزخی با این وضع دوزخی اش از آن بیرون آید، تمام مردم روی زمین از دیدن منظره او به هلاکت می رسند و اگر یک حلقه از آن زنجیر دوزخی که خداوند در کتاب خود قرآن از آن نام برده بر کوه های دنیا نهاده شود، تمامی کوه ها از شدت حرارت آن ذوب می شود. و اگر یکی از نگهبانان نوزده گانه دوزخ را مردم ببینند، از همان دیدن وضع و هیئت او می میرند. و اگر جامه ای از جامه های دوزخیان را به طرف زمین بیاورند، مردم روی زمین از شدت عفونت و بوی بد آن نابود می شوند.

پس از این سخنان جبرئیل، ناگهان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر روی خود بر زمین افتاد و جبرئیل و حضرت شروع به گریه نمودند و تا مدت طولانی به گریه خود ادامه دادند، تا اینکه ملکی از آسمان ندا در دارد: ای جبرئیل و ای محمد! خداوند شما را معصوم نموده و ایمن داشته از اینکه اقدام به معصیت کنید و معذّب شوید. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در عالم رؤیا دیدم که نامه عمل شخصی فرود آمد و به دست چپش داده شد و در همین حال خوف و ترس از خداوند او را فرا گرفت. به پاس تقدیر از این حالت ارزنده او، نامه عملش از دست چپش گرفته و به دست راستش داده شد. و نیز دیدم مردی از امت خود را که به طرف آتش سقوط

کرد،ولی ناگهان اشک هایی که در دنیا از اثر خوف الهی از چشمش فرو ریخته بود، فرا رسید و همین اشک ها او را از آتش نجات داد.

64. روضه کافی: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس معرفتش درباره خدا بیشتر باشد، خوف و ترسش از خدا بیشتر خواهد بود. ای فرزند مسعود! در نهان از خدا بترس، به گونه ای که گویی او را می بینی. که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. خداوند می فرماید: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ. ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ»، {آن کس که در نهان از خدا بترسد و با دلی شکسته و پر آه وارد شود، به این بهشت با سلم و صفا وارد شده و باشید که امروز روز نعمت ابدی است. }(1)و روایت شده که پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله مشغول نماز که می شد، صدای دگرگونی قلبش مانند دیگ در حال جوش که از خوف خدا می لرزید به گوش می رسید.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: ای فرزند عزیز! از خدا بترس، بگونه ای که اگر با اعمال حسنه تمام مردم زمین به محضرش برسی، باز هم احتمال عدم پذیرش آنها را بدهی.و طوری به خدا امیدوار باش که اگر فرضا با گناهان جمیع مردم روی زمین وارد شوی، باز هم امید به مغفرت و بخشش او داشته باشی.

پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هنگامی که دل مؤمن از خوف لرزید، گناهانش همانند برگ درخت می ریزد.

از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده که فرمود: در کتاب علی بن ابی طالب علیه السّلام یافتیم که روزی رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در منبر فرمود: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، هر خیر و سعادتی که در دنیا و آخرت به مؤمن برسد، فقط در اثر حسن ظن او به خدا، در اثر امید و خوش خلقی او و خودداری او از غیبت مؤمنین است. قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، خداوند مؤمن را پس از توبه و استغفار عذاب نمی کند، مگر از لحاظ سوء ظن او به خدا و در اثر کوتاهی در رجاء و امیدش و

1- . ق / 33 - 34

بدی اخلاق و غیبت مؤمنین. قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، هر بنده مؤمنی که حسن ظن به خدا داشته باشد، مطابق گمان نیکش لطف و عنایت خدا را خواهد دید. زیرا خداوند بزرگوار است و تمام خیر و خوبی ها به دست او است و شرم دارد از اینکه بنده مؤمنش نسبت به او حسن ظن بدارد و او بر خلاف حسن ظن او و بر خلاف امیدش با او رفتار نماید. بنابراین شما باید به خدا حسن ظن داشته و به لطف و کرمش رغبت و امید داشته باشید.

و نیز فرمود: هیچ بنده ای گمان خوب یا بد نسبت به خدا نمی دارد، مگر اینکه خدا و رفتار خدا را مطابق گمان خود می بیند. و همین است معنای آیه شریفه«ذلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِینَ.» و از آن حضرت نقل شده که داود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: خداوندا ! آن کس که تو را شناخت ولی حسن ظن به تو نداشت،به تو ایماننیاورده است.

65. مشکاه الانوار:(1) از کتاب محاسن، از حضرت باقر علیه السّلام، از کتاب علی علیه السّلام این اخبار سه گانه را نقل نموده است.

روضه الواعظین:(2) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مراقب باشید تا آخرین لحظات زندگی حسن ظن به خدا را از دست ندهید که آن بهای بهشت است. و از کتب دیگر(3) از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده که در زمان موسی بن عمران علیه السّلام، دو نفر زندانی شدند. پس از مدتی که بیرون آمدند، یکی از آنها سمین و فربه شده بود، ولی دیگری لاغر و ضعیف.موسی بن عمران به آن فربه گفت: در اثر چه عاملی چنین سیمین و فربه و خندان و خوشحالی؟ گفت: در اثر حسن ظن به خدا . به دیگری گفت: چه شده است که این چنین ناراحت و نحیف و لاغر گشته ای؟ گفت: از جهت خوف و ترس از خدا. موسی بن عمران علیه السّلام دست به سوی آسمان دراز نموده و عرضه داشت: پروردگارا ! تو گفتار هر دو را شنیدی. می خواهم بدانم کدام یک

1- . مشکاه الانوار: 35 - 36
2- . مشکاه الانوار: 36
3- . مشکاه الانوار: 37

از این دو نفر در نزد تو بهتر است؟به موسی وحی شد: آن کس که دارای حسن ظن به من است.

66. کافی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در زمان بنی اسرائیل، سلطانی بود که اکثر کارهای خود را با قاضی در میان می گذاشت. روزی به قاضی گفت: می خواهم کسی را که کاملا مورد اعتماد باشد به من معرفی کنی که ماموریت مهمیرا به او بدهم. قاضی که خود برادری داشت که از هر جهت مرد صحیح و درستی بود و همسرش از فرزندان انبیاء بود، به آن پادشاه گفت: من امین تر از برادر خود کسی را نمی بینم. سلطان برادر قاضی را احضار کرد و آن ماموریت را به او پیشنهاد نمود، ولی او امتناع کرد و به برادر خود گفت: من از اینکه همسر محترم خود را تنها بگذارم ناراحتم. قاضی اصرار کرد و سوگند یاد کرد که از همسرش مراقبت نماید. در نتیجه ناچار شد و ماموریت را پذیرفت. او به قاضی گفت: برادر من! از تمام متعلقات خود فقط به چیزی که اهمیت فراوانی می دهم، موضوع همسر من است. انتظار دارم که تو در غیاب من کمال مراقبت را از او نموده و هر رقم نیازی که داشته باشد تامین نمایی. قاضی گفت: البته انجام می دهم، خیالت راحت باشد. مرد برای انجام ماموریت رهسپار شد، ولی همسرش با آن مسافرت موافق نبود. پس از حرکت او، قاضی مرتب خود شخصا می آمد و احتیاجات زن را تأمین مینمود. تدریجا غریزه جنسی او تحریک شد تا بالاخره خواسته خود را به آن زن پیشنهاد کرد، ولی زن با کمال استقامت خواسته او را رد کرد. قاضی گفت: به خدا سوگند اگر حاضر نشوی، به پادشاه می گویم همسر برادر من زنا کرده و تو را متهم خواهم ساخت. زن گفت: هر چه می خواهی بکن، محال است من خواسته تو را در این امر شنیع اجابت نمایم.

قاضی نزد شاه رفت و گفت:همسرم برادرم زنا کرده و پیش من ثابت شده است. سلطان گفت حال که چنین شده توخود حد زنا را اجراء کن. قاضی مجددا برگشت نزد زن و گفت: سلطان به من دستور داده که تو را سنگسار کنم. اکنون اگر مرا اجابت کنی، راه نجات هست، وگرنه سنگسار خواهی شد.

زن پاسخ داد: اصلا ممکن نیست. هر چه می خواهی بکن. قاضی زن بدبخت را برای اجرای حد بیرون برد و دستور داد گودالی حفر کردند و زن بیچاره را در آن گودال افکنند و مردم همه سنگسارش کردند و بر حسب ظاهر دیدند که کار زن تمام شد. لذا مردم مراجعت نمودند، ولی هنوز مختصر رمقی در زن مانده بود. شب که فرا رسید و هوا تاریک شد، زن با زحمت زیاد خود را حرکت داد و بالاخره توانست از گودال بیرون آید. او با کمال ضعف و ناتوانی حرکت کرد تا از شهر خارج شد و خود را به صومعه ای که راهبی در آنجا بود رساند و باقیمانده شب را بر در صومعه خوابید. صبح که راهب در را باز کرد، زنی را در بر صومعه خود دید. پس از آن زن استفسار نمود و زن داستان خود را شرح داد. راهب به حال زن رقت کرد و با محبت و مهربانی زن را به درون صومعه برد. راهب پسر کوچکی داشت که جز او فرزندی نداشت.

راهب به معالجه جراحات زن پرداخت تا به کلی همه زخم ها بهبودی یافت و زن سالم شد. راهب کودک یگانه اش را به زن سپرد تا تربیتش کند و هر دو در آن صومعه مشغول عبادت شدند.

اتفاقا راهب کارگزاری داشت که کارهای او را انجام می داد. در همان روزها که آن زن در منزل راهب بود و کودک را سرپرستی می کرد و به عبادت مشغول بود، آن کارگزار نسبت به آن زن علاقه شدیدی پیدا کرد و درخواست نامشروع خود را به او پیشنهاد نمود. زن با ایمان در مقابل اصرار او استقامت بیشتری نشان داد. کارگزار زن را تهدید کرد که اگر اجابت نکنی تو را به کشتن خواهم داد. زن گفت هر چه می خواهی بکن، اجابت خواسته تو محال است.

کارگزار نقشه شوم خود را از راه کودک شروع کرد. او طفل بی گناه را گرفت و با فشاری که به حلقوم نازک او وارد ساخت، کودک را کشت و فورا آمد نزد راهب و گفت: این زن بدکاره را آورده ای و با آن همه محبت که به او نمودی، به جای تقدیر از نعمت، طفلی را که به دستش به امانت سپرده بودی کشت. راهب نزد زن آمد و گفت: این چه کاری است که کرده ای؟ زن حقیقت مطلب را گفت. راهب پس از روشن شدن حقیقت به زن گفت: حرف تو حق است، ولی قلبم راه نمی دهد که تو در این جا

بمانی.این مبلغ بیست درهم را بگیر و توشه راه خود ساز و از اینجا بیرون رو. خدا حافظ و نگهبان تو باشد. زن شبانه حرکت کرد و صبح آن شب به دهکده ای رسید. اتفاقا در آن قریه با حادثه ای مواجه شد. دید کسی را بر چوبه دار زده اند، ولی هنوز نمرده است. از اصلش و علت مطلب جویا شد. گفتند: این شخص مبلغ بیست درهم قرض دارد و رسم ما این است که اگر کسی این مبلغ بدهکار باشد او را بر چوبه دار می زنیم تا مبلغ را به طلبکار خود بپردازد، وگرنه باید کشته شود. زن با کمال سماحت و سخاوت آن بیست درهم خود را که جز آن چیزی نداشت به طلبکار داد و در نتیجه محکوم را از مرگ نجات داده و از چوبه دار پایین آوردند. شخص محکوم نزد زن آمد و گفت: هیچ کس نسبت به من ذی حق تر از تو نیست. بزرگ ترین منت را بر من داری. مرا از مرگ نجات دادی و اکنون من بنده وار در خدمت تو هستم و از تو جدا نخواهم شد. پس به همراه زن حرکت کرد تا کنار دریا رسیدند. آن مرد دید در آن کنار گروهی گرد هم هستند و کشتی هایی هم در آن میان هست.او به زن گفت: تو اینجا بنشین تا من به نزد این گروه بروم تا کاری انجام داده و مزدی گرفته و غذایی فراهم نمایم. پس نزد آن جماعت آمد و سؤال کرد در داخل کشتی شما چه هست؟ پاسخ دادند: مال التجاره و جواهرات و عنبر و چیزهای دیگر، اما این کشتی دیگر فقط برای سواری ما است. مرد گفت: ارزش این مال التجاره شما چقدر است؟ گفتند: خیلی زیاد، آنقدر که نمی شود اندازه ای برایش گفت. مرد گفت: من چیزی دارم که ارزش او از تمام این اموال بیشتر است. گفتند: چیست؟ گفت کنیزی که نظیر او را هرگز ندیده اید. جماعت خواستار خریداری او شدند. مرد گفت: با یک شرط حاضرم و آن شرط این است که یکی از شما برود و او را ببیند. پس از مراجعت بدون آگاهی و اطلاع کنیز معامله انجام شود و پس از اینکه پول را پرداختید و من رفتم و از این منطقه دور شدم، بروید و کنیز را بیاورید. آن گروه پذیرفتند و کسی را فرستادند به طرف کنیز. این شخص رفت و پس از برگشت، گفتار مرد را تصدیق کرد و گفت: مانند این کنیز ندیده ام. بالاخره معامله را به مبلغ ده هزار درهم خاتمه داده و وجه را به آن مرد پرداختند مرد رفت.

پس از مدتی آن جماعت نزد زن آمده و گفتند: حرکت کن و سوار کشتی شو. زن گفت: چرا و به چه مناسبت؟گفتند ما تو را از اربابت خریده ایم. زن گفت: آن مرد مالک من نیست و اصلا من آزادم و کنیز نیستم. گفتند: همین که گفتیم حرکت کن وگرنه به اجبار تو را خواهیم برد.زن به ناچار همراه آنها حرکت کرد. وقتی کنار ساحل رسیدند، چون هیچ یک از آنها به بدیگری اطمینان نداشت، برای اینکه زن در دسترس هیچ یک نباشد،او را در آن کشتی مال التجاره سوار کردند و همه آنها در آن کشتی سواری سوار شده و حرکت کردند. ناگهان به فرمان الهی بادی وزید، دریا طوفانی شد و تمام آن جماعت با کشتی سواری خود غرق شدند، ولی کشتی مال التجاره که زن هم داخل آن بود، نجات یافت و به ساحل رسید. زن کشتی را در ساحل بست و خود در آن جزیره مشغول گردش شد. چه جزیره مطبوعی، آب و هوای خوبی و میوه های گوناگونی. زن به خود گفت: همین جا می مانم و از این آب و میوه ها می خورم و در این جزیره به عبادت پروردگار می پردازم. در همین حال خداوند متعال به یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی نمود که به آن پادشاه اعلام نماید که در فلان جزیره، بنده عزیز و موجود شریفی هست. لازم است تو و همه اهل مملکت نزد او بروید و اعتراف و اقرار به گناهان خود نموده و از او خواستار بخشش گناه خود بشوید، که اگر او عذر شما را پذیرفت و از شما صرف نظر کرد، من هم شما را می بخشم و می آمرزم.

به دنبال این دستور، شخص شاه و مردم آن مملکت روانه آن جزیره شدند و دیدند فقط یک زن در آنجا هست. ابتدا سلطان جلو رفت و دست قاضی را گرفت و به آن زن گفت: این قاضی به من گفت که همسر برادرش زنا کرده. من هم از جهت اطمینانی که به این قاضی داشتم، دستور سنگسار نمودن زن را صادر کردم، ولی چون بینه و شاهدی در این موضوع نیاورده بود، فقط از لحاظ حسن ظن و خوش بینی که داشتم، این دستور را دادم. از این نظر می ترسم عمل ناروایی را انجام داده باشم. دوست دارم از این لغزش من صرف نظر نمایی. زن گفت: خداوند تو را بیامرزد، بنشین! پس از سلطان، شوهر این زن پیش آمد، ولی همسر خود را نمی شناخت و نمی دانست که این زن همان همسر خود او است. مرد اظهار داشت: من همسر با تقوا و با فضیلتی داشتم و

چنین و چنان بود.یک روز به مسافرتی که همسرم مایل نبود رفتم و برادر خود را که قاضی شهر بود،برای سرپرستی او گماردم و سفارش های لازمه را به برادر خود نمودم، ولی پس از مراجعت قاضی گفت که همسرت زنا کرده بود، من هم او را سنگسار نمودم. حال من می ترسم که در حق همسرم کوتاهی کرده باشم، مرا ببخش! زن گفت: خداوند تو را بیامرزد، بنشین! و او را در کنار سلطان قرار داد. سپس قاضی آمد و شرح حال خود را بیان کرد و گفت: این برادر من همسر خوبی داشت و هنگام مسافرت او را به من سپرد. من شیفته او شدم و او را دعوت به زنا کردم، ولی آن زن با ایمان شدیدا امتناع نمود. من او را نزد سلطان متهم به زنا کردم و از سلطان دستور سنگسارش را گرفتم و او را سنگسار کردم. حال چون من دروغ گفتم و بر آن زن تهمت زدم، گناه مرا ببخش. زن گفت: خداوند تو را بیامرزد.آنگاه زن رو به شوهرش کرد و گفت: این حرف ها را بشنو! پس از اینها راهب آمد و داستان خود را شرح داد و گفت: چون آن زن را شبانه بیرون کردم،می ترسم درنده ای او را خورده باشد، مرا ببخش. زن گفت: خداوند تو را هم بیامرزد، بنشین! سپس آن مرد کارگزار راهب آمد و داستان خود را گفت. زن گفت: خدا تو را هم بیامرزد.زن به راهب گفت: حال حرف این مرد را بشنو. در آخر کار آن مردی که بر چوبه دار بود آمد و سرگذشت خویش را که گفت. زن گفت: خدا تو را نیامرزد!

پس از این قضایا زن رو به شوهر خویش کرد و گفت: من همسر تو هستم و تمام این داستان ها که شنیدی مربوط به من بود. من دیگر نیازی به همسر ندارم. دوست دارم که تو این کشتی مال التجاره را با آنچه محتوای آن است برداری و بروی و مرا آزاد کنی که در این جزیره خدای خویش را عبادت نمایم، چون فهمیدی از دست مردها چه دیده ام. شوهر هم چنین کرد و آن کشتی را تصاحب کرد و زن را به حال خود گذاشت. سلطان و مردم هم به شهر و دیار خود بازگشتند.(1)

1- . کافی 5 : 556 - 559

67. اختصاص: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس معصیت و گناهی را از جهت خوف و ترس از خدای بزرگ ترک کند، خداوند متعال او را در قیامت خشنود خواهد نمود.

68. کتاب حسین بن سعید: فضاله از ابن مغرا، از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که درباره تفسیر آیه شریفه«یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» فرمود: آنچه از اعمال انجام می دهند، با حالت خوف و با حالت رجاء و امید انجام می دهند.

69. و نیز در همان کتاب، حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر همان آیه فرمود: اعمال خود را انجام داده و می دانند که به پاداش خود می رسند

70. نوادر راوندی: به سندهای خود از موسی بن جعفر علیه السّلام، از اجدادش، از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که فرمود: کسی که بگوید من بهترین مردم هستم، این شخص بدترین مردم است، و هر کس با ضرس قاطع بگوید من اهل بهشتم، این شخص از اهل دوزخ است. (1)

71. نهج البلاغه: امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: هیچ کس نباید از عذاب خدا ایمن باشد، حتی بهترین افراد این امت، که خداوند می فرماید: «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»، {جز مردم زیانکار از کیفر الهی ایمن نیست. } و هیچ کس نباید از لطف و رحمت حق مأیوس و ناامید باشد، حتی بدترین افراد این امت، که خداوند فرمود: «لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ»، {به جز کفار، هیچ کس از رحمت حق ناامید نیست. }(2)

72. عدّه الداعی: از عالم (موسی بن جعفر) علیه السّلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند که مؤمن به خیر و سعادت دنیا و آخرت نمی رسد، مگر از راه حسن ظن به خدای متعال، امیدش به او، خوش خلقی و خودداری از غیبت مؤمنین. و نیز خداوند

1- . نوادر راوندی: 11
2- . نهج البلاغه 2 : 236

متعال هیچ بنده ای را پس از توبه و استغفار عذاب نمی کند، مگر از جهت سوء ظن به خدا و کم امیدی و کوتاهی او در امیدوار بودنش به خدا، بدی اخلاق او و غیبت مؤمنین. و هر کس که حسن ظن به خدا داشته باشد، قطعا لطف الهی را در کنار حسن ظن خود می بیند. چون خداوند بزرگوار است و شرم می دارد که بر خلاف حسن ظن بنده خود و بر خلاف امید او عمل کند. بنابراین بینش و گمان خود را نسبت به خدا نیکو کنید و به لطفش رغبت نمایید که خداوند می فرماید: «الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ»، {آنان که به خدا گمان بد دارند، بدی ها بر آنان باد.} (1)

امیر مؤمنان علیه السّلام فرمود: اگر می توانید حسن ظن به خدا داشته و در عین حال دارای خوف شدید و ترس از او باشید، البته میان این دو صفت را جمع کنید، چون حسن ظن

به خدا،به مقدار و میزان ترس انسان از خداست. آن کس که حسن ظن و امیدش به خدا از همه بیشتر باشد، قطعا خوف و ترسش از خدا بیشتر از همه است.

علی بن محمد مرفوعا نقل می کند که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: عده ای از مردم و دوستان شما هستند که با معصیت و گناه سر و کار دارند و چون می پرسم چرا این قدر گناه می کنید، در پاسخ می گویند که ما دارای رجاء و امید هستیم. فرمود: آنها دروغ می گویند.آنها گروهی هستند که آرزوی بی پایه شان آنها را به این حالت کشانده. کسی که امید به چیزی داشته باشد، برای رسیدن به آنفعالیت و کوشش می نماید، و کسی که از چیزی بترسد، از آن گریزان خواهد شد و از کارهایی که موجب گرفتاری به آن می شود، خودداری می کند.

در روایتی رسیده که حضرت ابراهیم علیه السّلام در حال مناجات به گونه ای منقلب می شد که آه و ناله او تا یک میل شنیده می شد. و خداوند آن حضرت را به این صفت در قرآن توصیف نموده که فرمود: «إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»، {ابراهیم دارای حلم و بردباری و همیشه در حالت انابه و دعا و آه و ناله شدید بود.}(2) و هنگامی که

1- . فتح / 6
2- . هود / 75

مشغول به نماز می شد، صدای مخصوصی نظیر غلیان و جوشش دیگ از سینه اش به گوش می رسید. همچنین این گونه صدا از سینه سید و آقای ما رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیز شنیده می شد. امیر مؤمنان علیه السّلام نیز وقتی مشغول به وضو گرفتن می شد، رنگ چهره اش از خوف خدا دگرگون می شد. حضرت زهرا علیه السّلام از خوف و خشیت الهی به هنگام نماز نفس نفس زده و حالش تغییر می کرد. حضرت مجتبی علیه السّلام وقتی از وضو فارغ می گردید، رنگ چهره اش تغییر می کرد و چون از حضرت علت این دگرگونی را سؤال می کردند،می فرمود: البته سزاوار است آن کسی که می خواهد به حضور خدای بزرگ بار یابد، چنین دگرگونی به او دست دهد. و نظیر اینها از حضرت سجاد علیه السّلام نقل شده است.(1)

مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که فرمود: پدرم از پدرش علیه السّلام نقل نموده که حضرت مجتبی علیه السّلام، عابدترین و زاهدترین و برترین مردم معاصر خود بوده. آن حضرت هنگامی که به حج می رفت، پیاده می رفت، پیاده رمی جمرات می کرد و چه بسا با پای برهنه می رفت. آن حضرت هنگامی که به یاد مرگ می افتاد، می گریست؛ چون به یاد بعث و برانگیختن از قبر می افتاد، می گریست؛ چون به یاد گذشتن بر صراط می افتاد، می گریست؛ چون به یاد عرضه شدن بر خدا و احضار برای حساب و بررسی اعمال می شد، فریاد و ناله ای می کرد و از خود بیخود می گردید؛ و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد، مانند مار گزیده به خود می پیچید و از خدا درخواست بهشت نموده و از آتش دوزخ به خدا پناه می برد.(2)

عایشه می گوید : ما هر وقت که خدمت پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله با هم مشغول گفتگو و سرگرم بودیم، وقتی که موقع نماز می رسید، حال حضرت طوری می شد که مثل اینکه نه ما او را می شناسیم و نه او ما را می شناسد.(3)

1- . عده الداعی: 106
2- . عده الداعی: 108
3- . عده الداعی: 109

73. کتاب زید نرسی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آن کس که خدا را شناخت، از او می ترسد و آن کس که خوف از خدا داشته باشد، همین حالت خوف او را بر انجام طاعت و عبادت وادار می نماید و به ادب الهی مؤدب خواهد بود. پس بشارت باد به اهل اطاعت؛ آنان که به ادب الهی مؤدب هستند و آنان که برنامه اعمال خود را فقط از طریق خدایی می گیرند. که اینان را خداوند از حوادث و فتنه های گمراه کننده نجات خواهد داد. و هیچ صفتی برای دین مسلمان، از صفت بخل زیانبارتر نیست.

74. مشکاه الانوار: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السّلام دو نفر از یاران خود را دنبال کاری فرستاد. وقتی مراجعت کردند یکی از آنها به طوری لاغر و نحیف شده بود که مثل مشک خشک و کهنه ای پوست بر بدنش چسبیده بود، ولی دیگری سیمین و فربه شده بود. حضرت به اولی گفت: چرا چنین ضعیف و نحیف شده ای؟ گفت از جهت خوف و ترس از خدا. آن دیگری که چاق و فربه بود، در جواب پرسش حضرت گفت: من دارای حسن ظن و امیدوار به خدا هستم.(1)

75. نوادر: علی بن اسباط از هارون بن خارجه از حضرت صادق علیه السّلام نقل می کند که فرمود:در قوم بنی اسرائیل عابدی بود که در کنج منزل مشغول عبادت بود. شبی بر در خانه اش زنی را دید که خواستار ورود به خانه اش بود. عابد گفت: مرد اجنبی با زن نامحرم در یک خانه باشند صحیح نیست. زن گفت:می ترسم درنده ای بر من حمله کند که گناهش بر تو است.به همین دلیل عابد در را باز کرد و زن داخل شد. عابد چراغی که در دست داشت به طرف بالا برد و فضا تاریک شد تا در نتیجه زن را نبیند. زن گفت: فضای روشن ما را تاریک کردی! عابد چراغ را برگرداند و طولی نکشید که شهوت عابد تحریک شد و چون احساس میل شدید در خود نمود، انگشت کوچک خود را در آتش گذاشت. همین طور مرتب به هنگام هیجان شهوت یکی از انگشتان خود را به آتش می برد،تا اینکه بالاخره هر پنج انگشت خود را سوزاند و با

1- . مشکاه الانوار: 36

این عمل توانست خود را از آلودگی حفظ کند. چون صبح شد، عابد به زن گفت: حرکت کن و بیرون رو که مهمان بدی بود برای من.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109